گلشن ابرار

جلد دوم

تهيه و تدوين: جمعى از پژوهشگران حوزه علميه قم

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# ميرزا جواد آقاملكى

متوفاى 1304 ش.

مردى از ملكوت

احمد لقمانى

روزهاى زندگانى انسان، ايام هجرت او از «عالم قدس» است تا در كلاس تربيت و خودسازى شركت كند و در مدرسه آفرينش حضور يابد و پس از چندى به ابديت رجعت كرده، در ديار قرب قرار گيرد.

از طلوع خورشيد حيات تاكنون چهره هايى تابناك، اين كلاس را با بهترين امتياز پشت سر گذاشته و با دستيابى به قله قدس و معرفت، «مقام آدميت» را كسب كرده اند.

عارف فرزانه و عالم وارسته، «حاج ميرزا جواد آقا ملكى تبريزى» از جمله انسانهاى هوشمندى بود كه سرمايه عمر خويش را با خداى خود سودا نمود و بر لحظه لحظه آن ديده بصيرت آميز و ژرف نگر گشود. مدتى به «تحصيل» پرداخت و زمانى «تدريس» را پيشه خود ساخت و عمرى را به «تهذيب » خود و ديگران گذراند. و سرانجام با نفس ‍ مسيحايى خويش «روح الله» پروريد و «چلچراغ هدايت و رستگارى» در شبستان حوزه آويخت.

اينك نسيم لطف الهى، فرصتى بهارگونه برايمان پديد آورده است، با هم گذرى شتابان و سيرى سريع بر زندگانى آن فرهيخته والا گوهر مى نماييم تا از آبشار معرفت وى، زلال انديشه و جرعه هاى ناب از آن خود سازيم.

## ميلاد ميرزا

خورشيد قرن سيزدهم هجرى رو به افول بود كه تبريز لبريز از شادى و سرور شد. «لطف» الهى پسرى زيبا به خاندان «حاج ميرزا شفيع» داد كه «جواد»ش نام نهادند. گلخنده هاى شادى و شور بر چهره اهل خانه نشسته بود و همگان بوسه سپاس به درگاه الهى مى زدند. پدر طفل به پاس ‍ اين نعمت، چندين روز مردم شهر را از «سفره نعمت» خود بهره مند ساخت.

«جواد» در دامان مادرى مهربان و پدرى صالح مراحل رشد و ترقى را پيمود و سالهاى كودكى هر يك، دفترى نوبر ديدگان وى مى گشود.

## شيرين جرعه هاى معرفت

پاى همت به مدرسه نهاد و با كمال ادب و فروتنى زانوى تعلم در مقابل استاد بر زمين زد. صرف، نحو، منطق، معانى بيان و دروس مقدماتى ديگر را در تبريز فراگرفت و پس از مدتى «سطح» را به پايان رساند. روشنى باران نور در سرزمين وجودش وى را راهى ديار يار ساخت و به سوى نجف اشرف هدايت نمود.

بسان عبدى ذليل و مريدى فقير، پاى ارادت بر صحن ولاى خود نهاد و با قدمهاى همراه با محبت خويش به سوى «ضريح ولايت» شتافت و از آن حضرت استمداد «تحصيل و تهذيب» نمود.

چندى از ورود او به نجف اشرف نگذشته بود كه عشق ولايت كارى كارستان كرد و شعله هايى هدايت يكى پس از ديگرى رخ نشان داد. دست تقدير پاى او را به درس محدث محقق، ميرزا حسين نورى كشاند و انديشه با شكوه وى را از انبوه دانش و بينش، فقيه وارسته آية الله حاج آقا رضا همدانى بارورتر ساخت. ثمرآفرين خوشه هاى فكر و انديشه ميرزا جواد آقا با حضور در درس آخوند ملامحمدكاظم خراسانى چشمگيرتر شد و تابناكى چهره وجود او با آشنايى با آخوند ملا حسينقلى همدانى افزون گرديد؛ هم او كه بسان اكسيرى، ميرزا جوادآقا از ملك به ملكوت رسانيد، كسى كه نسيم نگاهش غبار رذايل را از صفحه جان انسانها مى شست و تاءثيرى ژرف در كلامش ديده مى شد.

## چلچراغ بيدارى

سالهاى هجرت و روزهاى تشرف در نجف با انبوه بركات همراه بود و تلاش ‍ بسيار در راه تحصيل و تهذيب رهاوردهاى مباركى در پى داشت. تا اينكه ميرزا جواد آقا در سال 1321 قمرى / 1270 ش. آهنگ رجعت به ايران كرد و به زادگاهش تبريز وارد شد. (1)

جاذبه معنوى او روشن ضميران پاك را بسان پروانه هايى عاشق گرداگردش ‍ به پرواز درآورد و از محضر پرفيض وى آنان را سيراب ساخت.

دانش پژوهان از بارش دانش وى بهره مى بردند و مردم نيز با قلبى مطمئن و روحى پرشور اطراف او حلقه مى زدند. در اين سالها بود كه واقعه مشروطه پديد آمد و ارتش روسيه بخشى از آذربايجان را اشغال كرد، مردم بى پناه آن خطه به خاك و خون كشيده شدند و شهر تبريز محاصره گرديد. راهى غير از ترك ديار باقى نماند. از اين رو حاج ميرزاجوادآقا به دور از چشم متجاوزان رو به سوى تهران گذارد و از آنجا به زيارت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام شتافت. سپس به قم مهاجرت كرد و اين شهر را وطن دوم خويش قرار داد. (2)

ارمغان ارزشمند دوران تحصيل و تدريس حاج ميرزا جواد آقا، ژرف نگرى و انديشمندى بسيار نسبت به اوضاع جهان بود. وى صاحب سيرتى سياسى شده بود و هماره حوادث را با ديده بصيرت و بينش مى نگريست. حكومت زمان خود را مردود مى دانست و صاحب منصبان را افرادى ناپاك و غاصب مى شمرد. هيچ گاه روى خوش به آنان نشان نمى داد و با زبان دعا، ناخرسندى خويش را نسبت به اوضاع ابراز مى نمود.

افرادى كه براى مشورت به حضورش مى شتافتند از قبول كارهاى دولتى منصرف مى ساخت و سردمداران حكومت را همچون ستمگران بى اميه و بنى عباس قلمداد مى كرد. (3)

## تدريس و تهذيب در قم

سال 1329 ق. قم پذيراى وجود حاج ميرزا جواد آقا شد. در آن ايام اين شهر از حداقل امكانات محروم بود، جمعيتى اندك داشت و هنوز حوزه علميه مقدس و پر بركتشان تاءسيس نشده بود.

اين عارف فرزانه اندكى پس از ورود، به درخواست برخى از افراد پارسا، جلسات درس و محافل اخلاق بپا كرد.

درس «فقه» كه متن آن مفاتيح فيض كاشانى بود و در پى آن درس ‍ «اخلاق و عرفان» براى عموم مردم كه در مدرسه فيضيه تشكيل مى شد. درس ديگرى براى بعضى از خواص در منزل حاج ميرزا بر قرار مى شد كه اخلاق و عرفان موضوع آن بود. علاوه بر اين، نماز جماعت در مسجد بالاسر حرم مطهر حضرت معصومه عليها‌السلام نيز از سوى ايشان اقامه مى گرديد؛ كه امام خمينى و آية الله بهاءالدينى از جمله افرادى بودند كه در نماز حاج ميرزا جواد آقا شركت مى كردند.

تابناكى سالهاى حضور اين شخصيت علمى عرفانى، زمينه ساز هجرت بسيارى از علما و بزرگان به سوى اين خطه گرديد. در آن ايام عوام و خواص ‍ از سرو سبز وجود ايشان بهره هاى وافر مى بردند و و منزل وى دارالشفاى روان مردم زجر ديده و مصيبت زده بود. لطافت سخنان اين فرزانه سخت كوش در مناسبتهاى مختلف، امواج مردم را لبريز از شادى و نشاط در ايام عيد و سرور معصومين عليهم‌السلام مى نمود و جرعه هاى معرفت بسيارى در ايام رحلت و عزا در كام وجود آنان سرازير مى كرد.

گويا تقدير چنين بود كه پاكى و قداست در حوزه علميه قم به دست چنين وارسته اى پاك، پى ريزى شود تا دهه اى بعد، پاى همت و تلاش به وسيله حاج شيخ عبدالكريم حائرى به ميان گذارده شده و حوزه علميه قم، قامت سبز خود را برافرازد.

آنان كه با حالات ملكوتى و عبادى اين فرزانه عارف آشنا بودند ايشان را از بكائون (4) مى شمردند. عبدى صالح كه سه ماه رجب، شعبان و رمضان را پى در پى روزه مى گرفت و در قنوت نمازهاى نافله اين بيت حافظ را مكرر مى خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما راز جام باده گلگون خراب كن |  | زان پيشتر كه عالم فانى شودخراب (5) |

## شاگردان درس اخلاق

حوزه درسى حاج ميرزا جواد آقا، سرچشمه نورى بود كه حسينيه دلهاى شيفتگان را، روشن و آفتابى مى نمود. پلكان ملكوت براى ره پويان وارستگى محسوب مى شد. تاءثير كلام ژرف آن استاد خود ساخته، بذر صلاح و اصلاح در گستره دلها مى افشاند؛ به طورى كه هر يك از شاگردان، خود پرچمدار صلاح و سداد شدند و جمع بسيارى را به سر منزل مقصود رهنمون ساختند.

برخى از شاگردان مرحوم ملكى (ره) عبارتنداز:

### 1. امام خمينى - قدس سره الشريف -

نفس مسيحايى حاج ميرزا جواد آقا، صميم جان خمينى عزيز را چنان تاءثير بخشيد كه «روح الله» گرديد و بيرق انقلابى سترگ را به دست خويش ‍ گرفت. از اين رو امام راحل (ره) در كتاب «معراج السالكين»، چون سخن از عرفان مى شود، استاد خود را «شيخ جليل القدر» لقب داده و «عارف بالله» مى خواند و علاقه مندان به تهذيب و وارستگى را به مطالعه كتابهاى ايشان راهنمايى مى نمايد. (6)

و در كتاب «چهل حديث»، بيدار دلان را به «رسالة لقاء الله» آن بزرگوار رهنمون مى شود. (7)

آن فرزانه كبير، در جاى ديگر كه از قم و قبرستان شيخان سخن به ميان مى آيد خطاب به استاد شهيد مطهرى مى فرمايد:

«در قبرستان قم يك مرد خوابيده است و او حاج ميرزا جواد آقاى تبريزى است. » (8)

### 2. حاج آقا حسين فاطمى قمى

دانشمندى الهى و پر مهر كه ساليان بسيار خوشه چين گستره دانش استاد خود بود و تدريس اخلاق و تربيت نفوس بسيارى را به عهده داشت. (9)

### 3. آخوند ملا على همدانى

عالم ربانى و فرزانه اى شايسته كه از همدان به قم هجرت كرد و طوباى وجود خود را با انبوه معارف الهى از حاج ميرزا جواد آقا بركت بخشيد و تاءثيرى جاودان در روح خود ايجاد كرد. (10)

4. حاج شيخ عباس تهرانى

5. سيد محمود مدرسى

6. حجة الاسلام سيد محمود يزدى

7. محمود مجتهدى

8. شيخ اسماعيل بن حسين «تائب»

9. حاج ميرزا عبدالله شالچى

## گنجينه هاى نور

«عالم» بسان نخلى بلند از بركات است كه بايد چشم انتظار بر «قامت سخاوت او داشت تا عنايت كند و دامن نياز انسان را پر از «گوهر معرفت» نمايد. با سيره سبز خود و روح بارانى خويش همواره نزول لطف و محبت داشته باشد و گاهى با بيان مبين خويش و زمانى با قلم تابناك خود، صفحه دلها را نورافشان نمايد.

در اين مقال، چشم اطاعت بر هم مى گذاريم، با گوش جان سخن امام راحل ؛ خمينى عزيز را پذيرا مى شويم كه فرمود: «... از علماى معاصر كتب شيخ جليل القدر، عارف بالله حاج ميرزا جواد آقا ملكى تبريزى را مطالعه كن». و با هم كتب ايشان را مرور مى نماييم:

1. «اسرارالصلاة»؛ كتابى كه حاوى هزار نكته از اسرار نماز است و بسان استاد اخلاق براى انسانهاى آماده خودسازى محسوب مى شود. برخى از اسرار طهارت و عبرت و تفكر را گوشزد مى كند و به معانى وسوسه و الهام مى پردازد. با بحث از گناهان كبيره اشاره اى به توبه نموده و حضور قلب و حالات ملكوتى آدمى را توضيح مى دهد.

2. «المراقبات» يا «اعمال السنه»؛ در اين اثر پربها، مقدمه اى كوتاه پيرامون دعا و راز و نياز به چشم مى خورد و سپس با قلمى زيبا و گويا، اعمال ماههاى مختلف، آثار و بركات روحى و معنوى آنها توضيح داده شده است.

3. «رساله لقاء الله»؛ كتابى لبريز از نورانيت و معنويت كه ره پويان راه تهذيب و وارستگى را به قله قداست و طهارت روح مى رساند. معناى «لقاء الله» و آيات مربوط به آن را توضيح داده، از اسم اعظم گفتگو مى كند و سپس راه موفقيت الهى را براى سالكين بيان مى نمايد.

4. كتابى در فقه

5. رساله اى در حج

6. حاشيه فارسى بر «غاية القصوى»

## بوى گل را از كه جوييم، از گلاب

اينك كه فرصت حضور در محضر عارف فرزانه، حاج ميرزا جواد آقا ملكى برايمان ميسر نيست، سيره آسمانى و راه و روش زندگانى و عبادات آن والا مقام را از زبان شاگردانش جويا مى شويم:

آية الله حاج سيد حسين فاطمى:

«او خودش دستورالعمل اخلاقى بود. شب كه مى شد در صحن خانه ديوانه وار قدم مى زد و مترنم بود كه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بشكافند سراپاى من |  | جز تو نيابند در اعضاى من |

آخرين حرفش در بيماريش اين بود كه گفت «الله اكبر» و جان تسليم كرد. » (11)

محقق ارجمند شيخ محمد رازى:

ايشان ماههاى رجب و شعبان را روزه بودند و در مدرسه فيضيه درس ‍ اخلاق عمومى مى گفتند. اكنون كه سى سال از رحلت آن عالم ربانى مى گذرد، در و ديوار مدرس و فضاى مدرسه، صداى حزين و گريان ناله هاى شوق و سوزان او را به گوش هوش مى رساند كه مى گويد:

اللهم ارزقنا التجافى عن دارالغرور و الانابه الى دارالخلود و الاستعداد للموت قبل الفوت.

ارتباط وى با حضرت بقية الله ارواحنا الفداء بسيار و ملازمتش به تقوا و ورع فراوان بود. مراقبتى بسيار به نوافل و حضور و توجه دايمى فراوان داشت و لحظه اى از ياد خداوند بيرون نمى رفت. (12)

مرحوم حاج ميررزا عبدالله شالچى:

«مرحوم استادم، آية الله ملكى، اجتهاد فكرى و درونى داشت. در برداشتهاى درونى قوى بود. ايشان دستورهايى در خوردن، خوابيدن و اعمال و رفتار ارائه مى دادند كه بسيار مؤ ثر بود و شخصى را پاك و پيراسته كرده، و به سوى الله رهنمون مى نمود.

... الان نيز مرقد ايشان - در قبرستان شيخان قم - محل حوايج است. من هر وقت حاجتى داشته باشم بر سر قبر ايشان مى روم. »

## دستورالعمل هاى حاج ميرزا جواد آقا

«دستورالعمل» شيوه هاى تهذيب نفس و اصلاح اخلاق است كه استادان اخلاق براى پيرايش روح و كمال انسانها بدانها ارائه مى كنند.

مرحوم آية الله ملكى در طول حيات خويش دستورالعملهاى بسيارى از خود باقى گذارده كه هر يك گنجينه اى از گوهرهاى عبوديت و بندگى است. با هم نگاهى به برخى از اين سخنان مى نماييم،

... «شناخت نفس» راه مطلوب براى خودسازى است. براى اين امر مهم بايد به عالم عقلى رسيد. تا انسان پاى به اين عالم نگذارد و از دنياهاى ديگر بيرون نرود «معرفت نفس» حاصل نمى شود. از اين رو در پى اتمام اين معرفت، مرحوم مغفور (ملا حسينقلى همدانى) كه خداوند بهترين جزاى معلمان ما را به او بدهد مى فرمود:

«بايد انسان مقدار زيادى از خوراك و غذايش را كم كند و از استراحت و خواب خود بكاهد تا جنبه حيوانيت در او كاسته شده، ابعاد روحانى بيشترى به دست آورد. ميزان آن را هم چنين فرمود كه انسان روز و شب بيش از دو مرتبه غذا نخورد و از خوراكيها در بين دو وعده استفاده نكند. هر وقت غذا مى خورد بايد مثلا يك ساعت بعد از گرسنگى بخورد و آنقدر بخورد كه تماما سير نشود و باز هم ميل به غذا داشته باشد.

... گوشت زياد را ترك كند و در شب و روز هر دو وعده گوشت نخورد و در هر هفته دو و سه دفعه هر دوالعين هم روز و هم شب) را ترك كند و يك وعده هم بر خود لازم بداند كه نخورد. و اگر بتواند روزه هاى سه روز هر ماه را ترك نكند... شبانه روز شش ساعت بخوابد و البته در حفظ زبان و دورى از اهل غفلت كوشش بسيار كند... » (13)

## جواد بن شفيع كجاست؟

در جاى ديگر با بيان آية «ثم فى سلسلة ذرعها سبعون زراعا فاسلكوه» به توصيف حالات دردناك اهل آتش در دوزخ پرداخته و خود را در بين آنان تصور مى نمايد سپس دفتر دل گشود. و با پروردگار خويش با واژه نورآفرين «ارحم الراحمين» به گفتگو مى پردازد. با طلب مغفرت و رحمت فرياد «جواد بن شفيع كجاست» را با گوش جان مى شنود. از صيحه هاى مالك دوزخ، فريادهاى دوزخيان، بسته شدن پاها به پيشانى و سياهى صورت از ظلمت گناه ياد كرده و آه از نهاد خود بلند مى نمايد.

و در پايان مى فرمايد:

قبل از رفتن بايد فرصت را غنيمت شمرد، راحتى آن سوار فراهم كرد و عذاب دردناك و جانسوز را بر طرف ساخت. در گفتار، رفتار و ظاهر و باطن اظهار عجز و ابراز حقارت كرد تا در مسير لطف خداوند قرار گيريم و بدين سبب، آتش عذاب خاموش شود. (14)

## تكبير پرواز

... سرانجام آخرين آفتاب از خورشيد حيات و زندگانى انديشمند عارف، حاج ميرزا جواد آقا ملكى تبريزى نمايان شد و روز يازدهم ذيحجه سال 1343 قمرى فرصت ديدار و هنگام لقاء رخ نشان داد.

چگونگى حضور آن عارف فرهيخته را در ملكوت از زبان فرزانه وارسته، حاج آقا حسين فاطمى آگاه مى شويم:

روز پنجشنبه، عيد قربان بود. صبح، مسجد جمكران رفتم و قبل از ظهر به منزل برگشتم. چون وارد شدم خبر دادند كه حاج ميرزا جواد آقا جوياى احوال شما شده اند. چون از كسالت وى اطلاع داشتم بدون هيچ معطلى به خدمتشان رفتم، ايشان به حمام رفته، خضاب بسته و پاك و مطهر در بستر نشسته بودند در ظاهر منتظر اذان بودند اما انتظار بيش از اين مقدار بود. چون ظهر فرا رسيد در بستر شروع به اذان و اقامه كردند. با گفتن هر جمله اى بهجت بيشتر و آرامش فراوان ترى سراغ او مى آمد. پس از اذان، دعاى تكبيران افتتاحيه را ترنم كردند. سپس دو دست را بالا برده تا تكبيرة الاحرام بگويند كه گويى درهاى آسمان براى ورود او گشوده شد لبهايش حركت كرد و دستها به لرزش افتاد و با آخرين كلام اولين ديدار حاصل شد؛ «الله اكبر»

مرغ روحش از بدن پاكش به سوى عالم قدس پرواز كرد و به سوى يار و محبوب ديرينه خويش، پر كشيد. (15)

ساعاتى بعد، مردمان وارسته و رادمردان عرصه تهذيب و اخلاص، پيكر معطر وى را تشييعى با شكوه نمودند و در جوار حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه عليهالسلام به خاك سپردند.

... اينك دهها سال است كه مرقد مرمرين آن مرد ملكوتى در قبرستان شيخان قم با ضريحى از نور، گل دسته اى معنوى و گنبدى آسمانى، روشنى بخش دلهاى عاشق و روانهاى پاك است. دست ارادت بر قبر آن فرزانه والا مقام گذاشته و لب به سخن مى گشايند استمداد اخلاص و تقوا كرده و نورانيت قبول از قبر پاكش مى گيرند تا در عرصه هاى گوناگون توشه هاى هميشه جاودان همراه خويش داشته باشند.

رحمت الهى بر او باد روزى كه پاى حيات بر زندگانى گذارد، زمانى كه به اوج ابديت پر كشيد و هنگامى كه زنده شده و در پيشگاه الهى حاضر مى گردد.

والسلام

# حاج آقا نورالله اصفهانى

متوفاى 1306ش.

ستاره اصفهان

عباس عبيرى

1278 ق. براى اسلام و ايران سالى مبارك بود. پنجمين فرزند آقا محمد باقر مسجد شاهى (فقيه نامور اصفهان) ديده به جهان گشود و خاندان رازى را در شادمانى فرو برد. مجتهد گرانپايه شهر، نوزاد نيكبخت اين سال را مهدى ناميد. مهدى كه بعدها به «نورالله» شهرت يافت در سايه عنايتهاى ربانى روزگار كودكى را پشت سر گذاشت و رفته رفته در شمار دانش آموزان جاى گرفت او از محضر ملا محمد نقنه اى بهره برد و سپس در محفل علمى پدر حضور يافت. مهدى در 1295 ق. راه عراق پيش گرفت (16) تا اندوخته هاى علمى اش را ژرفا بخشد و تجربه هاى عرفانى اش را به كمال رساند. او چندى در نجف اقامت گزيد و سرانجام مراد خويش را در سامرا يافت. به آن ديار الهى كوچيد و در شمار شاگردان مرجع پاك راءى شيعه حضرت آية الله العظمى ميرزا محمد حسن شيرازى جاى گرفت.

سرور دانش پژوهان اصفهان در اين شهر از محضر فقيه فرزانه حضرت حاج ميرزا حبيب الله رشتى نيز كامياب شد (17) و تا 1299 ق. در حريم ملكوتى كاظمين به دانش اندوزى پرداخت. در ماههاى پايانى اين سال برادر ارجمندش آقا محمد تقى همراه گروهى از مؤمنان و دانشوران ايرانى در راه زيارت خانه خدا به سامرا رسيدند نورالله فرصت را غنيمت شمرد و در ركاب برادر مجتهدش رهسپار حجاز شد. (18)

## در سايه ستارگان

سفر حج با همه خاطرات شيرينش شتابان پايان يافت و سرور جوانان سپاهان ديگر بار به كتابها و نوشته هايش پيوست تا در سامرا فارغ از وابستگى ها و دغدغه هاى روزگار به درس و پژوهش بپردازد. ولى دريغ كه چرخ چنين نمى پسنديد. پدر دانشورش در شامگاه تاسوعاى 1301 ق. به كربلا رسيد، سپس به نجف شتافت، نزديك آرامگاه علامه شيخ جعفر كاشف الغطا جايگاهى براى دفن پيكر خويش برگزيد و سرانجام در شب پنجشنبه پنجم صفر 1301 ق. ديده از جهان فرو بست. (19)

هر چند از دست دادن پدرى چنان گرانمايه بر گوهر يگانه سپاهان دشوار و جانكاه بود، عطش آموختن و تحقيق را در وى شعله ورتر ساخت. او مى دانست كه هيچ چيز مانند دانش و پرهيزگارى روان پدر را آرامش ‍ نمى بخشد. پس با انگيزه اى قوى تر به تلاش پرداخت. تلاشهاى شبانه روزى آن دانشجوى روشن بين سرانجام در حدود 1304 ه. ق به بار نشست و او در شمار دانشمندان و فقيهان جاى گرفت.

بدين ترتيب استادان بزرگى چون حضرات آيات عظام ميرزا محمد حسين شيرازى، ميرزا حبيب الله رشتى، محمد طه نجف، سيد صدر الدين كاظمينى، ميرزا حسين بن ميرزا خليل تهرانى و سيد محمد كاظم طباطبايى يزدى مرتبه علمى اش را ستودند و او را از گواهى اجتهاد و روايت (20) بهره مند ساختند.

## طلوع خورشيد

1304 ه. ق براى سپاهان نشينان سالى فراموش ناشدنى بود. در يكى از روزهاى اين سال خجسته حاج آقا نورالله مجتهد پرتوان و روشن بين خاندان رازى به زادگاهش گام نهاد (21) و در آن ديار ايمان پرور به تدريس ‍ پرداخت. تدريس و تربيت دانش پژوهان تا حدود 1307 ق. ادامه يافت. در اين سال اقدام بى شرمانه گروهى از بابيان سده در توهين به مقدسات مسلمانان و ترويج انحراف و بى دينى در ميان ناآگاهان جامعه كاسه صبر رهبران مذهبى شهر را لبريز ساخت. مردم مؤمن به اشاره فقيهان بيدار و پيروان باب را از سده بيرون كردند.

بابيان از دربار يارى جستند شاه فرمان داد تا آن گروه تبهكار تحت حمايت نيروهاى دولتى قرار گيرند. بنابراين مفسدان در سايه سر نيزه هاى قواى انتظامى به سمت سده حركت داده شدند تا در لانه هاى خويش استقرار يابند. مؤمنان به رهبرى حاج سيد محمد رحيم - آقا سدهى - نداى آقا محمد تقى نجفى را لبيك گفتند، به خيابانها گام نهادند و به رويارويى با مفسدان پرداختند. در اين درگيرى هفت تن جان باختند و بابيان گريختند. كارگزاران حكومت شرح رخداد را به تهران گزارش دادند و اندكى بعد آقا نجفى همراه برادرانش شيخ محمد تقى ثقة الاسلام و حاج آقا نورالله به تهران فرا خوانده شد. (22)

## در وادى شبزدگان

مسافرت دانشوران بزرگ سپاهان به مركز حكومت قاجار دو ماه به درازا كشيد. مردم پايتخت به پيشوازشان شتافتند و ناصرالدين شاه را با ناكامى روبرو ساختند. شاه كه حضور برادران فقيه اصفهان و اقامه نماز جماعت آقا نجفى در مسجد سيد عزيزالله را به سود خويش نمى ديد از در دوستى درآمد و پس از شش ماه آنها را به اصفهان باز گرداند. (23)

البته اين تنها رويارويى برادران روشن بين خاندان با ناصرالدين شاه به شمار نمى آيد. در پنجشنبه بيست و هشتم رجب 1308 ق. امتياز خريد و فروش ‍ تنباكو و توتون كشور به مدت پنجاه سال در انحصار يك كمپانى انگليسى قرار گرفت. شيران بيدار بيشه سپاهان يكباره به خروش آمدند. آقا محمد تقى نجفى با همكارى برادران گرانقدرش حاج آقا نورالله و آقا محمد على و ديگر دانشوران شهر تنباكو را تحريم كردند و مردم را به اعتراض فرا خواندند. (24)

در پى اين اقدام قليان در همه جا كنار گذاشته شد. روحانيان شهر به رهبرى آقا نجفى تلگرافى به دربار ارسال كرده، خواستار لغو پيمان تنباكو شدند. ناصرالدين شاه كه فرزندان شيخ محمد باقر را سبب همه آشوبها و بيگانه ستيزى ها مى دانست ضمن ارسال تلگرافى به آقا نجفى وى را چنين تهديد كرد:

«... بى جهت عالم آسوده را آشفته نكنيد و مردم با خون خود بازى نكنند و آسوده مشغول دعاگويى و رعيتى باشند. » (25)

آقا نجفى بى آنكه از تهديد شاه بهراسد به اعتراض ادامه داد و سرانجام با اوج گيرى خيزش مردم، ظل السلطان گروهى از مؤمنان و روحانيان شهر را تبعيد كرد. تبعيد شدگان به اشاره آقا نجفى راه سامرا پيش گرفتند و با بازگويى حوادث كشور نزد مرجع بزرگ شيعه، زمينه فتواى مشهور تحريم تنباكو را فراهم آوردند.

## فصل سازندگى

بخششهاى شاهانه خودفروختگان قاجار و باز شدن پاى كمپانيهاى استعمارى به ممالك محروسه (!) ايران آثار شومى در پى داشت. اندك اندك بازارهاى كشور از كالاهاى فرنگى انباشته شد و كارگاههاى كوچك داخلى در آستانه ورشكستگى قرار گرفتند. آقا نورالله كه با ديدگان الهى اش ‍ آينده اين سياست پليد را مشاهده مى كرد به رويارويى با آن برخاست و با تاءسيس مؤ سسه هاى اقتصادى مردمى راه سازندگى و توليد را به مردم نماياند.

شركت اسلاميه يكى از اين مؤ سسه ها بود. هر ايرانى مى توانست از يك تا ده هزار سهم در اين شركت خريدارى كند و بيگانگان حق خريد يا نگاهدارى سهامش را نداشتند. نكته شايان توجه در اساسنامه اين مؤ سسه فصل بيست و يكم است:

«فصل بيست و يكم: اين شركت بكلى از دادوستد متاع خارجه ممنوع است. فقط هم خود را صرف ترقى متاع داخله و آوردن چرخ و اسباب و كارخانجات مفيد خواهد نمود و حمل متاع داخله به خارجه بر حسب اقتضا و به موقع خود در كشيدن راه شوسه و آهن اقدام خواهد كرد. » (26)

اين سازمان بزرگ اقتصادى در لندن، كلكته، بمبئى، قاهره، استانبول، بغداد، مسكو و بادكوبه، نمايندگيهايى تاءسيس كرد و در راه سازندگى گامهاى بلندى برداشت. گزارشهاى نشريات معتبر آن روزگار بخشى از عملكرد مطلوب شركت را آشكار مى سازد:

«... به موجبى كه اطلاع حاصل نموده ايم شركت اسلاميه اصفهان در صدد حصول امتياز ساختن راه آهن محوطه اصفهان از اولياى امور جمهور شده اند كه راه آهن ساخته، واژگون حركت كند و يقين است كه دولت عليه در ادعاى اين امتياز هيچ گونه تاءمل نخواهد فرمود. بعضى از دانشمندان سه سال است كه اين خيال را داشتند، اين ايام انشاءالله به توسط شركت اسلاميه از قوه به فعل رسيده، ملت و دولت را فايده كلى حاصل خواهد شد... »

«... الحال چند روزى است جناب حاجى امين الضرب، رئيس كل شركت اسلاميه طهران تجويز و تصويب جناب حاجى محمد حسين كازرونى رئيس كل شركت مسيو (بوتن) فرانسوى را كه از فحول مهندسين اروپ و صاحب امتياز و نشان مخصوص از دولتين ايران و جمهورى فرانسه است به جهت تعيين محل كارخانه و تحقيق آب رودخانه و مقدار قوت آن به اصفهان فرستاده اند. مهندسى مشاراليه سيزدهم جمادى الثانى وارد اين شهر گرديده، فعلا در تدارك دو كارخانه بزرگ ريسمان تابى و چلوار بافى هستند. ... » (27)

حضور حاج آقانورالله، آقا نجفى و ديگر فقيهان بزرگ در راءس اين مؤ سسه الهى سبب شد كه مراجع عراق از آن حمايت كنند و مردم را به شركت فراگير در برنامه هاى آن فراخوانند. (28)

مؤ سسه ملى اقتصادى كه حاج آقا نورالله بنياد نهاده بود از آغاز با بى مهرى و كارشكنى استعمارگران روبرو شد. يكى از نشريات اقتصادى لندن در اين باره نوشت:

«... معلوم مى شود ايرانيان اندك اندك از خواب غفلت بيدار شده و قدر و اهميت تجارت خاصه - تجارت شركت - را نيكو دانسته و چيزى كه در اين شركت اهميت دارد اين است كه علماى اين ملت در آن شركت دارند و مشوق اند و اگر اين شركت معتبر شود سكته بزرگى به تجارت انگليس در اصفهان بلكه در خليج فارس وارد آيد و بايد تجار، نوعى رفتار كنند كه در آينده بازار تجارتشان از رونق نيفتند والا بزودى بايد منتظر خبر بود كه بازار تجارت ما در اصفهان بسته شود. » (29)

سفارت انگلسى نيز در نامه اى اين اقدام حاج آقا نورالله و آقا نجفى را به باد انتقام گرفته، آنها را به سودجويى متهم كرد:

«از قرار اطلاعاتى كه از اصفهان مى رسد علماى آنجا بر ضد تجارت خارجه مى باشند. علماى مزبور نه به ملاحظه تعصب مذهبى بلكه صرفه شخص به معيت بعضى رؤ ساى تجار كه در شركت اسلاميه شريك مى باشند، سعى بليغ در فروش امتعه خود و رد مال التجاره خارجه دارند... بلكه در مساجد و ساير نقاط علنا مى گويند كه مردم نبايد امتعه خارجه را بخرند... » (30)

در تاريخ 10 جمادى الثانى 1317 ه. ق روزنامه الهلال مصر به مديريت جرجى زيدان درباره شركت اسلاميه چنين نگاشت:

«... شركت بازرگانى اسلامى با نام شركت اسلاميه در اصفهان ايران تاءسيس شده است...

مركز اين شركت در اصفهان و هدفش بى نياز ساختن بازار از كالاهاى بيگانه است. در بنيانگذارى اين شركت مولاى، حاج شيخ نورالله عمادالاسلام تلاش كرده، رئيس آن عمدة التجار حاج محمد حسين كازرونى... است. »

البته غرب براى مبارزه با انديشه خودكفايى در ايران تنها به ارسال نامه ها و پخش اخبار نادرست بسنده نكرد بلكه به شيوه معمول خويش آتش ‍ اختلاف ميان هموطنان مسيحى و مسلمان را دامن زد كه با هوشياى اين دو گروه ناكام ماند.

## صفاخانه

در سال 1320 ق. حضور كشيش خبره مسيحى «تيزدال» در اصفهان و پخش كتابهاى ضداسلام حاج آقا نورالله را به چاره جويى و حضور فعال در صحنه مبارزات فرهنگى فراخواند. (31)

او با همكارى برادر بزرگترش فقيه فرزانه آقانجفى فرهنگ سرايى در محله جلفا پديد آورد. اين جايگاه مقدس كه صفاخانه نام داشت هر ماه نشريه اى به نام «الاسلام» منتشر مى ساخت و مجموعه مناظره هاى مسلمانان و مسيحيان را در اختيار علاقه مندان قرار مى داد. البته حاج آقا نورالله هرگز به محدوده جغرافيايى ايران نمى انديشيد. در نخستين شماره اين نشريه چنين مى خوانيم:

«چون سالهاست دعات عيسويه مى گفتند كه اهل اسلام جواب ما را نمى دهند... از اين جهت در غره شهر جمادى الاخر 1320 ه. ق در اصفهان به امر جناب مستطاب حامى الشريعه الغراء مروج الملة البيضاء ملاذالانام مروج الاحكام حجة الاسلام آقاى حاج شيخ نورالله ثقة الاسلام - دامت بركاته العاليه - اداره دعوت اسلاميه به نام صفاخانه در محله جلفا داير شده است...

اميدواريم كم كم دعات اسلاميه به ممالك خارجه بفرستيم و حجت را بر اهل جهان تمام كنيم. » (32)

تاءسيس اداره دعوت اسلامى و انجام مناظره هاى مفصل با كشيشان و روحانيان مذاهب ديگر سرانجام مؤ ثر واقع شد و يورش نوين فرهنگى باخترنشينان را با شكست روبرو ساخت.

## در پايتخت تباهى

مبارزه فقيهان بلند آوازه ايران (آقا نجفى و حاج آقا نورالله) با استعمار، درباريان وابسته را نگران ساخت. آنها در پى بهانه اى بودند تا اين رهبران دلسوز را از پيروانشان جدا سازند. سال 1320 ق. زمان پيدايش بهانه اى براى اين كار بود. دو بازرگان منحرف اصفهان به دست مسلمانان خشمگين كشته شدند (33) و در پى آن مردم مؤمن يزد بر مفسدان شهرشان يورش برده، گروهى از آنها را هلاك كردند (34). درباريان كه از مدتها پيش در پى بهانه اى براى دور ساختن رهبران مذهبى اصفهان از مردم شهر بودند، فرصت را غنيمت شمرده، آقا نجفى و حاج آقا نورالله را به تهران فرا خواندند. بدين ترتيب آقا نجفى و حاج آقا نورالله ديگر بار به تهران رفتند و يك سال در آن ديار زيستند. در اين مدت مزدوران دربار با پخش شايعه ها و تصنيفهاى مبتذل شخصيت آسمانى مجتهد بيدار سپاهان را آماج حمله خود قرار دادند. (35)

سرانجام روزهاى 1322 فرا رسيد. و دو فقيه گران پايه با سرافرازى و احترام به زادگاه خويش بازگشتند. (36)

## انجمن ملى

هر چند تعيين تاريخ نخستين روز خيزش مشروطه خواهى و شمارش نام آغازگران آن بسيار دشوار است، مى توان گفت كه همگام با پيشرفت انديشه مشروطه در جامعه انجمنهاى ملى نيز در شهرهاى كشور شكل گرفت تا تنگناهاى اقتصادى - اجتماعى را از ميان بردارد. اين انجمن در اصفهان زير نظر آقا نورالله پاى به عرصه وجود نهاد.

حاج آقا نورالله و آقا نجفى به مثابه چهره هاى شاخص روحانيت در هجرت و تحصن 1324 قم شركت جستند. (37)

اين هجرت سرنوشت ساز به پيروزى مشروطه انجاميد و سرانجام روحانيان معترض به شهرهاى خود بازگشتند.

پس از موفقيت جنبش مشروطه، حاج آقا نورالله با مشكلى تازه روبرو شد. ظل السلطان، كه سى سال بر مردم اصفهان حكم رانده بود و پرونده اى سراسر گناه و جنايت داشت، يكباره تغيير چهره داد تا همچنان در قدرت باقى بماند. فقيه فرزانه شهر در كنار برادر بزرگترش آقا نجفى اعتراضى فراگير را سازماندهى كرد و سرانجام دست آن عنصر پليد را از مال و نواميس مردم كوتاه ساخت. (38)

## پيمان الهى

1324 ق. را بايد سال تحقق بخشى از آرمانهاى دانشور پرهيزگار سپاهان دانست. فراورده هاى ايران اندكى فزونى يافت و زمينه دومين حركت بزرگ دانشوران دلسوز كشور و ملت فراهم آمد. آنها به رهبرى حاج آقا نورالله اطلاعيه اى انقلابى منتشر كردند كه بى ترديد بايد در شمار اسناد افتخار مسلمانان جاى گيرد. روحانيان برجسته شهر در اين اطلاعيه پيمان بستند كه:

1. در نوشتن اسناد و احكام تنها از كاغذ ايرانى بهره گيرند.

2. بر مردگانى كه كفن غيرداخلى بر آنها پوشانده شده، نماز نگزارند.

3. خود و پيروانشان از پارچه هاى ايرانى استفاده كنند و متخلفان از اين اصل را احترام نكنند.

4. در ميهمانيهاى اسراف كاران شركت نجويند، خود نيز در ميهمانيهايشان از اسراف بپرهيزند و به يك نوع غذا بسنده كنند.

5. معتادان به مواد مخدر را خوار شمارند، آنها را احترام نكنند و به خانه هايشان نروند. (39)

## راهبر آسمانى

با فروپاشى بنياد شوكت سى ساله ظل السلطان قدرت در دست انجمن ملى قرار گرفت و حاج آقا نورالله فرمانرواى يگانه منطقه شد. انجمن در روزهاى شنبه، سه شنبه و پنجشنبه با حضور مردم جلسه داشت و به مشكلات اهالى رسيدگى مى كرد. (40) آقا نورالله نيروهاى مردمى را مسلح كرد تا در صورت لزوم به يارى آيين حق شتابند. از مجموع گزارشهاى نگاشته شده در نشريات آن روزگار چنان بر مى آيد كه ثقة الاسلام آقا نورالله رهبر ملى و مذهبى منطقه اصفهان به شمار مى آمد و فداييان بى شمار همواره در انتظار صدور فرمانش به سر مى بردند. او با بهره گيرى از اين فرصت مدارس جديد تاءسيس كرد، بيمارستانها بنياد نهاد، در تاءمين امنيت شهر و جاده هاى برون شهرى بسيار كوشيد (41) و امور شهر را به نمايندگان با كفايت خويش ‍ وانهاد.

همه چيز برابر نقشه راهبر انجمن مقدس ملى پيش مى رفت و مردم دستاورد شيرين فداكاريهاى خود و روحانيان را مشاهده مى كردند كه حادثه اى ناگوار حاج آقا نورالله را در اندوه فرو برد. در اوايل صفر 1326 ق. سربازان سپاه چهارمحال به سبب دير كرد دو ساله حقوقشان به كنسولگرى روس پناه بردند. پيشواى روشن بين اصفهان كه پناه جويى به بيگانگان را مايه سرافكندگى مسلمانان مى دانست و آن را تحت هيچ شرايطى درست نمى شمرد در برابر اين گروه نابخرد ايستاد و خواستار اخراج آنها از ارتش ‍ شد. (42)

## سالهاى شوم

1326 علاوه بر حادثه تلخ ياد شده، رخداد ناگوار ديگرى نيز همراه داشت. محمد على شاه كه هواى خودكامگى در سر مى پروراند، به رويارويى با مجلسيان پرداخت. حاج آقا نورالله كه تنها داورى درد شاه را نمايان قدرت مردم به وى مى دانست، حدود پنجاه هزار رزمنده زير فرمانش را تحت پولاد گرد آورد و همايشى بى نظير برگزار كرد. در پى اين اقدام انجمنهاى گوناگون محلى در چهل ستون چادرها برافراشته، خواستار كناره گيرى شاه شدند. ولى دريغ كه مشروطه خواهان پايتخت از چنين نيرويى بى بهره بودند و محمد على شاه توانست با به توپ بستن مجلس بساط مشروطيت را برچيند. (43)

همگام با پيروزى دربار اقبال الدوله كاشى، فرماندار انتصابى دربار نيز دست چپاول گشاد و به يارى معاونش معدل الملك شيرازى شهر را عرصهئ تركتازيهاى خويش ساخت. مردم به مرجع بيدار شهر آقا نجفى پناه بردند و خواستار چاره جويى شدند. در پى اين اقدام اندك اندك آثار نبرد داخلى در سپاهان آكار شد. با فرود گلوله هاى توپ دولتيان در پيرامون مسجد شاه جنگى سرنوشت ساز در گرفت و مردم در سايه رهنمودهاى حاج آقا نورالله به پيروزى دست يافتند. (44) پس از سقوط اصفهان رزمندگان عشاير به جانب تهران روان شدند و با پيوستن به نيروهاى آزاديخواه، محمد على شاه را از تخت قدرت به زير كشيدند. (45)

پس از اين پيروزى اندك اندك آثار ناسازگارى در ميان مشروطه جويان پديدار شد. حاج آقا نورالله كه اينك از وضعيت دشوار شيخ فضل الله نورى آگاه شده بود، با هدف يارى آن فقيه فرزانه پاى در مسير تهران نهاد ولى پيروانش وى را از اين اقدام خطرناك باز داشتند. (46) بدين ترتيب روحانى شريعت خواه پايتخت به شهادت رسيد و صمصام السلطنه كه به يارى آقا نورالله در سپاهان قدرت يافته بود، يكباره در شمار مخالفان روحانيت جاى گرفت و فرمان تبعيد آقا نجفى و آقا نورالله را براى اجرا به كارگزارانش ‍ ابلاغ كرد. (47)

اين فرمان به سبب حمايت بى دريغ مردم از رهبران دينى ناكام ماند اندكى بعد طرح ترور حاج آقا نورالله تصويب شد. مجتهد بيدار شهر از نقشه پليد آنها آگاهى يافت و در 1329 رهسپار عراق شد. (48) او كه اينك محصول تلاشهاى شبانه روزى مؤمنان را در چنگ غربگرايان مى ديد، پيوسته مى گفت: ما انگور انداختيم كه سركه شود آن را شراب كردند. (49)

## رجعت آفتاب

اقامت راهبر بزرگ روشندلان سپاهان در عراق ديرى نپاييد. در 1332 ه. ق برادر گرانقدرش حاج آقا محمد تقى مشهور به آقا نجفى سراى خاكى را وداع گفت (50). اين خبر ستاره تابناك خاندان رازى را به حضور در زادگاه و حمايت از مؤمنان آن سامان فرا خواند. در چهارم رمضان اين سال نبرد نخست جهانى آغاز شد و در ماه ذيقعده فقيه دلاور ايران به اصفهان گام نهاد. (51) او منطقه سپاهان را پايگاه ميهن دوستان مؤمن ساخت، فرمان بسيج همگانى صادر كرد و به حمايت از كميته دفاع ملى پرداخت. آن دانشور روشن بين ديگر بار عشاير را به خدمت دين فرا خواند. ماءموران بريتانيايى را از تلگرافخانه اخراج كرده، كارگزاران ايرانى را در آنجا به كار گماشت موجودى بانگ شاهنشاهى را به سود مجاهدان مصادره كرد و همه چيز را براى اقدامات همه جانبه تدافعى آماده ساخت (52). رهبر مجاهدان اصفهان، كه عثمانيان را برادران دينى ايرانيان مى دانستك در نخستين فرصت لشكرى از داوطلبان به سوى نيروهاى مسلمان عثمانى فرستاد تا آنها را در رويارويى با كفار روس يارى دهند. (53)

مجموعه اقدامهاى فقيه بيدار سپاهان خشم دشمنان اسلام را برانگيخت. به گونه اى كه چون خبر حركت سپاه روس به سمت اصفهان در شهر پيچيد همه دريافتند كه هدف اصلى آنها نابودى حاج آقا نورالله است. با نزديك شدن ارتش روس فقيه بزرگ ايران راه عراق پيش گرفت و ديگر بار به آستان امامان معصوم عليهم‌السلام پناه برد. (54)

## سمت سرخ حماسه

نخستين جنگ جهانى تا 24 محرم 1336 ق. ادامه يافت. در اين سال همگام با پديد آمدن آرامش نسبى، فقيه وارسته سپاهان به زادگاهش ‍ بازگشت و به عنوان رئيس العلماى كشور و رياست حوزه اصفهان به انجام وظايف دشوار خويش پرداخت. (55) درگيرى با احزاب سياسى غيرمذهبى، رسيدگى به دادخواهى انبوه پابرهنگان كه جز آن فقيه فرزانه پناهى نداشتند و در پى آن كشمكش با كارگزاران دولت، كردار هر روزه آن راهبر دلسوز شمرده مى شد. در 1341 هنگامى كه حاج آقا نورالله رهسپار خراسان بود در تهران رضاخان را به حضور پذيرفت و با گوشزد كردن كردار ناپسند ماءموران حكومت به او وى را عصبانى ساخت. اين ديدار سبب شد تا رضاخان فقيه پاكدل اصفهان را «آخوند خطرناك 9 بخواند و انديشه نابودى آن بزرگ مرد را در سر بپروراند. (56)

البته نقشه ترور حاج آقا نورالله، كه از سوى سردار سپه به اجرا در آمده بود، ناكام ماند (57) و شير بيشه سپاهان براى ادامه خدمات خويش همچنان فرصت يافت. دين باوران كه در پى بهانه اى براى رويارويى با نظام بودند در 1346 ه. ق همزمان با تصويب قانون نظام وظيفه اوضاع را مناسب يافته، زبان به اعتراض گشودند. (58)

نيروهاى دولتى در برابر انبوه مؤمنان معترض ايستادند و اندك اندك همه مردم با چهره حقيقى خودكامه جديد تهران آشنا شدند. حاج آقا نورالله با بهره گيرى از فضاى اعتراض آميز موجود طرحى نوين پى افكند تا همه فريادها را هماهنگ سازد و اساس خيزشى فراگير را سامان دهد. او چنان مى انديشيد كه اگر همه رهبران ملى و مذهبى به قم مهاجرت كنند و در پناه حضرت معصومه عليها‌السلام بست بنشينند نهضت بسى زودتر به بار مى نشيند. جناب سيد العراقين با توجه به اين نظر فقيه دلاور سپاهان با كتاب خداوند به رايزنى پرداخت. حاج آقا نورالله با شنيدن آية 100 سوره نساء سر بر عصا نهاد، مدتى در سكوت فرو رفت، سپس سر بلند كرد و فرمود: مى دانستم در اين راه سرانجام كشته مى شوم ولى وظيفه شرعى من قيام در برابر اينهاست.

آنگاه نامه هاى فراوان به شهرهاى گوناگون گسيل داشت و روحانيان را به هجرتى سرنوشت ساز فراخواند. (59)

## روزهاى سوگناك

بدين ترتيب مهاجرت رهبران مذهبى به قم آغاز شد. رضاخان نگران از اعتراض روحانيان گفت: مدرس كم بود حالا آخوندها هم عليه من به قم لشكر كشى كرده اند! با اين لشكر چه كنم! يكى از درباريان پاسخ داد: قربان، شما كه اين همه سران عشاير و خانها را نابود كرده ايد، اين يك آخوند كه چيزى نيست. رضاخان گفت: قضيه كوچك نيست، آن اصفهانى آدم خطرناكى است. (60)

مهاجران معترض خواستهاى خويش را كه چيزى جر كاهش قدرت رضاخان و نظارت فزون تر مجتهدان بر قواى سه گانه نبود. (61) با سردمداران تهران در ميان نهادند. بيان روشن اهداف پناهندگان به قم در كنار نامه هاى حمايت و تاءييد مراجع نجف رقم معترضان را فزونى بخشيد و بازار را به اعتصاب كشاند.

رضاخان در بند تدبير فقيه هوشمند اصفهان گرفتار آمده بود. ديگر نه وقت گذرانى و نه پيشگيرى از مهاجرت بيشتر روحانيان، هيچ يك سودمند نمى نمود. بنابراين انديشه واپسن راه نجات در ذهنش شكل گرفت. عامل اجراى نقضه پليد دربار جنايتكارى پليد بود كه لباس پزشك ويژه بر تن داشت. درباريان با بهره گيرى از فرصت مناسبى كه سرماخوردگى و خستگى حاج آقا نورالله پديد آورده بود به بالينش شتافتند. پزشك ويژه كه به چيزى جز تزريق نهايى نمى انديشيد از بررسى نبض و حرارت بدن سرور مجتهدان ايران، بيمارى اش را مالاريا و چاره كار را تزريق «كنين» خواند دانشور بيدار سپاهان كه از دلسوزى دشمنان انديشناك شده بود، پزشك را از تزريق باز داشت ولى ماءمور كهنه كار بى توجه به ناخشنودى بيمار سمى كشنده بر پيكر نحيفش تزريق كرد.

پس از خروج فرستادگان دربار دردى جانكاه عارف وارسته اصفهان را در بر گرفت و سرانجام در بامداد اول رجب 1346 ه. ق به زندگى خاكى اش پايان داد. (62)

بدين ترتيب دانشمند بزرگ و سياستمدار روشن بين ايران پس از حدود هفتاد سال تلاش، تربيت دانشوران وارسته، نگارش صدها اطلاعيه كوبنده،

انجام سخنرانيهاى پرشور و سازمان دادن مؤ سسه هاى اقتصادى، بهداشتى، فرهنگى و نظامى، به سراى ديگر شتاف. رساله «مكالمات مقيم و مسافر» آن فقيه فرزانه گوشه اى از ژرفاى انديشه اش را آشكار مى سازد و راه نيكبختى و سربلندى را به همه مستضعفان مؤمن مى آموزد.

# سيد عبدالحسين لارى

متوفاى 1307

پيشواى تنگستان

سيد على رضا سيدكبارى

## ميوه اى از شجره طوبى

شب ولادت حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام است، شب جمعه سوم ماه صفر 1264 ق. 18/ اسفند 1266 ش. خداى جهان آفرين سيد عبدالله را فرزندى مى بخشد كه چون باقرالعلوم عليه‌السلام نگاهبان دين باشد و نسل امام كاظم عليه‌السلام را تداوم بخشد. پدر نام فرزند را «عبدالحسين» مى نهد.

آقا سيد عبدالله نسب از شاه ركن الدين دزفولى مى برد و در واقع از ساداتى است كه در ايران نشو و نما كرده و ديگر بار آهنگ سفر به ديار يار نموده، تا در شهر نجف اشرف سكنى گزيند و خداى هستى بخش عبدالحسين را در اين ديار به وى مى بخشد.

چيزى نمى گذرد كه سيدعبدالحسين دوران نوباوگى را طى مى كند و با راهنمايى پدر گام در راه تحصيل دانش مى نهد و به علوم دينى رو مى آورد تا رضاى الهى را فراهم كند و با آگاهى از دين ك وجودش را از نادانى رهانيدهك براى احياى ارزشهاى اسلامى در جامعه نهايت كوشش را مبذول دارد.

او براى اينكه عالمى ديندار و اسلام شناسى متبحر گردد بايد قرآن و سنت را به صورت كامل فراگيرد و علم اخلاق و كلام و تفسير را به همراه فقه و اصول آموزش بيند و توانايى درك دين الهى و استنباط احكام شرعى را بيابد. اگر او مى خواهد فقيه باشد و عالم دينى گردد بايد از هيچ يك از علوم اسلامى فروگذارى ننمايد و با استفاده از اساتيد حوزه نجف به هر يك از علوم دينى آشنايى يابد.

## افق تجلى

بعد از اتمام دوره مقدماتى و سطح، سيد مى بايست در درسهاى خارج فقه و اصول حوزه نجف حاضر شود. درسهايى كه در آن، استاد علاوه بر نظريات پيشينيان، نظرات خود را مطرح نموده، به نقد و بررسى آراء گذشتگان مى پردازد.

با پا نهادن به نردبان ترقى، افق تجلى فرا روى عبدالحسين نمايان مى گردد. وى گمشده خويش را در «آية الله العظمى سيد محمد حسن شيرازى»مى يابد. ميرزاى شيرازى آيات الهى بر لب، فقه جعفرى را به دلنوازى آهنگ آبشار در حوزه جارى ساخته است و درختان سبز آفرينش را كه جز ستايش پروردگار به چيزى نمى انديشند، آبيارى مى كند. وى در اندك مدتى از هوش سرشار شاگردش آگاهى مى يابد و وى را مورد تجليل قرار مى دهد.

سرانجام تلاش بى وقفه سيد عبدالحسين او را به قوه استنباط احكام الهى مجهز مى نمايد و در 22 سالگى به درجه اجتهاد نائل مى آيد. آية الله سيد عبدالحسين موسوى با هجرت ميرزاى شيرازى از حوزه درس آيات ديگرى هم استفاده مى نمايد.

نام فقهاى بزرگى كه پس از آشنايى با دانش و فضل شاگرد به وى اجازه اجتهاد مى دهند.

چنين است:

1. آية الله شيخ محمد حسين كاظمى (متوفى 1308 ق. )

2. آية الله محمد فاضل ايروانى (متوفى 1306 ق. )

3. آية الله شيخ لطف الله مازندرانى (متوفى 1311 ق. )

4. آية الله شيخ حسينقلى همدانى (متوفى 1311 ق. )

در اين ميان، آية الله همدانى از بزرگان فقهاى ربانى و عارفان و اصل و از پرچمداران توحيد است كه در نجف اشرف به تربيت شاگردان بسيارى توفيق يافته است.

## آب حيات

ستمى كه خون آشامان انگليس به يارى رژيم قاجار در پيش گرفته اند، زندگى مردم را به سياهى كشانده و آب حيات را از آنان دريغ داشته است. مردم بسان چمن خشكيده اى در زير پاى چكمه پوشان انگليس توان حيات از كف داده و به زردى گراييده اند. فروغ زندگى از جنوب ايران رخت بربسته و خون و آتش و عفريت مرگ همه جا را فراگرفته است. بزرگ مردان لارستان از اين پيشامد نگران هستند. از اين روباگسيل هياءتى به عراق از زعيم عاليقدر شيعه، فقيه مجاهد و مبارزى را مى خواهند كه توان مقابله با ظلم و استبداد را داشته باشد. كسى كه به دفع تجاوزات زورمداران پردازد و رهبرى و مديريت جامعه اسلامى را در لارستان بر عهده گيرد.

«حاج سيد على لارى» معروف به «حاج على كبير» از مجاهدان نامدار لارستانى همراه اين گروه اعزامى است. يافتن فردى ورزيده و تلاشگر و فقيه و سياستمدار و مجاهد كار آسانى نيست. مردى كه هم در مدارج علمى به اجتهاد نايل آمده باشد و هم در مقابل عمل جز خدا از احدى پروا نداشته باشد و توان مديريت جامعه اسلامى در او موج زند.

ميرزاى شيرازى به هياءت لارستان مى فرمايد:

«در حال حاضر كسى را در نظر ندارم. مهلت دهيد تا در اين باره تدبيرى كنم و شخص برازنده اى را براى شما اختيار نمايم. »

هياءت براى زيارت مرقد مولاى متقيان حضرت على بن ابيطالب عليه‌السلام راهى نجف مى شوند. در نجف اشرف با سيد مرتضى كشميرى ملاقات مى نمايند و سفره در دو رنج ستم را به آن بزرگ بازگو كرده، تقاضا مى كنند تا با هجرت به لار رهبرى آن ديار را بر عهده گيرد. سيد با سابقه آشنايى كه از آية الله سيد عبدالحسين لارى دارد، اين مهم را شايسته وى مى بيند و آنان را متوجه فقيه فرزانه اى مى نمايد كه در نجف اشرف با تدريس و تاءليف فقه استدلالى به تربيت دانشجو مشغول است.

حضرت آية الله سيد عبدالحسين لارى در چهل و پنج سالگى است و يكى از بزرگترين اساتيد حوزه علميه نجف. از اين رو وقتى هياءت لارى از ايشان دعوت به عمل مى آورند، او با توجه به مسؤ وليت هاى حوزوى، از قبول عزيمت به ايران خوددارى مى كند.

حاج سيد على كبير با سابقه آشنايى كه از مردان خداجوى و مجاهد دارد، از همان برخورد اول، خصايص رهبرى را در وجود سيد لارى مشاهده مى كند و رهبرى لارستان را سزاوار چنين شخصيتى مى داند. وى شوريده سر، از نجف به سامرا مى رود و ماجراى نجف را با ميرزاى شيرازى در ميان مى نهد.

ميرزاى شيرازى رهبر امت اسلامى از منطقه حساس جنوب ايران و موقعيت استراتژيكى آن در مقابل استعمارگران آگاهى كامل دارد. همچنين از مجاهد مردانى كه براى حفظ استقلال اقتادى ايران در آن سرزمين تلاشهاى پيگير نموده اند و در «تحريم تنباكو» ايفاى نقش كرده اند؛ دانشمندان مجاهدى چون سيد على اكبر مجتهد فال اسيرى كه با دعوت مردم به جهاد عمومى، خواب راحت را از چشم دشمنان اسلام ربود و پس ‍ از چندى از سوى قاجار به بصره تبعيد گرديد.

اعزام دانشمندى ديگر به اين منطقه، تداوم رهبرى سياسى شيعه را فراهم مى آورد. ميرزاى شيرازى با ارسال نامه اى سيد لارى را از وقايع آشفته جنوب ايران با خبر مى سازد و با استفاده از منصب ولايت فقيه بر ايشان فرض مى نمايد كه به لارستان هجرت كند. (63)

فرمان استاد و ولى فقيه براى دانشمند آگاهى چون سيد لارى جوابى جز اطاعت نمى تواند داشته باشد. از همين رو تقاضاى مردم لارستان را مى پذيرد و آماده هجرت مى گردد.

## هجرت

نزديك است كه گياهان سبزدشت، لباس مرگ بر تن كنند. ابرى باران زا بايد تا حيات را بر جانشان فرو ريزد و هجرتى از شهر زندگى سرسبزى را به ارمغانشان آورد.

هجرت سيد عبدالحسين لارى به ايران، فصل پاييز جنوب را فصل گل كرد. ديگر بار رويش سبزه ها و شكوفه نيلوفرها آب و خاك جنوب ايران را آراست. نيلوفرهاى آبى دريا را به مرزبانى نشستند و آنان كه در خشكى بودند از فراز مناره هاى مساجد حركات مشكوك دشمنان دين خدا را به ديده بانى نشستند.

حضرت آية الله سيد عبدالحسين موسوى لارى در سال 1309 ق. نجف اشرف را ترك مى كند و به لارستان مى رود. ميرزاى شيرازى هنگام خروج سيد لارى خطاب به حاج سيد على كبير و هياءت همراهش مى فرمايد:

«با بردن آقا سيد عبدالحسين به لارستان، نجف را به آنجا برده اى و گهواره فضيلت و دانش را از فرزند فضيلت و علم خالى گذاردى. »

هر چند اگر سيد لارى در نجف بماند به بالاترين مدارج علمى خواهد رسيد ليكن جهاد در راه خدا مسؤ وليت سنگينى است كه او مى بايست به مثابة واجب شرعى به انجام رساند و مردم محرروم جنوب را از ستم قاجار و استعمار انگليس رهايى بخشد.

## نهضت فرهنگى

لارستان منطقه بزرگى از سواحل شمالى خليج فارس است كه از بندر كنگان تا بندرعباس را شامل است و شهر لار يكى از شهرهاى لرنشين استان فارس ‍ به حساب مى آيد كه سيد لارى آنجا رحل اقامت افكنده و در انديشه اصلاح نظام فرهنگى، اقتصادى و اجتماعى مردم لارستان است. تاءسيس ‍ «حوزه علميه لار» از نخستين گامهاى اين مرد بزرگ براى رسيدن به اهداف عالى اسلامى است. آوازه تعليم و تربيت دانشجويان اسلامى طالبان علوم دينى را در آن شهر جمع مى آورد. اين دانشجويان از دور افتاده ترين نقاط منطقه جنوب ايران و كشورهاى مجاور بدين سامان رو كرده اند. از داراب، جهرم، فسا، شيراز، بوشهر، بندرعباس، كرمان، سيرجان، بندر لنگه و شهرهاى مناطق خارج از مرز ايران چون هندوستان.

آية الله لارى با آموزش علوم اسلامى در صدد نشر معارف قرآنى در سرزمين پهناور ايران است. آشنايى با دين، شناخت هر نوع مكتب غيرمذهبى را آسان مى سازد و حدود الهى را مشخص مى نمايد. آگاهى مردم از دين و فرهنگ اسلامى، مصون كننده امت اسلامى از هر نوع بيمارى است. سسيد لارى با تاءسيس حوزه علميه لار، فعاليتهاى مركز بزرگ جهان شيعه را ادامه مى دهد و دانشمندان و فقهاى گرانقدرى را در آن حوزه تربيت مى نمايد. برخى از آنان عبارتنداز:

سيد عبدالباقى موسوى شيرازى، سيد عبدالمحمد موسوى لارى، سيد محمد حسين مجتهد لارى، سيد احمد مجتهد فال اسيرى، سيد عبدالمحسن مهرى، سيد اسدالله اصفهانى، سيد ابوالحسن لارى، سيد محمد سيرجانى، سيد محمد على شريعتمدارى جهرمى، شيخ محمد حسين لارى و شيخ عبدالحميد مهاجرى نوايجانى.

وى بسان ديگر علميا شيعه به اصل ولايت فقيه عقيده مند است و جدايى دين از سياست را از شعارهاى استعمارى مى داند و فقيه جامع الشرايط را نماينده حضرت ولى عصر (عج) مى شناسد كه در دوران غيبت كبرى نيابت عام دارد و وظيفه اش اجراى احكام اسلامى در جامعه است. (64)

او نظامهاى حاكم و دولتهاى ستم پيشه اى چون حكومت قاجار را دولت قانونى نمى داند و خود در صدد تشكيل حكومت است تا قوانين الهى را در جامعه اجرا كند. او مى خواهد با تشكيل حكومت اسلامى به نظريه هاى فقه سياسى اسلام وجود عينى بخشد و با اجراى عدل، مستضعفان جنوب را اميدى دوباره دهد.

ترغيب پيروان به آموزش نظامى و تشكيل گروههاى مسلح در لار از جمله فعاليتهاى او در اين زمينه است. گروههايى كه بعدها به «تفنگچيان سيد لارى» و «چريكهاى فارس و سيد لارى» مشهور مى شوند.

اين سيد مجاهد در تمامى مسائل فقهى علاوه بر جنبه هاى عبادى، به نقش ‍ اجتماعى و سياسى آن توجه تام دارد و به موازات اعتقاد به ولايت فقيه، احياى امر به معروف و نهى از منكر و برپايى نماز جمعه را امرى لازم مى شمارد.

## زيارت

عصر مجتهد لارستان، عصرى است كه تشيع در ايران و عراق به نشاطى كم سابقه دست يافته است. سال 1315 ق. است. سيد لارى قصد زيارت خانه خدا نموده است. هنگام رفتن، انبوه مردم بندرلنگه به استقبال حضرت آية الله لارى، مرجع تقليد خود مى شتابند. سيد محمد عالم بحرينى دانشمند پرهيزكار آن ديار هم به استقبال سيد لارى آمده است. جمعيت موج مى زند. آنها با مرجع تقليد خويش سخنها دارند و اينكه او درد و شكوه هاشان را به خداى جهان آفرين بازگويد.

سيد در خانه خدا هر لحظه رهايى مردم از ستم قاجار و پيروزى حق بر باطل را طلب مى كند. آية الله كرمانى كه در اين سفر مصاحب ايشان است، نقل مى نمايد كه:

شبى از شبها با هم نشسته بوديم و صحبت مى كرديم. سيد معظم فرمود: مساءله اى بر من مشكل شده است، ولى آن را طرح نفرمود. تا نيمه شب كه مشغول نماز شد. پس از اتمام نماز حضرت ولى عصر (عج) را ديدار نمود و به وصال نورانى آن حضرت توفيق يافت.

من درخشش انوار را مشاهده مى كردم كه او را فرا گرفته و صدايى مى شنيدم كه با وى تكلم مى كند ولى كيفيت مكالمه را نمى فهميدم. گويا حواس بكلى از من ربوده شده بود.

پس از ديدار با حضرت ولى عصر (عج) به من فرمود: امام زمان - روحى له الفداء - مساءله را حل فرمود. (65)

هنگام بازگشت از حج بيت الله، على رضاخان حاكم لار، از ورود سيد لارى جلوگيرى به عمل آورد و اين دسيسه اى بود از سوى يهوديان مسلح بر ضد اسلام ناب محمدى.

يهوديان منطقه قبل از ورود سيد به لارستان با استفاده از اسلحه به آزار مسلمانان مى پرداختند. با آمدن ايشان فعاليتهاى زشت يهود به پايان رسيده و اينك با توسل به مظفرالدين شاه كه پس از قتل ناصرالدين شاه به سلطنت رسيده، مى خواهند با ممانعت از بازگشت مجتهد سلحشور لارستان به كارهاى ناشايست خويش ادامه دهند و به آزار و اذيت مسلمانان منطقه بپردازند.

سيد بحرينى به تهران تلگراف مى كند و پايتخت را با اطلاع مى سازد. هماهنگى نيروهاى توانمند جنوب حكومت پوسيده قاجار را تهديد مى كند. چندى نمى گذرد كه مانع بر طرف شده و يهوديان و اشراف محل با شكست مواجه مى گردند.

رهبر لارستان نخست با ارشاد و موعظه آنان را به صلح و ارامش دعوت مى كند، ليكن آنان مسلحانه به اعمال نارواى خود ادامه داده، از قرارداد ذمه مسلمانان بيرون مى روند. سيد كه مجتهدى آگاه و با تدبير است دستور مى دهد تا تمامى يهوديان خانه و ديگر اموال خود را فروخته، در جاى ديگر مسكن گزينند. با فرمان سيد تحريكات ضداسلامى يهوديان پايان مى يابد و آنان در مهلتى كه از طرف سيد لارى داده شده، اموال خود را به مسلمانان فروخته، منطقه را ترك مى كنند.

پس از خروج يهوديان، كنيسه آنان به مسجد تبديل شده، مورد استفاده مسلمانان قرار مى گيرد.

## تهاجم فرهنگى

دولت انگليس براى سلطه استعمارى خود، عده زيادى توجهى مبلغ مسيحى را به ايران اعزام مى دارد. كتب و نشريات بسيارى همراه اين گروه است. آنان زير پوشش دين مسيح براى ترويج فرهنگ مادى غرب آمده اند تا جاى پايى در منطقه جنوب ايران باز كنند و انگليس به راحتى نقاط مهم و حساس را تصرف كند.

آية الله لارى با توجه عميقى كه به مسائل اجتماعى ايران اسلامى دارد، اين عمل انگليس را ريشه يابى كرده، فرمان اخراج مبلغان مسيحى را صادر مى نمايد. همچنين دستور مى دهد تا كتاب گمراه كننده آنان جمع آورى شده، از بين برود.

اين فرمان از طرف مجتهد مقتدر لار براى دولت بريتانيا گران مى آيد. چه با اين كار قدرت روحانيت شيعه و نقش رهبرى آنان در جامعه تاءييد مى شود و مردم خداجوى فارس كه از طرف دولت مستبد قاجار و استعمار انگليس به تنگ آمده اند، با نفوذ كلامى كه از رهبر دينى خود مى بينند، به سوى وى متمايل مى گردند. انگليسى براى از بين بردن فرمان سيد و نقش چشمگير آن، از دولت ايران مى خواهد تا مجتهد لارى را در تنگنا قرار دهد و مؤ اخذه نمايد. دولت قاجار كه به صورت دولت وابسته به كشورهاى استعمارى، ايران را اداره مى كند «عين الملك» را ماءمور رسيدگى به موضوع كرده، دستور مى دهد تا با دريافت دو هزار تومان وجه كتب مصادره شده، سيد لارى را از فعاليتهاى سياسى و فرهنگى باز دارد. اين وجه در مقايسه با كل ماليات سالانه لارستان كه چهار هزار و بيست تومان است، مبلغ زيادى است.

عين الملك به لار مى رود و با مشاهده نيروهاى مصمم مجتهد لارستان و قاطعيت و سازش ناپذيرى وى با عذرخواهى به تهران بر مى گردد.

با ناكامى عين الملك ديگر بار قدرت مجتهد لارى و نظام پوشالى استبداد آشكار مى شود و مردم لار بيش از پيش به رهبر خود گرايش پيدا مى كنند.

## حكومت اسلامى لارستان

پيروزى آية الله لارى در مبارزه با جريان يهوديان مسلح و مبلغان مسيحى كه انگليس و دولت قاجار را به رسوايى كشيد و ابهت آنان را در هم شكست، موجب گشت كه مردم سيد لارى را دانشمند دينى كه تنها به عبادات بپردازد و نماز جماعت بخواند، به شمار نياورند بلكه به مثابه رهبرى آگاه و دلسوز و خداشناس كه در مقابل ظلم مى ايستد و از هيچ چيز باكى ندارد، بشناسند. خانه سيد لارى و كوچه هاى اطراف از آن پس تنها پناهگاه مردم ستمديده گرديد. آنان دفاع از مال و جان و ناموس خود را از وى مى خواستند. موضوعى كه سالهاى متمادى ادامه داشت و كسى نبود تا در مقابل آن همه جفا بايستد.

سيد براى مقابله با زورگويى و استعمار گروهى را تربيت كرده و با مسلح نمودن آن لباس عزا بر تن دشمنان اسلام كرده است. روز موعود فرا مى رسد. مجتهد لارستان با بيانى قاطع وجوب انحلال رژيم سلطنتى قاجار را صادر مى نمايد:

«واجب است تبديل سلطنت امويه قاجاريه به دولت حقه اسلاميه. » (66)

رزمندگان سلحشور لارستان سپاه ستم را تار و مار كرده، عده اى را كشته و جمعى را اسير مى نمايند و اموال حاكمان دست نشانده استعمار مصادره مى گردد. بدين ترتيب دانشمند مجاهد و فقيه سياستمدار لار مردم ستمديده فارس را از زير يوغ زورمداران زرپرست رهايى مى بخشد و فروغ عدل علوى را به ارمغان مى آورد.

حضرت آية الله العظمى ميرزاى شيرازى وقتى از اقدامات سيد مطلع مى گردد، به منظور تاءييد اقدامات وى و سپاسگزارى از او نامه اى به وى مى نگارد. (67)

حضرت آية الله سيد عبدالحسين موسوى لارى با عقيده راسخ به اصل ولايت فقيه توانست حكومت اسلامى بر پا نمايد و احكام الهى را در آن به مورد اجرا گذارد. آموزش نيروى نظامى و احداث كارخانه اسلحه سازى از جمله اقدامات اوليه او در تاءسيس حكومت اسلامى لارستان است. همچنين از دادن ماليات به دولت مستبد مركزى خوددارى نمود و پرداخت آن را تحريم كرد. (68) و با چاپ تمبر براى حكومت اسلامى از پرداخت وجه به پست مركزى و كاغذهاى بهادار آن مقابله نمود. روى تمبرها «پست ملت اسلام» نگاشته شد تا از تمبرهاى دوره قاجار تمييز داده شود.

نصب ائمه جمعه براى شهرها و قصبات مجاور از ديگر كارهاى سيد لارى است. تبليغات عملى وى كه با درستى كارگزاران حكومتى به نمايش ‍ گذارده شده است، هر روز بر وسعت حكومت اسلامى مى افزايد. چنانچه بندرعباس، بندرلنگه، بوشهر، استان كرمان و فارس زير نظر حكومت اسلامى قرار مى گيرد. اخبار حكومت اسلامى به مردم ستمديده ديگر شهرهاى ايران، خبر خوشى است كه رايحه بهشتى از آن شنوده مى شود و آيه هاى سبز اميد را در دل جوانان مى كارد. اين پديده يكى از عمده ترين و پرهيجان ترين رويدادهايى است كه مردم را به نهضتى بزرگ فرا مى خواند. مشروطه خواهى مردم شهرهاى ايران كه در اندك مدتى در تمام كشور به صورت فراگير و پردامنه مطرح مى شود. برخاسته از تجربه مباركى است كه مردم لارستان آن را به رهبرى آية الله لارى به ارمغان آورده اند.

مجتهد لارى با ورود به لارستان بر دو محور تاءكيد مى ورزد. راغب ساختن مردم به مسائل اجتماعى و سياسى اسلام، بازداشتن آنان از غرب گرايى.

آية الله لارى تجارت و بازرگانى استعمارگران روس و انگليس را به زيان امت اسلامى مى داند. از اين رو استعمال چاى، قند، ادويه، خوراك و پوشاكهايى را كه از كشورهاى خارجى - بخصوص روسيه و انگليس - وارد ايران و ساير كشورهاى اسلامى مى شود، تحريم مى نمايد. وى عقيده دارد، خارج ساختن ارز از كشورهاى اسلامى براى خريد اشياى خارجى موجب تقويت دشمنان اسلام و قدرت استعمارگران است و بدين وسيله سبب ريخته شدن خون مسلمانان و ملتهاى فقير مى گردد. همچنين ورود كالاهاى خارجى موجبات وابستگى اقتصادى را فراهم مى آورد و از ديدگاه فقهى و سياسى اسلام، حرام است. (69)

## انقلاب مشروطيت

ناصرالدين شاه قاجار با نيم قرن سلطنت جز تيره روزى چيزى بر ايران نيفزود و نواحى مختلفى از ايران جدا شد. خشم ملت با تير رعدآساى ميرزا رضا كرمانى ظهور كرد و شاه به فرعونيان تاريخ پيوست.

پيروزى نهضت تنباكو، تاءسيس حكومت اسلامى لارستان، روشنگريهاى متفكران و روحانيانى بسان سيد جمال الدين اسد آبادى و وجود اوضاع آشفته اقتصادى و اجتماعى ايران زمينه انقلاب فراگيرى را در ايران فراهم ساخت.

در اين دوره است كه سيد مجاهد حضرت آية الله لارى به دعوت انجمن ملى فارس به شيراز مى رود و پس از زيارت آستان مقدس حضرت احمد بن موسى عليه‌السلام، همانجا را مقر خويش قرار مى دهد و به حمايت از مشروطه خواهان شيراز برمى خيزد.

دستگاه دولت و عوامل مزدور قواميها حرم مقدس شاهچراغ را محاصره كرده، گنبد را به گلوله مى بندند و آب و نان را بر مجاهدان غيور فارس دريغ مى دارند. در پنجمين روز نبرد يكى از مجاهدان به شهادت رسيده، دو نفر مجروح مى گردند. بازار تعطيل و كارهاى تجارى باز مى ايستد. سيد با نيرويى پنج هزار نفرى كه به «چريكهاى لارى» مشهور شده اند، به موفقيت دست مى يابد و با حمايت نيروهاى قشقايى به رهبرى صولت الدوله و يارى تجار شيرازى و معدودى از عناصر روشنفكر موجود در فارس، جبهه قدرتمند مشروطه خواهان در شيراز شكل مى گيرد.

شيخ زكريا انصارى، انقلابى تندرو و شاگردى وفادار سيد، رهبرى نيروهاى نظامى را در جبهه شرقى بر عهده دارد. نيروهاى اين جبهه متشكل از تفنگچيان «كوهستان داراب» است. (70)

در قسمت جنوب لارستان، نيروهاى وفادار سيد به رهبرى مشترك مصباح اوزى و حسين حاج آبادى مسؤ ليت عمليات را در نواحى بندرعباس و بندرلنگه بر عهده دارند.

در جبهه غربى لارستان، نيروها به رهبرى سيد حاجى بابا بيرمى و غلامحسين خان وراوى توانمندى بسيار از خود نشان داده، بارها به نواحى «لنگه و بستك» و به مقر مستبدين حمله مى برند.

جبهه بوشهر به فرماندهى زائر خضرخان تنگستانى و شيخ حسين خان چاه كوتاهى موفق به تشكيل انجمن ولايتى ميگردند و اين در حاليست كه حوزه نجف بارها از مبارزات مجاهد نستوه لارستان حضرت آيت الله لارى حمايت كرده است.

آية الله سيد عبدالحسين لارى براى آگاهى مردم كتاب «قانون مشروطه مشروعه» را مى نگارد و مواضع اسلامى و انديشه هاى سياسى خود را در نظام مشروطيت بيان مى كند. از نظر وى حكومت اسلامى با مجلس ‍ شوراكار خود را آغاز مى كند. مجلسى كه صحت آراى آن در چارچوب قوانين اسلامى مشخص مى شود. از جمله شرايط هر عضو شورا، عقيده درست، عدم تظاهر به فسق و فجور و اطاعت از ولى فقيه است. از نظر مجتهد لارى علت تمام تباهيها و فساد روزگار در بى عدالتى، اختلال نظام، سوء مديريت و عدم وجود شوراى اسلامى است. رهبرى و مديريت و حكومت اسلامى از ديدگاه وى مخصوص ولى فقيه است. (71)

مجاهد نستوه زمانى به تاءليف اين كتاب گرانقدر دست مى زند كه قانون نويسان عصر مشروطيت به عنوان پيش نويس، قانون بلژيك، انگليس و فرانسه را پايه و اساس قرار مى دهند و هدف عمده آن است كه قانون اساسى مشروطيت تحت نفوذ قوانين غرب نگاشته و جلو اعمال حاكميت قوانين اسلامى گرفته شود.

كتاب ايشان از جمله كتب نادرى است كه در فقه سياسى و قانونگذارى اسلامى نگاشته شده است. به عقيده او اجراى قوانين اسلامى در هيچ زمانى تعطيل بردار نيست و «ولى فقيه» از جانب امام معصوم عليه‌السلام نيابت و خلافت عامه دارد كه زندگى بشر را در غيبت معصوم بر اساس وحى تنظيم كند. (72)

چندى از انقلاب مشروطيت نگذشته كه نمايندگان نفوذى در مجلس ‍ شوراى ملى عليه پيشواى لارستان لب به سخن مى گشايند. ولى با تدبير آية الله سيد عبدالله بهبهانى مركز فتنه شناسايى و قوام الملك از كار بر كنار مى شود. اما قوام در ماه شعبان 1325 ديگر بار با سمت نائب الحاكمى به شيراز برگشته، به قلع و قمع آزاديخواهان مى پردازد و خود كشته مى شود و غلامحسين غفارى به حكمرانى شيراز منصوب مى گردد و روش قوام را پى مى گيرد.

حضرت آية الله لارى با ارسال تلگرافى به مجلس و حضرات آيات سيد محمد طباطبايى و سيد عبدالله بهبهانى حكايت فتنه گران را بازگو مى نمايد. حكمران شيراز از كار بر كنار و ظل السلطان در اواخر صفر 1326 ق. به حكمرانى منصوب مى شود.

## دليران تنگستانى

حضرت آية الله سيد عبدالحسين لارى با توجه به اختلاف عميق بين مشروطه خواهان و استبداد طلبان با تاءليف رساله «قانون در اتحاد ملت و دولت» كه در ماه محرم 1326 ق. به چاپ مى رسد، به حمايت از مشروطيت مى پردازد. چه او با تيزبينى دريافته است كه اگر اين اختلافات به پايان نيابد، روزهاى تلخى در انتظار است.

محمد على شاه مجلس را به توپ مى بندد و دوره «استبداد صغير» شروع مى گردد ولى آزاديخواهان خاموش ننشسته، در شهرهاى تبريز، رشت، اصفهان و لار نهضت را ادامه مى دهند. (73) سيد مرتضى مجتهد اهرمى تنگستانى از جمله كسانى است كه به دستور پيشواى جنوب در بوشهر قيام آغزيده، به مدد رئيس على دلوارى و تفنگچيان وى بوشهر را از چنگ مستبدين خارج مى سازد.

ادارات دولتى و از جمله گمرك تصرف شده است و اعلام مشروطه صادر مى گردد. مدتى حكومت در دست وى اداره مى شود تا اينكه احمد خان دريابيگى با عده اى سرباز از سوى محمد على ميرزاى قاجار به آنجا رفته، با سيد اهرمى و تفنگچيان او مى جنگند و خانه سيد را به توپ مى بندند.

با كشته شدن جمعى، دولتيان بر سيد غلبه كرده، پس از چند روز حبس به عراق تبعيد مى شود. خوانين گراش، بستك و شارار اوز، از نظر عنا و عداوت ديرينه كه با سيد و لاريها دارند، به دستيارى مستبدين و به فرمان دولت استبداد، خانه وى را غارت و ويران مى كنند. و حتى كتابهاى او را به يغما برده، اهل بينش را آواره مى نمايند و اصحابش را به جرم مشروطه خواهى و مبارزه با ظلم و ستم مى كشند. (74)

حضرت آية الله لارى دستور تقاص مى دهد. قشونى از اطراف لارستان از منطقه «سورغال» از توابع «لامرد» فراهم شده، رو به «بستك» مركز عمليات مستبدين روانه مى شود. بستك فتح مى گردد و استبدادطلبان ضربت شديدى متحمل مى شوند.

شب 23 ربيع الثانى 1333 ق. انگليسيها شهر بوشهر را به تصرف خويش ‍ درآورده، عبارت «بوشهر در تصرف انگليسيها» را روى تمبر پست ايران چاپ مى كنند. پيشواى جنوب اعلان جهاد داده، خود براى تشويق مجاهدان به قريه «كورده» لارستان عزيمت مى نمايد. اين سومين اشغال بوشهر توسط انگليسى هاست. پيشتر در سال 1273 و 1323 نيز اين بندر به اشغال آنها درآمده بود كه با مجاهدات مردم جنوب آزاد مى گردد.

سال 1333 ق. ضابط و كدخداى «دلوار» (75) رئيس على است. نيروهاى انگليسى با دلاوريهاى مجاهدان تنگستان در حال شكست هستند كه افراد خائن بومى رئيس على دلوارى را از پشت مورد حمله قرار داده، به شهادت مى رسانند و بوشهر به اشغال انگليس در مى آيد. (76)

انگليسيها كه پيشواى جنوب را بخوبى مى شناسند و با او دشمنى ديرينه دارند با عوامل داخلى و خائنين به وطن اسلامى مانند قوام الملك (فرزند قوام الملك مقتول) و با تاءييد مخبرالسلطنه روستاى «كورده» را محاصره مى نمايند. آية الله لارى به كمك رئيس على مراد از قريه خارج مى شود و در اين هنگام سيد لارى مورد اصابت تير واقع مى شود، ليكن به بدنش آسيبى نمى رسد. و خداوند متعال او را نجات مى بخشد.

لشكر متجاوز انگليس علاوه بر خراب كردن مسجد و محراب قريه، به لار رفته، خانه سيد لارى را غارت نموده، خاندان وى را به شيراز راهى مى كنند و فقيه ربانى آية الله سيد عبدالباقى شيرازى، داماد پيشواى تنگستان خاندان سيد را پذيرا مى شود.

پس از اين واقعه سيد بزرگوار لارى به فيروز آباد مى رود و به پيشنهاد صولت الدوله قشقايى مجاهدان را از آنجا رهبرى مى كند و خاندان سيد به فيروز آباد عزيمت مى كنند.

سال 1335 ق. انگليس به طور رسمى پليس جنوب را متشكل از سربازان هندى تحت فرماندهى افسران انگليسى تشكيل مى دهد و براى اجراى مقاصد خود در صدد است عشاير را با خود همراه كند.

نايب كنسول انگليس تقاضاى ملاقات با صولت الدوله، سردار عشاير را مى نمايد. ملاقات در دشت ارژن صورت مى گيرد. صولت الدوله از عمق جان نسبت به انگليسيها تنفر دارد و وقتى ژنرال ساكس بيست و پنج هزار ليره طلا به رسم هديه به وى تعارف مى كند، جواب رد مى شنود.

رئيس پليس جنوب از نارضايتى قلبى سردار عشاير آگاه مى شود. به همين منظور براى كسب تكليف به هندوستان مى رود. صولت الدوله طى نامه اى هشدار دهنده به ساكس، توپهاى سنگين قلعه كوب را يدك مى كشد.

صولت در صدد تهيه مهمات برمى آيد و امر به حركت ايل داده، روانه فيروز آباد مى گردد. در فيروز آباد از رئيس الوزراء نامه مى رسد كه دولت، پليس ‍ جنوب را به رسميت نشناخته شما هم نشناسيد.

كار تعدى انگليسى ها به جايى رسيده است كه نواميس مردم مورد اهانت قرار مى گيرد. حضرت آية الله لارى با صدور حكم جهاد عليه انگليس امت اسلامى و سران عشاير را به دفاع از مردم ستمديده جنوب دعوت مى نمايد. از آن سو سردار عشاير در برابر هزار نفر از عشاير با ايراد سخنانى مردم را به قيام عليه انگليس مى خواند. (77) پس از سخنرانى سردار عشاير جمعيت رو به فزونى گذاشت، مردان و زنان قشقايى هر يك بياناتى در حمايت از مبارزه با انگليس ايراد مى نمايند.

فرمان آية الله لارى پيشواى تنگستانيان توسط سردار عشاير به ايالات و عشاير مى رسد. محمدخان، رابط مجاهدين با ناصر ديوان در باغ سراى او ديدار مى كند و اعلان جهاد از سوى رهبر جنوب را به وى مى رساند. آنگاه ناصر ديوان آمادگى خود را براى اتحاد و جنگ با دشمن اعلام مى دارد.

با اتحاد مجاهدين در كمتر از پانزده روز، شش هزار نفر آماده جهاد مى گردند. سردار عشاير تعداد مجاهدين را براى محاصره شيراز كافى ديده، در شعبان 1336 بر ضد قشون انگليسيان اعلان جنگ مى كند و وقايع را به اطلاع احمد شاه قاجار و صمصام السلطنه بختيارى رئيس الوزراء ايران مى رساند.

منتصرالملك داماد حبيب الله خان و قوام الملك و ضرغام الشريعه از طرف فرمانفرما درخواست ملاقات و مذاكره با سردار عشاير مى نمايند. صولت الدوله آنها را پذيرفته، سبب ملاقات و ماءموريت را جويا مى گردد.

منتصرالملك مى گويد آمده ام تا از طرف حضرت فرمانفرما در خصوص ‍ ترك جنگ با انگليس مذاكره كنم. صولت الدوله نمى پذيرد. انگليس كه نمى تواند صولت الدوله را تطميع كند با عليخان سالار حشمت (برادر وى) مذاكره نموده، با تطميع وى در بين مجاهدان ايجاد شكاف مى نمايد و صولت الدوله مغلوب مى شود. انگليسيها در صدد دستيابى به سيد لارى هستند. سيد مجاهد در «قير» (78) است. مردم جهرم از ورود مرجع تقليد خود به «قير» آگاه شده، خواستار ورودش به جهرم مى گردند.

سنگر جهاد در جهرم برپا مى شود و سيد با اعزام نمايندگانى جهاد عليه انگليس را رهبرى مى كند. در اين هنگام بندرعباس در تصرف انگليس ‍ است. آية الله لارى با فراهم سازى قشونى اين شهر را از دست انگليس ‍ خارج مى سازد.

جهاد دليرمردان جنوب و تنگستانيان به رهبرى حضرت آية الله سيد عبدالحسين لارى سبب مى شود تا قسمت پهناورى از خاك مقدس ايران اسلامى از چنگ انگليسيها آزاد بماند و مردم مسلمان آن ديار را از يوغ استعمار رهايى بخشد.

براستى اگر تلاشهاى پيگير و مداوم پيشواى تنگستان و مجاهد مردان آن سامان نبود، شهرهاى بسيارى از جنوب به تصرف انگليس در مى آمد و بسان هرات و قسمتهايى از سيستان و بلوچستان از ايران اسلامى جدا مى گرديد.

خون پاك مرزبانان سرزمين حماسه ها به حيات استعمار و استثمار خاتمه داد و مانع از رشد انگلهاى جامعه بشرى در جنوب ايران گرديد و با تزريق خون به پيكر اجتماع، جامعه بيمار را به رشد و شادابى هدايت كرد.

## جاودانه ها

حضرت آية الله لارى علاوه بر جهاد در راه خدا و تطهير جامعه از وجود ديوسيرتانى چون انگليس. با تاءليف كتب ارزشمندى در علم فقه و كلام و فقه سياسى و اصول و حديث ميراث، گرانبهايى براى آيندگان باقى گذاشت. حدود چهل اثر از ايشان شناخته شده است كه در علوم اسلامى و شيوه هاى حكومتى و قانون گذارى نگاشته شده است. بدين قرار است:

معارف السلمانى بمراتب الخلفاءالرحمانى، رساله در عقوبت حب دنيا (عرفان السلمانى بحقائق الايمانى)، اكسيرالسعادة فى اسرارالشهادة، استخاره نامه، آيات الظالمين، رساله و جيزه در كيفيت علم امام عليه‌السلام، قانون در اتحاد دولت و ملت، قانون مشروطه مشروعه، هدايت الطالبين، تعليقات المكاسب (در دو جلد)، كتاب الاصول، حاشيه بر فرائدالاصول شيخ انصارى (در دو جلد)، حاشيه بر شرح كبير، حاشيه بر قوانين الاصول. (79)

با توجه به زندگى سراسر مبارزه و جهاد آية الله لارى و اشتغالاتى كه اى بسا مانع فعاليت علمى و تحقيقى مى گردد، تاءليفات ارزنده ايشان در علوم مختلف حاكى از جهاد قلمى و استمرار حركت فرهنگى است كه ايشان از نجف اشرف با خود همراه داشته اند.

تاءسيس حوزه علميه و پرورش شاگردان فاضل و دانشمندى چون آية الله سيد عبدالباقى موسوى شيرازى (متوفى 1354 ق. ) كه بعد از ايشان از مراجع تقليد محسوب مى شود يكى ديگر از ثمراتى است كه زندگى پربار آية الله لارى بر جاى نهاد. وى در طى سى و سه سال اقامت در ايران بالغ بر پانصد نفر از طلاب و دانش پژوهان را با معارف اسلامى و علوم اهل بيت آشنا ساخت و با سلوك خود خاص و عام را به دين و قرآن فرا خواند، اخلاق وى درس زندگى شد و رادمردانى تربيت كرد كه تا جهان باقى است بوى عطر افكارشان مشام آدمى را نوازش مى دهد.

آية الله دستغيب مى فرمايند:

روزى با پيرمردى از لار مصاحب شدم. فصل تابستان بود و شبها كوتاه. ديدم اين مرد قبل از اذان صبح بيدار شد، وضو ساخت و به نماز ايستاد. وقتى از اهتمام ايشان به نماز شب پرسيدم جواب داد: آية الله لارى ما را اين گونه تربيت كرده است. مى فرمود نبايد نماز شب شما ترك شود.

## پرواز

روز جمعه چهارم شوال 1342 ق. (15 ارديبهشت 1303 ه. ش) است. آية الله لارى از خانه خارج شده، رو به مصلا مى نهد تا نماز جمعه را چون ديگر ايام بپا دارد پس از اقامه نماز به سوى منزل برمى گردد. پس از چندى در جايش آرام مى گيرد. رايحه اى بهشتى شنيده مى شود. سيد پس از بيست و سه سال اقامت در لار، چهار سال در فيروز آباد و شش سال در جهرم، در ميان مردم دلير تنگستان و مجاهدان جنوب به ديار باقى مى شتابد. هم اينك مرقد مطهر آن بزرگ مجاهد در شهر جهرم به مقبره «آقا» مشهور و زيارتگاه پيروان خاندان عصمت و طهارت و فرزندان جهاد و شهادت است.

# علامه بلاغى

متوفاى 1313ش.

روايت رويش

على عليزاده مهرانى

## طليعه

علامه بلاغى از شخصيتهاى بس ارزنده و والاى تاريخ معاصر است كه زواياى زندگى و مجاهداتش كمتر مورد بررسى و ارائه قرار گرفته است. در اين نوشتار سعى شده است با كمك خامه و رنگ واژه ها تصويرى از چهره اين بزرگمرد گمنام ترسيم گردد هر چند نامه كوچكتر و واژه ها كم رنگ تر از آنند كه از عهده چنين مهمى برآيند. اما مولانا زيبا سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب دريا را اگر نتوان كشيد |  | هم بقدر تشنگى بايد چشيد |

## رويش صبح

در روز چهارشنبه اى از ماه رجب، در يكى از محله ها نجف (محله براق) در خانه دانشمند عامل و روحانى فاضل، علامه شيخ حسن بلاغى، ستاره اى چشم به جهان گشود كه اميد آن مى رفت تا گمشدگان وادى شب گون نادانى را به كرانه هاى صبح اميد رساند. اين نورسيده را محمد جواد نام نهادند. و بدين سان در سال 1282 ق. (80) خداوند نعمتى ديگر به جامعه شيعه عنايت كرد.

آل بلاغى يكى از خاندانهاى نجيب، شريف و قديمى شهر نجف بوده اند. اين دودمان پاك بسان چشمه اى پربركت همواره جوشيده و طراوت بخشيده اند و تشنگان را سيراب كرده و همگى به جلال و بزرگى در علم و ادب شهرت داشته اند.

## جرعه نوش علم و معرفت.

محمد جواد پس از آنكه نشو و نما يافت و دوران كودكى را پشت سر گذاشت در بوستان هميشه سبز حوزه قدم نهاد و شاگردى آن مكتب گرديد. علوم مقدماتى را در حضور نورانى علماى نجف فراگرفت و تا 24 سالگى از اساتيد بزرگ آن حوزه عظيم، استفاده هاى علمى و معنوى فراوانى برد.

روان پاك بلاغى كه شيفته كسب معارف و درك فضايل بود او را در سال 1306 ق. مجبور به ترك زادگاهش كرد و او با دلى مالامال از عشق و علاقه به فراگيرى دانش و خودسازى، وارد شهر مقدس كاظمين شد تا بتواند در سايه انديشه هاى بلند آن ديار، به اهداف عاليه اش نايل آيد.

ايشان شش سال از عمر مباركش را در اين شهر صرف تحصيل و تهذيب نمود و تا سال 1312 ق. در كاظمين ماند. او در همان شهر با خانواده شريف عالم بزرگوار سيد موسى جزايرى وصلت نمود.

در سى سالگى به زادگاهش نجف اشرف بازگشت و در درس سرآمدترين استوانه هاى علمى و عملى عصر خويش حاضر شد و سرزمين سبز فكرش ‍ را با زلال آبهاى با صفاى آن حوزه طراوت بخشيد و مدت 14 سال در اين دانشگاه بزرگ اسلامى ماند و از باغ و بوستانهاى نجف خوشه هاى فراوان علم و معنويت چيد.

شيخ محمد جواد بلاغى كه سالهاى متمادى را در پى علم و عمل گذرانده بود در سال 1326 ق. وارد شهر مقدس سامرا شد و در درس مرجع مجاهد و رهبر انقلابى، ميرزا محمد تقى شيرازى شركت جست و ده سال بر سفره علمى اين مجتهد سترگ و بيدار مهمان بود و با استفاده از جنبه هاى روحى و معنوى آن بزرگوار، خويشتن را تقويت كرد.

اين دانشمند وارسته آنچنان شيفته دانش و ياد گرفتن بود كه تا 54 سالگى در درس ميرزاى شيرازى شركت نمود.

## راهنمايان رهرو خوبيها

انديشمندان و فرزانگانى كه علامه بلاغى در حضور نورانى آنان نشست و آموخت عبارت اند از:

1. فقيه بزرگوار شيخ محمد طه نجف (متوفى 1323 ق. )

2. فقيه محقق حاج آقا رضا همدانى (متوفى 1322 ق. )

3. عالم و اصولى مدقق شيخ محمد كاظم خراسانى (متوفى 1329 ق. )

4. علامه فقيه سيد حسن صدرالدين كاظمى (متوفى 1354 ق. )

5. فقيه بزرگ شيخ محمد حسين مامقانى (متوفى 1323 ق. )

6. علامه محدث ميرزا حسين نورى (متوفى 1320 ق. )

7. فقيه عاليمقام سيد محمد حسن هاشم هندى غروى (متوفى 1323 ق. )

8. مرجع مجاهد ميرزا محمد تقى شيرازى (متوفى 1338 ق. ) (81)

## پيوند دانش و مبارزه

اين متعهد وظيفه شناس از تبار روحانيتى بيدار و آگاه بود كه در پى استقلال طلبى كشور عراق از يوغ استعمار انگليس در سال 1336 ق. - براى بار دوم - آهنگ شهر كاظمين كرد و در جرگه جهاد و دفاع از ثغور اسلامى حضور يافت و به صف مجاهدان پيوست.

## آينده ساز دلسوز

اينك نام تنى چند از پروردگان آن فقيه آينده ساز را ذكر مى نماييم.

1. آية الله العظمى آقاى سيد شهاب الدين مرعشى نجفى (متوفى 1411 ق. )

2. آية الله العظمى حاج سيد ابوالقاسم خويى (متوفى 1414 ق. )

3. آية الله العظمى آقاى حاج سيد هادى ميلانى (متوفى 1395 ق. )

4. علامه اديب آقاى ميرزا محمد على اردوباى نجفى (متوفى 1380 ق. )

5. علامه سيد محمد صادق بحرالعلوم (متوفى 1390 ق. )

6. آية الله شيخ محمد رضا آل فرج الله نجفى (متوفى 1386 ق. )

7. آية الله شيخ محمد مهدوى لاهيجى (متوفى 1403 ق. )

8. آية الله شيخ نجم الدين جعفر عسكرى تهرانى (متوفى 1395 ق. )

9. حاج شيخ ذبيح الله محلاتى (متوفى 1405 ق. )

10. آية الله حاج شيخ محمد رضا طبسى نجفى (متوفق 1405 ق. )

11. ميرزا محمد على مدرس خيابانى

12. استاد اديب على خاقانى

13. آية الله شيخ على محمد بروجردى (متوفى 1395 ق. )

14. شيخ مهدى بن داوودالحجار (متوفى 1358 ق. )

15. علامه محقق حاج شيخ مجتبى لنكرانى نجفى

16. آية الله سيد صدرالدين جزايرى (متوفى 1388 ق. )

17. شيخ ابراهيم بن شيخ مهدى قريشى

18. شيخ مرتضى مظاهرى نجفى

19. آية الله سيد مرتضى لنگرودى (متوفى 1383 ق. )

20. علامه ميرزا محمد على ادبى تهرانى

## تراوش قلم

آثار سبز او در زمينه هاى فقه، تفسير، تاريخ، اصول فقه، عقايد و رد يهود و نصارا و ماديون و بابيت و بهائيت تدوين يافته است.

نشانه هاى ماندگار ايشان عبارت است از:

1. تفسير آلاءالرحمن 2. رساله اى در پاسخ به پرسشهايى كه از جبل عامل براى ايشان فرستاده و در آن شبهاتى درباره قرآن نموده بودند 3. الرحلة المدرسية يا المدرسة السيارة 4. الهدى الى يدن المصطفى 5. التوحيد والتثليت 6. اعاجيب الاكاذيب 7. انوارالهدى 8. البلاغ المبين 9. نصايح الهدى 10. المسيح و الانجيل 11. نسمات الهدى 12. المصابيح فى بعض ‍ من ابدع فى الدين فى القرن الثالث عشر 13. مصباح الهدى 14. مسئلة فى البداء 15. نورالهدى 16. اجوية المسائل البغدادية 17. داعى الاسلام و داعى النصرانية

18. تا 45. مجموعه از تعليقه، حاشيه و رساله هاى فقهى، در اين ميان رساله اى در احكام وضو به چشم مى خورد كه علامه خود آن را به زبان انگليسى ترجمه كرده است 46. رساله اى درباره اوامر و نواهى در علم اصول 47. رساله اى در نفى تزويج ام كلثوم با عمربن خطاب 48. رساله اى درباره عدم اعتبار تفسير منسوب به امام حسن عسكرى عليه‌السلام 49. رد بر كتاب «تعليم العلماء» نوشته غلام احمد قاديانى 50 رد بر كتاب «حياة المسيح» نووشته غلام احمد قاديانى 51 رد بر كتاب «ينابيع الكلام» 52. رساله اى در رد جرجيس سائل و هاشم عربى (اين چهار رساله در رد شبه هاى مخالفان اسلام بويژه مبلغان مسيحى نوشته است. )

53. رساله اى در رد حسيون (رد بر فرقه قاديانيه است. ) 54. داروين و اصحابه. (82)

## مهتاب ادب

يكى از ويژگيهاى شخصيت علمى علامه بلاغى، جنبه ادبى ايشان است. او دانشمندى اديب و اديبى دانشمند بود. نوشته هايش را با قلم و سبكى ابتكارى و جديد و در قالبهاى ادبى و شعر، داستان، رمان و مناظره به رشته تحرير در آورده و برخى از مسائل عقيدتى و فلسفى را در قالب شعر سروده و شعرش حامل پيام بوده است.

ايشان در ثنا و رثاى اهل بيت عليهم‌السلام چكامه هايى چند سروده است. يكى از آنها را كه مرثيه اى براى امام حسين عليه‌السلام است مرور مى كنيم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا تريب الخد فى رمض الطفوف |  | ليتنى دونك نهبا للسيوف |
| يا نصيرالدين اذ عزالنصير |  | و حمى الجار اذ عزالمجير |
| و شديد الباءس واليوم العسير |  | و ثمال الوفد فى العام العسوف |
| كيف يا خامس اصحاب الكسا |  | و ابن خيرالمرسلين المصطفى |
| و ابن ساقى الحوض فى يوم الظماء |  | و شفيع الخلق فى اليوم المخوف |
| يا صريعا ثاويا فوق الصعيد |  | و خضب الشيب من فيض الوريد |
| كيف تقضى بين اجناد يزيد |  | ضاميا تسقى بكاسات الحتوف (83) |

- اى كسى كه گونه هايت در سرزمين كربلا بر خاك گرم افتاد! اى كاش من به جاى تو، جايگاه ضربه هاى شمشير مى شدم.

- اى ياور دين هنگامى كه ياران اندك شدند! و اى اميد بى پناهان هنگامى كه پناه دهندگان كم شدند.

- اى كسى كه در روز جنگ و سختى صبر بسيار دارى و اى ملجاء وارد شدگان در سالهاى خشكى و سخت.

- چه سان است اى پنجمين اصحاب كساء و اى فرزند بهترن رسولان (حضرت محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله)

- اى فرزند ساقى حوض (حضرت على عليه‌السلام) در روز تشنگى، شفاعت كننده مردم در روز ترسناك.

- اى كشته افتاده روى زمين و اى كسى كه محاسنت با خون گلويت خضاب است.

- چگونه تشنه ماندى بين لشكر يزيد، در حالى كه سيرابت مى كردند از جام مرگها.

## چكاد تلاش

آموختن زبانهاى خارجى با امكانات محدود آن روز، كارى بسيار مشكل بوده است. علامه بلاغى علاوه بر زبان عربى، زبانهاى عبرى، انگليسى و فارسى (84) را خوب مى دانست و به آنها تسلط داشت و فراگيرى آنها به شخصيت علمى ايشان برجستگى ويژه اى بخشيده بود.

درباره چگونگى آموختن زبان عبرى چنين نگاشته اند: «زبان عبرى را از يهود دوره گرد آموخته است. در آن روزگار گروهى يهودى در شهرهاى عراق بودند كه مقدارى جنس، پارچه و امثال آن، بر دوش داشتند و در كوچه و بازار مى گشتند و مى فروختند. بلاغى از اين فرصت استفاده مى كرد و درباره مفردات و جمله بندى زبان عبرى از آنان چيزهايى مى پرسيد. گاه مجبور مى شد همه اجناس يك يهودى دوره گرد را بخرد تا از او درباره يك واژه يا تركيب سخنى بشنود. چون يهوديان در آموختن لغت خود به ديگران بسيار بخل مى ورزيدند. بلاغى گاه شيرينى و شكلات مى خريد تا اگر بچه اى يهودى ببيند به او بدهد و چيزى از او بپرسد. » (85)

## شكوه گمنامى

گمنام زيست و بى هياهو، ولى نامش در گمنامى اوست و هنرش در اخلاص ‍ والايش...

شكوه گمنامى و حماسه اخلاص او در شعار معروفش تجلى كرده كه مى فرمود:

«انى لا اقصد الا الدفاع من الحق لا فرق عندى بين ان يكون باسمى او اسم غيرى. » (86): من جز دفاع از حق انگيزه اى نداشتم. بنابراين هيچ فرقى نيست كه كتاب به نام من يا نام ديگرى منتشر شود.

## اسوه زهد

درباره ساده زيستى اش گويند:

«اتاقى كوچك داشت و محقر. در آن جز بوريايى و روفرشى يى كه بر آن مى نشست هيچ چيز نبود. در زمستان وسايل گرم كردن و در تابستان وسايل سرد كردن نداشت ؛ با اينكه مزاجى ضعيف داشت و بيمار بود. با اين احوال، هيچ گاه از اين اتاق بيرون نمى رفت مگر براى نيازهاى ضرورى. » (87)

بحقيقت كه ايشان با بى پيرايگى اش اسوه برجسته زهد و پارسايى بود.

## خنياگر بيدارى

حياتش تركيبى از دو عنصر عقيده و جهاد بود و حركتش بر مبناى اين دو عنصر هيچ گاه گوشه نشينى را نگزيد و آرام نگرفت و پيوسته حريت آميخته با حيات را بر سر و روى جامعه اسلامى مى پاشيد و خوابهاى گران را بر مى آشفت گويند:

«برخى از بهائيان جاسوس استعمار در محله اى در بغداد، مكانى را به نام حظيره براى اجتماع خود بنا نهادند. بلاغى با شنيدن اين خبر ديگر آرام نگرفت و استراحت را بر خود روا نداشت تا با مراجعه به دادگاه و قانون آنان را به ترك آن محل واداشت و پس از مدتى آنجا را به مسجدى تبديل كرد و در آن نماز و شعاير حسينى اقامه مى شد. » (88)

اين روحانى آگاه، مرز و بوم را همواره نگهبان بود و براى بيدار ساختن جامعه دل مى سوزاند و تمام هستى خود را فداى خدمت به حق و خلق كرد.

وى براى چاپ كتاب «الهدى» (در رسوا سازى خدعه ها و توطئه هاى مبلغان مسيحى) پولى نداشت. بناچار هر چه در خانه داشت به قيمت ارزان فروخت و كتاب را به چاپخانه فرستاد تا خداوند اندك اندك اثاثيه خانه و زندگانى وى را فراهم ساخت. (89)

## آخرين هجرت

آسمان شهر غم رنگ بود و اندوهبار. اشك هجران بر گونه هاى شهر جارى بود. زيرا خورشيد انديشه اى رو به غروب بود كه هفتاد سال در آسمان علمى شيعه نور بخشيده بود. تقويم عمرى رو به پايان مى شد كه برگ برگ وجودش را وقف خدمت كرده بود.

باد خزان بر باغ پرشكوفه رادمردى وزيدن گرفته بود كه سراسر عمرش بهار بود و بيدارى فصل فراق در گوش جان علامه آهنگ وداع مى نواخت و نسيم «ارجعى » (90) جانان در بوستان جانش وزيدن داشت و در حياط «حياتش» مى رفت كه با قفل مرگ بسته شود. او كه عمرى در وادى رضاى حق قدم و قلم زد اكنون مجنون صفت مشتاق نوشيدن جام وصال بود.

سرانجام اين چكاد تعبد و تخصص، فقيه و اديب فرزانه و مجاهد زاهد، شب دوشنبه بيست و دوم شعبان 1352 ق. (91) نداى حضرت دوست را لبيك گفت و مرغ جانش با كوله بارى از خدمت و خوبى و افتخار به سراى ابدى پر كشيد و در آستان دوست جاى گرفت. خاكيان را در سوگ و عرشيان را در سرور نشاند. حوزه هاى علميه - بويژه طلاب نجف - در اين فقدان، غرق در ماتم شد. پس از تجليل و تشييع، پيكر پاكش را در حجره جنوبى سوم در سمت غربى صحن مبارك حضرت على عليه‌السلام، در كنار آرامگاه جواد بن محمد حسينى (مؤ لف كتاب مفتاح الكرامه) به خاك سپردند.

روحش شاد، راهش سبز و پر رهرو و تربتش از شمع رضاى جانان نورانى باد.

# ميرزاى نائينى

متوفاى 1315 ش.

نداى بيدارى

نورالدين على لو

## درخشش نور

محمد حسين در سال 1240 ش. / 1277 ق. در شهر نايين و در خاندانى فاضل و محيطى روحانى و خانه اى پرمهر و عطوفت، قدم به عرصه گيتى نهاد و با قدوم مبارك خود آن خانه را رونق و صفايى افزون بخشيد. (92)

پدر او شيخ الاسلام ميرزا عبدالحريم، از خاندان بزرگ منوچهرى بود كه در شهر اصفهان پدرانش - پشت در پشت - لقب شيخ ‌الاسلامى داشتند. خاندانى نايينى در اصفهان به بهره مندى از خوبيها شهره عام و خاص و از نظر علم و ديندارى زبانزد همگان بودند و خانه ايشان در زمان بروز مشكلات پناه مستمندان بود.

## تحصيل علوم

ميرزا محمد حسين تحصيلات ابتدايى حوزوى خود را در زادگاه خويش ‍ گذراند و پس از آن بار سفر بست و در هفده سالگى (1293 ق) به شهر اصفهان هجرت كرد و در آن حوزه علمى بزرگ تحصيل علوم دينى را ادامه داد و دروس عالى فقه، اصول، فلسفه و حكمت را از اساتيد فرهيخه ذيل آموخت:

1. ابوالمعالى فرزند حاج محمد ابراهيم كلباسى (1247 - 1315 ق. )

2. شيخ محمد باقر ايوانكى فرزند شيخ محمد تقى اصفهانى (1235 - 1301 ق. )

3. جهانگير خان قشقايى (1243 - 1328 ق. ) (93)

نايينى اين اسطوره تقوا، بعد از چندين سال كسب علم از محضر عالمان اصفهان در سال 1303 ق آن حوزه را ترك گفت و راهى نجف اشرف شد. او پس از زيارت بارگاه ملكوتى اميرمؤمنان على عليه‌السلام به شهر سامرا رفت. زيرا آن ديار مقدس با حضور ميرزا محمد حسن شيرازى و ديگر اساتيد، رونق علمى يافته و دانش پژوهان بسيارى را به سوى خود جلب كرده بود.

نايينى در آغاز ورود به حوزه سامرا در درس دو استاد فرزانه ذيل شركت جست:

1 - سيد محمد طباطبايى فشاركى (متوفى 1316 ق. )

2 - سيد اسماعيل صدر (1258 - 1338 ق. )

او سپس در محفل پربار درس ميرزا محمد حسن شيرازى (1230 - 1312 ق. ) حضور يافت و مدت نه سال از دانش سرشار استاد عالى مقام خويش ‍ بهره برد و علاوه بر آن، محرم خاص ميرزا گرديد. (94)

ميرزاى نايينى همچنين با سفر به نجف اشرف از درس اخلاق سالك درگاه الهى آخوند ملا حسينقلى همدانى استفاده كرد. (95)

او پس از رحلت ميرزاى شيرازى به همراه استاد ديگر خويش سيد اسماعيل صدر راهى كربلا شد و در جوار مرقد امام حسين عليه‌السلام از اين استاد عزيز سود جست و اقامتش در آن شهر دو سال به طول انجاميد و سپس با اندوخته اى ارزشمند و كوله بارى گرانسنگ در سال 1316 ق راهى نجف شد و در آنجا اقامت گزيد. (96)

او در كنار تدريس، در جلسه علمى آخوند خراسانى حاضر مى شد و در كمترين زمان از ياران و محرمان اسرار او گرديد. (97)

## پرورش يافتگان مكتب ميرزا

ميرزاى نايينى با مقام والاى علمى، سياسى و معنوى خويش شاگردان فاضل و آگاهى را به عالم اسلام عرضه كرد كه هر يك محور فكرى و علمى در جامعه شدند. در مورد شاگردان برجسته اين رادمرد بزرگ مى توان به شخصيتهاى ذيل اشاره كرد:

1. شيخ محمد على كاظمى خراسانى (1309 - 1365 ق. )

2. سيد محسن طباطبايى حكيم (1306 - 1390)

3. سيد جمال الدين گلپايگانى (1295 - 1379 ق. )

4. سيد محمودحسينى شاهرودى (1301 - 1394 ق. )

5. سيد محمد حجت كوهكمرى (1310 - 1372 ق. )

6. سيد محمد هادى ميلانى (متوفى 1395 ق. )

7. شيخ محمد تقى آملى (1304 - 1391 ق. )

8. سيد ابوالقاسم خوبى (1317 - 1413 ق. )

9. سيد محمد حسين طباطبايى (1321 - 1402 ق. )

10- ميرزا هاشم آملى (1322 - 1413 ق. ) (98)

11- شيخ محمد رضا طبسى نجفى (1322 - 1405 ق. )

12. سيد محمد حسينى همدانى (متولد 1322 ق. )

## يادى از فضيلت ها

از ميان انبوه خصلتهاى پسنديده و فضيلتهاى آموزنده ميرزا، تنها چند نمونه آن را مرور مى كنيم:

الف - مناجات با خدا: ميرزا هنگام مناجات چنان گريه مى كرد كه قطرات اشك بر محاسن شريفشان جارى مى شد و در قنوت نماز شب دعاى ابوحمزه ثمالى را مى خواند و در موقع نماز آشكارا رنگ رخسارش زرد مى شد و لرزه بر اندامش مى افتاد. (99)

آقاى حسينى همدانى - شاگرد ميرزا - به نقل از پدر ارجمندش مى گويد: گاهى يك ساعت به اذان صبح مانده مى رفتيم به حرم، هنوز در حرم را باز نكرده بودند مرحوم نايينى در شب مشغول نماز و دعا بود. بعد از نماز و دعا به منزل برمى گشت تا به درس و بحث خود برسد. (100)

ب - شرط شركت در درس: استاد در هنگام بيان درس، توصيه هاى متعددى به شاگردان مى فرمود. از جمله آنكه: با يكديگر گفتگوهاى تند و تيز نداشته باشند، اعتدال و خوشرويى را پيشه خود قرار دهند و پا را از اعتدال فراتر نگذارند. ايشان همچنين خواندن نماز شب و شب زنده دارى كردن را شرطى براى حضور در درس قرار داده بود. او به شاگردان توصيه مى كرد تا درسها را بنويسند و خود نيز به نوشته هاى آنان نظر كرده، ميل داشتند هر روز يكى دو تا از نوشته هاى درس وى در كنارش باشد وبدانها نگاه بكند.

ج - نوآورى در اصول: علم دانش اصول فقه كه شيوه صحيح استنباط از منابع فقه را به ما مى آموزد در طول تاريخ حوزه هاى علمى شيعه تحول، گسترش و نوآوريهاى بسيارى داشته است از جمله دانشمندانى كه در رونق و جلو رفتن اصول زحمت فوق العاده كشيد، آية الله نايينى است، بدان حد كه نوآور و مجددالاصول نام گرفت و به مقامى در اين علم رسيد كه اكثر معاصران از نظريات وى پيروى مى كنند و آن را هم سنگ با نظريات آخوند خراسانى در اصول به حساب مى آورند. (101) اين مهم را مى توان از تقريرات نوشته شده از سوى شاگردان ممتاز درس او به دست آورد.

## نقش ميرزا در نهضت مشروطيت

در عصر ميرزا انقلابى مردمى به منظور مهار استبداد و تحصيل استقلال و امنيت به رهبرى عالمان دين در ايران انجام شد كه به نهضت مشروطه معروف شده است. در اين نهضت آية الله نايينى را مى توان از پيشگامانى به شمار آورد كه در كنار عالمانى ديگر چون آخوند خراسانى نقش موثرى را در پيروزى آن ايفا كرد.

اهداف علما و رهبران روحانى نهضت مشروطه ايران از اين قرار بود:

1. برپايى حكومت خدا

2. اجراى قوانين الهى

3. حفظ و پاسدارى سنتهاى الهى

4. حفظ جان و مال و ناموس مردم

در سال 1327 ق. سلطنت استبدادى محمد على شاه با به توپ بستن مجلس به پايان عمر خود رسيد و مشروطه خواهان پس از فتح تهران حكومت را به دست گرفتند. اما با دخالت اجانب به جاى بر سر كار آمدن دانشمندان اسلامى و اجراى احكام دين، فئودالها و عربزدگان و ايادى استكبار رهبرى نهضت را به دست گرفتند و انقلابى را كه علما با اهداف بلندى دنبال مى كردند از مسير اصلى اش منحرف ساختند و به جاى آنكه دشمنان واقعى مشروطه كيفر كنند، شيخ فضل الله نورى را بردار كردند.

اكثر علماى بزرگ نجف اشرف به اين اميد كه خواهند توانست به آن نهضت محتوايى اسلامى ببخشند از آن پشتيبانى كردند؛ كه در اين ميان نام آخوند خراسانى و ميرزا محمد حسين نايينى نيز به چشم مى خورد. مخالفان مشروطه براى مقابله با نهضت تلاش كرده، حتى ميرزا را نيز هدف قرار دادند. در مقابل، روزنامه حبل المتين در دفاع از مشروطه و آية الله نايينى چنين مى نويسد:

«مردم نبايد تحت تاءثير اين بدگوييهاى دشمنان مشروطه، نسبت به نايينى كه خدمات او به مشروطه و اسلام فراموش ناشدنى است قرار گيرند. » (102)

آية الله نايينى در كنار آخوند خراسانى، در رهبرى نهضت از اعتمادى كامل برخوردار بود و به از نزديكترين افراد به وى به شمار مى رفت كه در اين باره يكى از نويسندگان مى گويد:

«آشنايان به زندگى نايينى را باور بر آن است كه نامبرده حتى متن تلگرافها و بيانيه هاى عمومى آخوند خراسانى (و ديگر رهبران نهضت) را پيرامون انقلاب مشروطيت انشا مى كرده است. » (103)

پس از آنكه آخوند خراسانى حكم به وجوب مبارزه با ديكتاتورى و خلع محمد على شاه داد، مردم مهياى جهاد همراه با علماشدند آخوند نيز همگام با مردم و ديگر علما عازم حركت به ايران گرديد ولى در بامداد همان روزى كه عازم ايران بود (1329 ق. ) به مرگ ناگهانى و مرموز در گذشت و با در گذشت ايشان نهضت مشروطه، رو به ضعف گذارد. (104)

البته رحلت آخوند خراسانى حركت علما را به ايران تعطيل نكرد بلكه آنان بعد از توقف، چند هفته اى بعد در محرم 1330 ق به سوى كاظمين حركت كردند؛ كه يكى از آنها آية الله نايينى بود. رهبران روحانى در شهر كاظمين هياءتى تشكيل دادند تا در اجراى هدف جنبش علما فعاليت كنند سرانجام فعاليت هاى آنان باعث شد كه آرامش به كشور ايران باز گردد. (105)

## با كتاب «تنبيه الامة»

آية الله نايينى اين كتاب را در بحران انقلاب مشروطه در سال 1327 ق. به زبان فارسى نوشت (106) و از سوى آية الله آخوند خراسانى و آية الله شيخ عبدالله مازندرانى مورد تايييد و تقريظ قرار گرفت.

ميرزا در اين كتاب حاكميت اسلام ناب محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله را با دليل و برهان قاطع اثبات كرده و پرده از چهره حكومتهاى استبداد برداشته است او زندگى در زير سلطه استبداد را مساوى با برده بودن مى داند و در اين باره چنين مى نويسد:

«خداوند متعال در قرآن مجيد و ائمه معصومين عليه‌السلام در مواقع عديده، زندگى همراه با پذيرش سلطه حكمرانان استبدادگر را نوعى بردگى و ضد آزادى مى دانند. » (107)

ايشان از قائلين به ولايت مطلقه فقيه است كه در اين كتاب تمام مناصب و شؤ ون اعتبارى امام معصوم عليه‌السلام را براى فقيه جامع الشرايط ثابت مى داند. (108) بنابر نظريه او، بدون شك علما شرعا مسؤ ول دستگاه حكومتى هستند و جلوگيرى از بى نظمى و بى عدالتى در جامعه از مسائل پر اهميتى است كه از وظايف و مسووليتهاى آنهاست و در غيبت امام عصر (عج) - همانند زمان ما - رهبرى جامعه به عهده آنان مى باشد.

آية الله طالقانى - كه به همت او اين كتاب با ارزش همراه با توضيح و شرح عبارات مشكل به چاپ رسيد - در مقدمه كتاب فوق چنين مى نويسد:

- دقت و توجه به اين كتاب براى هر كس مفيد است، آنهايى كه خواهان دانستن نظر اسلام و شيعه درباره حكومت اند، در اين كتاب نظر نهايى و عالى اسلامى - عموما و شيعه را بخصوص - با مدرك و ريشه خواهند يافت. براى علما و مجتهدين كتاب استدلالى و اجتهادى و براى عوام رساله تقليدى راجع به وظايف اجتماعى است. » (109)

شهيد بزرگوار آية الله مرتضى مطهرى پيرامون اين كتاب با ارزش ‍ مى فرمايد:

«انصاف اين است كه تفسير دقيق از توحيد عملى، اجتماعى و سياسى اسلام را هيچ كس به خوبى علامه برزگ و مجتهد سترگ مرحوم ميرزا محمد حسين نايينى - قدس سره - تواءم با استدلالها و استشهادى هاى متقن از قرآن و نهج البلاغه، در كتاب ذيقيمت «تنبيه الامه» بيان نكرده است... ولى افسوس كه جو عوام زده محيط ما، كارى كرد كه آن مرحوم پس ‍ از نشر آن كتاب، يكباره مهر سكوت بر لب زده، دم فرو بست. » (110)

## مبارزه با استعمارگران

پس از شروع جنگ جهانى اول (1914 م) بخش وسيعى از خاك كشور عراق به دست نيروهاى انگليسى اشغال شد. در پى اين امر علماى شيعه وارد صحنه شده، عليه آنان حكم جهاد دادند. در اين ميان آية الله نايينى نقش خويش را به طور فعال ايفا كرد و همگام با ديگر علما عليه قواى خارجى دست به قيام زدند. (111)

بعد از شكست دولت عثمانى، دولت انگليس در صدد روى كار آورن حكومتى دست نشانده و انگليسى بر عراق بر آمد و از مردم عراق دعوت شد تا در يك انتخابات عمومى براى تعيين يك حاكم انگليسى براى خود شركت جويند. علما و روحانيان طراز اول عراق نيز مجددا به مخالفت با انگليسيان برخاسته، با صدور فتوا، انتخاب فردى كافر را براى حكومت بر مسلمانان حرام دانستند. دولت انگليس كه خود را در مخمصه ديد قراردادى با ملك فيصل بست و او را در سال 1340 قمرى پادشاه عراق گردانيد. (112)

فتواى علما چنان تاثيرى در مردم گذاشت كه امكان انتخابات را در شهرهايى چون نجف و كوفه سلب كرد. بعد از اين رخدادها بود كه استعمار پير زمينه تبعيد مراجع دينى را تدارك ديد و آية الله نايينى و آية الله سيد ابوالحسن اصفهانى را به ايران تبعيد كرد. (113)

آن دو مرجع بزرگوار با استقبال پرشور مردم مذهبى ايران و علما و روحانيون شهرهاى مختلف مخصوصا علماى قم قرار گرفتند و سپس به برپايى جلسه درس و اقامه نماز جماعت پرداختند.

سرانجام ملك فيصل در اثر فشار مردم و علما، مجبور به عذرخواهى از مراجع تبعيد شده گرديد و آن دو فرزانه دهر پس از يك سال دورى از حوزه علميه نجف در سال 1342 ق. باز گشتند.

## تاليفات

از آن درياى بيكران علوم دينى آثار ذيل به يادگار مانده است:

1 - تعليق بر عروة الوثقى (در فقه)

2 - لباس مشكوك (در فقه)

3 - التعبدى و التوصلى (در اصول)

4 - وسلية النجاة

5 - سؤ ال و جوابهاى استدلالى فقهى

6 - تقريرات اصول، كه برخى از شاگردان او درسهاى علم اصول وى را به رشته تحرير در آوردند و در حال حاضر دو كتاب «فوائدالاصول» اثر شيخ محمد على كاظمى و «اجودالتقريرات » اثر سيد ابوالقاسم خويى در دسترس فضلا و دانش پژوهان حوزه هاى علمى است.

7 - لاضرر (در اصول)

8 - احكام خلل (در فقه)

9 - معانى حرفيه

10 - تزاحم و ترتب (در اصول)

11 - تنيه الامة و تنزيه الملة و... (114)

## افول ستاره آسمان فقاهت

سرانجام استاد فقها و مجتهدان عصر آية الله العظمى ميرزا محمد حسين نايينى پس از عمرى تلاش و خدمت در پرورش شاگردان گرانمايه و تعالى اسلامى و مسلمين در 26 جمادى الاولى سال 1355 ق. نداى حق را لبيك گفت و به جوار رحمت ايزدى پيوست.

پيكر مطهر او در نجف اشرف با شكوه خاصى تشيع گرديد و پس از اقامه نماز به وسيله آيه الله سيدابوالحسن اصفهانى، در كنار حرم مطهر حضرت على عليه‌السلام به خاك سپرده شد.

«رحمت بى منتهاى حق ارزانى روح پاكش»

# آية الله العظمى شيخ عبدالكريم حائرى

متوفاى 1315 ش.

نگهبان بيدار

سعيد عباس زاده

## تولد

سال 1326 ه -. ق در روستاى «مهرجرد» يزد در خانه مردى پاكدل و پرهيزكار به نام «محمد جعفر» كودكى پا به عرصه حيات گذاشت و عبدالكريم نام گرفت. (115) وى دروان كودكى را در دامان پر مهر مادرى سپرى كرد تا به شش سالگى رسيد. در آن روزگار كه عبدالكريم بايستى پايش به مكتب باز مى شد در مهرجرد از مدرسه و مكتب خبرى نبود و كودكانى كه بزرگ مى شدند به دنبال كار و حرفه پدران خود رفته، بهار عمرشان را در مزارع سپرى مى كردند، اما عبدالكريم كه گويى سرنوشتى جز اين داشت مورد لطف الهى قرار گرفت و خيلى زود وسيله درس و دانش ‍ اندوزى برايش فراهم شد.

## آغاز تحصيل

«روزى يكى از بستگانش به نام محمد جعفر معروف به (مير ابو جعفر) - كه خود عالم و در كسوت روحانيت بود - به مهرجرد آمد و (در ديدار نخست) آثار استعداد و پرتو نبوغى خارق العاده را در سيماى اين كودك مشاهده نمود و اين بود كه تحصيل عبدالكريم را عهده دار شد و در همين سفر با رضايت پدر و مادرش، او را به اردكان برد و به مكتب سپرد. » (116)

عبدالكريم، در شهر ناآشنا چندين سال در رفت و آمد بود. روزها در درس ‍ استادان حاضر مى شد و شبها در خانه مير ابو جعفر به سر مى برد و گاهى در شبهاى جمعه به منظور ديدار با پدر و مادر راه مهرجرد را پيش مى گرفت. عبدالكريم هر چند بار رحلت پدر مدتى از تحصيل باز ماند اما اين فراق از مكتب چندان طول نكشيد و ديگر بار شوق مدرسه و مكتب، قرار از كف اختيار او ربود و عشق به معارف قرآن در دلش جوانه زد و اين بار راه حوزه علميه يزد را در پيش گرفت.

## حوزه يزد

در آن دروان (اواخر قرن سيزدهم) يزد حوزه علمى پر رونقى داشت. پنج مدرسه علوم دينى در اين شهر، بخش عمده اى از دانشجويان علوم اسلامى را در خود جاى داده بود و دانشمندان بزرگى كه تربيت يافته حوزه پر آوازه نجف و شاگردان شيخ بزرگ انصارى و ميرزاى شيرازى بودند، در آنجا به تدريس علوم مختلف اسلامى اشتغال داشتند.

«در ميان مدرسه هاى مختلف علوم دينى، مدرسه بزرگ (و زيباى) «محمد تقى خان» از معروف ترين آنها به شمار مى فت. » (117) كه بسيارى از درسهاى دوره سطح و خارج در آنجا تدريس مى شد. عبدالكريم جوان، در چنين جو معنوى وارد دارالعباده يزد گرديد و در مدرسه محمد تقى خان سكنى گزيد و سالها با شور و اشتياق فراوان در پاى درس استادان بزرگ به تحصيل علوم اسلامى پرداخت.

## شوق ديدار

هنوز بيش از 18 بهار از عمر عبدالكريم سپرى نگرديده بود كه شوق ديدار عتبات در دل وى جوشيدن گرفت و راهى سرزمين عراق شد. چهار شهر مذهبى عراق (نجف، كربلا، كاظمين و سامرا) كه فرزندان پيامبر خدا را ميزبان هستند و خاكشان وجود پاك امامان بزرگوار ما را در آغوش خود كشيده است، عتبات مى گويند.

او به همراه مادر خويش با كاروان زيارتى راهى آنجا شد و بى درنگ به حلقه دانشوارن و عالمان بزرگى كه گرداگرد امامان را گرفته بودند، پيوست. عبدالكريم ابتدا چند سالى در حوزه عليمه كربلا در محضر آية الله فاضل اردكانى بود و پس از آن با راهنمايى استادش به حوزه عليمه سامرا و به محضر ميرزاى بزرگ شيرازى شتافت.

## در حوزه سامرا

ميرزاى شيرازى در آن زمان مرجع وقت و در راس حوزه علميه سامرا بود. وى از آنجا كه به علم و معنويت آية الله ادركانى احترام زيادى مى گذاشت شيخ عبدالكريم را مورد توجه قرار داد. مى گويند وقتى نامه فاضل اردكانى را خواند و رو به عبدالكريم كرد و فرمود: «من به شما اخلاص پيدا كردم. » (118) از همين رو آن طلبه جوان و پر تلاش را در منزل خود جاى داد. آية الله حائرى پس از اينكه به مقام اجتهاد نايل گشته بود از اين دوران به نيكى ياد كرده، از خانه ميرزا خاطراتى را اين گونه نقل مى كند: «سرداب خانه ميرزا هم محل مطالعه ام بود و هم محل استراحتم و در ماه مبارك رمضان سحرى را نيز در آنجام مى خوردم اما براى افطار به خانه ميرزا باز نمى گشتم، بلكه به علت گرماى طاقت فرساى هوا، به سوى فرات رفته، آب مفصلى مى خوردم و شنا مى كردم» (119)

شيخ عبدالكريم در حوزه عليه سامرا دوازده سال تمام به تحصيل علم پرداخت. او در اين مدت. با همه رنجها و مشتقها ساخت و فارغ از هرگونه اشتغال ديگرى با دلى پر اميد، به آينده روشن خويش چشم مى دوخت و سرانجام نيز به كمالات علمى و معنوى نايل گشت.

## در محضر استادان

گذشته از اراده محكم و تلاش خستگى ناپذير شيخ عبدالكريم در راه تحصيل دانش، استادان پرمايه نيز در شكلى گيرى شخصيّت علمى و معنوى او نقش اساسى ايفا مى كردند.

وى در سالهايى كه در حوزه علميه سامرا حضور داشت از خرمن دانش ‍ فقهاى بزرگى چون آية الله سيد محمد فشاركى، آية لله محمد تقى شيرازى و آية الله شيخ فضل الله نورى، كه هر يك از ستاره هاى درخشان آسمان فقاهت به شمار مى رفتند، خوشه علم و معنويت چيد.

## اقامت در كربلا

آية الله حائرى پس از رحلت ميرزاى شيرازى راهى نجف گرديد و در آنجا رحل اقامت افكند اما به زودى در يافت كه حوزه علميه كربلا اكنون به وجود او نياز بيشتر دارد. به همين سبب شهر امام مظلومان حسين عليه‌السلام را بر گزيد و راهى كربلا گرديد.

كربلا كه روزگارى حوزه علميه معروف و باشكوهى داشت در آن روزها ديگر شكوه رونق خود را از دست داده بود و هيچ جنب و جوشى در مدرسه هاى علميه به چشم نمى خورد و از تراكم طلاب مثل سالهاى دوران تحصيل او خبرى نبود.

بارگاه مقدس حسينى نيز آرام و خالى از درس و بحث علمى، روزگار خود را تنها با زمزمه شيفتگان اهل بيت و زائران مشتاق ضريح حسين عليه‌السلام مى گذارند. وى به موجب همين اوضاع تاءسف بار حوزه علميه، اين شهر را انتخاب كرد و اينجا بود كه او لقب حائرى (120) را براى خود برگزيد با حضور اندك مدت خود در حوزه علميه كربلا، غبار عزلت و فراموشى سالهاى گذشته را از چهره اين شهر زدود و پس از سالها آرامش و سكوت بار ديگر همهمه طلاب در مدراس پيچيد و بارگاه امام حسين عليه‌السلام نيز با طنين افكندن بحثهاى علمى دانش پژوهان در آن، جلوه اى ديگر گرفت. آية الله حائرى در مدت دو درس عمده خارج اصول و فقه تدريس مى كرد و باقى اوقاتش را در اختيار طلاب علوم دينى قرار داد و علاوه بر اينها، در مقام كسى كه آية الله ميرزا محمد تقى شيرازى مرجع تقليد شيعه احتياطات خود را به ايشان ارجاع داده، پاسخگويى به مسائل دينى مردم را نيز بر عهده گرفت.

## در حلقه خوبان

آية الله حائرى در اواخر سال 1332 ه -. ق وقتى ماجراجوى انگليس در عراق شدت گرفت و دامنه آشوب به شهر كربلا نيز كشيده شد به دعوت مردم اراك عزم سفر به ايران كرد. و تا سال 1340 كه عازم قم شد در كنار مردم اين ديار و در خدمت حوزه علميه شهر اراك بود. گويند در اين ايام امام خمينى (ره) جوانى بيست ساله بود كه با شنيدن آوازه حوزه علميه شهر اراك، از عزيمت به حوزه اصفهان صرف نظر كرد و به سوى اراك شتافت و تا انتقال اين حوزه به شهر مقدس قم از حوزه دانش و معروف اين مرد بزرگ بهره ها جست. (121)

آية الله حائرى به مدت هشت سال در اين حوزه پر شكوه بر مسند تدريس ‍ تكيه زد و در كنار مسؤ وليت سنگين مرجعيت از پرورش و شكوفايى استعدادهاى طلاب جوان نيز لحظه اى غافل نبود و به موجب اهميت فوق العاده به اين امر صدها جان پاك طينت ديگر را كه اميد آن مى رفت همه در زمره مراجع بزرگ بشمار آينده در دامان پر مهر و محبت پدرانه خود پرورش داد.

## قم شهر فضليت

قم از بزرگترين شهرهاى مذهبى جهان تشيع به بشمار مى آيد كه از روزگاران نخست تولد تشيع در ايران، به مركزيت شيعه شهرت داشته و تاكنون نيز مركزيت خود را دانش و بينش اسلامى و تصميم گيرى درباره حوادث سياسى و اجتماعى حفظ كرده است. اين شهر همانند شهرهاى نجف و كربلا در سالهاى پس از ظهور اسلام ايجاد گرديد و با ورود دختر امام موسى كاظم عليه‌السلام و بعدها به سبب وجود بارگاه عظيم آن حضرت به عظمتش افزوده شد و مورد توجه مشتاقان اهل علم و ايمان قرار گرفت.

قم تاريخ درخشانى در خصوص برپاى حوزه علميه و پايگاه دينى مردم دارد. اولين كسانى كه در اين شهر براى تاءسيس حوزه عليمه قيام كردند محدثان و روات قبيله اشعرى بودند كه از ياران امامام معصوم عليه‌السلام به شمار مى رفتند. سپس ظهور شخصيتهاى بزرگى چون شيخ كلينى و شيخ صدوق و پس از آنها رو آوردن شيعيان علوى بدين حوزه بر رو نقش افزود. اما با اينهمه اين شهر روزگارى نيز خالى از عالمان بوده است و از قرن ششم هجرى تا دوران صفويه چندان رونقى نداشته است و بر حجره هاى مدارس ‍ آن گرد غربت و تنهايى نشسته بود.

«در اوايل قرن يازدهم ه -. ق چند سالى شخصيتهاى بزرگى چون صدرالدين شيرازى، فياض لاهيجى و فيض كاشانى و بعدها ميرزاى قمى در مدارس اين شهر به بحث و اشاعه علوم اسلامى در فقه، تفسير كلام، فلسفه و عرفان پرداختند. » (122) و با تشكيل جلسات پر شكوه علمى مدتى كور سوى دانش را در اين شهر روشن نگه داشتند. اما پس از آن تا روزى كه آية الله حائرى پا به اين شهر مى گذارد وضع حوزه هاى علميه همچنان اسفبار و مدتها عضمت گذشته آن فراموش شده بود.

آية الله حائرى پيش از آنكه از طرف اهالى قم به اين شهر دعوت شود يك بار در سال 1332 ه -. ق در سفرى كه به مشهد رضوى عزيمت نمودند، از قم نيز ديدن كرده و چند شبى را در كنار حرم حضرت فاطمه معصومه عليه‌السلام گذارنده و اوضاع مدارس دينى را از نزديك مشاهده نموده بود. مدرسه فيضيه را ديده بود كه حجره هاى پر غوغاى ديروزش اكنون خالى از همهمه محصلام علوم دينى شده و بر قفسه هاى كتاب گرد فراموشى نشسته است. انگار هيچ گاه زمزمه دانش پژوهان اسلامى در فضاى قم طنين انداز نبوده است! مدرسه بزرگ «دارالشفا» را ديده بود كه سالنهاى درس و بحث آن اكنون محل اسكان فقراى شهر يا زائران شده است «و بعضا كسبه اطراف حرم از حجره هايش به عنوان انبار اجناس استفاده مى كردند. » (123) و از همه غمناك تر حال و روز طلاب جوانى بود كه به علت محروم بودن از استادان چيره دست و نبود نظم با چهرهاى افسرده، عمر خود را به بيهودگى مى گذارنيدند و در آن حجره هاى تاريك و غبار گرفته با مباحثات سطح، روزگار سپرى مى كردند.

گويند ايشان پس از آنكه از نزديك اوضاع اسفبار مدارس علمى اين شهر را ديد، بسيار ناراحت و افسرده خاطر قم را ترك گفت و اطرافيانش بارها از او شنيدند كه مى گفت: «چه مى شد اگر حوزه علميه قم سرو سامان مى گرفت!»

آية الله حائرى در اواخر زمستان 1300 ه -. ش (22 - رجب 1340 ق) بود كه با فرزند بزرگش حاج شيخ مرتضى حائرى به همراه آية الله محمد تقى خوانسارى به قصد اجابت دعوت مردم، از اراك به سمت قم حركت كردند و در ميان انبوه جمعيت استقبال كننده وارد شهر قم شدند.

## تاسيس حوزه

تاسيس حوزه علميه قم چيزى بود كه زمزمه آن قرنها پيش از حوزه علميه نجف شروع شده بود و ريشه در روايات امامان معصوم عليه‌السلام داشت امام صادق عليه‌السلام در قرن دوم هجرى قمرى به ياران خود درباره شهر قم و مركزيت اين شهر براى دانش اسلامى چنين فرموده بود:

زود باشد كه كوفه روزگارى از مؤمنان خالى گردد و دانش و در آن ناپديد شود... و به شهرى كه آن را «قم» گويند ظاهر شود و معدن اهل علم و فضل شود. (124)

حضور آية الله حائرى در قم اين نويد امامان بزرگوار شيعه را كه همواره زبان به زبان نقل شده و در ذهن شيعيان جاى گرفته بود، تحقق مى بخشيد.

اوايل بهار 1301 ش، پس از دو ماه اقامت آية الله حائرى در شهر قم، در منزل آية الله پايين شهرى، جلسه اى از طرف علما، بازاريان، و كسبه تهران تشكيل شد كه بزرگانى از فقهاى قم چون آية الله بافقى، آية الله كبير و آية الله فيض در آن شركت داشتند. در اين جلسه، گفتگو پيرامون حوزه علميه قم، ساعتها به درازاكشيد و سرانجام نظر نهايى به آية الله حائرى محول شد.

همه علما و بزرگان علم و معرفت قبول اين امر مهم به آية الله حائرى اصرار كردند و نيز بسيارى از بازاريان و كسبه در تاءمين مالى حوزه اعلام آمادگى نمودند. آية الله حائرى ابتدا بر اين عقيده بود كه بزرگان قم خود اين كار را انجام دهند و از عهده اين امر خطير نيز بر خواهند آمد. اما چون اصرار بى حد علما را مشاهده كرد تكليف را بر عهده خود ثابت ديد و اين نكته را بيان فرمود: «استخاره خواهيم كرد آيا صلاح است در قم مانده، به فضلا و محصلين حوزه اراك كه انتظار بازگشت مرا دارند، بنويسم به قم بيايند يا نه؟»

وى صبح روز بعد، پس از آنكه نماز صبح را به پايان رساند در حرم حضرت معصومه عليه‌السلام به دعا و نيايش ايستاد و به قرآن روى آورد. نقل است كه آية الله حائرى به قرآن استخاره نمى كرد و مى فرمود من درست نمى فهمم «يسبح له ما فى السموات و الارض، نسبت به موضوع استخاره خواب است يا بد. » اما در مورد ماندن در قم به قرآن استخاره كرد و خود را به مشيت الهى سپرد، كه آيه اى زيبا و مناسب حالش «... واتونى باهلكم اجمعين» (125) خط مشى آينده او را ترسيم نمود و آية الله حائرى را مصمم ساخت حوزه علميه قم را سامان داده، شاگردان خود را از اراك به اين شهر فرا خواند. (126)

با اقامت گزيدن آية الله حائرى در قم بنيان حوزه علميه قم نيز نهاده شد و با گامهاى بزرگى كه ايشان بر داشت اين حوزه بتدريج رشد كرد و در رديف بزرگترين حوزه هاى علميه جهان تشيع در آمد.

اساسى ترين گام آية الله حائرى پس از تاسيس حوزه، تعمير مدراس دينى و تغيير روشن آموزشى بود كه تحولى عظيم را در آنها به وجود آورد. و دوران نابسامان حوزه علميه قم كه پس از ميرزاى قمى وضع رقت بارى يافته بود، پايان گرفت. ابتكار آية الله حائرى پس از توجه دادن محصلان علوم دينى به ژرف نگرى در درس و بحث علمى گزينش «هيات ممتحنه» براى گرفتن امتحان از دروس حوزوى بود كه امروز چنين روشى در آموزش و پروش ‍ همه كشورها از ضروريات كار محسوب مى شود.

شكوه و عظمت حوزه علميه قم از آغاز تا به امروز كه بيش از هفتاد سال از شكل گيرى آن مى گذرد هر سال چشمگيرتر از گذشته در عرصه هاى مختلف، نمود داشته است و پرتو آثار وجودى اش افقهاى جديدى از دورترين نقاط عالم را در نورديده است. اين حوزه با شكوه گذشته از اينكه بزرگ ترين دانشگاه علوم اسلامى است در رشته هاى اعتقادات، فقه و حقوق، عرفان، فلسفه، اقتصاد، تفسير، كلام و... پاسخگوى نيازهاى اجتماعى، فرهنگى و فكرى جامعه نيز بوده و هست و در اين راه انديشمندان و فرزانگان فراوانى در دامن خود پرورانده است و اكنون بيش ‍ از 40 هزار دانشجوى علوم اسلامى از ايران و هزاران نفر از 45 كشور اسلامى را در خود جاى داده است.

به طور كلى حوزه علميه در زمينه هاى مختلف فرهنگى، اعتقادى، سياسى و اجتماعى آثار و بركات فراوانى به جاى گذاشت كه مى توان در يك كلام از آن، احياى عظمتهاى فراموش شده اين سرزمين تعبير آورد. پس از تاسيس ‍ حوزه علميه قم بود كه در كمترين زمان، روح بالندگى و تحرك علمى و فرهنگى در بسيارى از شهرهاى ايران نمايان گرديد. پرورش يافتگان حوزه علميه قم به ساير بلاد سرازير گشتند، و دهها كتابخانه و مدرسه علوم دينى در سراسر كشور تاسيس شد. در آن روزگار كه چند مدرسه دولتى ايران محدود به شاهزادگان و حكومتيان بود درگاه حوزه هاى علميه سراسر كشور، به روى فرزندان همه اقشار ملت گشوده بود و حتى در دورترين نقاط كشور هم به همت علماى اسلام آثار اسلامى انتشار مى يافت و مكتبهاى درسى رونق مى گرفت و از هر خانه گلى در دل كوهها و ميان جنگلها هم صداى دلنشين قرآن بچه هاى مسلمان در آسمان اين كشور طنين انداز مى شد و روز به روز فرهنگ اسلامى و معارف تشيع در ايران راه مى يافت.

به بركت شكل گيرى حوزه علميه قم در زمانى اندك فروغ درخشان آن به افقهاى دور دست رسيد.

وضع مدارس ديگر شهرستانها - نيز با گسيل شاگردان مكتب آية الله حائرى بدان مناطق - رو به بهبود گذاشت. و در خود شهر قم علاوه بر احياى مدرسه هاى علميه قديمى چون، فيضيه، دارالشفاء، مومنيه، خان، مدرسه هاى بزرگ ديگرى نيز تاسيس شد كه امروزه تعداد آنها «به بيش از 70» مدرسه مى رسد.

## در قلمرو قلم

در كنار همه تلاشهاى خستگى ناپذير آية الله حائرى آثار قلمى مهمى نيز از ايشان به يادگار مانده است كه از آن ميان مى توان به كتابهاى ذيل اشاره كرد: 1. كتاب الصلوة - كتاب مفصلى درباره مسائل نماز است.

2. كتاب دررالاصول - اين كتاب تقريرات درس آية الله سيد محمد فشاركى است.

گويند آية الله محمد حسين كمپانى اصفهانى، صاحب كتاب گرانقدر «نهاية الدرايه فى شرح الكفايه» بحثهاى درس خارج خود را مطابق با سرفصلهاى همين كتاب پيش مى برده و از مؤ لف آن با عنوان «بعض ‍ الاءجله» (يكى از مردان بزرگ) تعبير مى فرموده است (127)

3. كتابهاى ديگر آية الله حائرى مجموعه رسائلى است كه در ابواب مختلف فقهى مانند احكام ارث، احكام شير دادن و مسائل ازدواج و طالق به رشته تحرير درآورده است.

## شاگردان مكتب آية الله حائرى

آية الله حائرى در دوران زندگى پربار خود علاوه بر خدمات بسيار ارزشمند فرهنگى و اجتماعى به اسلام و مسلمانان، در مكتب خود فرزانگان و انديشمندان بزرگى را تربيت كرد.

او كه در دوران تدريس توجه ويژه اى نسبت به شاگردان خود داشت افراد خوش استعداد را همواره تشويق مى نمود و مورد حمايت خويش قرار مى داد و بدين ترتيب توانست شخصيتهاى بارزى را به جهان اسلام تقديم دارد كه از ميان آنان مى توان از آية الله العظمى امام خمينى، آية الله العظمى آقاى گلپايگانى، آية الله العظمى آقاى اراكى، آية الله العظمى آقاى مرعشى نجفى و صدها فرزانه ديگر نام برد. (128)

## در خدمت مردم

آية الله حائرى كسى نبود كه در مقام فقاهت و رسيدگى به امور دينى، مشكلات ديگر اجتماعى و اقتصادى جامعه را به فراموشى سپارد. او در حالى كه بر مسند مرجعيت تكيه زده و استوارترين انسان عصر خود به شمار مى رفت، در مقابل مشكلات و نيازهاى مردم محروم، تحمل را از دست مى داد. از اين جهت در كنار مسئوليت سخت اداره حوزه علميه برطرف كردن نيازهاى اساسى مردم را از وظايف اصلى خويش مى دانست، كه به طور خلاصه اشاره مى شود.

در حادثه سيل 1313 ش. سيل بسيارى از خانه هاى مردم فقير ساحل رودخانه را طعمه خود ساخت و انبوهى از آنان را آواره و بى خانمان كرد.

در اين حادثه آية الله حائرى با ارسال پيام به ساير شهرهاى ايران، خواستار كمك ديگر هموطنان به اين شهر سيل زده شد و انبوه كمكهاى مردم را به شهر قم سرازير ساخت.

ايشان در رسيدگى به اين مهم قطعه زمين وسيعى را در منطقه خاك فرج كه متعلق به آستانه حرم حضرت فاطمه معصومه سلام الله عليها بود، خريدارى نمود و با كمك ديگر اقشار جامعه، خانه هايى منطبق با اصول مهندسى وقت، به منظور اسكان آوارگان احداث كرد كه هم اكنون اين منطقه به كوچه رهبر شهرت دارد.

در روزگارى كه بسيارى از مردم در خيابانهاى قم زندگى خود را به تكدى مى گذراندند وى محلى را به «خانه فقرا» اختصاص داد و مستمندان شهر را در آن مكان گرد آورد و بدين ترتيب صدقات و كمكهاى مالى مردم نيك انديش را در مسيرى صحيح، صرف اداره امور آنان كرد.

بيمارستان فاطمى قم به پيشنهاد به آية الله حائرى و با مساعدت يكى از مؤمنين به نام آقا سيد محمد فاطمى تاءسيس شده و بعدها با وجوهى از ارث آقاى سهام الدوله توسعه يافته است.

از خدمات ديگر آية الله حائرى انتقال قبرستان قم به خارج از شهر است. در آن روزها قبرستان بزرگ قم در جوار در شمالى حرم حضرت معصومه سلام الله عليها قرار داشت و چهره ناخوشايندى به بافت قديمى شهر داده بود و شهرى كه پذيراى زائران اهل بيت و محل درس و بحث طلاب علوم دينى به شمار مى رفت، به صورت قبرستانى بزرگ به نظر مى آمد و اى بسا اين امر موجب هتك حرمت به مقبره بزرگان تلقى مى شد. آية الله حائرى در اين مورد نيز گام ارزشمندى برداشت و در آن سوى رودخانه كه آن روزها خارج از شهر محسوب مى شد زمين وسيعى را خريدارى و آن را به عنوان قبرستان عمومى شهر كرد. (اين قبرستان قديمى هم اكنون به «قبرستان نو» معروف است).

## ويژگى روحى

از خصوصيات بارز آية الله حائرى كه ساير خصوصيات اخلاقى ديگر او را تحت الشعاع خويش قرار مى داد، زهد و ساده زيستى و زندگى بى آلايش - قبل و پس از مرجعيت - او بود. پاى بندى او به طلبگى زيستن تا آخر عمر، از او تنديسى از زهد ساخته بود. او همواره خدا را شاكر بود كه از همان اندك چيزى كه در دست دارد مى تواند به وضع فقرا رسيدگى كند. روزى يكى از بزرگان، عباى گرانقيمتى را به فرزندش هديه كرد و آية الله حائرى چون از آن مطلع گرديد با فرزندش به سخن نشست و با اين جمله كه «فرزندم، اين عبا براى تو زياد است» او را متقاعد ساخت كه آن را فروخته، با پولش سه عباى متوسط براى خود و دو طلبه ديگر تهيه نمايد.

در مقام زهد ايشان، همين بس كه امام خمينى (ره) وقتى به ياوه گوييهاى پسر رضاخان پاسخ مى دهد، با اشاره به زهد آية الله حائرى چنين مى فرمايد:

«ما مفت خوريم!... مايى كه مرحوم حاج شيخ عبدالكريم حائرى ما از دنيا مى رود، همان شب آقازاده هاى ايشان شام ندارند، مفت خوريم! با آنها كه بانكهاى خارج را پر كرده اند و باز دست از مملكت برنمى دارند مفت خور نيستند!» (129)

در جاى ديگر حضرت امام (ره) در خصوص زندگى زاهدانه استاد معظم خود فرموده است:

«جناب استاد معظم و فقيه مكرم حاج شيخ عبدالكريم يزدى حائرى - كه از سال 1340 تا سال 1355 رياست تامه و مرجعيت كامله قطر شيعه را داشت همه ديديم كه چه سيره اى داشت. با نوكر و خادم خود همسفره و هم غذا بود و روى زمين مى نشست. » (130)

از ديگر ويژگيهاى روحى آية الله حائرى اينكه اخلاق بسيار در معاشرت با مردم داشت وى كم حرف بود و با مردم با مهربانى و ملايمت رفتار مى كرد و در برخورد با طلاب جوان حال و روحيه آنها را مراعات مى نمود و همواره چهره اى بشاش و بر لبهايش تبسم داشت.

گاهى در دمادم سحر براى سركشى و شناخت طلاب پركار و سحر خيز، راهى مدارس مى شد و در رفع مشكلات مالى و رفاهى آنان همواره تلاش ‍ مى كرد. بارها مى شد كه به صاحبان مغازه هاى اطراف حرم مراجعه مى كرد و بدهى طلابى را كه از آنها اجناس نسيه برده بودند، ادا مى نمود.

## بردبارى

صبر و بردبارى يكى از خصوصيات روحى آية الله حائرى در مقابل مشكلات بود كه از وى رادمردى پراستقامت ساخته بود. ايشان در مقابل حوادث و مسائل سياسى در اوايل شكل گيرى حوزه كه مصادف با روى كار آمدن رضاخان پهلوى و به دنبال آن ماجراى كشف حجاب بود همواره صبر و بردبارى را پيشه خود ساخت و حراست از حوزه علميه نو پا را كه انهدام آن در راءس توطئه دشمنان دين بود، تلاش بسيارى نمود و همواره مى فرمود: «من حفظ حوزه علميه را اهم مى دانم» آية الله حائرى در ماجراى كشف حجاب بارها با رضاخان برخورد و ستيز نمود.

معروف است كه: پس از ماجراى كشف حجاب و كشتار مسجد گوهرشاد ايشان هيچ گاه حال و روز خوشى نداشت و اين اندوه را تا پايان عمر در دل داشت.

## غروب آفتاب

آية الله حائرى پس از عمرى تلاش و تحمل رنج و مشقت، در 81 سالگى، در 17 ذيقعده 1355 ه - ق (1315 ه - ش) به ديار ابدى شتافت و در جوار مرقد قدسى حضرت معصومه سلام الله عليها به آغوش خاك سپرده شد.

# شهيد آية الله مدرس

شهادت: 10/9/1316 ش

ماه مجلس

غلامرضا گلى زواره

## اشاره

فقيه مجاهد و عالم پرهيزگار آية الله سيد حسن مدرس يكى از چهره هاى درخشان تاريخ تشيع بشمار مى رود كه زندگى و اخلاق و رفتار و نيز جهت گيرى هاى سياسى و اجتماعى وى مى تواند براى مشتاقان حق و حقيقت نمونه خوبى است. او موقعيت خود را سراسر در راه اعتلاى اسلام نثار نمود و در جهت نشر حقايق اسلامى و دفاع از معارف تشيع مردانه استوار ماند. همان گونه بود كه مى گفت و همانطور گفت كه مى بود. سرانجام به موجب آنكه با عزمى راسخ چون كوهى استوار در مقابل ستمگران عصر به مقابله برخاست و سلطه گرى استعمارگران را افشا نمود جنايتكاران وى را به ربذه خواف تبعيد نمودند و در كنج عزلت و غريبى اين عالم عامل و فقيه مجاهد را به شهادت رسانيدند.

اين نوشتار اشاره اى كوتاه به زندگى ابر مردى است كه بيرق مبارزه را تنها در تنگنا به دوش كشيد و شجاعت تحسين برانگيزش چشم بدانديشان و زمامداران خودسر را خيره ساخت و بيگانگان را به تحير واداشت. اگر ما به ذكر نامش مى پردازيم و خاطره اش را ارج مى نهيم بدان علت است كه وى پارسايى پايدار و بزرگوارى ثابت قدم بود كه لحظه اى با استبداد و استعمار سازش نكرد و در تمامى مدت عمرش ساده زيستى، تواضع، قناعت و به دور بودن از هر گونه رفاه طلبى را شيوه زندگى خويش ساخت و از طريق عبادت و دعا و راز و نياز با خدا، كمالات معنوى را كسب كرد.

## ولادت و تحصيلات

شهيد سيد حسن مدرس بر حسب اسناد تاريخى و نسب نامه اى كه حضرت آية الله العظمى مرعشى نجفى (ره) تنظيم نموده از سادات طباطبايى زواره است كه نسبش پس از سى و يك پشت به حضرت امام حسن مجتبى عليه‌السلام مى رسد. يكى از طوايفى كه مدرس گل سرسبد آن به شمار مى رود طايفه ميرعابدين است اين گروه از سادات در دهكده ييلاقى «سرابه» اقامت داشتند. سيد اسماعيل طباطبائى (پدر شهيد مدرس) كه از اين طايفه محسوب مى گشت و در روستاى مزبور به تبليغات دينى و انجام امور شرعى مردم مشغول بود، براى آنكه ارتباط طايفه ميرعابدين را با بستگان زاوره اى قطع نكند تصميم گرفت از طريق ازدواج پيوند خويشاوندى را تجديد و تقويت كرده، سنت حسنه صله ارحام را احيا كند. بدين علت نامبرده دختر سيد كاظم سالار را كه خديجه نام داشت و از سادات طباطبايى زواره بود به عقد ازدواج خويش درآورد. ثمره اين پيوند با ميمنت فرزندى بود كه به سال 1278 ق. چون چشمه اى پاك در كوير زواره جوشيد. پدر وى را حسن ناميد. همان كسى كه مردمان بعدها از چشمه وجودش جرعه هايى نوشيدند. پدرش غالبا در «سرابه» به امور شرعى و فقهى مردم مشغول بود ولى مادر و فرزند در زواره نزد بستگان خويش بسر مى بردند تا آنكه حادثه اى (131) موجب شد كه پدر فرزندش را كه شش بهار را گذرانده بود در سال 1293 به قمشه نزد جدش ميرعبدالباقى ببرد و محله فضل آباد اين شهر را به عنوان محل سكونت خويش برگزيند. اين در حالى بود كه ميرعبدالباقى قبلا از زواره به قمشه مهاجرت كرده و در اين شهر به فعاليتهاى علمى و تبليغى مشغول بود. (132)

سيد عبدالباقى بيشترين نقش را در تعليم سيد حسن ايفا نمود و او را در مسير علم و تقوا هدايت كرد و به هنگام مرگ در ضمن وصيت نامه اى سيد حسن را بر ادامه تحصيل علوم دينى تشويق و سفارش نمود زمانى كه سيد عبدالباقى دارفانى را وداع گفت مدرس چهارده ساله بود. (133) وى در سال 1298 ق به منظور ادامه تحصيل علوم دينى رهسپار اصفهان گرديد و به مدت 13 سال در حوزه علميه اين شهر محضر بيش از سى استاد را درك كرد. (134) ابتدا به خواندن جامع المقدمات در علم صرف و نحو مشغول گشت و مقدمات ادبيات عرب و منطق و بيان را نزد اساتيدى چون ميرزا عبدالعلى هرندى آموخت. در محضر آخوند ملا محمد كاشى كتاب شرح لمعه در فقه و پس از آن قوانين و فصول را در علم اصول تحصيل نمود. يكى از اساتيدى كه دانش حكمت و عرفان و فلسفه را به مدرس آموخت حكيم نامدار ميرزا جهانگير خان قشقايى است. (135)

مدرس در طول اين مدت در حضور آيات عظام سيد محمد باقر درچه اى و شيخ مرتضى ريزى و ديگر اساتيد در فقه و اصول به درجه اجتهاد رسيد و در اصول آنچنان مهادتى يافت كه توانست تقريرات مرحوم ريزى را كه حاوى ده هزار سطر بود، بنگارد. شهيد مدرس چكيده زندگينامه تحصيلى خود را در حوزه علميه اصفهان در مقدسه شرح رسائل كه به زبان عربى نگاشته، آورده است. وى پس از اتمام تحصيلات در اصفهان در شعبان 1311 ق وارد نجف اشرف شد و پس از زيارت بارگاه مقدس نخستين فروغ امامت و تشرف به حضور آية الله ميرزاى شيرازى در مدرسه منسوب به صدر سكونت اختيار نمود و با عارف نامدار حاج آقا شيخ حسينعلى اصفهانى هم حجره گرديد. مدرس در اين شهر از جلسه درس آيات عظام سيد محمد فشاركى و شريعت اصفهانى بهره برد و با سيد ابوالحسن اصفهانى، سيد محمد صادق طباطبائى و شيخ عبدالكريم حائرى، سيد هبة الدين شهرستانى و سيد مصطفى كاشانى ارتباط داشت و مباحثه هاى دروس خارج را با آية الله حاج سيد ابوالحسن و آية الله حاج سيد على كازرونى انجام مى داد.

مدرس به هنگام اقامت در نجف روزهاى پنجشنبه و جمعه هر هفته به كار مى پرداخت و درآمد آن را در پنج روز ديگر صرف زندگى خود مى نمود. پس از هفت سال اقامت در نجف و تاءييد مقام اجتهاد او از سوى علماى اين شهر به سال 1318 ق. (در چهل سالگى) از راه ناصريه به اهواز و منطقه چهارمحال و بختيارى راهى اصفهان گرديد.

## دوران تدريس

مدرس پس از بازگشت از نجف و اقامت كوتاه در قمشه خصوصا روستاى اسفه و ديدار با فاميل و بستگان، قمشه را به قصد اقامت در اصفهان ترك و در اين شهر اقامت نمود. وى صبحها در مدرسه جده كوچك (مدرسه شهيد مدرس) درس فقه و اصول و عصرها در مدرسه جده بزرگ درس منطق و شرح منظومه مى گفت و در روزهاى پنجشنبه طلاب را با چشمه هاى زلال حكمت نهج البلاغه آشنا مى نمود. تسلط وى به هنگام تدريس در حدى بود كه از اين زمان به «مدرس» مشهور گشت. وى همراه با تدريس با حربه منطق و استدلال با عوامل ظلم و اجحاف به مردم به ستيز برخاست و با اعمال و رفتار زورمداران مخالفت كرد.

زمانى پس از شكست كامل قواى دولت در درگيرى با نيروهاى مردمى، اداره امور شهر اصفهان به انجمن ولايتى سپرده شد. صمصام السلطنه كه به عنوان فرمانده نيروهاى مسلح عشاير بختيارى نقش مهمى در ماجراى مشروطيت داشت در راءس حكومت اصفهان قرار گرفت و در بدو امر مخارج قوا و خساراتى را كه در جنگ با استبداد قاجاريه به ايشان وارد آورده بود به عنوان غرامت از مردم اصفهان آنهم با ضربات شلاق طلب نمود. مدرس كه در جلسه انجمن ولايتى اصفهان حضور داشت و نيابت رياست آن را عهده دار بود با شنيدن اين خبر بشدت ناراحت شد و گفت حاكم چنين حقى را ندارد و اگر شلاق زدن حد شرعى است پس در صلاحيت مجتهد مى باشد و آنها (حاكمان قاجار) ديروز به نام استبداد و اينها امروز به نام مشروطه مردم را كتك مى زنند. (136)

صمصام السلطنه با مشاهده اين وضع دستور توقيف و تبعيد مدرس مبارز را صادر كرد اما وقتى ماجراى تبعيد اين فقيه به گوش مردم اصفهان رسيد كسب و كار خود را تعطيل و به دنبال مدرس حركت كردند. اين وضع كارگزاران صمصام را بشدت نگران كرد و خشم مردم حاكم اصفهان را ناگزير به تسليم نمود و با اجبار و از روى ناچارى در اخذ ماليات و ديگر رفتارهاى خود تجديد نظر كرد و مدرس هم در ميان فريادهاى پرخروش مردم كه مى گفتند «زنده باد مدرس» به اصفهان بازگشت.

مدرس در ايام تدريس به وضع طلاب و مدارس علميه و موقوفات آنها رسيدگى مى كرد و متوليان را تحت فشار قرار مى داد تا درآمد موقوفات را به مصرف طلاب برسانند. تسليم ناپذيرى او در مقابل كارهاى خلاف و امور غير منطقى بر گروهى سودجو و فرصت طلب ناگوار آمد و تصميم و ترور او گرفتند. اما با شجاعت مدرس و رفتار شگفت انگيز او اين ترور نافرجام ماند و افراد مذكور در اجراى نقش مكارانه خود ناكام ماندند. (137)

آية الله شهيد سيد حسن مدرس در سنين جوانى به مقام رفيع اجتهاد رسيد و از لحاظ علمى و فقهى مجتهدى جامع الشرائط، صاحب فتوا و شايسته تقليد بود و هر چند حاضر به چاپ رساله عمليه خود نشد، در فقه و اصول و ساير علوم دينى آثارى مفصل و عميق از خود به يادگار نهاد و آية الله العظمى مرعشى نجفى (ره) تاءليفات فقهى او را ستوده و افزوده است كه: از مدرس اجازه نقل حديث داشته است. (138)

آية الله حاج سيد محمد رضا بهاءالدينى در مصاحبه اى اظهار داشته است مرحوم مدرس يك رجل علمى و دينى و سياسى بود و اين گونه فردى مهم تر از رجل علمى و دينى است زيرا اين مظهر ولايت است كه اگر ولايت و سياست مسلمين نباشد ديگر فروع اسلامى تحقق كامل نمى يابد. (139)

مدرس با ورود به تهران در اولين فرصت درس خود را در ايوان زير ساعت در مدرسه سپهسالار (شهيد مطهرى كنونى) آغاز نمود و تاءكيد كرد كه كار اصلى من تدريس است و سياست كار دوم من است. (140) وى در 27 تير ماه 1304 ش. كه عهده دار توليت اين مدرسه گشت براى اينكه طلاب علوم دينى از اوقات خود استفاده بيشترى نموده، و با جديت افزونترى به كار درس و مباحثه بپردازند براى اولين بار طرح امتحان طلاب را به مرحله اجرا درآورد و به منظور حسن اداره اين مدرسه، نظام نامه اى تدوين كرد و امور تحصيلى طلاب را مورد رسيدگى قرار داد و براى احيا و آبادانى روستاها و مغازه هاى موقوفه مدرسه زحمات زيادى را تحمل كرد. عصرهاى پنجشنبه اغلب در گرماى شديد تابستان به روستاهاى اطراف ورامين رفته و خود قناتهاى روستاهاى اين منطقه را مورد بازديد قرار مى داد و گاه به داخل چاهها مى رفت و در تعمير آنها همكارى مى كرد و از اينكه با چرخ از چاه گل بكشد هيچ ابايى نداشت. (141) در اين مدرسه شخصيتهايى چون آية الله حاج ميرزا ابوالحسن شعرانى، آية الله سيد مرتضى پسنديده (برادر بزرگتر حضرت امام)، شيخ محمد على لواسانى و... تربيت شدند. (142)

## در عرصه پژوهش

مدرس در اصفهان و در سنين جوانى كتابى تحقيقى در فقه و اصول نگاشت كه مقام فقهى او را به ثبوت مى رساند. از آن شهيد رساله اى در فقه استدلالى به جاى مانده كه اگر صاحبان فن و اهل نظر آن را بررسى كنند تصديق مى نمايند كه در صورت تكميل، اين كتاب هم تراز كتاب مكاسب شيخ انصارى است. (143)

مدرس اولين كسى بود كه تدريس نهج البلاغه را در حوزه هاى علميه رسمى كرد و نخستين مجتهدى بود كه اين كتاب را جزو متون درسى طلاب قرار داد. شخصيتى چون حاج ميرزا آقاعلى شيرازى - استاد شهيد مطهرى - و آية الله العظمى بروجردى نهج البلاغه را نزد شهيد مدرس آموختند. از كارهاى مهم و در خور توجه اين فقيه فرزانه تدوين تفسيرى جامع براى قرآن بود كه علاوه بر جمع آورى تفاسير خطى و چاپى عده اى از دانشمندان را براى نيل بدين مقصود به همكارى دعوت نمود و در صورتى كه اين طرح تفصيلى جامع به اجرا در مى آمد روشى بسيار عالى و سبكى تازه و عميق بود.

مدرس مدتها فلسفه تدريس مى كرد و در عرفان مهارت داشت و در زندان خواف براى عده اى از ماموران قلعه اى كه در آن به سر مى برد مثنوى را تفسير مى كرد. (144)

آثار قلمى مدرس به شرح زير است:

1. تعليقه بر كفاية الاصول آخوند خراسانى.

2. رسائل الفقهيه كه به كوشش استاد ابوالفضل شكورى بتازگى انتشار يافته است.

3. رساله اى در ترتب (در علم اصول فقه).

4. رساله اى در شرط متاخر (در اصول).

5. رساله اى در عقود و ايقاعات.

6. رساله اى در لزوم و عدم لزوم قبض در موقوفه.

7. كتاب حجية الظن (در اصول).

8. شرح رسائل شيخ مرتضى انصارى.

9. حاشيه بر كتاب النكاح مرحوم آية الله شيخ محمد رضا نجفى مسجد شاهى.

10. دوره تقريرات اصول ميرزاى شيرازى.

11. رساله اى در شرط امام و ماموم.

12. كتابى در باب استصحاب (در علم اصول).

13. كتاب احوال الظن فى اصول الدين.

14. شرح روان بر نهج البلاغه.

15. اصول تشكيلات عدليه با (همكارى ديگران)

16. زندگينامه «خود نوشت» كه براى روزنامه اطلاعات فرستاده است.

## مدرس ديانت در عرصه سياست

در اصل دوم متمم قانون اساسى ايران پيش بينى شده بود كه قوانين مصوبه مجلس شوارى ملى بايد زير نظر هياتى از علما و مجتهدان طراز اول باشد. به موجب اين اصل در هر بار بايد حداقل پنج نفر از مجتهدان در مجلس ‍ حضور داشته و بر قوانين مجلس ناظر باشند و مفاد آن از نظر شرعى به تاءييد و امضاى آنها برسد در دوره دوم مجلس از سوى فقها و مراجع تقليد شهيد مدرس به عنوان مجتهد طراز اول برگزيده شد تا به همراه چهار نفر از مجتهدان ديگر به مجلس رفته، بر قوانين مصوب آن نظارت داشته باشد. شهيد مدرس پس از 194 جلسه كه از مجلس دوم گذشت در تاريخ 28 ذيحجة 1328 ق. در مجلس حضور يافت ولى از جلسه دويستم به ايراد نطق پرداخت.

وقتى كه مدرس قدم به ساحت مجلس گذاشت بعضى فكر مى كردند او يك روحانى معمولى است و باور نمى كردند كه اين سيد لاغر اندام با عصاى چوبى و لباس كرباس بزودى تمام امور را به دست گرفته، در بحث و استدلال كسى حريفش نمى شود. موقعيت حساس ايران و بى كفايتى زمامداران و نفوذ كامل بيگانگان شرايطى را بر ايران تحميل ساخت كه با استقامت و پايدارى شهيد مدرس برخى از اين شرايط تحميلى خنثى گرديد. يكى از اين موارد اولتيماتوم ننگين دولت روس به هم دستى دولت انگليس بود ذيحجه 1329 كه طى آن خواهان اخراج مستر شوستر (كه مشغول رسيدگى به امور مالى ايران بود) گرديد. (145) شهيد محمد خيابانى و شهيد مدرس به مخالفت و نيز تظاهرات مردم به تبعيت از روحانيون، در مجلس موفق نشد براى جواب دادن به دولت روس تصميمى اتخاذ كند. (146)

درگير و دار جنگ خانمانسوز جهانى اول كه هنوز از عمر مجلس سوم يك سال نگذشته بود نخست وزير وقت و مستوفى الممالك به طور رسمى ايران را در اين جنگ به عنوان دولت بيطرف اعلام كرد. ولى روس و انگليس بيطرفى ايران را ناديده انگاشته، مركز حكومت ايران از سوى بيگانگان مورد تهاجم قرار گرفت به همين سبب گروهى از نمايندگان به منظور مخالفت با اين حركت و ضديت با قواى متجاوز، مهاجرت را آغاز كردند كه در حقيقت يك قيام عمومى و همه جانبه بود كه رفته رفته افرادى از همه طبقات بدان پيوستند و شخصيتهاى سرشناسى چون مدرس، حاج سيد نورالدين عراقى و حاج آقا نورالله اصفهانى در بين آنها ديده مى شدند. در شهر قم مهاجران كميته دفاع ملى تشكيل دادند كه در مصاف با روسها ناگزير به عقب نشينى شده، بسوى غرب كشور رفتند و در اين نواحى دولت موقتى تشكيل دادند كه وزارت عدليه و اوقاف آن را شهيد مدرس عهده دار بود. در اين نامه گروهى به تحريكات انگليس و روس قصد ترور مدرس و رئيس دولت يعنى نظام السلطنه مافى را داشتند كه توطئه آنان كشف و خنثى گرديد. (147) شهيد مدرس به همراهى عده ديگرى از رجال نامى عازم قلمرو عثمانى شد و در نهايت ساده ريستى به محض ورود به استانبول در مدرسه ايرانيان اين شهر به تدريس علوم دينى پرداخت ولى پس از مدتى سلطان محمد پنجم پادشاه عثمانى از وى دعوت كرد كه براى ملاقات و مذاكره در قصر او حضور يابد.

مدرس در ان ملاقات با استقامت و شجاعت و اعتماد به نفس شگفت انگيزى سخن گفت و از دولت عثمانى خواست تا از الحاق قسمتى از خاك آذربايجان به كشورش جلوگيرى به عمل آورد. (148) وى در ملاقات با ديگر شخصيتهاى اين كشور از وحدت مسلمين و زمينه هاى اقتدار مسلمانان و پيشرفت اسلام سخن گفت. (149)

## باتلاق استعمار

نمونه ديگرى از تجلى شجاعت و شهامت مدرس مخالفت آن فقيه بزرگوار با قرار داد استعمارى وثوق الدوله است. يادآورى مى شود كه وثوق الدوله قراردادى را كه هفت ماده و يك ضميمه داشت به صورتى كاملا محرمانه با انگلستان منعقد نمود. نامبرده در زمان انعقاد اين نامه ننگين (سال 1298 ش. بود) نخست وزيرى را داشت. مدرس در خصوص خطرهاى اين قرار داد اظهار داشت روح اين قرارداد استقلال مالى و نظامى ايران را از بين مى برد.

از تلگراف سرپرستى كاكس انگليسى به سرلردكروزن بر مى آيد كه مدرس از مهم ترين عوامل ضديت با اين قرار داد بود است. (150) بدين نحو او با رهبرى مبارزات مجلس بزرگترين قدرت استعمال زمان خود يعنى انگلستان را به زانو در آورد ولى با نهايت تواضع چنين افتخارى را به ملت ايران نسبت داد. (151)

حليه گران انگليس كه قدرت مبارزه و نفوذ روحانيت متعهد را به طور عينى مشاهده كردند تصميم گرفتند به منظور كاستن از فروغ اين اقتدار معنوى و استمرار سلطه خويش بر ايران، نظامى را به وجود آورند تا ستيز با روحانيت و باورهاى دينى را اساس كار خود قرار دهد. فردى كه براى اجراى مطامع و اين حليه جديد استعمار انتخاب گرديد سيد ضياءالدين طباطبائى مدير روزنامه رعد بود كه به انگلستان تمايل داشت و در صدد آن گرديد تا با كودتاى ننگين سوم اسفند 1229 روح قرار داد وثوق الدوله را در كالبد ديگر بدمد. در همان زمان مدرس باهوش ذاتى و فراستى كه داشت فهميد كه حركت وى ساخته و پرداخته انگليستان است و پس از چهل سال كه اسناد وزارت خارجه انگلستان انتشار يافت پيش بينى خود را به اثبات رسانيد. (152)

شخص ديگرى كه در انجام اين كودتا نقش مهمى بر عهده داشت رضا خان بود كه بعدها به رضاخان پهلوى معروف شد.

در نيمه شب سوم اسفند 1299 نيروهاى قزاق به سركردگى اين خائن خائف وارد تهران شده با همدستى و توافق قبلى شهربانى به دستگيرى مبارزان و افراد آزادى خواه پرداخت و بلافاصله حكومت نظامى اعلام شد. مدرس كه چون خارى در چشم اين خود باختگان بود، در همان لحظات اول دستگير و روانه زندان گرديد. موقعى كه او را از خانه به تبعيدگان قزوين مى بردند به درخت زردآلويى كه در باغچه خانه اش بود اشاره كرد وبه فرزندش گفت نگران من نباشيد، با شكفتن اين شكوفه ها باز مى گردم. پيش ‍ بينى او درست از آب درآمد و دوران زندانى مدرس در كابينه سياه سيد ضياء 93 روز طول كشيد كه اين مدت پايان عمر كوتاه اين كابينه بود.

## تيرگى و تباهى

يكى از حوادث اسفبار كه با دوران مجلس چهارم مصادف بود طغيان رضاخان در مقام وزارت جنگ است. وى سعى داشت امور نظميه، بودجه و قواى نظامى را تحت اختيار خود قرار دهد. شهيد مدرس بدون آنكه از تشكيلات عنكبوتى رضاخان هراسى به دل راه دهد با قدرت معنوى فوق العاده اى مبارزه با اين چهره منفور را آغاز كرد و در جلسه 148 دوره چهارم مجلس كه مصادف با 12 مهر 1301 بود نطقى عليه رضا خان بيان كرد و اظهار داشت:

در وضع كنونى امنيت مملكت در دست كسى است كه اغلب ما از دست او راضى نيستيم و باتيد بدون ترس و پرده بگويم كه ما قدرت داريم او را عزل كرده بركنارش كنيم! (153)

رضاخان براى فريب مردم و عملى ساختن برنامه هاى استعمار آرزوى موهوم جمهورى خواهى را در انديشه مخدوش خود پرورانيد و با دست عوامل بيگانه آبيارى نمود. اين حركت بظاهر مردمى و در باطن ضد استقلال و هويت فرهنگى ايران بنا به تصميم انگلستان جهت تمركز قدرت در شخص رضاخان طرح شده بود. مدرس زودتر از همه خطر اين آشوب را حس كرد و در صدد چاره برخاست. تدين كه از طرفداران جدى رضاخان بود سعى كرد به هنگام سخنرانى مدرس در مخالفت با جمهورى نمايندگان طرفدار خود را از جلسه خارج كند كه موفق نشد ولى در خارج جلسه و هنگام تنفس، شخصى به نام حسين بهرامى معروف به احياء السلطنه پس ‍ از مشاجره اى لفظى به تحريك تدين برگونه مدرس سيلى محكمى نواخت! صداى اين سيلى كه به گونه مجتهدى آگاه برخورده بود چون تندر در تهران پيچيده و مانند كبريتى كه به انبار باروت برسد انفجارى در شهر به وجود آورد و در واقع سيلى عظيم از مردم مسلمان را به سوى مجلس راه انداخت.

طرفداران رضاخان با درماندگى رضاخان را از راهى مخفيانه از مجلس ‍ بيرون بردند و شهيد مدرس با آرامش كامل به ميان مردم آمد و از بيدارى و آگاهى آنان تشكر كرد. فريادهاى رعد آساى مردم همچنان استمرار داشت و رضاخان كه اين حركت را شكستى مفتضحانه براى خود ديد در روز 18 فروردين 1302 ش. به حالت قهر به بومهن (واقع در 40 كيلومترى تهران) رفت.

بعد از رفتن وى مزدوران رضاخان مجلس را تهديد كردند كه بايد سردار سپه را برگردانند و شايعه كردند در غير اين صورت كودتا مى شود. ولى شهيد مدرس به نمايندگان دلدارى داد و گفت: نترسيد كه او نمى تواند كودتا كند! (154) ولى اكثر نمايندگان سخن مدرس را قبول نكرده، گروهى را برگزيدند تا سردار سپه را برگردانند و هياتى دوازده نفرى به سرپرستى مصدق السلطنه مامور اجراى اين كار شدند. (155) پس از بازگرداندن رضاخان با حيله اى كه گروهى از نمايندگان تدارك ديده بودند شهيد مدرس ‍ را به بهانه آنكه رضاخان مى خواهد از در دوستى درآيد در منزل قوام السلطنه معطل كردند و در غياب او مجلس با 92 راءى به سردار سپه اظهار تمايل كرد.

در مجلس پنجم و در حالى كه مسلمانان مبارز در توقيف و تبعيد بودند و از هر سو فشارهاى زيادى به مدرس و يارانش وارد مى آمد مدرس تنها راه چاره را مطرح كردن مساءله استيضاح دانست و در هفتم مرداد 1303 با مقدمه اى ماهرانه و به دور از خشنونت و جدل و جنايات رضاشاه را افشا كرد و متن استيضاح را كه به امضاى وى و تنى چند از ياورانش رسيده بود قرائت نمود. ولى به دليل جنجال و هياهويى كه طرفداران رضاخان و گروهى اراذل و اوباش به راه انداختند استيضاح مطرح نشد و به وقت مناسب ترى موكول گرديد. در دوره ششم مجلس مدرس رياست سنى مجلس را عهده دار بود. در اين مقطع مدرس و طرفدارنش تحت فشار بيشترى بودند و آن سيد وارسته كمتر به مجلس مى رفت و بيشتر مشغول تدريس بود و وقتى مخالفان و معاندان مشاهده كردند كه فرياد حق طلبى مدرس خاموش نخواهد شد تصميم به ترور او گرفتند كه اين حركت آنان نافرجام ماند و تيرهاى شليك شده بازو و كتف مدرس را مجروح كرد و مدرس پس از 64 روز سلامتى خود را بازيافت و در 11 دى ماه 1305 در مجلس حاضر شد.

با فرار رسيدن دوره هفتم مجلس شوراى ملى در سال 1307 رضا خان تصميم گرفت به هر نحو ممكن او ورود مدرس و يارانش به مجلس ‍ جلوگيرى كند و به همين دليل انتخاباتى كاملا فرمايشى برگزار كرد. به نحوى كه حتى يك راءى به نام مدرس از صندوقها بيرون نيامد به همين علت مدرس در مجلس درس خود گفت: (اگر) 20 هزار نفر از مردمى كه در دوره گذشته به من راءى دادند همگى مرده باشند يا راى نداده باشند پس آن يك راى را كه خودم به خودم دادم چه شده است!

## شهادت

سرتيپ درگاهى رئيس شهربانى تهران كه عداوتى خاص با مدرس در پى فرصتى مى گشت تا عقرب صفت زهر خود را فرو ريزد. به همين منظور در شب دوشنبه شانزدهم مهر ماه 1307 به همراه چند پاسبان مسلح به منزل مدرس رفته، پس از مضروب و مجروح كردن اهل خانه و زير كتك گرفتن شهيد مدرس وى را سربرهنه و بدون عبا دستگير كردند و به قلعه خواف تبعيد نمودند. آن شهيد والمقام دوران تبعيد را على رغم اوضاع مشقت بار با روحى شاداب و قيافه اى ملكوتى سپرى كرد. (156)

آن فقيه فرزانه پس از 9 سال اسارت در قلعه خواف به دنبال اجراى نقشه رضا شاه روانه كاشمر گرديد و در حوالى غروب 27 رمضان 1356 ق. مطابق با دهم آذر 1316 ش. سه جنايتكار و خبيث به نامهاى جهانسوزى، خلج و مستوفيان نزد مدرس آمده و چاى سمى را به اجبار به او دادند و چون ديدند از اثر سم خبرى نيست عمامه سيد را در حين نماز از سرش ‍ برداشته، بر گردنش انداختند و آن فقيه بزرگوار را به شهادت رساندند. مشهد اين فقيه فرزانه در شهر كاشمر زيارتگاه عاشقان معرفت و شيفتگان حقيقت مى باشد.

سخن را با كلامى از امام خمينى - قدس سره - درباره شهيد مدرس به پايان مى بريم.

« در واقع شهيد بزرگ ما مرحوم مدرس كه القاب براى او كوتاه و كوچك است ستاره درخشانى بود بر تارك كشورى كه از ظلم و جور رضا شاهى تاريك مى نمود و تا كسى آن زمان را درك نكرده باشد ارزش اين شخصيت عاليمقام را نمى تواند درك كند. » (157)

# محدث قمى

متوقاى 1319 ش.

حديث اخلاص

سعيد عباس زاده

## تولد

در سال 1294 ق. شهر قم شاهد تولد كودكى سعادتمند بود. پدر او حاج محمد رضا قمى نام آن طفل سپيدبخت را عباس گذاشت و او را آن گونه كه شايسته بود تعليم و پرورش داد.

حاج محمد رضا قمى مردى كاسب بود كه مردم او را نيك مردى با تقوا و آشنا به مسائل دينى مى شناختند و براى يادگيرى احكام دين به نزد وى مى رفتند. و اين باعث گرديده بود كه فرزند عيزيزش در فضايى اينچنين تنفس كند. فضايى كه در آن عطر قرآن و اخلاص بانفسهاى گرم خانواده درهم ريخته بود.

## سرآغاز دوران تحصيل

وى دوران كودكى و نوجوانى را در زادگاهش شهر قم گذراند (158) و دروس ‍ مقدماتى را نزد استادانى بزرگ فراگرفت. استادانى كه معرفت الهى در روح آنان تجسم يافته بود. او از خرمن دانش اين بزرگان خوشه ها چيد ولى بيشترين بهره را از محضر عالم آگاه آية الله حاج ميرزا محمد ارباب قمى (متوفى 1341 ق. ) برد. عالم فرزانه و پرهيزگارى كه در هيچ حال امر به معروف و نهى از منكر را ترك نمى كرد و در هر محفل و مجلسى اين دو فريضه را متذكر مى شد استاد بسيار دقيق و پرمايه عصر خود بود.

## در حوزه نور

او كه در دوران جوانى مراحل آغازين تحصيلات حوزوى را به پايان برده بود سرانجام نتوانست خود را به اندوخته هاى محدود حوزه آن وقت قم قانع سازد از اين رو تصميم به هجرت گرفت. در سال 1316 ق. كوله بار سفر بست و به دنبال فراگيرى دانش عازم نجف اشرف گرديد. (159) طلبه جوان در بدو ورود به زيارت بارگان منور پيشواى شهيدان و نخستين مظلوم تاريخ شتافت و در كنار تربت پاكش با چهره اى غريبانه و دل گرفته بر غريبى آن مظلوم گريست. او آرزوهاى دل را به مقتدايش عرضه داشت و عنايت و توجه بيشتر آن حضرت را از عمق جان درخواست نمود. گويى امام به اين جوان قمى كه عصاره اخلاص قميان بود و اينك زائر قبرش و طالب علوم علوى محسوب مى شد، چنين خطاب كرد: «اى دلباخته چشمه زلال معرفت، آرام بگير و نويدت باد كه در آينده يكى از ناقلان اخبار و راويان احاديث ما خواهى بود. »

## سيراب از كوثر حديث

از آنجا كه شيخ عباس اشتياق وصف ناپذيرى به شناخت راويان و محدثان راستگو و نقل اخبار اهل بيت عليهم‌السلام داشت استادى را برگزيد كه از كوثر حديث سيرابش سازد. از اين رو از همان ابتداى ورود به نجف اشرف شيفته عالم آگاه، محدث و محقق بزرگ، حاج ميرزا حسين نورى (متوفاى 1320 ق. ) گشت و در درس او شركت جست. (160) شيخ عباس قمى بر آن بود تا آنچه را از استاد فرا مى گيرد بى كم و كاست بنويسد و همانند استاد بازگويش كند. به همين سبب طولى نكشيد كه به كمك حافظه قوى و تلاش ‍ پيگير به مقام و منزلت والايى در نزد استاد دلسوز و پر تلاش خود دست يافت. تا آنجا كه در همان ايام استنساخ كتاب با ارزش استادش، مستدرك الوسائل را در اختيار گرفت و به خوبى از عهده اين كار بزرگ برآمد. همچنين وى در تاءليفات ديگر استاد از كمك شايسته وى دريغ نداشت. محدث قمى درك محضر اين استاد را صفت خداوند مى داند و مى نويسد:

«... پس خداوند متعال به من منت گذارد به ملازمت شيخناالاجل الاعظم ثقة الاسلام النورى الطبرسى انار الله برهانه . مستدرك الوسائل را براى او استنساخ مى كردم كه بفرستد براى طبع به ايران و در خدمت او بودم تا سنه 1318 ق. » (161)

وى چهارسال در محضر محدث نورى بود و در اين چهارسال تلاش و كوشش او به حدى رسيد كه جزو شاگردان طراز اول استاد به شمار مى رفت.

## بازگشت

آن زنده دار حديث در سال 1322 ق. به قم بازگشت و مشغول تاءليف و تدريس و وعظ و ارشاد مردم شد و تا سال 1329 ق. در اين شهر مذهبى اقامت داشت. در اين ايام عازم بيت الله الحرام شد و پس از مراجعت از زيارت خانه خدا همچنان در قم سكونت داشت. در سال 1332 ق. بنا به عللى و مخصوصا به موجب تنگدستى به مشهد مقدس مهاجرت كرد و در آنجا سكونت گزيد. (162)

## آثار جاودان

محدث قمى از تبار عالمان بلند انديش و پر كار و با اخلاص بود و آثار او در علوم مختلف، تاريخ، رجال، تراجم، علوم قرآن، اخلاق، عقايد و علم حديث نشان از روح تلاشگر و عظمت علمى اين عالم ژرف نگر دارد. در اينجا تنها با بيان نام آثارش از دامنه گسترده معلومات ايشان در علوم مختلف ياد مى كنيم:

1. كلمات لطيفه: (در علم اخلاق)

2. الدار النظم فى لغات القرآن العظيم

3. كحل البصر فى سيرة سيدالبشر

4. كتاب نقدالوسائل شيخ حر عاملى

5. تقسيم بداية الهداية شيخ حر عاملى

6. شرح الوجيزه شيخ بهائى

7. فيض القدير فيما يتعلق بحديث الغدير

8. علم اليقين (خلاصه حق اليقين علامه مجلسى)

9. مقاليد الفلاح فى عمل اليوم والليلة

10. مقلادالنجاح (خلاصه كتاب ياد شده)

11. خلاصه جلد يازده بحارالانوار علامه مجلسى

12. شرح كلمات قصار حضرت على عليه‌السلام كه در آخر نهج البلاغه آمده است.

13. هديه الانام الى وقايع الايام (خلاصه كتاب فيض العلوم)

14. فيض العلام فى وقايع الشهور و الايام (درباره وقايع ماهها و روزها)

15. سفينه البحار و مدينه الحكم والاثار (تدوين موضوعى بحار الانوار علامه مجلسى و تلخيص ان كه در مدت بيست سال انجام يافته است. )

16. تحفة الاحباب فى تراجم الاصحاب: (درباره اصحاب حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و ائمه اطهار عليهم‌السلام به زبان فارسى)

17. فوائدالترجبيه: (وقايع روزها و آداب مستحبى و اعمال ماههاى عربى)

18. الدره اليتيه فى تتمات الدره الثمينه: (شرح فارسى نصاب الصبيان و تتميم شرح نصاب فاضل يزدى)

19. هيدة الزائرين و بهجة الناصرين: (درباره زيارت قبور ائمه اطهار عليهم‌السلام و ثواب آن و تعيين قبور علما و مؤمنان مشهور و مدفون در كنار مشاهد مشرف امامان)

20. اللعالى المنثوره: (در مورد دعا و ساير مستحبات)

21. الفصول العليه فى المناقب المرتضويه: (شامل مناقب و مكارم اخلاقى حضرت على عليه‌السلام)

22. سبيل الرشاد

23. حكمة بالغة و ماءة كلمة جامعة: (سخنان كوتاه حضرت على عليه‌السلام در عقايد و اصول دين)

24. ذخيرة الابرار فى منتخب انيس التجار: (خلاصه انيس التجار ملا مهدى نراقى، در مورد معاملات)

25. غاية القصوى فى ترجمة العروة الوثقى: (ترجمه فارسى العروة الوثقى آية الله سيد محمد كاظم يزدى)

26. مفاتيح الجنان والباقيات الصالحات: (كتاب مشهورى كه در اكثر مشاهد مشرف و خانه هاى شيعيان مورد استفاده بوده و به عربى نوشته شده و به فارسى نيز ترجمه گرديده است. اين كتاب شريف در جايگاه خود كم نظير است. زيرا بسيارى از دعاها و نوافل و مستحبات و زيارات ائمه اطهار عليهم‌السلام را در يك جاگردآورى كرده و در دسترس همگان قرار داده است. )

27. التحفة الطوسيه والنفغة القدسية: (درباره زيارت حضرت رضا عليه‌السلام بعضى فوايد مربوط به آستان مقدسش)

28. رساله دستورالعمل حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام

29. نفس المهموم (در مقتل حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام)

30. نفثه المصدور: (در تكميل نفس المهموم اخيرا به ضميمه نفس المهموم منتشر شده است. )

31. الانوارالبهيه فى تاريخ ‌الحجج الالهيه: (در مورد ولادت و وفات چهارده معصوم عليهم‌السلام) 32. رساله اى در گناهان كبيره و صغيره

33. منازل الاخره: (بررسى مراحل دشوار سفر آخرت بر اساس روايات).

34. ترجمة مصباح المتهجد مرحوم شيخ طوسى

35. نزهة النواظر: (ترجمه معدن الجواهر دانشور بزرگوار محمد بن على كراچكى)

36. مقامات عليه: (خلاصه معراج السعاده مرحوم ملا احمد نراقى)

37. ترجمه جمال الاسبوع سيد بن طاووس

38. الباقيات الصالحات (در حاشيه مفاتيح الجنان چاپ شده است. ) 39. منتهى الامال فى تاريخ ‌النبى و الال: (در مورد زندگانى حضرات ائمه اطهار و رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله و دختر گراميش حضرت زهرا عليها‌السلام و تاريخ ولادت و وفات و وقايع دوران آنها)

40. تتمة المنتهى فى وقايع ايام الخلفاء

41. ترجمه مسلك دوم لهوف سيد بن طاووس (به خط خود مؤ لف در حاشيه يكى از چاپهاى لهوف چاپ شده است. )

42. تتميم تحيه الزائر محدث نورى (اين كتاب با رحلت علامه نورى ناتمام مانده بود و شيخ عباس بعد از فوت استادش آن را به اتمام رساند. )

43. چهل حديث

44. الكنى والالقاب: (درباره زندگانى علما و شعرا و غير ايشان)

45. هدية الاجباب فى المعروفين بالكنى و الالقاب:

(خلاصه كتاب الكنى والالقاب)

46. فوايدالرضويه فى احوال علماءالمذهب الجعفريه

47. بيت الاحزان فى مصائب سيده النسوان

و آثار ارزشمند ديگر

## خصوصيات اخلاقى و روحى

محدث قمى درس خواند و عمل كرد و پيش رفت و به جايگاهى كه سالها در پى آن بود رسيد؛ جايگاهى در ملكوت نه در خاك. مقامى در آستان قرب الهى نه منصبى در دربار دنيازدگان. محدث قمى در زمان خود يكى از مربيان بزرگ و معلمان اخلاق اسلامى در ميان مردم و حوزه هاى علميه شناخته مى شد و از شهرت ويژه اى برخوردار بود و خصوصيات اخلاقى فراوانى داشت كه در اين فصل به پاره اى از آنها اشاره مى كنيم:

### الف - انس با كتاب

يكى از ويژگيهاى محدث قمى علاقه فراوان به نوشتن و مطالعه كتاب بود به بطورى كه مى توان گفت او در كتاب و قلم خلاصه شده بود. محدث يا در كتابخانه بود يا با كتاب. كمتر ديده مى شد كه او مشغول مطالعه و بررسى كتابى نباشد. عشق محدث به كتاب آن هم كتب حديثى نورانيت خاصى به او بخشيده بود. فرزند بزرگ ايشان در اين باره مى گويد: «در اول كودكى با مرحوم پدرم هر وقت از شهر بيرون مى رفتم او از اول صبح تا به شام مرتب به نوشتن و مطالعه مشغول بود. » (163) زمانى كه براى زيارت به كشورهاى دور مسافرت مى كرد اوقات فراغت خود را با كتاب سپرى مى كرد. «او با عده اى از تجار به سوريه مسافرت كرد. آنان مى گفتند هر وقت ما به سياحت مى رفتيم ايشان مى نشست و مشغول مطالعه و تاءليف مى شد و هر چه اصرار مى كرديم كه با ما بيرون بيايد امتناع مى ورزيد و شبها هم كه ما به خواب مى رفتيم او مشغول مطالعه و تاءليف مى شد. » (164)

عشق و علاقه محدث قمى به كتاب به اندازه اى بود كه وقتى كمترين پولى به دست مى آورد آن را در خريد كتاب صرف مى كرد و گاه پياده از قم به تهران به استقبال آن مى رفت. او خود مى گويد: «زمانى كه در قم تحصيل مى كردم، خيلى تنگدست بودم تا جايى كه يك قران و دو قران جمع مى كردم تا اينكه مثلا سه تومان مى شد. آن را برداشته، از قم تا تهران پياده مى رفتم و با آن كتاب خريده، به قم برمى گشتم و به تحصيل ادامه مى دادم. » (165)

### ب - تواضع و اخلاص

از ديگر ويژگيهاى ايشان تواضع بسيار و همه جانبه اى بود كه از خود نشان مى داد. در خانه، مدرسه و خيابان هر كسى را كه مى ديد - چه كوچك و چه بزرگ - احترام مى كرد. در نزد علما و از بين آنان بويژه در حضور كسانى كه با حديث و اخبار اهل بيت عليه‌السلام سروكار داشتند، اوج فروتنى و تواضع را به نمايش مى گذارد. هيچ گاه در مجالسى كه وارد مى شد در صدر نمى نشست و هرگز خود را بر ديگران مقدم نمى داشت. وى از خودستايى و خودپسندى بشدت احتراز مى كرد و به هيچ وجه غرور نداشت. محدث قمى حديث اخلاص بود و آية زهد. مسيرى كه مى رفت اگر كوچكترين شبهه اى در دلش رخنه مى كرد كه قدمش براى خدا نيست يا وسوسه اى قلبش را مى لرزاند بدون هيچ تاءمل، از آنجا باز مى گشت. نقل است «در يكى از سالها مرد نيكوكارى از محدث قمى خواهش مى كند كه قبول كند بانى مجلس محدث شود و تعهد مى كند كه مبلغ پنجاه دينار عراقى به ايشان تقديم كند. در آن موقع هزينه محدث در هر ماه سه دينار بوده است. محدث قمى مى گويد: «من براى امام حسين عليه‌السلام منبر مى روم نه براى ديگرى و بدين گونه آن وجه را نپذيرفت. » امر به معروف و نهى از منكر ديگر ويژگى حديث اخلاص بود. او خود هرگز گرد گناه نمى گشت و در ذهنش هم فكر گناه را جاى نمى داد. از منكرات ناراحت مى شد و ديگران را از ارتكاب آن باز مى داشت. كسى جراءت غيبت در محضر او نداشت. و از دروغ گفتن ناراحت مى شد. (166)

در يك كلام محدث قمى آنچه مى گفت با آنچه عمل مى كرد و آنچه مردم از رفتار و كردارش درك مى كردند يكى بود. از اين رو سخنش در دل شنوندگان اثر شگرف داشت. آنانى كه در درس اخلاق و نصايح او شركت مى جستند و گوش و جان به اين سروش اخلاص فرا مى دادند نقل مى كنند كه سخنان نافذ او چنان بود كه آدمى را از گناهان و پندارهاى بد دور مى ساخت و متوجه خدا و عبادت مى كرد.

### ج - زهد

زندگى محدث قمى بسيار ساده بود به طورى كه از حد زندگى يك طلبه عادى هم پايين تر بود. لباسش عبارت بود از يك قباى كرباسى بسيار نظيف و معطر و تميز. چند سال زمستان و تابستان را با آن قباى كرباسى مى گذرانيد. هيچ گاه در فكر لباس و تجمل نبود. فرش خانه اش گليم بود. از سهم امام استفاده نمى كرد و مى گفت: من اهليت ندارم از آن استفاده كنم! روزى در نجف اشرف دو زن محترم كه در بمبئى سكونت داشتند و از بستگان آقاكوچك (از محترمين نجف) بودند حضور ايشان مى رسند و تقاضا مى كنند هر ماه مبلغ 75 روپيه به ايشان تقديم كنند كه از لحاظ زندگى در رفاه باشد. در آن ايام مخارج ماهانه خانواده وى از ماهى 50 روپيه تجاوز نمى كرد. حاج شيخ عباس از پذيرفتن آن خوددارى مى كند. ميرزا محسن محدث زاده فرزند كوچك آن مرحوم اصرار مى كند تا قبول نمايد ولى قبول نمى كند تا اينكه زنان محترم نااميد مى شوند و مى روند.

پس از رفتن آنها فرزند به پدر مى گويد: من هم ديگر از كسبه بازار براى مخارج روزانه قرض نمى كنم! حاج شيخ عباس مى گويد ساكت باش! من همين مقدار هم الآن خرج مى كنم، نمى دانم فرداى قيامت چگونه جواب خدا و امام زمان (عج) را بدهم. در جواب اين مقدار معطل هستم، چگونه بارم را سنگين تر كنم؟!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نظر آنان كه نكردند بدين مشتى خاك |  | الحق انصاف توان داد كه صاحب نظرند(167) |

## درگذشت

محدث قمى پس از عمرى تلاش و خدمت به اسلام و مسلمين و تحمل سختيها و مرارات زمان بويژه در اواخر عمر كه مصادف با توطئه هاى دشمنان اسلام و دين زدايى رضاخانى بود، در شب سه شنبه بيست و دوم ذيحجه سال 1359 ق. بدرود حيات گفت و پس از تشييع در صحن مطهر على عليه‌السلام (نجف) در جوار استادش مرحوم حاجى نورى به خاك سپرده شد.

# آية الله غروى اصفهانى

متوفاى 1312 ش.

غدير انديشه

محمد صحتى سردرودى

## از نخجوان تا نجف

ديار نخجوان و آذربايجان از ديرباز سرزمينى مسلمان نشين و عالم خيز بوده است و ما تاريخ قفقاز و نخجوان را بيشتر با شخصيتهاى سرشناس و درخشان آن مى شناسسيم. خاندان محقق غروى از آن خانواده هاى متدينى بودند كه نسل در نسل در آن ناحيه سكونت داشتند و هميشه ميان مردم جايگاه ممتازى را دارا بودند. از اجداد و نياكان محقق، تنها نام نيكى در تاريخ مانده است كه به ترتيب و اجمال نام برده مى شوند:

پدرش «حاج محمد حسن» كه تاجرى درست كار و ديندار بود فرزند «على اكبر» و نواده «حاج محمد حاتم نخجوانى» است. (168)

پس از آنكه در سال 1243 ق. قرارداد تركمانچاى با دستهاى خيانت پيشه قاجاريان امضا شد و در نتيجه شوم آن، بخشى از سرزمين پاك ايران (قفقاز و نخجوان و قسمتى از آذربايجان) از پيكر پاك ايران عزيز جدا گشت، مسلمانان آن سوى رود ارس دچار بلاهاى بزرگ و درد و رنجهاى سنگينى گشتند و در زير فوج فاجعه ها و در حصار حادثه ها خرد شدند. گروهى مردند، گروهى ساختند و سوختند و گروهى ديگر هجرت را برگزيده، از خانه و كاشانه چشم پوشيده، تنها جان به سلامت بردند. حاج محمد اسماعيل نخجوانى (پدر بزرگ محقق غروى) از اين گروه اخير بود كه به همراه خانواده اش به شهر قهرمان خيز تبريز كوچيد.

اما در تبريز هم اوضاع را مساعد نديد و پس از چند صباحى به شهر اصفهان روى آورد. ساليانى را در آن شهر سپرى ساخت تا آنجا كه خود و فرزندانش ‍ به « اصفهانى» شهرت يافتند. ولى ديرى نپاييد كه خاندان نخجوانى از اصفهان هم كوچ كردند تا بالاخره به شهر زيارتى و مذهبى كاظمين پناه بردند و همانجا را براى خود وطن اختيار كردند و در آنجا حاج محمد حسن اصفهانى (پدر غروى اصفهانى) براى خود اسم و رسمى يافت.

حاج محمد حسن ديگر آن مرد غريب نبود كه روزى پس از روزگارى آوارگى روى به شهر كاظمين آورد. اكنون همه او را مردى محترم، پر خير و با كفايت مى شناختند. بگذريم از اينكه او در ميان مردم و تاجران سرشناس ‍ عراق به نيك مردى و كارسازى پرآوازه بود و در حوزه بزرگ آن روز نجف هم تاجرى صاحب نام و آبرومند بود و همگان وى را با شهرت «معين التجار» گرامى مى شمردند. (169)

## مولود كاظمين

اقبال خوش معين التجار، بيش از همه آنگاه به اوج رسيد كه از لطف خدا، او صاحب پسرى سالم و كامل گشت.

روز دوم محرم سال 1296 ق. آسمان كاظمين هم مانند ديگر شهرهاى مسلمان نشين، بوى كربلا و عطر عشق و عاشورا مى داد. همزمانى اين تولد مبارك با ماه حماسه هاى هميشه جاويد حسينى، سبب شد كه كودك كاظمين و مولود محرم «محمد حسين» ناميده شود.

## حديث اشتياق

حاج محمد حسن معين التجار تنها همان يك پسر را داشت و دلخوش بود كه وى مى تواند پس از مرگش راه او را در جهان تجارت دنبال كند. اما پسرش محمد حسين در سر سودايى ديگر و فكرى فراتر از فكر پدر داشت. جوان پر جنب و جوش كاظمين تنها آرزويش اين بود كه پدرش اجازه دهد تا راه كمال طلبى و دانشجويى پيش گيرد.

محمد حسين هر گاه فرصت را مناسب مى ديد، آرزوى خود را با پدر در ميان مى نهاد و با اصرار از او مى خواست كه رضايت دهد تا وارد حوزه معارف اسلامى شود. اما پدر كه پسرى جز او نداش، راضى به اين كار نمى شد.

اما هر چه زمان پيشتر مى رفت اشتياق محمد حسين به تحصيل علوم اسلامى بيشتر مى شد و پدر خود را بيشتر از پيش پيرتر احساس مى كرد و با جديت از پسر مى خواست كه فن تجارت را ياد گيرد و فكر طلبه شدن را از سر بيرون كند. چيزى كه اين مشكل را از سر راه جوان كمال جوى كاظمين برداشت تنها يك توسل به حضرت باب الحوائج امام موسى كاظم عليه‌السلام بود. او خود مى گويد:

«آن روز هم مثل هر روز با پدرم در نماز جماعتى كه عصرها در صحن مطهر كاظمين برپا مى شد شركت جسته بودم. نماز تمام شده بود اما صفوف نمازگزاران هنوز به هم نخورده بود. من در حالى كه زانوى غم در بغل گرفته بودم، با فاصله اندكى پدرم را مى پاييدم كه ديدم با يكى از تجار بغداد گرم صحبت است. همچنانكه نشسته بودم داشتم در آتش اشتياق مى سوختم. چشمم در گنبد زيباى امام كاظم عليه‌السلام بود كه... عنان از كف هر صاحب دلى مى ربود. در اين حال از دلم گذشت كه اى باب الحوائج، اى موسى بن جعفر، تو عبد صالح و از بندگان برگزيده خدايى و در پيش ‍ حضرت حق آبرودارى، تو را چه مى شد اگر از خدا مى خواستى دل پدرم را به من نزديكتر مى كرد تا با تصميم من - كه چيزى جز تحصيل علم و كمال در مكتب شما نيست - راضى مى شد... در همين انديشه ها بودم كه ديدم پدرم صدايم مى كند:

محمد حسين! محمد حسين، پسرم! اگر هنوز هم آرزومندى كه به حوزه بروى تا دروس اسلامى بخوانى برو! از طرف من خاطرت جمع باشد، ناراحت نمى شوم... اگر دلت مى خواهد به نجف اشرف بروى برو! (170)

از آن روز زندگانى محقق غروى آغازى ديگر داشت كه خشنودى پدر را نيز همراه داشت با خيالى آسوده راه نجف اشرف در پيش گرفت تا روح تشنه اش را از چشمه هاى جوشان علم و حكمت و عرفان علوى سيراب سازد.

## استادان و سرچشمه هاى نور

كودك كاظمين هنوز در فصل بهاران زندگى بود. تازه در باغ خرم حيات، نونهالى سرسبز بود كه توانست هنر ظريف خط و خوشنويسى را - آن هم در انواع گوناگون آن - ياد گيرد. از آنجا كه آن روزها هم چون روزگاران گذشته، صنعت خط از هنرهاى بديع و چشمگير بود، مهارت محمد حسين، آن هم در دوران كودكى وى را در ميان آشنايان زبانزد ساخت. پدر هم كه به استعداد درخشان فرزندش پى برده بود، با تمام توان وسايل تحصيل و ترقى او را در حوزه علميه نجف فراهم ساخت تا اين استعداد زلال و جوشان هر چه بهتر و بيشتر شكوفا گردد.

محمد حسين در دهه دوم زندگى (در سال 1314 يا1315 ق) بود كه پا به حوزه بزرگ نجف نهاد و چيزى نگذشت كه مراحل كمال را در دروس ‍ مقدماتى يكى پس از ديگرى پشت سر گذاشت و بزودى در حلقه درس ‍ بزرگترين اساتيد حوزه آن روز شركت جست. استادان او در مرحله سطح و خارج، به ترتيبى كه در تاريخ و كتابهاى تراجم نوشته اند، عبارت بودند از:

1. شيخ حسن تويسركانى (متوفاى 1320 ق. )

محمد حسين غروى، پيش از همه، پله هاى نخست ترقى و تعالى را به پيروى از او پيمود، درس تلاش و تقوا را از او ياد گرفت و بيست و چهار بهار از عمرش مى گذشت كه استادش تويسركانى رحلت كرد.

2. آية الله سيد محمد طباطبايى فشاركى (1253 - 1316 ق. )

محقق غروى نتوانست بيش از دو سال از محضر پرفيض اين استاد خليق و بزرگوار بهره مند گردد. آية الله فشاركى تا سال 1312 ق. در سامرا سكونت داشت.

3. حاج آقا رضا همدانى (1250 - 1322 ق. )

حضور در درس و بحث آية الله همدانى كه بيشتر با اثر بزرگش كتاب «مصباح الفقيه» شناخته مى شود، چندان طولى نكشيد و محقق غروى بيست و ششمين سال از زندگانى را سپرى مى ساخت كه اين استاد بزرگوارش هم به ديار باقى شتافت.

4. آية الله آخوند خراسانى (1255 - 1329 ق. )

آقا محمد حسين جوانى بيست ساله بود كه به حوزه درس آخوند خراسانى راه يافت و تا آخر عمر آخوند، كه سيزده سال پس از آن به درازا كشيد به طور مرتب در حلقه درس اصول آخوند شركت جست و در همين سالها بود كه بيشترين بخش از شرحش بر كفاية الاصول را نگاشت. او از شاگردان طراز اول آخوند بود و تا ايشان زنده بود به احترام او از تدريس مستقل و متشكل اجتناب مى كرد و روزى كه آخوند در گذشت آقا محمد حسين مردى بزرگ سرشناس شده بود و در حالى كه تنها سى و سه سال از عمرش مى گذشت پس از وفات آخوند در جاى وى نشست و از مدرسان بنام و پرآوازه نجف گشت.

محقق غروى در نزد اين چهار استاد بزرگوارش بيشتر علم فقه و اصول خواند. اما استادان وى در حكمت و فلسفه عبارتنداز:

5. حكيم محمد باقر اصطهباناتى شيرازى (متوفاى 1326 ق. )

حكيم اصطهباناتى تنها تا سال 1319 ق. در نجف بود و آقا محمد حسين در حدود چهار يا پنج سال از محضر اين استاد فرزانه، استفاده كرده است. (171)

6. شيخ احمد شيرازى (متوفاى 1322 ق. )

با عنايت به تاريخ وفات وى مى توان گفت كه محقق غروى بيشترين بهره را از اين استاد حكيم مى توانست ببرد ولى عجيب اين است كه حتى بيشتر كسانى كه زندگانى علامه غروى را نوشته اند از اين استاد نام نبرده اند! (172)

## روايت ياران

داستان دوستان حكايتى بس دلكش و آموزنده است و كارساز بودنش در شناخت شخصيتها چنان پر اهميت است كه سعدى مى گويد:

تو اول بگو با كيان زيستى

من آنگه بگويم كه تو كيستى

اما از ياران علامه غروى چيزى ننگاشته اند تنها از چند شخصيت يادى شده است كه نام مى بريم:

1. بزرگ عارف معاصر آية الله ميرزا جواد آقا ملكى تبريزى.

2. ميرزا على اصغر ملكى تبريزى.

3. ميرزا حبيب ملكى تبريزى.

ميرزا على اصغر و ميرزا حبيب دو برادر و پسر عموهاى ميرزا جواد آقا ملكى تبريزى بودند.

آية الله غروى با هر سه بزرگوار رفت و آمد داشت اما بيش از همه با ميرزا على اصغر ماءنوس بود (173)... رفاقت و مصاحبت با عارف واصل ميرزا جواد آقا ملكى هم از دير باز برقرار بود. علامه غروى و ميرزا جواد آقا هر دو از شاگردان حاج آقا رضا همدانى بودند و تا سال 1320 ق كه ميرزا جواد آقا از نجف به ايران بازگشت با هم ماءنوس بودند. پس از آن نيز توسط نامه از حال همديگر با خبر مى شدند. (174)

4. فقيه اصولى ميرزا محمد حسين نايينى (1277 - 1355 ق. )

ميرزاى نايينى و غروى اصفهانى ارتباط تنگاتنگى با هم داشتند و در مواقع دشوار ياور و ياور يكديگر بودند.

5. آية الله سيد احمد كربلايى تهرانى (م 1322 ق. )

## مشايخ

بزرگان بسيارى براى علامه غروى اجازه نامه روايتى نوشته اند كه براى نمونه دانشمندان و انديشوران زير را مى توان نام برد:

1. بزرگ محدث معاصر حاج ميرزا حسين نورى طبرسى، گردآورنده مجموعه روايتى شيعه، مستدرك الوسائل (175)

2. آية الله سيد حسن صدرالدين موسوى معروف به صدر كاظمى نويسنده كتاب تاءسيس الشيعه و... (176)

3. ميرزا محمد باقر اصطهباناتى شيرازى

4. شيخ احمد شيرازى مشهور به «شانه ساز»

5. شيخ ‌الشريعه اصفهانى. (177)

## در آسمان آثار و ابتكار

مهم ترين امتيازى كه در آثار نابغه نجف ديده مى شود استدلالى و ابتكارى بودن آنهاست كه حكايت از ژرف نگرى و دقت نظر او مى كند و همين است كه او را يكى از استوانه هاى علم اصول و حكيم ژرف انديش و عارف پارسا و زاهد شب زنده دار، مشهور و پرآوازه كرده است و اين همه را آثار او و به زبان رسا حكايتگرند. حال بخشى از آثار ماندگار او را در اينجا مى آوريم:

الف - علم اصول

1. الاجتهاد والتقليد والعداله (178)

2. الاصول على النهج الحديث

3. الطلب والارادة عندالامامية والمعتزلة والاشاعرة

اين سه كتاب در يك مجلد بزرگ با نام « بحوث فى الاصول» چاپ شده است.

4. چندين رساله در مباحث مختلف اصولى

5. حاشيه بر رساله قطع شيخ انصارى

6. نهاية الدرآية فى شرح الفاية، در چهار جلد

در مورد اين كتاب كه بزرگترين اثر علامه غروى در علم اصول است تجليل و تعظيم بسيار شده است. به راستى كه اين شرح، نهايت درايت را داراست و اگر برتر از كتاب كفايه نباشد كمتر از آن نيست. (179)

ب - علم فقه

7. كتاب الاجارة

8. صلاة الجماعة

9. صلاة المسافر

اين سه كتاب هم بتازگى در يك مجلد با نام «بحوث فى الفقه» انتشار يافته است.

10. حاشية كتاب المكاسب

حاشيه بر مكاسب شيخ انصارى، معروف ترين اثر فقهى علامه غروى است كه پس از گذشت دو سال از وفاتش در دو جلد بزرگ به قطع رحلى انتشار يافت.

11. حاشيه بر كتاب الطهاره شيخ اعظم انصارى.

12. چندين رساله فقهى

13. سه منظومه درباره اعتكاف، روزه و نماز جماعت

14. الوسيلة توضيح الماسئل به زبان عربى

15. ذخيرة العباد. توضيح المسائل فارسى

ج - فلسفه و حكمت

16. تحفة الحكيم. منظومه اى است به سبك منظومه حكيم سبزوارى در حكمت متعاليه.

تحفه حكيم از همان روزهاى نخستين انتشارش مورد توجه اهل فن بوده و بعضى از حكما و نويسندگان به شرح آن دست زده اند.

17. رسالة فى اثبات المعادالجسمانى

18. حاشيه بر اسفار ملاصدرا.

19. مكاتبات فلسفى و عرفانى

مجموعه اى است از 14 نامه در شرح و تحليل دو بيت شعر از عطار نيشابورى آنجا كه مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دائما او پادشاه مطلق است |  | در كمال عز خود مستغرق است |
| او بسر نايد زخود آنجا كه اوست |  | كى رسد عقل وجود آنجا كه اوست |

نيمى از نامه ها از حكيم غروى اصفهانى و نيمى ديگر از عارف معروف سيد احمد كربلايى است كه ديدگاه يكديگر را به نقد و بررسى نشسته اند. حاصل آن مناظرات علمى اين اثر جاويد گشته است.

20. تفسير قرآن اين تفسير كه گويا نيمه تمام مانده تاكنون چاپ نشده است.

21. الانوارالقدسيه مجموعه دل انگيزى از اشعار عربى آية الله غروى است

22. ديوان مفتقر اين كتاب كه شعرهاى فارسى حكيم غروى را در خود گردآورده است با نام نامناسبى كه هيچ برازنده ايشان نيست دهها بار چاپ شده و انتشار يافته است و اين اشتباه از آنجا ناشى شده است كه پدر شاعر حكيم و عارف حوزه نجف حاج محمد حسن اصفهانى معروف به معين التجارك كمپانى يعنى شركت راه آهن بغداد - كاظمين را به عهده داشت و او بود كه براى نخستين بار بانى اين كار خير گشت. از اينجا و تنها به همين علت است كه ديوان اشعار فرزندش با نام «ديوان كمپانى» و نام آن حكيم الهى به نام «آية الله كمپانى»! معروف گشت. ولى چنانكه شمارى نقل كرده اند او از اين اسم ناراضى بود و از شنيدن اين كلمه بيگانه به سختى ناراحت مى شد.

23. ديوان غزليات يا مجموعه عارفانه ها (180)

## شاگردان

مكتب علامه غروى را چه در علم اصول و فقه و چه در حكمت و فلسفه بايد از مكتبهاى بسيار پربركت شيعه به حساب آورد. بر طبق تحقيقى حدود يكصد و پنجاه بزرگوار افتخار شاگردى در مكتب علامه غروى را داشته اند. عجيب اينكه در ميان شاگردان، از مرجع تقليد و فقيه و فيلسوف گرفته تا مفسر و محدث و متفكمر و نويسنده و عارف و واعظ و... را مى توان ديد كه همگى به نوعى به شاگردى غروى اصفهانى مباهات مى كرده اند. اكنون ما تنها از بعضى از آنان نام مى بريم، (181) حضرات آيات:

سيد محمد حجت كوه كمرى (1310 - 1372 ق)،

سيد حسين طباطبايى بروجردى (1292 - 1380 ق)،

سيد محمد هادى ميلانى (1313 - 1395 ق)،

سيد ابوالقاسم خويى (1317 - 1413 ق)،

سيد عبدالاعلى سبزوارى 1328 - 1414 ق)،

سيد محمد كاظم موسوى حسينى (1322 - 1405 ق)،

شيخ سلمان خاقانى (1331 - 1408 ق)،

شيخ محمد تقى بهجت فومنى رشتى (متولد 1332 ق)،

سيد محمد باقر طباطبايى سلطانى بروجردى (متولد 1332 ق)،

شيخ ابوالفضل خوانسارى (متولد 1334 ق)،

سيد على بهشتى بابلى (متولد 1324 ق)،

ميرزا غلامحسين جعفرى همدانى (1324 - 1416 ق)،

شيخ على خوزانى اصفهانى معروف به «آية الله مشكات»،

حاج شيخ على محمد بروجردى (1315 - 1395 ق)،

شيخ عبداللطيف سمامى حائرى (1330 - 1400 ق)،

شيخ ابوالحسن شيرازى،

آقا ميرزا كاظم دينورى تبريزى (1320 - 1416 ق)،

سيد مهدى اشكورى نجفى (متولد 1336 ق)،

شيخ احمد اهرى (1305 - 1388 ق)،

علامه سيد محمد حسين طباطبايى (1321 - 1402 ق) (182)

سيد محمد حسن الهى طباطبايى (183)

علامه شيخ عبدالحسين امينى تبريزى (1320 - 1390 ق)،

محمد على اردوبادى (1312 - 1380 ق)،

شيخ محمد رضا مظفر (1322 - 1384 ق)،

شيخ محمد حسين مظفر (1312 - 1381 ق)،

ميرزا شيخ نجم الدين جعفر عسكرى (1313 - 1381 ق)،

سيد عبدالحسين طيب (1312 - 1412 ق)،

سيد محمد حسينى همدانى (1322 - 1417 ق)،

شيخ محمد حسين اعلمى (1320 - 1393 ق)،

سيد ميرزا محمود موسوى زنجانى (1309 - 1374 ق)،

سيد امير محمد كاظمى قزوينى (1335 - 1414 ق)،

شيخ محمد جواد يثرى (1330 - 1415 ق)،

سيد محمد تقى آل بحرالعلوم (1318 - 1393 ق)،

شيخ عبدالرحيم سامت قزوينى (متولد 1281 ش)،

شيخ محمود شريعت مهدوى (متولد 1335 ق)،

شيخ محمد رضا غراوى (1303 - 1385 ق)،

سيد نورالدين ميلانى حائرى (متولد 1336 ق)،

سيد صدرالدين شوشترى جزايرى (1313 - 1385 ق)،

سيد محمد شبر (متولد 1330 ق)،

محمد طاهر آل شيخ راضى (1322 - 1400 ق)،

شيخ كاتب طريحى (1303 - 1390 ق)،

محمد طه كرمى هويزى (1317 - 1388 ق)،

شيخ محمد امين زين العابدين بصرى (متولد 1333 ق)،

شيخ عبدالمهدى مطر (1318 - پس از 1390 ق)،

حاج شيخ حسين انوارى همدانى، توسلى شيرازى،

سيد سجاد علوى گرگانى (1322 - 1407 ق)،

حاج سيد على مولانا تبريزى (1320 - 1392 ق)،

حاج شيخ نصرالله شبسترى (متولد 1330 - ق) و...

## شاگردان برگزيده عرفان

حكيم غروى اصفهانى، مدت زمان طولانى حوزه درس عرفانى خصوصى داشتند كه در خانه خود برگزار مى كرد. بزرگمردانى كه در اين حلقه حال و اشراق، گرد هم مى آمدند، عبارت بودند از:

1. علامه سيد محمد حسين طباطبايى تبريزى

2. آية الله سيد محمد هادى ميلانى

3. آية الله سيد ابوالقاسم خويى

4. آية الله ميرزا يوسف ايروانى

5. آية الله امام زنجانى

6. آية الله اعتماد رشتى (184)

## از ديدگاه ديده وران

در تجليل و تمجيد از مقام علمى و معنوى آية الله غروى اصفهانى داستانهاى گويا و سخنان رسايى از بزرگان و صاحبنظران نقل شده است كه همه حاكى از اخلاص و نبوغ فكرى اوست. اينك براى نمونه به چند سخن توجه مى كنيم:

1. آية الله سيد محمد هادى ميلانى:

«شيعه در دويست سال اخير، فردى به جامعيت مرحوم (غروى) اصفهانى به خود نديده است. » (185)

پس از وفات ميرزاى نايينى اعلاميه اى به امضاى مرحوم ملكى (ميرزا جواد آقا ملكى تبريزى) و حضرات آيات آقاى ميلانى و آقاى خويى به اين مضمون انتشار يافت كه:

«بعد از مرحوم شيخ انصارى در اين اواخر نظير آية الله غروى اصفهانى در روحانيت تشيع پيدا نشده و در حوزه نجف اشرف نظير ايشان نيست... » (186)

2. علامه سيد محمد حسين طباطبايى:

«استاد بزرگ، حكيم خداشناس و فقيه پارسا و دايرمدار آسمان پژوهش و تحقيق، و سالك و مرزبان سرزمين دانش و تدقيق، شيخ محمد حسين اصفهانى غروى است كه خدا مقام بلندش را بلندتر سازد. » (187)

3. علامه اديب محمد على اردوبادى:

«... استاد بزرگ ما، يكه سوار هر ميدان بود از هر نظر بى نظير مى نمود. و نسبت به هر فضيلت به او مانند نسبت دندانه هاى شانه به شانه است... .

او در هر يك از دانشهاى حكمت، كلام، فقه، اصول، تفسير، حديث، شعر و ادب، تاريخ، معارف، اخلاق و عرفان به طور مساوى وارد بود و در هر كدام از ملكات برترى بخش و روحيات كريمانه و كارهاى نيكو و گسترده و فضيلتهاى توصيف شده، از جديت شديد در عبادت و خطر كردن در زهد، و شب زنده دارى گرفته تا سجده هاى طول و دراز و رياضت و تهذيب و محاسبه نفس، همه و همه براى او يكى و مساوى بود... و به هيچ وجه براى خدا، مشكل نيست كه جهان را در يك فرد جمع كند و حكمت نورى است كه خدا در دل هر كس كه سزاوار باشد مى اندازد... » (188)

4. استاد و محقق بزرگوار علامه سيد عبدالعزيز طباطبايى يزدى.

«من در تاريخ تشيع، فيلسوفى متعبدتر از آية الله شيخ محمد حسين اصفهانى نمى شناسم. او عاشق دعا و عبادت و شيفته نماز و زيارت بود. به اهل بيت اطهار عليهم‌السلام ارادت ويژه اى داشت... » (189)

5. متفكر شهيد استاد مرتضى مطهرى:

«حاج شيخ محمد حسين غروى اصفهانى، در تقوا و علم منقولا و معقولا يگانه بود... و انديشه اش هم اكنون جزو انديشه هاى زنده اى است كه در ميان علما و فضلاى حوزه هاى درس فقه و اصول مطرح است... » (190)

## فصل فراق و هجران

پنجم ماه ذيحجه سال 1361 ق. روز دوشنبه بود كه از فراز بارگاه قدس مولا على عليه‌السلامخبر وفات بزرگ استاد نجف به گوش همگان رسيد. اين خبر چنان نابهنگام بود كه فضلا و دانشوران حوزوى را دچار تحير غمبار كرد. بزرگ اديب شيعى، علامه اردوبادى، سوگ سروده اى را كه در گراميداشت استادش گفته بود ورد زبان همگان ساخت مردم بويژه شاگردان و ياران و نزديكان استاد كه سخت از اين فاجعه اندوهبار، آزرده و آشفته بودند بيتى از آن سوگواره دلسوز را به هم مى خواندند و ناله مى كردند. اديب اردوبادى در آن بيت گفته بود:

حق ان تبكى من بعدالحسين آرى تشييع پيكر نابغه نجف و خادم صادق امام حسين عليه‌السلام با نام و ياد حسين عليه‌السلام برگزار شد و در آستان قدس علوى، زير ايوان طلاى مولا جنب مناره شمالى مقبره كوچكى در كنار مقبره علامه حلى به خاك سپرده شد. (191)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاكفان حرمت قبله اهل كرمند |  | واقف از نكته سربسته لوح و قلمند |
| خاكساران تو ماه فلك ملك حدوث |  | جان نثاران تو شاه ملكوت قدمند |
| «مفتقر» دست تو و دامن آنانكه همه |  | خضرجانند ومسيحا نفس وروح دمند |

# آية الله العظمى سيد ابوالحسن اصفهانى

متوفاى 1325

شكوه مرجعيت

محمد اصغرى نژاد

سيد ابوالحسن در سال 1284 ق. در دهكده كوچك «مديسه» لنجان اصفهان پا به عرصه وجود نهاد. (192) وى در اصل از سادات موسوى شهر بهبان بود. سالها پيش از تولد وى پدر بزرگش سيد عبدالحميد از بهبهان به اصفهان نقل مكان كرده بود. سيد عبدالحميد از عالمان وارسته نجف و از شاگردان آية الله شيخ محمد حسن نجفى معروف به «صاحب جواهر» بود او پس از مراجعت از نجف در اصفهان و لنجان ساكن شد و تا پايان عمر در آنجا به تدريس و انجام امور شرعى اشتغال داشت.

سيد محمد پدر سيد ابوالحسن نيز در همان ايامى كه سيد عبدالحميد به مظنور فراگيرى علوم دينى به عراق مهاجرت كرده بود، در كربلا متولد شد ايشان اگر چه از زمره عالمان شمرده نمى شد مردى خداترس و روشن ضمير بود كه پس از وفات در شهرستان خوانسار به خاك سپرده شد.

## تحصيلات

سيد ابوالحسن دروس ابتدايى طلبگى را در زادگاه خود روستاى «مديسه» لنجان نزديكى از روحانيان آن ديار آغاز نمود و پس از گذراندن دوره ابتدايى تصميم گرفت به حوزه علميه اصفهان كه در آن عصر يكى از حوزه هاى مهم شيعى به شمار مى رفت مهاجرت نمايد. براى اين منظور با پدرش سيد محمد به مشورت پرداخت اما پدر كه از رنجهاى دروان طلبگى بر فرزند انديشناك بود با وى موافقت نكرد. اين ممانعت رفته رفته اشتياق تحصيل را در آن فرزند نيك فرجام شدت بخشيد و وى را بر هدف خود استوارتر مى ساخت تا اينكه سرانجام پدر را بر اين سفر آسمانى با خويش همراه ساخت.

## در اصفهان

سيدابوالحسن در اوايل بلوغ هنگامى كه فقط چهارده بهار را پشت سر نهاده بود، به اصفهان رفت و در مدرسه «صدر» حجره اى گرفت و به درس و بحث مشغول شد. شبى از شبهاى زمستان وقتى پدرش براى ديدن فرزند خود به حجره او رفت با وضع نابهنجارى روبرو شد. حجره او را خالى از هر گونه وسايل ابتدايى براى زيستن ديد. نه فرش و گليم و زيراندازى، و نه چراغى براى روشن كردن حجره. دلسوزيهاى پدر نسبت به نوجوان بى قرارش بار ديگر با كلماتى ماءيوس كننده روح او را آزرده خاطر و دل شكسته نمود. در اين حال رو به سوى قبله ايستاد و امام زمان (عج) را مورد خطاب قرار داد و با چشمانى اشكبار و لحنى ملتمسانه از مولاى خود عنايتى كارساز را تقاضا كرد شرح توجه و لطف حضرت به وى مجالى ديگر مى طلبد. اما همين اندازه كافى است بدانيم كه در پى آن توسل، روح اميد و گشايش به جان و راه او دميدن آغازيد و توفيقات وى را انبوه ساخت.

طولى نكشيد كه ايشان پس از مدتى فراگيرى علوم دينى با قلبى شادمان به «مديسه » بازگشت. (193)

او در اصفهان از محضر استادانى همچون:

آية الله كلباسى، آية الله چهار سوقى، آية الله درچه اى، آية الله جهانگيرخان قشقايى و... بهره نهاى فراوان برد و در همين ايام خود نيز به تدريس ادبيات عرب و فقه و اصول مى پرداخت. (194)

## در عراق

او نزديك به ده سال چون پيكارگر ميدانهاى جهاد در حوزه علميه اصفهان، پرتلاش به تحصيل و تدريس اشتغال داشت و هنوز به سن 24 قدم ننهاده بود كه به منظور بالا بردن معلومات خويش در سطح عالى و بهره گيرى از دانش شخصيتهاى علمى حوزه بزرگ نجف و سامرا در سال 1307 ق. رهسپار عراق گرديد. وى در آنجا از محضر بزرگانى چون آيات عظام: ميرزا محمد حسن شيرازى (ميرزاى بزرگ) ميرزا حبيب الله رشتى، فاضل شربيانى، شيخ محمد حسن مامقانى، سيد محمد كاظم يزدى، آخوند خراسانى، ميرزا محمد تقى شيرازى و آية الله شريعت اصفهانى بسيار استفاده برد. (195)

وى مدت سه سال در كربلا و سامرا به سر برد. در سامرا در درس آية الله ميرزا محمد حسن شيرازى شركت مى كرد. پس از آن در سال 1310 ق. به شهر نجف اشرف رفت و تا پايان عمر در آن ديار ماندگار شد. در اين سالها از محضر اساتيد بزرگ نجف استفاده برد تا خود از جمله مراجع شيعه گرديد.

## موقعيت علمى و مرجع

آية الله اصفهانى داراى ذوقى سليم و فهمى نيكو و نظرى صائب در استنباط و درك احكام و مسائل شرعى بود و همين خصوصيت او را در مجالس ‍ علمى زبانزد اهل دانش نموده بود ژرف نگرى سيد و تاءمل و تعمق بسيارش ‍ در مسائل علمى ستودنى بود.

جولان فكرى و پژوهش بسيار او در جوانب هر مساءله باعث مى شد كه در يك موضوع، نظريات گوناگونى در طول زمان، ارائه نمايد و در مسائل پيچيده فقهى به گره گشايى بپردازد. با اين همه تا مدتهاى طولانى حلقه درس او را شاگردانى اندك تشكيل مى دادند. پس از اينكه ميرزا محمد تقى شيرازى، مرجع تقليد شيعيان مردم را در مسائل احتياطى خويش به وى ارجاع داد، آوازه اش بالا گرفت و روز به روز بر عدد شاگردانش افزوده مى شد، تا جايى كه پس از درگذشت آية الله سيد محمد كاظم يزدى (1337 ق) حوزه درسش، پررونق ترين مجمع علمى در ميان مجامع علمى آن روزگار گرديد. (196)

پس از درگذشت آية الله ميرزا محمد تقى شيرازى (1328 ق) و آية الله شريعت اصفهانى (1339 ق) سه نفر از علماى بزرگ نجف به عنوان مرجع تقليد مطرح شدند: آية الله نايينى، آية الله كاشف الغطاء و آية الله سيد ابوالحسن اصفهانى ولى با درگذشت آية الله كاشف الغطاء در سال 1344 ق. و درگذشت آية الله نايينى در سال 1355 ق. مقام مرجعيت و زعامت دينى شيعيان، در وجود آية الله اصفهانى متمركز و منحصر گرديد و تا ده سال بعد كه زندگى را وداع كرد در اين مقام باقى بود.

## آثار قلمى

مشهورترين اثر آية الله اصفهانى، كتاب جامعى در فقه به نام «وسيلة النجاة» است كه شامل اكثر مسائل فقهى مورد نياز مسلمانان آن عصر بود. بسيارى از فقها و مراجع بزرگ بر اين كتاب حاشيه زده و شرح نوشته اند. برخى از كتب فقهى كه بنا بر ترتيب كتاب «وسيلة النجاة» نگارش يافته عبارتند از «تحريرالوسيله» اثر امام خمينى و حواشى آيات عظام بجنوردى، حمامى، شاهرودى، ميلانى، خويى، گلپايگانى و...

ديگر تاءليفات آية الله اصفهانى عبارت از:

1. انيس المقلدين

2. حاشيه بر تبصره علامه

3. حاشيه بر «العروة الوثقى»

4. حاشيه بر نجاة العباد

5. ذخيرة العباد

6. شرح كفاية الاصول

7. منتخب الرسائل

8. مناسك حج

9. وسيله النجاة الصغرى

10. ذخيرة الصالحين (197)

## شاگردان

در مكتب علمى آية الله اصفهانى بسيارى از دانشوران فقه و اصول و مجتهدان عاليقدر و گرانمايه حاضر مى شدند كه برخى از آنان عبارت اند از حضرات آيات:

سيد محمود شاهرودى، سردار كابلى، سيد على يثربى كاشانى، ميرزا آقا اصطهباناتى، محمد تقى آملى، شيخ هاشم آملى، محمد رضا طبسى، سيد ابوالحسن شمس آبادى، سيد عبدالله شيرازى، شيخ على عليارى تبريزى، علامه طباطبايى، ميرزا مهدى آشتيانى

## ويژگيهاى اخلاقى

آية الله اصفهانى افزون بر اينكه در علوم شرعى و معارف اسلامى تبحر خاصى داشت و در اين ميدان، گوى سبقت را از ديگران ربوده بود آراسته به صفات و ملكات اخلاقى بود. فروتنى، بزرگوارى، خويشتن دارى، ايثار، ساده زيستى و توكل بر خداوند و توسل به ائمه اطهار از جمله فضايل اخلاقى اين آيت بزرگ الهى بود و دوست و دشمن بدان اذعان داشتند.

در سال 1349 ق. شخصى كه به سببى با آية الله سيد ابوالحسن اصفهانى خصومت و كينه اى شديد در دل داشت دست به جنايت هولناكى زد و فرزند عالم و فاضل وى را در صف نماز جماعت با خنجر مورد حمله قرارداد و به طرز فجيعى او را كشت. پس از دستگيرى قاتل، آية الله اصفهانى شخصى را به نمايندگى از طرف خود به دادگسترى فرستاد تا اسباب آزادى او را فراهم كند. آية الله اصفهانى اين گونه از قاتل فرزند خود گذشت و باعث شگفتى همگان گرديد.

آية الله اصفهانى زندگى بسيار ساده اى داشت و به دور از هر گونه مظاهر فريبنده مادى مى زيست. در اوايل طلبگى مجبور بود خود را با شرايط سخت و نامناسب مالى كه بر حوزه هاى علميه حاكم بود و هم اكنون هم نيز هست تطبيق دهد. فشار مالى و شرايط سخت معاش به حدى بود كه او مجبور شد به مدت پانزده شبانه روز با خانواده خويش در يك خرابه زندگى كند. يكى از علما در اين باره مى گويد در خدمت آقا سيد ابوالحسن اصفهانى بودم، وقتى از كوچه اى كه در آن خرابه اى وجود داشت، گذر كرديم، فرمود: من با خانواده ام پانزده روز در اين خرابه ساكن بوديم. چون صاحبخانه ما به من گفته بود كه ديگر راضى نيست در خانه اش باشيم. به ناچار آنجا را تخليه كرديم و به اين خرابه منتقل شديم. تا اينكه بالاخره موفق شدم خانه اى ديگر اجاره كنم. (198)

وى پس از اينكه به مقام مرجعيت تقليد رسيد و هر روز از اطراف و اكناف عالم، پول و وجوهات شرعى بسيارى به دستشان مى رسيد، باز همچنان به زندگى ساده پيشين خود، زاهدانه ادامه مى داد، و به زخارف دنيوى به ديده حقارت مى نگريست. با اينكه خود سخت محتاج بود، نه خانه ملكى و نه خدمتكارى داشت كه در تهيه و خريد مايحتاج زندگى به وى يارى رساند. با اين حال كمتر روزى اتفاق مى افتاد كه نيازمندى به آية الله اصفهانى مراجعه كند و با دست خالى باز گردد. بسيار اتفاق مى افتاد كه با اينكه خود سخت محتاج بود از بخشش به ديگران دريغ نمى كرد و آنان را بر خود ترجيح مى داد.

نوشته اند: هنگامى كه رهبر انقلاب عراق آية الله ميرزا محمد تقى شيرازى ازتنگدستى سيد ابوالحسن اصفهانى با اطلاع شد، 500 ليره طلا براى او فرستاد تا با آن مبلغ، براى خود منزلى بخرد، ولى آية الله اصفهانى آن 500 ليره را در كمال تنگدستى خود به تعدادى از نانوايان شهر داد، تا با آن مبلغ نان مصرفى طلاب علوم دينى و تهيدستان تهيه شود. (199)

## دورنگر و ژرف انديش

آية الله امين جبل عاملى درباره آية الله سيد ابوالحسن اصفهانى مى گويد:

در سال 1352 ق. كه به عراق سفر كردم او را مورد ارزيابى قرار دادم. ديدم مردى است داراى فكرى بزرگ كه ميدان انديشه اش وسيع است. در علم و فقه بسيار وسعت نظر دارد. دورنگر است و ژرف انديش، داراى راءيى صائب است و تدبيرى نيكو و بسيار موقعيت شناس است.

بر همه مردم، شفيق و مهربان و داراى نفس سخاوتمند و سياستى بزرگ است. و همين ويژگيها باعث شده كه رياست و زعامت عامه شيعيان را به دست گيرد، چون شايستگى چنين منصب و مقامى را دارد. (200)

## شهامت در فتوا

آية الله اصفهانى در باين احكام الهى و آنچه به نظرش صحيح مى رسيد، بسيار با شهامت بود و از كسى باكى نداشت - گر چه در ظاهر به زيان وى تمام مى شد. او مصداق بارز آية شريفه «... يجاهدون فى سبيل الله و لا يخافون لومة لائم... » بود. در راه خدا مجاهده مى كرد و از سرزنش ملامتگران هراسى به خود راه نمى داد.

از جمله فتواهاى آية الله اصفهانى كه جنجال زيادى بر پا نمود، نظريه وى در مورد پاره اى از مراسم ماه محرم و عاشورا بود. وى بر اين باور بود كه قمه زنى و زنجير زنى و كوبيدن طبلها و برخى ديگر كه در ايام محرم و روز عاشورا مرسوم بود، از نظر شرع اسلام حرام است. چون اين فتوا به سنت مردم در ماه محرم پشت پا مى زد و از طرفى با عقايد بسيارى از روحانيون و علماى آن زمان نجف هماهنگى نداشت، باعث اختلافات و سر و صداى شديد شد و برخى از وعاظ در سخنرانيهاى خود آية الله اصفهانى را به سختى مورد انتقاد و حتى اهانت قرار دادند. ولى وى هرگز حاضر نشد از فتوا و عقيده خود دست بردارد و خوشايند جاهلان و بى خردان سخن بگويد و فتوا صادر كند.

ايشان همچنين در مقابل استعمارگران وحشى و مزدوران داخلى شان ايستادگى مى كرد و با فتاواى خود مردم را به ايستادگى در مقابل آنان ترغيب مى ساخت و در اين راه مقدس نيز مرارتها و سختيها بسيارى را به جان خريد.

## درگذشت

آية الله سيد ابوالحسن اصفهانى تا واپسين سال حيات خويش در نجف اشرف ماندگار بود. او در اواخر عمر خويش دچار ضعف مزاج گرديد و به بيماريهاى گوناگونى مبتلا شد. ايشان در آن سالها در فصل تابستان براى درامان ماندن از گرماى زياد شهر نجف به كاظمين و سامرا مى رفت، در آنجا گر چه در ظاهر در استراحت به سر مى برد، ولى در عمل اينچنين نبود. او به تنهايى در آنجا به نامه هاى زيادى كه از سوى مسلمانان و دوستدارانش به منظور كسب نظرات فقهى و رهنمودهاى علمى وى برايش ارسال مى شد، پاسخ مى داد و با تنى خسته و كوفته سر بر بالين مى گذارد. چند صباحى پيش از اينكه دار فانى را وداع گويد وضعيت مزاجى وى رو به وخامت گذاشت. به او پيشنهاد كردند كه محلى ديگر را كه داراى هوايى مناسب است، برگزيند. او ايران را انتخاب كرد اما خيلى زود از سفر به ايران منصرف شد و سفر به بعلبك لبنان را برگزيد پس از مدت زمان كوتاهى كه ايشان در بعلبك بود بسيارى از بزرگان و دانشمندان جبل عامل، بعلبك، بيروت، دمشق و ديگر نقاط لبنان و سوريه با وى ديدار كردند. پس از اينكه وضعيت مزاجى وى تا اندازه اى بهبود يافت، روزى در اثر سانحه اى به زمين خورد و پس از بازگشت به كاظمين در شب نهم ذيحجه 1365 ق. در 81 سالگى دارفانى را وداع گفت.

پيكر شريف آية الله اصفهانى پس از حمل از كاظمين به نجف و تشييعى كم سابقه در صحن مطهر اميرالمؤمنين عليه‌السلام كنار قبر فرزند شهيدش سيد محمد حسن و آرامگاه آية الله خراسانى به خاك سپرده شد.

از آية الله سيد ابوالحسن اصفهانى فرزندان نيك نامى به يادگار ماند كه نام آنان به قرار ذيل است.

1. علامه شهيد محمد حسن اصفهانى (1349 ق. )

2. حجة الاسلام سيد محمد اصفهانى (متوفاى 1326 ق. )

3. سيد على اصفهانى

4. حجة الاسلام سيد حسين اصفهانى

5. فاطمه (همسر حجة الاسلام سيد مير بادكوبه اى)

6. رباب (همسر آية الله سيد حسين اصفهانى بروجنى)

7. مريم (همسر حجة الاسلام سيد جواد اشكورى)

8. زهرا (همسر سيد حسين علوى)

9. بتول (همسر سيد عبدالخالق موسوى زاده)

# آية الله العظمى حاج آقا حسين قمى

متوفاى 1325 ش.

قامت قيام

محمد باقر پور امينى

شخصيت والا مقام حضرت آية الله العظمى حاج آقا حسين طباطبايى قمى - قدس سره - از مراجع وارسته اى است كه در مقاطع مختلف - بخصوص ‍ در دوران خفقان رضاخانى - بپاخاست و شجاعانه به ستيز با دشمن پرداخت و دخالت عملى در سياست را با حضور در صحنه هاى مختلف سياسى بخوبى نشان داد بحق او را مى توان «قامت قيام» ناميد. اين نوشتار به اختصار به بررسى دوره هاى مختلف زندگى و ابعاد اخلاقى، سياسى، مبارزاتى و علمى آن مرجع و فقيه بزرگوار مى پردازد. باشد كه مطالعه اين اثر مشعلى فرا راه آيندگان و پويندگان قرار دهد.

## ستاره اى از قم

او در 28 رجب 1282 ه‍ق ديده به جهان گشود و پدر او را «حسين» ناميد. خاندان «سيد حسين» از بزرگان دين و از شخصيتهاى برجسته ايمانى بودند كه نسل پاك آنان با 28 واسطه به امام حسن مجتبى عليه‌السلام مى رسد. (201)

## تحصيل

آقا حسين تحصيلات ابتدايى خود را در يكى از مكتب خانه هاى قم شروع كرد و پس از آن درسهاى مقدماتى اين رشته، از قبيل صرف و نحو و منطق را در محضر استادان اين فن فراگرفت و تا اوان بلوغ در قم به تحصيل مبادرت ورزيد و سپس در پى تكميل تحصيلات راهى تهران شد. درسهاى دوره سطح را - كه در بردارنده كتابهايى چون معالم، قوانين، شرح لمعه، و رسائل و مكاسب است - نزد اساتيد آن حوزه خواند و سپس در 22 سالگى عزم سفر كرده، به منظور انجام مراسم حج، راهى مكه و مدينه شد.

حاج آقا حسين در بازگشت از سرزمين وحى، وارد نجف اشرف گرديد و پس از زيارت راهى سامرا شد و در جلسه درس آية الله ميرزا محمد حسن شيرازى شركت كرد و پس از دو سال اقامت در سال 1306 ق. بار ديگر به تهران بازگشت. (202)

او در حوزه علميه تهران از محضر فرزانگانى چون: آقا على مدرس (متوفى 1310 ق. )، ميرزا ابوالحسن جلوه (متوفى 1314 ق. )، ميرزا على اكبر حكمى يزدى (متوفى 1322 ق. )، ميرزا هاشم رشتى (متوفى 1332 ق. )، شيخ على نورى (متوفى 1335 ق. )، ميرزا ابوالحسن كرمانشاهى (متوفى 1336 ق. ) ميرزا محمود قمى، شيخ عبدالمحسن مدرس رياضى، شيخ فضل الله نورى (متوفى 1327 ق. ) و ميرزا محمد حسن آشتيانى (متوفى 1319 ق. ) كسب فيض كرد (203) و پس از پنج سال تحصيل جدى و حضور مستمر در جلسات اساتيد فوق، تهران را به قصد آستان مقدس امامان عليهم‌السلام (در عراق) ترك نمود.

او در شهر مقدس نجف اشرف در محفل درس اساتيد ذيل حضور يافت.

حضرات آيات عظام ميرزا حبيب الله رشتى (متوفى 1312 ق. )، حاج آقا رضا همدانى (متوفى 1322 ق. )، آخوند ملا على نهاوندى (متوفى 1322 ق. )، آخوند محمد كاظم خراسانى (متوفى 1329 ق. )، سيد محمد كاظم يزدى (متوفى 1337 ق. ) و سيد احمد كربلايى. (204)

حاج آقا حسين در سال 1321 ق. وارد سامرا گرديد و به طور جدى و مستمر در درسهاى آية الله ميرزا محمد تقى شيرازى شركت جست و مراتب عالى علمى را يكى پس از ديگرى پشت سر نهاد. استاد بزرگوارش نيز عنايت خاصى به وى داشت و مقلدان خود را در مسائل احتياطى به ايشان ارجاع مى داد و اين امر، آينده درخشانى را براى وى ترسيم مى نمود. زيرا ارجاع مسائل احتياطى در واقع به اين معنى است كه وى پس از ميرزا، اعلم مجتهدان آن زمان مى باشد. (205)

با توجه به درخواست اهالى مشهد از محضر آية الله ميرزا محمد تقى شيرازى، در فرستادن عالمى با تقوا و مجتهدى دانا و توانا به آن سامان، ايشان «حاج آقا حسين قمى» را در پذيرش اين امر خطير مناسب دانسته و سفر به مشهد و اقامت در آنجا را به وى پيشنهاد كرد. او نيز اين دعوت را پذيرفت و پس از ده سال سكونت در سامراك به سوى آستان قدس امام هشتم عليه‌السلام عزم سفر كرد. (206) وى با عزيمت به مشهد مقدس، به دوران چهل ساله تحصيل خود خاتمه داد و با پشتوانه علمى گرانقدر براى رهبرى و زعامت مردم، راهى آن ديار مقدس شد شايان ذكر است كه حاج آقا حسين از تمام اساتيد خود در نجف و سامرا اجازه اجتهاد داشت و از مرحوم سيد مرتضى كشميرى نيز اجازه نقل روايت اخذ كرده بود. (207)

## مرجعيت

الف - زعامت حوزه علميه خراسان

آية الله حاج آقا حسين قمى در نخستين روزهاى ورود به مشهد، با برپايى نماز جماعت، ارتباط خود را با مردم برقرار كرد و به نشر احكام دين و پاسخگويى به سؤ الات مردم و رسيدگى به وضعيت محرومان و مستضعفان پرداخت و زعامت و سرپرستى حوزه علميه را به عهده گرفت و علاوه بر رسيدگى به امور محصلان علوم دينى، دانش فقه و اصول را براى طالبان علم، در منزل خود تدريس مى كرد.

برخى از شاگردان مكتب او در خراسان از اين قرارند: ميرزا حسن بجنوردى، حاج آخوند ملا عباس تربتى، شيخ محمد على كاظمى خراسانى، شيخ فاضل قفقازى، سيد صدرالدين جزايرى، حاج آقا بزرگ اشرفى شاهرودى، ميرزا مهدى حكيم، سيد محمد موسوى لنكرانى، سيد حسين موسوى نسل، شيخ حسينعلى راشد تربتى، شيخ مجتبى قزوينى، شيخ هاشم قزوينى، ميرزا احمد مدرس يزدى، سيد حسن طباطبايى قمى، سيد مهدى طباطبايى قمى، شيخ كاظم دامغانى، شيخ غلامحسن محامى بادكوبه اى، شيخ يوسف بيارجمندى شاهرودى، شيخ على توحيدى بسطامى و شيخ عباس على اسلامى (208)

حاج آقا حسين قمى اگر چه در طول مدت اقامت خود، به سؤ الات شرعى و استفتاات رسيده پاسخ مى داد ليكن از مطرح شدن نام خود و قبول مسئووليت مرجعيت و انشار رساله عمليه اجتناب مى ورزيد، تا آنكه با اصرار و مراجعه فراوان جمع زيادى از متدينين، رساله احكام فارسى ايشان در سال 1351 به نام «مجمع المسائل» به چاپ رسيد و مرجعيت ايشان از آن تاريخ آغاز گرديد. (209)

واكنش شجاعانه «آية الله قمى» نسبت به اقدامات ضد مذهبى رضاخان و حركت اعتراض آميز ايشان به تهران، و پس از آن قيام خونين مسجد گوهرشاد، باعث شد كه رژيم ستم شاهى پهلوى، مدتى ايشان را در تهران توقيف و در نهايت، در سال 1354 ق. به عراق تبعيد كند. از آن پس مركز مرجعيت ايشان به كربلا منتقل گرديد. (210)

ب: احياى حوزه علميه كربلا

حوزه علميه كربلا با رحلت مرحوم آية الله ميرزا محمد تقى شيرازى رو به ضعف نهاده بود و ايشان پس از استقرار در كربلا جمعى از فضلا و مدرسان خبره حوزه علميه نجف چون حضرات آيات ميلانى، خويى، سيد على بهبهانى، ميرزا مهدى شيرازى و سيد صدرالدين جزايرى را براى تدريس و كمك به پيشرفت علمى حوزه علميه كربلا دعوت به همكارى كرد و خون تلاش را در آن مركز علمى جارى ساخت. با اقدامات و فعاليتهاى آية الله حاج آقا حسين قمى، وضع عمومى حوزه تغيير يافت و جلسات درس و بحث رونق ديگرى گرفت. ايشان در كنار اداره حوزه و زعامت دينى مردم و انجام رسالت عظيم مرجعيت، از تدريس و تربيت شيفتگان علم دريغ ننمود و دروس خارج فقه و اصول را براى جويندگان آن بيان مى كرد. (211)

برخى از شاگردان مكتب او در كربلا از اين قرارند: شيخ محمد على سرايى، سيد زين العابدين كاشانى حائرى، شيح هادى حائرى شيرازى (پور امينى)، شيخ محمد حسين صدقى مازندرانى و شيخ محد رضا جرقويه اى اصفهانى. (212)

آية الله قمى پس از درگذشت آية الله سيد ابوالحسن اصفهانى، به اقامت يازده ساله و سراسر بركت خود در كربلا خاتمه داد و راهى نجف اشرف شد.

ج: مرجعيت عامه

علما و مجتهدان نجف اشرف با از دست دادن آية الله اصفهانى در پى مرزبانى ديگر، براى سپردن مرجعيت عامه و سرپرستى حوزه كهن نجف اشرف به او بودند و تنها شخصيت ارزنده و والامقام حضرت آية الله قمى را لايق اين مسؤ وليت مى دانستند. پس از اصرار فراوان و بيان اينكه قبول اين مسؤ وليت برايشان واجب است آن پير وارسته را به پذيرفتن اين امر وامى دارند و از نيز چاره اى جز قبول نمى بيند و راهى شهر مقدس نجف مى شود. (213)

توجه عمومى علما و مردم نه تنها ايشان را خرسند نساخت بلكه به ناراحتيهاى وى افزود، تا آن حد كه احساس مى كرد اين مسؤ وليت ممكن است براى دين و تقواى ايشان خطر ايجاد كند. از اين رو از خداوند متعال درخواست مى كند كه اگر مردن براى دين و آخرتش بهتر باشد، او را پيش ‍ خود بخواند و مرگ وى را برساند. (214) روزى جمعى از مؤمنين به ايشان عرض مى كنند كه بعضى از اهل علم نجف اشرف بنا دارند از حضرت آية الله بروجردى دعوت كنند تا به نجف بيايد و زعامت را عهده دار شود. ايشان با خوشحالى فرمودند: «اى كاش مى آمد و اين مسووليت را به عهده مى گرفت، تا من راحت شده، به كربلا برمى گشتم و به كارهاى خود مشغول مى شدم. » (215)

## تاءليفات

آية الله حاج آقا حسين قمى آثار ارزنده اى در ابواب مختلف فقه از خود به يادگار گذاشته است كه به اسامى آنها اشاره مى كنيم:

حاشيه بر عروة الوثقى (از اول مسائل تقليد تا بخشى از احكام نماز)، حاشيه بر رساله ارث و نفقات، حاشيه بر رساله ربائيه رضاعيه، حاشيه بر صحة المعاملات، حاشيه بر مجمع المسائل، الذخيرة الباقية فى العبادات والمعاملات، مختصر الاحكام، طريق النجاة، منتخب الاحكام، مناسك حج، ذخيرة العباد، هداية الانام فى المسائل الحلال والحرام و «رساله احكام». (216)

## ريشه ها و زمينه هاى قيام

دوران ديكتاتورى رضاخان و عملكرد ضد مذهبى او، از مقاطع حساسى است كه آية الله قمى در آن مقطع به مبارزه برخاست و توده هاى دين باور را بر ضد نظام ستم شاهى شوراند. به منظور روشن شدن عظمت اين خيزش ‍ دينى (قيام گوهرشاد) ذكر بخشهاى مهم تاريخى و رويدادهاى تلخ و ناگوار آن دوران، لازم و مناسب است؟!

در آن ايام اسلام زدايى و محو تدريجى مذهب و منزوى كردن علما از مهم ترين و اساسى ترين استراتژى سياستمداران وقت انگلستان در برخورد با كشور ايران قرار گرفت و آنان در اين زمينه از دو عنصر سياسى و نظامى چون سيد ضياءالدين و رضاخان استفاده نموده، در سال 1299 ش. كودتاى سياه را بر پا كردند. رضاخان در سوم آبان 1302 ش. به نخست وزيرى منصوب شد و احمد شاه نيز با سفر به اروپا، در عمل كشور را به رئيس الوزرا سپرد. پس از تشكيل مجلس پنجم كه عمده نمايندگانش ‍ طرفداران ديكتاتور بودند رضاخان در روز نهم آبان 1304 ش. به پادشاهى منصوب گرديد. او در تمام دوران تصدى وزارت جنگ، نخست وزيرى و پادشاهى، سياست واحدى را نسبت به مذهب دنبال نكرد. هنگامى كه پله هاى ترقى (؟) را مى پيمود خود را مسلمان متعصب معرفى مى كرد. چون مى دانست كه در ايران ريشه عميق مذهبى وجود دارد و پيمودن مسير خلاف آن، موفقيت ندارد. او با اتخاذ اين شيوه منافقانه و فريبكارانه، حمايت بسيارى از اقشار اجتماع را جلب كرد اما به هنگام دستيابى به قدرت و رسيدن به سلطنت، بتدريج سياست مذهبى گذشته خود را كنار گذاشت و به منظور ريشه كن كردن آيين مقدس اسلام از جامعه ايران، به سركوبى و تضعيف علما و روحانيت پرداخت و به صراحت مذهب را منافى تمدن و تجدد معرفى كرد. (217)

اين در حالى رخ مى داد كه كوشش مرموزانه و مستمر فراماسونرى و ماسونها در ايران براى ناتوان ساختن روحانيان نيز به يارى اش ‍ شتافت. (218)

رضاخان در مدت دوران سلطنت خود اقدامات به اصطلاح تجدد طلبانه اى را در جهت حذف تدريجى مذهب اسلام و روحانيان انجام داد كه در ذيل به گوشه اى از آن عملكردها اشاره مى كنيم:

1. نظام وظيفه اجبارى براى روحانيون (219)

2. حذف تاريخ قمرى و جايگزينى تاريخ شمسى - كه نشانه تهاجم وسيع و همه جانبه بر فرهنگ اسلامى بود - به بهانه «عربى زدايى» در ايران (220)

3. اختلاط دختر و پسر در مدارس (221)

4. جايگزينى محضرهاى رسمى به جاى محضرهاى شرعى براى منزوى ساختن و طرد روحانيون (222)

5. بستن مساجد و جلوگيرى از برپايى مرسام عزادارى

رضاخان با عملى ساختن اين توطئه (223) تا آن حد پيش رفت كه در ايران عاشورايى گذشت ليكن يك مجلس عزادارى بر پا نشد تنها افراد اندكى، نيمه هاى شب در زيرزمينهاى خانه خود به صورت مخفى مجلس ‍ سوگوارى و عزادارى بپا مى كردند يا به بيابان و باغى رفته، به روضه خوانى مى پرداختند. در اين ميان بسيارى از مجالس مخفى نيز كشف مى شد و با بانيان و شركت كنندگان آن محفل با خشونت برخورد مى شد. يكى از مورخان تاريخ معاصر ايران چنين مى نويسد:

«به جاى عزادارى، كاروان شادى (كارناوال) در ايام عاشورا به راه انداختند و صنوف را مجبور كردند كه در برپايى كارناوال پيشقدم شده، هر صنفى رسته خود را شركت دهد. خوب به خاطر دارم در اواخر سلطنت پهلوى حركت كارناوال (كاروان شادى) مصادف بود با شب عاشورا، و در كاميونها دسته جات رقاصه با ساز و آواز و پايكوبى و رقص، در شهر به گردش درآمده بودند. در عوض اگر احيانا افرادى از ذاكرى با عبا و عمامه ديده شدند، تحت تعقيب قرار مى گرفتند. » (224)

6. لباس متحدالشكل (225)

يكى از اهداف رضاخان براى مبارزه با روحانيت اصيل از طريق محو تدريج لباس خاص اهل علم بود. با اجراى اين طرح، نسبت به كسانى كه عمامه داشتند سخنگيريهاى بسيار مى شد. روحانيان نمى توانستند در معابر عمومى ظاهر شوند و ناچار بودند در خانه يا در مدرسه علميه باقى بمانند، در غير اين صورت گرفتار پليس مى شدند.

7. از كلاه پهلوى تا كلاه لگنى

از تاريخ 1307 ش كلاه يك لبه 0پهلوى) با اعمال فشار دولت متداول گرديد، اما در خرداد 1314 ش كلاه يك لبه ناگهان به كلاه تمام لبه (شاپو) تبديل گرديد! مى گويند اين تبديل كلاه از سوغاتهايى بود كه رضاشاه از مسافرت به تركيه آورده بود، زيرا تركها هم پس از تغيير رژيم «كلاه فنه» را تبديل به شاپو كرده بودند. (226)

اين اقدامات در پى توطئه «اسلام زدايى» از طريق اشاعه فرهنگ غرب و مقابله با هويت فرهنگى كه با اصول اسلامى درآميخته بود، صورت مى پذيرفت.

8. كشف حجاب

رضاخان در اجراى اهداف استعمارگران، اشاعه فرهنگ غرب را يكى از راههاى مبارزه با اسلام و تضعيف آن در ميان مردم مى دانست. او پس از مسافرت به تركيه به كشف حجاب شدت بيشترى داد و كليه اقشار جامعه را به شركت در مجالس جشن و سخنرانى مجبور كرد و آنها را مؤ ظف ساخت كه به اتفاق همسرانشان شركت كنند. (227)

امام خمينى (ره) در اين زمينه مى فرمايد: «بهانه دومى كه باز به تقليد از آتاتورك بى صلاحيت، آتاتورك مسلح! غيرصالح، باز انجام داد، قضيه كشف حجاب با آن فضاحت بوده. خدا مى داند كه به اين ملت چه گذشت در اين كشف حجاب. حجاب انسانيت را پاره كردند اينها. خدا مى داند كه چه مخدراتى را اينها هتك كردند و چه اشخاصى را هتك كردند... در بعضى از جشنها (به اصطلاح خودشان) آنقدر گريه كردند مردم، كه اينها از آن جشن شايد اگر حيايى داشتند، پشيمان مى شدند، يك رشته... . » (228)

رژيم رضاخانى رد اجراى اين توطئه، به چند شهر بزرگ و مذهبى از جمله شهر مقدس مشهد و قم حساسيت بيشترى از خود نشان مى داد زيرا در صورت موفق بودن اجراى اين امر و وادار كردن زنان اين دو شهر در پذيرش ‍ كشف حجاب، عملى شدن آن در ساير شهرها حتمى بود. بر اين اساس ‍ بيشترين فشار را بر شهرهاى مذهبى وارد كردند. در نوروز سال 1306 ه‍ش ‍ همزمان با ماه مبارك رمضان، اعضاى خانواده رضاشاه به طرز بسيار نامناسب و زشت وارد غرفه بالاى ايوان آيينه حرم حضرت معصومه عليها‌السلام در قم شدند كه با برخورد آية الله شيخ محمد تقى بافقى مواجه گرديد. (229) كشف حجاب در شهر مقدس مشهد نيز به سختى عملى مى شد. آنان در اين هتك حرمت كار را به جايى رساندند كه زمينه تحولات بعد و قيام گوهرشاد گرديد. استاندار خراسان در بخشى از گزارش عملكرد خود به دولت وقت چنين مى نويسد: «... در نظر است پس از خاتمه جشنها، ورود صحن و حرم مطهر و بيوتات شريفه براى زنهاى با چادر قدغن شود. البته زوار خارجه كه تذكره ارائه بدهند، مستثنى خواهند بود. فعلا دستور داده شد زنهاى با چادر را در ادارات دولتى و محاضر رسمى نپذيرند. اميدوارم بزودى موضوع تجرد نسوان در مشهد بكلى عملى شود. » (230)

## قيام گوهرشاد

علما و مجتهدان مشهد همچون حاج آقا حسسين قمى، سيد يونس اردبيلى و ميرزا محمد آقازاده جلسات متعددى برگزار كردند و توطئه حجاب زدايى و موضوع اجبارى شدن كلاه بين المللى و برپايى جشنها و مجالسى همچون جشن مدرسه شاپور شيراز را - كه گروهى از دختران جوان با گيسوان نمايان به رقص و پايكوبى پرداخته بودند (231) - مورد بحث و نقد قرار دادند. در يكى از نشنستها كه در منزل حاج آقا حسين قمى برگزار گرديد ايشان از اوضاع جارى مملكت و فشارى كه بر اسلام وارد شده بشدت متاءثر و گريان مى شوند و سپس مى فرمايند: «امروز اسلام فدايى مى خواهد. بر مردم است كه قيام كنند.»

در نهايت علما تصميم مى گيرند كه حاج آقا حسين قمى در اعتراض به اقدامات رضاخان به تهران رفته، با او صحبت كند. ايشان به قرآن تفاءل كرده، پس از خوب دانستن اين اقدام، براى سفر مصمم مى شود و اعلام مى كند كه اگر رضاخان از اعمال غير شرعى خود دست بر ندارد تا پاى جان در انجام اين مبارزه خواهد ايستاد. آية الله قمى، در آخرين جلسه درس خود مى فرمايد: «به عقيده من اگر پيشرفت اين جلوگيرى از خلاف مذهب، منوط به كشته شدن ده هزار نفر، كه راءس آنها حاج آقا حسين قمى است باشد، ارزش دارد. » (232) ايشان پيش از حركت، تلگرامى به رضاخان مى فرستد وسبب حركت خود را اعلام مى دارد. قبل از حركت، گروهى از مؤمنين مشهد از وى مى پرسند كه در ملاقات با شاه چه خواهيد كرد؟ معظم له مى فرمايد: «اول از او درخواست مى كنم كه از برنامه هاى غيراسلامى دست بردارد و اگر موافقت نكرد خفه اش مى كنم. » (233)

حاج آقا حسين پس از ورود به تهران (29 ربيع الاول 1354) با قيد استخاره اى راهى شهر رى شده، در باغ «سراج الملك» منزل كردند. مردم مؤمن و دين باور با حركت خود به حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام و ديدار با مرجع خود، آمادگى خويشتن را براى هر گونه جانفشانى و فداكارى اعلام نمودند. حضور گسترده ديداركنندگان موجب وحشت و هراس ‍ دولت رضاخانى گرديد و در نتيجه ظهر روز دوم ربيع الثانى ملاقات با آية الله قمى ممنوع اعلام شد و محل اقامت ايشان به محاصره كامل درآمد. پس از گذشت چند روز از محاصره محل، فرستادگان رضاخان به ديدار حاج آقا حسين قمى آمدند و با لحن بى ادبانه اظهار كردند كه: عرايض شما به سمع ملوكانه رسيده است. ايشان با بى اعتنايى به آنها فرمودندگ «من بايد با شخص شاه ملاقات كنم. » اين در حالى بود كه رضاخان به شدت از انجام اين ملاقات واهمه داشت و از تحقق آن دورى مى جست. خبر بازداشت حاج آقا حسين قمى به مشهد رسيد و حال و هواى شهر را دگرگون ساخت. بسيارى از مردم مشهد در مسجد گوهرشاد اجتماع كردند و به سخنان وعاظ و خطبا چون شيخ محمد تقى بهلول، شيخ محمد واعظ خراسانى، شيخ عباسعلى محقق،، شيخ على اكبر مدقق، شيخ محمد قوچانى كه در مذمت اقدامات رضاخان از جمله اجبارى نمودن كلاه بين المللى و تبليغ كشف حجاب، به ايراد سخن پرداخته بودند، گوش فرادادند. (234)

روز چهاردهم ربيع الثانى 1354 گروههاى مختلف مردم مشهد و روستاهاى اطراف، به سوى مسجد گوهرشاد حركت كردند تا به جمع مردم و روحانيون متحصن در مسجد بپيوندند، ليكن قزاقان رضاخان، با نواختن شيپور جنگ بى محابا به روى مردم آتش گشودند و حدود يكصد نفر را شهيد و مجروح كردند. اما مردم مقاوم و صبور، با داس و چهارشاخ و بيل به مقابله برخاسته، به حركت خود ادامه دادند و پس از عقب راندن قزاقها، به طرف مسجد سرازير شدند. حضور زنان مسلمان در اين قيام بسيار چشمگير است. با درخواست آنان چادرى در مسجد پيرزن كه در وسط صحن مسجد گوهرشاد واقع بود، زده شد و آنان در آنجا مجتمع گشتند. نيمه هاى شب يكشنبه نيروهاى قزاق پس از دستور رضاخان به فرماندهى سرهنگ ايرج مطبوعى در نقاط حساس مسجد گوهرشاد و اطراف آن مستقر شدند. مسلسلهاى سنگين را بر بامهاى مشرف به حياط مسجد قرار داده، سپس حمله را آغاز كردند و هنگامى كه سپيده صبح زد بيش از دو هزار (تا پنج هزار) شهيد در مسجد گوهرشاد و در صحن و دالانهاى مسجد در خون غلتان بودند. كاميونهاى نظامى براى حمل جنازه ها آماده مى شدند. به گفته يك شاهد عينى، پنجاه و شش كاميون جنازه از مسجد بيرون بردند و حتى زخميان را نيز همراه كشته شدگان در گودال دفن كردند. پس از اين حادثه خونبار، رضاخان زمينه اخراج حاج آقا حسين قمى را فراهم كرد و ايشان را به عتبات مقدس تبعيد كرد. (235)

## مقابله با اشغالگران

با شروع جنگ جهانى دوم در سال 1360 ه‍ق نيروهاى مهاجم انگليسى به كشور عراق حمله كردند، ليكن با مقابله مردم مواجه شدند و نبردهاى شديدى بين آنان صورت گرفت. به گواهى تاريخ، علماى آن عصر نقش ‍ سرنوشت سازى را در تهييج مردم مقابله با آنان نيروهاى انگليسى داشتند. آية الله قمى با صدور فتوايى مردم را به مقابله با نيروهاى مهاجم فرا خوانده و دفاع از كيان اسلام را جزو بهترين عبادتها شمرد. ايشان همچنين ضمن دعوت مردم و نيروهاى دفاعى به هماهنگى و وحدت نسبت به تلاش براى اختلاف اندازى و تفرقه ميان نيروهاى مسلمان هشدار داده بود. (236)

## تهديد به اعلام جنگ

پس از تبعيد خفت بار رضاخان در شهريور 1320 ش. ايران شاهد گسستن رشته هاى پوسيده اختناق گرديد. آية الله حاج آقا حسين قمى از اين فرصت پيش آمده استفاده كرد و به قصد زيارت مرقد مطهر امام رضا عليه‌السلام و به منظور پيگيرى اقدامات گذشته خود آماده سفر به ايران شد و به ايران بازگشت. ايشان در شهر مشهد تلگرامى به دولت مخابره كرد و پيشنهادهاى ذيل را مطرح نمود: لغو كشف حجاب، انحلال مدارس مختلط، برپايى نماز جماعت و تعليم قرآن و درس دينى در مدارس، آزادى حوزه هاى علميه، كاهش فشار اقتصادى از دوش طبقه ضعيف، تلاش براى تعمير قبور ائمه بقيع عليهم‌السلام. (237)

بعد از گذشت چند روزى از ارسال تلگرام، حاج آقا حسين قمى به تهران آمده، متوجه مى شود كه دولت تصميم ندارد به خواسته هاى ايشان ترتيب اثر دهد. بر اين اساس، به طور علنى با دولت اعلام جنگ مى كند. طبقات مختلف مردم و علما به حمايت از درخواستهاى مرجع بزرگوار خود برمى خيزند. دولت با ملاحظه اين خيزش عمومى و از سويى ايستادگى آن مرد الهى، سرانجام مجبور به عقب نشينى مى شود و در تاريخ دوازدهم شهريور 1322 ش. پيشنهادهاى ايشان را مى پذيرد. (238)

پس از آن آية الله حاج آقا حسين قمى كه ثمره تلاشهاى ده ساله خويش را نظاره مى كند راهى كربلا مى شود.

## سزاى مرتد

پس از انتشار و پخش كتابهاى كسروى - كه در برگيرنده افكار منحط و ضد دينى بود - عكس العملهاى متفاوتى از سوى مرزبانان مكتب تشيع و مردم معتقد به مقدسات دينى صورت پذيرفت و با آمدن كتابهاى كسروى در حوزه علميه نجف اشرف و كربلا، سيد مجتبى نواب صفوى نزد مراجع و اساتيد عاليمقامى همچون آية الله العظمى حاج آقا حسين قمى و علامه امينى رفته، كتابهاى منحط مزبور را با اظهار ناراحتى و تاءسف، به آنان نشان مى دهد و منتظر تصميم و اقدام آن حافظان حريم دين مى گردد. حاج آقا حسين قمى پس از مطالعه كتابها احمد كسروى را مرتد دانسته، حكم ارتداد وى را صادر مى كند. (239)

نواب صفوى به حكم وظيفه دينى خويش، با تصميمى قاطع درس و مدرسه را رها ساخته، به سرعت به وطن باز مى گردد تا آن نابخرد را به سزايش برساند. او در روز 24 ارديبهشت 1324 ش به قصد كشتن كسروى به همراه اسلحه كمرى عازم آن خانه نابخرد مى شود. پس از برخورد با وى او نشانه مى گيرد ولى اسلحه گير مى كند. وى صحنه را رها نساخته، به جانب او حمله ور مى شود و سر آن مزدور را گرفته، با اسلحه به سر و صورتش ‍ مى كوبد. اين حركت شجاعانه، ناكام مى ماند و كسروى جان سالم بدر مى برد. پس از وقوع اين حادثه نواب دستگير مى شود. (240) اما با فشار طبقات مردم - بخصوص روحانيون - آن مجاهد خستگى ناپذير آزاد مى شود و پس از آزادى، زمينه قتل كسروى را طرح ريزى مى كند. در نهايت، روز 20 اسفند 1324 سيد حسين امامى به همراه برادر خود سيد على محمد، بنا به توصيه نواب، پيشتاز شده، كسروى را به درك واصل مى كند. (241)

## در آيينه اخلاق

در پايان نمونه هايى از جلوه هاى رفتارى و اخلاقى آية الله قمى را كه هر كدام ستاره اى فروزان براى رهروان فضيلت و چراغ هدايتى براى شيفتگان رسيدن به كمال خواهد بود، بيان مى كنيم.

### پرهيز از خلف وعده

او بارها براى تربيت ديگران مى فرمود: «در نظر ندارم در تمام عمر و ايام حياتم حتى يك مرتبه خلف وعده اى نموده باشم. » (242)

### برپايى درس و بحث در شبهاى احيا

درس و بحثهاى علمى آن بزرگوار حتى در شبهاى احياى ماه مبارك رمضان داير بود. در حالى كه مردم در كنار مرقد پاك سيدالشهداء عليه‌السلام سخت مشغول خواندن قرآن، زيارت و انجام اعمال شب قدر بودند، ايشان به درس و بحث مشغول مى گشت و مى فرمود: «فراگيرى علم، از حرم رفتن و قرآن خواندن برتر و افضل است. » (243)

### شيوه انتخاب همسفر

او هرگاه قصد مسافرت به جايى را داشت با كسانى كه در بحث خصوصى او حاضر مى شدند همسفر مى شد تا درس سفر مشغول مباحثه شوند. (244)

### به خاطر رفاقت وارد جهنم نمى شوم

حاج آقا حسين قمى در دوستى، بر رفاقت صحيح، فوق العاده پاى بند بود و رفيق را تا جايى دوست داشت كه حدود اسلامى اجازه مى داد و هرگز حاضر نبود به خاطر دوستى، ضوابط شرعى را به هيچ مقدار و تحت هيچ عنوانى زير پا بگذارد. بارها مى فرمود: «من تا در جهنم با رفيق هستم ولى به خاطر رفاقت داخل جهنم نمى شوم. (245)»!

### وقف بالاسر حضرت عليه‌السلام

روزى آية الله قمى در حالى كه در حرم مطهر حضرت ابى عبدالله الحسين عليه‌السلام مشغول نماز جماعت بود، نماز خود را قطع كرد و اقتدا كنندگان نيز با تعجب نماز را ناتمام رها كرده، نزد آقا آمدند تا از علت اين كار اطلاع پيدا كنند.

حاج آقا حسين فرمود:

در هنگام خواندن نماز، متوجه شدم كه كنار فرشى كه روى آن ايستاده ام نوشته است «وقف بالاسر حضرت عليه‌السلام!» سريعا فرش را برداريد و سر جاى خود پهن كنيد تا دوباره نماز را شروع كنم. (246)

### فراسوى فروتنى

روزى گروهى از برادران عرب زبان كه به حرم امام حسين عليه‌السلام آمده بودند در نماز جماعت حاج آقا حسين قمى شركت كردند. بعد از اتمام نماز به حضور آقا رسيدند و گفتند: ما به شما اقتدا كرديم در حالى كه اطمينان به صحت قرائت شما نداشتيم، چون اصل زبان شما ايرانى است! حاج آقا حسين در پاسخ به آنان با تواضع و فروتنى فرمود: «من هم اينك نزد شما مى نشينم و حمد و سوره را قرائت مى كنم تا مطمئن شويد. (247)»

## رحلت

پس از رحلت آية الله العظمى سيدابوالحسن اصفهانى، كه مرجعيت عامه شيعه به آية الله العظمى حاج آقا حسين قمى سپرده شد، ايشان از پذيرش و قبول اين مسؤ وليت سنگين بسيار ناراحت و غمگين گرديد. لذا با خواندن نمازهاى حاجت و نماز جعفر طيار از خداوند متعال درخواست مى كرد كه مرگش زود فرا رسد. (248) آية الله سيد محمد هادى ميلانى (ره) كه ارتباط نزديكى با آن فقيه زاهد داشت در اين باره مى گويد:

«به حرم سيدالشهداء عليه‌السلام مشرف شدم، آقا بالاى سر مطهر نشسته بودند؛ به من اشاره نموده، نزد ايشان رفتم و آقا اظهار داشتند: رياست به من روى آورده و من مى ترسم به دينم لطمه بخورد! من دعا مى كنم شما آمين بگوييد (يا بالعكس) (سپس فرمودند:) خدايا! اگر اين رياست به دين من مضر است، جان مرا بگير! و آن قدر گريه كردند كه زمين از آب ديده ايشان تر شد. (249)»

پس از آن، بيمارى سختى بر آقا عارض شد و ايشان احساس كرد كه خداوند دعايش را اجابت كرده و لحظه ترك اين دنياى فانى فرا رسيده است. سرانجام ايشان دقايقى پس از طلوع آفتاب روز پنجشنبه 14 ربيع الاول 1366 ق. در 84 سالگى به ديار باقى شتافت و جهان اسلام را كه چند ماهى به غم از دست دادن آية الله العظمى سيد ابوالحسن اصفهانى عزادار شده بود به فوت فرزانه اى ديگر داغدار ساخت.

جنازه مطهر مرحوم آية الله العظمى قمى ابتدا در شهر بغداد با حضور مسلمانان و مؤمنان آن شهر تشييع و سپس آن را به شهر كربلا روانه ساختند. مردم كربلا با حضور وسيع و كم نظير خود در تشييع جنازه وى ارادت و اخلاص گذشته خويش را بار ديگر به اثبات رساندند و پس از طواف آن پيكر پاك در حرم مطهر حضرت ابى عبدالله الحسين عليه‌السلام و اقامه نماز ميت، با جنازه مطهر وى وداع كردند. با انتقال جنازه ايشان به نجف، مردم با شور و حماسه وصف ناشدنى، آن را بر دوش خود حمل كرده، راهى حرم مطهر حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام شدند پس از طواف، در مقبره شيخ ‌الشريعه اصفهانى (واقع در صحن مطهر) به خاك سپردند.

از مرحوم حاج آقا حسن قمى فرزندان دانشمند و نوادگان فرهيخته اى به يادگار مانده است. آية الله آقا موسى صدر نوه دخترى ايشان مى باشد. (250)

# آية الله شاه آبادى

متوفاى 1328 ش.

آسمان عرفان

محمد على محمدى

## طلوع ستاره

در سال 1292 ق. در محله حسين آباد اصفهان در خانه آية الله ميرزا محمد جواد بيدآبادى طفلى پا به عرصه وجود نهاد كه او را «محمد على» ناميدند.

آية الله بيدآبادى كه خود فقيهى وارسته بود به تربيت فرزندانش همت و توجه فوق العاده اى داشت و به بركت همين تلاش، فرزندانش هر يك چون ستاره اى تابناك بر تارك حوزه هاى علميه درخشيدند.

## كلاس نور

محمد على، مقدمات علوم را نزد پدر آموخت و آنگاه در كلاس درس برادر بزرگترش (شيخ احمد مجتهد) كه يكى از اساتيد معروف آن روز اصفهان بود حاضر شد و چون به دهمين بهار عمر قدم نهاد در درس آية الله ميرزاهاشم خوانسارى (نويسنده كتاب مبانى الاصول) شركت نمود و معلم درس رياضيات وى نيز آقا ميرزاعبدالرزاق سرتيپ بود.

در سال 1304 ق. ناصرالدين شاه قاجار، آية الله بيدآبادى را به همراه دو فرزندش محمد على و على محمد به تهران تبعيد كرد و محمد على در تهران در درس فقه و اصول آية الله ميرزا حسن آشتيانى - كه خود از شاگردان بزرگ آية الله شيخ مرتضى انصارى بود - شركت نمود و فطرت توحيدى و عشق به شناخت معارف الهى او را به درس فلسفه حكيم بزرگ ميرزا ابوالحسن جلوه مشتاق ساخت.

ميرزا محمد على نخستين سالهاى بلوغ را پشت سر مى گذاشت كه در كلاس ‍ درس عرفان نشست و آنگاه كه وارد هيجدهمين سال عمر خود شد در سال 1310 ق. به درجه اجتهاد نايل آمد.

او در سال 1312 ق. اولين و بهترين استاد خود يعنى پدر مهربانش را از دست داد ولى اين حادثه تلخ نتوانست در روح او خللى ايجاد كند و به رغم مشكلات فراوان به تحصيل ادامه داد. وى حدود شانزده سال در تهران اقامت كرد و در اين مدت علاوه بر تحصيل به تدريس اشتغال داشت. (251)

در سال 1320 ق. ميرزا محمد على به قصد عزيمت به نجف اشرف و حضور در درس آية اله العظمى محمد كاظم خراسانى (مشهور به آخوند خراسانى) ابتدا راهى اصفهان شد و پس از دو سال اقامت در آنجا راهى نجف گرديد. در اين سفر مادر و پدر همسرش نيز او را همراهى مى كردند.

در اين زمان ميرزا محمد على با آنكه خود مجتهد بود با شور و شوقى وصف ناپذير درس آخوند خراسانى حاضر مى شد. اقامت ايشان در نجف هفت سال طول كشيد و طى آن توانست در دو دوره كامل درس خارج اصول آخوند شركت كند كه نتيجه آن يك دوره شرح بر كتاب كفاية الاصول است كه به قلم ايشان نگارش يافته است.

همچنين ايشان در نجف در درس آية الله شيخ فتح الله شريعت (شيخ ‌الشريعه) و آية الله ميرزا محمد حسن خليلى شركت مى جست.

پس از رحلت آخوند خراسانى - كه آقا ميرزا محمد على براى ايشان احترام فوق العاده قائل بود و او را عقل مجسم مى شمرد - جناب ميرزا راهى سامرا شد تا از خرمن علوم آية الله العظمى ميرزا محمد تقى شيرازى خوشه چينى كند. ايشان پس از درس استاد در جايگاه تدريس مى نشست و بسيارى از شاگردان استاد در كلاس او شركت مى كردند در اين ميان ميرزاى شيرازى خود نيز به آية الله شاه آبادى توجه ويژه اى داشت و به همين دليل است كه آية الله شاه آبادى يكى از شش نفرى است كه از ميرزاى شيرازى گواهى اجتهاد دريافت كرده است. چنانكه آيات عظام شيخ ‌الشريعه اصفهانى، سيد اسماعيل صدر، شريانى، ميرزا خليل تهرانى هم به عارف كامل شاه آبادى گواهى اجتهاد داده بودند. (252)

## بازگشت

آيت حق، شاه آبادى بعد از هشت سال اقامت در عراق به رغم ميل باطنى خود و به خاطر درخواست مادرش - كه دورى از ديگر فرزندان كاسه صبرش را لبريز كرده بود - به طرف ايران حركت كرد و آنگاه كه علماى سامرا دريافتند كه ايشان در حال آماده سازى وسايل سفر براى حركت به طرف ايران است با اصرار زياد از ايشان خواستند كه در سامرا بماند ولى ايشان رضايت مادر را كه رضايت خداوند در آن بود به تدريس و اقامت در سامرا ترجيح داده و به طرف اصفهان به راه افتاد.

چون مردم تهران از ورود آية الله شاه آبادى به ايران مطلع شدند از ايشان خواستند كه به تهران برود و وى پذيرفت و چون منزل ايشان در خيابان شاه آباد (جمهورى اسلامى كنونى) بود به آية الله شاه آبادى معروف شد.

ايشان نخست در منزل اقامه جماعت و سخنرانى مى نمود و بعد به سبب كمبود جا سنگر را به مسجد سراج الملك منتقل كرد.

آن بزرگوار از سال 1330 ق. تا 1347 ق. در تهران اقامت داشت. در آن زمان چون تازه رضاخان به قدرت رسيده بود يكى از مهم ترين اقدامات آية الله شاه آبادى مبارزه با ظلم ستم شاهى وى بود، چنانكه امام «قدس سره» مى فرمايند:

«مرحوم آية الله شاه آبادى علاوه بر آنكه يك فقيه و عارف كامل بودند يك مبارزه به تمام معنا هم بودند. » (253)

در اوج خفقان رضاخانى، آية الله شاه آبادى، از علماى تهران و ديگر شهرها خواست كه در اعتراض به ستمهاى شاه در پناه حضرت عبدالعظيم در شهر رى گرد آمده، متحصن شوند. ولى علما نتوانستند ايشان را همراهى كنند ودر حالى كه تنها دو نفر ايشان را همراهى مى كردند دست از مبارزه خود برنداشت و چون ماه محرم بود همه روزه با سخنرانيهاى كوبنده فجايع رژيم را براى مردم بازگو مى نمود.

آن بزرگوار حدود پانزده ماه به تحصن ادامه داد و آنگاه در سال 1347ق. راهى شهر مقدس قم شد. و به تعليم و تربيت طلاب علوم دينى همت گمارد. (254)

## سر عشق

يكى از افرادى كه از محضر اين عالم بزرگ كسب فيض نمود امام امت (ره) است كه نزد آية الله شاه آبادى كتابهاى عرفانى فصوص الحكم، مفتاح الغيب و منازل السائرين را فراگرفت. امام (ره) چگونگى آشنايى خود با آية الله شاه آبادى را چنين توضيح مى دهد:

«من پس از آنكه توسط يكى از منسوبين مرحوم شاه آبادى با ايشان آشنا شدم، در مدرسه فيضيه ايشان را ملاقات كردم و يك مساءله عرفانى از ايشان پرسيدم. شروع كردند به گفتن، فهميدم اهل كار است. به دنبال ايشان آمدم و اصرار مى كردم كه با ايشان يك درس داشته باشم و ايشان در ابتدا قبول نمى كردند تا به گذر «عابدين» - يكى از محلات قم - رسيديم و بالاخره ايشان كه فكر مى كرد من فلسفه مى خواهم قبول كردند.

ولى من به ايشان گفتم كه فلسفه خوانده ام و عرفان مى خواهم و ايشان دوباره بنا را گذاشتند بر قبول نكردن و من باز هم اصرار كردم، تا بالاخره ايشان قبول كردند و من حدود هفت سال نزد ايشان فصوص و مفتاح الغيب خواندم. »

آية الله شاه آبادى به امام علاقه زيادى داشت به گونه اى كه هر گاه مى خواست او را صدا كند بدون آوردن پسوند يا پيشوندى همان گونه كه پدران فرزندان خود را صدا مى كنند مى فرمود روح الله! آرى، او امام را روح خدا مى دانست. البته علاقه امام هم به استادش بسيار زياد بود تا آنجا كه هر گاه از ايشان نامى به ميان مى آورد مى فرمود: روحى له الفداء، جانم فداى او باد! اين مطلب در كتابهاى امام (ره) بخصوص در كتابهاى عرفانى ايشان كاملا مشهود است. (255)

يكى ديگر از افرادى كه در قم از خرمن علم آيت حق، شاه آبادى خوشه ها چيد آية الله العظمى سيد شهاب الدين مرعشى نجفى است.

## آهنگ رجعت

آية الله شاه آبادى هفت سال در قم اقامت گزيد. زمانى نيز مردم تهران به قم آمده، از ايشان خواستند به تهران مراجعت كند و وى به رغم ميل باطنى خود، در پى احساس وظيفه در سال 1354 ق. راهى تهران شد. ابتدا حدود دو سال در مسجد امين الدوله - واقع در بازار چهل تن - به امامت جماعت و ارشاد و هدايت پرداخت و آنگاه كه يكى از شبستانهاى مسجد جامع - كه قبل از آن تبديل به انبار شده بود - آماده شد، نماز و سخنرانى را بدانجا منتقل نمود و از آن پس مسجد جامع سنگر مبارزه با رضاخان گرديد. (256)

## شير بيشه حق

در موقعيتى كه رضاخان تمام مساجد و منابر را تعطيل نموده بود آية الله شاه آبادى هيچ گاه نماز و سخنرانى اش قطع نشد. زمانى هم كه رضاقلدر پوشيدن لباس روحانيت را ممنوع كرده بود او فرزندانش را به روحانى شدن و پوشيدن لباس مقدس روحانيت تشويق كرد و به بركت هميت تلاش ‍ مخلصانه هفت تن از فرزندان ايشان روحانى شدند.

ماءموران رضاخان، براى آنكه بتوانند صداى حق طلب آية الله شاه آبادى را خاموش كنند، منبر او را از مسجد جامع دزديدند ولى از آن پس ايشان ايستاده سخنرانى مى كرد و مى گفت

«منبر سخن نمى گويد اگر مى خواهيد سخنرانى تعطيل شود، بايد مرا ببريد و من هر روز قبل از اذان صبح تنهايى از منزل به طرف مسجد مى آيم، اگر عرضه داريد آن وقت بياييد و مرا دستگير كنيد»!

بر پايه اين گفتار شجاعانه روزى عده اى روباه صفت براى دستگيرى شيخ عارف به مسجد جامع حمله ور شدند و با بى شرمى تمام همچون لشكر يزيد چكمه پوشان وارد مسجد شدند كه ناگاه آيت حق نهيبى بر آنها زد و همگى آنها پا به فرار گذاشتند و براى دستگيرى ايشان در بيرون مسجد كمين كردند و آنگاه كه آية الله شاه آبادى از مسجد خارج شد فرمانده آنها رو به شيخ عارف كرد و گفت: «آقاى شاه آبادى! آقاى شاه آبادى! تو بايد همراه ما بيايى كلانترى!»

آية الله شاه آبادى ايستاد و در حالى كه ابروانش به هم گره خورده بود گفت: «برو به بزرگترت بگو بياد!» و به راه خود ادامه داد. (257)

## فقيه بيدار

از ديگر اقدامات فرهنگى و ابتكارات آية الله شاه آبادى برپايى جلسات سخنرانى خانگى - دور از چشم ماءموران رژيم - بود كه نقش مهمى در مبارزات و آگاهى سياسى مردم ايفا مى كرد.

شيخ عارف كامل از تعليم و تربيت كودكان و نوجوانان نيز غافل نبود و در پى اين مقصود منزل شخصى خود را به تدريس و تعليم نونهالان اختصاص ‍ داده بود. او چند مرد صالح و مؤمن انتخاب كرد كه به دانش آموزان درس ‍ بدهند و خود نيز بر كار مدرسه نظارت داشت و هفته اى يك بار با سخنرانى براى دانش آموزان و اولياى آنها، آنها را در حفظ شعاير اسلام راهنمايى مى كرد.

آيت حق براى امر به معروف و نهى از منكر اهميت زيادى قائل بود و در انجام اين واجب الهى از مردم و اهالى مسجد هم استمداد مى جست. چنانكه آورده اند پزشكى كه در همسايگى ايشان بود با آوردن معلم موسيقى و وسايل آن، موجبات ناراحتى ايشان و همسايگان را فراهم كرده بود و چون حضرت آية الله شاه آبادى از او خواست كه از اين عمل شيطانى دست بردارد قبول نكرد!

آيت حق در سخنرانى شب جمعه فرمود:

«خوب است از اين پس هر كسى از جلو مطب اين دكتر مى گذرد با خوشرويى از او بخواهد كه از اين عمل دست بردارد. »

چند روز گذشت. پزشك هر روز با دهها مراجعه كننده مواجه مى شد كه همگى بدو تذكر مى دادند كه دست از اين عمل بردارد. او چاره اى جز تعطيل كردن كلاس نديد و آنگاه كه با آية الله شاه آبادى مواجه شد گفت:

«آقاى شاه آبادى! با قدرت ملت كار را تمام كردى... من جواب مراجع قضايى و قانونى را مى توانستم بدهم ولى هرگز درباره اين روش مردمى نينديشيده بودم. »

آرى، بر اثر تلاش خستگى ناپذير ايشان و ديگر مؤمنان كليه مراكز فساد در مدت كوتاهى از آن منطقه برچيده شد. (258)

## قافله سالار نور

مهم ترين اقدام فرهنگى ايشان تدريس و بعد از آن تاءليف است.

وى در حوزه علميه قم روزى نه تا ده درس تدريس مى كرد و نكته جالب توجه اينكه هر يك از علما كه در درسى از درسهاى ايشان شركت مى كرد، استاد را در همان رشته خاص بسيار مى ستود؛ چنانكه امام (ره) كه در درسهاى عرفان ايشان حاضر مى شد استادش را در عرفان فوق العاده مى ستود و آية الله ميرزا هاشم آملى (ره) معتقد بود مهارت ايشان در فقه و اصول بيش از فلسفه و عرفان است.

آنچه ايشان تدريس مى نمود عبارت بود از: 1. فقه و اصول (دوره سطح و خارج)

2. تفسير

3. عرفان

4. فلسفه و منطق و... كه دانش پژوهان بسيارى از آنها استفاده مى كردند. (259) در ذيل نام چند تن از آنان را يادآور مى شويم:

1. حضرت امام خمينى (ره)

2. آية الله حاج شهاب الدين مرعشى نجفى

3. آية الله حاج ميرزا هاشم آملى

4. آية الله شيخ محمد رضا طبسى نجفى

5. آية الله حاج محمد ثقفى تهرانى (پدر همسر حضرت امام) و...

## پربهاتر از خون شهيدان

از شيخ عارف كامل كتابهاى فراوانى بر جا مانده كه برخى از آنها چاپ شده و بعضى ديگر هنوز به چاپ نرسيده است. در اين مياه، بعضى از رساله ها و كتابهاى چاپ نشده ايشان، پس از رحلت استاد در اختيار حضرت امام (ره) قرار داشت كه در سال 1343 ش. در حمله ساواك به كتابخانه و منزل امام در قم همراه آثارى از امام راحل ربوده شد.

اينك مرورى بر آثار آية الله شاه آبادى:

1. شذرات المعارف نام ديگر اين كتاب حرام الاسلام است و در ايران چند بار به چاپ رسيده است. اين كتاب در دو جلد جيبى و درباره مطالب اخلاقى و مبارزه با تهاجم فرهنگى است.

2. رشحات البحار. عربى و شامل 3 بخش است: الف: القرآن والعترة ب: الايمان والرجعه ج: الانسان والفطرة.

3. مفتاح السعاده فى احكام العبادة (توضيح المسائل)

4. حاشيه نجاة العباد: چنانكه از نام آن برمى آيد شامل حاشيه هايى است كه ايشان بر كتاب نجاة العباد استاد بزرگ شيخ محد حسن صاحب جواهر نوشته است.

5. منازل السالكين: موضوع اين كتاب اخلاق است كه در هزار منزل تنظيم شده است.

6. حاشيه كفاية الاصول آخوند خراسانى

7. حاشيه فصول الاصول

8. رسالة العقل والجهل

9. تفسيرى مشتمل بر توحيد، اخلاق و سير و سلوك

10. چهار رساله درباره نبوت عامه خاصه و تعدادى كتب و رساله ديگر. (260)

## آخرين منزل هستى

و سرانجام در ساعت 2 بعدازظهر روز پنجشنبه سوم آذر 1328 ش. (سوم صفر 1369 ق. ) پس از هفتاد و هفت سال عمر پر بركت روح او به ملكوت اعلى پرواز كرد.

جنازه پاك او با تشييع هزاران نفر از مردم مؤمن به حضرت عبدالعظيم منتقل و در مقبره شيخ ابوالفتوح رازى (مفسر بزرگ) مدفون گشت.

## فرزندان

آية الله شاه آبادى ده فرزند پسر داشت كه هفت تن آنان روحانى مى باشند. در ذيل بخشى از زندگى يكى از فرزندان رشيد ايشان شهيد حجة الاسلام والمسلمين حاج شيخ مهدى شاه آبادى را از نظر مى گذرانيم.

ايشان در سال 1309 ش. متولد و در چهار سالگى به منظور فراگيرى قرآن مجيد راهى مكتب خانه شد و پس از دو سال راه دبستان را پيش گرفت. آنگاه كه چهاردهمين بهار عمر خود را مى گذراند وارد مدرسه علميه هروى شد و پس از سپرى كردن دوره هاى مقدماتى راهى شهر مقدس قم شد.

او كتاب رسائل را از آية الله مشكينى، مكاسب را از آية الله ستوده و كفاية الاصول را از آية الله مجتهدى آموخت و در 25 سالگى در كلاس درس ‍ خارج فقه و اصول نشست. اساتيد او در درس خارج، حضرت امام (ره) و آيات عظام بروجردى، گلپايگانى و اراكى بودند.

شروع مبارزات شيخ مهدى از زمان مبارزات مجاهد بزرگ آية الله كاشانى و رويدادهاى ملى شدن صنعت نفت بود. وى در سال 1332 پس از كودتاى ننگين 28 مرداد براى اولين بار دستگير و زندانى شد. اوج گيرى مبارزات ايشان هنگامى بود كه امام (ره) براى سرنگونى فرعون زمان به مبارزه برخاسته بود و شيخ مهدى هم سعى مى كرد به دنبال امام باشد و به همين سبب چندين بار زندانى و شكنجه شد. آخرين زندان ايشان در سال 1357 ش. بود كه در سوم بهمن سال - چند روز قبل از ورود امام (ره) به ايران - از زندان آزاد شد.

حجة الاسلام شاه آبادى پس از پيروزى انقلاب مسؤ وليتهاى زيادى به عهده داشت كه به بعضى از آنها اشاره مى شود: عضويت در شوراى مركزى كميته انقلاب اسلامى، عضو هسته مركزى جامعه روحانيت مبارز، نمايندگى امام در هياءت بررسى عملكرد بنياد مستضعفان، نمايندگى دوره اول و دوم مجلس شوراى اسلامى.

و سرانجام اين مجاهد نستوه كه در عشق به جبهه ها و رزمندگان مى سوخت براى چندمين بار در تاريخ پنج ارديبهشت 1363 ش. راهى جبهه هاى نور عليه ظلمت شد و در عصر پنجشنبه ششم ارديبهشت در جزاير مجنون، خمپاره اى در كنارش فرود آمد و او به سوى پروردگار خود بال گشود و به خيل شهدا پيوست.

پيكر مطهر اين شهيد عزيز به تهران منتقل شد و در بهشت زهرا در كنار ديگر شاهدان گلگون كفن آرميد. (261)

# سيد محسن امين

متوفاى 1331 ش.

آل امين در گذشته هاى دور قبيله «قشاقش» يا «قشاقيش» شهرت داشت و در حله روزگار مى گذراند. دست سرنوشت اين مردم سخت كوش ‍ را به «حبل عامل» كوچاند مدتى پس از مهاجرت، ستاره اى به نام سيد محمد امين در آسمان رياست قبيله درخشيد و بدين ترتيب «امين» زيور جاودان اين خاندان شد. خاندانى كه از وابستگان اهل بيت پيامبر عليها‌السلام به شمار مى آمد و نسب به امام على بن الحسين مى رساند.

عبدالكريم فرزند رئيس سيد على و نوه سيد محمد امين بود. از پيوند اين نيك مرد عابد با دختر شيخ محمد حسين فلحه - دانشور پاك نهاد جبل عامل - گوهرى پديد آمد كه سيد محسن نام گرفت، روستاى «شقرا» را شهرتى جاودان بخشيد و سال 1284 ق. را به عنوان سال ميلاد خويش، تاريخى به ياد ماندنى ساخت.

سيد محسن قرآن، نوشتن، شنا و اسب دوانى را به يارى پدر، مادر و خويشاوندان آموخت. چون به 6 سالگى گام نهاد، به نحو و خوشنويسى روى آورد و از محضر دانشوران قبيله كامياب شد. در 1297 ق. به روستاى «عيثاالزط» شتافت و از سيد جواد مرتضى دانشمند آن سامان بهره گرفت.

توقف در «عيثاالزط» تا حدود 1300 ق. به دراز كشيد و با هجرت سيد جواد به عراق پايان پذيرفت. سيد محسن در اين روستا با پرهيزگارى به نام شيخ محمد دبوق آشنا شد. مردمى هوشمند، پارسا، شيفته دانش و اديب كه سيد محسن آشنايى با او را نعمتى الهى مى دانست. شرح قطر، صرف، شرح ابن ناظم بر الفيه، شرح جاربردى بر كافيه و مغنى از اندوخته هاى فرزند عبدالكريم در «عيثاالزط» بود.

با مهاجرت سيد جواد نوجوان «شقرا» در پى استادى ديگر برآمد، سرانجام در 1301 ق. به بنت جبيل رفت و همواره شيخ محد دبوق از محضر سيد نجيب فضل الله حسنى عينائى و شيخ موسى شراره بهره برد. در اين سالها دوست صميمى اش شيخ محد دبوق به خدمت نظام فرا خوانده شد و سيد محسن ديگر بار تنها ماند. حضور در بنت جبيل تا 1304 ادامه يافت. در اين سال شيخ موسى شراره ديده از جهان فرو بست و فرزند عبدالكريم كه تا بحث استصحاب معالم پيش رفته بود. ناگزير در جستجوى استادى ديگر برآمد استادى كه هرگز نيافت و چون توان مالى نداشت، هواى جنوب از سر برون كرده به گوشه نشينى، تدريس و مطالعه روى آورد. ولى دريغ كه سرنوشت آسودگى بروى نمى پسنديد. ستاره «شقرا» به خدمت نظام فرا خوانده شد و براى گريز از اين امر سفرى دراز آغاز كرد. او پس از مدتى به وطن بازگشت تا رنج سفر ناخواسته از پيكر برون سازد، ولى با بيمارى مرگ مادر روبرو شد.

## سالهاى تاريك

بى ترديد مرگ مادر براى دانشجوى جوان «شقرا» بسيار دشوار بود ولى هنوز اميد به آموختن و پيشرفت در وجودش شعله مى كشيد. اميدى كه با درد ديدگان پدر و نابينايى وى به نوميدى گراييد. سرپرستى دو خواهر و پدر پير، تنگدستى و نادارى، جوان «شقرا» را به كارهاى مادى، كه هيچ تجربه اى در آن نداشت، كشيد. البته در كنار همه اين نامراديها فراخوانى دوباره به خدمت نظام نيز بر فشار روانى فرزند عبدالكريم مى افزود. مشكلى كه سرانجام به يارى شيخ ابوالخير خطيب دمشقى، قاضى صور، از ميان برداشته شد. او مدرسه حيدريه «عيثاالزط» را به صورت مدرسه اى معتبر و رسمى درآورد و دانشجويان شركت كننده در آزمون سالانه را از گواهى تحصيلى برخوردار ساخت.

از رنجهاى سرپرستى خانواده و دورى از استادان دانشور كه بگذريم در اين روزگار خبرى دانشجوى جوان جبل عامل را شادمان ساخت. سرانجام تلاشهاى بزرگان بنت جبيل به بار نشست و سيد مهدى حكيم از نجف بدان سامان گام نهاد. شاگردان شيخ موسى شراره ديگر بار به مدرسه آن مرحوم بازگشتند تا از محضر دانشور تازه وارد بهره برند. سيد محسن نيز همراه همسرش به بنت جبيل روى آورد، ولى دريغ كه روش استاد فرزانه جديد با شيخ موسى تفاوت داشت. او همه توانش را در ارشاد مردم به كار مى گرفت و اندك اندك سيد محسن دريافت كه هر چند بنت جبيل فقيهى شايسته يافته، ولى روزگار طلايى درس ديگر تكرار نخواهد شد؛ پس به «شقرا» بازگشت.

در اين هنگام گروهى از دانش آموزان جبل عامل و حمص، كه آوازه شهرت گوهر «شقرا» بدانها رسيده بود، به آستان وى روى آوردند تا از خرمن اندوخته هايش بهره گيرند. سيد محسن در كنار تدريس از مطالعه و پژوهش ‍ غافل نبود و در اين سالها شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد را، كه ارمغان يكى از سفرهاى پدرش به شمار مى آمد، مورد بررسى و مطالعه عميق قرار داد. او بدين شيوه از زندگى خو گرفته بود كه ديدار يك دوست همه چيز را دگرگون ساخت.

## ديدار سبز

در يكى از روزهاى سال 1208 ق. شيخ حسين مغنيه به ديدار سيد محسن شتافته، تصميم گروهى از دانشجويان جبل عامل را با وى ميان نهاد. او گفت: ما برآنيم كه سمت عراق رويم، تو نيز بيا!

سيد محسن كه سالها در انتظار چنين فرصتى بود، نوميدانه پاسخ داد: بدين سفر شوقى شگفت دارم، ولى حال پدرم را مشاهده مى كنى، با او در اين باره گفتگو كن!

پدر كه بيش از هر چيز به نيكبختى فرزند مى انديشيد، پسر را به استخاره فرا خواند. استخاره سفر را نيك نماياند و بدين ترتيب سيد محسن در واپسين روزهاى رمضان 1308، بى هيچ درهمى، رهسپار عراق شد.

## به سوى دريا

كاروان عامليان پس از چند ماه به نجف رسيد. سيد محسن در نخستين فرصت خانه اى در محل «خويش» اجاره كرد و در درس بزرگان حوزه حضور يافت. سيد على بن سيد محمود عاملى، سيد احمد كربلايى، شيخ محمد باقر نجم آبادى، شيخ ‌الشريعه اصفهانى گروهى از استادان نجف شمرده مى شدند كه ستاره «شقرا» را در آموختن كتابهاى شرح لمعه، قوانين و رسائل يارى دادند. سيد محسن سپس در درس خارج اصول شيخ محمد كاظم خراسانى شركت جسته، يك دوره اصول فقه از آن بزرگمرد بهره برد و در كنار آن از درس فقه حاج آقا رضا همدانى و شيخ محمد طه نجف نيز كامياب شد.

هر چند ستاره جبل عامل دانشجويى تهيدست بود و حتى نان خويش را از نيك مردى به نام حاج احمد نسيه مى خريد ولى پاكدلى و اخلاص در دانش اندوزى را با هيچ ثروتى عوض نمى كرد. بنابراين هنگامى كه برخى از آشنايان از وى خواستند تا در درس استادى كه توانايى مادرى بسيار داشت حضور يابد، بى درنگ گفت هر چند ان استاد دانشورى گرانقدر است ولى نمى توانم خود را راضى كرده، در درسى حاضر شوم كه بهره مندى از ثورت استاد مى تواند يكى از انگيزه هاى آن شمرده شود.

## روزهاى دشوار

سالهاى زندگى سيد محسن در نجف، سالهايى دشوار بود. تنگدستى جانگزا، درگيرى دو قبيله مهم شهر با يكديگر و از همه مهم تر انتشار بيمارى واگير و در پى آن خشكسالى هر يك به گونه اى خاص، دانش پژوهان را آزرده ساخته، آنها را از دانش اندوزى باز مى داشت. بيمارى واگير كه با تب شديد همراه بود، بسيارى از ساكنان شهر را گرفتار ساخت. در اين شرايط سيد محسن، شيخ موسى قبلان را به يارى خواند و رسيدگى به اوضاع دانشجويان بيمار جبل عامل را وظيفه خود قرار داد. اين كار بسيار دشوار و توانفرسا بود. ستاره جبل عامل براى آنكه شيخ موسى خسته نگردد و در نتيجه از ادامه اين امر مهم چشم نپوشد. كارهاى دشوارى چون شستن ظرفها، پاكيزه ساختن اتاق بيمار، آماده سازى و خوراندن دارو را خود به عهده مى گرفت و مردگان را به يارى شيخ موسى به گروستان رساخره، دفن مى كرد. در اين گردباد مرگ بسيارى از ساكنان حريم آسمانى امير مؤمنان به ديار جاودانگى شتافتند سيد جواد عاملى، از نوادگان صاحب مفتاح الكرامه و خويشاوندان نزديك سيد محسن، نيز در شمار آنها جاى داشت. فرزند «شقرا» در سوگ سيد جواد بسيار اندوهگين شده، مرثيه اى غمبار سرود.

چون تب بيمارى واگير فرو نشست، رنجورى همسر، دانش پژوه خسته جبل عامل را در نگرانى فرو برد. او اينك علاوه بر كارهاى روزانه خويش ‍ بايد به تيمار نوزاد و همسر بيمارش نيز مى پرداخت. هر چند سرانجام توفان دردها و ناتوانيها فرو نشست، ولى نگرانى و اندوه دانشور «شقرا» پايان نيافت. نامه عبدالكريم كهنسال كه در آن سيد محسن را به گزينش يكى از دو كار زندگى در «شقرا» و يا انتقال پدر به نجف ناگزير ساخته بود، پژوهشگر تهيدست جبل عامل را در غمى جانگاه فرو برد.

او نه ياراى دل بريدن از نجف داشت و نه توان مالى انتقال پدر، ناگزير به حرم اميرمؤمنان على عليه‌السلام پناه برد، امام را به يارى فرا خواند. اين توسل سرانجام مؤ ثر افتاد، نامه ديگرى از «شقرا» رسيد و عبدالكريم، فرزند را به تلاش در دانش اندوزى و فراموش كردن دشواريهاى زندگى پدر فرا خواند. البته كرامت علوى بدين نامه محدود نبود چند سال بعد سيد عبدالكريم بى آنكه هزينه اى بر فرزند تحميل كند، همراه گروهى از نيكان سمت نجف رهسپار شد. مسافران جبل عامل چنان عبدالكريم كهنسال را از احترام و خدمت برخوردار ساختند كه او بعدها به فرزندش گفت: اگر گروهى از فرزندان همراهم بودند، هرگز اينگونه به من خدمت نمى كردند و اسباب آسايشم را فراهم نمى آوردند.

سرنوشت چنان تدبير كرده بود كه روشندل سالخورده جبل عامل به اميد زندگى بهتر به عراق گام نهد و در روزهاى پايان عمر به تجربه دشوار خشكسالى عراق نشيند. خشكسالى شگفتى كه به فروش كتابهاى سيد محسن و زيور اندك همسرش انجاميد. همزمان با پايان آن سالهاى سخت سيد عبدالكريم زندگى را وداع گفت و به سفارش خود در صحن حضرت اميرمؤمنان عليه‌السلام به خاك سپرده شد.

البته ستاره جبل عامل در كنار همه مشكلات نجف لحظه هاى زيبايى نيز داشت. لحظه هايى كه پياده تا كربلا راه سپردن، سفرهاى زيارتى به جايگاههاى مقدس و نشست با دوستان صميمى را بايد در شمار آنها جاى داد.

## هجرت به كوير

نامه هاى فراوانى كه شيعيان دمشق سمت نجف فرستادند، سرانجام سودمند واقع شد و دانشور بزرگ خاندان امين را به خدمت در آن سامان مشتاق ساخت. بنابراين در واپسين روزهاى جمادى الثانى سال 1319 ق. نجف را - پس از دو سال و نيم اقامت - ترك گفته، رهسپار دمشق شد و در روزهاى پايانى شعبان بدان شهر رسيد.

آفتاب «شقرا» كه به چيزى جز نيكبختى مسلمانان نمى انديشيد با همه توان براى از ميان برداشتن سه عامل تيره روزى مؤمنان ناآگاهى، تفرقه و كژروى ها به نورافشانى پرداخت ايجاد مدرسه هايى براى آموزش و پرورش ‍ دختران و پسران، وقف زمين و ساختمانهايى براى پيشبرد اهداف آموزشى و چاپ و انتشار كتاب هاى ويژه اين آموزشگاهها بخشى از تلاشهاى دانشور بيدار جبل عامل در زدودن زنگار ناآگاهى و جهل از جامعه اسلامى به شمار مى آيد.

نگارش كتاب «لواعج الاشجان» درباره شهادت امام حسين عليه‌السلام و نيز مجموعه پرارزش «المجالس السنيه» در مناقب و مصايب معصومان پاك عليهم‌السلام) گوشه اى از كوششهاى وى در از ميان برداشتن كژروى هاى موجود در برگزارى عزاى پيشوايان پاك بويژه حضرت امام حسين عليه‌السلام شمرده مى شود. البته آن بزرگوار بدين بسنده نكرده، با نوشتن رساله «التنزيه» ضربه اى اساسى بر پيكر كژانديشان ناآگاه وارد ساخت. در پى انتشار اين اثر، كه با هدف پاكسازى گردهمايى مذهبى را از بدعتها و گمراهيها انجام شد، مردم ناآگاه چنان در برابرش موضع گرفتند، كه برخى از دوستانش خطر «انقلاب عوام» را به وى گوشزد كردند. آفتاب درخشان دمشق خود در اين باره مى گويد:

در برابر اين رساله برخى از مردم برخاسته، هياهو برپا ساختند و ناآگاهان را به هيجان آوردند... آنها در ميان بخش گسترده ناآگاه جامعه چنين پخش ‍ كردند كه فلانى (سيد محسن امين) بر پا داشتن عزاى امام حسين عليه‌السلام را حرام كرده و علاوه بر اين مرا به خروج از دين متهم ساختند.

تبليغات فراگير درباره انديشمند مصلح دمشق چنان مؤ ثر افتاد كه حتى گروهى از گويندگان مذهبى در مسجدها به بيان گمراهيهايش پرداختند و برخى از مردم با گرو نهادن خانه خود و به دست آوردن اندكى پول، در جهاد نامقدس ضد سيد محسن شركت جستند.

## تها در توفان

1321 ق. براى دانشور پاك نهاد جبل عامل سال برآورده شدن آرزوهاى ديرين بود. او در اين سال به زيارت بيت الله الحرام، مدينة النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله و بيت المقدس توفيق يافت و با كوله بارى از خاطره، تجربه و آرزوى تكرار زيارت به «شقرا» بازگشت. اندك اندك 1322 ق. فرا رسيد و آتش جنگ نخست جهانى شعله ور شد. سرور فقيهان جبل عامل كه در چنان شرايطى هرگز دورى از دمشق را پسنديده نمى ديد، فرآورده هاى كشاورزى اش را به بهايى اندك فروخته، رهسپار دمشق شد ولى بزودى دريافت كه زندگى در روستاى «شقرا» آرام تر و بهتر است، بنابراين ديگر بار به زادگاهش روى آورد و با كار كردن در زمينهايى كه از پدر به ارث برده بود، زندگى ساده اى را آغاز كرد. هر چند به سبب جنگ وضعيت اقتصادى روز به روز دشوارتر مى شد و عرصه بر تنگدستانى چون وى تنگ تر مى گشت، ولى مصيبتى سخت تر از قحطى همه منطقه را فراگرفت. اين مصيبت چيزى جز بيمارى همه گير «وبا» نبود. بيمارى وحشتناكى كه هواى زرد ناميده مى شد و در يك روز - تنها در «شقرا» - دوازده قربانى بر جاى نهاد. مردم نگران از سرايت بيمارى مردگان را رها كرده، از شستن، حمل و تدفين آنها خوددارى مى كردند. دانشمند بزرگ جبل عامل اين بار نيز مانند سالهاى بيمارى واگير نجف، خدمت به انسانهاى دردمند را وظيفه خويش قرارداد و همراه «على زين» و «عشما بنت الذيب»، كه به سبب تنگدستى به شستشوى مردگان تن داده بودند، به كار دشوار حمل و نقل و تدفين مردگان پرداخته، از كوچيدن به آباديهاى سالم خوددارى كرد. او پس از سالها آن روزهاى تلخ را چنين به خاطر آورده است:

هنگامى كه كسى مى مرد، «على زين» با «عمشا» - يكى از اين دو تن - او را مى شست. سپس من به خانه هاى مردم رفته، به آنان مى گفتم: خارج شويد. آنها برون آمده، جنازه را حمل مى كردند من نيز پشت سر آنها مى رفتم، بر جنازه نماز مى گزارديم و آن را به خاك سپرده، راه آبادى پيش ‍ مى گرفتيم ؛ ولى هنوز به خانه نرسيده، خبر جنازه ديگر مى رسيد. ما ديگر بار به نماز و تدفين مى پرداختيم و بدين ترتيب همه روز ما در اين كار مى گذشت. روزى زنى تهيدست درگذشت، هيچ كس حاضر نشد كه زن در خانه اش شستشو داده شود. خرابه اى در آن نزديكى بود، گفتم او را در خرابه شستشو دهيد، ولى همسايگان جلوگيرى كردند. سرانجام گفتم وى را درون ظرف بزرگى كه شيره انگور مى فشارند غسل دهند. اندكى بعد شستشو انجام يافت، ولى كسى نبود كه جسد را به گورستان حمل كند. در اين لحظه چند مرد و زن ديدم و آنها را به برداشتن پيكر واداشتم، سه سوى تابوت را به آنها سپردم و خود سمت چهارم را گرفتم. در راه به مردى برخورديم كه به جاى من زير تابوت قرار گرفت. پس از اندكى راه پيمايى حمل كنندگان جسد، از غفلت من سود جسته، تابوت را در گوشه اى بر زمين نهادند...

اين روزگار دشوار تا پايان جنگ جهانى ادامه يافت. سيد محسن در يادآورى روزهاى ناگوار قحطى، بيمارى و گرسنگى اين شعر را زمزمه مى كرد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ثم انقضت تلك السنون واهلها |  | فكانها و كانهم احلام |

## مشكل عثمانيان

در اين سالها دو تن از ساكنان «هرمل» به «شقرا» آمده، از دانشور بزرگ جبل عامل خواستند براى پايان دادن به درگيرى دو گروه از ساكنان آن ديار به «هرمل» سفر كند. هر چند با توجه به شرايط موجود سفر بدان آبادى كار آسانى نمى نمود ولى آفتاب «شقرا»، كه از ميان برداشتن درگيريهاى مؤمنان را وظيفه الهى خويش مى دانست، دشواريها را به جان خريده روانه «هرمل» شد.

مساءله اى شگفت پيش آمده بود. يكى از سرمايه داران با بانويى ازدواج كرده، پيش از تولد فرزندش زندگى را وداع گفته بود. پس از مرگ وى همسرش پسرى به دنيا آورد. بستگان حاج محمد على ادعا مى كردند كه نوزاد بدون آثار حيات تولد يافته است ولى همسر بر اين باور بود كه فرزندش زنده پاى به گيتى نهاده و پس از لحظه اى درگذشته است.

يكى از مسؤ ولان بلند پايه «هرمل» با ورود ستاره تابناك جبل جبل عامل به وى گفت: از دو جهت در تنگنا واقع شده ايم يكى تنگناى اختلاف نژادها و مذهبها و ديگرى تنگناى دين كه دست ما را بسته است.

سيد محسن پاسخ داد اختلاف نژادها و مذهبها موجب دشوارى و تنگناست، اين را مى پذيرم ولى تنگناى دين قابل پذيرش نيست. مشكل حكومت عثمانى از ترك دين سرچشمه گرفته است. اگر شما به فرمانهاى پروردگار عمل مى كرديد هرگز در سراشيبى سقوط و انهدام قرار نمى گرفتيد.

آنگاه محفل دادرسى تشكيل داد و پس از تحقيق حق را با زن يافت. ولى از آنجا كه هيچ كس حتى ماماى دهكده حاضر به گواهى حيات نوزاد در لحظه تولد نبود، ناگزير از دو طرف خواست به صلح روى آورند. سپس در نشستى كه با نمايندگان دو طرف داشت ميان آنها صلح برقرار كرد و مساءله اى كه مى رفت، به رويارويى دو قبيله انجامد، فرجامى نيك يافت.

## باز در قدس

با پايان جنگ جهانى امير فيض بن الحسين فرمانرواى دمشق شد. سرور دانشوران جبل عامل، كه در پى اصلاح امور مسلمانان بود، چنان مى پنداشت كه مردى چون فيصل - با توجه به شيعه بودنش - مى تواند وى را در اين امر مهم يارى دهد بنابراين همراه گروهى از دانشمندان جبل عامل به ديدارش شتافت و توانست از قدرت مالى وى براى پيشبرد امور فرهنگى، آموزشى مؤمنان بهره گيرد.

در پى اين سفر جاذبه فلسطين يك بار ديگر آفتاب «شقرا» را سمت خويش كشاند. آنچه در اين سفر بسيار قابل توجه مى نمايد. توجه آن بزرگ مرد به وحدت صفوف دين باوران است. چون هنگام نماز عصر فرا رسيد، خدمتكار مسجد صخره، كه بزرگى و دانش سيد را دريافته بود، آنها را به گوشه اى مسجد برد تا با خاطرى آسوده به عبادت پردازند. آفتاب شقرا پرسيد: چرا ما را بدين جاى آورده اى مى خواهيم در نماز جماعت شركت كنيم.

خادم گفت: آقاى من! شما با ما نماز مى گزاريد؟

مرجع شيعيان جنوب لبنان و دمشق پاسخ داد: چرا با شما نماز نگزاريم؟ آيا ما و شما هر دو مسلمان نيستيم؟

آنگاه همگى برخاسته، همراه امام مسجد نماز جماعت به جاى آوردند.

## نماز باران

دانشور بزرگ جنوب لبنان علاوه بر دانش و روشن بينى از عرفان، يقين و معنويت فراوان بهره مى برد، پس از بازگشت به وطن مشاهده بى آبى زمين و بى ابرى پيوسته آسمان وى را در اندوه فرو برد. او، كه همه چيز را از خداوند مى دانست، مردم را به تلاش در جلب عنايتهاى ويژه پروردگار فرا خوانده، به روزه در روزهاى چهارشنبه، پنج شنبه و جمعه دعوت كرد و روز سوم فرمان داد در حالى كه دامن جامه را فرو چيده اند، برهنه پاى و شكسته دل سوى دشت حركت كنند. در دشت سيد نيايشى سراسر فروتنى و پاكدلى به جاى آورد و در پى آن نماز باران گزارده، تا شامگاه هبه ندبه و نيايش ادامه داد. همزمان با اذان مغرب همه افطار كرده، نماز شامگاهى به جاى آوردند و سمت خانه هاشان روان شدند. هنوز به خانه نرسيده بودند كه باران رحمت الهى فرو باريد و سراسر شب زمينهاى تشنه را كامياب ساخت. البته اين تنها نماز باران سيد نبود و چند سال بعد نيز تكرار شد.

## مرجع وحدت و استقلال

با فروكش كردن شعله هاى نبرد جهانى و اشغال سرزمينهاى اسلامى از سوى فرانسه و انگليس، آفتاب «شقرا» به عنوان مرجع مؤمنان منطقه به تاءييد، تقويت و هدايت نروهاى استقلال طلب پرداخت. فرانسويان در نخستين اقدام پاشيدم بذرهاى تفرقه را تنها راه مقابله با مسلمانان يافتند. البته اين امر با مهارتى ويژه انجام مى شد. براى مثال قانون ضد اسلامى وضع مى كردند و چون با مخالفت دانشمندان دينى و مردم روبرو مى شدند اهل سنت را از اجراى آن معاف مى ساختند. بدين ترتيب را دو گروه مسلمان از يكديگر جدا مى شد. سيد محسن در برابر اين نقشه پليد ايستادگى كرده، با اقدامهاى خويش آن را بى اثر ساخت. او براى اينكه نشان دهد ميان شيعه هو سنى فاصله اى نيست در مدرسه علويه، كه خود بنياد نهاده بود، از استادان شيعه و سنى يكسان بهره مى برد. وحدت در اين مدرسه چنان بود كه على قضمانى - دانش آموز اهل سنت - به عنوان مؤ ذن انتخاب شده، هر روز به روش برادران اهل سنت در مدرسه اذان مى گفت. مرجع كهنسال شيعه خود را پدرى مهربان براى همه مسلمانان و بلكه همه انسانها به شمار مى آورد و درگيرى و نبرد ميان آنان را شايسته مقام انسانيت نمى دانست روزى يكى از برادران اهل سنت نزدش شتافته، گفت: مى خواهم شيعه شوم.

سيد فرمود: فرقى ميان شيعه و سنى نيست. هر وقت خواستى مى توانى به نظارت مجتهدان شيعه عمل كنى.

مرد كه هرگز گمان نمى كرد بدين سادگى در جمع شيعيان جاى گيرد، همچنان از سيد مى خواست او را شيعه كند. مرجع مسلمانان نگاهى مهرآميز به وى افكنده، فرمود:

بگو لا اله الا الله، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله رسول الله.

چون اين مرد اين كلمات را بر زبان راند، سيد فرمود: اينك شيعه جعفرى شدى.

مرد شگفت زده و ناباورانه مجلس را ترك گفت.

كردار و گفتار مرجع بزرگ مسلمانان جبل عامل سبب شد كه استعمار هرگز نتواند نقشه اختلاف ميان برادران مسلمان را پياده كند.

البته آن مردالهى تنها بدين مقدار بسنده نكرده، با سخنان روشنگرانه خويش مردم را به سوى استقلال و رهايى از بند بيگانگان فرا مى خواند. كارگزاران فرانسوى كه وجود دانشمند پرنفوذى چون سيد محسن را در صفوف مردم به سود خويش نمى ديد بر آن شدند تا با سپردن مقام «رئيس علماى شيعه در سوريه و لبنان» بدان بزرگوار، وى را به خويش ‍ نزديك ساخته، فعاليتهايش را تحت كنترل قرار دهند. آفتاب «شقرا» از پذيرش پيشنهاد افسر فرانسوى سرباز زده، فرمود

من از سوى خداوند وظيفه اى كه يادآورى كرديد، به عهده دارم و كسى كه از سوى پروردگار وظيفه اى را به عهده گرفته، ممكن نيست از سوى فرمانده شما نيز بدان گمارده شود. پس به خاطر اعتمادى كه فرمانده به من نشان داد، تشكرم را به وى ابلاغ كن و بگو خداوند به يارى قناعت مرا از خانه خوب، اتومبيل ويژه، مقام والا و همه آنچه پيشنهاد كرديد، بى نياز ساخته است.

البته مرجع بزرگ مسلمانان و سوريه هرگز به نجات كشور و مردمى خاص ‍ نمى انديشيد. در نگاه آسمانى وى همه كشورهاى اسلامى وطن شمرده مى شدند و همه ساكنان آن برادران يكديگر به شمار مى آمدند. بنابراين هنگامى كه فلسطين به وسيله بريتانيا اشغال شد و مردمش تحت فشار قرار گرفتند، قدرتمندانه به ميدان مبارزه گام نهاد و مردم را به دفاع از آن فراخواند.

ناگفته پيداست كه تلاشهاى خستگى ناپذير آفتاب «شقرا» در از ميان برداشتن اختلافها و پيشگيرى از تفرقه مسلمانان به زمانى خاص محدود نبود. آن بزرگوار پس از استقلال نيز بر وحدت ارج بسيار مى نهاد و هيچ چيز را با اين گوهر رهايى بخش معاوضه نمى كرد. براى مثال هنگامى كه دولت سوريه قانون انتخابات را تصويب كرد، در اطلاعيه اى اعلام داشت كه تعدادى از كرسيهاى مجلس را در اختيار اهل سنت و بقيه را در اختيار اقليتهاى مذهبى قرار داده است. مرجع بزرگ شيعه در برابر اين قانون كه آشكارا شيعه را از برادران اهل سنت جدا ساخته، در گروه اقليتها قرار مى داد، ايستادگى كرد و در نامه اى به سران دمشق ياآور شد كه شيعه مسلمانان را يك گروه مى داند و هرگز خود را از برادران اهل سنت جدا نمى شمارد.

بدين ترتيب حكومت قانون را اصلاح كرد و شيعه و سنى را در يك گروه جاى داد. مجموعه تلاشهاى آن فقيه وارسته در قبل و بعد از استقلال سوريه دولت را بر آن داشت كه نام محله زندگى آن آفتاب بى غروب را به محله امين تغيير دهد.

آن بزرگوار در 1352 ق. فرصت يافت تا ديگر بار به عراق شتابد و از زيارت پاكان آن ديار بهره مند شود. سيد پارسايان لبنان و سوريه پس از توقفى اندك در عراق راه ايران پيش گرفت. او در بهار 1352 ق. بدان سرزمين گام نهاد و ضمن زيارت امام هشتم، على بن موسى الرضا بخشهايى از تاب نفيس ‍ اعيان الشيعه را نيز به پايان رساند.

## فصل مرثيه

سرانجام رجب 1371 ق. فرا رسيد و سرور دانشوران لبنان پس از مدتى بيمارى، سرانجام براى هميشه ديده از جهان فروبست.

مؤمنان پيكر پاكش را تا زينبيه دمشق همراهى كردند و چنانكه سفارش كرده بود، همراه ادوات، عينك و قلمهايش به خاك سپردند.

از آن بزرگ مرد علاوه بر شاگردان فرزانه، حدود 100 جلد كتاب و رساله بر جاى مانده است. كتابهاى گرانقدرى كه بايد اعيان الشيعه، تاريخ جبل عامل، البحر الزخار فى شرح احاديث الائمة الاطهار، حذف القتول عن علم الاصول، حاشيه بر عروة الوثقى، المجالس السنيه فى مناقب و مصائب العترة النبويه و لواعج الاشجان را از مهم ترين آنها به شمار آورد.

## منابع

1. اعيان الشيعه، سيد محسن امين، ج 10.

2. الامام السيد محسن الامين.

3. دائردالمعارف الاسلامية الشيعيه، حسن امين، ج 3.

4. معجم المؤ لفين، تراجم مصنفى الكتب العربية، عمر رضا كحالة، ج 4.

# آية الله العظمى سيد محمد تقى خوانسارى

متوفاى 1331

بر چشمه سازان حضور

حسن ايدرم

## از ولادت تا هجرت

در يكى از روزهاى ارديبهشت سال 1267 ق. كه بهار با ماه رمضان تواءمان گشته بود و غنچه هاى ياد در آن مى شكفتند، در خوانسار شهرى كه جاى جايش چشمه اى سر به بيرون آورده و چون نگينى سبز و بلند با دستهايى گشوده سخاوت را به تمام معنا به رخ مى كشد، در خانه سيد اسدالله، عالم بزرگ شهر، نورسيده اى پاى در حيات نهاد كه نام او را محمد تقى گزاردند.

سيد محمد تقى جوانه اى بود روييده بر شاخه سار تبارى كه در عرصه علم و زندگى درخت تناورى را شكل داده بودند و اين طليعه نيكويى براى او به شمار مى آمد. سلسله نسب او چنين بود سيد محمد تقى خوانسارى فرزند علامه سيد اسدالله و او فرزند دانشمند محقق سيد حسين و او فرزند عالم بزرگوار سيد ابوالقاسم، فرزند دانشمند گرانمايه علامه سيد حسين و او فرزند عالم فرزانه حاج ميرزاابوالقاسم، فرزند دانشمند گرانمايه علامه سيد حسين و او فرزند عالم فرزانه حاج ميرزاابوالقاسم... .

و در پايان سلسله نيز سرچشمه دانش و عصمت امام موسى بن جعفر عليه‌السلام قرار داشت.

ايام مكتب آمد، سيد محمد تقى در تيزهوشى گوى سبقت از همگنان ربود. او در اين سنين كم هم جذبه هاى معنوى را در خود احساس مى كرد. او كه در مكتب خط را بخوبى آموخت و قرآنى را به خط خود نشوت و آن را وقف مسجد كرد.

حوزه خوانسار كه در آن زمان به بركت پدران سيد محمد تقى و ديگر فرزانه هاى علمى اش رونقى داشت، دومين جايى بود كه سيد محمد تقى در دامنش استوارى يافت و قامت راست كرد. سرعت فراگيرى سيد محمد تقى چنان بود كه به هفده سالگى نرسيده، ادبيات عرب و ديگر پايه هاى مقدماتى علوم اسلامى را فراگرفت. او در همين مدت قسمتهايى هم از فقه و اصول دوره سطح را خواند. (262)

## پاى درس بزرگان

خوانسارى جوان پس از مشورتهايى كه با پدر كرد براى تكميل اندوخته ها رهسپار حوزه ديرپاى نجف شد. هجرت به نجف بر شتاب حركت او افزود. او در نجف پس از تكميل درسهاى ناتمام، در درس محققان بزرگ اين رشته ها حاضر شد تا جوانه هاى اجتهاد كه از توانايى در تحقيق ريشه مى گيرد در او برويند. خوانسارى جوان چهار سال در درس فقه و محقق بزرگ اصولى آية الله آخوند خراسانى شركت كرد. در كنار اين آدرس به درس ‍ فقيه برجسته آية الله سيد محمد كاظم طباطبايى يزدى هم حاضر گشت. بعد از ارتحال اين دو او از درسهاى اصول آية الله نائينى، آية اللله آقا ضياء عراقى و از درس فقه آية الله در گرفتن اجتهادنامه خود از اساتيدش كوشش ‍ نكرد. اما آقا ضياء عراقى - كه بارها مقام اين شاگردش را ارج نهاده و گفته بود «و حفظ مقام و نگهدارى شؤ ونات آقاى خوانسارى را مانند علماى متاءخر بر خود فرض مى دانم» هنگامى كه او بعدها به ايران بازگشته بود، اجتهادنامه وى را از نجف برايش فرستاد. افزون بر اين آقاى خوانسارى از اين استاد خود اجازه روايى نيز يافته بود. (263)

## بر بلنداى حماسه

با شروع جنگ جهانى اول كه حكومت عثمانى به نفع آلمان درگير اين جنگ شد و در صف متحدين قرار گرفت، قمرو عثمانيها در حيطه جنگ واقع گرديد. در 28 آبان 1293 ق. بصره و حوالى آن به تصرف قواى انگليس ‍ درآمد. موقعيتى حساس بود، دولت عثمانى از روحانيون كمك طلبيد علماى شيعه با آنكه استبداد گسترده از طرف آن دولت بر جامعه اكثريت شيعى عراق روبرو بودند، نتوانستند در چنين هنگامه اى ناظر پايمال شدن سرزمين مقدس عراق شوند. اين بود كه جمع بسيارى از مراجع فتواى جهاد دادند و چون خود در سنين پيرى بودند فرزندانشان را به نيابت خويش ‍ رهسپار نبرد كردند و گروه ديگرى از مجتهدان نيز خود راهى صحنه جهاد گشتند. در ايام محرم فتواهاى شورانگيز جهاد شراره حماسه را بويژه در جان طلايه داران دانش برانگيخت و در اين ميان آقاى خوانسارى نيز كرسى درس و تحقيق را رها كرد و در صف رهسپاران جهاد قرار گرفت. او به گروه مجاهدانى كه به همراه آية الله سيد مصطفى كاشانى عازم نبرد بودند، پيوست. اين گروه سوار بر كشتى در رود دجله و فرات پيش تاختند و خود را به صفوف مقدم جبهه در حوالى بصره رسانيدند.

آقاى خوانسارى در سنگرهاى جلو جبهه همراه با همدرسان خود آقاى سيد ابوالقاسم كاشانى و آقاى بختيارى زاده مستقر گشت. او در نبرد با هزار تيرى كه داشت و با مهارتى كه در تيراندازى يافته بود سينه سپاهيان دشمن را آماج خشم ساخت و آنگاه كه دشمن براى درهم شكستن مقاومت جنوب هجومى سخت را آغاز كرد او پر نشاط برود و خنده هاى بلندش ‍ تعجب دوستان را برمى انگيخت و وقتى هم كه سايه رخوت بر گروهى از جنگاوران افتاد باز فرياد او كه حرام بودن عقب نشينى در برابر دشمن را اعلام مى كرد، پرطنين بود، و شگفت تر زمانى بود كه با تنگ تر شدن حلقه محاصره دشمن مجاهدان مهياى مرگ مى شدند و او شور نماز داشت و همگان را به آن مى خواند. گويى نماز عاشورايى حسين عليه‌السلام در ذهنش زندگى يافته بود.

قواى دشمن پيروزيهاى شايانى در جبهه فرات به دست آورد. ولى شكست در كوت العماره پاى رفتن را از آنان گرفت و به ناچار جبهه جنگ از جنوب به شرق تغيير يافت.

با اشغال بغداد كه مقارن با پيروزيهاى ديگر متفقين بود، پايان جهاد فرارسيد. از آن سو اشغالگران در تعقيب نيروهاى مقاومت برآمدند. دستگيريهاى وسيعى آغاز گشت و سرانجام خوانسارى جوان هم كه در نبرد از قسمت پا مجروح شده بود، دستگير شد. مجاهدان عرب تنها با سپردن تعهدى آزاد گشتند اما برخورد با مجاهدان ديگر متفاوت بود. انگليسى ها از آزادى آنان اجتناب ورزيدند. در اين ميان وساطتهايى نيز براى آزادى آقاى خوانسارى صورت گرفت ولى بى ثمر بود. اشغالگران اسراى جنگى را در بندر بصره جمع نموده، آنجا يا كشتى هايى به اسرارتگاههاى خود در مستعمراتشان فرستادند و آقاى خوانسارى و قريب چهارصد تن ديگر از اسراء به جزيره سنگاپور برده شدند. چهار ماه طول كشيد تا كشتى آنان در آن سرزمين پهلو گرفت. در سنگاپور، اسرا در زندانى صحرايى قرار داده شدند. در اين زندان گروهى از مردمان وحشى جزيره نيز به نام كوكا به چشم مى خوردند. آنها به آدمخوارى معروف بودند از آن رو هر روز صبح كه شيفت زندانبان عوض مى شد اسرا سرشمارى مى شدند. در آن محيط خش ‍ آقاى خوانسارى به تلاش علمى روى آورد. او علاوه بر تدريس منطق و حكمت، خود نيز به آموختن پرداخت و توانست زبان انگليسى را از يك راجه هندى بياموزد. رئيس زندان كه متوجه مقام علمى او شده بود با توجه به آشنايى او به زبان انگليسى از او خواست كتابى گمراه ساز را ترجمه كند. او با آنكه روزهاى سختى را پيش روى خود داشت با اين درخواست مخالفت نمود. و شايد هم براى انتقام از اين سرسختى بود كه زندانبانان قصد جان او را كردند. او خود در اين باره گفته است:

«روزى همه به بيرون رفته بودند و من تنها بودم. زندانبانان حيوانى وحشى را از آن دم در بر درون زندان ول كردند. حيوان جستى زد و بسرعت به طرف من آمد. خيلى نزديك شد اما كارى به من نداشت. به دم در رفت و دو مرتبه برگشت. چند دفعه اين كار را انجام داد ولى كارى با من نكرد. »

بعدها كه راجه هندى آزاد شد در آزادى آقاى خوانسارى كوشيد. در نتيجه آقاى خوانسارى نيز پس از گذشت چهار سال تحمل رنج اسارت، آزاد گشت. (264)

## مرجعيت

آية الله خوانسارى بعد از رهايى از اسارت به زادگاهش خوانسار بازگشت. پس از آن، آوازه حوزه نوبنياد سلطان آباد اراك، در او شيفتگى نخستين را زنده ساخت و از همين رو در حوزه سلطان آباد به احترام آية الله حائرى در درسشان شركت جست و خود نيز جداگانه به تدريس فقه، اصول و حكمت پرداخت. ديرى نگذشت كه او توجه آية الله حائرى را به خود برانگيخت. آقاى خوانسارى در سلك ياران نزديك و مشاوران برجسته (هياءت استفتايى) آية الله حائرى قرار گرفت. وى در پى اين نزديكيها نقش ‍ برجسته اى در شكل گيرى حوزه علميه قم ايفا كرد و مشوقى در هجرت آية الله حائرى به قم بود. در سال 1315 ش. حوزه قم در ماتم از دست دادن بنيانگذارش به سوگ نشست. در آن موقعيت خطير آية الله صدر و آية الله حجت و همچنين آية الله خوانسارى كه سه تن از شاگردان و ياران برجسته آية الله حائرى بودند، براى تصدى مسؤ وليت حوزه و عهده دارى رهبرى دينى مردم مورد توجه قرار گرفتند. در اين ميان آية الله خوانسارى با شايستگى هاى فراوان اخلاقى و علمى كه داشت پيشگام نگشت، اما شيخ محمد صدوقى و شيخ مجتبى عراقى و تنى چند از دوستانشان در پاگيرى مرجعيت ايشان تلاش ورزيدند. درس خارج براى ايشان تدارك گرديد و قرار شد ادامه درس استادش حائرى را بگويد. رفته رفته اين شخصيت برجسته مورد اقبال جامعه ايرانى قرار گرفت و با طرح جواز رجوع در مسائل احتياطى به ايشان از طرف آية الله سيد ابوالحسن اصفهانى دامنه مرجعيت او گسترش يافت. اما با اين همه او آية الله صدر و آية الله حجت براى حاكم نمودن وحدت رهبرى دينى مردم و زدودن شائبه هاى تفرقه، آية الله بروجردى را به قم خواندند و با اصرار زياد او را بر اين سمند نشاندند.

سالهاى طولانى تدريس آية الله خانسارى كه از حوزه نجف آغاز گشت، جمع زيادى از آموختگان فضل او را همراه داشت. در سالهاى آخر تدريس ‍ هم درس خارج او چنان با عمق و دقت طرح مى شد كه تنها شايستگانى چند ياراى حضور در آن را يافتند. آثار علمى ايشان غير از آن رساله هاى فتوايى كه نظريات فقهى ايشان را در بر داشت، تقريرات درسهاى خارجى بود كه شاگردانش جمع آورى كرده بودند. از آن جمله درس طهارت ايشان بود كه به همت شاگرد برجسته اش آية الله محمد على اراكى و درس صلوة كه از سوى شاگرد فرزانه ديگرشان آقا مجتبى عراقى نگارش يافت. (265)

## نماز

نماز آية الله خوانسارى حديث شگفتى داشت. در او چنان باور خدا تجلى كرده بود كه در نماز حجاب برمى كشيد و روحش به بهشت ياد درمى آمد. او خود در اين باره چنين گفته بود: در نماز كه مى ايستم مثل اين كه است كه با خدا شفاهى صحبت مى كنم و انگار رخ به رخ هستم. در پى نماياندن اين چهره معنوى او بود كه با درخواست جمعى از دل باوران، آية الله سيد احمد خوانسارى، برقرارى نماز جماعت فيضيه را به او واگذاشت. در اين نماز پرشكوه حتى مقدسانى كه ترديدشان در عدالت امامان جماعت بسيار بود و به هر كس اقتدا نمى كردند، بى هيچ واهمه اى با او به نماز مى ايستادند. بعضى از شبها هم كه آقاى خوانسارى نمى آمد آية الله (امام) خمينى كه از اساتيد بنام حوزه بود اقامه نماز مى كرد. از آن رو كه نماز جمعه در نظرگاه فقهى آية الله خوانسارى واجب احتياطى بود در حوالى سال 1320 بعد از ساليان سال اين نماز متروك و مهجور مانده بود، از سوى آن فقيه بزرگ در مدرسه فيضيه بپا شد. بعدها فيضيه هم گنجايش خيل آن همه مشتاقان نداشت. براى همين، مكان نماز به مسجد امام حسن عسكرى عليه‌السلام انتقال يافت. برگزارى اين نماز چنان پرتاءثير شد كه به دنبال آن در بيشتر شهرها نماز جمعه جانى تازه گرفت. (266)

## نماز باران

يكى از حوادث مهم كه از آثار شهودى آقاى خوانسارى از نگاه دينى، نماز بارانى است كه او آن را اقامه نمود تا تجلى دعا و نماز را در زندگى به گونه اى ملموس آشكار كند. در شهريور 1320 كه متفقين در ايران به طور انبوه حضور يافتند. در آن موقع موجى از قحطى و نابسامانى در كشور به راه افتاد. قسمتى از سپاه متفقين در منطقه خاكفرج قم استقرار يافت و بعد از مدتى كنترل شهر در دست آنان قرار گرفت. اشغال هنوز ادامه داشت كه زمينهاى مساعد و وسيع شهر قم - كه به صورت ديم كشت مى شد - با گذشت دو ماه بهارى از سال 1323 هنوز تشنه بودند. با بروز اين خشكسالى موقعيت غذايى مردم بحرانى شد. اهالى قم، چاره در خواندن نماز باران ديدند. آنان به جستجوى امامى برآمدند تا آنها را به ساحل اجابت رساند و با خلوص و صفايش خواستن را معنى بخشيد. مردم راهى خانه هاى آقايان صدر، حجت و خوانسارى شدند. آقايان صدر و حجت در پاسخ مردم گفتند اگر شما وظيفه هاى شرعى خود را بجا آوريد، آسمان و زمين دستهايشان بر شما گشوده خواهد بود. اما آقاى خوانسارى نتوانست جواب نه بگويد و مردم هم گمان بردند او موافق با خواندن نماز باران است. به همين علت اطلاعيه هايى در سطح شهر نصب گرديد كه آقاى خوانسارى در روز جمعه نماز استسقا خواهد خواند. گروهى ايشان را از پايان بد كار بيم دادند اما او گفت حالا كه چنين شده، خواندن اين نماز بر من تكليفى است و هر چه صلاح باشد همان واقع خواهد شد. با نزديك شدن لحظه موعود بهائيان شهر، متفقين را به انگيزه هاى اين حركت بدبين نمودند تا جايى كه اين نيروها در پوششى دفاعى رفتند. در روز موعود، جمعيت از گوشه و كنار شهر روانه شدند تا به صحراى خاكفرج كه در نيم كيلومترى شهر قرار داشت و مصلاى آن محسوب مى شد بروند. آية الله خوانسارى هم با طماءنينه و آرامش مخصوص و در حالى كه پاها را برهنه كرده و تحت الحنك انداخته بود با عده اى از همراهان به سمت آن نقطه حركت نمودند. جمعيت افزون بر بيست هزار نفر بود و 3/2 ساكنان شهر را در بر مى گرفت. با عبور آرام مردم از كنار پادگان، شائبه هاى ترديد زدوده شد و توطئه بهائيان بى اثر ماند. آن روز نماز خوانده شد اما اثرى از اجابت ديده نشد. آية الله خوانسارى كه بارها عطوفت و مهربانى پايان ناپذير خدا را با همه وجود خود درك كرده بود، بخوبى مى دانست كه خواستن را با اصرار معنا بخشد. چه آنكه اگر خواهش باشد اجابت حتمى است. او بعد از پايان درس و بحث از شاگردانش خواست كه تا همپاى او باز به كوى خواهش روند و نماز بارانى ديگر بخوانند. اين بار نماز در باغهاى پشت قبرستان نوبپاگشت. غروب يكشنبه فرا رسيد و آسمان بى تكه ابرى سرخ ‌گونگى خورشيد را به نظاره نشست. گزارش هواشناسان غربى كه در پادگان خاكفرج بودند گوياى اين بود كه بارشى روى نخواهد داد.

دين ناباوران زبان تمسخر گشودند. استاد رسولى در خاطره خود مى گويد: «آن روز گذشت و ما مطابق معمول به نماز جماعت آية الله خوانسارى در مدرسه فيضيه رفتيم. اكنون يادم نيست كه به چه مناسبتى شبها در مدرسه فيضيه بعد از نماز جلسه روضه خوانى و سخنرانى بود. مرحوم حاج محمد تقى اشرافى به منبر رفت و هنوز اوايل سخنرانى ايشان بود كه باران شروع شد... آن شب باران مفصلى آمد. »

اين باران چنان گسترده و بى امان بود كه تا آن وقت چنين بارشى را كسى سراغ نداشت. بى سيم هاى پادگان خاكفرج به كار افتاد و خبر اين حادثه شگفت به جهان مخابره شد و در مدتى كوتاه پس از تاءييد آن از طرف مقامهاى رسمى لندن و آمريكا، از طريق راديو انعكاس جهانى يافت. (267)

## حج نمونه

تا شهريور 1328 ش هفت سال مى گذشت كه ايران از حج محروم بود. در آن سال حضور روحانيان كه تشنه تر از همه مى نمودند در اين حج، حضورى پرجلوه بود. حضورى آنچنان كه حج آن سال را حجة العلما ناميدند. روحانيان بزرگى چون آية الله ميرزا محمد فيض و تنى چند از علماى برجسته در اين حركت به چشم مى خوردند. آية الله خوانسارى هم به دعوت يكى از بازاريان تهران به اين كاروان پيوست. در همان روزهاى نخست ورود ايشان به مكه او وحدت آفرين گشت و با اعلام ثبوت رؤ يت ماه از طرف ايشان اختلاف رخت بربست و وقتى هم كه جمعى از شيعيان از او تقاضاى برپايى جماعت نمودند، او بى اعتنا به درخواست ايشان، به نمازجماعت برادران اهل سنت رفت. چه آنكه اين حج براى همبستگى بود و دلبستگى و دميدن روح برادرى، تا در سايه وحدتى ظاهرى روحها به وحدت رسند در مدينه نحل اقامت آية الله خوانسارى جاى آمد و شد هياءت ها و كاروانهاى مذاهب مختلف بود. از جمله آنها هياءت علماى مصر به سرپرستى شيخ حسن البناء، مرشد عام جمعيت اخوان المسلمين بود. گفتگوهاى دوستانه اش آغاز گشت و تلاش آية الله خوانسارى در نزديكى و ايجاد تفاهم هر چه بيشتر بود. در پاسخ به اين خبر اخوان وحدت، خطباى مصرى هم با او، همصدا گرديدند. (268)

## فتواهاى شورآفرين

آية الله خوانسارى همگام با آية الله حاج آقا حسين قمى، پيشگام مبارزه عليه كشف حجاب، در اين مبارزه شركت نمود. او در آن جو پراختناق در فتواى روشنگرانه بر زرورى بودن حجاب پاى فشرد. (269)

با شروع شكل گيرى توطئه اشغال فلسطين، آية الله خوانسارى با فرياد آية الله كاشانى همنوا بود. او در فتوايى فداكارى و كمك مسلمانان را در قضيه فلسطين و جنگ صهيونيسم واجب شمرد سرانجام فريادها كارساز شد و هزاران فدايى اسلام آماده عزيمت به فلسطين گرديدند اما با سنگ اندازى هاى دولت وقت اين اعزام چشمگير انجام نپذيرفت. (270)

همگامى آية الله خوانسارى با آية الله كاشانى مرزهاى فراترى پيموده است. او با فتوايى سرنوشت ساز ملى شدن نفت را اعلام كرد و قطع دست غارتگران را از اين سرمايه خداداد خواهان گرديد. در هنگام برگزارى انتخابات مجلس هفدهم كه پس از پيروزى نهضت ملى انجام گرفت، ايشان بار ديگر به يارى رهبرى نهضت آية الله كاشانى شتافت و در فتوايى مهم شركت در انتخابات را اداى وظيفه شرعى دانست و سستى در اين راه را عملى مسؤ وليت آفرين در پيشگاه خدا قلمداد نمود. انتشار اين فتوا، تاءثير بسزايى در انتخابات مزبور گذاشت. و در تهران تاءثير آن شگفت آورتر بود. (271)

## پاييز حزن

سال 1331 ش علما و مردم شهر همدان كه از حال نامساعد آية الله خوانسارى با خبر بودند، از او خواستند تابستان را در هواى ييلاقى همدان سپرى كند. با قبول اين درخواست، آية الله خوانسارى با همراهانش آية الله اراكى، آية الله آخوند ملاعلى همدانى، آية الله خمينى و فرزند بزرگشان سيد محمد باقر، مؤ لف محترم آقاى مجتبى عراقى راهى آنجا گرديد.

آية الله خوانسارى در استقبالى پرشور وارد شهر شد. در پى اغتنام از انفاس ‍ قدسى او مردم شهر از وى تقاضاى اقامه جماعت در مسجد جامع كردند. در يكى از آن روزها كه او براى برپايى نماز به مسجد مى رفت، در بين راه دچار حمله قلبى گشت و سرانجام نزديكيهاى ظهر هفتم ذيحجه 1371 ق به احرام جانان در آمد و لبيك گويان به سراى او شتافت كه حج چهره اى از زندگى هر روز است. و چنين شد كه رؤ ياى آية الله بروجردى نيز تعبير گشت. او در رؤ ياى در همان شبهاى قبل از وفات آن فقيه نامدار ديده بود كه سيد مرتضى رحلت كرده و او را به شهر قم مى آوردند. قبر او اينك در مسجد بالاسر حرم مطهر حضرت معصومه عليها‌السلام هم آغوش استادش ‍ آية الله حائرى قرار دارد. (272)

# علامه سردار كابلى

متوفاى 1331 ش.

ستاره خاور

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خرم گلى كه بشكفد از شاخسار علم |  | خوش سبزه اى كه سرزند از جويبار علم |

علامه حيدرقلى فرزند سردار نور محمد خان در هيججدهم محرم 1293 ق. در محله شيعه نشين قزلباشهاى «چنداول» كابل (273)، طلوع نمود. اويكى از پرغروغ ترين اختران حوزه تشيع بود كه شصت سال و اندى از عمر پربرت خويش را در عالم هجرت براى كسب دانش و نشر فرهنگ اهل بيت عليهم‌السلام به سر برد و حدود نيم قرن قبل (1372 ق) در باختر مشرق اسلامى يعنى ديار «باختران» اين ستاره گمنام از آسمان علم و حكمت غروب نمود.

اينك به مناسبت فرارسيدن چهل و سومين سال عروج اين حكيم نامور و فقيه فرزانه گوشه هايى از زندگى را مرور مى كنيم:

## خاطرات

حيدرقلى كودك چهار ساله بود كه استعار پير انگليس سايه سياه خود را بر اكثر كشورهاى شرقى و غربى گسترده بود. در هيمن امر دولتمردان انگليس ‍ يكى از مهره هاى خطرناك و وابسته به استكبار جهانى را در افغانستان به قدرت رساندند. با روى كار آمدن «امير عبدالرحمن خان» شاه جنايت پيشه و مزدور دست به طرحى استعمارى زد كه عبارت بود از مخالفت با رهبران مذهبى، سياسى و سركوب مليتهاى مظلوم و محكوم ديار تشيع. او در مخالفت و نابودى مذهب جعفرى از هيچ تلاشى دريغ نورزيد؛ از كشتار دسته جمعى شيعيان گرفته تا تبعيد و به سياهچال انداختن جمعى از رجال شيعى. نور محمد خان كه از سرداران عالى رتبه ارتش محسوب مى شد همراه با خانواده اش به يكى از ايالات مستعمره بريتانيا (هند شهر تاريخى لاهور) تبعيد شد. خانواده سردار مدت هفت سال (1297 - 1304 ق) در لاهور مهاجر بودند. در اين ايام حيدرقلى فرزند ارشد سردار راهى مكتب خانه و مدارس دولتى گرديد. وى در مدت هفت سال تمام پايه هاى علوم جديد را در لاهور فراگرفت و در مكتب خانه، علوم دينى و قرآن را آموخت. در حالى كه هنوز دوازده بهار از سن حيدرقلى سپرى نشده بود از جمله دانشمندان جوان و رياضيدان هوشمند لاهور به حساب مى آمد. او در عنفوان جوانى در بيشتر علوم و فنون روز صاحب نظر و راءى بود و در ميان دانش آموزان شهر لاهور رتبه اول را از آن خود نموده بود، به طورى كه معلمان و اساتيد كلاس حيدرقلى از فضل و آن دانش آموز مهاجر بهره مى بردند و نسبت به وى احترام خاصى به جا مى آوردند. چندى نگذشت كه آوازده علمى حيدرقلى شهره شهر گشت. دولت مستعمره هند هر چند گاهى اسباب اذيت و آزار خانواده سردار را فراهم مى ساخت و با بهانه گيريهاى واهى روزگار را بر آنان تنگ مى ساخت و توسط عوامل دولت دست نشانده كابل چنگ و دندانى عليه سردار مهاجر نشان داده مى شد.

نور محمد خان مجبور شد شهر لاهور را به قصد عراق، «ديار ابرار و احرار» روزگار ترك نمايد. بر اين اساس (سال 1304 ق) از مسير اقيانوس ‍ هند دل به دريا زده، وارد بندر ساحلى بصره گرديد. او و خانواده وى كه سالها در فراق چنين لحظه اى دقيقه شمارى مى كردند هم اكنون از تمناى ديدار و عطر گلگون گلهاى محمدى اشك شوق روان مى سازند.

سردار نور محمد خان توانست براى هميشه خود و فرزندان دلبندش را از توفان حوادث نجات بخشيده، بر ساحل بيكران كشتى نوح اهل بيت خود را بيمه نمايد.

## در محضر خورشيد

حيدر قلى هم اكنون مهمان خورشيد و در محضر امامان معصوم عليهم‌السلام قرار گرفته است. او آمده است تا از سرچشمه زلال «قرآن» و كوثر كلام «اهل بيت عليهم‌السلام» جرعه اى بنوشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما بدين درنه پى حشمت و جاه آمده ايم |  | از بد حادثه اينجا به پناه آمده ايم |
| رهرو منزل عشقيم ز سر حد عدم |  | تا به اقليم وجود اين همه راه آمده ايم |

حيدرقلى پس از زيارت مزار پيشوايان اسلام و آشنايى با اختران حوزه نجف اشرف نزد اساتيد زبده و وارسته نجف چون شيخ على اصغر تبريزى، تحصيل علوم حوزوى را آغاز كرد. وى پس از شش سال تلاش بى وقفه توانست بر قله رفيع اجتهاد و استنباط علوم اسلامى قرار گيرد. وى در ميان طلاب معاصر خود در فضل و دانش نمونه بود و همه او را به حكيم، دانشمند و مجتهد بزرگ مى شناختند.

## مشايخ اجازه

حكيم وارسته علامه سردار كابلى پس از كسب مدارج علمى و رسيدن به درجه اجتهاد و فتوا موفق شد از رجال نامى و استوانه هاى بزرگ حوزه همچون:

1- آية الله سيد حسن صدر (ره)

2- آية الله ميرزا محمد على دشتى (ره)

3- آية الله حاج سيد عباس لارى (ره)

4- آية الله حاج شيخ عباس قمى (ره)

5- آية الله سيد يحيى خراسانى (ره)

6- آية الله شيخ آقا بزرگ تهرانى (ره)

مفتخر به دريافت «اجازه» و نقل روايات گردد.

## آشنايى با زبانهاى خارجى

سردار همراه با فراگيرى علوم معقول (فلسفه، حكمت و هيئت) و منقول (فقه و اصول) به زبانهاى زنده جهانى (عربى، انگليسى، عبرى و اردو) آشنايى كامل پيدا كرد و با لهجه مخصوص هر زبان قادر به تكلم و محاوره بود و برخى از تاءليفات خود را به نگارش درآورد و بعضى از كتب خارجى را ترجمه نمود. وى تحقيقاتى درباره زبان عبرى به عمل آورد و برخى از نظرات دانشمند مسيحى عراق (اب انستاس... ) درباره «فقه اللغة» را رد كرد. و نيز كتاب «انجيل برنابا» را از عربى به فارسى دراورده، و با نسخه انگليسى آن تطبيق داد. وى سروده هايى نيز به زبان اردو و انگليسى دارد. (274)

## هجرت از حوزه

حكيم گمنام علامه سردار كابلى در اوج شكوفايى علمى و در بحبوحه جوانى و رسيدن به قله بلند اجتهاد آهنگ هجرت از حوزه را به صدا درآورد و در تاريخ 1310 ق همراه خانواده به قصد تبليغ اسلام و انجام رسالت براى تنوير و ارشاد جامعه اسلامى، با حوزه وداع گفت. با اينكه همه نوع امكانات براى او فراهم بود و هيچ گونه مشكل سياسى و مالى او را تهديد نمى كرد، با كوله بارى از علم و حكمت، حوزه را رها نموده، وارد سرزمين باختران گرديد. آن روز شهر باختران از محروم ترين مناطق غرب ايران به حساب مى آمد. با رسيدن كاروان زائر كربلا شهر غرق در شادى و شعف گرديد. مردم آن ديار به گرمى از سردار كابلى استقبال نمودند و او را همچون نگينى در بر جان گرفتند از آن روز به بعد شهر باختران منزلگاه ستارگان علم و حكمت گرديد و هر چند مدت كاروانى از عالمان و شاگردان مكتب اهل بيت عليه‌السلام و پيروان ساير مذاهب براى ديدار او كسب فيض از خرمن علوم سردار وارد اين ديار مى شدند و در طول سال مهمانخانه سردار آكنده از دانشمندان و دانش پژوهان علوم اسلامى و زائران حرم امام حسين عليه‌السلام بود كه برخى از آنان آشنا به «علوم غريبه» بودند. از آن ميان شيخ عبدالرحمن مكى بود كه از وى فن كيمياگرى را آموخت.

هجرت ناباورانه علامه بزرگوار، فقيه روزگار، حوزه هاى علميه را تكان داد. البته بايد يادآور شد كه سردار تنها مهاجر حوزه نبود بلكه بزرگان ديگرى هم قبل از ايشان پس از اتمام يك دوره از دروس حوزه و رسيدن به اعلام مراتب معرفت و صعود بر سكوى وعظ و خطابه حوزه را ترك گفته، به شهرهايى چون بلخ و بخارا و...

هجرت نموده اند و امروز حضور چشمگير پيروان تشيع در هند و چين و كشمير مرهون زحمات همين ستارگان تابناك حوزه هاست. چه بسزاست سيره سلف احيا گردد و تنى چند از امروزيان نيز همانند سردار كابلى و فاضل هندى حوزه را براى سامان بخشيدن اوضاع دينى ديار خود ترك گويند و بدان سرزمينها رو كنند.

## ميراث فرهنگى

تمركز فكرى سردار بسيار عالى بود. با اينكه در ميان مردم و همواره ماءنوس ‍ با آنان بود از فعاليتهاى علمى و كنكاش در علوم تجربى و فكرى غافل نشد. چه بسا در تحقيقات و تاءليفات خود بيشتر از حوزه درس و بحث موفق بوده و شبانه روز بهترين لحظات زندگى خود را صرف مطالعه و تحقيق و فراگيرى علوم و فنون مى كرد در پى همين پشتكارى كه داشت فن «كيميا»گرى را در باختران از دانشمندانى كه با وى ديدار داشتند آموخت و به نتايجى بسيار ارزنده و دست يافت.

وى تا آخرين دقايق عمرش از كتاب، قلم و دوات فاصله نگرفت. هميشه مى نوشت و تفكر مى كرد. هم اكنون آثار ارزشمندى در زمينه هاى مختلف از وى به يادگار مانده است كه بيشتر آنها به صورت پراكنده در كتابخانه هاى عمومى و شخصى در ايران وجود دارد از مجموع 32 جلد تاءليفات وى به تعدادى اشاره مى گردد:

1- كتاب اربعين (اين كتاب حاوى چهل حديث در فضايل امام على عليه‌السلام از طرق اهل سنت مى باشد. )

2- نظم باب حادى عشر

3- شرح دعاى صباح

4- درالنثير

5- رساله در معرفت (جو) (275)

6- غية التعديل (قبله شناسى)

7- ترجمه انجيل برنابا و...

## قبله شناس

علامه مجلسى (ره) محدث بزرگ شيعه معتقد بود كه محراب قبله مسجد مدينه از سوى سلاطين جور از جايگاه اصلى خود منحرف گرديده است. با اينكه سردار كابلى اكثر محرابهاى موجود زمان خود را منحرف از قبله مى دانست و خود با اندك انحراف از محراب مساجد نماز مى گزارد، با نبوغى كه در هيئت و حكمت داشت توانست با فرمولهاى پيچيده رياضى مساءله «انحراف قبله مسجد مدينه» را رد و حكيمانه مدعاى خويش را اثبات نمايد. وى معتقد است كه محراب مسجد مدينه صد در صد درست و طبق موازين رياضى و هيئت است و حتى انحراف نداشتن قبله مسجد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را از معجزات بارز مكتب اسلام دانسته و دلايلى در اين باره اقامه نموده است. (276)

## انس با كتاب

سردار بيشتر اوقاتش را صرف مطالعه يا نوشتن كتاب مى كرد، از كتبى كه هميشه در كنار خود مى گذاشت و دم به دم به آنها مراجعه مى كرد «تاج العروس (277)» و «دائرة المعارف بريتانيا»؟ بود و كمتر شب و روزى بر او مى گذشت كه رياضيات مطالعه نكند. اكثر كتب كتابخانه اش را خوانده بود و هر كتابى را كه مى خريد ضمن مطالعه، اغلاط آن را تصحيح مى كرد و براى بيشتر كتابهاى مهم خود كه چاپ قديم و فاقد فهرست بودند، فهرست تهيه مى كرد و حاشيه مى زد.

## خط سردار

او علاوه بر فضايل و مناقبى كه وى داشت هنرمند خوبى بود و در نستعليق و شكسته قلمى توانا و نقش آفرين داشت. نمونه اين دو خط را مى توان از حواشى سردار بر كتاب «شهاب» تاءليف قاضى ابوعبدالله خضاعى و در «غية التعديل» مشاهده نمود كه هر دو كتاب به طريق افست چاپ گرديده است.

## آيينه اخلاق

سردار كابلى نه فريفته دنيا شد و نه مغرور دانش خود او از آغاز تا آخر عمر، طلبه به معناى واقعى كلمه بود و نه به فكر جاه و مقام افتاد و نه به ياد لشكر و حشم. از تمام وجود او عزت و شرف مى باريد.

به غناى عجيبى دست يافته بود. در چهره اش آثار كبر و نخوت ديده نمى شد انسانى بود قانع، صبور، خوشرو و خوش لهجه. وقتى راه مى رفت زمين را مى نگريست و وقتى مى نشست در حال فكر كردن بود. وقتى به كسى مى رسيد با تبسم احوالپرسى مى كرد و اگر سخن از علم و فضل او به ميان مى آمد مى گفت: «من ذره اى بيش نيستم. » و...

او ظاهرى ساده و بى آلايش داشت. لباس ساده مى پوشيد، ساده سخن مى گفت و غذاى ساده مى خورد مهربان بود و با مردم صميمانه مى نشست و صادقانه برخورد مى ركد. از تمام وجودش اخلاص و صفا نمايان بود.

ادب و تواضع آن مرد كريم، دوستان و آشنايانش را به شگفتى وا مى داشت. بزرگانى كه به كرمانشاه وارد مى شدند و اشتياق به ملاقات با او را داشتند، او از باب احترام و ادب ابتدا به ديدن آنها مى رفت تا آمدن آنها به منزل او جنبه بازديد داشته باشد. وى اين احترام را نسبت به هر شخصى مراعات مى كرد بدون آنكه ملاحظه اى به مقام و مرام و مسلك طرف داشته باشد.

## غروب ستاره خاور

سرانجام حكيم فرزانه دانشمند برجسته، ستاره خاور، مهاجر گمنام علامه حيدرقلى، در عالم هجرت و غربت پس از نيم قرن و اندى تلاش، برسى و نشر معارف اسلامى، در سحرگاه جمادى الاول 1372 ق در حال راز و نياز با ذات بى نياز در سر سجاده نماز در 79 سالگى يا قلب آرام و ضمير اميدوار از آسمان باختران غروب كرد و حوزه هاى علميه و سرداران علم و معرفت را از رحلت خود عزادار و سياهپوش ساخت.

پس از مراسم تشييع و عزادارى در باختران تابوت سردار را طبق وصيت خودش به نجف اشرف انتقال دادند. پيكر مطهر او در چهارم جمادى الاول 1372 ق در ميان اشك و آه طلاب و رجال بزرگ حوزه نجف تشييع و در قبرستان وادى السلام در جوار مرقد مطهر «بوتراب» امام على عليه‌السلام به خاك سپرده شد.

## در فراق ستاره

نزديك به نيم قرن از غروب دانشور بزرگ فيلسوف گمنام آية الله سردار كابلى (ره ) مى گذرد. هنوز هم ارباب خرد و دانش در فراق سردار مى سوزند و تنها از نظرات وى در محافل و سمينارهاى علمى بهره مى جويند. يكى از آن سرداران نام آور معاصر، حكيم بزرگوار علامه آية الله حسن زاده آملى - دام عزه - است كه بارها در دروس هيئت و حكمت خود از عظمت علمى سردار كابلى با اين جملات قدردانى نموده است:

«ايشان ملاى عجيبى بود. ملاى مجهول القدرى بود. در زمان ما جايشان خيلى خيلى در حوزه خالى است. رضوان الله تعالى عليه... » (278)

چون كه گل رفت و گلستان شد خراب

بوى گل را از كه جوييم، از گلاب

# كاشف الغطاء

متوفاى 1333 ش.

سوره خشم

محمد رضا سماك امانى

## ولادت

شيخ محمد حسن كاشف الغطا در سال 1294 ق. در محله عماره نجف ديده به جهان گشود. (279)

جد او آية الله شيخ جعفر كاشف الغطا (متوفى 1228 ق. ) سرشناس ترين و پرآوازه ترين فرد اين خاندان است و فرزندان و نوادگان وى از دانشمندان و مجتهدان بزرگ عراق بودند. آية الله شيخ على كاشف الغطا (متوفاى 1320 ق. ) - پدر قهرمان اين دفتر - از مراجع بلند پايه تقليد عراق بود. (280)

## سالهاى سبز

محمد حسين در ده سالگى وارد حوزه علميه نجف شد. ادبيات عرب، حساب، نجوم، فقه و اصول را با پشتكار و شوق فراوان فراگرفت. عطش ‍ يادگيرى او را بى قرار كرده بود. نوجوان بود و آرزومند فراگيرى علوم بيشتر.

محمد حسين در كنار تحصيل علوم حوزوى به مطالعه عميق در ادبيات عرب پرداخت. ذوق ادبى خوبى داشت. نثر و نظم زيباى نوشته ها و سروده هاى او از ابتداى نوجوانى، هويداى روح لطيف و مهربانش بود. محمد حسين از ابتداى نوجوانى به سرودن شعر و نويسندگى پرداخت. پانزده ساله بود كه كتاب «العبقات العنبريه... » را درباره خاندان خود نوشت. هنوز هيجده بهار بيش نديده بود كه دروس سطح حوزه را به پايان برد و به درس خارج فقه و اصول آية الله سيد محمد كاظم يزدى و آية الله آخوند خراسانى راه يافت.

روح ناآرامى داشت. ادبيات عرب و تاريخ نتوانست عطش ذهنش را فرو نشاند. به اميد اينكه گمشده اش را در اشعار شاعران و تاريخ خاندانش ‍ بيايد، سالها در وادى شعر و ادب و تاريخ گام نهاد. اما باز تشنه بود. شگفت كه خود نمى دانست تشنه چيست! به سراغ بركه حكمت و فلسفه رفت تا روح تشنه اش را سيراب نمايد. وى در اين باره مى گويد:

تمام كتابهاى صدرالمتاءلهين، ملاصدرا شيرازى - از مشاعر، عرشيه و شرح هدايه گرفته تا اسفار و شرح اصول كافى - را نزد استادان برجسته آموختم....

زمانى نيز به يادگيرى علم حديث، تفسير و عرفان پرداخت تا بتواند اندكى از عطش خود بكاهد. به كتابهاى فصوص، نصوص، فكوك و ديوان اشعار مولوى، جامى و... پناه برد.

سالها نزد استادان برجسته حوزه علميه نجف مانند آيات بزرگوار مصطفى تبريزى، ميرزا محمد باقر اصطهباناتى، احمد شيرازى، على محمد نجف آبادى، ملا على اصغر مازندرانى، حاج آقا رضا همدانى، محمد تقى شيرازى و علامه حسين نورى (محدث نورى) به شاگردى پرداخت. (281)

در اين ميان، كاشف الغطا علاقه وافرى به محدث نورى داشت. محدث نورى از كارشناسان سرشناس علم حديث بود. كاشف الغطا همواره با استاد نشست و برخاست داشت. از پندهاى استاد براى سير و سلوك و پيمودن راههاى سعادت بهره مى جست. روزى به استاد گفت: رطوبت جوانى در جان من رسوخ كرده و مرا از برخاستن براى نماز شب سنگين نموده است. از اين رو، در برخى از شبها، نماز شب از دستم مى رود. استاد فرياد برآورد: چرا؟ چرا؟ برخيز! برخيز!

كاشف الغطا سالها پس از رحلت استاد، از آن سرزنش استاد ياد مى كند مى گويد: صداى استاد مرحومم، در هر شب، پيش از سحر مرا براى نماز شب بيدار مى كند. (282)

كاشف الغطا چند دوره در درس خارج فقه و اصول آية الله سيد محمد كاظم يزدى و آية الله آخوند خراسانى شركت كرد (283) تا توانست قله اجتهاد را فتح نمايد. وى شرحى بر كتاب «العروة الوثقى» نوشته آية الله سيد محمد كاظم يزدى نگاشت كه احتمالا نخستين شرحى است كه بر اين تاب نوشته شده باشد، اين شرح چهار جلد است. (284)

آية الله كاشف الغطا پس از سالها تحصيل و رسيدن به مقام اجتهاد، به تدريس آموخته هايش براى طلاب جوان پرداخت. دهها طلبه در مسجد هندى و مقبره ميرزاى شيرازى در صحن حرم حضرت على عليه‌السلام گرد مى آمدند و در درس او شركت مى جستند.

## سه يار

استعمارگران براى چپاول كشورهاى اسلامى بهترين راه را در تفرقه انداختن بين مسلمانان ديده اند. برخى از دانشمندان اهل سنت نيز ناآگاهانه آب به آسياب دشمن مى ريخته اند. گروهى نيز آگاهانه به شيعه حمله ور شده و در سخنان و كتابهايشان عليه شيعه وارد ميدان شده اند. جرجى زيدان (متوفى 1914 م) نويسنده شهير اهل سنت درباره شيعه مى نويسد: «شيعه طايفه اى كوچك بود كه آثار قابل اعتنايى نداشت. اكنون شيعه اى در دنيا وجود ندارد. » از آن پس سه دانشمند شيعى با هم پيمان مى بندند كه به معرفى شيعه و آثار آن بپردازند. آية الله سيد حسن صدر (متوفى 1354 ق. ) و علامه شيخ آقا بزرگ تهرانى (متوفى 1389 ق. ) با كاشف الغطا عهد مى بندند كه به ياوه هاى جرجى زيدان پاسخ دهند. قرار شد كه آية الله صدر درباره نقش شيعيان در تاءسيس علوم اسلامى كتابى بنويسد. او پس از سالها تحقيق موفق شد كتاب «تاءسيس الشيعه لعلوم الاسلاميه» را بنويسد.

علامه شيخ آقابزرگ تهرانى متعهد شد كه فهرستى براى كتابهاى نوشته شده به دست شيعيان بنويسد. او ساليان دراز به كاوش و جستجو پرداخت. به كشورهاى اسلامى سفر كرد. تا تلاشى جانفرسا، با مراجعه به كتابخانه هاى فراوان توانست فهرست آثار شيعيان در طول تاريخ، كه شامل بيش از پنجاه هزار كتاب در موضوعهاى مختلف را، از فقه، اصول، فلسفه، تفسير، كلام، ادبيات، پزشكى، فيزيك، جبر، مثلثات، رياضيات، تاريخ، جغرافيا و... بود، تهيه نمايد و به معرفى اجمالى آنها بپردازد. «الذريعه الى تصانيف الشيعه» اثر گرانسنگ او در 29 جلد به چاپ رسيد.

كاشف الغطا كتاب «تاريخ آداب اللغة» جرجى زيدان را نقد كرد. كاشف الغطا بر كتاب جرجى زيدان، در «بوينوس آيرس» آرژانتين به چاپ دوم رسيد. (285)

## سفرهاى پربار

كاشف الغطا در سفر حج با دانشمندان اهل سنت حجاز به گفتگو نشست و آنها را به وحدت فرا خواند. «نزهة السمر و نهزة السفر» سفر نامه حج اوست. سپس به سوريه و لبنان رفت و مسلمانان را با ترفندهاى استعمارگران و راههاى مبارزه با آنها آشنا كرد. با علماى شيعه و سنى سخن گفت. پرهيز از اختلاف و همكارى دانشمندان شيعه و سنى از سخنان اوست كه با انديشمندان در ميان مى گذاشت. كاشف الغطا در لبنان ازدواج كرد. پس از ماهها اقامت در لبنان كه به گفتگو با دانشمندان بر جسته شيعه، سنى و مسيحى، نقد مقاله ها و فعاليتهاى تبليغى و علمى گذشت، به مصر رفت و به تدريس در «الازهر»، بزرگترين حوزه علميه جهان اهل سنت پرداخت، او كه نفوذ مسيحيت در مصر را احساس مى كرد. با كشيشان درباره انجيل و مسيح عليه‌السلام سخن گفت و اسلام را به آنها معرفى كرد. «التوضيح فى بيان ما هو الانجيل و من هو المسيح» نوشته اوست كه جلد اول آن در سال 1331 ق. در «صيدا» چاپ شد. مجتهد جوان با شور و شعف وصف ناپذيرى به تبليغ فرهنگ شيعه و دعوت تمام مسلمانان به يكپارچى در راه مبارزه با استعمار پرداخت. هنوز به چهل سالگى نرسيده بود ولى انديشه پربار و سخنان جذابش همه را شيفته ساخته بود. او فرصتها را از دست نمى داد. سه سال در مصر و لبنان اقامت كرد و به ارشاد مردم پرداخت. شروع جنگ جهانى اول و اشغال عراق به دست انگليس او را براى دفاع از وطن، به بازگشت به ميهن فرا خواند. (286)

## دفاع از وطن

جنگ جهانى اول در سال 1332 ق. آغاز شد، انگلستان بسيارى از شهرهاى عراق را تصرف كرد. كاشف الغطا خود را به «كوت» كه خط مقدم نبرد با انگليسيها بود، رساند و اسلحه به دست گرفت و از ميهنش دفاع كرد. مراجع تقليد شيعه فتواى جهاد داده بودند و بسيارى از مجتهدان، استادان و طلبه هاى حوزه هاى علميه در خط مقدم جبهه با متجاوزان مى جنگيدند، كاشف الغطا بارها به جبهه رفت و در كنار رزمندگان سلحشور به دفاع از وطن پرداخت. (287)

## مدرسه كاشف الغطا

برخى از مقلدان آية الله سيد محمد كاظم يزدى كه پس از فوت او، از كاشف الغطا تقليد مى كردند. نزدش آمدند و با اصرار از او خواستند كه رساله عمليه خود را چاپ كند. «شرح تبصرة المتعلمين» و «وجيزه الاحكام» نوشته اوست كه در پى اصرار مقلدانش نوشته شده است. حاشيه بر «سفينه النجاه» نوشته برادرش، حاشيه بر «مجمع الرسائل» كه حاوى فتواهاى مراجع تقليد مشهور است، «مناسك حج» و... از كتب فقهى وى و «سؤ ال و جواب» و «زادالمقلدين» پاسخ استفتائات مقلدان اوست.

كاشف الغطا در طول ساليان دراز تدريس شاگردان بسيارى تربيت نمود. آية الله العظمى سيد محسن حكيم، آية الله محمد جواد مغنيه (نويسنده معروف) و شهيد آية الله قاضى طباطبايى (امام جمعه تبريز) از شاگردان اويند. توليت مدرسه علميه «معتمد» با پيشينه يك قرن بر عهده خاندان كاشف الغطا بود. اين مكان كه زمانى رونقى چشمگير داشت به مرور زمان رو به خرابى نهاد اما ايشان آن را باز سازى كرد و رونقى تازه بخشيد. (288) كتابخانه مدرسه كاشف الغطا از كتابخانه هاى بزرگ نجف بود كه كتابهاى خطى كميابى در آن وجود داشت. كاشف الغطا هر روز به مدرسه مى آمد و بيشتر ديدارهاى سياسى او و گفتگوهاى علمى اش با نويسندگان و دانشمندان عراق در مدرسه صورت مى گرفت.

ايشان هماره در انديشه حل مشكلات طلاب بود و با زحمات فراوان توانست براى طلاب مدرسه، معافيت تحصيلى بگيرد. (289)

## كنگره جهانى اسلام

در سال 1350 ق. يك صد و پنجاه نفر از شخصيتهاى سياسى و مذهبى كشورهاى مسلمان از سراسر دنيا، در كنگره جهانى اسلام، گرد آمدند. مفتى بيت المقدس از سوى مجلس اعلاى فلسطين، كاشف الغطا را به شركت به اين گردهمايى فرا خواند. اين در حالى بود كه فلسطين هنوز اشغال نشده بود و بيش از هفتاد هزار نفر از مردم فلسطين به بيت المقدس آمده بودند تا از سخنان رهبران فرقه هاى اسلامى و شخصيتهاى برجسته سياسى و مذهبى كشورهاى مسلمان بهره جويند. رشيد رضا (نويسنده سنى مذهب تفسير المنار) و علامه اقبال لاهورى نيز در اين همايش بزرگ حضور داشتند.

هر شب چند نفر از دانشمندان سخنرانى مى كردند تا اينكه نوبت به جناب كشاف الغطا رسيد. اينك چكيده اى از سخنان وى را مى آوريم:

... از نخستين شبى كه با اين اجتماع بزرگ روبرو شدم پيوسته خود را در ميان ترس و اميد مى بينم. گاه نسبت به اين كنگره خوشبين هستم و گاه دلم شور مى زند... ترس من به چند دليل است:

1- شرقيها، به ويژه مسلمانان - مراد من برادران حاضر در اين كنگره نيست - از پايدارى در هدف برخوردار نيستند. چه بسا مسلمانانى كه حركتى آتشين آغاز كردند ولى پس از مدتى حركتشان به خاموشى گراييد.

2- اختلاف و جدايى از خصلتهايى است كه در درون ما ريشه دوانيده و ما را بيچاره ساخته است. اختلاف انديشه و آزادى فكر از ويژگيهاى انسان است... اما مصيبت اين است كه اختلاف نظر به دشمنى بگرايد... مسلمانان برادران يكديگرند. آيا برادر با برادر دشمنى مى ورزد؟ اى يكتا پرستان! يكى شويد. من پيش از اين، دو كلمه گفتم كه اميدوارم از سخنان ماندنى باشد. گفتم:

گنبد اسلام بر دو پايه استوار است.

كلمه توحيد و توحيد كلمه. اى مسلمانان! اگر سخن ما يكى نشود، بايد با اسلام وداع كنيم...

3- سومين بيمارى ما اين است كه شرقيها عادت داريم به جاى عمل، حرف بزنيم و در جايى كه بايد انديشه خود را به كار بنديم، كارها را بدون فكر انجام مى دهيم.

هر ملتى با سه چيز مى تواند قيام كند: مردم توانا، انديشه درست و كوشش ‍ دايم. (290)

سخنان كاشف الغطا غوغايى بپا كرد. در آن شب با اصرار از كاشف الغطا خواستند كه امام جماعت نماز عشا باشد، او نيز پذيرفت. تمامى علماى اهل سنت، حتى وهابيون، ناصبى ها و خوارج نيز به او اقتدا كردند. از آن روز به بعد، كشاف الغطا امام جماعت كنگره شد. نماز جمعه هم به امامت او برگزار شد.

روزنامه ها و مجله هاى كشورهاى اسلامى سخنان كاشف الغطا را چاپ كردند. بسيارى از نويسندگان و دانشمندان اهل سنت از آن به بعد، نسبت به شيعه روش ملايم ترى برگزيدند.

كاشف الغطا پانزده روز در فلسطين ماند. به شهرها و روستاهاى فلسطين رفت و با علما و مردم صحبت كرد. آنان را به وحدت فرا خواند. بسيارى پس از سخنرانى او در كنگره، وى را «امام كاشف الغطا» مى خواندند، دانشمندان اهل سنت از وسعت نظر، قدرت بيان و سخنان پر مغز او به شگفت آمده بودند.

كشاف الغطا به عراق بازگشت و بسيارى از طلاب و فضلاى حوزه علميه نجف كه آوازه سخنان او در كنگره و تاءثير آن را در روزنامه ها خواند بودند، به پيشواز او آمدند. حسينيه كرخ بغداد آكنده از جمعيت بود. روزنامه نگاران، شاعران، شخصيتهاى فرهنگى و سياسى عراق در حسينيه گرد آمده بودند. كاشف الغطا براى مردم صحبت كرد و آنها را از آنچه در كنگره گذشت، مطلع ساخت.

وى پس از سه روز اقامت در بغداد، به كربلا رفت و پس از زيارت مرقد امام حسين عليه‌السلام به نجف بازگشت. هر شب، مردم به ديدار او مى رفتند و از سخنان او درباره مسافرتش استفاده مى كردند. بسيارى از شاعران و شخصيتهاى فرهنگى و سياسى نجف حضور موفق او در كنگره را به وى تبريك مى گفتند و شاعران بيش از ده هزار بيت شعر درباره سفر او سرودند.

مردم كوفه از او دعوت كردند تا به شهرشان بيايد. مسجد بزرگ كوفه، هزاران نفر را در خود جاى داده بود. كاشف الغطا براى مردم صحبت كرد. سخنرانى او به نام «الاتحاد و الاقتصاد» چند بار چاپ شد. در سخنان او آمده بود. غرب به وسيله صنعت و مكيدن چشمه هاى ثروت شرق، بر آنان سيطره يافت. اسلام همه راههاى سالم به دست آوردن ثروت را بيان و ضرورت رشد اقتصادى را گوشزد كرده است. سعادت كشورهاى اسلامى با اتخاد و اقتصاد به دست مى آيد. (291)

## براى وحدت

«اصل الشيعه و اصولها» از زيباترين نوشته هاى كاشف الغطاست. كاشف الغطا درباره انگيزه نگارش اين كتاب مى نويسد:

«دو سال پيش، يكى از جوانان پر شور كه با هياءتى علمى از سوى دولت عراق، براى تحصيل در «دار العلوم العليا» به مصر رفته بود، در نامه اى طولانى به من نوشت:... من با برخى از دانشمندان دانشگاه الازهر رفت و آمد دارم. گاه و بيگاه از نظام آموزشى و دانشمندان حوزه علميه نجف سخن به ميان مى آيد استادان الازهر از انديشمندان حوزه علميه نجف به بزرگى ياد مى كنند، ولى مى گويند: متاءسفانه شيعه هستند! من از اين سخنان آنها شگفت زده شدم. به آنها گفتم: مگر شيعه بودن گناه است؟! مگر شيعيان مسلمان نيستند؟! برخى از آن ها در پاسخ گفتند: شيعيان مسلمان نيستند و... من جوانى هستم كه از پيدايش شاخه هاى گوناگون مذهبها در اسلام آگاهى ندارم. اكنون از سخنان دانشمندان بزرگ اهل تسنن به ترديد افتاده ام كه آيا شيعه فرقه اى از اسلام است؟ اگر مرا از اين سرگردانى نجات ندهيد مسؤ وليت لغزش و گمراهى من بر عهده شماست.

من به وسيله نامه درباره تاريخ شيعه و پاسخ به تهمتهاى آنان، او را راهنمايى كردم. ولى در شگفت بودم كه چگونه برخى از دانشمندان بزرگ اهل سنت، اين گونه سخن مى گويند! تا اينكه كتاب «فجر الاسلام» نوشته احمد امين، نويسنده بزرگ مصرى به دستم رسيد. مغزم از دروغهاى شاخدار اين كتاب سوت كشيد. احمد امين، سال پيش (1349 ق. ) همراه شمارى از استادان، دانشجويان و دانشمندان مصر، به نجف، شهر دانش ‍ آمد. او در نجف همراه دوستانش در يكى از شبهاى ماه مبارك رمضان به ديدن من آمد. من او را به نرمى سرزنش كردم كه چرا چنين دروغهايى را به شيعه نسبت داده است! آخرين عذر احمد امين اين بود كه آگاهى كافى درباره شيعه نداشتم. من گفتم: اين بهانه پذيرفته نيست. نويسنده بايد در موضوعى كه مى خواهد بنويسد، خوب بررسى كند چرا كتابخانه هاى نجف، از جمله كتابخانه خصوصى خودم كه 5000 جلد كتاب دارد كه بيشتر نويسندگان آنها از اهل سنت هستند، ولى در كتابخانه هاى قاهره كتابهايى كه نويسندگان آنها شيعه اند، بسيار كم پيدا مى شود؟!

چند ماه بيش، يكى از جوانان پاك شيعه بغداد، در نامه اى به من نوشت سفرى به استان «دليم»، همسايه استان بغداد داشتم، بيشتر مردم آنجا سنى هستند. من با مردم نشست و برخاست داشتم. آنها از سخنان و ادب من بسيار خوشحال بودند. اما هنگامى كه فهميدند من شيعه هستم. گفتند: ما گمان نمى كرديم شيعيان با ادب باشند، چه رسد به دانش و دين آنها! ما آنها را يك مشت وحشيان بيابان مى پنداشتيم! مدتى بعد به سوريه و مصر رفتم. شگفت آور بود. مسلمانان، سنى مصر نيز همان سخنان مردم «دليم» را گفتند، آيا موقع آن نرسيده است كه به دفاع از شيعه بپردازيد؟ (292)

روزنامه هاى مصر، سوريه و... مقاله هاى مسمومى درباره شيعه مى نويسند. ديگر تاب نياوردم و سكوت نكردم. نه از اين نظر كه ستمى بر شيعه شده باشد و من بخواهم در برابر سيل تهمتها از آن دفاع كنم. بلكه از اين نظر كه پرده هاى نادانى را از برابر چشم مسلمانان كنار بزنم تا افراد با انصاف در داورى درباره شيعه راه عدالت پيش بگيرند و عذر و بهانه اى هم براى آن دسته از دانشمندان كه ياوه هايى بر زيان شيعه مى گويند و مى نويسند، باقى نماند كه بگويند دانشمندان شيعه، مذهب خود را معرفى نكردند. (اين جمله را احمد امين در ديدار با كاشف الغطا گفت) و از همه مهمتر اميد مى رود در سايه اين كتاب پيوندهاى دوستى در ميان مسلمانان استوار گردد و دشمنى از بين آنها برچيده شود. شايد پس از نوشتن اين كتاب، نويسنده كتاب «فجر الاسلام» دگر بار ننويسد «تشيع پناهگاه دشمنان اسلام بوده و هست. تشيع پناهگاه افرادى است كه مى خواهند انديشه هاى پدران يهودى، نصرانى و زردشتى خود را وارد اسلام كنند. »! (293)

«اصل الشيعه واصولها» در سال 1351ق. چاپ شد و مورد استقبال خوانندگان قرار گرفت.

كاشف الغطا در اين كتاب مى نويسد:

نخستين فردى كه بذر تشيع را در سرزمين اسلام كاشت بنيانگذار اسلام، حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله بود. دهها حديث در كتابهاى اهل سنت آمده است كه در آن ها پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله، و على عليه‌السلام و شيعيانش او را رستگاران جهان آخرت ياد كرده است... انديشه شيعى از زمان پيامبر آغاز شد. شيعه در لغت به معناى «پيرو» است و به پيروان حضرت على عليه‌السلام در زمان پيامبر، شيعيان على عليه‌السلام مى گفتند...

سلمان فارسى كه پيامبر درباره اش فرمود سلمان از اهل بيت ماست و ابوذر كه پيامبر درباره اش فرمود آسمان سايه نيفكنده و زمين در بر نگرفته كسى را كه راستگوتر از ابوذر باشد، هر دو از ياران حضرت على بودند.

ابوالاسود دوئلى، بنيانگذار علم نحو از شيعيان حضرت على است. خليل بن احمد فراهيدى، بنيانگذار علم لغت و عروض نيز از ياران اوست. ابومسلم معاذ بن مسلم هراء، پايه گذار علم صرف و عبدالله مفسر بزرگ قرآن نيز شيعه بودند محمد بن عمر واقدى نخسيتن فردى كه علوم قرآنى را گردآورى كرد، شيعه بود. ابورافع بنيانگذار علم حديث و پسرش على كه نخستين فردى است كه كتابى در علم فقه نوشت و پسر ديگرش عبدالله كه نخستين مسلمانى است كه كتابى در علم تاريخ نوشت، شيعه بود.

ابان بن عثمان الاحمر شيعى نخستين فردى است كه كتابى در علم تاريخ اسلام نوشت... نابغه جعدى، كعب بن زهير، فرزدق، كميت، حميرى، دعبل، ابونواس و... بسيارى از شاعران بزرگ عرب در دامان مكتب شيعه پرورش يافتند. (294)

آيا اين بزرگان ميدان دانش، ادب و جهاد مى خواستند اسلام را نابود كنند؟!

## ولايت فقيه

كاشف الغطاء بخوبى نقش زمان و مكان در اجتهاد را يافته بود و بر اين باور بود كه نبايد احكام اسلامى در تنگناى سليقه مجتهد قرار بگيرد، زيرا فرجام چنين كارى اين است كه احكام اسلام، به صورت خشك و بى روح درآيد.

كاشف الغطا در مورد اختيارات ولايت فقيه نظرات بسيار بلندى دارد. امام خمينى (ره) مى فرمايد:

ولايتى كه براى پيامبر صلى الله عليه وآله و سلم و امامان است، براى فقيه نيز ثابت است. موضوع ولايت فقيه چيز تازه اى نيست كه ما آورده باشيم. بلكه اين مساله از اول مورد بحث بوده است... به طورى كه نقل كرده اند، مرحوم كاشف الغطا نيز بسيارى از مطالب را فرموده اند. (295)

او درباره حدود اختيارات ولى فقيه مى نويسد:

ولايت فقيه همه مواردى را كه به مصلحت اسلام و مسلمانان است، در بر مى گيرد.

## فلسطين در اسارت

صهيونيستها در سال 1327 ش. / 1367 ق. / 1948 م فلسطين را اشغال كردند. در همين ايام برخى از دولتهاى عربى به نبرد با متجاوزان برخاستند. كاشف الغطا پيامى براى رزمندگان مسلمان فرستاد و آنها را به ادامه نبرد تشويق نمود او هماره در سخنرانيها و پيامهاى خويش از فلسطين ياد مى كرد و مسلمانان را به آزاد سازى آن فرامى خواند. (296)

## كنفرانس اسلامى پاكستان

جمعيت اخوت اسلامى كراچى دومين گردهمايى جهان اسلام را در سال 1371 ق / 1330 ش.، در كراچى برگزار كرد. آية الله كاشف الغطا به اين همايش بزرگ دعوت شد. اينك بخشى از سخنان وى در اين گردهمايى را مى آوريم:

... ما مى گوييم مسلمانيم ولى تاريخ ما مسيحى و زردشتى است. مسلمانيم ولى روزه يكشنبه را تعطيل مى كنيم مسلمانيم اما به زبان انگليسى صحبت مى كنيم. مسلمانيم اما از زبان عربى چيرى نمى دانيم. عربى، زبان قرآن را نمى دانيم ولى به زبان بيگانگان خوب حرف مى زنيم.

تنبلى و سهل انگارى چنان ما را فرا گرفته است كه شنيده ايم دانشمندان مسلمان اين گردهمايى كه درباره اسلام بحث مى كنند، هنگامى كه مؤ ذن بانگ بر مى آورد «حى على الصلوة» بر نمى خيزند تا نماز بخوانند...

اى مردم مسلمان! نيروهاى خود را در يك جا گرد آوريد و صفها را منظم كنيد و اسلحه ها را بر دوش بگيريد كه سياست جهان، كشورهاى عربى و اسلامى را مورد حمله قرار داده است.

سخنرانى كاشف الغطا به زبانهاى مختلف ترجمه و چاپ شد. كاشف الغطا چهل روز در پاكستان ماند و به شهرهاى لاهور، راوپندى، كشمير آزاد (مظفر آزاد) و پيشاور سفر نمود. با مردم و علما صحبت كرد و آنها را به وحدت، عمل به قرآن و مبارزه با استعمار فرا خواند.

## فرياد

آمريكا در پوشش برگزارى سمينارى فرهنگى در صدد فريب دانشمندان مسلمان برآمد. جمعيت آمريكايى دوستداران خاور ميانه از 25 شخصيت برجسته مسلمان، از سراسر دنيا دعوت نمود تا در سمينارى كه درباره ارزشهاى اخلاقى اسلام و مسيحيت، در تاريخ 23 آوريل 1945 م، در هتل «امسادور»، واقع در «بحمدون» لبنان برگزار مى گردد، شركت كنند.

بسيارى از انديشمندان مسلمان و مسيحى دعوت كنگره را پذيرفتند. اما كاشف الغطا با تيزبينى توانست متوجه حيله آنها شود. آمريكا، اين ابر قدرت نو كه استعمار پير انگليس را كنار زده بود، در جنگ سرد روانى عليه شوروى، از هر وسيله اى بهره مى جست و اينك در پوشش نوعى فعاليت فرهنگى مى خواست انديشمندان مسلمان و مسيحى را با خود همراه كند.

كاشف الغطا در 78 سالگى، بسان يك سياستمدار جوان از تحولات سياسى جهان با خبر بود. وى در انديشه بر ملا ساختن اهداف كنگره بود. اما چگونه؟ او در پاسخ دعوتنامه طولانى جمعيت دوستداران خاور ميانه، بسيار كوتاه نوشت: نمى توانم شركت كنم.

كاشف الغطا تا آغاز نكرده كنگره يك ماه فرصت داشت. او در يك مدت توانست نامه اى بسيار مفصل درباره اهداف كنگره بنويسد و همزمان با آغاز كنگره در لبنان پخش كند و بدين سان آمريكا را رسوا نمايد. آگاهى او از اوضاع سياسى و ترفندهاى بسيار پيچيده استعمارگران به خوبى در اين نامه هويداست. مرجع تقليد شيعيان كه بيشتر وقت خود را به تدريس، تاءليف، ديدار با مردم و پاسخ به سؤ الاهاى شرعى آنان مى گذراند، از آخرين تحولات سياسى جهان به خوبى آگاه است. اينك چكيده اى از پاسخ او به كنگره را مى آوريم:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقاى گارلندايوانز هايكينر، معاون جمعيت دوستداران خاور ميانه... تمام موضوعهاى مورد بحث در دو مطلب خلاصه مى شود:

1- ارزشهاى معنوى و نمونه هاى عالى اخلاقى در اسلام و مسيحيت.

2- خطر كمونيست براى بشريت و راه مبارزه با آن در اسلام و مسيحيت

پيش از هر چيز بايد بدانيد كه زبان عمل از زبان حرف برنده تر است. هزاران كنگره از طرف آنان كه پاى بند به ارزشهاى معنوى نيستند، بى اثر است... اى دولت ايالات متحده و اى دولت انگليس! آيا شما داراى چنين صفتهايى هستيد؟!... آيا جنايتهايى كه شما در فلسطين كرديد شما را رو سياه نكرد؟... مگر به آنها پول و اسلحه نمى دهيد؟! (297)... شما و نهصد هزارعرب (298) (فلسطينى) را بى خانمان، آواره بيابانها، زمين را بستر و آسمان را لحاف آنها نكرديد؟! آنها در وطن خود عزيز بودند و شما كارى كرديد كه دل سنگ به حال آنها مى سوزد... آيا نرون (امپراتور روم و جنايتكار بزرگ تاريخ) به اندازه شما جنايت كرد؟ شگفتا كه شما از مسلمانان و اعراب انتظار همكارى داريد و از آنها مى خواهيد كه با شما همفكرى و همكارى كنند. شما عرب را لگدمال مى كنيد. با يك دست بر سرش مى كوبيد و با دست ديگر او را نوازش مى كنيد.

اكنون شما از در ديگرى وارد شده ايد. امروز از ما مى خواهيد كه با شما در كنگره ها بر سر يك ميز بنشينيم و درباره ارزشهاى معنوى به مذاكره بپردازيم. آيا خونهايى كه در ايران (299) سوريه، مصر و لبنان ريخته مى شود، ناشى از توطئه هاى شما نيست؟! آى ا شما در شرق و غرب جهان به مرم بى گناه ستم روا نمى داريد؟! تونس، مراكش و الجزاير در غرب جهان، در آتش ‍ بيداد شما مى سوزند و كره، هندوچين (ويتنام) و كنيا در شرق جهان، در آتش شما خاكستر شدند. تمام اين دشمنيهاى شما براى ماده پرستى شماست. همان چيزى كه در نامه خود از آن نكوهش كرده و آن را زنگ خطرى براى مردم دنيا بيان كرديد. آيا شما چيزى جز ماده را مى پرستيد؟! آيا شما دينى غير از دنيا پرستى داريد؟!

شما بمب اتمى را براى چه ساخته ايد؟! آيا تلاش در راه استثمار ملتها و به بند كشيدن آنها به خاطر دنيا پرستى و پول پرستى شما نيست؟ تمام برنامه هاى شما - حتى آنهايى كه به نام دين انجام مى دهيد - به خاطر دنيا پرستى است....

... شما فلسطين را ذبح كرديد، اما با دست دولتهاى عرب، بلكه به دست دولتهاى اسلامى تا ذبح شرعى باشد! به دست مسلمان و رو به قبله، تا براى شماو صهيونيستها خوردن آن حلال باشد! چرا كه شما اهل دين (؟) و در پس ارزشهاى معنوى هستيد! و جز غذاى پاك و حلال نمى خوريد!

شما به اين اندازه جنايت بسنده نكرديد. بلكه تلاش مى كنيد كه عرب را وارد پيمان دفاع مشترك كنيد و اين مرغ ضعيف و بى بال و پر را در دامى ديگر بيندازيد... كمكهاى مالى شما سرابى است كه تشنه را مى فريبد، اما سيرابش نمى كند. آمريكا اگر يك دلار كمك مى كند، ده برابر آن را پس ‍ مى گيرد بعضى مى گويند: انگليس، فرانسه و دولتهاى اروپايى در پيمان آتلانتيك وارد شدند و استقلال خود را از دست ندادند. بنابراين چه مانعى دارد كه ما نيز در پيمانهاى دفاعى وارد بشويم. در پاسخ مى گوييم: همين دولتها هم استقلال سياسى، دفاعى و اقتصادى خود را از دست داده و تابع آمريكا شده اند. به همين خاطر است كه بسيارى از حزبهاى آن كشورها، با آن مخالفند، مانند حزب كارگر انگليس كه حزب بزرگى است.

مصالح ما هيچگونه ارتباطى با مصالح آمريكا ندارد. آنها فقر، نادانى و عقب ماندگى ما را مى خواهند و ما خواهان دانش، سعادت و پيشرفتيم.

... من دولتهاى عرب را نصيحت مى كنم كه تسليم دولتهاى استعمارى نشوند، زيرا مشكلى را برايشان حل نخواهد كرد. به جوانان مى گويم كه راه رهايى ما بازگشت به قرآن و اسلام است. فرهنگ پربار اسلامى مى تواند پشتوانه مبارزه شما با استعمار باشد، نه مرام كمونيستى كه فرهنگى وارداتى است.

... اگر آمريكا بويى از انسانيت و معنويت برده بود، سياه پوستهاى آمريكايى الاصل را كه در حال نابودى اند، حمايت مى كرد. اگر ذره اى عدالت در دولت آمريكا بود، با پانزده ميليون سياه پوست اين همه بدرفتارى نمى كرد. دويست سال است كه شما آمريكائيها سياهان را به بردگى گرفته ايد.

... آمريكا به اسرائيل كمكهاى نقدى مى دهد و اسلحه فراوان در اختيار او مى گذارد. اما در مورد كشورهاى عربى بجز وعده هاى تو خالى، هيچ چيز به آنها نمى دهد. اگر اسلحه اى به كشورهاى عربى بدهد، به اين شرط است كه با اسرائيل نجنگد. شگفتا! اگر ما با اسرائيل نجنگيم، با كه بجنگيم؟! ما جز اسرائيل دشمنى نداريم.

... ما اين ذلتها را چگونه فراموش كنيم و با شما كنار يك ميز بنشينيم و درباره ارزشهاى معنوى و نمونه هاى عالى اخلاقى به گفتگو بپردازيم؟

... سوگند به همه مقدسات كه اگر دولتهاى عربى با هم متحد شوند، بر آمريكا، انگليس و اسرائيل پيروز مى شوند، شما شيطانها بهتر است دست از جنايت هاى خود برداريد و فلسطين را به صاحبان اصليش بسپاريد. آنگاه درباره ارزشهاى معنوى كنفرانس تشكيل دهيد. اگر در عرف سياست رواست كه با يك دست تسبيح و با دست دگير كارد بگيريد و سينه مظلومان را بشكافيد، اين كار از نظر عقل روا نيست.

... مسلمانها نسبت به يكديگر مغرورند، ولى در برابر دشمن مانند گوسفند ذليل اند.

سال گذشته به سفير انگليس گفتم: عرق از زمانى كه به اشغال در آمد، روز به روز وضعش بدتر شده است. وى پاسخ داد: اين چه حرفى است؟ اكنون كارها رو به راه شده و آبادانى و اقتصاد پيشرفت كرده است. براى نمونه، قصر شاه همه ساله در محاصره سيل قرار مى گرفت، ولى اكنون آسيبى از اين جهت به آن نمى رسد. به او گفتم:

حفظ كاخ شاه، حفظ پايگاه شماست، كاخ شاه مهم نيست. كوخ كشاورز مهم است... همين امسال شاهد طغيان بى سابقه رود كرخ بوديم. بغداد و بسيارى از روستاهاى آن آسيب ديد. ميزان خسارت تا بيست ميليون دينار بر آورد شد. بيش از پنج هزار نفر غرق شدند. همان انسانهايى كه ستون فقران مملكت و گردانندگان اصلى چرخهاى كشورند. مهار كردن رود كرخ و جلوگيرى از سيل به مصلحت استعمارگران نيست وگرنه آنهايى كه برج ايفل را ساختند، مى توانستند سيل بنده هايى در بغداد بسازند.

... اگر پيامبران اولوالعزم پنج نفرند: نوح، ابراهيم، موسى، عيسى و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله طاغوتهاى اولوالعزم نيز پنج نفرند: روزولت، تروس آيزنهاور، چرچيل، وايدن. اينها جرثومه فسادند...

ارزشهاى عالى اخلاقى در اسلام است، نه در بحمدون. شايد در اين روزها افرادى كه دعوت كنگره بحمدون را پذيرفتند، در آنجا گرد آمده باشند. مى خواهم از آنها بپرسم آيا مى دانيد كه چند سال پيش، صهيونيسم به «دير ياسين» حمله كرد، مردان، زنان و كودكان را كشت...؟آيا مى دانيد كه همه اسلحه هاى صهيونيستها آمريكايى بود؟

... شما از بازماندگان كشته ها مى خواهيد با قاتل صلح كنند و دستش را ببوسند. واى بر شما! اى فرزندان سكسون، به خدا سوگند! اگر همه ستمهاى تاريخ را در يك كفه ترازو نهند و بيداد شما بر عرب و اسلام را در كفه ديگر، ظلم شما مى چربد. شما خيال مى كنيد كه پيرو حضرت عيسى عليه‌السلام هستيد؟!

... كاش فرزندان عموسام و برادرزاده اش، سكسون شرشان را از سر ما كم مى كردند كه ما را به خيرشان اميدى نيست... آمريكا با ژاپن چه كرد؟ شهر هيروشيما را با بمب اتمى ويران كرد. گناه مردم هيروشميا چه بود؟ مگر آمريكا مسيحى نيست؟! مگر تورات و انجيل از آدمكشى نهى نكرده است؟!... » (300)

پاسخ كاشف الغطا به كنگره با نام «المثل العليا فى الاسلام، لافى بحمدون» (نمونه هاى عالى اخلاقى در اسلام است، نه در بحمدون) در كنفرانس پخش شد. روزنامه هاى لبنان نامه كاشف الغطا را چاپ كردند. مردم با اهداف پشت رده كنگرده آشنا شدند. يكى از انديشمندان مسلمان درباره اين نامه گفت:

كاشف الغطا كشف الغطا كاشف الغطا پرده را كنار زد.

نامه كاشف الغطا مورد استقبال كم نظير خوانندگان قرار گرفت و بدين خاطر سه بار در آن سال چاپ شد. نزديك به صد هزار نسخه از كتاب «المثل العليا فى الاسلام، لافى بحمدون» در كشورهاى مسلمان چاپ و به زبانهاى انگليسى و فارسى ترجمه شد.

## اهل سياست

آية الله كاشف الغطا هماره در مسايل سياسى دخالت مى كرد. برخى از كج انديشان كه دين را از سياست جدا مى دانستند. از او مى پرسيدند چرا در سياست دخالت مى كند. او در پاسخ مى گفت: اگر سياست به معناى پند، راهنمايى، نهى از فساد، نصيحت و مبارزه با استعمار است، من اهل سياستم. آرى، من تا فرق سر غرق در سياستم. چنين سياستى از واجبات است. پدر، پدربزرگ، جد و تمام خاندان من، بيش از سيصد سال رهبرى دينى جهان اسلام را بر عهده داشتند. در زيارت جامعه، درباره ائمه معصوم آمده است: انتم ساسه العباد: شما سياستمداران مردم هستيد. سياست ما سياست پيامبر و امامان است.

زمانى هم كاشف الغطا نامه اى به محمد على جناح، اولين نخست وزير پاكستان مى نويسد و هدفهاى استعمارى پيمانهاى نظامى آمريكا را به او گوشزد مى كند. (301)

سرجان تروتبيك، سفير انگليس در عراق، در تاريخ 27 محرم 1373 ق. به ديدار كاشف الغطا مى رود. گفتگو بين آنها درباره كمونيسم، اسرائيل و مسايل ديگر صورت مى گيرد. كشاف الغطا جنايتهاى انگليس در جهان را به او گوشزد مى كند. سفير كه درمانده بود، مى گويد: آيا در اين كتابخانه بسيار بزرگ شما كه هزاران جلد كتاب در آن هست، كتابى عليه ما هست. سفير فكر مى كرد كه كاشف الغطا پاسخى نخواهد داشت. زيرا كتابهاى او درباره فقه، اصول، تفسير، حديث و ديگر علوم اسلامى است كه در آنها اسمى از انگليس هم نيامده است. كاشف الغطا فرياد برآورد: كتاب كه چيزى نيست. قلبهاى همه ما عليه شماست. از دل يكايك ما به خاطر نيزه اى كه شما به جهان عرب زديد، خون مى چكد.

گفتگوى كاشف الغطا با سفيران انگليس و آمريكا با نام «محاورة الامام مع السفرين»، سه بار در نجف و يك بار در آرژانتين چاپ شد. (302)

## پايان

آية الله العظمى شيخ محمد حسين كاشف الغطا سرانجام پس از عمرى تلاش خستگى ناپذير، در ذيقعده 1373 ق. رخت از جهان بر بست. تشييع جنازه با شكوه او در نجف تا قبرستان وادى السلام گوياى علاقه وافر مردم به او بود. مراسم يادبود رحلت او در عراق، ايران، پاكستان، لبنان و بسيارى از كشورهاى مسلمان برگزار شد. (303)

كاشف الغطا از نوجوانى به سرودن شعر پرداخت. بيش از هشت هزار بيت شعر از او به يادگار مانده است. او كتابهاى بسيار سودمندى نيز به نگارش ‍ درآورد. كه چندى از آنها چاپ شده است.

آثار چاپ شده او عبارتند از:

1. الدين و الاسلام يا «الدعوة السلامية»

2. المراجعات الريحانيه يا «النقود و الردود» يا «المطالعات و المراجعات»

3. الايات البينات فى قمع البدع و الظلالات

4. التوضيح فى بيان ما هو الانجيل و من هو المسيح

5. الفردوس الاعلى

6. اصل الشيعه و اصولها

7. الارض و التربة الحسينيه

8. نبذه من السياسيه الحسينيه

9. الحكمه و السياسه

10. المثل العليا فى الاسلام لافى بحمدون

11. محاروه الامام المصلح كاشف الغطا مع السفرين البريطانى و الاميريكى 12. عين الميزان

13. نقد «ملوك العرب» نوشته امين ريحانى

14. مختارات من شعر الاغانى

15. خطبة الاتحاد و الاقتصاد

16. الخطب الاربع

17. خطبة الباكستان

18. مبادى الايمان

19. مقتل الحسين عليه‌السلام

20. قضيه فلسطين الكبرى فى خطب الامام الراحل محمد حسين كاشف الغطا

21. حاشيه بر تبصره

22. سؤ ال و رجواب

23. وجيزه الاحكام

24. زادالمقلدين

25. مناسك حج (عربى)

26. مناسك حج (فارسى)

27. حاشيه بر العروة الوثقى

28. حواشى بر سفينه النجاة، نوشته آية الله احمد كاشف الغطا (4 جلد) 29. تحرير المجله

30. حواشى بر عين الحياة، ترجمه سفينة النجاة

31. حاشيه بر مجمع الرسايل (فارسى)

32. تعليقات و تراجم بر دويان سيد جعفر الحلى، معروف به «سحر باب و سجع البلايل»

33. تعليقات بر ديوان سيد محمد سعيد الحبوبى

34. تعليقات بر الوساطه بين المتنبى و خصومه

35. تعليقات بر معالم الاصابة

36. تعليقات بر الكلم الجامعة و الحكم النافعه

37. صحائف الابرار فى وظايف الاسحار (دعا)

38. جنة الماءوى

39. السياسه و الحكمه

40. النظر الثاقب و نيل الطالب (حاشيه بر كتاب مكاسب، نوشته شيخ انصارى)

41. منظوم كشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار

42. المسايل القندهاريه (فارسى). (304)

# شهيد نواب صفوى

شهادت: 1334 ش.

سفير سحر

سيد على رضا سيدكبارى

## طلوع ستاره

سال 1303 هجرى شمسى است. آفتاب در پس ابرهاى سياه ستم، آخرين نفسهاى خود را مى كشد. نور كم سويى به زمين مى رسد. پاها در بند است. دستها رهايى ندارند و فريادها در گلو خفه مى شوند. ناگاه صداى كودكى در فضاى خانه مى پيچد. ستاره اى به خانه كوچك آقا سيد جواد قدم مى نهد. نواى آسمانى دعا بر زبان پدر جارى مى شود. آقا سيد جواد ميرلوحى نام فرزند را سيد مجتبى مى گذارد تا در لحظه لحظه زندگى به ياد خاندان پيامبر باشد.

## سرود نور

سيد مجتبى هنوز اندك سالى است كه با دنياى خردسالى فاصله گرفته است. او سوره هاى كوتاه قرآن را به تشويق پدر و مادر خويش حفظ مى كند و با پدر روحانى خود در مجالس پر نور قرائت قرآن شركت فعال دارد. قفرآن مجيد كتاب زندگى اوست و به آن عشق مى ورزد. هفت ساله است كه راهى دبستان مى شود و پس از اتمام دوره ابتدائى در «مدرسه حكيم نظامى» وارد مدرسه صنعتى آلمانيها مى گردد.

رضا خان كه بتازگى از طرف دولت استعمارگر انگليس به سلطنت رسيده است از مخالفان سرسخت اسلام و روحانيت است. از نخستين كارهاى او منع به كارگيرى تاريخ هجرى قمرى است. تاريخ هجرى شمسى جايگزين تاريخ قمرى مى شود و او نام اين تهاجم وسيع بر ضد فرهنگ اسلامى را طرد يك سنت عربى تحميل شده مى نامد.

بعد از تغيير تاريخ، بر سر گذاشتن كلاه پهلوى شبيه كلاه سربازى، براى همه اجبارى مى گردد. چيزى نمى گذرد كه او مدارس را مختلط اعلام مى كند و دختر و پسر را در كنار هم قرار مى دهد. پسرها بايد هنگام مدرسه رفتن، شلوار كوتاه بپا كنند و دخترها بايد حجاب اسلامى را به كنارى نهند.

در اين حال روحانيان بيدارگر با تهاجم فرهنگى استعمار و اسلام زدايى رضا خان به مبارزه بر مى خيزند و بر ضد وى قيامهاى اصلاحى مختلفى را بر پا مى دارند در چنين زمانى است كه آقا سيد جواد ميرلوحى، پدر سيد مجتبى مجبور مى گردد از پوشيدن لباس روحانيت صرف نظر كند. رضا خان دستور داده است تا مردم همه از لباس يك شكل استفاده كنند در اين زمان آقا سيد جواد از فرصت استفاده نموده، براى احقاق حقوق مظلومان، در دادگسترى وكيل دعاوى مى شود. (305)

چندى نمى گذرد كه با داور وزير دادگسترى - سال 1315 يا 1314 - درگير مى شود و در پى گفتگوى اعتراض آميز به نظام ستم شاهى پهلوى، گوش ‍ وزير را با سيلى خود آشنا مى سازد و خود روانه زندان مى گردد. سه سال در زندان رضا خانى مى ماند و بعد از سه سال به ديدار خدا مى شتابد.

با رحلت پدر، سيد محمد نواب صفوى، دايى سيد مجتبى سرپرستى خانواده ايشان را برعهده مى گيرد. سيد مجتبى عشق و علاقه زيادى به دروس اسلامى دارد و مايل است به درس حوزه بپردازد، ليكن دايى وى كه سرپرستى او را بر عهده گرفته و خود قاضى دادگسترى است با سيد مخالفت مى كند. (306)

سيد مجتبى از عقيده خود دست بر نمى دارد و در مسجدى كه در خانى آباد است. شروع به فراگيرى درسهاى حوزه مى كند و همزمان در مدرسه آلمانيها به دروس جديد مى پردازد.

سيد در عصرى واقع شده است كه نظام آموزشى غرب در كشور به صورت نوشدارويى براى پيشرفت به مردم عرضه مى شود، وى در يكى از مدارس ‍ غربى تحصيل مى كند. در مدرسه چيزهايى مطرح است كه با آرمانهاى اسلامى وى سازگار نيست. او در فرصتهاى مناسب آنچه را فهميده به همكلاسيهاى خويش مى گويد و اوضاع سياسى، فرهنگى و اقتصادى كشور را براى آنان شرح مى دهد.

سيد در 17 آذر 1321 ش. در يك سخنرانى پرشور از دانش آموزان مى خواهد تا به سوى مجلس رفته، نسبت به هجوم اجانب و تهديد فرهنگ غرب اعتراض نمايند و در خواستشان را طرح كنند. (307)

با سخنرانى سيد دانش آموزان مدرسه دست به تظاهرات مى زنند. از مدرسه آلمانيها به مدرسه ايرانشهر و از آنجا با دارالفنون رفته، مدارس را تعطيل مى كنند و با هم به طرف مجلس حركت مى كنند. در بين راه از مردم هم افرادى به آنها مى پيوندند. تظاهرات با شكوهى روى مى دهد و با تيراندازى ماءوران به سوى مردم دو نفر كشته مى شوند و چيزى نمى گذرد كه دولت اقوام سقوط مى كند.

سيد در 1321 هجرى تحصيلات خود را به پايان برده، در خرداد 1322 در شركت نفت استخدام مى گردد و بعد از مدت كوتاهى از تهران به آبادان انتقال مى يابد. وضع نابسامان كارگران شركت، وى را رنج مى دهد و ديگران را در حقوق خويش شريك مى كند. علاقه اى بين كارگران شركت نفت و سيد به وجود مى آيد. وى شبها جلساتى براى آنها دائر مى كند و وظايف دينى و اجتماعى شان را گوشزد مى نمايد.

وى در طى آموزشهاى خويش يادآور مى شود كه نفت از آن ملت ايران است و خارجيان آمده اند تا براى ما كار كنند، نه اينكه ما را زير سلطه خود در آورند و قسمتهايى از آبادان را در اختيار گرفته، اجازه ورود به ما ندهند!

سيد سيماى زشت استعمار را در كارها و فعاليتهاى آنها نشان مى دهد، مى گويد:

اين چيست كه در چند جاى شهر نوشته اند «ورود ايرانى و سگ ممنوع»!!

آنها ايرانيان را در رديف سگ قرار داده اند. در حالى كه خود مستخدم ما هستند.

شش ماه از ورود سيد مجتبى به شركت نگذشته است كه يكى از انگليسى ها با كارگرى ايرانى حمله كرده، وى را زخمى مى كند. همان شب جلسه اى تشكيل مى شود و قرار مى گذارند كه صبح قبل از شروع به كار در پالايشگاه جمع شوند.

سيد شروع به سخنرانى مى كند و چنين مى گويد:

«چون ما مسلمان هستيم و قصاص يكى از احكام ضرورى ماست يا بايد آن انگليسى اينجا بيايد و در جلو جمع از اين برادر ما پوزش بخواهد و يا اگر اين كار را نكند، عين كتكى كه به آن زده يا عين جراحتى كه به او وارد كرده، ما به او وارد مى كنيم. »

هنوز سخنان سيد به پايان نرسيده بود كه كارگران به خشم آمده، به سالن آن انگليسى رفته، آنجا را خراب مى كنند. پليس دخالت مى كند و فرد انگليسى موفق به فرار مى شود.

چند نفر از كارگران دستگير مى گردند. سيد به خانه يكى از دوستانش رفته، شبانه توسط يكى از لنجها از آبادان راهى نجف مى شود. (308)

## مهاجر عاشق

سيد مجتبى تجربه هاى زيادى از زندگى آموخته و زندگى مردمان بسيارى را ديده و با شيوه زندگى آنها آشنا شده است. اكنون در نجف اشرف براى انجام كارى آمده است و آن آموزش صحيح اسلام است، آن گونه كه بتواند مسير حركت او را در اين دنياى رنگارنگ مشخص نمايد.

هدف از زندگى چيست؟ سيد در ضمن آموزش مى خواهد جواب اين سوال را از آن سان كه بايد، در يابد. سعادت به استقبال سيد آمده است. او مى تواند در مدرسه قوام از مدارس حوزه علميه نجف اقامت گزيند. در همان روزها علامه امينى در يكى از حجره هاى فوقانى مدرسه كتابخانه اى داير كرده و به تاءليف «الغدير» مشغول است. اين امر سبب مى شود كه مهاجر عاشق كه تازه از ايران رسيده است با حضرت علامه امينى آشنا گردد.

سيد كه علوم مقدماتى را در تهران به انجام رسانيده، در نجف به دنبال اساتيدى است كه سطوح عالى را از آنها بياموزد، از جمله اساتيدى كه وى از آنها فقه و اصول، تفسير قرآن و اصول سياسى و اعتقادى را آموخت، نامبردگان ذيل اند:

1- حضرت علامه نستوه آية الله امينى

2- حضرت آية الله العظمى حاج آقا حسين قمى

3- حضرت آية الله آقا شيخ محمد تهرانى

سيد بزرگوار نواب از اين سه استاد گرانقدر علاوه بر علوم متداول حوزه، اصول فلسفه سياسى اسلام را آموخت و با فقه سياسى اسلام آشنا شد. در همين زمان كه وى در نجف مشغول تحصيل است، يكى از كتابهاى كسروى به دستش مى رسد. نوشته اى كه مؤ لف در آن به حضرت امام صادق عليه‌السلام توهين نموده است.

ايشان كتاب را به چند تن از اساتيد و مراجع تقليد نجف اشرف عرضه مى دارد و حضرت آية الله العظمى حاج آقا حسين قمى با صراحت حكم ارتداد نويسنده كتاب را اعلام مى دارد.

جناب نواب به حكم وظيفه دينى خويش با تصميمى قاطع رو به وطن خويش مى گذارد تا آن نابخرد را بر سر عقل آورد.

پيش از حركت او از نجف به ايران، مردم تبريز و مراغه و سران برخى روزنامه ها به مقابله با احمد كسروى برخاستند و از دولت وقت درخواست نمودند تا وى را به جرم انتشار كتب گمراه كننده محاكمه كند.

دولت قدرت چندانى ندارد و از طرفى برنامه هاى پهلوى با كارهاى كسروى، چندان رو در رو نيست و در حقيقت هر دو در جهت اسلام زدايى گام بر مى دارند و كارهاى كسروى، فعاليتهاى دولت را تحت الشعاع قرار داده است، از اين رو به مقابله با وى برنيامد.

ايرادهاى وى به اسلام بيشتر از كتب مبلغين آمريكايى و مستشرقين اخذ شده بود و اشكالهايى را كه متوجه مذهب تشيع مى ساخت، غالب آنها را از علماى متعصب سنى مانند ابن حجر و موسى جارالله عالم سنى معاصر برگرفته بود. (309)

نواب با قاطعيتى تمام وسائل زندگى را جمع كرده، به طرف ايران حركت مى كند. وى كه در بين راه اطلاع يافته بود كسروى در آبادان است به آبادان مى رود. در يكى از مساجد بزرگ شهر سخنرانى مى كند و او را به مناظره مى خواند. ولى كسروى به تهران رفته بود. او نيز به تهران مى آيد و با تنى چند از آقايان تماس مى گيرد و پس از مشورت به اين نتيجه مى رسد تا با وى به بحث بنشيند. آية الله طالقانى ايشان را تشويق مى كند و جناب وى به كلوپ كسروى مى رود.

«باهماد آزادگان، نام باشگاه كسروى است. نواب چند روزى در مورد دين و مسائل اجتماعى با وى بحث مى نمايد. ليكن او قانع نمى شود. دو دستگى در جمع حاكم مى شود. حرف آخر سيد به كسروى اين است كه:

«من به تو اعلام مى كنم و تو را به عنوان يك مانع نسبت به مذهب، حتى نسبت به مملكتم مى دانم. » (310)

«موقعى كه عضوى از پيكر انسانى چنان فاسد شود كه نه تنها موجب فساد ديگر اعضاى آن پيكر گردد، بلكه تباهى خود آن عضو با مجموع اعضاى ديگرش را نتيجه دهد، نبايد در ريشه كن كردن آن هيچ گونه مسامحه اى روا داشت.

زيرا اين مسامحه چه ناشى از ترحم و مهر و محبت باشد و چه معلول بى توجهى به اهميت حياتى قضيه، موجب از ارزش افتادن و تباهى ديگر اعضاى پيكر جامعه خواهد گشت. » (311)

نواب جوان در طى جلساتى دلايل و براهين لازم را براى كسروى عرض ‍ مى كند ليك ديگر گوش شنوايى براى وى باقى نمانده است. براى شاگرد مكتب توحيد، مساءله ارتداد وى مسلم مى شود و به فكر مقابله با اين عنصر فاسد مى افتد.

سيد بزرگوار از حضرت آية الله مدنى و آقا شيخ محمد حسن طالقانى براى تهيه اسلحه پول مى گيرد و در ساعت 13 و 30 دقيقه روز بيست و سوم ارديبهشت سال 1324 كسروى در ميدان حشمت الدوله هدف قرار مى گيرد. اما به علت فرسودگى اسلحه موفقيت حاصل نمى شود. نواب به زندان مى افتد و علماى ايران و نجف خواستار آزادى حضرت نواب مى گردند و ايشان بعد از دو ماه با قيد كفايت آزاد مى گردد.

## فدائيان اسلام

حضرت نواب با آزادى از زندان به فكر تشكيل «فدائيان اسلام» مى افتد، تا به وسيله آن با عنصار فاسد در جامعه به مبارزه برخيزد و با انتشار اعلاميه اى موجوديت فدائيان اسلام را اعلان مى دارد.

او در بر پايى اين سازمان اسلامى مى گويد:

در خواب جدم سيدالشهداء را ديدم كه بازوبندى به بازويم بست و روى آن نوشته شده بود: «فدائيان اسلام»

انتشار اعلاميه مسلمانان غيور را متوجه فدائيان اسلام مى نمايد و افرادى به گروه او مى پيوندند. ساعت 10 صبح روز بيستم اسفند ماه 1342 آيات قهر الهى آشكار مى شود و كسروى توسط چهار تن از فدائيان اسلام سيد حسين و سيد على امامى، جواد مظفرى و على فدايى از ميان برداشته مى شود تا جامعه اسلامى به حركت خود در مسير الهى ادامه دهد.

فدائيان اسلام، با بانگ تكبير از محوطه دادگسترى دور مى شوند و در حين پانسمان زخمهاى خود در بيمارستان سينا دستگير مى گردند.

رهبر فدائيان به مشهد الرضا عليه‌السلام مى رود، و از راه شمال به آذربايجان، همدان و كرمانشاه راهى مى شود. در بين راه روحيه عشاير را مورد ارزيابى قرار مى دهد و با علماى شهرستانها تماس حاصل كرده، در خواست مى كند تا براى آزادى فدائيان اسلام تلگرافهايى به دولت بفرستند و خود از همانجا به نجف اشرف مى رود.

در همين ايام حضرت آية الله العظمى آقا سيد ابوالحسن اصفهانى وفات مى يابد. به همين مناسبت عده اى از دولتمردان ايران براى عرض تسليت به مراجع نجف از طرف شاه راهى نجف مى شوند.

در يكى از مجالس كه فرستادگان شاه حضور دارند. جناب نواب منبر رفته، ضمن حمله شديد به دولت «قوام السلطنه» (نخست وزير وقت) مى گويد:

چطور شما براى فوت يك نفر روحانى بزرگ به نجف آمده و به مقامات روحانى تسليت مى گوييد در حالى كه روحانى ديگرى همچون آية الله سيد ابوالقاسم كاشانى را در ايران به جرم دفاع از اسلام به زندان افكنده ايد؟!

ايشان آزادى حضرت آية الله كاشانى و فدائيان اسلام را در جلسه مطرح نمايد و حوزه علميه نجف اشرف آزادى زندانيان را از مقامات مسئول مى خواهد و پس از چندى خوسته شان جامه عمل مى پوشد.

بعد از آزادى آية الله كاشانى ديدارهايى با ايشان صورت مى گيرد. جناب نواب نظرات خود را به ايشان عرضه مى دارد و اعلام مى كند و كه در صدد ايجاد حكومت اسلامى در ايران است.

حضرت آية الله كاشانى از مبارزان و مجاهدان بزرگ عصر خويش است و در گذشته در جنگ انگليس با عرق شركت فعال داشته و در اثر همين فعاليتها به ايران تبعيد شده است اينك با نواب ميثاق مى بندد تا در ايران حكومت اسلامى بنا نهند.

## شهر پيامبران

16 مه 1916 انگليس و فرانسه پيمانى نهانى درباره تقسيم منطقه آسيايى تركيه بستند كه به نام «موافقت نامه سايكس - پيكو» خوانده شد و بر پايه آن قرار شد فلسطين زير سرپرستى هياءتى بين المللى كه شكل آن بعدها با توافق روسيه تزارى تعين خواهد گشت، اداره شود. ولى بريتانيا از امضاى اين پيمان، هدفى جز انجام يك مانور نداشت و همواره در پى آن بود كه فرصتى به دست آورد و شانه از زير بار تعهد خود خالى كند.

در دوم نوامبر 1917 انگلستان اعلاميه «بالفور» را كه خواستار پايه گذارى «ميهنى قومى» براى يهوديان بود، منتشر كرد. (312)

ايجاد «حكومت يهود» ابتدا به وسيله تئودور هرتسل، در سال 1896 طراحى شد و در پى بر پايى اولين كنگره صهيونيستها در شهر «بال» سويس به سال 1897 نيز مفاد آن به تصويب رسيد.

صهيونيستها با اشتياق فراوان به كمك انگليسى ها شتافتند و با حمايت بى دريغ از هدفهاى جنگى آنها در خاك فلسطين (در جنگ جهانى اول) سرانجام ارتش انگليس را در اين سرزمين به پيروزى رساندند.

«فلسطين به صورت يك موجوديات سياسى و به نام يك دولت به سال 1948 و در پى برداشته شدن سرپرستى بريتانيا از آن از ميان رفت. بر پايه قطعنامه شوراى امنيت سازمان ملل متحد، در بخشى از آن، دولتى به نام «اسرائيل» پايه گذارى شد. بازمانده فلسطين نزديك 5/6 هزار كيلومتر مربع را ملك عبدالله بن حسين شريف هاشمى، پادشاه اردن ضميمه كشور خود كرد. » (313)

فعاليتهاى استعمارگران انگليس ديگر بار مردم مسلمان ايران را به خشم آورد. روز جمعه سى ويكم ارديبهشت 1327 آية الله كاشانى و جناب نواب صفوى قطعنامه اى مبنى بر اظهار همدردى با عربهاى اهل فلسطين صادر نمودند. روزهاى بعد محلهايى براى نام نويسى داوطلبان جنگ با يهود در مراكز مختلف شهر افتتاح شد و پنج هزار نفر ثبت نام كردند. در پى ثبت نام مردم غيور ايران فدائيان اسلام اعلاميه اى صادر كردند و از دولت اجازه حركت به سوى فلسطين خواستند. (314)

دولت كه خود از سر سپردگان غرب است برنامه اعزام به فلسطين را لغو مى كند. چه او از پيش براى تاءسيس دولت يهود افرادى چون سيد ضياءالدين طباطبايى را به كمك صهيونيستها فرستاده است. (315)

غرب براى از ميان برداشتن نيروهاى فعال و مذهبى به رهبرى آية الله كاشانى و نواب طرحى را پى مى ريزد و آن ترور شاه است. او كه عنصرى غير مفيد شناخته شده است بايد از ميدان خارج شده، «على رضا» يا «رزم آرا» جاى او را بگيرد.

در روز 15 بهمن، شاه در دانشگاه به وسيله ناصر فخر آرايى (عضو جوانان حزب توده ) مورد هدف قرار مى گيرد. تيرها از كنار لبش رد مى شوند و سرتيب صفارى و سرتيپ اخترى، فخر آرايى را از بين مى برند.

صبح روز شانزدهم حزب توده منحل اعلام مى شود و كلوپ و باشگاهش و حزبش را چپاول مى كنند و به تاراج مى برند.

در شب 16 بهمن تانك به در خانه حضرت آية الله كاشانى مى آيد. ايشان را دستگير نموده، به قلعه فلك الافلاك در خرم آباد مى فرستند. عده اى از روحانيان مبارز هم دستگير مى گردند. سيد عبدالحسين واحدى - فرد شماره دو فدائيان اسلام - از آن جمله است.

نواب چهل تن از لوستان و فدائيان اسلام را روانه قم مى كند تا با توسل به آية الله بروجردى ايشان را آزاد كنند. موقعيتى حاصل نمى شود و منزل آية الله بروجردى محاصره مى شود. بعد از ده روز از گذشت اين ماجرا جريان فدائيان اسلام از خانه خارج شده، با يك اتوبوس راهى تهران مى شوند. در حسن آباد جلو آنها گرفته، همگى به زندان منتقل مى شوند. آية الله كاشانى هم كه در فلك الافلاك زندانى است، به لبنان تبعيد مى گردد.

## نامه هاى سرخ

دوره مجلس پانزدهم رو به اتمام است. دولت وقت استيضاح مى شود و از دزدى و چپاول اموال عمومى سخن به ميان مى آيد و مسائل شركت نفت مطرح مى گردد. شاه در صدد بر مى آيد متممى براى قانون اساسى نوشته شود كه در آن سه اصل زير بيايد:

1- نمايندگان مجلس فرماندهى كل قوا را در اختيار شاه قرار دهند.

2- مجلس سنا تاءسيس گردد.

3- انحلال مجلسين در اختيار شاه باشد.

همچنين قرار بود «مذهب حقه جعفرى» الغا و از رسميت بيفتد، كه در اين زمان جناب نواب پانزده نامه با جوهر قرمز به پانزده وكيل انتصابى (انتخابى - فرمايشى) نوشته، در آن مخالفت خود را اعلان مى دارد.

روزى كه قرار است مجلس تشكيل گردد، جلسه اى بر قرار نمى شود و با بيست و چهار ساعت (48 ساعت) تاءخير اين ماده از دستور جلسه حذف مى گردد.

به ترتيب، انتخابات مجلس سنا و ملى انجام مى شود. ليكن آراء ملت كنار نهاده مى شود وكلاى دولتى به مجلس مى روند. اين مساءله و تمامى مسائل دولتى با وزير دربار وقت، هژير بود. به همين علت او در روز جمعه دوازدهم محرم در مسجد سپهسالار به دست سيد حسين امامى مورد حمله قرار مى گيرد و يك روز پس از واقعه چهاردهم آبان 1328 هجرى شمسى به هلاكت مى رسد. وى تبعيد آية الله كاشانى را خود برنامه ريزى كرده و دستور داده بود.

با اعدام انقلابى هژير، تاريخ افتتاح مجلس سنا تغيير مى كند و انتخابات مجلس شوراى ملى كه با تمهيدات وى صورت گرفته بود، از طرف رئيس ‍ انجمن نظارت باطل اعلام مى شود. شاه روحيه خود را باخته، با هواپيماى اختصاصى ترومن به سمت آمريكا پرواز مى كند.

سيد حسين امامى دستگير و پس از پنج روز به شهادت مى رسد. فدائيان اسلام با انتشار اعلاميه اى از مقام شهيد تجليل به عمل مى آورند. انتخابات دوره شانزدهم مجلس برگزار مى گردد و آية الله كاشانى با استقبال بى نظيرى به ميهن اسلامى باز مى گردند.

## تابوت

از مدتها پيش مقبره اى براى رضا خان ساخته شده بود ولى اين ناآرامگاه همچنان خالى بود. ديكتاتور خارج از كشور مرده بود و فرزندش جراءت نداشت جسد وى را به ايران بازگرداند. ياد ستم رضاخانى حركت امت اسلامى را توفنده تر مى ساخت.

بعد ازتهيه مقدماتى شاه خواست جسد رضا خان را از مصر به ايران منتقل نمايد و به برپايى مجالس و استقبال مردم همراه سازد. نواب صفوى از نقشه دولت آگاه مى شود و به قم رفته، بعد از درس آية الله بروجردى در مدرسه فيضيه به سخنرانى مى پردازد. اين شيوه تا روز دفن ادامه مى يابد. از آن رو آرزوى رژيم عملى نمى شود و ديكتاتور بى هيچ تشييعى دفن مى گردد.

## ملى شدن صنعت نفت

خرداد 1329 على منصور بى هيچ مقدمه اى استعفا مى دهد و رزم آرا به نخست وزيرى مى رسد. وى مورد تاءييد انگليس و آمريكاست و آية الله كاشانى اين مساءله را در طى اعلاميه اى فاش مى سازد و لايحه «گس - گلشائيان» از طرف كميسيون مجلس رد مى شود. آية الله كاشانى طى بيانيه اى با تاءكيد بر ملى شدن صنعت نفت در سراسر كشور از مردم مى خواهد با پافشارى خويش طرفداران شركت نفت را به اطاعت خود وادارند.

رزم آرا در نظر دارد نهصفت ملى كردن صنعت نفت و مبارزات ضد استعمارى مردم را عقيم سازد. آية الله كاشانى و جبهه ملى در از بين بردن رزم آرا وحدت نظر دارند. لذا با استمداد از فدائيان اسلام در صدد از بين بردن وى بر مى آيند. خليل طهماسبى اين مسوليت را بر عهده مى گيرد. شاه اين خبر را شنيده، خشنود مى شود. چه اينكه رزم آرا براى خود وى نيز خطرآفرين است. اطرافيان شاه به او مى فهمانند كه ترور رزم آرا، حكم شمشير دولبه را دارد كه يك طرف آن متوجه رزم آرا و طرف ديگرش متوجه خود اوست. يعنى آگر رزم آرا زنده بماند، بهترين بهانه به دست او خواهد افتاد و تحت اين عنوان تمام مخالفان و حتى خود شاه را از ميدان بيرون خواهد كرد. به همين سبب نابود كردن رزم آرا به گونه اى ديگر طرح ريزى مى شود. يكى از گروهبانهاى ديگر ارتش در لباس غير نظامى ماءمور انجام كار مى گردد، كه هموراه با علم وزير كار بلافاصله پشت سر رزم آرا حركت كنند. او ماءمور بود همين كه طهماسبى مبادرت به تيراندزاى كرد. باگلوله كلت وى (رزم آرا) را بكشد.

خليل در مجلس ختم آية الله فيض وى را مورد حمله قرار مى دهد و با گلوله گروهبان شاه رزم آرا از پاى در مى آيد. (316)

قتل رزم آرا زنگ خطرى براى نمايندگان وابسته به انگليس در مجلس ‍ شانزدهم است كه مانع ملى شدن نفت بودند. فدائيان اسلام با از بين بردن رزم آرا، ملى شدن صنعت نفت را مى خواستند. اصلى كه پس از بازگشت آية الله كاشانى از تعبيد، هر چه بيشتر روى آن تاءكيد مى شد.

فرداى روزى كه رزم آرا كشته شد، كميسيون نفت به اتفاق آرا، اصل ملى شدن نفت در سراسر كشور را مى پذيرد و ملت مسلمان ايران به آرزوى خويش نائل مى آيند.

## منشور حكومت اسلامى

جناب نواب صفى با تاءليف كتابى تحت عنوان «جامعه و حكومت اسلامى» و انتشار آن در آبان سال 1329 روش صحيح حاكميت را بيان مى دارد. او معتقد است جز با حركت ريشه اى و تقويت فرهنگ اصيل اسلامى در جامعه با استكبار جهانى نمى توان مقابله كرد. اين سيد مجاهد به پيروى از نامه حضرت اميرالمؤمنين على (ع) به مالك اشتر، اصول سياسى اسلام رابه مردم بيان مى كند و به شاه و غاصبان حكومت هشدار مى دهد كه در صورت اجراى نكردن دستورهاى اسلامى به دست فرزندان مقتدر و فداكار اسلام از بين خواهند رفت.

نواب صفوى در جهت نيل به حكومت اسلامى و استقرار مدينه قرآنى غدير گام بر مى دارد و خود را به قالبهاى نظام مشروطه محدود نمى سازد. در اين مسير وى علاوه بر استادش در نجف اشرف (علامه امينى)، از حضرت امام خمينى در حوزه عمليه قم منشور حكومت اسلامى را فرا مى گيرد و بى محابا به برپايى آن نظام مقدس اقدام مى نمايد.

## نواب در زندان مصدق

تيرماه سال 1330 وقتى نواب از خانه يكى از افراد فدائيان اسلام خارج مى شود، از سوى ماءموران آگاهى دستگير و زندانى مى گردد.

سيد به خاطر سخنرانى دو سال پيش در آمل و شكستن شيشه مشروب فروشى به زندان مى افتد. اين در حالى رخ مى دهد كه مصدق نخست وزير اين دوره است. (317)

حقيقت اين است كه نواب صفوى خواستار اجراى احكام اسلامى و در مراحل بعد، تاءسيس نظام اسلامى است ليكن مصدق و جبهه ملى موافق او نيست. پس از دستگيرى نواب (رهبر فدائيان اسلام) افرادى كه پيش از وى دستگير شده بودند، آزاد مى شوند. سيد محمد واحدى از آن جمله است. واحدى نامه اى به مصدق نوشته، خواستار آزادى رهبر فدائيان اسلام مى گردد و با جواب نامساعد وى، در اواخر مرداد 1330 فدائيان اسلام اعلام برگزارى مراسم سخنرانى داده، در پى آن 38 نفر از آنها بازداشت و تبعيد مى شوند. نواب صفوى با شنيدن اين خبر اعتصاب غذا مى كند و آية الله سيد محمد تقوى خوانسارى و آية الله صدر طى نامه هاى جداگانه اى به آية الله كاشانى و دادستان وقت آزادى رهبر فدائيان اسلام و تبعيديها را خواستار مى شوند. پس از يكى دو روز تبعيديها باز مى گردند و نواب پس سه ماه حبس در عصر مصدق آزاد مى گردد.

## كنگره اسلامى

شب معراج رسول اكرم (ص)، 27 رجب 1350 ق. مطابق با 1931 م. است. از انديشمندان اسلامى دورترين نقاط جهان دعوت به عمل آمده تا خشم امت اسلامى را در مورد انتقال اراضى مسلمانان به يهوديها به معرض ‍ نمايش گذارند و نظرات خويش را براى آزادى قدس بيان دارند.

يازدهم شهريور 1332 مجاهد نستوه دست به اين سفر مقدس مى زند تا با حمايت از مردم مسلمان فلسطين، سياست صهيونيستى انگلستان را محكوم سازد. مسير حركت نواب از ايران به بغداد و از آنجا به بيروت و بيت المقدس است. وى در اولين جلسه از جلسات شش روزه كنگره عظيم اسلامى با نطقهاى حماسى خويش به زبان عربى، فرياد بيدار باش سر مى دهد و زمانى كه براى تماشاى بخش اشغالى قدس مى روند با لحنى آمرانه همراهان را به نماز مى خواند، نماز در مسجد مخروبه اى كه در يك كيلومترى شهر قدس قرار دارد. وى مى گويد:

هر كس آماده شهادت است، همراه ما شود.

تمامى اعضا به امامت آن سيد مجاهد نماز مى گزارند. سربازان اسرائيلى مسلح، دست روى ماشه مسلسلها، از كار سيد در حيرت مى مانند. سيد با اين حركت يادآور مى شود كه براى آزادى بايد با پرچم سرخ شهادت به ميدان رفت.

## تا بيكرانها

پس از پايان كنگره اسلامى، نماينده جمعيت اخوان المسلمين مصر با نواب صفوى آشنا مى شود و شيفته وى مى گردد و از او دعوت مى كند تا به سفر خويش ادامه داده، از مصر هم ديدن نمايد. نداشتن امكانات مالى اين سفر را به تعويق مى اندازد. تا حضرت علامه امينى زمينه سفر را آماده مى سازد.

دولت ژنرال نجيب بر سر كار است و در بين آنها بر سر قدرت بين نجيب و عبدالناصر كشمكش وجود دارد. در اين حال دو جوان از جمعيت اخوان المسلمين به شهادت رسيده اند و از نواب دعوت مى شود تا در دانشگاه الازهرا قاهره سخنرانى كند.

ماءموران نظامى با شليك تير نظم مجلس را بر هم مى زنند و چند نفر پليس ‍ نواب را تحت الحفظ به وزارت كشور مى برند و مورد بازجويى قرار مى دهند. سيد مى گويد: در مصر بايد احكام قرآن اجرا گردد. بايد مصر وابستگى خود را قطع كند و كانال سوئز ملى شود.

دولت مصر جمعيت اخوان المسلمين را منحل اعلام مى كند و اخراج فورى نواب را صادر مى نمايد اما بعد دستور پذيرايى وى به حسن البائورى (وزير اوقاف مصر) ابلاغ مى شود. نواب طى ملاقاتهايى با نجيب و جمال عبدالناصر، موقعيت اخوان المسلمين را براى تحكيم دولت انقلابى مصر يادآور مى شود.

## دام اهريمن

بعد از رخداد 28 مرداد 1333، سه پيشنهاد از طرف شاه، توسط امام جمعه به نواب داده شد. وى صد هزار تومان وجه نقد به همراه داشت تا با قبول پيشنهاد به نواب دهد.

پيشنهادهاى اهريمنى شاه كه براى به دام انداختن نواب چيده شده بود، عبارتند از:

1- در يكى از كشورهاى اسلامى به عنوان سفير اعزام گردد.

2- منزلى براى وى در نظر گرفته شود و محل جلوس ايشان باشد و ماهى ده هزار تومان حق سفره پرداخت شود.

3- با همكارى شما يك حزب بزرگ اسلامى تشكيل شود و مخارج آن را دربار تاءمين نمايد.

نواب با كمال قاطعيت به امام جمعه مى گويد: «خجالت نمى كشى مرا به درگاه معاويه دعوت مى كنى؟»

امام جمعه وجه نقد را برداشته، به سرعت مى رود. پيش از آن براى رهبر فدائيان اسلام توليت آستان قدس رضوى پيشنهاد شده و ايشان رد كرده بود.

## پيمان شيطانى

پيمان شيطانى سنتو مساءله اى است كه پس از آمدن نواب به ايران پيش آمده است. در اين پيمان هشت ماده اى تلاش بر آن است تا امنيت خاورميانه به سود امپرياليزم آمريكا و انگليس تضمين گردد و با خطر كمونيزم مقابله شود. در واقع با وارد شدن ايران به اين پيمان، ايران پايگاه نظامى آمريكا در منطقه شناخته خواهد شد. رهبر فدائيان اسلام با انتشار اعلاميه اى مخالفت خويش را ابلاغ كرد و گفت:

«مصلحت مسلمين دنيا پيوستن و تمايل به هيچ يك از دو بلوك نظامى جهان و پيمانهاى دفاعى نبوده، بايد براى حفظ تعادل نيروهاى دنيا و استقرار صلح و امنيت يك اتحاديه دفاعى و نظامى مستقلى تشكيل دهند. »

بدين وسيله نواب آشكارا در مقابل آمريكا و مهره هاى دست نشانده آن قرار گرفت و به آنها اعلان جنگ داد. اين زمانى است كه وى به همراه يارانش در اين حركت الهى يكه تاز ميدان نبرد با استكبار جهانى هستند.

اعدام انقلابى حسين علا، نخست وزير و طرف ايرانى در انعقاد پيمان سنتو مورد نظر رهبر فدائيان اسلام بود. ياران بسيج مى شوند تا وى را قبل از خروج از ايران اعدام كنند. ذوالقدر در مسجد شاه و سيد عبدالحسين واحدى در آبادان اين مهم را بر عهده گرفتند. در اين نبرد رهبر فدائيان اسلام و ياران ايثارگرش مى دانستند كه با اين اقدام مهر شهادت بر شناسنامه زندگى پربارشان خواهد خورد، از اين رو مشتاقانه دست به اين كار مى زدند. آنان كسانى بودند كه سالها چوبه دار بر دوش خويش حمل مى نمودند و خونريز طلب مى كردند تا با شهادت، سعادت ابدى را در آغوش كشند و به لقاى محبوب رسند.

روز پنجشنبه 25/8/34 مجلس ترحيمى به مناسبت فوت مصطفى كاشانى فرزند ارشد آية الله كاشانى در مسجد شاه منعقد بود. ساعت 45/3 بعد از ظهر حسين علا در مسجد حاضر شد. مظفر على ذوالقدر به وى حمله برد. ولى بعد از شليك تيرى، فشنگ دوم در لوله گير كرد. وى تنها توانست علا را مجروح نمايد و خودش به دست ماءموران دستگير شد.

رهبر فدائيان اسلام به همراه يارانش در منزل آية الله طالقانى و پس از آن در خانه حميد ذوالقدر به سر مى برند. ماءموران عصر چهارشنبه 1/9/1334 به منزل ذوالقدر وارد مى شوند و نواب صفوى و سيد محمد واحدى را دستگير مى كنند. حسين علا با جراحتى كه دارد، راهى بغداد است. سيد عبدالحسين واحدى و اسدالله خطيبى براى اعدام وى لحظه شمارى مى كنند تا در صورت عدم موفقيت ذوالقدر، وى را به هلاكت رسانند، ليكن در 1/9/34 شناسايى و دستگير مى گردند. عبدالحسين واحدى در اتاق تيمور بختيار به دست وى به شهادت مى رسد و اعدام مهره استعمار با عدم موفقيت روبرو مى شود همزمان با دستگيرى فدائيان اسلام، آية الله كاشانى نيز بازداشت مى گردد.

## نماز عشق

به او ندايى مى رسد كه رفتنى است. وضوى عشق مى سازد و به نماز مى ايستد. نماز عشق. او به خون وضو مى سازد تا نماز عشق راست آيد.

25 دى ماه 1334 بيدادگاه دژخيم به سيد مجتبى نواب صفوى و سه يار فداكارش حكم اعدام مى دهد. (318) آنان در 27 همان ماه مطابق با سالگرد شهادت صديقه طاهره حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها به خل شهدا مى پيوندند. وى به هنگام شهادت، در لحظه هاى آخر حيات با لحنى دلنواز آياتى از قرآن كريم را تلاوت نموده، بانگ اذان سر مى دهد و نزديكيهاى طلوع فجر به آسمانيان مى پيوندد. شهدا در مسگرآباد به خاك سپرده مى شوند. وقتى تصميم گرفته مى شود تا آنجا پارك شهر شود شبانه از تهران به قم انتقال يافته و در «وادى الاسلام» جاى مى گيرند.

شهيد نواب صفوى در دى ماه 1326 با نيره السادات احتسام رضوى ازدواج كرده بود طى 8 سال زندگى با هم داراى سه فرزند دختر مى شوند، تولد فرزند سوم پس از شهادت اوست.

# شرف الدين عاملى

متوفاى 1337ش.

چاوش وحدت

مصطفى قلى زاده

## تولد

سيد عبدالحسين شرف الدين در يكى از روزهاى سال 1290 ق. در شهر كاظمين ديده به جهان گشود. (319) وى در دامان پر مهر مادر پاكدامن و مهربانش «زهرا صدر» و تحت نظارت پدر عالم و روحانى اش «سيد يوسف شرف الدين» پرورش يافت. يك ساله بود كه پدرش تصميم گرفت براى گذراندن مراحل عالى تحصيل به نجف اشرف مهاجرت كند، و به اين ترتيب، سيد عبدالحسين به همراه پدر و مادر راهى آن ديار شد. شش سال داشت كه در نجف اشرف به مكتب خانه گذاشته شد تا قرآن را از معلمان متدين و عالم فرا گيرد. در هشت سالگى پس از بازگشت خانواده به جبل عامل، در محضر پدر عالم و روحانى خود، به خواندن ادبيات عرب پرداخت و سالها به فراگيرى صرف، نحو، لغت، معانى، بيان، بديع، شعر، انشا، تاريخ و خط مشغول شد و با تمرين و ممارست، معلوماتش را به كمال رسانيد. پس از آنكه در ادبيات، منطق و اصول فقه معلومات لازم و ضرورى را كسب كرد در محضر پدر به تحصيل فقه پرداخت و با عزمى جزم، كتابهاى فقهى نجاة العباد، المختصر النافع فى فقه الاماميه و شرايع الاسلام را به نحو شايسته اى فرا گرفت. (320) سيد علاوه بر اين كتابها در زمينه هاى ادبيات، تاريخ، تفسير، فقه، اصول، منطق، اخلاق، اعتقادات، و... با شور و شوق جوشانى به مطالعات دامنه دار و عميقى دست زد، استعداد درخشان خويش را پروراند و به دانستنيهاى سرشارى نائل آمد. در همين سالها بود كه وى به پيشنهاد پدر و مادر، با دختر عموى خويش پيمان زناشويى بست. (321)

در سال 1310 ق. به همراه مادر، همسر و برادرش رخت سفر به عراق بربست و در پى توصيه پدربزرگش آية الله سيد هادى صدر و ديگر آشنايانش، به همراه خانواده اش به سامرا رفت. شرف الدين پس از گفتگو و تبادل نظر با دايى فرزانه و عالم خود آية الله سيد حسن صدر، تحصيلات فقهى و اصولى خويش را در نزد دو استاد معروف حوزه علميه سامرا، شيخ حسن كربلايى (متوفى 1322 ق. ) و شيخ باقر حيدر (متوفى 1333 ق. ) آغاز كرد. (322) همچنين هر صبح جمعه، وى با شور و رغبت وصف ناپذيرى، پاى درس اخلاق حكيم الهى آية الله شيخ فتحعلى سلطان آبادى حضور مى يافت. (323) و دل عطشناكش را از آن سرچمشه عشق حق سيراب مى ساخت.

پس از گذشت يك سال و در هنگامى كه مرجع تقليد شيعيان جهان آية الله ميرزاى شيرازى بنا به عللى سامرا را به قصد نجف ترك كرد، شرف الدين نيز با ديگر عالمان و مدرسان حوزه عمليه سامرا، راهى نجف، ديار عشق و قبله طالبان علم شد. (324) وى براى تحصيل دوره هاى عالى فقه، اصول، حديث، كلام و... سالها پاى درس عالمان و فقيهان بزرگ حوزه علميه نجف از جمله:

آقا رضا اصفهانى (متوفى 1322 ق. )

شيخ محمد طه نجف (متوفى 1323 ق. )

آخوند خراسانى (متوفى 329 ق. )

شيخ الشريعه اصفهانى (متوفى 1303 ق. )

شيخ عبدالله مازندرانى (متوفى 1330 ق. )

سيد محمد كاظم طباطبايى يزدى (متوفى 1337 ق. )

ميرزا حسين نورى (متوفى 1320 ق. ) نشست. (325)

## بازگشت

شرف الدين پس از دوازده سال تحصيل، تحقيق و مناظرات علمى و اعتقادى و در نهايت شوق و تلاش و پشتكار ويژه طلبگى، به مرتبه بلند فقاهت و اجتهاد دست يافت و از سوى فقهاى طراز اول نجف، صاحب اجازات و تاءييدات اجتهادى شد و در سى و دو سالگى، اجتهاد مطلق او مورد قبول و تاءييد همه مجتهدان بزرگ حوزه علميه نجف، كاظمين، كربلا و سامرا قرار گرفت. او در اين مدت، در كنار تحصيلات علمى و فقهى، با جديت تمام به فعاليتهاى ادبى و تلاش در جهت تسلط كامل بر رموز بلاغت، صنايع ادبى و شيوه هاى سخنورى، نويسندگى و بحث دست زد و در اين فنون نيز ممتاز گشت.

در تاريخ نهم ربيع الاول سال 1322 ق. همراه با خانواده اش نجف اشرف را ترك كرد و از راه دمشق رهسپار جبل عامل شد (326) و در ميان امواج خروشان احساست و عواطف پاك هموطنانش، به وطن قدم نهاد.

ابتدا در «شحور» اقامت كرد و در كنار پدر بزرگوارش به ارشاد مردم و تدريس، تعليم و تربيت نسل جوان همت گماشت، (327) پس از سه سال، به دعوت مردم صور، راهى آنجا شد. وى با تاءسيس حسينيه صور (328) آنجا رابه مركزى براى برگزارى برنامه هاى گوناگون دينى واجتماعى تبديل كرد.

## چاووش وحدت

شرف الدين، به مثابه عالمى آگاه به زمان، روشن بين و آشنا به حقايق اصيل مكتب آسمانى اسلام، از روزگار جوانى، از اوضاع نابسامان و آشفته آن روز جوامع اسلامى و اختلافات بيهوده و تاءسف بار مسلمانان رنج مى برد. او نه تنها به اصلاح و سازندگى جوامع شيعى مى انديشيد، بلكه از آغاز اقدامهاى اجتماعى و دينى خود، در انديشه اصلاح و عزت بخشى به همه ممالك اسلامى و ايجاد اتحاد و برادرى در بين فرقه هاى مختلف مسلمانان بود.

وى نيم قرن تمام با همه توان علمى و معنوى اش و با قلم، بيان و عمل صادقانه اش، در متحد ساختن امت محمد (ص) كوشيد و از هيچ سعى و تلاش دريغ نورزيد. (329)

نخستين گام بلند و سنگين وى در راه وحدت امت اسلامى، تاءليف كتاب گرانقدر «الفصول المهمة فى تاءليف الامة» بود كه در سال 1327 ق. در شهر صور به زيور طبع در آمد. (330) از اين تاريخ تا پايان عمر (1377 ق. ) همواره به دنبال تحقق اين آرمان الهى خويش حركت كرد و به نتايج درخشان و ثمر بخشى دست يافت.

در اواخر سال 1329 ق. براى ديدار از مصر و آشنايى با علماى دينى، دانشمندان، متفكران و نويسندگان آن ديار و مساعد كردن زمينه ايجاد اتحاد ملت اسلام، راهى آن ديار شد وى دريافته بود كه بهترين نقطه حركتش ‍ دانشگاه الازهر، بزرگترين مركز علمى و دينى مسلمانان اهل سنت است.

دست تقدير شرف الدين را با مفتى بزرگ و استاد معروف دانشگاه الازهر، شيخ سليم بشرى مالكى، آشنا كرد. ثمره اين آشنايى علمى و مذهبى، مباحثات و مكاتبات شورانگيز و شگفتى زايى بود كه در تاريخ اسلام مى تواند در راه اتحاد ملل مسلمان و دست يافتن به حقايق و وقايع تاريخ، سرمشق عالمان و متفكران مسلمان باشد.

بيست و پنج سال بعد از آن واقعه، در سال 1355 ق. شرف الدين مجموعه مكاتبات خود را شيخ سليم را كه 112 نامه بود. به همراه مقدمه اى روشنگر، به صورت كتابى با نام المراجعات، در شهر صيدا به چاپ رساند. (331)

از ويژگيهاى اين كتاب، كاربرد واژه هاى نو و پرمعنا، جملات كوتاه و آهنگين، تعبيرات بديع و دلنشين و پربار كردن مطالب از اشعار و امثال عرب، افزون بر جنبه هاى علمى و استدلالى كتاب بود كه اين اثر را در نوع خود بى نظير ساخته است.

در مصر، شرف الدين ضمن مكاتبه با شيخ سليم بشرى، با ديگر عالمان و دانشوران اهل سنت نيز ملاقات و مباحثات علمى، دينى و فلسفى داشت و بزرگان آنان مانند مانند شيخ محمد نجيب، شيخ محمد سلموطى، شيخ محمد عبده و شيخ عبدالكريم الكتانى ادريسى، با نوشتن اجازات و تاءييدات علمى، مقام علمى و فكرى شرف الدين را گرامى داشتند و از او تجليل كردند.

## دوران جهاد و مبارزه

در اواخر سال 1330 ق. وى پس از انجام رسالت خويش و فتح دلهاى مخالفان، از مصر عازم لبنان شد. در آن زمان مردم لبنان نيز بسان ديگر مردم سرزمينهاى اسلامى خواستار استقلال كشورشان و رهايى از زير سلطه عثمانيها بودند.

براى اولين بار و با تاءييد حركت گروههاى استقلال طلب، شرف الدين وارد ميدان مبارزانت سياسى و درگيريهاى اجتماعى شد. در دوران جنگهاى استقلال لبنان، وى در كنار مدرم ماند و رهبرى دينى و سياسى و پناه دادن به مردم بى پناه جبل مال را تقبل كرد. او براى شكل دادن به قيام همگانى و هماهنگ كردن حركتهاى ضد فرانسوى در سرتاسر كشور، علما و رهبران جبل عامل را براى تشكيل يك كنگره عمومى در شهر وادى الحجير - در مرز لبنان و سوريه - فرا خواند و در ضمن سخنرانى در اين كنگره، عليه فرانسويان فتواى جهاد داد. (332)

در پى جستجوى فرانسويان براى دستگيرى شرف الدين، وى ابتدا به جبل عامل و سپس به دمشق هجرت كرد. و در اجتماعات سياسى، علمى و دينى دمشق حضور يافت. چون آوازه علمى و سياسى اش آفاق كشورهاى اسلامى را پر كرده بود، هر جا مى رفت قدر ميديد و بر صدر مى نشست. او علما، دانشمندان، سياستمداران، روشنفكران و مبارزان را راهنمايى مى كرد و راه درست مبارزات سياسى را به آنان نشان مى داد. فرانسويان كه به شرف الدين دست نيافتند، خانه و كتابخانه اش را آتش زدند و بسيارى از آثار خطى او را سوزاندند! (333)

شرف الدين علاوه بر فعاليتهاى سياسى و اجتماعى در دمشق، به اوضاع تبعيديان مسلمان لبنانى و غير لبنانى رسيدگى مى كرد. او و ديگر مبارزان لبنانى، مدتى را در دمشق گذراندند، تا اينكه فرانسويان توطئه طلب و تجاوز كار، دامنه تجاوزات خود را گسترش دادند و خاك سوريه را نيز اشغال كردند. شرف الدين به همراه خانواده اش به فلسطين رفت و در شهر «حيفا» سكنى گزيد. چندى بعد در سال 1338 ق. با لباس مبدل و براى دومين بار عازم مصر شد. وى علاوه بر حضور در مساجد و محافل علمى، سياسى و ادبى هر روز با افراد و محافل علمى، سياسى و ادبى هر روز با افراد و گروههاى مختلفى ديدار و گفتگو مى كرد و اكثر سخنانش در نشريات آن روز مصر به چاپ مى رسيد.

در يكى از سخنرانيهاى پر شور خود جمله پر محتوا و عميقى گفت كه حقيقت وحدت اسلامى را بيان مى كرد. سيد رشيد رضا، عالم و نويسنده مشهور مصرى كه در آن محفل حضور داشت، آن جمله را با خط درشتى در مجله خود «المنار» چاپ كرد و آن جمله اين بود:

شيعه و سنى را روز نخست، سياست (و مطامع سياسى) از هم جدا كرده است و اكنون نيز بايد سياست (و مصالح سياسى اسلام و مسلمانان) آن دو را در كنار هم بنشاند و متحدشان كند. (334)

شرف الدين مدتى در مصر ماند. سپس بر آن شد تا در نزديك ترين نقطه لبنان حضور يابد، و از نزديك براى آزادى كشور و ملتش تلاشى شايسته را به انجام رساند.

وقتى وارد بيروت شد، فرانسويان خواستند مقدمات عزيمت او را به شهر صور زودتر فراهم كنند، ولى شرف الدين در بيروت توقف كرد تا براى آزادى ديگر مبارزان و آزاديخواهان مهاجر، تبعيدى و متوارى، با حاكمان مذاكره و گفتگو كند. به هر تقدير، با آزادى و بازگشت ديگر مبارزان و آزاديخواهان موافقت به عمل آمد و شرف الدين با خيالى آسوده، آهنگ صور كرد.

روز بازگشت شرف الدين به وطن، از ايام بيادماندنى، تاريخ لبنان است. مردم مبارز و مسلمانى كه حدود يك سال از نعمت حضور عينى رهبر دينى و انقلابى خود محروم بودند، به هنگام بازگشت شكوهمند او، تمام احساسات درونى خويش را با شور و هيجان و تظاهرات و شعر و خطابه اظهار مى كردند. (335)

شرف الدين مردانه با استيلاى بيگانگان غربى به مخالفت برخاست و تا خروج آخرين عمال آنان از لبنان و به رسميت شناختن استقلال اين كشور در سال 1945 م مبارزه كرد. در دورانى كه او با سلطه فرانسه در لبنان مبارزه مى كرد فلسطين تحت سيطره انگلستان قرار داشت و هنوز مساءله فلسطين به صورتى كه بعد از سال 1948 م. مطرح شد. در نيامده بود، ولى زمينه آن آماده مى شد. در آن دوران، شرف الدين مهاجرت يهوديان جهان به خاك فلسطين را براى آينده آن كشور خطرناك مى دانست و به همين جهت، همواره خطر مى دانست و به همين جهت، همواره خطر يهوديان صهيونيست را براى فلسطين تذكر مى داد. (336)

## سفرهاى زيارت

حج سال 1340 ق. از باشكوه ترين مراسم حج بود كه تاريخ به ياد دارد. حضور شرف الدين در اين كنگره عظيم جهانى مسلمانان، جلوه و صفاى ديگرى به آن داده بود، به تقاضاى ملك حسين، نماز جماعت بود كه به امامت يك عالم شيعه در مسجد الحرام برگزار مى شد. (337)

پس از پايان مراسم حج، شرف الدين با هموطنانشس و در ميان مشايعت، احترام و اكرام دولتمردان عربستان، به جبل عامل عزيمت كرد.

در اواخر سال 1355 ق. پا در ركاب سفر نهاد و به عراق رفت. ابتدا وارد بغداد شد و سپس براى زيارت امامان معصوم (ع) عازم نجف كاظمين، سامرا و كربلا شد.

در واپسين روزهاى سال 1355 ق. مقارن 1315 ش. شرف الدين از عراق راهى ايران شد تا مرقد هشتمين پيشواى شيعيان حضرت ابوالحسن على بن موسى الرضا (ع) را زيارت كند. در تهران عده زيادى از علما، روحانيون و شخصيتهاى علمى و دينى از او استقبال كردند. همچنين مردم ديندار، عالمان شهر به ديدار و زيارت او شتافتند و به اكرام و احترامش همت گماشتند.

شرف الدين از تهران به قم عزيمت كرد تا مرقد پاك حضرت فاطمه معصومه (ع)، دخت ولاگهر امام موسى كاظم (ع) را زيارت كند و از نزديك با حوزه علميه و علما و فقهاى قم كه به سختى تحت فشار اختناق و استبداد رضاخانى بودند، آشنا شود. پس از اين زيارت و ديدار، رخت سفر به ديار خراسان كشيد و عازم شهر شهادت، مشهد مقدس شد و بوسه به آستان قدسى حضرت امام رضا (ع) زد... و به آرزوى ديرين خويش دست يافت.

سفر شرف الدين به ايران، نزديك به يك ماه طول كشيد و در اوايل سال 1356 ق. به وطن خود بازگشت. (338)

## سرچشمه هاى هدايت

شرف الدين براى مقابله با وضع آشفته و نابسامان فرهنگى و آموزشى در لبنان كه در اثر گسترش و تحكيم سلطه خيانت آميز استعمارگران غربى در اين بار به وجود آمده بود، تصميم به اصلاح دستگاههاى آموزش و پرورش ‍ جامعه خود گرفت. وى تصميم گرفت مدرسه اى در صور بسازد. در اين كار از تمام كسانى كه امكان كمك مادى داشتند، دعوت به همكارى كرد.

ابتدا در سال 1357 ق. مدرسه اى ابتدايى براى آموزش و پرورش ‍ دانش آموزان مسلمان با نام المدرسة الجعفرية بنا نهاد. اين مدرسه به طور رايگان اداره مى شد و علاوه بر تعليم درسهاى جديد، از درسهاى معارف و اخلاق اسلامى نيز بهره مى جست. (339)

شرف الدين در مقام يك مصلح دلسوز و آگاه، باشگاه مجلل و زيباى نادى الامام الصادق عليه‌السلام را تاءسيس كرد تا بدين طريق از شركت جوانان در محافل دشمنان و بدخواهان جلوگيرى كند. علاوه بر آن. مسجدى در نزديكى مدرسه جعفريه و باشگاه امام صادق عليه‌السلام ساخت تا دانش آموزان و كسانى كه به باشگاه مى آيند، فرايض دينى خود را در مسجد انجام دهند. (340)

شرف الدين خوب مى دانست كه دختران امروز، مادران فردايند و در تربيت فرزندان مسلمان نقشى اساسى دارند. با احساس اين نياز و پس از تهيه مقدمات، در سال 1361 ق. مدرسه دخترانه «الزهرا» را تاءسيس كرد. پس از مدتى، مخالفان سياسى او كه از دست نشاندگان فرانسه بودند، با توسل به زور و كمك دولت وابسته لبنان و سربازان دولتى، مدرسه الزهرا را بستند! اما شرف الدين بدون هيچ ترس و ياءسى، كلاسهاى آن سال را در خانه خود بر پا كرد و تا آخر ادامه داد و سال بعد، مجدادا مدرسه بازگشايى شد و در كنار مدرسه جعفريه، كار خود را آغاز كرد. (341) بعدها دانشكده جعفريه را نيز تاءسيس كرد. (342)

شرف الدين به اندازه توان مادى خويش همواره در جهت رفع نياز فقرا و مستمندان مى كوشيد. خانه اش در صور پناهگاه تهيدستان و حاجتمندان بود. وى در ادامه راه اصلاح و سازندگى اجتماعى خويش، مؤ سسه خيريه اى را به نام «انجمن نيكوكارى و احسان» به همين منظور در سال 1365 ق. تاءسيس كرد. (343) تاءسيس اين مؤ سسه از كارهاى بسيار درخشان، كارساز و اساسى شرف الدين در سالهاى آخر عمرش بود.

## اجتهاد در مقابل نص

كار علمى و تحقيقى مهم ديگرى كه شرف الدين در واپسين سالهاى عمرش ‍ به انجام آن موفق شد نوشتن كتاب مشهور و شگفت انگيز النص والاجتهاد بود. اين كتاب يكى ديگر از آثار وحدت آفرين شرف الدين است.

در اين كتاب، وى حدود صد مورد اجتهاد در مقابل نص (اعمال نظر شخصى در مقابل كلام صريح پيامبر) را كه خلفا، حاكمان و برخى از بستگان آنان، در زمان رسول خدا يا بعد از رحلت آن حضرت مرتكب شدند، بر اساس كتابهاى معتبر اهل سنت بر مى شمارد و در مورد هر يك، نظرات علمى، تحقيقى و منتقدانه خود را بيان مى كند. (344)

نوشتن چنين كتاب ارزشمندى، در ادامه راه اصلاح و سازندگى فرهنگى امت جدش، آخرين كار جاودان و حسن ختام يك عمر تلاش او براى خوشبختى و سعادت و وحدت مسلمانان جهان محسوب مى شود.

## در انتهاى راه

شرف الدين هيچ گاه ناتوانيهاى جسمى و بيماريهاى مربوط به دوران سالخوردگى را بهانه قرار نداد و شانه از زير بار مسؤ وليتهاى شرعى و اجتماعى خالى نكرد. هنگامى كه در بيمارستان بيروت بسترى بود، هر روز مردم بسيارى از اقشار مختلف و از همه شهرهاى لبنان، براى عيادتش ‍ مى آمدند.

روزها در بيم و اميد و اضطراب مى گذشت تا اينكه در صبح روز دوشنه 8 جمادى الثانى سال 1377 ق. آن شعله فروزان و آن چشم هميشه بيدار، پس از 87 سال درخشش خيره كننده خاموش شد.

خبر درگذشت شرف الدين در دنياى اسلام، انعكاس غم انگيزى داشت و مردم صور براى هميشه در حسرت ديدن دوباره آن چهره درخشان الهى و اميد دلها، سوختند.

سرانجام دو روز پس از وفات و تشييع مجلل و چشمگير در بيروت، بغداد، كاظمين و نجف، پيكر پاك شرف الدين در سمت جنوبى صحن امام على عليه‌السلام و مجاور آرامگاه استادش، فقيه بزرگ سيد محمد كاظم يزدى به خاك سپرده شد. (345)

## آثار

گفتيم كه بسيارى از آثار خطى شرف الدين، در كشاكش مبارزه و هجرت، به دست فرانسويان به آتش كشسيده شد و از بين رفت. با اين حال، آثار قلمى كه نظير و جاودانى از او مانده است كه از شاهكارهاى علمى و دينى و ادبى و تاريخى و پرافتخار تشيع بلكه جهان اسلام به شمار مى رود.

ما در اينجا به معرفى اجمالى (346) آنها مى پردازيم:

1 - الفصول المهمة ؛ به فارسى هم ترجمه و تحت عنوان «در راه تفاهم» چاپ شده است.

2 - الكلمة الغراء فى تفضيل الزهراء، درباره بانوى بانوان عالم حضرت فاطمه زهراست.

3 - المراجعات، درباره اين كتاب سخن گفتيم. شايان ذكر است كه اين كتاب در سال 1365 ق. در حالى سيد خود حيات داشت به قلم فرزانه بزرگ علامه «حيدرقلى سردار كابلى» به فارسى ترجمه و در تهران چاپ شد.

4 - النص والاجتهاد، درباره اين كتاب هم سخن گفتيم. به قلم على دوانى به فارسى هم ترجمه و تحت عنوان «اجتهاد در مقابل نص» چاپ شده است.

5 - ابوهريره، كتابى است تحقيقى درباره ابوهريره.

6 - المجالس الفاخره فى ماتم العترة الطاهرة، مقدمه اى بوده است بر كتابى به همين نام در چهار جلد، كه در آتش افروزى فرانسويان فرهنگ ستيز، سوخته و فقط همين مقدمه مانده است.

7 - فلسفة الميثاق و الولاية، بحثى پيرامون ميثاق الهى ازلى.

8 - اجوبة مسائل جارالله، پاسخى است علمى و مستند به 20 سؤ ال كه «موسى جارالله» از علماى شيعه كرده بود.

9 - مسائل فقهيه، مسائلى است بر اساس فقه مذاهب اسلامى.

10 - كلمة حول الروية، در مسائل اعتقادى.

11 - الى المجمع العلمى العربى بدمشق، پاسخهايى است علمى به تهمتهايى كه مجمع علمى دمشق در آن ايام نسبت به شيعه روا داشته بود.

12 - ثبت الاثباب فى سلسلة الرواة، رساله اى است در ذكر استادان و مشايخ مؤ لف از علماى مذاهب اسلامى.

13 - مؤ لفوااشيعة فى صدر الاسلام، درباره مولفان و كتاب نويسان شيعه از عصر نبوت تا عصر امام هادى عليه‌السلام.

14 - زينب الكبرى.

15 - بغية الراغبين فى احوال آل شرف الدين، كتابى است ادبى، تاريخى و رجالى در شرح حال عالمان خاندان شرف الدين و صدر.

## فرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سالها بايد كه تا يك سنگ اصلى، زآفتاب |  | لعل گردد در برخشان، يا عقيق اندر يمن |
| عمرها بايد كه تا يك كودكى از روى طبع |  | عالمى نيكو شود، يا شاعرى شيرين سخن |
| قرنها بايد كه تا از لطف حق پيدا شود |  | بوسعيدى در خرسان يا اويسى در قرن |

حكيم سنائى

# آية الله العضمى سيد حسين بروجردى

متوفاى 1340 ش.

زعيم بزرگ

عباس عبيرى

در روزهاى پايانى صفر 1292 ق. خانه حجة الاسلام حاج سيد على بن سيد احمد طباطبايى با تولد نوزادى كه «حسين» نام گرفت (347). غرق درذكر و سپاس پروردگار شد.

سيد حسين اندك اندك باليد، جامع المقدمات، سيوطى، منطق و گلستان سعدى را در مكتب آموخت و سپس در مدرسه نوربخش به تكميل اندوخته ها و تهذيب نفس پرداخت. نحو، صرف، بديع، عروض، منطق، فقه و اصول بخشى از دستاورد سالهاى مدرسه نور بخش شمرده مى شد (348). سالهايى كه سيد حسين سخت كوشيد و در پناه عنايتهاى ويژه الهى به پيشرفتى چشمگير دست يافت.

آنگاه عزم اصفهان سپاهان كرد و پس از جلب رضايت پدر سمت آن سرزمين دانش خيز به راه افتاد. آقا نوح الدين، پسر عمو سيد حسين، در مدرسه صدر روزگار مى گذراند؛ دانشجوى سخت كوش بروجرد يكسره نزد پسر عمويش شتافت و در حجره او اقامت گزيد. رابطه پسر عموهاى بروجردى بسيار نيك بود. آقا نوح الدين در روزهاى آغازين به سيد حسين گفت: اگر مى خواهى در دانش اندوزى و تدريس كامروا شوى بايد در محافل علمى سخن بگويى و در درس اشكال كنى و گرنه تا پايان عمر چون من گمنام مى مانى. (349)

## زير باران

سيد حسين نخست در درس استاد گرانقدر آقا سيد محمد باقر درچه اى شركت جست.

دانشور درچه اى، كه نورالهى در ديدگان داشت، بزودى گوهر يگانه بروجرد را باز شناخت، او را به خود نزديك كرد و از عنايات ويژه خويش برخوردار ساخت. حضرت آية الله ملا محمد كاشى، مجتهد وارسته ميزار ابوالمعانى كلباسى، دانشور گرانمايه سيد محمد تقى مدرس و حكيم برجسته ميرزا جهانگير قشقايى از ديگر استادان ستاره تابناك بروجرد شمرده مى شدند.

استادان گرانپايه اى كه هر يك به گونه اى سيد حسين را از عنايت خويش ‍ بهره مند ساختند و در شكل گيرى شخصيت گوهر گرانبهاى خاندان طباطبائى دخالت داشتند. سيد دانش پژوهان بروجردى در بامداد يكى از روزهاى ربيع الاول 1314 سرمست از باده دانش و حكمتى كه استادان نامور حوزه سپاهان در كام روانش مى ريختند، در برابر حجره اش نشسته بود كه پيكى نامه پدر را به وى سپرد.

هر چند نامه پدر سيد حسين را در شادى فرو برد ولى اين سرور ديرى نپاييد زيرا پدر او را به وطن فرا خوانده بود. ستاره بروجرد با اين انديشه كه شايد پدر مى خواهد او را به نجف گسيل دارد رنج سفر و بريدن از درس را به جان خريد و به زادگاهش برگشت ولى پدر انديشه اى ديگر در سر داشت. او با پاى فشارى بر خواسته خويش مقدمات ازدواج فرزند را فراهم آرد. بدين ترتيب دانشجوى جوان بروجردى در 22 سالگى ازدواج كرد. (350) دو يا سه ماه در زادگاهش ماند و سپس با خانواده سمت اصفهان رهسپار شد. (351)

## نامه سرنوشت

1319 ق. براى گوهر يگانه بروجرد سال تحول بود. نامه پدر به دستش ‍ رسيد و او را آماده سفر ساخت. پدر چنان نوشته بود كه مى خواهد وى را به نجف گسيل دارد. بنابراين پس از نه سال زندگى سراسر تلاش و پژوهش در اصفهان به زادگاهش بازگشت. اندكى در آن سامان توقف كرد و سپس همراه برادر كوچكش، سيد اسماعيل، رهسپار نجف شد. (352)

برادران بروجردى در 1320 به حريم پاك امير مومنان عليه‌السلام گام نهادند. سيد حسين، كه 28 سال داشت و مجتهدى جوان شمرده مى شد، به درس حضرت آية الله العظمى محمد كاظم خراسانى شتافت و خود را در برابر تابش مستقيم آفتاب دانش آن مرجع وارسته جاى داد. بزودى نظرهاى بجا و قابل تاءمل دانشو تازه وارد توجه استاد بزرگ حوزه نجف را جلب كرد و ميان آنها پيوندى ناگسستنى پديد آورد. به گونه اى كه اگر پس از درس ‍ آخوند خراسانى، سخنى بر زبان نمى آورد، استاد وى را مخاطب قرار مى داد و مى فرمود: آقا نظرى نداريد؟

اندك اندك ارج سيد حسين بر شاگردان محفل آخوند نيز آشكار شد. آنها از او خواستند تا پس از خروج استاد از محفل، درس وى را با شرح و توضيح فزونتر بازگو كند. بدين ترتيب يكى از برنامه هاى مجتهد بروجردى تقرير درس استاد شد. (353)

آن بزرگمرد هشت سال در حريم حضرت على عليه‌السلام اقامت گزيد. علاوه بر آخوند خراسانى از بزرگانى چون حضرات آيات شيخ الشريعه اصفهانى و سيد محمد كاظم يزدى بهره كافى برد، گروهى از دانشجويان را از درس فصول (در علم اصول) خويش كامروا ساخت، سر انجام در اواخر 1328 به اصرار پدر راه بروجرد پيش گرفت و در 1329 با استقبال پرشور مردم به زادگاهش گام نهاد. (354)

او بر آن بود كه پس از اقامتى كوتاه در وطن ديگر بار سمت نجف بال گشايد و به آستان مقدس علوى پناهنده شود. ولى بيمارى و مرگ پدر سفرش را به تاءخير انداخت. در اين سوگ نامه صاحب كفاية الاصول سبب تسلاى خاطرش شد. آخوند خراسانى ضمن تسليت وفات حاج سيد على از اشتياق وافر خويش براى ديدار مجتهد بروجرد پرده برداشته بود.

اين نامه مهرآميز سيد دانشوران بروجرد را بر آن داشت كه امور خانواده را سامان دهد و به نجف شتابد. چند ماه بعد همه چيز براى سفر آماده بود كه خبر رحلت استاد گرانقدرش وى را در اندوه فرو برد. آن بزرگمرد پيوسته مى گفت: مرگ دو پدر در مدت كوتاه كمتر از 6 ماه بسيار بر من سنگين و ناگوار بود. (355)

خبر مرگ استاد اشتياق سفر را در وجودش ميراند. زندگى در نجف بى حضور استاد خراسانى برايش دشوار بود. پس انديشه هجرت از سر بردن كرد و در بروجرد بساط تدريس و ارشاد مردم گسترد. اندك اندك مؤمنان شهر ارج ستاره خاندان طباطبايى دانستند و زمام امور معنوى خود را به وى سپردند. ارادت حضرت آية الله حاج محمد رضا دزفولى به سيد مجتهدان بروجرد بر شهرت و اعتبارش افزود. پس از رحلت فقيه دزفولى انبوه مقلدانش به آن مجتهد وارسته رجوع كردند و مرجعيت آن بزرگمرد در منطقه گسترش يافت. (356)

## در برابر شب

در اين سالها تبليغ بهايى گرى از سوى برخى از مسؤ ولان شهر و اهانت آشكار آنها مقدمات دينى مردم سرور مجتهدان بروجرد را در نگرانى فرو برد. او با تهران تماس گرفت، وضعيت نامطلوب برخى از ادارات را با پايتخت نشينان در ميان نهاده، خواستار بركنارى مسؤ ولان دين ستيز شد و چون بى اعتنايى سران دولت را مشاهده كرد معترضانه شهر را ترك گفت.

پيروان پاكدل آن مرجع روشن بين در مسجاها گرد آمدند، سخنرانان بر منبرها جاى گرفتند و همه يكصدا به حمايت از مرجع دلاور بروجرد پرداختند. مسؤ ولان شهر كه توان رويارويى با مردم را در خويش نمى ديدند خواسته فقيه طباطبايى را اجابت كردند و آن راهبر توانا در ميان ابراز احساسات پرشور مؤمنان به شهر بازگشت. (357)

## سفر سبز

از رخدادهاى مهم ديگر اين سالها وفات دخت گرانقدر مرجع پارساى بروجرد بود. استاد پس از اين حادثه ناگوار راه خراسان پيش گرفت تا در پناه آفتاب توس دمى از رنج هستى بياسايد.

چون توقف آن فقيه فرزانه در مشهد به درازا كشيد نمايندگان مردم بروجرد نزدش شتافتند و او را بدان ديار خواندند. دانشمند فروتن طباطبايى خواسته آنها را اجابت كرد، پس از سيزده ماه رهسپار زادگاهش شد و پس از توقفى كوتاه در قم و تهران در ميان استقبال پر شور مؤمنان به بروجرد گام نهاد.

او سپس راه عراق پيش گرفت، مدتى در نجف ماند و با بزرگانى كه به استقبالش شتافته بودند، ديدار كرد. آنگاه رهسپار حجاز شد، پس از به جاى آوردن مراسم حج به عراق بازگشت، چندى در حريم اميرمؤمنان توقف كرد و سپس روانه ايران شد. (358)

## در بند دژخيم

همزمان با اوج گيرى اعتراضهاى مؤمنان عليه رضا خان و هجرت اعتراض آميز روحانيان كشور به قم، سرور فقيهان بروجرد به مرز ايران گام نهاد. مزدوران دربار، كه از پيوستن او به مهاجران و رساندن پيام مراجع نجف به معترضان مى هراسيدند در مرز قصر شيرين وى را دستگير كردند و به پايتخت بردند.

در تهران رضاخان به ديدارش شتافت. او كه در پى يافتن فردى براى رويارويى با شيخ عبدالكريم حائرى بود با سيد مهربانى كرده، گفت: چيزى از من بخواه.

فقيه بروجردى اظهار بى نيازى كرد ولى در برابر پافشارى شاه ناگريز لب گشاده، فرمود: وقتى در اركان حرب بودم مقدار جيره غذايى سربازان را ناكافى ديدم، اگر مى خواهيد كارى كنيد فرمان دهيد جيره آنها فزونى يابد.

آنگاه در پاسخ رضا خان، كه مساءله ناديده گرفتن جايگاه آية الله العظمى حائرى و پيروى دولتيان از مجتهد بروجردى را مطرح كرد، فرمود: خير، شما با ايشان تماس بگيريد، من هم اگر كارى داشتم از طريق آن جناب با شما در ميان مى نهم.

آنگاه وى را به همراهى با روحانيت و عمل به دستورات الهى فرا خوانده، چون مى دانست اجازه سفر به قم و بروجرد به او نمى دهند، فرمود برآنم به مشهد سفر كنم.

اندكى پس از خروج رضا خان تيمورتاش پنجاه هزار تومان نزد آن مرجع وارسته آورد. فقيه بروجردى از پذيرش هديه درباره خوددارى كرد (359) و بامداد روز بعد راه خراسان پيش گرفت.

## ديدار بزرگان

مدتى پس از بازگشت سيد به زادگاهش، ورود حاج آقا حسين قمى به تهران و پيشنهادهاى وى به دولت بار ديگر آن رادمرد را به عرصه تلاشهاى سياسى آشكار كشاند. او كه چون آية الله العظمى قمى به لزوم پيروى از دستورات الهى مى انديشيد بر آن شد سمت تهران رهسپار شود ولى بستگان، وى را از اين كار باز داشتند. فقيه روشن بين از رؤ ساى عشاير خواست با تهران تماس گرفته، حمايت عشاير از پيشنهادهاى حاج آقا حسين قمى را به پايتخت گزارش دهند. البته آن بزرگوار خود نيز به تهران تلگراف زد كه، اگر دولت سخن آية الله قمى را نپذيرد به پايتخت خواهد رفت و مسؤ وليت فرجام چنين اقدامى تنها به عهده دولت است.

در سايه تلاشهاى آن راهبر سخت كوش سرانجام دربار خواستهاى حاج آقا حسين را پذيرفت و آن بزرگوار سمت عراق رهسپار شد. فقيه بروجردى در ملاير به ديدار آن دانشور برجسته شتافت و يك ساعت با وى گفتگو كرد. (360)

## هجرت

بيمارى استاد فقيهان بروجرد را بايد در شمار ديگر رخدادهاى مهم سالهاى زندگى آن مرجع وارسته در زادگاهش به شمار آورد. بيمارى دشوارى كه سرانجام با عمل جراحى و استراحت هفتاد روزه در بيمارستان فيروزآبادى تهران مهار شد. (361)

چون او از بند بيمارى رهايى يافت، با دو پيشنهاد روبرو شد: از يك سو نمايندگان بروجرديان براى بازگرداندنش پياپى به تهران مى شتافتند و از سوى ديگر دانشوران ساكن قم او را به زندگى در حريم حضرت معصومه عليه‌السلام فرا مى خواندند. استاد براى اقامت در قم با قرآن به رايزنى پرداخت. آية سوره مؤمنون چراغ سبز الهى به اين نيت پاك بود. پس همراه دانشمندان قم راه آن ديار پيش گرفت و در ميان استقبال مردم و بزرگان حوزه بدان سرزمين آسمانى گام نهاد. (362)

بدين ترتيب آفتاب رخشان فقاهت در چهاردهم محرم 1364 ق. (363) از افق قم بر آمد و جهان را از نور دانش گرماى معنويت خود سرشار ساخت.

## در تابش آفتاب توس

مدتى پس از اقامت در قم ستاره تابناك مرجعيت رهسپار توس شد تا در پناه خورشيد ولايت جام وجودش را از امدادهاى سبز پيشواى هشتم شيعه آكنده سازد. در اين سفر دانشور وارسته حضرت آية الله حاج شيخ على اكبر نهاوندى جايگاه نماز خويش در مسجد گوهرشاد را به وى سپرد و از آن بزرگمرد خواست، ماه مبارك رمضان در آن مكان نورانى اقامه جماعت كند. (364)

استاد بزرگ حوزه پس از ماه مبارك رمضان به قم شتافت و ديگر بار به وظايف سنگين خويش روى آورد.

## مرجع مويد

با رحلت مرجع بزرگوار حضرت آية الله العظمى سيد الوالحسن اصفهانى مرجعيت گوهر يگانه بروجرد فراگير شد و مؤمنان از هر سو به آن فقيه وارسته مراجعه كردند.

ناگفته پيداست كه عنايات و تاءييدات الهى در رويكرد عمومى به آن فقيه وارسته نقشى سبز داشت. خاطره ها و سخنان بر جاى مانده از دانشوران آن روزگار نشان مى دهد كه آفتاب رخشان سلسله طباطبايى زير باران پيوسته امدادها و عنايتهاى فرامادى قرار داشت. براى مثال حضرت آية الله حاج شيخ على اكبر نهاوندى، كه خود از بزرگان روحانيت شيعه بشمار مى آمد، پس از وا نهادن مجراب خويش به مرجع بروجردى به نجف شتافت.

مرجع شيعيان جهان، حضرت آية الله العظمى سيد ابوالحسن اصفهانى، كه از بيمارى رنج مى برد، جناب نهاوندى را ماءمور اقامه جماعت كرد. شيخ نهاوندى دنباله اين ماجرا را چنين بيان كرده است:

شب اولى كه به جاى ايشان براى خواندن نماز جماعت رفتم، وقتى بر سجاده قرار گرفتم، آوايى شنيدم كه گفت «عظمت ولدى عظمتك» - فرزندم را بزرگ داشتى من نيز تو را بزرگ داشتم - برگشتم، به همه سو نگاه كردم، مردم در صفهاى جماعت نشسته بودند، كسى جز من پيام غيبى را در نيافته بود. (365)

علاوه بر گفتار دانشمند گرانمايه حضرت شيخ على اكبر نهاوندى كردار آن مرجع وارسته بويژه در سالهاى زندگى قم دليل روشنى بر معنويت و همراهى پيوسته تاييد الهى با فقيه فروتن بروجردى است. كردارى كه شاگردانش از آن پرده برداشتند و براى هميشه در سينه تاريخ به يادگار نهادند:

1- همسر يكى از دانشجويان باردار بود. هنگام زايمان او را نزد پزشكى به نام اسماعيل موسوى برد. پس از زايمان، پزشك به پدر نوزاد گفت: اين پسرت را من نجات دادم، اگر من نبودم مى مرد، دوست دارم نامش را اسماعيل بگذارى.

دانشجوى جوان نيز نام كودك را اسماعيل نهاد ولى دريغ كه نوزاد از نخستين روز تولد در بيمارى و درد فرو رفت. تلاشهاى شبانه روزى پدر و مادر و مراجعه به پزشكان گوناگون سودمند واقع نشد و كودك ميان دنيا و برزخ سرگردان ماند. دانشجو، كه دستش از همه جا كوتاه مى نمود، نزد استاد وارسته حوزه حضرت آية الله العظمى بروجردى سفره دل گشاد و گفت: آقا، خداوند نوزادى به من داده كه از نخستين روز تولد تا كنون پيوسته بيمار است، نمى دانم چه كنم:

استاد مهربان فرمود: نامش را عوش كنيد خوب مى شود.

دانشجو، كه هرگز داستان سفارش پزشك و نامگذارى نوزاد را براى استاد نگفته بود، شگفت زده به خانه رفت، نام كودك را «امير» نهاد و او را براى هميشه از بيمارى و رنج رهايى بخشيد. (366)

2- دانشجويى ديگر داستان دلدادگى اش به استاد را چنين باز گفته است:

وقتى تازه به قم آمده بودم، آقا برايم شهريه فرستاد. من نپذيرفتم و گفتم: زمينى در شمال دارم كه در آمدش مراكافى است.

پس از چندى خشك سالى شمال را در بر گرفت. من براى گذران زندگى به قرص روى آوردم. چون ميزان بدهى ها زياد شد، ناگزير فرشهاى خانه را جمع كردم و يكى از بازاريان را به خانه بردم تا آن را بخرد. مرد بازار بهايى اندك براى فرش بر زبان آورده، بهايى كه براى پرداخت بدهى هايم كافى نبود. بازارى ديگرى را به خانه بردم، اما او بهايى كمتر از اولى پيشنهاد كرد.

من سرگردان و مردد بودم كه ناگهان صداى در مرا به خود آورد، شتابان سمت در دويدم ؛ حاج احمد، خادم استاد، پشت در بود. او پاكتى به من سپرد و گفت: اين را آقا براى شما فرستاده.

به پاكت نگريستم، اثرى از پول در آن نبود. چون گشودم چكى در آن يافتم. چكى كه مبلغ آن درست به اندازه بدهى ام بود. شگفتى وجودام را فراگرفت زيرا جز من و خداوند هيچ كس از ميزان كامل بدهى ام خبر نداشت. (367)

## سالهاى درخشان

حضور فقيهى با چنين معنويت و تاءييد الهى حوزه مقدس قم را كه، زير ضربات پيوسته عوامل رضاخان ناتوان شده بود، جانى تازه بخشيد. اينك همه چيز براى گسترش حوزه و مستحكم ساختن بنيادهاى علمى و اقتصادى آن آماده بود. پيروان مؤمن فقيه بروجردى انبوه وجوه شرعى و هداياى خويش را نزد مرجع وارسته شان گسيل مى كردند و دانشجويان از گوشه و كنار كشور براى بهره گيرى از درياى دانش آن بزرگمرد به قم مى شتافتند.

مرجع پاكدلان با روشن بينى خاص خويش آستين همت بالا زد و در كنار تدريس روزانه به اصلاحات اساسى دست يازيد.

سامان دادن به وضعيت درسى حوزه.

رسيدگى به مسايل مالى دانش پژوهان، بر قرار ساختن ارتباط با دارالتقريب بين المذاهب الاسلاميه و محافل رسمى برادران اهل سنت براى ايجاد وحدت ميان گروههاى مسلمان، (368) گسيل كردن نمايندگانى به اروپا و امريكا (369)براى شناساندن اسلام واقعى به مردم آن مناطق بخشى از اقدامات آن آفتاب فروزان به شمار مى رود.

ناگفته پيداست كه فقيه فرزانه اى چون وى هرگز نمى توانست در برابر رويدادهاى داخلى بى تفاوت باشد. او چنان مى انديشيد كه «اگر مردم عالم شوند و دين هم بطور صحيح و معقول به آنها تعليم گردد، هم دانا خواهند شد و هم متدين» (370) پس در كنار رسيدگى به وضع دانشجويان علوم دينى و حوزه ها دبستانها و دبيرستانهاى دولتى را نيز از كمكهاى نقدى خويش بهره مند ساخت و در رونق آنها كوشيد. (371)

او پيوسته مراقب بود تا بيگناهى به زندان اتهام نيفتد و مؤمنى ناخواسته در دام اهريمنان جاى نگيرد. بنابراين چون از مساءله متهم شدن يك مسلمان بى گناه به قتل فردى بهايى آگاه شد در نگرانى فرو رفت.

چند بهايى يكى از همكيشان خود را كشته، با نيرنگ جوانان مؤمن را به قانون سپردند. يكى از اين جوانان به اعدام محكوم شد و حكم بايد درروز نيمه شعبان به اجرا در مى آمد. اين خبر مرجع پارساى قم را در نگرانى فرو برد. بى درنگ نامه هايى خطاب به شاه، نخست وزير و آية الله بهبهانى نوشته، به تهران گسيل داشت، سپس به هر كه سودمند مى دانست تلفن زده، قضيه را دنبال كرد تا سرانجام نيمه شب خبر لغو حكم اعدام را به وى رساندند. با شنيدن اين خبر اشك از ديدگانش روان شد و پروردگار را بسيار سپاس گفت: در اين لحظه يكى از نزديكان به اتاقش آمد و پرسيد: شما هنوز بيداريد؟

مرجع بزرگ شيعه پاسخ داد: خيلى مهم بود ولى به خير گذشت. هر وقت فكر مى كردم خون مسلمان بى گناهى ريخته مى شود، همه بدنم مى لرزيد و متحير مى ماندم كه فرداى قيامت جواب خداوند عالم را چه بگويم. (372)

آنچه گذشت در كنار خدمات رفاهى فقيه بروجردى به مسلمانان سراسر جهان، كه تاءسيس بيش از هزار مسجد، مدرسه، بيمارستان، كتابخانه، گرمابه و دبستان در ايران، عراق، لبنان، آفريقا و اروپا (373)، نمونه كوچكى از آن شمرده مى شود، مرجع شيعيان را از محدوده مرزهاى كشور فراتر برد و به شخصيتى جهانى تبديل كرد. شخصيتى كه شاعران و نويسندگان اهل سنت در شعرها و مقاله هاى خويش وى را مى ستودند (374). شاهان شيعه و سنى برايش هديه فرستادند. براى مثال زمانى ملك سعود، پادشاه حجاز، يك چمدان بزرگ حاوى پانزده نسخه قرآن كريم، قطعاتى از پرده خانه خدا و چيزهاى گرانبهاى ديگر نزد آن دانشمند وارسته گسيل داشت.

سرور فقيهان شيعه تنها قرآنها و پرده كعبه را پذيرفت و باقى را همراه نامه اى به ملك سعود بازگرداند و گفت چون هديه نمى پذيرم. اين را نيز نمى توانم قبول كنم ولى ناگزير قرآن و پرده كعبه را مى پذيرم و باقى را به رسم هديه به شما باز مى گردانم تا هنگام دعا به يادم باشيد. (375)

## دانشور جامع

يكى از نكات مهم و قابل توجه در شخصيت آية الله العظمى بروجردى جامعيت علمى آن بزرگوار بود. استاد فقيهان شيعه را نمى توان تنها يك فقيه به شمار آورد. او از علوم ديگر روزگار به اندازه اى آگاهى داشت كه موجب شگفتى صاحبنظران مى شد. دو خاطره اى كه تاريخ در اين باره ثبت كرده است مى تواند دليل روشنى بر درستى اين سخن باشد:

1. وزير فرهنگ وقت همراه مسعودى، رئيس روزنامه اطلاعات، نزد ايشان شتافت. كسى كه آنها را خدمت آقا برده بود دست مباركش را بوسيد، در پى او وزير فرهنگ نيز چنين كرد ولى مسعودى از اين كار سرباز زد. پس از معرفى، آقا درباره تاريخچه روزنامه، نگارى، اهداف آن، اولين روزنامه نگار و... سخن گفت.

آنگاه پرسشى جغرافيايى مطرح كرد و چون وزير فرهنگ از پاسخ باز ماند خود به تبيين پاسخ و توضيح آن پرداخت.

هنگام خداحافظى مسعودى پيش از همه دست آقا را بوسيد و پس از بيرون آمدن گفت: آقا چنان پيرامون روزنامه نگارى صحبت كرد كه گويا يك روزنامه نگار است. (376)

2. روزى ديگر سرتيپ رزم آرا خدمت گوهر يگانه درياى فقاهت شتافت تا قبله نماى اختراعى خويش را به وى بنماياند. آقا درباره نجوم و رياضى مطالبى بيان كرد. سرتيپ پس از خروج گفت: من خيال مى كردم آقا تنها در فقه و اصول مجتهد است ولى معلوم مى شود در هر فنى تخصص دارد چون مطالبى كه امروز اظهار داشت از مسايل دقيقى است كه حتى بسيارى از استادان از آن آگاهى ندارند. (377)

## ميراث ماندگار

مرجع روشن بين شعيه در كنار تدريس و كارهاى روزانه به تحقيق نيز مى پرداخت و نتايج پژوهشهاى خويش را ثبت مى كرد. آن بزرگوار در پاسخ علاقه مندانى كه در پى بهره گيرى از نگاشته هايش بودند فرمود: زياد چيز نوشته ام... بعضى از آنها بر اثر نقل و انتقال از بروجرد به قم مفقود شده است.

ذكر نام بخشى از آثار علمى آن دانشور وارسته مى تواند نشانه تلاش فراوان وى در اين راه باشد:

1. تجريد اسانيد الكافى

2. تجريد اسانيد التهذيب

3. اسانيد كتاب من لايحضره الفقيه

4. اسانيد رجال كشى

5. اسانيد استبصار

6. اسانيد كتاب خصال شيخ صدوق

7. اسانيد كتاب امالى

8. اسانيد كتاب علل الشرايع شيخ صدوق

9. تجريد فهرست شيخ طوسى

10. تجريد رجال نجاشى

11. حاشيه بر كفايه الاصول

12. حاشيه بر نهايه شيخ طوسى

13. حاشيه بر عروة الوثقى

14. حواشى و مستدركات فهرست شيخ منتجب الدين رازى

15. حواشى كتاب مبسوط

16. رساله اى درباره سند صحيفه سجاديه

17. اصلاح و مستدرك رجال طوسى

18. بيوت الشيعه

19. جامع احاديث الشيعه

آن بزرگوار از سالهاى زندگى در بروجرد همواره در انديشه نگارش ‍ مجموعه اى بود كه فقيهان را در استنباط احكام يارى دهد و آنها را از مراجعه به كتابهاى روايى متعدد بى نياز سازد. چون به قم گام نهاد. و شاگردانى خبره تربيت كرد اين انديشه را با آنها در ميان گذاشت و به يارى گروهى از آنان در مدت هشت سال اثر بيست جلدى «جامع احاديث الشيعه» را آماده چاپ ساخت. (378)

فقيه يگانه جهان اسلام در كنار تلاشهاى علمى و اجتماعى فراوان به پاسدارى از ميراث دانشوران پيشين نيز ارج مى نهاد در فرصتهاى گوناگون آثار علمى مخطوط و كمياب را به چاپ مى رساند. كتابخانه هاى كوچك و بزرگ بنياد مى نهاد و آثار دانشمندان را از اين راه در اختيار جويندگان دانش ‍ مى گذاشت. كتابخانه بزرگ آن فقيه نستوه در كنار مسجد اعظم قم نشانه توجه مرجع شيعه به اين امر خداپسندانه است.

## دربار و مرجعيت

دربار از مشكلات پيوسته فقيه پاكراءى بروجرد به شمار مى آمد. تبليغات پر حجم وزنامه ها و مجلات وابسته در راه دين زدايى و دور ساختن مردم از فرهنگ اصيل اسلامى مرجع بيدار شيعه را رنج مى داد. بنابراين گاه بر مى آشفت و خشمگينانه به شاه هشدار مى داد. روزى به اقبال، نخست وزير وقت، گفت: پدرش (رضا خان) بى سواد بود ولى يك مقدار شعور داشت. اما اين شعور هم ندارد و چيزى ملتفت نمى شود. (379)

گاهى از پذيرش او خوددارى مى كرد و مى فرمود: حتما مى خواهد همانطور كه چند تا عكس با زنش در اين مسافرت گرفته است بيايد با من هم عكس ‍ بگيرد.

و زمانى به شديدترين وجه ممكن در برابر نقشه هاى او مى ايستاد. براى مثال وقتى شاه مساءله تغيير خط ايران از فارسى به لاتين را مطرح كرد. در اين راه تبليغات فراوان انجام داد، مرجع دلاور شيعه چون سدى آهنين در برابر دربار ايستاد و گفت:... من تا زنده ام اجازه نمى دهم اين كار را عملى كنند به هر جا كه مى خواهد منتهى شود. (380)

منابع موجود نشان مى دهد كه آن پيرفرزانه در كنار كمك به انقلابيون مؤمن سياسى بسيار دقيق داشت. او چنان مى انديشيد كه مردم براى تحمل دشواريها آمادگى ندارند و اگر با فشار نيروهاى دولتى روبرو شوند مرجعيت را تنها مى نهند. بنابراين زمان را براى رويارويى مستقيم با دربار مناسب نمى ديد. از سوى ديگر رها كردن شاه و راندن كامل وى را موجب فرو غلتيدن فزونتر او در دامان بيگانگان مى دانست پس گاه با وى مدارا مى كرد تا آن جوان مغرور جاى پاى خود را سست نبيند و براى حفظ خويش به بيگانگان پناه نبرد. (381)

## فصل سوگ

اندك اندك شوال 1380 ق. فراسيد و بيمارى بر پيكر مرجع نود و سه ساله جهان اسلام پنجه افكند. بيمارى دشوارى كه با ديگر رنجوريهاى استاد فقيهان تفاوت داشت. در چنين روزهايى گروهى از ارادتمندان به عيادتش ‍ شتافتند. استاد، كه بسيار اندوهگين مى نمود، سربلند كرد و گفت: خلاصه عمر ما گذشت ما رفتيم و نتوانستيم چيزى براى خود از پيش بفرستيم و عمل با ارزشى انجام دهيم. يكى از حاضران گفت: آقا، شما ديگر چرا؟ بحمدالله اين همه آثار نيك از خود بر جاى نهاده ايد شاگردان پرهيزگار تربيت كرده ايد، كتابهاى پرارزش به رشته نگارش كشيده ايد. مسجدها و كتابخانه ها ساخته ايد. ما بايد چنين سخنى بر زبان رانيم.

فقيه پارساى شيعه فرمود: خلص العمل فان الناقد بصير بصير. (بايد كردارت را خالصانه براى خدا انجام دهى زيرا او به همه چيز بيناست و از انگيزه هاى بشر آگاه است. )

اين سخن حاضران را بسيار تحت تاءثير قرار داد. (382)

چند روز پس از اين گفتگو پيكر استاد رنجورتر شد و سرانجام در سيزدهم شوال 1380 ه‍ ق برابر با دهم فروردين 1340 ه‍ ش، براى هميشه چشم از جهان فروبست و در مسجد اعظم قم، كه خود بنياد نهاده بود، به خاك سپرده شد. (383)

# آية الله كاشانى

متوفاى 1340 ش.

رايت استقلال

على محمدى

## سپيده صبح

در سحرگاهى مبارك از سال 1264 ش. در تهران، سپيده اى نمايان گشت كه او را «ابوالقاسم» ناميدند.

پدرش، آية الله حاج سيد مصطفى كاشانى، از علما و مراجع بزرگ شيعه در عصر خويش بود كه در سال 1280 ش. از ايران به نجف اشراف هجرى كرد و به تحقيق و تدريس پرداخت.

سيد ابوالقاسم كه در اين هنگام، جوانى شانزده ساله بود - همراه پدر عازم نجف اشرف گرديد و در آنجا علاوه بر استفاده از حلقه درس پدر و ديگر اساتيد، دوره سطح را به پايان برد و سپس در درس آية الله ميرزا محمد تقى شيرازى و آية الله آخوند خراسانى شركت جست.

او از همان آغاز جوانى به نكته سنجى و دقت نظر مشهور شده و در دانش ‍ سر آمد بود؛ بطورى كه در 25 سالگى به درجه اجتهاد دست يافت و بزرگانى مانند آية الله شيخ الشريعه اصفهانى، آية الله آقا ضياء الدين عراقى و آية الله صدر در نوشته هاى خود، مقام علمى اش را با القابى نظير «شكافنده درياى علم»، «كليد در گنجهاى دقيق» و... ستودند و آية الله ميرزا محمد تقى شيرازى، تقليد از وى را تاءييد مى نمود. (384)

او از جوانى داراى افكار آزاديخواهانه و ستم ستيز بود و از اين رو در منطقه اى به وسعت جهان اسلام با استعمار و استبداد وارد مبارزه شد.

آية الله كاشانى در نهضت مشروطه، مشاور شخصيتى چون آية الله آخوند خراسانى (از رهبران اصلى نهضت) بود و او را در تصميم گيرى ها و تنظيم اعلاميه ها يارى مى داد.

در جنگ جهانى اول - كه نيروهاى انگليسى بعضى از شهرهاى عراق از جمله «فاو» و «بصيره» را اشغال كرده بودند، آية الله كاشانى به دليل جوان بودن و پرشورتر بودن، در صف اول نبرد علماى شيعه با متجاوزين قرار داشت، آنان با جنگهاى چريكى و پى در پى، نيروى هاى دشمن را در منطقه «كوت العماره» زمين گير كردند و سرانجام پس از هيجده ماه جنگ و مقاومت، به كمك دولت عثمانى، نيروهاى انگليسى را وادار به تسليم نمودند.

## انقلاب 1920 عراق

او در اين انقلاب نقشى يگانه داشت، آية الله كاشانى به منظور آماده كردن، مردم و سران عشاير براى مبارزه با سلطه استعمار، از نجف به كاظمين رفت و آنجا را براى شروع يك حركت انقلاب برگزيد.

با آغاز فعاليتهاى ضد استعماريش، علماى بزرگى چون آية الله ميرزا محمد تقى شيرازى و شيخ الشريعه اصفهانى با نوشتن نامه هايى به يارى وى برخاستند و به دنبال آن، عمده اى از سران عشاير نيز به تاءييد حركت او پرداختند.

پس از آن كه راههاى مسالمت آميز براى استقلال عراق به نتيجه نرسيد، آية الله كاشانى عده اى را در پانزدهم شعبان 1338 ق. به منزل خود در كربلا فرا خواند. و مساءله قيام مسلحانه بر ضد استعمار انگليس را به بحث گذاشت. در آن جلسه مخفيانه تصميم بر آن شد كه پنج نفر از شركت كنندگان، مساءله را با آية الله شيرازى در ميان بگذارند و آنان نيز پس از صحبت با آن مرجع بزرگ، از او اجازه قيام مسلحانه گرفتند.

با شروع نبرد بين انقلابيون و نيروهاى انگليسى، آقاى كاشانى از آية الله شيرازى فتواى جهاد گرفت و به اين ترتيب قيام در سرتاسر مناطق اشغالى فراگير شد و بعضى از شهرها و مناطق بدست مسلمانان آزاد گرديد. (385)

پس از شكست انقلاب عراق، او به تقاضاى عده اى از مردم عراق و سران عشاير براى در امان ماندن از كينه استعمار انگليس، عازم ايران گرديد و بعد از چند روز توقف در شهر قم، در سى ام بهمن 1299 وارد تهران شد.

## انتقام جوئى استعمار

با شروع جنگ جهانى دوم و اشغال ايران توسط نيروهاى متفقين، استعمار انگليس كه از مبارزات آية الله كاشانى در عراق ضربات سختى خورده بود با شايع كردن همكارى او با آلمانيها، تصميم به دستگيرى اش گرفت تا بدون مزاحمت وى بتواند در انتخابات دوره چهاردهم مجلس دخالت كند. به همين منظور در خرداد 1322 چند افسر انگليسى براى دستگيرى آن روحانى مجاهد به منزلش هجوم بردند. اما بر اثر هوشيارى و فداكارى يارانش تا كام ماندند آية الله كاشانى به ناچار مخفى گردد.

كاشانى مدت يك سال، مخفيانه به مبارزه اش ادامه داد تا اين كه انگليسيها در هنگام انتخابات مجلس از محل اقامتش در تهران (امامزاده قاسم شميران) با خبر شده و او را دستگير كردند. با وجود اينكه وى از سوى مردم تهران به عنوان نماينده انتخاب گرديده بود، به دستور فرستاد ارتش ‍ متفقين، از ليست اسامى نمايندگان حذف شد و به زندان روسها در رشت فرستاده شد. او پس از چندى به زندان انگليسيها در اراك و سپس به زندانى در كرمانشاه منتقل گرديد.

سرانجام پس از تحمل يك سال و چهار ماه زندان در سخت ترين شرايط، در 24 مرداد 1324 آزاد گشت و روز جمعه، سى و يكم شهريور، ميان انبوه استقبال كنندگان وارد تهران شد. (386)

## مخالفت با دولت قوام

در انتخابات دوره پانزدهم مجلس، نخست وزير (قوام السلطنه) در صدد بود تا آن را بصورت فرمايشى برگزار كند. مجاهد نستوه كه چندين ماه از آزادى اش نگذشته بود، براى افشا كردن ماهيت قوام بپاخاست و پس از سخنرانى در تهران، عازم مشهد شد و در شهرهاى مسيرش، مردم را از وابسته بودن قوام به انگليس و دخالت او در انتخابات آگاه مى كرد. قوام از اين اقدام به وحشت افتاد و او را در تيرماه 1325 در بين راه شاهرود - مشهد دستگير كه و به بهجت آباد قزوين تبعيد نمود.

آية الله كاشانى يك سال در تبعيد بسر برد تا اين كه بر اثر فشارهاى سياسى از سوى علما و مردم، در 21 خرداد 1326 آزاد گرديد و دوباره به تهران برگشت.

شاه ايران پس از اقوام، عبدالحسين هژير، يكى ديگر از نوكران استعمار، را به عنوان نخست وزير به مجلس معرفى كرد.

كاشانى كه از وابستگى هژير اطلاع داشت، به مخالفت برخاست و در 27 خرداد 1327 يعنى روزى كه قرار بود، هژير براى گرفتن راءى اعتماد به مجلس برود، مردم را به راهپيمايى در جلوى مجلس فرا خواند. مردم در آن روز تظاهرات پرشورى به راه انداختند به گونه اى عده اى در درگيرى با مزدوران رژيم به شهادت رسيدند.

## تبعيد به لبنان

مخالفتهاى آية الله كاشانى سبب گشت تا در آستانه تشكيل مجلس مؤ سسان براى تغيير قانون اساسى، او را از ايران دور گردانند. از اين رو پس از واقعه ساختگى ترور ناموفق شاه بدست فخرايى در پانزدهم بهمن 1327، به دستور هژير آية الله كاشانى را به بهانه دست داشتن در ترور دستگير و به لبنان تبعيد كردند.

او در تبعيدگاه بيروت نيز از آنچه كه در ايران مى گذشت، غافل نبود و در اعلاميه هايش خطاب به ملت ايران و نمايندگان مجلس، آنان را به وظائفشان توجه مى داد. (387)

سرانجام اعلاميه ها مؤ ثر افتاد و آية الله كاشانى و تعدادى ديگر از افراد مبارز در انتخابات دوره شانزدهم راءى لازم را به دست آورند. ولى رژيم براى جلوگيرى از ورود نمايندگان واقعى ملت به مجلس، در تعداد آراء تقلب كرد.

مردم از اين كار رژيم خشمگين گشتند و سيد حسين امامى كه از طرفداران كاشانى و شاهد تعويض آراء بود، به دستور فدائيان اسلام، هژير (كارگردان تقلب در آراء) را ترور كرد وبه هيات ننگين او خاتمه داد.

از اين رو پس از تشكيل مجلس شانزدهم، منصور الملك، نخست وزير وقت ايران با فرستادن تلگراف، از آية الله كاشانى عذر خواهى كرد و خواستار بازگشت وى به ايران شد و او در روز بيستم خرداد 1329 به وطنش برگشت.

## مبارزه با رزم آرا

سپهبد رزم آرا به منظور تمديد و توسعه امتياز نفت جنوب (قرار داد گس - گلشائيان) در پنچم تير 1329 به مقام نخست وزيرى رسيد.

روحانى مجاهد كه هدف روى كار آمدن رزم آرا را دريافته بود، با نخست وزير به مخالفت برخاست و مردم و نمايندگان را از نقشه شوم دشمن آگاه كرد.

به دنبال مخالفت وى با رزم آرا، بازار تهران به حال تعطيل در آمد و هزاران نفر در ميدان بهارستان اجتماع كرده تا از ورود او به مجلس جلوگير كنند.

آية الله كاشانى براى جلوگيرى از تصويب قرار داد نفت در مجلس، اعلاميه اى خطاب به ملت ايران، درباره ملى كردن صنعت نفت صادر كرد. (388)

اما رزم آرا با گستاخى تمام و بى اعتنا به نظر علما و نمايندگان مجلس و مردم، همچنان بر تصويب قرار دادالحاقى نفت جنوب پافشارى مى كرد و با بى شرمى، در حضور نمايندگان ملت به لياقت مردم ايران در اداره صنعت نفت، اهانت نمود.

سر انجام رزم آرا در شانزدهم اسفند 1339 با گلوله آتشين خليل طهماسبى (از اعضاء فدائيان اسلام) از پاى در آمد و پرونده خيانتش بسته شد.

او در برداشتن آخرين گامها براى ملى كردن صنعت نفت، همزمان با دفن جنازه رزم آرا، دستور برپايى تظاهرات همگانى را صادر كرد.

وقتى اين خبر به گوش نوكران استعمار رسيد، آنان سر درگم شدند و كفيل نخست وزيرى با عجله هياءت وزيران را به جلسه اى اضطرارى فرا خواند. در اين جلسه تصميم گرفته شد تا با كاشانى مذاكره كنند و او را از اين اقدام منصرف نمايند و يا تظاهرات را به تاءخير بيندازد. اما آن رهبر آگاه، فرصت را از دست نداد و گفت: من آرامش تظاهرات را تا آخرين دقيقه تضمين مى كنم به شرط اين كه شما نظم ما را بر هم نزنيد.

از اين رو تظاهرات بزرگ صد هزار نفرى در تهران با شعارهايى در حمايت از اسلام و مخالفت با دخالت انگليس در امور ايران به راه افتاد.

## ملى شدن صنعت نفت

پس از ترور رزم آرا هيچكس جراءت مقاومت در برابر طرح ملى شدن صنعت نفت را نداشت. از اين رو با تلاش تعداد كمى از نمايندگان مجلس، در 24 اسفند 1339، طرح ملى شدن صنعت نفت در مجلس شوراى ملى به تصويب رسيد و در 29 اسفند همان سال از تصويب مجلس سنا نيز گذشت و به اين ترتيب در اثر تلاش و فداكارى مردم به رهبرى آية الله كاشانى يكى از آرزوهاى ملت ستمديده ايران، به ثمره نشست.

حسين علاء كه پس از رزم آرا به نخست وزيرى رسيده بود، بيش از دو ماه دوام نياورد. بعد از استعفاى علاء، دكتر مصدق در هفتم ارديبهشت 1330 به نخست وزيرى رسيد و آية الله كاشانى در حمايت از او اعلام داشت كه دست وى را در انتخاب وزيران باز خواهد گذاشت و هيچ گونه دخالتى در اين باره نخواهد كرد.

او براى پشتيبانى از دولت دكتر مصدق در برابر كار شكنى ها و تهديدهاى انگلستان، مردم را به اجتماع در ميدان بهارستان فراخواند و طى پيامى كه براى اجتماع كنندگان فرستاد، آنان را نسبت به كارشكنيهاى انگليس و همدستى آمريكا با وى، آگاه كرد. (389)

همچنين هنگامى كه دولت مصدق براى تامين كمبود بودجه دولت، اقدام به پخش اوراق قرضه كرد، آية الله كاشانى مردم را به يارى دولت فراخواند و خريد اوراق قرضه را بر همه افراد واجب نمود. (390)

پس از تهديد دولت مصدق از سوى استعمار مبنى بر دخالت نظامى و گسيل داشتن چهار هزار چترباز و حركت ناوهاى جنگى به طرف سواحل ايران، مجاهد سخن به ميان آورد و گفت: اگر انگليسيها به خاك ايران تجاوز كنند، خوزستان را براى آنها به جهنم تبديل مى كند. (391)

در نتيجه انگليس موقعيت را براى دخالت نظامى مناسب نديد و با همكارى آمريكا به محاصره اقتصادى ايران دست زد.

## توجه به جهان اسلام

آية الله كاشانى هيچگاه از مسائل جهان اسلام غافل نبود؛ از اين رو سال 1326 ش. كه تاءسيس دولت غاصب اسرائيل اعلام گرديد، اعلاميه اى خطاب به مسلمانان جهان صادر كرد و در آن، ضمن بر شمردن اهداف تشكيل سازمان ملل و شعارهاى دروغين آن، به موضع گيرى ظالمانه سازمان ملل درباره اندونزى، مصر و فلسطين اشاره كرد و راءى اين سازمان در تقسيم سرزمين فلسطين بين صهيونيستهاى مهاجر و مردم عرب و مسلمان آن را زير سؤ ال برد. او مسلمانان را نسبت به فسادى كه دولت غاصب اسرائيل در آينده ايجاد خواهد كرد، هشدار داد و از آنان خواست تا تمام كوشش خود را براى ريشه كن كردن اين غده سرطانى بكار گيرند. (392)

او مردم ايران را به تظاهرات بر ضد اسرائيل غاصب دعوت كرد كه در روز بيستم ديماه 1326، بيش از سى هزار نفر در تهران به اين دعوت لبيك گفتند.

وى در سى ام ارديبهشت 1327 بار ديگر مردم را به تظاهرات بر ضد اسرائيل فراخواند و خود در اجتماع پر شور تظاهر كنندگان سخنرانى نمود و وضع نابسامان مسلمانان را نتيجه دخالت استعمارگران در امور آنها و از بين رفتن روح اتحاد و دورى از احكام اسلام دانست. (393)

آية الله كاشانى مسلمانان مصر را نيز در مبارزات استقلال طلبانه آنان، مورد حمايت قرار و در بحران كانال سوئز، پيام تاءييدى خطاب به جمال عبدالناصر (رئيس جمهور مصر) فرستاد و در مسجد ارك تهران مراسمى براى گرامى داشت ياد شهداى مصر و ارج نهادن به فداكاريهايشان برپا كرد.

او در جريان مبارزه مردم مسلمان تونس براى رهايى از سلطه استعمار فرانسه، بيانيه اى صادر كرد و تنفر شديد خود را نسبت به بر قرارى جو ترور و وحشت توسط فرانسه در خاك تونس، بيان داشت. وى در اين باره از آقاى مصدق خواست تا به نماينده ايران در سازمان ملل دستور دهد كه تلاش ‍ كند قضيه تونس در دستور كار شوراى امنيت قرار گيرد و هر چه زودتر به تونس استقلال كامل داده شود. (394)

آية الله كاشانى در سال 1331 ش. پس از بازگشت از مراسم حج، نامه اى به تمام كشورهاى اسلامى فرستاد و از آنها خواست براى شركت در كنگره اسلامى و تبادل نظر درباره اتحاد جهان اسلام، نمايندگانى به ايران بفرستند. (395)

اين فكر با استقبال شايانى در ميان كشورهاى اسلامى روبرو گشت و نظرهاى موافق پى در پى به ايران مى رسيد؛ اما استعمارگران كه از انديشه اتحاد جهان اسلام وحشت داشتند، به كمك جيره خواران داخلى خود تصميم گرفتند، شخصيت آية الله كاشانى را ترور نمايند. از اين رو زمزمه هاى مخالفت با تشكيل كنگره، از حلقومهاى مختلف بلند شد و از تحقق اين فكر جلوگيرى كردند.

## نخست وزيرى چهار روزه

دكتر مصدق در 25/4/1331 نسبت به در اختيار گرفتن وزارت جنگ (كه به دست شاه بود) با شاه اختلاف پيدا كرد و به دنبال آن بدون اين كه مجلس يا كسى ديگر را در جريان قرار دهد، استعفا داد.

شاه نيز با اشاره انگليس، احمد قوام را به عنوان نخست وزير معرفى كرد. قوام براى كنترل اوضاع، به فريب و تهديد مردم دست زد تا استعمار را در برگرداندن منافع از دست رفته اش يارى دهد.

در فضايى كه كسى جراءت اعتراض نداشت و همه مهر خاموشى بر لب زده بودند، آية الله كاشانى خروشى ديگر آغاز كرد و با ناديده گرفتن ياوه هاى قوام، يك بار ديگر ملت ايران را براى به نمايش گذاردن قدرت خويش به قيام دعوت و ضمن اعلاميه اى اظهار داشت:

«... احمد قوام بايد بداند كه در سرزمينى كه مردم رنجديده آن پس از سالهاى رنج و تعب، شانه از زير بار ديكتاتورى بيرون كشيده اند، نبايد رسما اختناق افكار عقايد را اعلام و مردم را به اعدام جمعى تهديد نمايد. من صريحا مى گويم كه بر عموم برادران مسلمان لازم است در اين راه جهاد اكبر، كمر همت بر بسته و براى آخرين مرتبه به صاحبان سياست استعمار ثابت كنند كه تلاش آنها در بدست آوردن قدرت و سيطره گذشته محال است... » (396)

به دنبال انتشار اين اعلاميه، مردم براى مبارزه به صحنه آمدند و تلاش شاه و قوام براى به سازش كشاندن كاشانى مؤ ثر نيفتاد، از اين رو قوام در شب 29 تيره ماه 1331 حكم دستگيرى آن مجاهد نستوه را صادر كرد.

فرداى آن شب كه ماءموران امنيتى براى دستگيرى او رفتند، بسيار دير بود. زيرا مردم منزل رهبر خويش را تا محدوده صد مترى همچون نگينى در ميان گرفته بودند.

دراين هنگام، آية الله كاشانى در مصاحبه با خبرنگاران داخلى و خارجى آخرين ضربه را بر پيكر نيمه جان دولت قوام نواخت و اعلام داشت كه: روى كار آمدن قوام، زير نظر انگليسيها بود و ما تا آخرين قطره خون ايستادگى خواهيم كرد و اگر اقوام تا 48 ساعت ديگر، استعفا ندهد، خود كفن مى پوشم و پيشاپيش صفوف مردم مسلمان حكومت او را سرنگون خواهم كرد. (397)

پس از اين مصاحبه، مردم با هجوم يكپارچه و جانفشانى بسيار، در كمتر از بيست ساعت دولت قوام را ساقط كردند و نخست وزيرى اش چهار روز بيشتر طول نكشيد.

به اين تربيت دكتر مصدق بعد از پنج روز خانه نشينى و انزوا، دوباره به نخست وزيرى رسيد.

## منزوى كردن آية الله كاشانى

در اين هنگام استعمار انگليس براى ضربه زدن به جبهه انقلابيون، نقشه ترور شخصيت كاشانى را اجرا كرد و از رو تبليغات وسيعى عليه او به راه انداخت و دشمنان آگاه و دوستان نادان دست به دست هم داده تا به آرزوى ناميمون استعمار جامه عمل بپوشانند و ضمن ايجاد شكاف بين مصدق و آن عالم بيدار عده اى به طرفدارى از مصدق، خانه آية الله كاشانى را با مواد آتش زا، چوب و سنگ مورد حمله قرار دادند. (398)

با اين حال، وقتى اين روحانى دلسوز نسبت به دولت مصدق احساس خطر كرد در روز 27 مرداد 1332 نامه اى به مصدق نوشت و او را از وقوع يك كودتا به دست زاهدى آگاه كرد. (399)

ولى با تاءسف در اثر بى توجهى، سهل انگارى و همكارى مصدق با عوامل كودتا (400)، در روز 28 مرداد 1332 سرلشكر زاهدى به كمك آمريكا كودتا كرد و مصدق بدون هيچگونه مقاومت شايسته اى كشور را به دشمن سپرد و نتايج سالها تلاش و فداكارى ملت بر باد رفت.

## خروشى ديگر

زاهدى پس از به قدرت رسيدن، امينى را به منظور امضاى قراردادى با كنسرسيوم نفتى متشكل از كمپانيهاى نفتى انگليس، آمريكا، هلند و فرانسه تعيين نمود.

در اين هنگام آية الله كاشانى با فريادى حسينى، سكوت مرگبار حاكم بر جامعه را شكست و با صدور اعلاميه اى، مردم را از خيانتهاى زاهدى و هجوم دوباره استعمارگران به كشور، آگاه كرد (401) درباره رابطه با انگلستان اعلام كرد: روزى كه دولت تجديد رابطه را اعلام بكند، روز عزاى ملى است و مردم بايد نوار سياه به سينه خو نصب كنند. (402)

او در جريان انتخابات دوره هيجدهم مجلس، شبنامه اى عليه انتخابات نمايشى و فرمايشى زاهدى پخش كرد و با فرستادن نامه اى به دبير كل وقت سازمان ملل وضع اسفبار ايران، جو ترور و وحشت و نيز برگزارى انتخابات در محيطى ناسالم و بسيارى مسائل ديگر را بيان كرد تا همگان را از اوضاع ايران آگاه سازد. (403)

## تا مرز شهادت

در سال 1334 ش. شاه براى اينكه در پيوستن به پيمان «سنتو» مشكلى از جانب كاشانى نداشته باشد، ترتيبى داد تا در ديماه او را به بهانه شركت در ترور رزم آرا دستگير و روانه زندان كنند.

آنگاه وى را پس از شكنجه هاى بسيار به پاى ميز محاكمه كشيدند و تا آستانه اعدام پيش بردند. ولى به موجب اعتراض يكپارچه روحانيت، بويژه آية الله بروجردى، به ناچار از اعدامش دست كشيده و پس از مدتى آزادش ‍ كردند.

سرانجام روحانى مجاهد با دلى پرخون از شكست نهضت و برقرارى دوباره حكومت فساد، در 23 اسفند 1340 چشم از جهان فرو بست و پيكرش در ميان انبوه مشتاقان تا حرم حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام تشييع گرديد و بين مزار آن حضرت و امامزاده حمزه به خاك سپرده شد.

# شيخ محمد رضا مظفر

متوفاى 1342 ش.

رايت اصلاح

## ماه مجلس

در جنوب شرقى نجف اشرف و در مجله براق، منزل آية الله شيخ محمد رضا مظفر واقع بود، پنج ماه پس از درگذشت شيخ، در پنجم شعبان سال 1322 هجرى آخرين يادگار آن مرد حق ديده به جهان گشود و «محمد رضا» ناميده شد. (404)

مادر محمد رضا دختر علامه شيخ عبدالحسين طريحى (1235-1293 ق. ) است (405) و او در دامان آن زن با فضيلت و با سرپرستى برادر بزرگش ‍ شيخ عبدالنبى مظفر (1291-1337 ق. ) رشد كرد. پس از درگذشت شيخ عبدالنبى برادر ديگرش شيخ محمد حسن (1301 - 1375 ق. ) سرپرستى او را به عهده گرفت و راهنمايى زندگى اش گرديد. (406)

محمد رضا از خاندان علمى و ادبى بنام و معروف شيعى موسوم به «آل مظفر» برخاسته است. اين خاندان از نيمه سده دوازده قمرى در حوزه نجف اشرف شناخته شد و چهره هاى نامدار و متكبر آن در عرصه هاى متعدد و رشته هاى متنوع علوم اسلامى درخشيد و شعاع پرتو نورشان گسترده مراكز علمى - تحقيقى شيعه و غير آن را در نور ديد. (407)

## در حوزه نور

محمد رضا پس از فراگيرى خواندن و نوشتن، در سيزده سالگى راهى مكتب علوم دينى شد و به آموختن مبانى و اصول ادبيات عرب پرداخت و در اين مقطع از استاد شيخ محمد طه حويزى بسيار بهره برد. (408) او سپس ‍ با عزمى راسخ دوره سطح فقه و اصول را سپرى كرد و آنگاه در جلسات دروس عالى اين دو علم و همچنين حكمت و فلسفه و عرفان كه از سوى اساتيد بنام ذيل تدريس مى شد، حاضر گشت:

1. شيخ محمد حسن مظفر، شيخ محمد رضا به همراه برادر ديگرش شيخ محمد حسين در درس بردار بزرگشان شركت مى كردند.

2. ميرزا محمد حسين نايينى (متوفاى 1355 ق. )

3. شيخ آقا ضياء الدين عراقى (1278-1361 ق. )

4. ميرزا عبدالهادى شيرازى (1305-1382 ق. )

5. سيد على قاضى طباطبايى (1385-1366 ق. )

6. شيخ محمد حسين اصفهانى (1296-1361 ق. ) (409)

اين شخصيت را مى توان معماران بزرگ علمى شيخ محمد رضا دانست كه در شكل دهى شخصيت او تاءثير بسيارى داشت، بدان حد كه خط مشى اصولى، فقهى و فلسفى او بيشتر متاءثر از ديدگاههاى اين استاد است. احترام و تجليل فراوان مظفر از مقام شيخ محمد حسين گواه ارتباط تنگاتنگ و علاقه بى حد اوست. (410)

سرانجام پس از تلاش پى گير، حضور در محفل اساتيد فن و امداد پروردگار، شيخ محمد رضا به مقام والاى اجتهاد رسيد و حضرات آيات شيخ محمد حسين اصفهانى، شيخ محمد حسن مظفر و سيد عبدالهادى شيرازى اجتهاد او را گواهى كردند. (411)

مظفر در سير كسب دانش، علاوه بر علوم دينى به فراگيرى دانشهايى چون حساب، هندسه، جبر، هيئت و عروض روى آورد و در 21 سالگى كتابى در علم عروض به رشته تحرير درآورد.

شيخ محمد رضا مظفر در كنار تحصيل، مطالعه و تحقيق، به تدريس معارف حوزه علميه اشتغال داشت و نخست به تدريس كتاب مكاسب (در فقه) و رسائل (در اصول) پرداخت و آنگاه به تدريس دوره خارج فقه و اصول اهتمام ورزيد. او همچنين فلسفه اسلامى را به طالبان اين فن آموخت و از آن جمله كتاب اسفار اثر ملاصدرا را در منزل خود تدريس مى كرد. (412)

## پيشگام اصلاح و نوآورى

با يك نگاه كوتاه به حيات استاد مظفر، مى توان به وجود دو دوره و مقطع فكرى و علمى در زندگى او پى برد؛

دوره اول شامل يادگيرى، مطالعه، تحقيق و تدريس به شكل متداول حوزه، همچون حضور و بر پايى بحثها و درسهاى مختلف و نيل به مقام اجتهاد و گام نهادن در مسير مرجعيت بود.

دوره دوم عبارت است از فداكردن موقعيت سنتى حوزوى و روى آوردن به تلاش و كوشش در پى اصلاح حوزه با استفاده از شيوه هاى بهينه آموزش، تدريس، تاليف و... (413)

به اعتراف بسيارى از شخصيتهاى علمى و دينى، اگر آية الله مظفر سرمايه عمر خود را در پى اصلاح حوزه نمى گذاشت، بى شك يكى از مراجع تقليد مى بود. (414)

استاد مظفر اوضاع حوزه نجف را از همه جوانب تحت مطالعه در آورد و نواقص آن را مورد تجزيه و تحليل قرار داد ولى با اين حال مى دانست كه تنها بررسى مشكل، درد را دوا نمى كند و بايد در عمل كوششهاى صادقانه و خالصى را در راه جبران اين نواقص و حل اين نارساييها صورت داد.

در سال 1349 هجرى، هنگام هجوم فرهنگى كتابهاى دشمنان، او به همراه شيخ محمد جواد حجامى، شيخ محمد حسين مظفر، سيد على بحرالعلوم، شيخ على ثامر و تعدادى ديگر به منظور تاءسيس جمعيتى براى نشر و تاءليف تلاش كرده و نشستهاى متعددى را برپا نمودند و به ابتكار جمع، علامه شيخ محمد جواد بلاغى به تاءليف و تفسير «آلاءالرحمن» پرداخت، البته اين تمام نتيجه حركت مورد نظر بود. (415)

برنامه ها و فعاليت هاى اصلاحى استاد نام او را در زمره يكى از احياگران عصر حاضر، در تاريخ كهن حوزه علميه نجف اشرف جاودان ساخت، اقدامات اصلاحى آية الله مظفر به قرار ذيل است:

الف - جمعيت منتدى النشر

اين نهاد - كه در سال 1353 هجرى مجوز تاءسيس را دريافت كرد - بهترين وسيله براى تحقق اهداف اصلاحى در پى نشر فرهنگ دينى و ايجاد روح اسلامى در مردم و استحكام اخلاق بود.

آية الله مظفر و همفكران ديگر او، خطر تهاجم فرهنگى غرب را بهنگام شناخته و به سرعت جوانان را دريافتند و براى در امان ساختن آنان از شبيخون دشمن، ايشان را در زير چتر انديشه هاى اسلامى جاى دادند و مراكز عالى آموزشى را تاءسيس كردند.

در ماده 4 اساسنامه جمعيت چنين آمده است:

«اهداف منتدى النشر عبارت است از عموميت دادن فرهنگ اسلامى و علمى، و اصلاح اجتماعى به وسيله نشر، تاليف، آموزش و... با استفاده از شيوه هاى مشروع» (416)

استاد محمد رضا مظفر رياست اين جمعيت را به عهده داشت و حمايت آية الله العظمى سيد به ابوالحسن اصفهانى از اين نهاد نوپا بسيار راهگشا بود.

ب - دانشكده منتدى

آية الله مظفر در سال 1355 ق. به دنبال تحقق اهداف جمعيت منتدى النشر، يك مدرسه عالى علوم دينى و به عبارتى «دانشكده اجتهاد» را تاءسيس كرد و در دوره اول چهار ماده درسى همچون فقه استدلالى، تفسير، علم اصول و فلسفه به دانش پژوهان ارائه مى شد. علامه شيخ محمد جواد بلاغيت شيخ عبدالحسين دشتى و شيخ عبدالحسين حلى از اساتيد اين دانشكده بودند.

ج - مدارس منتدى

تاسيس مدارس منتدى النشر گام بعدى استاد مظفر بود كه با استقبال بزرگان حوزه نجف و خاندانهاى مشهور اين شهر مواجه شد و اين اقبال عمومى در توسعه اش كارگشا بود.

در اين مدارس، در طول چند دهه، مقاطع تحضيلى ابتدايى، متوسطه (ثانويه) و پيش دانشگاهى (اعداديه) داير بود و در مجموع دروس جديد با گرايش ترويج فرهنگ دينى آموزش داده مى شد. (417)

د- دانشكده فقه

آية الله مظفر در سال 1376 ق. دانشكده فقه را در نجف اشرف تاسيس كرد و وزارت فرهنگ عراق در سال 1377 آن را به رسميت شناخت. مواد درسى اين دانشكده عبارت بودند از: فقه اماميه، فقه تطبيقى، اصول فقه، تفسير و اصول و مبانى تفسير، حديث و اصول حديث (درايه)، علوم بيتى و روان شناسى، ادبيات و تاريخ ادبيات، جامعه شناسى، تاريخ اسلام، فلفسه اسلامى، فلسفه جديد، منطق، تاريخ جديد، اصول تدريس، نحو، صرف و يك زبان بيگانه.

شيخ محمد رضا خود در دانشكده به تدريس فلسفه اسلامى مى پرداخت و مجلات كتاب «اصول الفقه» را آماده ميكرد تا در دانشكده فقه تدريس ‍ شود او همچنين به سرپرستى دانشكده و نظارت بر كارهاى تاءليفى آن مى پرداخت. وى زندگى خود را بطور كامل در اختيار اين مركز علمى گذارد و به شجره جان و روان آن را مستحكم و پايدار كرد و همه تواناييها و امكاناتش را در اين دانشكده بذل نمود. (418)

ه‍ تدوين كتابهاى درسى

در قرن اخير جمعى از انديشوران حوزه، تغيير برخى متون درسى و كوتاه كردن طور مدت آموزش را به منظور دستيابى سريع به اهداف متعالى پيشنهاد كرده اند و برخى از مصلحان نيز تحديد بناى علمى و تدوين كتابهاى روز آمد را - با توجه به حفظ عمق و اصالت مطالب آنها - وجهه نظر خود قرار داده اند كه اين تغيير و جايگزينى همواره با مقاومت برخى ديگر مواجه بوده است.

آية الله مظفر در ميان دو دوره سطح و خارج، دوره نخست را به دليل نقص ‍ در موارد درسى و سبك تحصيل و تدريس - نيازمند اصلاح مى دانست و از اين رو در پى تاءسيس منتدى النشر و دانشكده فقه، تنظيم وضعيت آموزشى و افزودن متون آموزشى جديد را هدف كار خويش قرار داد. تدوين كتابهاى «المنطق»، «اصول الفقه» و «عقايد الاماميه» يك نوسازى در نگارش كتابهاى درسى به شمار مى آيد كه هم اكنون دو كتاب نخست از متون درسى حوزه هاى علميه بخصوص حوزه مقدس قم مى باشد. (419)

و - ترميم امر تبليغ

استاد مظفر، خطابه و تبليغ متداول در نجف را در شاءن آن حوزه كهن نمى دانست، زيرا امروزه هيچ خطيبى بدون آگاهى از افكار زمان و مسائل و موضوعات علوم جديد از يك طرف و احاطه كامل به تعاليم و معارف اسلامى از فقه تفسير و حديث و تاريخ از سوى ديگر نمى تواند رسالت اسلامى خود را در سطح عالى و وسيع انجام دهد. او خطابه حسينى را يكى از مهم ترين وسائل تبليغ مى شناخت و وضع موجود حوزه را رسا نمى دانست و افتتاح مؤ سسه و مدرسه اى براى تربيت خطيب را يگانه راه نجات از آن نارسايى تلقى مى كرد.

گشودن دانشكده وعظ و ارشاد از آرزوهاى شيخ بود. در سال 1363 ق. مجموعه اى به رياست خطيب برجسته عراق «شيخ محمد على قسام» و با نظارت آية الله مظفر تشكيل شد و كار آزمايشى خويشى را - قبل از افتتاح رسمى دانشكده - با برپايى يك كلاس آغاز كرد و درسهايى چون فقه، علوم عربى، اصول دين و اصول حديث (علم درايه) در آن تدريس ‍ مى شد. مدت كوتاه از عمر آن نگذشته بود كه حملات پياپى بر آن وارد آمد و اتهامات ناروايى بر آن زده شد، در حالى كه اين مؤ سسه با اهدافى عالى و انگيزه اى مخلصانه تاءسيس شده بود هدفى جز زدودن پيرايه ها نداشت. (420) اما افسوس كه مصلحان هميشه در معرض اتهام اند و ناآگاهان سدى در مقابل انديشه هاى والاى ايشان!

ز - تربيت يافتگان

استاد مظفر در دوره حيات علمى خود، دانش پژوهان بسيارى را در سايه تربيت و تدريس قرار داد و آنان را با معارف دين آشنا ساخت. اسامى برخى از شاگردان آن عزيز را - چه در داخل منتدى النشر و دانشكده فقه و چه بيرون از آن - مرور مى كنيم:

شيخ احمد قبيسى، شيخ احمد وائلى، سيد جواد شبر، شيخ جواد قسام، سيد حسين خرسان، شيخ صالح آل شيخ راضى، سيد عبدالكريم قزوينى، شيخ عبدالهادى فضلى، سيد عبدالهادى محسن حكيم، شيخ غلامرضا عرفانيان، دكتر سيد محمد بحرالعلوم، سيد محمد تقى طباطبايى تبريزى، سيد محمد جمال هاشمى، شيخ محمد حسن طريحى، سيد محمد حسن قاضى، سيد محمد صدر، شيخ محمد على ايروانى، شيخ محمد على تسخيرى، شيخ محمد مهدى آصفى، دكتر محمود بستانى، دكتر محمود مظفر، سيد مرتضى حكمى، سيد هادى فياض، شيخ يونس ‍ مظفر و... (421)

ح - بر بال قلم

آية الله محمد رضا مظفر يكى از نويسندگان چيره دست و نامدار معاصر است كه زيبايى تعبير، رسايى متن، حسن انسجام و بيان جذاب همراه با استحكام مطالب و دقت نظر در نوشته هايش هويداست. اين امتياز مرهون تلاشهاى دوران جوانى او در آشنا شدن با متون ادبى و ادبيات معاصر و ممارست بر روز آمد كردن تاليفاتش مى باشد بدان حد كه آثار هم آميخته دانش و ادبيات وى، عقل را اشباع مى سازد و عاطفه را آرامش مى بخشد.

ساده نويسى در مطالب علمى از هنرهاى ادبى اوست و آن بر بال قلم نشسته، شيفتگان علم را به آسمانهاى فلسفه و منطق و اصول و كلام پرواز مى داد و دانشهاى دقيق را به شيوه اى روان به ايشان عرضه مى كرد و بر خلاف ديگران كه به شيوه سنتى انس داشتند، او مرحله جديد تدوين آثار اسلامى، با بهره گيرى از اسلوب نثر فنى جديد را به حوزه ارائه داد.

نوشته هاى ارزنده او عبارتند از:

1. اصول الفقه: اين اثر زيبا به حقيقت نوعى نوسازى در نگارش كتابهاى درسى دوره سطح محسوب مى شود و مؤ لف فرزانه، آن را به منظور تدريس ‍ در دانشكده فقه نجف نوشته است. نوآورى علمى، اتقان و عمق مطالب، اصول فقه را اثرى جاودان و ماندنى ساخته و استاد به منظور رفع خلاء موجود بين دو كتاب «معالم» و «كفايه» و با تاسى از ابتكار استاد خويش شيخ محمد حسين اصفهانى - در دسته بندى مباحث - آن را تنظيم كرده است.

2. عقايد الاماميه: اين كتاب، مجموعه اى از عقايد اسلامى بر اساس روش ‍ اهل بيت عليه‌السلام مى باشد كه به صورتى فشرده و رسا تنظيم شده است، اثرى كه از هرگونه پيچيدگى هاى رايج كتب كلامى عارى بده و براى همگان در خور فهم است. استاد پيشتر اين مطالب را در سال 1363 ق. در دانشكده دينى منتدى ارائه كرده بود و سپس آن را بدنى نام و همچنين به نام «عقايد الشيعه» به چاپ رساند و هدف عالى او از نگارش آن تقريب بين مذاهب اسلامى بود.

3. المنطق: اين اثر مجموعه درسهاى ارائه شده ايشان از سال 1357 ق. در دانشكده منتدى النشر مى باشد و به عنوان متن مهم درسى جايگاهى ويژه را به خود اختصاص داده است.

ديگر آثار چاپى و خطب استاد از اين قرار است:

4. احلام اليقظه،

5. تاريخ الاسلام،

6. تتمه احكام اليقظه،

7. حاشية المكاسب،

8. حرية الانسان و ارتباطها بقضاءالله،

9. ديوان شعر،

10. رسالة عملية فى ضوء المنهج الحديث،

11. الزعيم الموهوب السيد ابوالحسن اصفهانى،

12. السقيفة،

13. شرح حال صدرالدين شيرازى (ملاصدرا)،

14. شرح حال شيخ محمد حسن نجفى (صاحب جواهر)،

15. شرح حال شيخ حسين اصفهانى،

16. شرح حال مولا محمد مهدى نراقى،

17. شيخ الطوسى مؤ سس جامعة النجف،

18. على هامش السقيفة،

19. فلسفة ابن سينا،

20. الفلسفة الاسلامية،

21. فلسفه الامام على عليه‌السلام،

22. فلسفه الكندى،

23. المثل الافلاطونية عند ابن سينا،

24. مجموعه اى اشعار (در كتاب شعراء الغرى)،

25. مجموعه اى از رسائل در علم كلام،

26. مذاكرات الشيخ،

27. النجف بعد نصف قرن، (422)

استاد همچنين مقدمه هايى بر آثار مكتوب ديگران نوشته اند:

از آية الله مظفر مقالات متعددى - با نام صريح يا مستعار - در مجله هايى چون «العرفان » در صيدا، «الدليل»، «الهاتف» و «النجف» در نجف، «الكحلاء» در عماره، «المرشدالعربى» در لاذقيه، «الفكر» در بغداد و «الرسالة» در مصر به چاپ رسيد. (423)

## شبنم شعر

استاد مظفر از جوانى به شعر روى آورد و جرقه هاى آغازين آن نزد شيخ محمد طه حويزى افروخته شد و در پرتو راهنماييهاى استاد به سرودن شعر پرداخت و بخوبى از عهده ظرافتها و نكات دقيق آن برآمد. هركس به سروده هاى او نظر بنمايد در آن فنون شعر لطيف و ظريفى مى يابد و به افقهاى ادبى نوى برخورد مى كند.

در «ديوان شعر» (424) ايشان، حدود پنج هزار بيت وجود دارد. (425)

برخى از سروردهاى استاد در بعضى از كتابهاى فاخر موجود است. (426)

## چشمه بيدارى

آية الله مظفر زندگى اش را تنها به فعاليتهاى فرهنگى و علمى حوزه محدود نساخت، بلكه انديشه نافذش، مسائل و موضوعات اجتماعى و سياسى جامعه و امت اسلامى را درنورديد و هر پديده مهم را به دقت دنبال مى كرد. بحرانها و مشكلات تحميل شده بر مسلمانان، او را بيشتر تحت تاءثير قرار مى داد و استاد را به تلاش وامى داشت.

فشارهاى روزافزون فرانسويان بر مردم الجزير و نامردميهاى صهيونيستها نسبت به مردم فلسطين، حوادث ناگوارى است كه از ديد نافذ او پنهان نبود و آن فقيه فرزانه را در رنج فرو مى برد و گاهى در برخى از نشريات مقالات مفيدى مى نگاشت. وى همچنين در جنگ بين مصر اسرائيل در سال 1956 م. تلگرافى خطاب به شيخ الازهر فرستاد و همدردى خود را با ملت مصر اعلام داشت. (427)

آن استاد صهيونيسم را خطر بزرگ براى جامعه اسلامى مى دانست و اصولا انحراف سردمداران كشورهاى اسلامى از حق و مسامحه ايشان با ديوسيرتان غرب را عامل بدبختى مسلمانان و ريشه رشد صهيونيستها مى دانست. (428)

آية الله مظفر با همكارى گروهى از انديشمندان مسؤ وليت شناس، براى مقابله با افكار الحادى، «جماعة العلماء» را در نجف اشرف پى نهاد تا اين نهاد برخاسته از حوزه مبارزه با بى دينى و تهاجم فرهنگى دشمنان را پى گيرد و جلوگيرى از گسترش افكار كمونيسم را رهبرى كند. بيانيه هاى منتشره اين گروه، گواه بينش و بلند نظرى مؤ سسان آن است. (429)

در پى مخالفت امام خمينى (ره) و ديگر مراجع بزرگ ايران با فعاليت هاى ضد اسلامى شاه ايران، علماى نجف همچون آية الله مظفر با ايشان همصدا شده، از حركت انقلابى روحانيون حوزه علميه قم حمايت و پشتيبانى كردند و ضمن صدور چندين اطلاعيه، مخالفت خود را با تصويب لايحه انجمنهاى ايالتى و ولايتى اظهار داشته و انزجار خود را از اقدام ظالمانه رژيم پهلوى در فاجعه خونبار مدرسه فيضيه اعلام كردند. (430)

## در گذشت

آية الله شيخ محمد رضامظفر در شانزدهم ماه مبارك رمضان سال 1383، در سن 62 سالگى مرگ را در آغوش كشيد و پرستوى آسمان گرديد و به سوى حق پرواز كرد و پيكر مطهر او با حضور مراجع بزرگ، علما و مردم تشيع شد و در مقبره خانوادگى واقع در جاده كوفه، در كنار مرقد برادرش ‍ شيخ محمد حسن مظفر به خاك سپرده شد. (431)

اميد است حركت اسلامى استاد به وسيله انديشمندان مصلح و پرتوان حوزه ها ادامه يابد.

# هبة الدين شهرستان

متوفاى 1345 ش.

سيد حسين عابد از تبار آسمانيان بود. نياكانش از محسن صراف تازيد، فرزند گرانقدر امام على بن الحسين عليه‌السلام همه در شمار نيكان جاى داشتند. (432) او با اين پيشينه سپيد دل به مهر خاندانى بست كه از پشتوانه هاى افسانه اى بهره مى بردند.

دودمان شهرستانى در مناطق كربلا، نجف، كاظمين، كرمانشاه بر، همدان و اصفهان پراكنده بودند (433) و از پارسايان نيك اختر به شمار مى آمدند. ستارگان فروزان اين خاندان، كه ريشه در آسمان عصمت اهل بيت عليه‌السلام داشتند، يكى پس از ديگرى جهان را از پرتو اكسيرى دانش ‍ و ايمان سرشار ساخته بودند. اينك مريم (434) دختر دانشور و نيك نهاد دودمان مقدس شهرستانى به همسرى سيد حسين بن سيد محسن صراف در مى آمد تا مقدمات ميلاد يكى از بزرگترين بيدارگران خاور زخم خورده فراهم آيد.

## روياى صادق

اندك اندك رجب 1301 ق. فرا رسيد در بامداد سه شنبه بيست و چهارم اين ماه ميرزا على شهرستانى، دانشور ارجمند سامرا، به خانه سيد حسين عابد شتافته، وى را از رازى سترگ آگاه ساخت. سخن ميرزا على كوتاه و روشن بود:

ديشب طنين مهرآميز آوايى، سكوت سنگين رويايم را شكست و گفت: فردا نوزاد مريم پاى به گيتى مى دهد او را محمد على بخوانيد و هبة الدين لقب نهيد. (435)

نيمروز فرزند مريم چشم به جهان گشود (436) و بر درستى روياى دوشين ميرزاعلى گواهى داد.

## آغاز راه

سيد حسين، كه عابد شهرت داشت، دانشورى پارسا و پژوهشگرى توانا بود. پژوهشگرى كه بيشتر وقتش را در تحقيق مسايل معنوى مى گذراند. كتابهايى مانند الفتوحات الغيبية فى الختوم و الاحراز و الادعيه و دموع الشمعة فى ادعية ليلة الجمعه، كه از آن بزرگمرد بر جاى مانده، نشانگر دانش، بينش و كردار عارف بيداردل سامراست. (437)

همسرش مريم نيز در گروه دانشوران جاى داشت و در رياضيات، تاريخ ادبيات و شعر سرآمد بانوان روزگار بود. (438)

بى ترديد تعيين نخستين روزهاى آموزش براى فرزندى، كه از چنين پدر و مادرى بهره مى برد دشوار است. ولى مى توان گفت كه آموزش رسمى هبة الدين از ده سالگى آغاز شد. فرزند پير پارساى سامرا در مدتى كوتاه، صرف، نحو، معانى، بيان، بديع، حديث، درايه، رجال، فقه و اصول سطح متوسط، تاريخ، هيئت، حساب و هندسه را در كربلا به پايان رسانده، (439)مى رفت تا در سايه عنايتهاى پروردگار بر قله هاى بلند دانش و معنويت فراز آيد كه نيمه ذى قعده 1319 ق. فرارسيد و عارف روشن بين سامرا در 73 سالگى چشم از جهان فرو بست. (440)

## آية روشن

اندكى پس از تدفين پيكر سيد حسين در حريم امام كاظم عليه‌السلام (441)دانشمند برجسته نجف، سيد مرتضى كشميرى، كه با عارف از دست رفته آشنايى ديرين داشت، در كربلا به ديدار سيد محمد على شتافته، ضمن تسليت مرگ پدر، از وى خواست براى ادامه تحصيل رهسپار حريم امير مؤمنان عليه‌السلام شود. ولى فرزند مريم نمى توانست بدنى پيشنهاد پاسخ مثبت دهد. مخارج فراوان كوچيدن، شيوه نامعلوم زندگى در آن ديار و از سوى ديگر هواى بهره گيرى از محضر بزرگان آن سامان وى را در ترديد افكنده بود. سيد كشميرى با مشاهده دودى فرزند سيد حسين گفت: شايسته است به كتاب خداوند روى آوريم. آنگاه قرآن گرفته، با آفريدگار به رايزنى پرداخت. كلام الهى چنين آشكار بود كه نه تنها هبة الدين بلكه ميهمانش را نيز در شگفتى فرو برد:

«و جعلنا ابن مريم و امه آية و آوينا هما الى ربوة ذات قرار و معين» (442)

پسر مريم و مادرش را دو نشانه خويش گردانيديم و آنها را در فرازى داراى آرامش و آب گوارا پناه داديم.

فرزند بانوى پاك نهاد شهرستانى با شنيدن پيام روشن پروردگار، همه ترديدها را كنار نهاده، در 21 شعبان 1320 ق. رهسپار نجف شد. (443)

## سفر سبز

هبة الدين در حريم پاك امير مؤمنان عليه‌السلام از فقيهان نامور شيعه شيخ محمد كاظم خرسانى، سيد كاظم يزدى و شريعت اصفهانى فيض برد (444) ودر شمار مجتهدان شيعه جاى گرفت. او كه بيش از هر چيز به بيدارى مسلمانان مى انديشيد با شيخ محمد عبده، مفتى مصر، سيد محمد را دانشور شهره جهان اسلام و صاحب مجله «النهار» و گردانندگان مجلات «المقتطف» و «الهلال» ارتباط بر قرار ساخته، (445) ميان مراكز فرهنگى شيعه و سنى در عراق، مصر و سوريه پيوندى ناگسستنى پديد آورد و با انتشار مقاله ها، شعرها و گزارشهاى روشنگر در مجلات جهان عرب هدف بلند بيدارى و آحاد مسلمانان را دنبال كرد. در اين روزگار فرياد مشروطه خواهى در ايران بالا گرفت. فقيه بيدار سامرا به حمايت از اين جنبش برخاسته، با شركت در محافل آزاديخواهان، آنها را در گزينش ‍ شيوه هاى درست مبارزه يارى داد. (446)

در 1328 ق. تلاشهاى خستگى ناپذير دانشور مصلح جهان اسلام به بار نشست و نخستين شماره ماهنامه دينى، فلسفى و علمى «العلم» انتشار يافت. (447) اين ماهنامه دو سال منتشر شد (448) ولى خبر پيوستن گروهى از مسلمانان بحرين به آيين ترسايان هبة الدين را اندوهگين ساخته، سمت بحرين روانه كرد. (449) بدين ترتيب دفتر مجله العلم براى هميشه بسته شد. (450) فقيه دردمند سامرا با افتتاح دو مدرسه اسلامى به نامهاى «اصلاح» و «اسلام»، يك ساختمان ويژه براى ارشاد ناآگاهان و سخنرانيها و نشستهاى علمى فراوان سرانجام جمع ترسايان بحرين را پراكنده ساخته، مومنان آن سامان را قدرتى تازه بخشيد. (451)

آنگاه راه هندوستان پيش گرفت تا پس از گفتگوهاى سازنده با دين باوران هند و تشكيل انجمنهاى مذهبى، رهسپار ژاپن شود؛ ولى ديدار با سيد جلال الدين مويدالاسلام حسينى كاشانى، نويسنده روزنامه حبل المتين، در كلكته مسيرش را دگرگون ساخت. (452)

مويدالاسلام در آن سالهاى بحرانى، كه شمارش معكوس جنگ نخست جهانى آغاز شده بود، سفر به ژاپن را سودمند نمى دانست. بنابراين هبة الدين راه يمن پيش گرفته، از آنجا به حجاز شتافت و سرانجام پس از اصلاحات در آن سرزمين ها به نجف بازگشت. (453) او بر آن بود در هر شهر و ديار انجمن مذهبى سازمان داده، آنها را با انجمن مركزى نجف به يكديگر پيوند دهد تا به هنگام نياز نيروهاى پاكدل شتابان وارد عمل شده از مرزهاى اعتقادى دين پاسدارى كنند. ولى دريغ كه آتش نبرد جهانى همه كشته هايش را خاكستر ساخت. (454)

## سالهاى جهاد

در سال 1332 ق. جنگ نخست جهانى آغاز شد و غرش توپها آينده را در ابهام فرو برد. شيخ الاسلام استانبول، به عنوان رهبر معنوى مسلمانان و برترين مقام دينى دولت عثمانى ضمن صدور اطلاعيه اى مردم را به جهاد و مقاومت در برابر فرانسه، بريتانيا و روسيه فراخواند. (455)

هر چند اين فتوا در بيست و سوم محرم 1333 ق. در همه مساجد بغداد خوانده شد ولى دانشمندان دينى دست پرورده عثمانيان نه تنها آن را تاييد نكردند، بلكه با ارسال پيامهاى محرمانه دولت بريتانيا را مورد حمايت و تشويق قرار دادند. دولت عثمانى در تنگنايى تاريك گرفتار آمده بود. كسانى كه در سايه سلطان استانبول باغها، ثروتها و عنوانهاى مذهبى گرد آورده بودند، يكباره پدر خوانده ترك خويش از ياد برده، پيك دوستى سمت بريتانيا گسيل مى كردند. البته مقامهاى رسمى مذهبى در اين موضع گيرى تنها نبودند، بلكه نمايندگان عراق در پارلمان عثمانى و عراقيان پرورش ‍ يافته در مدرسه هاى نظامى استانبول نيز از سلطان عثمانى روى گردانده، براى خدمت به ملكه بريتانيا به رقابت پرداختند. (456)

در چنين شرايطى شيعيان، كه همواره شهروندانى درجه دوم و سزاوار اهانت به شماره مى آمدند، به پيروى از فقيهان نجف احساس مسؤ وليت كرده، سرنوشت خويش را با سرنوشت دولت سست بنياد عثمانى پيوند زدند. (457) سيد هبة الدين همراه روحانيان بزرگ چون شيخ الشريعه اصفهانى ميرزا مهدى بن ملاكاظم خراسانى و سيد مصطفى كاشانى رايت مقدس بارگاه على عليه‌السلام برداشته، در ميان شعارهاى پيوسته مردم سمت جبهه روان شد. آنها شب را در كوفه به سر برده، بامداد همراه سيد محمد فرزند حضرت سيد كاظم يزدى و سوارانى كه بدانان پيوسته بودند، ادامه مسير دادند. (458)

انبوه مجاهدان در 21 محرم 1334 به بغداد رسيدند. بغداد در آن سال نقطه اوج همايشهاى وحدت بود. عصر جمعه، بيست و پنجم محرم، حضرت آية الله العظمى شيخ الشريعه اصفهانى همراه سيد هبه الدين و ديگر دانشوران عازم جبهه به ديدار انديشمندان اهل سنت در اعظميه شتافتند و در محفلى سراسر يگانگى، روشنى و دوستى شركت جستند. هبة الدين كه نمى توانست بدين مقدار، در وحدت شيعه و سنى، بسنده كند، در راستاى نزديكى فزونتر نيروهاى فرهنگى مسلمان، دو روز بعد در يكشنبه بيست و هفتم محرم از دفتر نشريه صدى الاسلام باز ديد كرد و تلاش دست اندركاران آن نشريه را ستود. (459)

سپاه ارادتمندان اهل بيت عليه‌السلام سرانجام به جبهه رسيد و در نبرد با نيروهاى بريتانيا دلاورانه شركت جست. توجه به يكى از تلگرافهاى فقيه سامرا از جبهه كوت مى تواند نشانه روشن شجاعت و تلاش آن بزرگمرد در تقويت روحيه مردم و رزمندگان باشد:

ففى ثالث شباط بالعلم الحيدرى الشريف مع الوفد العلمى النجفى زرنا معسكر الاسلام المحيط بالكوت فشكر نا من صميم القلب شجاعة عسكرنا الابطال و مفاداتهم فى استرجاع اراضينا المغصوبة و بهم قائدهم الغيور المبطل الجسور نادرة الايام حضرة خليل بك القائد العام فى العراق بهذا الانتظام و الترتيب مستخضرة للقوى التمنعية حسب القانون الالهى و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة فالمنتظر سرعة محو الاعداء بعون الله تعالى. » (460)

در سوم شباط با پرچم شريف على عليه‌السلام، همراه گروهى از دانشوران نجف لشگرگاه سپاه اسلام در جبهه كوت را زيارت كرديم. از صميم قلب شجاعت سپاهيان دلير و فداكاريهاى آنان را در بازپس گيرى سرزمينهاى غصب شده، سپاس گفتم، در حالى كه فرمانده دلاور و بى باكشان، مرد كمياب روزگار، فرمانده كل حضرت خليل بك نيز در ميان آنها بود. ما همه بر اين باوريم كه سپاه ما تا كنون هرگز در عراق چنين نظم و ترتيب نداشته، اين گونه به حكم قانون الهى «و اعدوا لهم ما استطعيتم من قوه» آماده دفاع نبوده است. انتظار مى رود دشمنان، به يارى پروردگار بسرعت نابود شوند.

## ارمغان اشغالگران

تلاشهاى خستگى ناپذير فقيهان نجف سرانجام در اثر بى كفايتى افسران و سربازان عثمانى و عدم تجربه و تجهيزات كافى مؤمنان رزمنده به ضعف گراييد و در 1336 ه‍ ق عراق زير چكمه ارتشيان بريتانيا قرار گرفت. برق سرنيزه هاى انگليسى زندگى را در كام فقيه آزاده سامرا ناگوار ساخته، وى را به بازنگرى در استراتژى مبارزه فراخواند. بدين ترتيب مجتهد دلاور شهرستانى يكباره در نيام خاموشى فرو رفت و سكوت را پوشش تلاشهاى فراوان خويش ساخت. (461) كارگزاران لندن كه خاموشى هبة الدين را دليل چشم پوشى وى از مبارزه مى پنداشتند، بر آن شدند تا با كشاندن او به صفوف انگليسيان جاى پاى بريتانيا در عراق را استحكام بخشند. در اين راستا محمد سرور خان نيابت فرماندار سياسى كربلا در 1337 ق. از هبة الدين خواست تا با اختيارات كامل و بى هيچ شرطى مقام قضاوت را بر عهده گيرد. فقيه بيدار سامرا كه با روشن بينى الهى خويش نقشه دشمنان را خوانده بود، از پذيرش اين مقام سرباز زد. (462)

اشغالگران برخلاف شعارهاى روزهاى آغازين جنگ، كه خود را ناجى اعراب مى خواندند، از هيچ ستمى بر مردم نگون بخت عراق فروگذار نمى كردند. خاطره اى كه عبدالعزيز قصاب، يكى از شهروندان آن روزگار عراق، به رشته نگارش كشيده، مى تواند تصوير روشنى از شيوه برخورد آنان با مردم ترسيم كند:

آنها هركس را كه با نظام عبور و مرور در خيابانها و بويژه پل مخالفت مى كرد با بى رحمى تمام آماج ضربات خويش قرار مى دادند. روزى كاروانى از زايران ايرانى از پل مى گذشت... همه كاروانيان چنانكه نيروهاى انگليسى تصويب كرده بودند، از اسبها به زير آمده، در حالى كه چارپايان را يدك مى كشيدند، پياده از پل مى گذشتند. تنها يكى از مسافران به دليل معلوليت همچنان سواره راه مى پيمود. سرباز بريتانيايى با مشاهده وى، خشمگينانه يورش برده، او را آماج ضربه هاى شديد عصاى زمخت خود قرار داد. مسافران بدان اميد كه سرباز از كردار ناپسندش دست بردارد، فرياد زدند: بيمار است، عاجز است. ولى سرباز آنقدر به زدن ادامه داد، كه زاير معلول از استر به زير افتاد. همراهانش ناگزير وى را بر كتف نهاده، از پل عبور دادند. (463)

خشونت بسيار سربازان اشغالگر و بى احترامى آنها به مقدسات مذهبى مردم (464) روز به روز فزونى مى يافت و فضاى جامعه را براى شورشى فراگيرآماده مى ساخت. لندن با درك شرايط در 1336 ق. به سياسى نوين روى آورد. سياستى كه حضورشان را مشروع جلوه دهد و منافع دراز مدتشان را تاءمين سازد. بنابراين مساءله همه پرسى درباره آينده عراق را مطرح كردند. (465) سيد هبة الدين كه از نقشه هاى استعمارگران آگاه بود. با همكارى شيخ محمد رضا شيرازى - فرزند ميرزا محمد تقى شيرازى مرجع عصر - و گروهى از مؤمنان انجمن سرى «الجمعية الوطنية الاسلامية» را بنياد نهاد. (466) هدف اين گروه استقلال كامل عراق بود. هدفى كه با فتواى مشهور مرجع بزرگ روزگار ميرزا محمد تقى شيرازى مبنى بر اينكه هيچ مسلمانى حق ندارد غير مسلمان را براى حكومت بر مسلمانان انتخاب كند، فراگير شد (467) و نقشه همه پرسى اشغالگران را با ناكامى روبرو ساخت.

## در جبهه استقلال

تلاشهاى بسيار «الجمعية الوطنية الاسلامية» سرانجام گردهمايى استقلال جويانه در بغداد و كاظمين را پى افكند. پيام مرجع بزرگ شيعه حضرت آية الله العظمى شيرازى، درباره لزوم شركت فراگير مردم در تظاهرات و همايشهاى صلح آميز استقلال، آتش استقلال خواهى را در همه عراق شعله ور ساخت. در پى اين پيام شوراى سرى رهبرى انقلاب كه هبة الدين نيز در شمار اعضاى آن جاى داشت، زير نظر آية الله العظمى شيرازى تشكيل شد، تا خيزش مردمى را هدايت كند. (468)

از سوى ديگر انگليس، كه هرگز نمى توانست منافع سرشار عراق را ناديده بگيرد، در برابر تظاهرات مسالمت آميز مؤمنان به خشونت فزونتر روى آورد، خشونتى كه به يورش عشاير منطقه « رميشه» به اشغالگران انجاميد. اين يورش هر چند آغازى پيروزمند داشت ولى اندك اندك به ضعف گراييد و آمار شهيدان و مجروحان فزونى يافت. (469)

مرجع بيدار شيعه، كه از خونريزى و ناهماهنگى نيروها در رويارويى با اشغالگران بيمناك بود، سيد هبة الدين و ميرزا احمد خراسانى را به بغداد فرستاد تا ضمن تهديد انگليستان به جهاد فراگير مردمى، آنها را از خونريزى بيشتر باز دارند. ولى ويلسون، نماينده بريتانيا در عراق، از پذيرش پيشنهاد آتش بس خوددارى كرد. (470) بدين ترتيب همه چيز براى انقلاب آماده شد و فتواى مشهور مرجع بزرگ ميرزا محمد تقى شيرازى زنگهاى جهاد را به صدا در آورد. (471)

هبة الدين در اين خيزش همگانى نقشى ارزنده داشت. او از سوى مرجعيت شيعه به سران قبيله ها پيام مى فرستاد، از آنان درباره كردارشان توضيح مى خواست و آنها را در برآوردن نيازهايشان يارى مى داد. نقش آن بزرگمرد چنان بود كه فرماندهان وى را «هيبت الدين» مى خواندند. ترجمه يكى از نامه هاى باقى مانده از آن روزگار سراسر آتش و خون مى تواند گوياى اين حقيقت باشد:

به حضرت هبة الدين سيد محمد على شهرستانى دام ظله العالى

سلام رحمت خداوند و بركاتش بر شما باد! به عرض مى رساند سيد عباس ‍ و سيد علوان را به سوى شما فرستاديم... اميد به احسان، يارى و همت شما بسته ايم. باشد كه تلاشها را ملاحظه كنيد و كمكهايى براى مصرف مجاهدان گسيل داريد؛ يا اجازه دهيد به وطن بازگرديم. اكنون هشت ماه است كه به نبرد مشغوليم. اندوخته هامان پايان يافته است. اگر بخواهيم از مردم وام گيريم، نمى دهند. بى آنكه چيزى را براى مصرف داشته باشيم، باقى مانده ايم. اين مطلب بر شما پوشيده نيست و آشكار نيز مى گردد.

شعلان الجبر، رئيس قبيله آل ابراهيم عليه‌السلام.

در كشاكش اين نبرد نابرابر مردم كربلا به ارگانهاى دولتى يورش برده، كنترل شهر را در دست گرفتند و براى اداره شهر دو مجلس علمى و ملى تشكيل دادند. هبة الدين، سيد ابوالقاسم كاشانى، سيد حسين قزوينى و گروهى ديگر از روحانيان در شمار اعضاى مجلس علمى جاى داشتند وظيفه اين مجلس گسترش انگيزه اى دينى انقلاب و رسيدگى به اختلافهاى مردم بود. (472)

آتش انقلاب روز به روز شعله ورتر مى شد و همه چيز براى پديد آمدن پيروزى همه جانبه مسلمانان آماده بود ولى دريغ كه حادثه اى نگران كننده آينده را در ابهام فرو برد. چهار ماه از صدور فتواى جهاد مرجع كربلا به سراى جاودانگى شتافت. (473) وظيفه سيد هبة الدين به عنوان ركن اساسى شوراى رهبرى انقلاب بسيار سنگين شده بود. پيشگيرى از تضعيف روحيه رزمندگان و تلاش در استمرار قدرتمندانه جهاد بخشى از اين وظيفه الهى بود. پيام تسليت آن بزرگمرد به فرماندهان نيروهاى مردمى مى تواند نشانگر گوشه اى تلاشهاى وى در اين باره باشد:

در گذشت حجة الاسلام و رئيس علماى اعلام، ركن نهضت عربى و روح خيزش اسلامى شيخ ميرزا محمد تقى شيرازى قدس الله روحه و نور ضريحه را به شما و همه جهان اسلام تسليت مى گوييم. خورشيد زندگى قدسى او هنگام غروب خورشيد سه شنبه، سوم ذى حجة 1338 (شنبه سوم از ذى حجة) پس از آنكه سى درجه از فلك عمر شريفش در زنده كردن علم و نابودى كافران سپرى شد، غروب كرد. اما آنچه دلهاى سوگوارانش را تسلى مى دهد، توانمندى اهداف بلندش و پايدارى مردم در راه اوست.

بى شك اسلام به وسيله سربازان و يارانش كه پس از وى باقى مانده، راهش ‍ را مى پيمايند، زنده است پيوسته منتظر اخبار ارزشمندتان بوده و هستيم.

سوم ذى حجة 1338 خدمتگزار دين و دانش محمد على شهرستانى (474)

هر چند سيد هبة الدين در شعله ور نگهداشتن آتش نبرد تلاش فراوان كرد، ولى اختلاف عشاير، توطئه هاى عوامل دشمن، طولانى شدن نبرد و بهره گيرى بريتانيا از سلاحهاى پيشرفته و تجربه هاى ديرين، سرانجام رزمندگان مؤمن را به ناتوانى كشاند. در اين شرايط ورود نماينده جديد لندن به صحنه سياست عراق و تبليغات فراوان او در پذيرش خواستهاى انقلابيان از سوى انگليس، بر ترديد رزمندگان افزود و اندك اندك معادله نبرد را به سود اشغالگران دگرگون ساخت. (475) گروهى از كربلاييان شوريده، بر شوراى رهبرى انقلاب چيرگى يافتند و نمايندگانى را براى صلح به بغداد فرستادند. نمايندگان انگليس با پنج شرط، پيشنهاد صلح را پذيرفتند؛ شرطهايى كه نخستين آنها تسليم هفده نفر به نيروهاى بريتانى، در مدت 24 ساعت، بود. هبة الدين در شمار اين هفده نفر جاى داشت. (476)

بدين ترتيب فقيه نستوه سامرا به زندان افكنده شد و اندكى بعد از سوى دادگاه ويژه نظامى به اعدام محكوم گرديد. (477)

او در 1339 پس از نه ماه مورد عفو عمومى پادشاه قرار گرفت (478) و ديگر بار به عرصه مسؤ وليتهاى خطير گام نهاد.

## فهرست طلايى

در سال 1339 ق. سرانجام سياستهاى نوين بريتانيا به بازنشست و نيروهاى اشغالگر هراسان از نفرت فزاينده مردم به حاشيه ناپيداى صحنه پناه برده، فرمانروايى متن را به ملك فيصل سپردند. (479) فيصل كه براى به دست آوردن اعتماد مردم چاره اى جز گماردم برخى از خوشنامان در دستگاه اداره كشور نمى ديد، پست وزارت معارف را به فقيه بيدار سامرا پيشنهاد كرد.

هر چند سيد هبة الدين پذيرش اين پيشنهاد را نمى پسنديد و آن را فرصتى براى بهره گيرى راز نام نيك مبارزان راه آزادى مى دانست ولى پافشارى فراوان آشنايان در استفاده از فرصتى، كه شايد ديگر هرگز تكرار نمى شد، وى به پذيرش واداشت. (480) او در اين مقام نخست مستشاران بريتانيايى واستادان خارجى را از كار بركنار كرد، مدرسه هاى ابتدايى و متوسطه بنياد نهاد، عشاير را از مدارس سيار برخوردار ساخت، مدرسه صنايع بغداد را از انگليسيان باز پس گرفت و براى نخستين بار در تاريخ آموزش و پرورش نوين كشورهاى اسلامى مساءله تربيت دينى دانش آموزان را استادان را موارد تاءكيد قرار داد. (481)

پيروزيهاى فقيه سامرا در اصلاح نظام آموزشى عراق استعمارگران را در نگرانى فرو برد. بنابراين چنان عرصه را بر وى تنگ ساختند كه ناگزير در بيستم ذى حجة 1340 ق. استعفا داد. (482)

مدتى بعد ديوان عالى تمييز احكام بر اساس مذهب جعفرى شكل گرفت و مسووليت آن به سيد هبة الدين سپرده شد. هر چند دانشور بزرگ سامرا پس ‍ از تجربه وزارت معارف، شركت در كارهاى اجرايى را شايسته نمى دانست، ولى ديگر بار به اصرار برخى از فقيهان شيعه مسووليت پذيرفت. (483) تلاش در سازماندهى دادگاههاى شرعى و پيوند آنها با ديوان عالى، گزينش ‍ داوران شايسته، تبيين احكام و تنظيم قوانين لازم در شيوه دادرسى بخشى از اقدامات فقيه بيدار سامرا در اين مقام به شمار مى رود. (484)

## سالهاى بيمارى

در 1342 همزمان پذيرش مسؤ وليت ديوان عالى تمييز، بيمارى چشم هبة الدين را در رنج فرو برد. بيمارى دشوارى كه با جراحى سال 1345 اندكى بهبود يافت (485) ولى هرگز ريشه كن نشد؛ حتى سفر 1349 به سوريه وبهره گيرى از تخصص پزشكان آن سامان نيز دستاوردى جز رنج فزونتر در پى نداشت. (486) البته بيمارى هرگز به معناى پايان كوششهاى معمول وگوشه گيرى فقيه بيدار عراق نبود. آن بزرگمرد در سال 1353 براى شركت در انتخابات مجلس شوراى ملى از ديوان عالى تمييز احكام جعفرى كناره گرفت و به عنوان نماينده استان بغداد رهسپار مجلس شد. مجلسى كه بيش ‍ از چند ماه دوام نياورد و سرانجام در ذى حجه همان سال منحل شد. (487)

انحلال مجلس براى سيد هبة الدين فرصتى طلايى بود. او هر چند از درد چشم و كاهش شديد بينايى رنج مى برد، ولى مى توانست ديگر بار به پژوهشهاى ژرف خويش پردازد. بنابراين در صحن شريف امام كاظم عليه‌السلام كتابخانه اى با عنوان « مكتبة الجوادين العامه» بنياد نهاد، جايگاهى براى پذيرش ميهمانان در آن پديد آورد تا ضمن ديدار با مردم و انديشمندان، آنها را با دردهاى جامعه آشنا سازد. البته آن فقيه بيدار بدين مقدار بسنده نكرده، همه روزه به انبوه نامه هاى رسيده، پاسخ مى گفت و مخاطبانش را با مسؤ وليتهايشان آشنا مى ساخت. (488)

سرانجام تيرگى بر ديدگان مصلح بزرگ جهان اسلام سايه افكند و آن دانشور فرازانه را در نابينايى فرو برد. البته از دست دادن بينايى هرگز وى را از تحقيق و نگارش باز نداشت. هر روز كتابهاى مورد نياز را برايش مى خواندند و آن بزرگمرد به عادت معمول مقاله يا كتاب مى نوشت. (489) او همواره مى گفت: پروردگار لطف كرده هر روز مى توانم به اعانت دست چهل صفحه بنويسم. (490)

## شوال سوگناك

اندك اندك بيمارى بر پيك مصلح كهنسال سامرا پنجه افكند و انديشه والايش در ناتوانى فرو رفت، به گونه اى كه ديگر حتى دوستانش را نيز به خاطر نمى آورد. اين امر بر آشنايان نزديكش گران آمد، بنابراين زيارتش را محدود ساختند، (491) براى نخستين بار پس از 85 سال هبة الدين با خاموشى پيوند خورد. سكوتى كه چيزى جز آرامش پيش از توفان نبود. سرانجام گردباد مرگ وزيدن گرفت و در شب دوشنبه بيست و ششم شوال 1386 ق. (492) ريشه هاى يكى از كهنسال ترين درختان حوزه هاى علميه را از خاكهاى ماديت برون آورده، به جهان ناپيداى جاودانگى برد.

از آن بزرگمرد، كه در حريم پاك امام كاظم عليه‌السلام به خاك سپرده شد، (493) بيش از 109 كتاب و رساله به يادگار مانده است.

المحيط فى تفسير القرآن، فيض البارى يا اصلاح منظومه سبزوارى، الهيئة و الاسلام، الشريعة و الطبيعة، الدلائل و المسائل، التوت و الملكوت و نور الناظر فى علم الرايا و المناظر بخشى كوچك از گنجينه بزرگ آثار آن دانشور سخت كوش شمرده مى شود.

# سيد اسماعيل بلخى

متوفاى 1347 ش.

سفير آزادى

سيد حسن احمدى نژاد

سيد اسماعيل بلخى سال 1295 ش. در قريه «سرپل بلخاب» در يك خانواده روحانى زاده شد. بلخاب سرزمينى است خوش آب و هوا و كوهستانى كه در قسمت جنوبى استان مزار شريف و در مسير رودخانه «بلخ آب» كه از «باميان» سرچشمه مى گيرد قرار گرفته است. اين خطه از ديرباز مركز تشيع و پايگاه ستارگان علم و ادب در تركستان (494) زمين بوده و امروز پس از گذشت قرنها نام ستارگانش چشم و چراغ ملت مسلمان به حساب مى آيند اينك نيم نگاهى به گذشته اين ديار مى اندازيم.

## فرزانگان بلخاب

بلخاب تا قبل از ورود «مير سيد على فرزند مير سيد جلال الدين بخارايى» شهرت چندانى نداشته ولى بعد از سال 810 ق. با ورود اين عالم زبردست و دانشمند نام و آوازه اين دره گمنام از «سمرقند» تا «هرات» پيچيد. بدين مناسبت كاروانهايى از عالمان و دولتمردان به قصد زيارت و ديدار اين عارف وارسته وارد بلخاب شدند. تا جايى كه «شاهرخ» به اين شخصيت علاقه مند شد و چندين بار وى را از بلخاب به مركز حكومت خراسان يعنى «هرات» دعوت نمود و دخترش را به عقد او درآورد. و در آخرين سفر ميرسيدعلى در حالى كه شاهرخ در «شهر رى» دار فانى را وداع گفته بود بر طبق وصيتش جنازه او را به هرات حمل نمودند و ميرسيدعلى ولى بر او نماز خواند! (495)

بلخاب از دير زمان با حوزه هاى بزرگ شيعه در نجف، مشهد و قم در تماس ‍ بوده و در دشوارترين ايام اين قافله از حركت نيفتاد. بر همين اساس است كه مدارس و روحانيت بلخاب از ساير مناطق پيشگام است. و نسبت به ساير مناطق شيعه نشين افغانستان بيشترين طلاب از اين منطقه بوده اند.

در اين بخش بيش از سى هزار نفر شيعه مؤمن و غيرت مند زندگى مى كنند و بيش از دهها حسينيه و مسجد وجود دارد و تا قبل از انقلاب بزرگترين پايگاه فرهنگى مردم شمال به حساب مى آمد.

برخى از بزرگان بلخاب به قرار ذيل است:

مرحوم آية الله ميرسيدمسعود مغزار (ره)

مرحوم آية الله ميرسيدحسين عالم

آية الله ميرسيدحيدر نجفى (ره) (از شاگردان آخوند خراسانى)

مرحوم آية الله حاج ميرسيدمحمد دهنه (ره) معروف به آقاى كلان (از عرفاى برجسته آن ديار)

مرحوم آية الله حاج ميرسيدمحمد عادل (ره)

حجج الاسلام سيدحيدر نجفى دهنه (ره)

مرحوم سيد اصغر امينى (ره)

مرحوم سيد على نجفى تل عاشقان

شيخ عيسى عبقرى (ره)

حاج سيد محمد حسن عالمى (ره) و... (496)

اين بزرگواران افرادى وابسته و عاشق مكتب اهل بيت و خادم مردم بودند كه امروز پس از سالها هنوز هم مردم از كردار و رفتار نيكوى آنان ياد مى كنند.

## مهاجران بلخ

بلخى همراه پدرش سيد محمد پس از فوت مادر خود (بى بى هاجر)آهنگ ديار خراسان كرد و زيارت خورشيد مشرق زمين نمود پس از مدتها پياده روى و برخورد هزاران خطر از مسير بلخ، فارياب و هرات وارد مشهد مقدس گرديد. آغازين روزهاى سال 1307 خورشيدى بود كه سيد اسماعيل بلخى وارد سرزمين مقدس «توس» گرديد در حالى كه از هر طرف بوى بهار و صداى آواز «هزار» به گوش مى رسيد اسماعيل دوازدهمين بهار عمر خود را سپرى مى كرد. اسماعيل تا قبل از هفت سالگى قرآن را آموخته و با زبان فارسى آشنايى پيدا كرده بود. استعداد و حافظه اى عجيب داشت و از ذوق سرشار و طبع بلندى برخوردار بود از همان آغاز كودكى و سنين نوجوانى در مراسم محرم مرثيه مى خواند و براى كودكان سخن از كربلا و قيام امام حسين و شجاعت ياران قافله سالار كربلا مى گفت.

## در حريم توس

او و برادر بزرگش سيد ابراهيم پس از ورود به مشهد رضوى در مدرسه «بالا سر»حرم حجره گرفتند و دروس حوزوى را آغاز نمودند و در اندك زمانى اين دو طلبه مهاجر كتب مقدماتى را به اتمام رساندند و در ميان طلاب از چهره هاى بر جسته و پر استعداد شناخته شدند. ولى ديرى نگذشت كه اسماعيل جوان با مرگ برادر جوانش كوهى از درد و اندوه را بر خود احساس نمود.

سيد اسماعيل طلبه اى وارسته و بى آلايش و محبوب همگان بود و در گير كفش و كلاه نبود و با كهنه ترين عبا و عمامه مى ساخت و به خوراكى اندك قناعت مى كرد. با اين حال سخاوت بلند داشت و تا آخر عمرش براى خود نيندوخت و هيچ گاه كيسه و جيبى براى نگهدارى پول درست نكرد. مقدار شهريه و در آمدى كه داشت در ميان عمامه اش مى گذاشت و همين اخلاق را تا آخر مرگش هم مراعات مى كرد. او هميشه در جمع طلاب مشهد سخن تازه داشت و در همان آغازين روزهاى ورودش به حوزه دم از آزادى، استقلال و نبرد با استعمار مى زد. در طول دوران طلبگى اش هيچگاه از آنچه در جهان اسلام مى گذشت غافل نبود. ريزبين و كنجكاو بود. روزگارى كه سايه استعمار «پير» همه جا را فراگرفته بود و در ايران آن روز به خوبى جاى پاى غرب و فرهنگ غرب مشاهده مى شد آگاهانه اوضاع را تحليل مى نمود و تاريخ ملتها و نهضتهاى اسلامى را مطالعه مى كرد. شعور سياسى و انديشه مكتبى فوق العاده داشت و در همان سالهاى اول فعاليتهاى ضد استعمارى خود را آغاز نموده و در ايام تبليغى در محله هاى، «حسن بلبل» فريمان، سياه كوه شاوان «و سر چشمه برشك مشهد و حوالى منبر مى رفت. او از نفوذ كلام و صراحت لهجه بر خوردار بود و سخنش بس ‍ گيرا و مطالبش بس شيرين و جذاب جلوه مى كرد تا جايى كه وى لقب سيد اسماعيل واعظ به خود گرفت. و در اكثر محافل او سخن مى گفت و بيشتر اوقات همراه «شيخ غلامرضا طبسى واعظ» منبر مى رفت. و از تجربيات اين خطيب ورزيده بهره مى گرفت. (497)

وى در قيام خونين 1314 مردم مشهد حضور داشت و آن روزگار شوم و خونين ملت ايران را درك كرده و خود سهم عمده داشت ؛ در همين زمان بود كه وى همراه پدر پير خود در - و بحث را ترك گفته وارد هرات گرديد.

وى در رمضان 1315 ش. پس از هشت سال تحصيل در حوزه خراسان به وطن مراجعت نمود و قيام عليه بيداد و استبداد ظاهرخانى را از همين نقطه آغاز نمود. او با ايجاد اولين هسته مقاومت و تشكيل در مجتمع اسلام اولين تير را بر قلب حكومت وقت كابل نشانه رفت. با سخنرانيها و خطابه هاى آتشين خود در هرات كوس رسوايى دوت سلطنتى افغانستان را به صدا در آورد و توانست توجه اقشار مردم و روشنگران جامعه را عليه خاندان سلطنتى و دولتمردان خائن جلب سازد، تا حدى كه قلمرو نفوذ كلام و انديشه هاى الهى او در دورترين نقطه افغانستان حتى در ميان جامعه تسنن كارگر افتاد و پرده تزوير و رياكارى كه سالها نقاب خيانت و جنايت دولتمردان وقت بود كنار زده شد. كم كم زنگ بيدارى و آزادى خواهى در كوى و برزن كشور نواخته شد. دولت وقت سيدبلخى را ممنوع الخروج كرد و او تا هشت سال نتوانست از اين شهر خارج شود. ولى پس از اين مدت دولت مجبور شد اجازه مسافرت به وى بدهد. (498)

## آهنگ ديار بلخ

علامه سيد اسماعيل در سال 1323 ش از هرات وارد مزار شريف گرديد. حدود چهار سال در اين سرزمين به سر برد و ضمن ارشاد و تبليغ، تشكيلات «مجتمع اسلامى» را به منظور بر پايى حكومت اسلامى سر و سامان بخشيد و افرادى را در ولايات سمت شمال به عنوان مسئول و معاون كميته ايالتى معرفى كرد كه در ذيل فقط اشاره به كميته بلخ مى گردد.

مسئولان كميته ولايتى مزار، حاج محمد رضا، عبدالقادر، عبدالرشيد و محمد نعيم خان بودند كه هر يك از بزرگان شهر و مسئولان مراكز دولتى به حساب مى آمدند ناگفته نماند رجال و شخصيتهاى دولتى از ساير ولايات به قصد ديدار بلخى وارد اين شهر مى شدند از جمله بزرگانى از مردم كابل و سياستمداران پايتخت روابط خوبى با سيد داشتند.

## كابل بر بال ملائك

علامه بلخى سال 1327 ش. بنا به دعوت جمعى از اهالى كابل وارد اين شهر شد. با آمدن وى كابل پر از شور و هيجان گرديد فضاى تاريك شهر رو به روشنايى و اميد رفت و شيعيان جان تازه اى گرفتند زمزمه و نفس گرم و خلاوت كلام سيد شهر را نورباران كرده بود. طنين فرياد كوبنده علامه بلخى بر كوچه پس كوچه هاى شهر شنيده مى شد و زنگ كوچ ظلمت و تباهى از سرزمين شيران شنيده مى شد در بناگوش كاخ سلطه به صدا درآمده بود. مقر اصلى كميته مركزى «حزب كميته ارشاد» در چند اول بود و اعضاى بلند پايه اين حزب عبارت بودند از علامه سيد اسماعيل بلخى به عنوان رهبر 2 - سيد على گوهر غور بندى 3 - سيد سرور لولنجى 4 - محمد نعيم خان فرمانده عمومى پليس كابل 5 - محمد اسلم خان غزنوى 6 -دكتر اسدالله رئوفى 7 - محمد ابراهيم خان گاو سوار 8 -عبدالغياث خان كندك مثر (سرهنگ دوم) 9- خداى نظر خان ترجمان فرارى 10 -محمد حيدر غزنوى (سرهنگ دوم) 11 - محمد حسن خان لوامشر اعضا و....

كه هر يك از رجال بر جسته لكشرى و مردمى بودند در حزب عضويت داشتند. پس از قيام 1329 از مجموع كار و بلندپايى اين حزب هفت نفر در امان ماندند. برخى مفقودالاثر و تنى چند با معيت علامه بلخى در نوروز 1330 ش (دو روز پس از قيام 1329) دستگير و راهى زندان شدند. آنها حدود 15 سال در بدترين و سياهترين زندانهاى ستم شاهى به سر بردند تا اينكه دوران صدارت محمد يوسف خان (1343) باصطلاح دوران بازگشت به دموكراسى فرا رسيد (499)

## يادگار زندان

بلخى بزرگ در مدتى كه در زندان به سر برد هيچ گونه تماسى با خارج از محيط زندان نداشت و به طور كلى از طرف رژيم ممنوع الملاقات بود. تنها در برخى موارد با افراد خانواده اش تماسهايى داشتند. انيس و مونس بلخى فقط يك جلد «قرآن» بود و بس. وى در اين مدت بالاترين بهره را از كلام خدا گرفت تا جايى كه خود مى گويد:

1700 مرتبه قرآن را خواندم و به دقت به آيات توجه مى كردم در حدى كه هر بار مى خواندم تفسير نويى به دست مى آوردم. آنگاه فهميدم «كه كلام الهى عين ذات او بى نهايت است»

گويى علامه بلخى از هر آيه 1700 مفهوم و معنا درك كرده كه خود بسى جاى تاءمل و تفكر است. (500)

بعلاوه 75 هزار اشعار حماسى، سياسى، اخلاقى، عرفانى و... از چكامه هاى زندان وى است كه برخى از آن اشعار تحت «ديوان بلخى» و جزوات ديگر به چاپ رسيده است.

اينك نمونه هايى از اشعار وى را مى خوانيم:

## چكامه حماسى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بيا بيا كه وطن خون نگار، آمده باز |  | هزار صاعقه مشرب بسوار آمده باز |
| ز خيل لاله و خان دشت و دامن ميهن |  | زمردين شده و گلعذار آمده باز |
| نسيم عطر بهارى، وحد به پرده گل |  | به نغمه، بلبل زار و فكار آمده باز |
| بيا كه مرگ و تباهى نثار خصم كنيم |  | نگون كه خيل تتار و تزار آمده باز |
| بيا بيا كه فلك باز رام قدرت ماست |  | بيا كه فصل بهار و شكار آمده باز |
| عجب لطافتى ريزد و زبرگ و بار گل |  | به رقص وعشوه و بازى هزارآمده باز |
| زهرسو لاله ولادن زهر سونرگس مست |  | چه لشكران به شبيخون خار آمده باز |
| نگر قامت شب بر شكسته رايت صبح |  | ظفر نمودن شده و بر قرار آمده باز |
| عجب حيات نوينى پس از هزاره درو |  | كنون به مقدم ليل و نهار آمده باز |
| بيا كه سلطنت آفتاب رخشان را |  | فرا كنيم كه مرگ غبار آمده باز |
| بياكه مردى و نامردى را به صحنه جنگ |  | زهر زمان محك نو عيار آمده باز (501) |

## به پيشگاه سرور آزادگان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دشت عراق آمد چون رهبر آزادى |  | آزاد توان بردن ره در بر آزادى |
| با رمز تبسم فاش مى گفت بهر گامى |  | امضاى من از خونست در دفتر آزادى |
| عباس نجات شرع از لطمه ى طوفان داد |  | در شط فرات افكند چون لنگر آزادى |
| در زير سم اسبان قاسم به عروسش گفت |  | با ياد تو خوابيدم در بستر آزادى |
| اكبر دم جان دادن گفتا كه بلا خوش باش |  | سيراب شدم مستم از ساغر آزادى |
| غوغا ز جهان برخواست آندم كه صدا آمد |  | عنقا ز حرم بگشود بال و پر آزادى |
| با جوهر استعداد با نوك قم مظهر |  | شش ماهه على اصغرآن گوهى آزادى |
| قصه ند آن گرما هر لحظه در آن وادى |  | اسفندگرمى سوخت در مجمر آزادى (502) |

## سفرهاى بلخى

علامه بلخى پس از آزادى در سال 1346 ش. به قصد زيارت عتبات مقدس ‍ و ديدار با مراجع شيعه وارد ايران گرديد و قبل از آنكه طلاب از ورود وى اطلاع پيدا نمايند از مرز خسروى وارد سوريه گرديد. پس از زيارت تربت حضرت «زينب عليه‌السلام» و ديدار با برخى از عالمان سوريه وارد حوزه نجف اشرف گرديد و از ناحيه طلاب نجف استقبال كم نظيرى از وى صورت گرفت. وى در «مدرسه كوچك» آخوند خراسانى (ره ) ديد و بازديد داشت و اكثر علما و رجال نجف از وى ديدن نمودند. علامه بلخى هم ديدارهاى خصوصى با مراجع معاصر و ستارگان حوزه نجف داشته است كه اينك برخى را يادآور مى شويم از جمله با:

1. قائد اعظم اسلام امام خمينى (ره)

2. بزرگ مرجع تشيع حضرت آية الله العظمى حكيم (ره)

3. فقيه معاصر شيعه حضرت آية الله العظمى خويى (ره)

4. حضرت آية الله سيد حسن شيرازى (ره)

5. علامه بزرگوار علامه امينى (ره) مؤ لف «الغدير»

كه بيشتر گفتگوهاى وى با امام خمينى (ره) و آية الله حكيم (ره) خلاصه مى شده است. چه اينكه اين دو شخصيت بزرگ مرجع سياسى و دينى جهان تشيع بودند. (503)

## سخنرانيهاى بلخى

وى در مدت اندكى در نجف و كربلا ماند و سخنرانيهاى بسيار ارزنده و مهمى ايراد كرد.

## ورود به حوزه علميه قم

علامه سيد اسماعيل بلخى پس از ماه محرم 1346 از مرز «خسروى» وارد سرزمين خوشرنگ ايران گرديد و در ابتدا همراه با خانواده اش به منزل آية الله سيد رضا صدر (ره) در قم وارد شد. پس از آنگه خبر ورود بلخى به شهر خون و قيام منتشر شد گروه گروه از طلاب «فيضيه» و جوانان انقلابى و پر شور قم به ديدار وى آمده، از او به گرمى پذيرايى و قدر دانى به عمل آوردند تا جايى كه از طرف طلاب براى ايراد خطابه دعوت گرديد. وى كه تازه از حضور مرجع تبعيدى (خمينى كبير) آمده بود سخنانش ‍ جاذبه اى خاص داشت. ديدار بلخى منحصر به طلاب خارجى نبود و بيش ‍ از همه پيروان خط امام دور او حلقه مى زدند كه در كوثر كلامش حلاوت كلام و پيام امام خمينى را مى ديدند. از اين رو سالن دفتر تبليغات براى سخنرانى و ديدار عمومى طلاب آماده گشت. بيش از هزار نفر طلبه و دانشجو گرد آمدند تا از سخنان گرم و انقلابى پيشواى شيعيان افغانستان استفاده نمايند حضرت آية الله مكارم شيرازى به نمايندگى از طلاب و حوزه به ايشان خيرمقدم گفت. در بخشى از آن پيام چنين آمده است: در يك از آمال و آرزوهاى همه ما در حوزه علميه قم هميشه اين بوده كه بزرگانى از نقاط مختلف در اينجا مى آيند صحبتى بكنند و از آنها استفاده بشود... من دو سه جلسه خدمت ايشان رسيدم واقعا يك فصل تازه اى در افكار من گشوده شد. » (504)

## خطابه علامه بلخى

آنگاه علامه بلخى خطابه شيواى خود را با اين اشعار زيبا آغاز نمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شعاع نير تابان به غير علم نبود |  | فروغ شمع فروزان به غير علم نبود |
| دمى كه بر همه افلاكيان شدن مسحور |  | به امتياز تو برهان به غير علم نبود |
| ز رمز صحبت موسى وخضرشده معلوم |  | كه آب چشمه حيوان به غيرعلم نبود(505) |

حضار محترم: اساتيد! علماى اسلام!احتياج... به علم از ضروريات اوليه است و حاجت به شرح و بيان نيست... همين بشرى كه در آراء سياسى اقتصادى و... اختلاف دارند... ولى باز هم بشر در اصالت علم... اختلاف نظر ندارند... چه خوب است علمى كه منتهى شود به يك مقصد و ملاك عقلايى... كه به قول بزرگان جنبه اصلاحى و اجتماعى داشته باشد... سرنوشت قم را همه از من بيشتر مى دانيد از دوره معصومين عليه‌السلام معدن تشيع و ارباب علم بوده است...

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عيار سكه مرد است محنت ايام |  | زر از عيار نگيرد براوننه زرنام |

اين نكات را براى اين عرض مى كنم: راه دور است اى پسر هوشيار باش... خواب را دور افكن و بيدار باش... آقايان كه زير اين تالار مسقف و زيبا نشسته ايد... قاليهاى زيبا لباسهاى مزين خوراكيهاى (رنگارنگ) مسلم بهتر از آن دوره هاست. اما آنها روى بور يا برق هم نداشتند با چراغ نفت هم نه با چراع روغن زيتون... كه سبب اذيت حلقوم و اسباب خرابى چشمشان مى شد (سپرى مى كردند) خبر داريد با همين وسايل ابتدايى چقدر تاءليفات كرده اند... بزرگان اين طور زندگى كرده اند. پس نبايد از مظلومى و بيچارگى خود و مردم ماءيوس شد فقط اتحاد، مردم صحيح و تعقيب مسلك (مكتب) راه كاميابى و عامل پيروزى است. علما! بزرگان! علت مبارزه من چه بود؟ آرزوى شخصى نداشتم، سلطنت نمى خواستم. شيعيان افغانستان محروميت داشتند. ديگر چاره نداشتم و حركتى كردم مظلومانه براى ثبات قانون تشيع و گرفتن حق به ضرب و زور از حلقوم زور... (506)

## حوزه علميه مشهد

علامه بلخى پس از يك هفته اقامت در قم آهنگ خاك خراسان و زيارت تربت پاك خورشيد مشرق زمين را نمود با ورود سيد حوزه خراسان حال و هواى ديگر پيدا كرد. چرا كه او فرزند حوزه است و از همين مدرسه و مكتب علم اسلام و مكتب علوى را در فراز كوه «بابا» و «پامير» به اهتزار در آورد. حوزه مشهد پس از سالها فراق و سكوت بر خود مى بالد. طلاب پير و جوان پس از چند سال غيبت صغراى علامه هم اكنون او را در جمع خود مى بينند كه بيش از همه حوزه چشم به راه ابراهيم است كه او بايد بت شكن زمان باشد. مدرسه عباسقلى خان مجمع عاشقان و محور دلداده گان باسلام مكتب است لحظه اى نيست كه رفت و آمد طلاب و ساير بزرگان مشهد قطع گردد.

مردم بلخى را خوب مى شناسند. او سالها قبل واعظ و روضه خوان معروف شهر بود ولى پس از حادثه گوهرشاد ديگر او را نديدند و هم اكنون از نانوا گرفته تا بقال و استاندار شهر در صف زيارت و دعوت طلبه مهاجر صف كشيده اند. به هر صورت تجليلى كم نظيرى از او به عمل آمد. وى دد جمع طلاب و ساير مردم سخنرانيهاى زياد داشت از جمله به فرازهاى از آن خطابه بسنده مى گردد:

## تكامل

«ارباب دانش، حضار گرامى، ياوران ولى عصر (عج) افتخار دارم كه خود را در بحبوحه علم و دانش مى نگرم و در امواج فيض غرقم...

در اين لحظه بعد از 32 سال مرارتها و رنجها نصيب من شد... باز آمدم كه سجده اين خاك كنم، كه خاك اين آستان بودن، و سالها سر به آستان رضا عليه‌السلام بودم و تراب اقدام طلاب اين مدارس بودم... اگر سجده اى قضا شده باشد ادا كنم... » (507)

## افتخارات حوزه

«... شيخ طوسيها از همين مدارس اند علامه ها... مفيدها... انصاريها... علم الهدى ها... از همين مدارس اند. بالاخره اصفهانيها و سيد رضى ها هم (فرزندان) همين مدارس اند... »

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قرنهابايد كه تايك عده سنگ درزير خاك |  | لعل گردد در بدخشان يا عقيق اندر يمن |
| عمرها بايد كه تا يك مجتهد آيد پديد |  | مجلسى از اصفهان يا مرتضى فخر زمن |
| ماهها بايد كه تا يك مشت پشم  ح |  | زاهدى را خرقه گردد يا شهيدى را كفن |

حکیم سنایی

## فرياد عاشورايى

«... امروز روز شركت و فرياد است، امروز ديگر روز آرام نشستن نيست، روز غنودن نيست، روز پاى بندى به سخنان كوچك نيست، روز مبارزه با خرافات است. روزى است كه بايد چهره واقعى اسلام را از زير ابرهاى كدر اوهام و خيالات فاسده بيرون كشيد... امروز روز جنبش و روز حركت است. لكن جنبش متين، جنبش با معنى، جنبش علم و فرهنگ نه جنبش آثار ثبتى و ملى... حوزه علميه خراسان، قم نجف كه من دور افتاده آواز عاجزانه خود را در اين مراكز عامى رساندم... بحمدالله تحول شايانى را ديدم... حوزه علميه نجف تكانى خورده... حوزه علميه قم هفت هزار دانشمند دارد. حوزه علميه خراسان، زير زره بين على بن موسى الرضا عليه‌السلام واقع شده ايد، پرچمدار آينده و فردا شمائيد... (508)

## آخرين ديدار

لحظات بس حساس و به خاطر ماندى است بلخى را جمعى انبوه از مسؤ ولان و طلاب حوزه مشهد تا مرز «اسلام قلعه» بدرقه نمودند و در آن سوى مرز غوغاى عجيبى بود.

روزهاست كه مردم هرات در آفتاب گرم به اميد ديدار سيماى پر فروغ پيشواى خود نشسته اند ساعاتى به صبح صادق نمانده بود كه با ورود ماشين حامل علامه بلخى صداى تكبير ياران به استقبال آفتاب رفتند.

بلخى لحظه اى براى تسلى خاطر استقبال كنندگان سخنانى ايراد كرد. در همين چند دقيقه اشك وصال همانند باران بهارى خيابان مسير استقبال وى را شستشو داد. جاسوسان دولت در ميان انبوه جمعيت مات و مبهوت مانده اند و اختيار از آنان سلب شده و تنها گزارشى كه در شهر مخابره كردند ورود بلخى و شور بى اندازه مردم بود. حكومت وقت هرات دستور داد تا در مساجد و حسينيه هاى شهر را ببندند. هر چه بود بلخى مدت زمانى كه در هرات توقف داشت بزرگترين ضربه هاى شكننده را بر كمر دولت فرو آورد. (509)

## آخرين استقبال

كاروان همراه بلخى پس از چند روزى توقف از مسير جاده قندهار، غزنين، آماده حركت به سوى پايتخت گرديد. در كابل هياءت استقبال به وجود آمده بود و روز ورود بلخى تا شعاع چند كيلومترى جمعيت كثيرى به استقبال آمده بودند. لحظه ها فرا رسيد ماشين حامل بلخى در ميان انبوه جمعيت شيعه و سنى از حركت باز ماند، مردم مسلمان با درود و صلوات از او استقبال بى نظيرى به عمل مى آوردند. مردم از شور و شعف در جامع نمى گنجند آن روز روز حيات تشيع بود در همه جا سخن از بلخى و عظمت شيعيان بود. كوچه پس كوچه كابل بوى گل حسينى مى داد. انواع و اقسام عكسهاى علامه به چشم مى خورد. چند ماهى سپرى نشده بود كه سيد اسماعيل كسالت پيدا كرد پس از مراجعت از مناطق مركزى (بهسود) در اثر فشار خون علامه را به بيمارستان «على آباد» كابل منتقل كردند. ولى سحرگاه 24 تير 1347 عجيب سحرى اندوهناك و سياهى بود. آواى قرآن از مناره هاى مساجد بلند بود بعد از اذان صبح با پخش صداى گريه بلخى از از نوار و تلاوت آية «انا لله و انا اليه راجعون» سكوت شهر با فرياد و اغربتا و احسينا شكسته شد. دسته هاى عزادار گروه گروه در خيابانهاى منتهى به بيمارستان به عزادارى پرداختند. (510)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شرح اين هجران و اين خون جگر |  | اين زمان بگذار تا وقت ديگر |

# شيخ آقا بزرگ تهرانى

متوفاى 1348 ش.

اقيانوس پژوهش

## ميلاد سبز

سال 1293 قمرى، ماه ربيع الاول و شب پنجشنبه بود. درست يازده روز ماه ميلاد و ربيع المولود مى گذشت و تنها يك هفته به سال گشت ميلاد بزرگترين مولود آفرينش حضرت محمد مصطفى صلى الله عليه و آله مانده بود كه از لطف خدا، حاج ملا على تهرانى، صاحب پسرى سالم و كامل شد.

حاج ملا على از پيش بر آن بود كه نام جدش حاج محسن را بر فرزند نهد تا ياد او بماند اما تقارن اين تولد با ماه ميلاد پيامبر چنان خرسندش ساخت كه اسم فرزند دلبندش را محمد محسن ناميد. (511)

مادر محمد محسن زنى باورمند و نيكو كردار بود كه از سادات علوى محسوب مى گشت. و با نام بيگم خوانده مى شد و دختر حاج سيد عطار تهرانى بود. (512)

پس از دهها سال زمانى كه هر كس براى گرفتن شناسنامه نام خانوادگى خاصى بر مى گزيد او شهرت «منزوى» را برگزيد و به اين ترتيب مولود ماه ميلاد در شناسنامه «محمد محسن منزوى» خوانده شد اما هيچ وقت به اين اسم و رسم ناميده نگشت و مشهور نشد. (513)

اما از آنجا كه در ميان تهرانيها از دير باز عادت چنين بود كه پسرى را به نام جد بزرگ خانواده و به اسم «آقا بزرگ» صدا كنند، محمد محسن آقا بزرگ خوانده شد. با اين تفاوت كه آقا بزرگ خاندان محسنى براستى «آقايى بزرگ» شد و با همين نام شهره آفاق گشت. (514)

## در گلشن قرآن

مولود پامنار از همان روزهاى نخستين حياتش با سرچشمه زلال نور و زندگى آشنا شد. وى در حالى كه تنها چهار يا پنج بهار از آغاز سبز زندگى را پشت سر مى گذاشت دل پاك و جان تشنه اش را هر روز با قرآن و آوازهاى آهنگين و روح نواز آن جلا مى داد. او از نخستين آموزگار خويش چنين ياد كرده است:

«قبل از رفتن به مكتب خانه، در توى خانه، پيش عمال عمو، «زهرا سلطان خانم» از اول حروف ابجد و بعضى سوره هاى كوتاه قرآن را خوانده بودم... » (515)

پس از آن كه به 7 سالگى رسيد (1300 ق) در محله اش پامنار به مكتب خانه آقا سيد ضياء رفت و پيش او قرآن و نصاب الصبيان را در لغت عربى و فارسى و... خواند. (516)

## روحانى ده ساله

فرزند حاج ملا على ابتدا علاقه چندانى به درس و مشق نداشت و بيشتر دوست داشت به پيشه اجدادى خويش تجارت و بازرگانى بپردازد. او خود در اين باره مى نويسد:

«تا شش سال از عمر گذشت در خانه بازى مى كردم. به ياد دارم كه دكانى درست كرده اجناس بقالى و عطارى و ترازو با ساير لوازم دكان تهيه مى كردم... شوق زيادى به درس خواندن نداشتم. مى خواستم كاسب شوم ولى مرحوم پدرم كسب را نمى خواست چون خودش درس عربى نخوانده بود مى خواست من طلبه علم شوم. مرا چندى براى امتحان به دكان بزازى برادرم مرحوم آقاى محمدابراهيم در سر سه راه بازار پامنار فرستاد. با محبتهاى برادرانه بلكه پدرانه او از زحمت رفتن به دكان عاجز شدم و پس از مدتى استعفا دادم و به شوق درس افتادم. » (517)

«پس از آنكه پدر شوق و ذوق فرزندش را در تحصيل علم و كمال افزونتر از پيش ديد و استعداد او را در اين راه شكوفا يافت به اين فكر افتاد كه براى تشويق و ترغيب او مجلسى را ترتيب دهد و پسرش را ملبس به لباس دانش ‍ و دين سازد.

«و چون 10 ساله شد (1303 ق) پدرش مجلسى ترتيب داد، با حضور جمعى از روحانيون آن روزگار تهران، و در اين محفل معنوى، وى لباس ‍ روحانيت پوشيد و عمامه بر سر گذارد. حاضران به او تبريك گفتند و خواستند تا خواندن «جامع المقدمات» را بياغازد. پس از پوشيدن لباس روحانى وى را با افزودن كلمه شيخ (كلمه اى كه براى روحانيون، هم عنوان است و هم احترام) بر سر نامش، در شيخ آقا بزرگ خواندند. » (518)

شيخ آقا بزرگ در زندگينامه خود مى نويسد:

«مرحوم آقا سيد جمال افجه اى عمامه بر سر من گذاشت. » (519)

## دوازده سال در حوزه تهران

شيخ آقا بزرگ تهرانى از سال 1303 ق كه معمم شد، تا سال 1315 ق در تهران سكونت داشت. نخست مراحل مقدماتى را در مدرسه دانگى آغاز كرد و در مدرسه پامنار و سپس در مدرسه فخريه (مروى) آن را پى گرفت. او در عرض اين دوازده سال توانست علوم و فنون مختلفى چون ادبيات، منطق، تجويد قرآن، فقه، اصول، خط نسخ و نستعليق را ياد گيرد. او در اين مدت بجز تحصيل و تكميل معلومات، كارها و اقدامهاى جالبى هم داشته است كه از آن ميان استنساخ چندين نسخه از كتابهاى معتبر و حايز اهميت است. برخى از آن كتابها كه امروزه زينت بخش بعضى كتابخانه ها و گنجينه هاست هر يك حاكى از سليقه و خط زيباى او، و مهم تر از همه بيانگر تلاش و تكاپوى او احياى متون و ميراث علمى و فرهنگى شيعه است. (520)

زمانى كه در مدرسه دانگى مشغول تحصيل بود، در غياب پسر خاله اش ‍ حاج سيد محمد تقى، پسر حاج سيد عزيزالله كه كتابدار كتابخانه آن مدرسه بود، كتابدارى مى كرد! خود در اين باره مى نويسد:

«... من نايب كتابدار بودم كه كتابها را به طلاب مى دادم و قبوضات مى گرفتم و هرسه ماه تجديد نظر مى كردم. » (521)

## حديث هجرى

شيخ آقا بزرگ تهرانى تا سال 1315 ق در تهران بود و در آن مدت تنها براى چند سفر زيارتى و تفريحى از تهران خارج شد. يكى از آن سفرها، سفر به مشهد مقدس بود كه او و پدرش در حالى كه در رفت و برگشت همراه و هم قافله با شيخ فضل الله نورى بودند در سال 1311 ق انجام دادند و ديگرى سفر به ايلكا (از روستاهاى نور در مازندران) بود كه به دعوت شيخ جواد ايلكانى و به صلاحديد پدر صورت گرفت و سومى سفر به كشور عراق، براى زيارت عتبات بود كه همراه برادرش كربلايى محمد ابراهيم و در سال 1313 ق آغاز شد. شيخ آقا بزرگ به هيچ وجه نمى خواست از اين سفر برگردد و مصمم بود كه براى تحصيل علم در حوزه علميه نجف اشرف، در آن شهر بماند اما اصرار بيش از حد برادر و همراهان او را وادار به بازگشت ساخت ؛ تا اينكه در سال 1315 ق براى هميشه ايران را ترك كرد و راه نجف را در پيش گرفت.

آن سال در حالى كه تنها بيست و دو بهار از عمرش مى گذشت وارد عراق شد.

پس از آن كه چند صباحى را در شهر كربلا، با زيارت و عبادت گذراند، روز چهارشنبه 17 شعبان همان سال وارد نجف گشت تا در سايه سار آستان قدس علوى، از چشمه هاى جارى علم و حكمت سيراب گردد. (522)

## زير پاى آبشاران

شيخ آقا بزرگ استادان زيادى داشته است. حال با عنايت به نوشته هاى شيخ، ياد كردى از آن نيك مردان و دانشوران را كه همگى از اساتيد او در دوره مقدمات و سطوح شمرده مى شود و شيخ پيش از هجرت به نجف، در تهران پيش آنان درس خوانده بود - لازم ديده، به ترتيب نام مى بريم:

شيخ محمد حسين خراسانى (متوفى 1347 ق. )، شيخ محمد باقر تهرانى معروف به معزالدوله، شيخ زين العابدين محلاتى، (شيخ در مدرسه صدر صدرنشين نويسى را از دو طرف فراگرفت)، ميرزا ابراهيم زنجانى (م 1351 ق)، شيخ محمد رضا قارى، ميرزا محمود قمى، حاج شيخ ملا محمد على نورى ايلكانى، شيخ على نورى ايلكانى (بايد همان نورى حكمى و غير از آن نورى ايلكانى باشد كه پيش از اين نام برده شد)، سيد عبد الكريم مدرسى لاهيجى، ميرزا محمد تقى گرگانى (م 1336 ق)، سيد محمد تقى تنكابنى (م 1327 ق)، شيخ محمد تقى نهاوندى، سيد حسن استر آبادى، شيخ عباس نهاوندى، شيخ عبدالله اصفهانى، سيد محمد تقى قزوينى، حاج ميرزا سيد حسن تهرانى، آقا شيخ مهدى مازندرانى، آقا شيخ محمد شاه عبدالعظيمى، آقا شيخ عبدالحسين شيرازى، آقا ميرزا كوچك ساوجى، حاج محمد على عراقى، آقا ميرزا شهاب الدين شيرازى، آقا شيخ عبدالخالق يزدى.

## در ساحل درياها

اما اساتيد بزرگ شيخ در سطوح عالى حوزه علميه نجف اشراف عبارتند از:

1. محدث نورى (1254 - 1320 ق)

2. شريعت اصفهانى، معروف به شيخ الشريعه (1266 - 1339 ق)

3. آية الله سيد محمد كاظم يزدى

4. آية الله شيخ محمد طه نجف (1241 - 1323 ق)

5. سيد مرتضى كشميرى (1268 - 1323 ق)

6. حاج ميرزا حسين خليلى (1230 - 1326 ق)

7. آخوند خراسانى (1255 - 1329 ق)

8. آية الله محمد تقى شيرازى (متوفى 1338 ق)

9. سيد احمد تهرانى كربلايى (متوفى 1332 ق)

10. سيد احمد تهرانى كربلايى (متوفى 1332 ق)

11. شيخ محمد على چهاردهى رشتى (1252 - 1331 ق) (523)

12. شيخ احمد شيرازى، معروف به «شانه ساز»

13. شيخ حسن تويسركانى

14. سيد آقا قزوينى

15. شيخ عبدالله اصفهانى (524) 16. آية الله حاج آقا رضا همدانى (525)

## زير رواق روايت

علامه تهرانى اهميت بسيارى به روايت و نقل حديث مى داد و در كسب اجازه براى نقل احاديث مى كوشيد. علماء و فقهاى بسيارى براى او اجازه نامه روايتى نوشته يا از او اجازه گرفته اند تا آنجا كه او پس از محدث نورى، سرشناس ترين شيخ روايت ياد مى شود. در اينجا ما نخست از كسانى نام مى بريم كه پير پژوهشگران از آنان گواهى نقل روايت داشته است.

### الف - از علماى شيعه

محدث نورى

وى نخستين كسى است كه براى شيخ آقا بزرگ در حالى كه او هنوز در دوران جوانى بود، اجازه نقل حديث داده است.

آية الله سيد حسن صدر كاظمى (م 1354 ق)

شيخ محمد صالح آل طعان بحرانى (1284 - 1333 ق)

شيخ على خاقانى (م 1334 ق)

سيد محمد على شاه عبدالعظيم (1258 - 1334 ق)

شيخ موسى بن جعفر كرمانشاهى

سيد ابوتراب خوانسارى (1271 - 1346 ق)

شيخ على كاشف الغطاء (م 1350 ق)

ملا على نهاوندى

شيخ محمد طه نجف

سيد مرتضى كشميرى

حاج ميرزا حسين خليلى تهرانى

آخوند محمد كاظم خراسانى

سيد احمد تهرانى كربلايى

ميرزا محمد على مدرسى رشتى

شيخ الشريعه اصفهانى

سيد ناصر حسين لكهنوى (فرزند علامه مجاهد مير حامد حسين هندى).

آخوند محمد تقى نهاوندى

علامه سيد عبدالحسين شرف الدين عاملى.

آقا سيد على شوشترى

حاج شيخ عباس قمى

سيد محمد على هبة الدين شهرستانى.

آقا ميرزا هادى خراسانى حائرى.

روايت از اين پنج بزرگوار همچون روايت از شيخ محمد صالح طعان بحرانى به صورت مدبجه مى باشد (526) يعنى اجازه اى كه دو نفر به يكديگر اعطا كرده باشند.

### ب - از علماى عامه

1- شيخ محمد على ازهرى مكى، از علماى مالكى مذهب و رئيس ‍ مدرسان مسجد الحرام.

2- شيخ عبدالوهاب شافعى، امام جماعت مسجدالحرام.

3- شيخ ابراهيم بن احمد حمدى، از علمان شهر مدينه.

4- شيخ عبدالقادر خطيب طرابلسى، مدرس حرف شريف.

5- شيخ عبدالرحمن عليش حنفى، از مدرسان دانشگاه الازهر و امام جماعت در مسجد «راس الحسين عليه‌السلام» واقع در قاهره مصر. (527)

## طبقه پس از شيخ

كسانى كه از شيخ آقا بزرگ تهرانى اجازه روايتى گرفته اند «طبقه پس از شيخ خوانده مى شوند و در ميان آنان، نام بسيارى از فقها و مراجع تقليد، محدثان و مورخان نامدار معاصر، روايتگران و مصلحان بيدار به چشم مى خورد و شمارش اسم آنان افزون بر آن است كه در اين مجال بگنجد. تا آنجا كه گفته مى شود: «او استاد مطلق محدثان شيعه بود و بيش از دو هزار اجازه در روايت حديث از او صادر شد... » (528)

حال به عنوان نمونه تنها برخى از آن بزرگان را نام مى بريم.

آية الله حاج آقا حسين طباطبايى بروجردى.

علامه شيخ عبدالحسين امينى تبريزى «مسند الامين» ناميده مى شود.

سيد عبدالحسين شرف الدين عاملى

آية الله سيد عبدالهادى شيرازى

علامه سيد هبة الدين شهرستانى

شيخ محمد مهدى شرف الدين شوشترى

شيخ نجم الدين عسكرى

سيد مصطفى صفايى خوانسارى

شيخ محمد حسن مظفر

سيد محمد على روضاتى اصفهانى

آية الله سيد محمد هادى ميلانى

ميرزا حيدر قلى سردار كابلى

آية الله شيخ مرتضى حائرى يزدى

ميرزا محمد على اردوبارى

ميرزا محمد على مدرس خيابانى

شيخ جعفر محبوبه نجفى

سيد محمد مفتى الشعيه اردبيلى

شيخ حسين مقدس مشهدى

سيد محمد صادق بحرالعلوم

سيد احمد حسينى اشكورى

سيد رضا هندى

شيخ جمال الدين نائينى

سيد جلال الدين محدث ارموى

سيد عبدالرزاق مقرم

شيخ ذبيح الله محلاتى عسكرى

شيخ محمد شريف رازى

شيخ محمد باقر ساعدى خراسانى

عبدالرحيم محمد على نجفى

محمد رضا حكيمى

شيخ محمد سماوى تنكابنى

علامه سيد عبدالعزيز طباطبايى يزدى

شيخ غلامرضا عرفانيان يزدى

علامه سيد محمد حسين طباطبايى

آية الله شيخ لطف الله صافى گلپايگانى

سيد هادى خسروشاهى تبريزى

سيد مرتضى نجومى حسينى

سيد هاشم رسولى محلاتى

آية الله سيد شهاب الدين مرعشى نجفى

شيخ كاظم مدير شانه چى

حسين عمادزاده اصفهانى

سيد مصلح الدين مهدوى

شيخ احمد سبط الشيخ

علامه شيخ محمد تقى شوشترى

سيد موسى شبيرى زنجانى

شيخ عبدالجبار اعظمى

محمد واعظ زاده خراسانى

آية الله علامه فانى اصفهانى

سيد محمد مشكاه بيرجندى

سيد محمد على موحد ابطحى

شيخ احمد انصارى قمى (529)

## دو دوره دائرة المعارف

آثار قلمى و كتابهاى شيخ آقا بزرگ را تا هشتاد جلد مى توان شمرد. اما در ميان آن همه آثار، دو اثر از همه پر بارتر و جامع ترند:

1. الذريعه الى تصانيف الشعيه، در 29 جلد: بيانگر آثار قلمى، هنرى شيعه در طول تاريخ.

2. طبقات اعلام الشيعه، در حدود 20 جلد، دائرة المعارف بزرگى است كه زندگينامه و جايگاه دانشمندان شيعه را در هزار و صد سال گذشته به دست مى دهد.

اكنون نخست به سراغ «الذريعه» مى رويم تا حاشيه هاى تماشايى آن شاهراه بزرگ را نظاره گر باشيم.

## غريو غيرت و نور

پيشترها حاجى خليفه دائرة المعارفى را در كتابشناسى مسلمانان ترتيب داده و آن را با نام «كشف الظنون» منتشر ساخته بود. وى از سر تعصب مذهبى، بسيارى از آثار شيعه را ناديده گرفته و هيچ نامى از آنها به ميان نياورده بود و گاه گاهى هم اگر از كتابهاى شيعه ياد مى كرد بسيار گذرا و همراه با تحقير و تحريف بود. به همين علت يكى ديگر از مخالفان شيعه، از سر غرض ورزى و عناد نوشته بود:

«شيعه را آثار يا كتابهايى نيست تا آيندگان آنها بتوانند در علوم مختلف از آنها سود برند و آنها به ناچار طفيلى ديگران بوده و بر سر سفره ديگران مى نشينند و... » (530)

جرجى زيدان (م 1914 م) نويسنده معروف مسيحى، جسارت و جفا را در اين اجحاف و حق كشى از حد گذراند. وى پا را از همه فراتر نهاد و با غرض ‍ ورزى، در كتاب خود «تاريخ آداب اللغه» چنين نوشت:

«شيعه طايفه اى بود كوچك و آثار قابل اعتنايى نداشت و اكنون شيعه اى در دنيا وجود ندارد»!! (531)

اينجا بود كه غيور مردان بزرگى از دانشمندان معاصر شيعى قيام كردند تا جواب دندان شكنى به آن ياوه سراييها دهند آنان با غيرت دينى، دست به خلق آثارى زدند كه هريك چون آذرخشى در آسمان فرهنگ و ادب غريدند و درخشيدند و آتش به خرمن خرافه بافان زدند.

«اين شد كه شيخ آقا بزرگ و دو همرديف و دوست علمى اش، سيد حسن صدر (م 1354 ق ) و شيخ محمد حسين كاشف الغطاء (م 1373 ق) هم پيمان شدند تا هر يك در باب معرفى شيعه و فرهنگ غنى تشيع، كارى را به عهده گيرند و سخن اين نويسنده... مغرض را به دهنش باز پس بكوبند. قرار شد علامه سيد حسن صدر درباره حركات علمى شيعه و نشان دادن سهم آنان در تاءسيس و تكميل علوم اسلامى تحقيق كند. ثمره كار او كتاب «تاءسيس الشيعه لعلوم الاسلام» شد. اين كتاب به سال 1370 ق، در 445 صفحه چاپ شد. شيخ آقا بزرگ در چاپ آن نيز دخالت داشت. اما علامه شيخ محمد حسين كاشف الغطاء قرار شد وى كتاب «تاريخ آداب اللغه» جرجى زيدان را نقد كند و اشتباهات وى را باز گويد. وى اين كار را كرد و نقدى جامع و علمى بر هر چهار جلد كتاب زيدان نوشت... اما شيخ آقا بزرگ - از ميان اين سه يار علمى - متعهد شد فهرستى براى تاءليفات شيعه بنويسد. » (532)

و چنين بود كه كار بزرگ و جامعى با نام «الذريعه» در فرهنگ شيعه آغاز شد. ناگفته نماند كه الذريعه در 29 جلد انتشار يافت. به اين ترتيب كه نخست در 25 جلد بود و سپس جلد 26 (مستدركات الذريعه) پس از چاپ الذريعه تهيه شد. با توجه به اينكه جلد 9 خود در 4 مجلد چاپ شده و حاوى فهرست ديوانهاى شاعران شيعه است. شمار جلدهاى الذريعه به 29 جلد مى رسد. اين دائره المعارف بزرگ، با 11554 صفحه 55095 كتاب و رساله را شناسايى كرده است و اگر كتابهايى را هم كه در ضمن شناسايى آثار ديگر نام برده شده اند بر اين رقم بيفزاييم به رقمى در حدود 55500 كتاب خواهيم رسيد. (533)

## طبقات اعلام الشيعه

اين اثر بى نظير حاصل هشتاد سال پژوهش علامه تهرانى و بزرگترين كارى است كه تا كنون در علم تراجم و زندگينامه بزرگان شيعه صورت گرفته است. پيشترها يكى از نويسندگان معاصر در مورد وسعت اين دائرة المعارف نوشته بود:

«اين كتاب نيز در حدود 30 تا 32 جلد است. » (534)

اين دائرة المعارف را مى توان به آسمانى پر از آينه تشبيه كرد كه مراتب علم و فرهنگ شيعه را در طول هزار و صد سال بخوبى مى نماياند.

محقق تهرانى در اين اثر پربار و ماندگار زندگانى علماى شيعه را از قرن چهارم تا قرن چهاردهم به رشته تحرير كشيده است. او گذشته از عنوان كلى طبقات اعلام الشيعه، براى هر قرن عنوان و نام ويژه اى برگزيده كه به ترتيب زير است:

1. نوابغ الروات فى رابعة المات،

(روايان نابغه در سده چهارم)

2. النابس فى القرن الخامس،

(متكلمان و مدرسان در سده پنجم)

3. الثقات العيون فى سادس القرون

(ديده روان و مرزبانان موثق در سده ششم)

4. الانوار الساطعه فى المائة السابعه

(نورهاى فروزان در قرن هفتم)

5. الحقايق الراهنة فى المائة الثامنه

(حقايق ثابت و محكم در قرن هشتم)

6. الضياء اللامع فى القرن التاسع

(آفتاب درخشان در سده نهم)

7. احياء الداثر من القرن العاشر

(احياى فضيلتهاى فراموش شده از قرن دهم)

8. الروضة النضرة فى علماء الماة الحادية عشرة

(گلستان سر سبز و خرم در زندگانى دانشمندان سده يازدهم)

9. الكواكب المنتشرة فى القرن الثانى بعد العشرة

(ستارگان پراكنده در قرن دوازدهم) (535)

10. الكرام البرره فى القرن الثالث بعد العشره

(نيكمردان با كرامت در سده سيزدهم)

اين قرن تا حرف عين تا كنون تنها دو جلد از آن، همراه با تعليقات مرحوم استاد علامه سيد عبدالعزيز طباطبايى يزدى چاپ شده است و بقيه (دو جلد ديگر) به صورت خطى است.

11. نقباءالبشر فى قرن الرابع عشر

(بزرگان بشر در قرن چهاردهم)

از اين قرن هم به اهتمام استاد طباطبايى يزدى، تنها چهار جلد انتشار يافته و سه جلد ديگر هم به صورت خطى مانده است.

اين دائرة المعارف زندگانى 11300 دانشمند شيعى را به دست مى دهد. البته با محاسبه جلدهاى منتشر نشده از رقم 15000 نيز فراتر خواهد رفت.

## آسمانى از آثار ديگر

تا اينجا 49 جلد از آثار شيخ آقا بزرگ را (29 جلد الذريعه و 20 جلد طبقات) نام برديم. اما آثار محقق تهرانى منحصر به اين دو دوره دائره المعارف نبوده بلكه دهها كتاب ديگر هم از خود به يادگار گذاشته است كه شمار آنها به پنجاه جلد ديگر بالغ مى شود. با تاءسف هنوز انبوهى از آنها چاپ نشده است.

## شاگردان پير پژوهش

استاد علامه سيد عبدالعزيز طباطبايى يزدى (قدس سره)، استاد سيد احمد حسينى اشكورى، استاد سيد مرتضى نجومى، سيد محمد حسن طالقانى، سيد محمد صادق بحرالعلوم، مولانا رضا حسين خان رشيدى ترابى، مولانا سيد صفدر حسين نقوى، مولانا شيخ محمد حسين پاكستانى، مولانا سيد محمد محسن نقوى، شهيد محراب سيد محمد على قاضى طباطبايى و...

## تنديس تلاش و تحقيق

شيخ آقا بزرگ به حقيقت مردى خستگى ناپذير و نستوه بود. هميشه در تلاش و تكاپو و شيفته كار و تحقيق بود. اگر مجموعه آثار ماندگارش يكجا گردآورى و تحقيق شد سر به صد جلد خواهد زد. او از همان نخستين روزهاى ايام جوانى دست به استنساخ دهها نسخه كمياب و كتاب معتبر زد و تا آخر عمرش كه قامتش از خميدگى حالت ركوع دايم يافته بود باز سر در كتاب و دست در قلم داشت.

با اين همه كار و كوشش، خانه اى بى آلايش و بسيار ساده داشت و هميشه دور و برش آكنده از اوراق و اسناد و دفاتر بود و كتابها چون ستارگان بى شمارى او را كه براستى ماه تابان در آسمان تحقيق و تاءليف بود هميشه در حصار تماشايى خويش داشتند. خانه ساده او پناهگاه پژوهشگران و مرجع محققان بود. در خانه و كتابخانه او پيوسته به روى محققان باز بود. چيزى كه شيخ به آن نمى انديشيد راحتى و رفاه بود. محقق تهرانى حتى فرصت شام خوردن را در شبها نداشت و مى گفت: « چهل سال است كه شام نمى خورم. » (536)

از سيد محسن امير عاملى، نويسنده «اعيان الشيعه» نقل مى كنند كه گفت:

«براى تهيه اسناد اعيان الشيعه كه به شهرها سفر مى كردم، در كربلا به كتابخانه شيخ العراقين وارد شدم و از متصدى آن خواستم كه يك هفته كتابخانه را در اختيار من بگذارد. پذيرفت مشروط بر اينكه در اين هفته ميهمان او باشم. شبى به من اطلاع داد امشب ميهمان ديگرى هم داريم و آن شيخ آقا بزرگ بود كه اسمش را شنيده بودم. هنگامى كه او را زيارت كردم و بحثى ميان ما در گرفت فهميدم كه او تنها يك فهرست نگار نيست بلكه اطلاعات فقهى و اصولى و فلسفى وسيعى نيز دارد. از اين رو مسرور شدم. ساعت چهار و نيم شب بود كه خستگى بر من غالب شد و خوابيدم. از خواب كه برخاستم ديدم شيخ آقا بزرگ نخوابيده و همچنان مشغول يادداشت بردارى است. از او پرسيدم نمى خوابيد؟ فرمود: من هنوز نشاط دارم و نخوابيد. ما هفت روز و شب در آنجا بوديم. ايشان استراحت منظمى نداشت و مى فرمود ما براى استراحت اينجا نيامده ايم و من با وجود اينكه پر كار بودم به ايشان غبطه مى خوردم. » (537)

## در معراج روح و جان

محقق تهرانى با وجود آن همه كار طاقت فرسا، هيچ وقت از محراب مسجد و سنگر سجاده غافل نبود. تا زمانى كه پا به آستانه هشتاد سالگى نگذاشته بود و خارهاى پيرى هنوز در كوير كهنسالى پاهاى خسته اش را به سختى نمى آزرد سير و سلوك هفتگى خود را كه سالها بود در چهارشنبه شبها ادامه داشت ترك نگفت. او هر شب چهارشنبه از نجف تا «مسجد سهله» را پياده مى پيمود تا در آن مسجد مقدس (واقع در 10 كيلومترى نجف) آينه جان را با گلاب ديدگان صيقل دهد. گذشته از اينكه او با نماز و دعا در مسجد سهله انس و الفتى ديرينه و دل انگيز داشت، روزى سه بار جماعتى از خداخواهان و دلدادگان را در معراج نماز رهبرى مى كرد و در آن پروازهاى عاشقانه، پيشنماز پرستوهاى عشق و عرفان بود. تا سال 1376 ق، در مسجد طوسى نجف، نماز جماعت را بپا مى داشت تا آنكه در آن سال در راه زيارت كربلا دچار تصادف شد و آسيب ديد. از آن پس به علت دورى مسجد طوسى ديگر نتوانست امامت آن مسجد را ادامه دهد. بناچار «مسجد آل طريحى» را كه به خانه اش نزديك بود، برگزيد و تا نزديكى هاى وفاتش امامت آن مسجد را به عهده داشت. (538)

## در ميان خانواده

محقق تهرانى دوبار ازدواج كرد، نخستين شريك زندگانى او زنى بود به نام «منصوره خانم» دختر دانشور متقى شيخ على قزوينى (1333 ق) كه از خاندانى با فضيلت و اهل علم شمرده مى شد. پس از آنكه محقق به نجف اشرف هجرى كرد، 24 سال از عمر را سپرى كرده بود كه با او زندگانى جديدى را آغاز كرد. (539) شيخ آقا بزرگ چند جا از او ياد كرده (540) و او رااوصافى چون، نيكوكار، بزرگوار، با شرافت، با وفا، خير خواه و وارسته ستوده است. (541) اين بانوى با وفا در سال 1336 ق در گذشت. تنها پسر شيخ از اين زن هم كه جوانى به نام «محمد باقر» بود، در 1343 ق، در حالى كه هنوز تنها 20 بهار از عمرش مى گذشت وفات يافت. شيخ آقا بزرگ، در فراق اين فرزندش اشعارى سرود كه دو بيت از آنها چنين است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باقرا باغ جنان تو و داغ جگر من |  | توام آمد به جهان واى به روز دگر من |
| چون ز باب الفرجت كردند اهاتف عيب |  | بسته شد باب فرج بردركاش واگر من(542) |

علاوه بر اين پسر كه بزودى به مادرش پيوست دو دختر نيز به نامهاى مريم خانم و مرضيه خانم، از زن اول شيخ به يادگار مانده بود و شيخ براى تكفل آن دو دختر ناچار به ازدواج دوم تن داد. (543)

دومين شريك زندگانى شيخ آقا بزرگ، زنى به نام «مريم خانم» دختر دانشور دينى سيد احمد زوارى دماوندى (1273 - 1338 ق) بود. اين بانو كه خود از خاندان سيادت و علم بود، در تاريخ 1336 ق زندگانى تازه اى را با علامه تهرانى در شهر كاظمين آغاز كرد. (544) او براى محقق تهرانى چهارپسر به نامهاى: آقاى على نقى منزوى (متولد 1302 ش)، آقاى احمد منزوى (متولد سامرا 1304 ش)، آقاى محمد رضا منزوى (1308 ش - 1374 ق) و آقاى محمد تقى منزوى (متولد 1315 ش) و دو دختر به نامهاى خانم فاطمه منزوى و خانم بتول منزوى به دنيا آورد.

## در آينه اخلاق

نستوه و پرتلاش كار مى كرد. هميشه به ياد خدا بود. در وفا به عهد حساس ‍ بود. تكريم ميهمان و احترام به سادات از صفات بارز او بود. از جاه و مقام و رياست دنيا گريزان بود، چنانكه از انتخابات شهرت «منزوى» نشان داد. نسبت به اهل بيت عليه‌السلام ارادت ويژه اى داشت. در ضمن آن تقريظ كه بر كتاب گرانسنگ الغدير نوشت آن را چنين ستود:

«من قاصرم از توصيف اين كتاب گرانبها و ستايش آن. الغدير بالاتر و بزرگتر از آن است كه آن را توصيف كنند و ثنا گويند. من تنها كارى كه مى توانم كرد اين است كه دعا كنم تا خداوند عمر مؤ لف كتاب را طولانى كند. به او فرجام نيك بخشد. اين است كه با خلوص دل از درگاه خداى متعال مساءلت مى كنم كه بقيه عمر مرا، بر عمر شريف او بيفزايد تا او بتواند به همه آرمان خويش دست يابد... » (545)

## انتقادپذيرى و سعه صدر

يكى ديگر از صفات بارز او بود تا آنجا كه در برابر انتقاد علامه كاشف الغطاء از انتشار كتابش «النقداللطيف» و ترجمه آن چشم پوشى كرد و هيچ اندوهگين نشد از استبداد راى وى خود محورى اجتناب مى كرد. از اخبار روزگارش آگاه بود و خطوط سياسى عصرش را مى شناخت و در نهضت مشروطه در صف مشروطه خواهان و از طرفداران آخوند خراسانى بود و در قيام ميرزا محمد تقى شيرازى كه به استقلال عراق انجاميد شركت داشت. زمانى كه مدارس به سبك جديد، يكى پس از ديگرى در شهرهاى مسلمان نشين تاءسيس مى شد خرسندى خويش را اعلام داشت و مردم را به شركت در اين كار خير و عمومى فراخواند. (546)

## خاموشى خورشيد

دوازدهم اسفند 1348 ش. بود و طرفى ديگر تقويم تاريخ روز جمعه 13 ذيحجه 1398 ق. را نشان مى داد كه ساعت يك بعد از ظهر، قلب خورشيد پژوهش از تپش افتاد. سيد جليلى از ارادتمندان شيخ و از علماى پارساى نجف - كه بعدها به نام شهيد محراب، آية الله مدنى شهره آفاق شد - براى غسل و كفن پيكر پير پژوهشگران قيام كرد. (547) عصر همان روز، ساعت 6 بعد از ظهر، پيكر پاك شيخ را براى طواف بر مرقد سالار شهيدان امام حسين عليه‌السلام و برادرش حضرت ابوالفضل العباس به كربلا انتقال دادند.

پس از تشييع با ازدحام و احترام مردم كربلا پيكر پير پژوهش به نجف اشرف برگردانده شد و آن شب را در دانشگاه بزرگ نجف، همچون نگينى در حلقه دانشوران و دانشجويان دينى كه گرداگرد تابوت او را گفته بود، سحر كرد. فرداى آن روز پيكر شيخ در ميان سيل خروشان مردم، روى دستها بلند شد و در حالى كه همه دروس حوزه تعطيل شده و علما و فوج طلاب و دانشجويان در پيشاپيش مردم حركت مى كردند از جامعة النجف به سوى حرم مولاى متقيان امام على عليه‌السلام تشييع شد و پس از آنكه در صحن شريف علوى، نماز ميت به امامت آية الله سيد ابوالقاسم خويى خوانده شد، شاگردان شيخ، پيكر استاد را به دور ضريح امام على عليه‌السلام طواف دادند. سپس بنا به وصيت شيخ، به جايگاهى كه نخست قسمتى از خانه مسكونى خودش بود و بعدها قسمتى از كتابخانه موقوفه او شده بود حمل گرديد تا در آستانه كتابخانه عمومى خود دفن شود.

و چنين بود كه دانشورى نستوه از دانشوران بزرگ شيعى، پس از 96 سال عمر با عزت و بركت كه بيشتر آن در كتابخانه ها و با كتاب و قلم گذشت بود، در نهايت نيز در ميان كتابها در كتابخانه عمومى خود به خاك سپرده شد. آن روز غمبار، در مدارس رسمى نجف هم براى نخستين بار، به خاطر تكريم مردى از مردان بزرگ دين و دانش، تعطيل شد و شاعران و سخنوران در مجالس بسيارى كه تا چهلم درگذشت او در شهرهاى مختلف عراق و... برگزار شد داد سخن دادند. (548)

حال از ميان صدها سخن و چكامه اى كه در تجليل از اقيانوس پژوهش، شيخ آقا بزرگ تهرانى گفته يا سروده شده است به سخن دو دانشمند بزرگ، يكى از دانشمندان شيعى و ديگر از انديشمندان مسيحى و شرق شناس، بسنده مى كنيم.

استاد بزگوار علامه سيد عبدالعزيز طباطبايى يزدى (قدس سره) مى نويسد:

«شيخ مشايخ معاصر، بزرگ پژوهشگران و فهرست نگاران، حجت و دليل تاريخ، احياگر آثار گذشتگان، نمونه ناب تقوا و صلاح، شيخ آقا بزرگ تهرانى رحمة الله است. » (549)

«شيخ بزرگ ما مرحوم محقق تهرانى روح بزرگى داشت. 25 سال با او بودم اما براى يك بار هم نديدم پشت سر كسى بدگويى يا غيبت كند... » (550)

استاد يوسف اسعد داغر، دانشمند و محقق مسيحى و مورخ پركار و صاحب آثار فراوان از جمله «مصادرالدراسه الادبيه» مى نويسد:

«به خدا سوگند اگر براى شيعه، در قرن چهاردهم هجرى نمى بود جز امينى بزرگ و الغديرش، و مرحوم سيد محسن امين و اعيان الشيعه اش، و علامه كبير شيخ آقا بزرگ و الذريعه اش، در نظر خردمندان، همين مردان دين براى خدمت به علم و اجتماع و هدايت افكار كافى بود... » (551)

# آية الله العظمى سيد محسن حكيم

متوفاى 1348 ش.

در قرن دهم امير سيد على، پزشك ويژه شاه عباس صفوى، همراه پادشاه به زيارت مرقد منور امير مؤمنان على عليه‌السلام شتافت. فضاى معنوى اين شهر آسمانى چنان قلب پاك پزشك دربار را شيفته ساخت كه بى اختيار به تقاضاى اهالى نجف پاسخ مثبت داده، براى هميشه خادم آستان على عليه‌السلام و حكيم ساكنان حريم آن امام راستين شد. بدين ترتيب سيد على به «حكيم» شهرت يافت و اين نام را براى هميشه در فرزندانش به يادگار نهاد. (552)

سه سده پس از اين ماجرا در خانه سيد مهدى حكيم، دانشور بزرگ نجف، كودكى پاى به گيتى نهاد كه شهرت سيد على را جاودان ساخت. سيد مهدى فرزندش را محسن ناميد و شش سال بعد، در صفر 1270 ق.، در «بنت جبيل» لبنان ديده از جهان فروبست. (553)

## يتيم نجف

پس از پدر، سيد محمود، برادر بزرگتر اندوه يتيمى از چهره محسن زدود، وى را به حفظ و قرائت قرآن كريم مشتاق ساخت. سيد محسن در نه سالگى به درسهاى حوزه روى آورد (554) و سيد محمود، به عنوان نخستين استاد، بردار كوچكش را در آموختن ادبيات، منطق و بخشهايى از فقه و اصول يارى داد. (555)

يتيم نجف سپس در شمار شاگردان شيخ صادق بن حاج مسعود بهبهانى و شيخ صادق جواهر جاى گرفت (556) و توانست سه سال پيش از وفات آخوندخراسانى به درس خارج آن فقيه فرزانه راه يابد. (557) در سال 1287 همزمان با درگذشت آخوند خراسانى در محفل درس آقا ضياالدين عراقى حضور يافت و دو دوره اصول آن بزرگوار را درك كرد. آنگاه به درس فقه شيخ على باقر جواهرى شتافته، پنج سال از درياى دانش آن فقيه پارسا كامياب شد. (558)

سيد محسن پس از اين دوره در شمار شاگردان ميرزا محمد حسين نايينى جاى گرفت و سرانجام براى رهايى از چنگال شيطان به درس حكيم و عارف شهره عراق سيد محمد سعيد حبوبى پناه برد. (559) محمد سعيد درچهره سيد محسن آينده اى تابناك مى ديد، بنابراين در فرصتهاى گوناگون پشتكارش را مى ستود، به فرداى رخشانش اشاره مى كرد. و او را از حمايتهاى معنوى خويش برخوردار مى ساخت. (560)

## جهاد

سال 1332 براى بيشتر مردم جهان بسيار تلخ و دشوار بود. آتش نخستين نبرد جهانى هر روز شعله ورتر مى شد. هر چند شيعيان همواره از بى مهرى دولت عثمانى رنج مى بردند، ولى اين مساءله هرگز آنان را از انجام وظيفه باز نداشت. فقيهان بزرگ نجف جهاد با كافران بريتانيايى را واجب خواندند (561)و خود پيشتر از ديگران رهسپار جبهه هاى نبرد شدند. يكى از پژوهشگران در اين باره مى نويسد:

نيروى مجاهدان در جبهه شعيبيه 1800 تن و در منطقه قرن 40000 نفر بود. رهبران مردمى مجاهدان را در سه جبهه مستقر كرده بودند: جبهه مركزى قونه به فرماندهى شيخ ‌الشريعه اصفهانى، مهدى حيدرى، مصطفى كاشانى. جبهه راست شعيبيه به رهبرى مجتهدانى مانند سيد محمد سعيد حبوبى، سيد محسن حكيم و باقر حيدر؛ جبهه پشت، هويزه به رهبرى حضرات آيات مهدى خالصى، محمد خالصى، جعفر شيخ راضى، عبدالكريم جزايرى و عيسى كمال الدين. (562)

سيد محمد سعيد، كه به سبب كهولت سن توان اداره چنين سپاهى در خويش نمى ديد، مهر ويژه خويش به سيد محسن حكيم سپرده، او را بدين امر خطير گماشت و به رزمندگان گفت: آقاى حكيم، حفظه الله، امين و مورد اعتماد من است. هر حكمى كند بايد انجام گيرد. (563)

اين كردار سيد محمد سعيد مالهاى بسيارى، تحت عنوان هداياى مردم و كمكهاى دولت عثمانى، سمت سيد محسن گسيل داشت ولى فرزند پارسا خاندان حكيم هرگز از آن مالها به سود خويش بهره نگرفت و حتى اسبى براى استفاده خود در جبهه تهيه نكرد. (564) به گونه اى كه چون عثمانيان و عشاير از جبهه شعيبيه عقب نشسته، حبوبى و حكيم را همراه تعدادى اندك در برابر متجاوزان تنها نهادند، حبوبى از حكيم خواست تا خود را به ستاد فرماندهى رسانده، كسب تكليف كند. ولى دريغ كه سيد محسن اسب نداشت و از هر كه تقاضاى چارپا كرد با پاسخ منفى روبرو شد؛ (565) زيرا موفقيت دشوار بود و اسب برترين وسيله گريز، سيد محمد سعيد ناگزير است خويش را در اختيار حكيم قرار داد و گفت: اگر حكيم سالم بماند و من هلاك شوم مانعى ندارد. وجود او سودمندتر است. روزى خواهد آمد كه او به رياست مى رسد. (566)

به هر حال هجوم سنگين نيروهاى بريتانيا سرانجام مجاهدن را عقب راند. در ناصريه سيد محمد سعيد بيمار شده، چشم از جهان فروبست. اندكى بعد ناصريه سقوط كرد (567) و حكيم با درسهاى نوينى كه آموخته بود، به نجف بازگشت.

## پدر امت

آشنايى با دردهاى مردم، فروتنى، تقوا، روشن بينى و دانش فراوان از سيد محسن شخصيتى دوست داشتنى ساخته بود. به گونه اى كه مى توان گفت پيش از درگذشت حضرات آيات عظام اصفهانى و بروجردى بسيارى از عشاير بين النهرين به وى گرويده بودند. با درگذشت آن مراجع بزرگ امواج توده هاى انسانى از همه كشورها سمت ساحل اميد سيد محسن به جنبش ‍ درآمد. هر چند همه پيروان فقهى آن مرجع وارسته از شيعيان بودند ولى او خود را پدرى مهربان براى همه مسلمانان مى دانست. آن بزرگوار بارها به فرستادگان دربار، كه انديشه ستم به اقليتهاى نژادى و مذهبى را در سر مى پروراندند، فرمود:

«ما مايل نيستم، جز آنچه مصلحت من و مردم، با همه گوناگونى نژادى و مذهبى، در آن است بر زبان رانم. در ديدگاه من كرد، عرب و ترك با يكديگر تفاوتى ندارند. همه آنها برادران و فرزندانم هستند. خوشبختى آنها را مى خواهم و با همه توان و قدرتم از آنان نگاهبانى مى كنم. » (568)

آنچه در اين مرحله از زندگى مرجع بزرگ شيعه بسيار جلوه مى نمايد شدت فروتنى و ساده زيستى اوست ؛ به گونه اى كه هر چه بر موقعيت اجتماعى و مذهبى اش افزوده مى شد، فروتنى و ياد خدا نيز در وجودش فزونى مى يافت. آنچه حكيم روشن روان عراق در مقام اندرز به برخى از شاگردان مورد اعتمادش فرمود، مى تواند نشانگر اين حقيقت باشد:

روزى سوار بر اسب راه مى پيمودم. گروهى از مردم نيز در پى من روان بودند. چون به پيرامونم نگريستم، بسيارى و سران عشاير را مشاهده كردم، كه پياده راه مى سپردند و ركاب نگاه مى داشتند. با خود گفتم علاقه و رويكرد مردم نيز نعمتى الهى است. بى اختيار اشك از ديدگانم روان شد. چون مى دانستم شايستگى اين نعمت را ندارم. (569)

پرداختن به قرآن، دورى از گناه و مداومت بر مناجاتهاى سحرگاهى سيد را چنان عظمت و هيبتى بخشيده بود كه مخاطب را زير نفوذ خويش ‍ مى گرفت و از گفتار باز مى داشت. در چنين شرايطى پدر مهربان امت با آغاز سخن و بيان مطالب دوستانه عطر صميميت در فضا مى پراكند تا مراجعه كننده توان گفتار يابد. يكى از شاگردان آن بزرگوار در اين باره مى گويد:

روزى بر استاد وارد شدم دستش را بوسيده، نشستم. مدتى گذشت، هر چه تلاش كردم نتوانستم، خواسته ام را بر زبان آورم. او كه مشكل مرا دريافته بود، سخن آغاز كرد. من با شنيدن گفتار وى توان سخن بازيافتم و خواسته ام را شرح دادم. او پيوسته مطالب ظريف بر زبان مى راند تا شرم بر من چيره نشود. (570)

نكته مهم ديگر در زندگى آن مرجع وارسته مهربانى و ارتباط با تهيدستان و پابرهنگان بود. بسيارى از زندانيان، بيماران و درماندگان با وى مكاتبه داشته، از او يارى مى جستند، كه البته مورد موافقت پدر پير امت قرار مى گرفت. (571)

## سالهاى توفان

روزگار زندگى حكيم را بايد سالهاى توفان ناميد. حوادث پياپى از هر سو بر دين باوران هجوم مى آورد و آنها را در موقعيتهاى دشوار گرفتار مى ساخت. ايستادگى در برابر اين تندبادهاى سخت، تنها از كسى بر مى آمد كه توان گام نهادن در وادى پرفراز و فرود سياست داشته باشد و از رويارويى با سياستمداران هزار چهره نهراسد. بى ترديد مرجع وارسته نجف مى توانست چنين رسالت دشوارى را به دوش كشد واز كيان مؤمنان پاسدارى كند. در ديدگاه او ره سپردن در وادى سياست نه تنها نكوهيده نبود، بلكه عين دين و وظيفه همه مؤمنان به شمار مى آمد. آن بزرگوار در يكى از نامه هايش از اين حقيقت پرده برداشته، نوشت:

اگر سياست به معنى اصلاح امور مردم و تلاش براى بالا بردن و پيشرفت آنها و نيك تر ساختن كارهايشان باشد... پس دين مقدس اسلام جز براى پرداختن بدين امور نيامده است و طبيعى است كه مؤمنان بايد با همه توان بدان پرداخته، آن را واجب بدانند. (572)

حكيم با اين انديشه با استقبال حوادث شتافت. حوادثى كه بررسى كوتاه مهم ترين آنها مى تواند در شناسايى شخصيت آن مرجع نامور سودمند باشد.

## فصل فيصل

روزى فيصل دوم، پادشاه عراق به نجف رفت. مقامهاى رسمى از حكيم خواستند تا به رسم ديرين در حرم حضرت امير مؤمنان عليه‌السلام به استقبال شاه شتابد و جاى خالى سيد ابوالحسن را - كه به دليل بيمارى در لبنان به سر مى برد - پر كند. آن بزرگوار همراه دو تن از استادان حوزه به ملاقات فيصل شتافت و مراسم بخوبى پايان يافت. (573) چند سال بعد شاه ديگربار عزم نجف كرد و مقامهاى رسمى حكيم را به استقبال خواندند. ولى مرجع بيدار شيعه نپذيرفت. عبدالرسول خالصى، فرماندار كربلا، خود به ديدار حكيم شتافته، گفت: آقا! من شيعه ام، اين كار شما اهانت به من است، به مصلحت شيعه نيست.

حكيم فرمود: اين كار من خدمتى به همه شيعيان عراق است. ما بخشى از جواهرات گنجينه همايونى نيستيم تا هر چند گاه پادشاه آنها را از نظر بگذراند. من بار اول به ديدارش شتافتم تا مشكلات مردم را با وى در ميان نهم ؛ ولى گويا موضوع جدى نيست و تا كنون هيچ اقدامى انجام نداده است. هدف از اين سفر تبليغ شخصى است. من نمى توانم بخشى از جواهرات گنجينه همايون باشم. (574)

آن بزرگوار در دفاع از كيان اسلام بدين امر بسنده نكرد، بلكه در برابر لوايح ضد اسلامى فيصل مردانه ايستاد و از تصويب آنها جلوگيرى كرد. (575) علاوه براين وقتى نيروهاى دولتى به مؤمنانى كه در حمايت از مصر، عليه فرانسه، انگليس و اسرائيل به راهپيمايى پرداخته بودند، يورش برده گروهى را مجروح و زندانى ساختند، مرجع روشن بين شيعه ضمن نامه اى به فيصل انزجار خود را از اين كردار اعلام داشت و به عنوان اعتراض به مجروح و زندانى كردن مؤمنان از حضور در نماز جماعت چشم پوشيد. در پى اين اقدام همه نمازهاى جماعت نجف تعطيل شد و موجى از اعتراض و اعتصاب بيشتر شهرها را فرا گرفت. دولتيان ناگزير پوزش خواسته، زندانيان را آزاد ساختند. (576)

## جماعة العلماء

با كودتاى 1958 م دفتر پادشاهى در عراق بسته شد و شيوه جديدى از ديكتاتورى با نام جمهورى بر كشور سايه افكند. مرجع روشن بين شيعه كه از سياستهاى پشت پرده استعماگران آگاه بود، مخابره تلگراف براى عبدالكريم قاسم، رهبر كودتا سرباز زد و بدين ترتيب خود را در برابر نظام جديد قرار داد. اندكى بعد كودتاگران لزوم كنار نهادن حجاب را اعلام داشتند و از انتشار كتابهاى اسلامى در اين موضوع جلوگيرى كردند. رهبر بيدار شيعه در برابر اين حركت استعمارى واكنش شديد نشان داده، پيام كوبنده اى براى مسؤ ولان فرستاد. به گونه اى كه آنان ناگزير عقب نشسته، اجازه چاپ آثار دين باوران را صادر كردند. (577) سرور فقيهان نجف، كه اعتقادات مردم را در معرض خطر مى ديد نمايندگان بسيار به شهرهاى مختلف گسيل داشت و سايه مرجعيت خويش را تا دورترين نقاط عراق گسترش داد. فعال ساختن مسجدها، برگزارى گردهمايى بزرگ مذهبى و ايجاد شبكه اى از كتابخانه هاى زنجيره اى در سراسر كشور بخشى از برنامه هاى آن فقيه پاكراءى در پاسدارى از مرزهاى اعتقادى مردم به شمار مى آيد. (578)

علاوه بر اين مرجع حكيم امت براى رويارويى با حزبها و گروههاى سياسى ساخته استعمارگران تدبيرى تازه انديشيد. آن بزرگ مرد حزب دعوت اسلامى را، كه توسط حضرات آيات سيد محمد باقر صدر، سيد مرتضى عسكرى، سيد مهدى حكيم، سيد محمد باقر حكيم، سيد محمد حسين فضل الله شيخ محمد مهدى شمس الدين و گروهى ديگر از بزرگان حوزه نجف بنياد نهاده شده بود، (579) تقويت كرد (580) و با تشكيل «جماعة العلماء» كه بسيارى از چهره هاى سرشناس حوزه نجف در آن شركت داشتند، (581) حوزه كهنسال حريم اميرمؤمنان عليه‌السلام را از چشمى بيدار و دستى توانا در عرصه سياست، فرهنگ و اجتماع عراق برخوردار ساخت. مرجع بزرگ شيعه در پى اين تحركات، فتواى مشهور كفر حزب كمونيست را صادر كرد. ترجمه اين فتوا، كه در پاسخ به نامه يكى از پيروانش نوشته شده، چنين است:

بسم الله الرحمن الرحيم

پيوستن به حزب كمونيست جايز نيست. اين كار كفر و بى دينى بوده، موجب گسترش كفر و بى دينى است. خداوند شما و همه مسلمانان را از آن حفظ كند و بر ايمان و تسليمتان بيفزايد.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته محسن حكيم 17 شعبان 1379 (582)

در پى اين پيام مردم، گروه گروه، حزب كمونيست را ترك گفتند و سرزمين عراق از خطر سقوط در گرداب كمونيزم جهانى رهايى يافت. ولى اين پايان تحركات مرجع بيدار نجف نبود. آن بزرگ مرد براى فرود آوردن ضربه نهايى بر پيكر كمونيستها ضمن پيامى به شهيد صدر لزوم نگارش كتابى در مقايسه كمونيزم و اسلام را يادآورد شد. پس از اين پيام بود كه شهيد سيد محمد باقر صدر كتاب گرانسنگ «فلسفتنا» را به رشته نگارش كشيد. (583)

## فلسطين

سال 1338 براى مسلمانان سالى ناگوار بود. سده سرانجام پرده هاى تزوير كنار زده، رژيم اشغالگر قدس را به رسميت شناخت. مرجع بيدار شيعه ضمن نامه اى به آية الله بهبهانى در تهران، نگرانى خويش را آشكار ساخت. علاوه بر اين آن بزرگوار بهره گيرى از كمكهاى مردمى در راه آزادى فلسطين را ستود و دورى مسلمانان از اسلام را سبب اصلى مشكل فلسطين شمرد. (584)

## سفر سبز

در چهاردهم رمضان 1341 ق. كودتاى خونى طرفداران عبدالسلام عارف به بار نشست و عارف همراه هم پيمانان بعثى اش اداره عراق را در دست گرفت. در روزهاى آغازين اين حركت شوم بسيارى از مردم كوچه و خيابان در خون خويش فرو غلتيدند و اعضاى گروههاى اسلامى با امواج سركوب روبرو شدند. (585) نمايندگان دولت از مرجع مسلمانان خواستند تاتلگراف دولت تاييدى به عبدالسلام بفرستد. ولى او، كه حزب بعث را مى شناخت، از اين كار خوددارى كرد. و به عنوان اعتراض، ابراز وجود در برابر خودكامگان بعثى و روحيه بخشيدن به دين باوران سفرى الهى را سازمان داد. (586) او در اين سفر همراه بسيارى از استادان، دانشوران و مؤمنان نجف از كربلا، كاظمين، سامرا، بغداد ديدار كرد و پس از حدود يك ماه، ديگر بار به نجف گام نهاد. اين سفر، كه همه جا با حضور يكپارچه مردم همراه بود، (587) در واقع نوعى هشدار به كودتاگران شمرده مى شد.

در پى اين مانور بزرگ مردمى كودتاگران به قدرت اسلام پى برده، تلاشهاى گسترده اى براى ارتباط با آية الله العظمى حكيم آغاز كردند. ولى مرجع بيدار شيعه هرگز اجازه ديدار و بهره گيرى از نام خويش را به آنها نداد. (588)

عبدالسلام اندك اندك بر امور كشور چيرگى يافت، رقيبان را يكى پس از ديگرى از ميان برداشت و بعثيان را از مراكز قدرت دور ساخت. او براى دست يابى به حمايت مردمى از كردار بعثيان در روزهاى آغازين كودتا، ابراز انزجار كرده، خود را پيرو اسلام نماياند، و براى از ميان بردن قدرت و عظمت مرجعيت تدبيرى ديگر انديشيد. تدبيرى كه با برافراشتن پرچم قوم گرايى آشكار شد. در ديدگاه او اهل سنت همه اعرابى با نژاد اصيل بوده، شيعيان همگى غير عرب و فارس شمرده مى شدند و او ماءمور نجات و سربلندى اعراب بود. مرجع بيدار شيعه در برابر اين حركت استعمارى ايستاد. هياءت بلند پايگان بغداد را با اعتراض به قوم گرايى و احكام خلاف اسلام از خويش رنجاند و ديدار با رهبر كودتا را به لغو ضد دينى مشروط ساخت. (589)

مجموعه اين برخوردها عارف را به خشونت فزونتر كشاند؛ در نتيجه بسيارى از پيروان و نمايندگان مرجع حكيم امت تعبيد يا زندانى شدند.

پيوند مرجع بيدار شيعه با مردم و دانشوران اهل سنت چنان بود كه عارف بزودى خود را در برابر مردم و حتى روحانيان اهل سنت يافت، بنابراين ترجيح داده به ملايمت روى آورد و حوزه و گروههاى اسلامى را به حال خود رها كند.

در چنين شرايطى عبدالسلام عارف در حادثه سقوط هواپيماى اختصاصى اش درگذشت و برادرش عبدالرحمان عارف اداره كشور را به دست گرفت. در روزگار او كشور سمت فضاى باز سياسى هدايت شد. حزبهاى كمونيست و بعث، كه توسط عبدالسلام از عرصه سياست رانده شده بودند، ديگر بار فعاليت آشكار خويش را آغاز كردند. مرجعيت شيعه در نخستين گام براى مردمى شدن نظام فرزندش محمد مهدى را نزد نخست وزير فرستاد، تا پيام مهمش را به دستگاه حاكم ابلاغ كند. پيام كوتاه و روشن بود:

... بايد نظاميان كنار گذاشته شوند و شوراى رهبرى سه نفره زمام كشور را بدست گيرد. ما آماده ايم تا توافق كنيم شما يكى از آن سه نفر باشيد. (590)

هر چند نخست وزير پيشنهاد مرجع نجف را نپذيرفت، و عراق را از نيكبختى محروم ساخت ولى فضاى باز سياسى ؛ جنگ اعراب و اسرائيل - كه به شكست اعراب انجاميد - و تدبير مرجعيت شيعه، روحانيان را از محبوبيت و توانى روزافزون بر خوردار ساخت. پاسخ دادن به تلگراف عبدالرحمان عارف و يادآورى لزوم وحدت براى رويارويى با صهيونيزم، برپايى محفلهاى بزرگداشت براى شهيدان جنگ در كربلا، بصره، نجف و بغداد، فرستادن هياءت هايى مركب از دانشمندان شيعه و سنى به كشورهاى گوناگون براى بررسى مساءله فلسطين و موقعيت مسلمانان بخشى از تدبيرهاى آن رهبر فرزانه بود. تدبيرهايى كه امواج جمعيت را سمت خانه اش گسيل داشت و شعارهاى «سيد محسن قاعدنا و النجف عاصمتنا» - سيد محسن حكيم رهبر ما و نجف پايتخت ماست - در همه جا پراكند ساخت. (591)

## گفتگو با شيطان

ناگفته پيداست كه مرجع حكيم شيعه تنها به عراق نمى انديشيد در اين سالها مطرح شدن «لايحه انجمنهاى ولايتى و ايالتى» در ايران و نيز پس ‍ از مدتى يورش مزدوران آمريكا به مدرسه فيضيه آن رهبر فرزانه را در اندوه فرو برد. بنابراين ضمن فرستادن تلگرافهاى گوناگون ناخشنودى خويش از حوادث ايران را آشكار ساخت. (592)

آمريكا كه از آينده خويش بيمناك بود براى مهار قدرت مرجعيت شيعه سفيرش را، به همراه برخى از بلندپايگان سفارت آمريكا در بغداد، نزد سيد فقيهان نجف گسيل داشت. سفير آمريكا گفت: اين وضع - حكومت عبدالرحمان عارف - برترين وضع سياسى عراق است. از اين نظام چه مى خواهيد...

مرجع بيدار امت يك جلد «منهاج الصالحين» - رساله علميه آن بزرگوار - به سفير داده، فرمود: اين است آنچه ما مى خواهيم. (593)

با اين پاسخ زنگهاى خطر براى استعمار به صدا در آمد. آنها در انديشه نيرويى براى رويارويى با حكيم و قدرت افسانه اى حوزه بودند و البته براى اين ماءموريت نيرويى مناسبت تر از حزب بعث وجود نداشت.

## جمهورى تزوير

سرانجام نقشه هاى استعمارگران جامه عمل پوشيد و حزب بعث با كودتا به قدرت دست يافت. مرجع بيدار شيعه كه بعثيان را نيك مى شناخت، بى درنگ، عشاير، دانشوران و مردم اهل سنت را در يك جبهه گرد آورد تا در انجام واكنشهاى مناسب يارى اش دهند، ولى سياست كودتاگران آن فقيه روشن بين را از واكنش منفى بازداشت. حزب بعث، كه به چيزى جز حذف اسلام از كشورهاى عربى نمى انديشيد، به پخش پيوسته قرآن و مراسم عزادارى سالار شهيدان از راديو و تلويزيون پرداخت. (594)

حكيم ناگزير سياست صبر و انتظار پيش گرفت. به نمايندگانش فرمان داد از هر گونه سازش يا رويارويى با كودتاگران بپرهيزند و خود نيز از پذيرش ‍ صدام خوددارى كرد. (595)

مدتى بعد چون كودتاگران اركان قدرت خويش را مستحكم يافتند. پرده از چهره زشت خويش برداشته، ضمن اطلاعيه اى «ارتجاع دينى» را بزرگترين مانع در برابر احزاب خواندند. (596) در پى اين اطلاعيه تهاجم آشكار دولت بر مرزهاى دين آغاز شد برخى از مؤ سسات فرهنگى مذهبى مصادره گرديد. (597) و خدمت وظيفه براى همه حتى طلاب الزامى شد. مرجعيت شيعه فرزندش را براى اعتراض به تلاشهاى دولت نزد احمد حسن البكر فرستاد و چون اين اقدام را بى ثمر يافت، تصميم گرفت خود به بغداد رفته، كارگزاران استعمار را گوشمالى دهد. بنابراين مردم را به يك همايش بزرگ مذهبى فرا خواند در اين گردهمايى بزرگ، كه در صحن حضرت على عليه‌السلام برگزار گرديد، اطلاعيه مهم مرجعيت شيعه توسط فرزندش محمد مهدى حكيم خوانده شد. نگاهى گذرابه بخشهايى از آن اطلاعيه سودمند مى نمايد:

... اى مسلمانان!... نجف شما مستحكم، جهادگر و استوار در راه امامان معصوم ايستاده است... همه مردم مى دانند از زمانى كه اعتقادات و جانهاى امت مورد تجاوز و ستم قرار گرفت و هويتشان را آماج ستمهاى اجتماعى، اقتصادى، قومى و ملى واقع شد حوزه علميه به رهبرى مرجعيت تنها جايى بود كه سخن حق را هميشه مى گفت و بزودى نيز اين كلمه حق را خواهد گفت... (598)

نظام كه خطر را درك كرده، زمان را در رويارويى با دشمن نيك مى شناخت، در يورش ناگهانى گروهى از روحانيان را دستگير كرده، زير شديدترين شكنجه هاى قرار داد و تا در برابر خبرنگاران به جاسوسى خود و سيصد تن از روحانيان و مؤمنان سرشناس مانند سيد محسن حكيم، امام خمينى، سيد موسى صدر اعتراف كند. (599)

شرايط روز به روز دشوارتر مى شد. مرجعيت شيعه پس از رايزنى با جمعى از روحانيان بغداد راه پايتخت پيش گرفت تا به وضعيت موجود پايان دهد. گروهى از سران نظام به اميد كارگر افتادن تهديدها و اقدامهاى خشن دولت حضور مرجع حكيم امت رسيدند ولى با قاطعيت آن رهبر فرزانه روبرو شدند، بويژه آنكه آن روزها مصادف با تولد پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله بود و دلوت هر گونه جشن و بزرگداشت را ممنوع مى دانست. حكيم ضمن اعتراض شديد به اين امر (600) درباره دستگيريهاى پياپى روحانيان و دين باوران به اتهام جاسوسى گفت: اين كار درستى نيست ؛ اين لكه دار كردن عراقيان در سطح جهان است. شما مى گوييد اينها كه گرفته ايد همه جاسوسند، دنيا مى بيند در اين كشور فرهنگيان، استادان و پزشكان جاسوسند آنگاه با خود مى انديشد كشورى كه گروههاى ممتازش جاسوس ‍ باشند، حال باقى مردم آشكار است اگر بگويد اين افرا فكرشان با ما و سياست ما مخالف است، معقول مى نمايد ولى اينكه ما مخالف است، معقول مى نمايد ولى اينكه مى گوييد همه جاسوسند، ممكن نيست. (601)

آن بزرگوار در ديدار با فرستاده احمد حسن البكر، كه وى را به دستگيرى تهديد مى كرد، فرمود:

اينك نفرت مردم از شما به اندازه اى رسيده است كه اگر به شما دست يابند، با گلوله نمى كشند، زيرا به اندازه بهاى گلوله نمى ارزيد، بلكه شما را با دندانهايشان مى كشند. (602)

## پرده آخر

سرانجام بعثيان آخرين بخش از داستان ساختگى جاسوسى را به نمايش ‍ گزارند «مدحت الجاج سرى» يكى از دستگير شدگان بر صفحه تلويزيون آشكار شده، به جاسوسى خود و سيد مهدى حكيم اعتراف كرد. روز بعد نيروهاى دولتى به بهانه ايجاد فشار بر سيد مهدى محل زندگى مرجع شيعه را محاصره كردند و پس از چندى آن رهبر كهنسال را در حالى كه تحت مراقبت بود با اتومبيل دولتى به كوفه فرستاده، خانه اش را زير نظر گرفتند و تلفن و آب و برقش را قطع كردند. البته اين پايان بى حرمتى ها نبود. در نجف چماقداران بعثى به خيابانها ريختند، به خانه مرجع مسلمانان يورش بردند و در دو ديوارش را با گل و كثافات آلوده ساختند. (603)

پس از اين واقعه دستگيريها فزونى يافت و اندكى بعد فقيه حكيم عراق به دليل بيمارى رهسپار لندن شد. سيد مهدى كه پيشتر از كشور خارج شده بود، نيمه شب خود را به بيمارستان رساند و پس از سلام درباره نتيجه حركت مرجعيت در عراق با پدر گفتگو كرد. مرجع روشن بين شيعه گفت: درست است كه من بر آنها پيرو نشدم... ولى مى دانم مردم عراق مرا دوست دارند. مظلوميتى كه مردم عراق آن را درك كرده اند. دست كه براى ده سال در خاطرشان خواهد ماند و از پذيرفتن حزب بعث پيشگيرى خواهد كرد. هر چند نمى توانم ده سال ديگر زندگى كنم ولى خاطره ام باقى مى ماند و مانع پيشرفت حزب خواهد شد. (604)

پس از مدتى حكيم به بغداد بازگشت و سرانجام در 27 ربيع الاول 1390 ق. برابر با 1348 ش. براى هميشه ديده از جهان فرو بست. (605) مردم عراق در تشييعى، كه در تاريخ آن كشور بى نظير بود، پيكرش را به نجف انتقال دادند و در كنار كتابخانه اى كه خود بنياد نهاده بود، به خاك سپردند. (606)

آن بزرگوار كتابها، مسجدها، كتابخانه ها و مدرسه هاى بسيارى از خويش به يادگار نهاد. يادگارهايى كه در كنار انبوه شاگردان دانشور (607) و فرزندان شجاع و پاكدلش گنجينه آثار آن مرجع وارسته را پديد آوردند. گنجينه اى پر از نام شهيدان جاويد سيد محمد باقر صدر، سيد محمد مهدى حكيم، سيد عبدالهادى حكيم، سيد عبدالصاحب حكيم، سيد علاءالدين حكيم و سيد محمد حسين حكيم در شمار تابناكترين گوهرهاى آن جاى دارند.

# علامه امينى

متوفاى 1349 ش.

مصلح نستوه

سيد على رضا سيد كبارى

## ميلاد نور

زمين و آسمان تبريز نورباران بود. بوى گل محمدى در فضاى شهر پيچيده بود. بوى بهار مى آمد. تبريز در شبى رؤ يايى به سر مى برد. صداى حمد و تهليل و تكبير از همه جا بلند بود. على عليه‌السلام آن شاهكار آفرينش از خداى كعبه مولودى خواسته بود، خجسته، تا ياد حماسه بزرگ غدير را زنده كند.

باغبان آفرينش، نداى على عليه‌السلام را چگونه بى پاسخ مى گذاشت؟

على عليه‌السلام نور خدا، اميد امت، فيض حق بود. دعايش مستجاب مى گرديد. خطه شيران، تبريز به اميد طلوع بامدادى بود كه ناگه بانگ تكبير مؤ ذن، شب را شكست و از نور خبر داد.

هزار و سيصد و بيست سال از هجرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله، از مكه به مدينه مى گذشت كه «آقا ميرزا احمد» صاحب پسر شد. سر به خاك سائيد و طلوع آفتاب زندگى در خانه اش را سپاس نهاد. در كنار بستر كودك جاى گرفت، بغل كرد، بوسيد و بوئيدش. اشك شوق از ديدگانش ‍ بسان مرواريدى بر گونه كودك غلطيد. سيماى طفل با جذبه و نورى كه در آن بود. پدر را از خود برده بود. چشم از رخ فرزند برنمى داشت. پدر نام فرزندش را «عبدالحسين» ناميد تا در سير امامت و شهادت و حماسه و ايثار گام نهد و بدين صورت عشق وافر خود به پيشواى سوم شيعيان را از خود متبلور ساخت.

## سوره تربيت

روزها گذشت. فرزند به دوره اى از زندگى رسيد كه مى توانست تعاليم پدر را به جان بپذيرد. او ديگر به بازى كه توجه شده بود و در عالم خيال سير مى كرد. مى خواست بداند بياموزد و در هستى انديشه كند. نخست آموزه هاى مادر را فراگرفت. آيات قرآنى و سوره هاى كوتاهى كه با اوزان مخصوص جان او را صيقلى مى داد. تا نوبت به تعاليم پدر شد. آقا ميرزا احمد از دانشمندان نامى تبريز كه در سال 1287 هجرى قمرى در قريه «سردها» از نواحى تبريز متولد شده بود. از سال 1304 براى ادامه تحصيل به شهر آمده و بعد از فراگيرى مقدمات، در محضر درس علامه بزرگوار مرحوم حاج ميرزااسدالله حضور يافت. و به مرتبه اى از دانش ‍ پژوهشى رسيد كه صلاحيت علمى آن بزرگ از طرف زعيم بزرگوار حضرت آية الله ميرزا على آقاى شيرازى و فقيه برجسته حاج ميرزا على ايروانى مورد تاءييد واقع شد.

علم و عمل از وى شخصيتى برجسته ساخته بود. حسن سيرت، آراستگى طبيعت و پرهيزكارى وى زبانزد خاص و عام بود. (608)

وى اكنون تربيت فرزند خويش را بر عهده مى گرفت تا به نيكى به بار آيد و با دين محمدى و آئين علوى آشنا گردد. عبدالحسين به چنين پدرى افتخار مى كرد و خداى را سپاس مى گفت كه در خانه علم و تقوا تولد يافته و تربيت مى شود.

آموزش علوم توسط پدر شروع شد و در طى سالها آموزش ادبيات فارسى و عربى، منطق، فقه و اصول انجام گرفت. عبدالحسين همانگونه كه دروس ‍ متداول حوزه هاى علميه را فرامى گرفت و به حفظ اشعارى چون «الفيه ابن مالك» در علم نحو مى پرداخت، در ساله هدايت پدر، اشعارى هم از بزرگان دين حفظ كرد.

از اولين شعرهايى كه پدر، فرزند و شاگردش را به آموختن و حفظ آن تشويق كرد، شعرى از حضرت على عليه‌السلام بود. (609)

او مى دانست همانگونه كه براى علم نحو ابياتى قرار داده شده است تا با حفظ آنها اصول آن علم به آسانى در دست باشد، بايد اصول اعتقادات را هم از اين طريق به شاگردان مكتب توحيد آموخت.

عبدالحسين كتابهاى مختلفى در حديث و اعتقادات را نزد پدر خواند و از آنها بهره برد. و مسايل مشكل را با استاد در ميان نهاد و به حال آنها پرداخت. اهتمام به قرآن و حديث، به خصوص به نهج البلاغه، وى را عاشق امام على عليه‌السلام كرد. چه نيك به يادداشت آن سخن گرانمايه را كه: «هيچ آيه اى در قرآن كريم نيست كه اول آن «يا ايها الذين آمنوا» باشد، مگر آنكه على ابن ابيطالب عليه‌السلام سردار مخاطبان آن آية و امير و شريف و اول ايشان است». (610)

قرآن و نهج البلاغه دو كتاب گرانقدر براى اين محصل جوان بود. وى اين دو كتاب را بارها مطالعه كرده و در معانى آن دقيق شده بود. گاهى در مطالعه اين دو كتاب مى گريست و نم نم اشك برگونه اش جارى مى شد و چون درى گرانمايه در سينه وى نهان مى گرديد.

جد وى «مولى نجفعلى» مشهور به «امين الشرع» از اهالى آذربايجان بود كه سال 1275 هجرى قمرى متولد شده و خويشتن را به علم و ادب و پاك و پرهيزكارى آراسته بود. آن بزرگ شيفته جمع آثار ائمه اطهار عليه‌السلام بود. از آنجا كه از ادب فارسى و تركى بهره وافر برده بود، قصايدى چند به اين دو زبان داشت. خانواده عبدالحسين به مناسبت شهرت جدش به «امينى» معروف شده بود. (611)

عبدالحسين هم راهى را در پيش گرفته بود كه امين شرع و مدافع اسلام ناب محمدى و علوى باشد.

## قيام سرو

عبدالحسين چهارده ساله بود كه شيخ محمد خيابانى بر ضد استعمار شوم انگليستان قيام نمود. پيش از نهضت خيابانى، انقلاب مشروطيت روى داده بود، انقلابى كه مردم تبريز در آن نقش مهمى بر عهده داشت. اينك خيابانى به پاس حرمت خون شهيدان، با قيامى ديگر مى خواست با كج روى ها مقابله نمايد. لذا شانزدهم رجب 1338 هجرى قمرى برابر هفدهم فروردين 1299 هجرى شمسى بر ضد دولت ارتجاعى وثوق الدوله و امپرياليستهاى انگليسى قيام كرد. اين قيام به شهرهاى ديگر آذربايجان هم سرايت نمود و ادارات دولتى يكى پس از ديگرى به تصرف انقلابيون در آمد. شش ماه اداره شهر بر عهده كميته ملى به رهبرى خيابانى بود. مبارزى كه با انگليس، روس، آلمان عثمانى مقابله كرده و از استقلال موضع برخوردار بود.

با سقوط وثوق الدوله، مشيرالدوله پيرنيا به نخست وزيرى رسيد و حاجى مخبرالسلطنه هدايت را به تبريز فرستاد تا آن مجاهد خستگى ناپذير را دفع نمايد. عصر بيست و هشتم ذيحجة الحرام مركز انقلابيون از بين رفت و بعد از سه روز وى را در خانه شيخ حسن ميانجى به شهادت رساندند.

عبدالحسين كه با سخنان شيخ و انديشه و افكار متعالى وى آشنايى داشت، چون ديگر دوستدارانش عزا گرفت و از پدر آموخت كه بايد پس از قيام و شهادت با مكتب دعاء فرهنگ سياسى اجتماعى اسلام را در جامعه نشر داد.

## هجرت عشق

سال 1342 هجرى بود. عبدالحسين بيست و دو سال در كنار پدر با نشست و برخاست او و درسهاى علمى و عملى اش، با اسلام و قرآن آشنا شده بود و از محضر بزرگان ديگرى چون جناب حاج سيد محمد مؤ لف «مصباح الساكين» مشهور ره «مولانا» و جناب حاج سيد مرتضى خسروشاهى صاحب «اهداء الحقير در معنى حديث غدير» و جناب شيخ حسين مؤ لف «هدية الانام» بهره هاى علمى برده بود.

عشق به امام على عليه‌السلام و علاقه به تحصيلات عالى وى را به كوى عشق هدايت كرد. «نجف اشرف» شهرى كه سابقه تاريخى آن بر همگان روشن است. حوزه علميه نجف از دير باز جايگاهى براى رشد و تعالى دانشجويان علوم اسلامى بود و اينك مسافر عاشق مى خواست به شهر علم وارد شد.

عبدالحسين داستان هجرت با پدر در ميان نهاد. پدر بر قامت برومند نظرى انداخت و با ديدگانى اشكبار بر هجرت فرزند پاسخ مثبت داد. پدر از نداى امام آگاه بود و از جاذبه على عليه‌السلام حكايات فراوانى به خاطر داشت. چگونه مى توانست عاشق را از معشوق دور نگاه دارد؟كه او بى عشق افسرده مى شد و اين بر پدر سخت گران بود. پدر لذت ديدار و همنوايى با فرزند را از دامن شست و وى را به امام على عليه‌السلام بخشيد و فرزندش ‍ امام حسين عليه‌السلام همانگونه كه فرزند از لذات مادى به حيات جاويد رو آورده بود.

امينى هواخواه على عليه‌السلام بود و خود مى دانست كه على عليه‌السلام او را به شهر خويش فرا خوانده است از اينرو ملامت سرزنشگران و كوردلان را به هيچ انگاشت و زير لب زمزمه مى نمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ملك درسجده آدم زمين بوس تو نيت كرد |  | كه در حصن تو لطيفى ديد بيش ازحد انسانى |

شهر نجف با سابقه ديرينه از عصر شيخ طوسى مهد علم و تقوى و فضيلت بود و بزرگ دانشگاه عالم تشيع محسوب مى گشت و با آشفته بازارى كه در ايران - در - آغاز كودتا و سپس سلطنت رضاخان - به وجود آمده، محل مناسبى براى تحصيل به شمار مى رفت.

و امينى در صدد بود با تحصيل در عتبات به جهاد علمى پردازد، عالمى فريادگر شود و مسير حق را تداوم بخشد. وى با هجرت به نجف در صدر تكميل معارف الهى بود. از اينرو در مكتب درس حضرات آيات سيد محمد فيروز آبادى - متوفى 1345 هجرى قمرى - و سيد ابوتراب خوانسارى - متوفى 1346 هجرى قمرى - حاضر شد:

## سپاه شقايق

شيخ مصلح سرزمين عشق، امينى در روزگارى به شهر على ابن ابيطالب عليه‌السلام وارد شده بود كه با از هم پاشيدن امپراطورى عثمانى، عراق به دست انگليسهاى ناپاك افتاده بود.

وى هنوز شهداى انقلاب مشروطيت را به خاطر داشت كه با مظلوميتى ديگر مواجه شد و در صدد برآمد تا ياد شهيدان راه فضيلت، امت متفرق اسلامى را به وحدت و اخوت اسلامى دعوت نمايد. چرا كه خون شهيدان رايج ترين سكه تاريخ بشريت در راه آزادى و استقلال و امت اسلامى است. و اين سكه طلايى نه در ضرابخانه هاى آزاديخواهان، بلكه در ضرابخانه هاى مستبدان به نفع امت اسلام زده شده است.

علامه امينى زندگى شهداى راه حق و فضيلت را اولين تاءليف خويش قرار داد تا با جمع آورى گلهاى بوستان فضيلت امت اسلامى را به بزرگ آرمان الهى سوق دهد. آرمان والايى كه براى تحقق آن رادمردان بسيارى وضوى خون ساخته بودند و در محراب عشق به نماز ايستادند.

علامه امينى در اولين تاءليف خويش ابداع و ابتكارى به كار برد كه پيش از آن كسى به انجامش موفق نشده بود. با تاءليف گرانبهاى «شهداء الفيضيه» گوى سبقت را از همگان ربوده و بر گذشتگان و معاصران خويش برترى يافت. از كتابهاى قديمى كه در معرض نابودى و فراموشى بود گزارشاتى درباره علماى گذشته و قريب العهد فراهم آورده و به جاودانگى رساند.

بدين منظور بار سفر بسته و كشورها پيموده تا با رنج بسيار، كه براى هر كس ‍ تحمل پذير نيست، اين مجموعه از شرح حال را گرد آورد. كتابخانه هاى ايران و عراق را زير پا گذاشته و در كتابهاى خطى كمياب به دنبال مردانى گشته كه به راه حق شهيد گشته اند، وى پس از صرف سالها و ماهها اين مهم را به انجام رساند (612) و پس از اين تاءليف به عنوان مجاهدى نستوه زبانزد خاص و عام شد.

برخى از دانشمندان اسلامى كه با تقريظهاى خود اين اثر جاودانه را ستودند عبات اند از:

1 - بزرگ مرجع شيعه آية الله سيد ابوالحسن اصفهانى

2 - آية الله العظمى حاج آقا حسين طباطبايى قمى.

3 - آية الله شيخ محمد حسين غروى اصفهانى.

4 - علامه محقق شيخ آقا بزرگ تهرانى.

به اين ترتيب علامه امينى، با «شهداء الفضيله» مواضع صد و سى تن از علماى دين و پيروان على عليه‌السلام و آل على عليه‌السلام را از قرن چهارم تا چهاردهم به رشته تحرير در آورد. تا امت اسلامى همچنان سرفراز و استوار در مقابل فتنه هاى دشمنان ايستادگى نمايند.

زمانى كه استعمارگران با ترتيب دادن جنگهاى جهانى در صدد برآمدند تا ملل اسلامى را مورد تجاوز قرار داده و جزو مستعمرات خويش در آورند. امينى با تاءليف كتاب شريف شهداءالفضيلة بزرگ اسوه هاى شجاعت و ايثار را در مقابل مردم غيور مسلمان سامان داد و آنان را به پايدارى و استقامت فرا خواند.

در اين دوره است كه مجتهد مجاهد تبريز، آقا ميرزا صادق تبريزى (1274 - 1351) عليه فساد و استبداد رضاخانى نهضت را شكل مى دهد و آية الله العظمى حاج آقا حسين قمى (1282 - 1366) نهضت خراسان را رهبرى مى نمايد (613) و آية الله كاشانى كه تازه از عراق و جبهه جنگ عليه انگليس ‍ به ايران آمده است، حركت سياسى خود را در مقابل استبداد رضا خانى آغاز نموده است.

## غواص بحر معانى

علامه امينى به عنوان محدث، مفسر، فيلسوف و متكلم و فقيه دست به تحقيقات دامنه دارى مى زند. شيخ بزرگوار در صدد است فلسفه سياسى اسلام را در هر صورت ممكن براى مردم كوچه و بازار هم قابل فهم نمايد. هر چه كه بعضى از بزرگان علم هم از آن غافل مانده اند.

با تحقيق و تعليق بر كتاب «كامل الزيارات» ابن قولويه قمى كه از مشايخ شيعه محسوب مى گردد، معتبرترين متون زيارات را در اختيار امت اسلامى قرار مى دهد و با تاءليف «ادب الزائر لمن يمم الحائر» كه شرح آداب زيارت حضرت امام حسين عليه‌السلام است، فلسفه زيارت را بيان مى دارد.

در اين باره شيخ مصلح، عبدالحسين امينى سالهاست كه در پاى مكتب درس اساتيد بزرگى نشسته و فقه و اصول و فلسفه و كلام اسلامى را فراگرفته است. از اين رو «ثمرات الاسفار» را در دو جلد فراهم مى آورد و بر «رسائل» و «مكاسب» شيخ اعظم انصارى حاشيه مى نويسد.

همچنين رساله اى درباره «نيت» مى نگارد و رساله اى در بيان «حقيقت زيارت»، تا به علماى پاكستان پاسخ داده باشد و «رساله اى در علم دراية الحديث».

علامه امينى با تاءليفات گرانقدر خويش بنيه علمى و نهاد وقاد خود را در معرض معاصران قرار مى دهد و از حضرت آية الله العظمى سيد ابوالحسن اصفهانى و حضرت آية الله علامه حاج ميرزا محمد حسين نائينى و حضرت آية الله العظمى شيخ عبدالكريم حائرى و حضرت آية الله شيخ محمد حسين كمپانى اصفهانى، اجازه اجتهاد دريافت مى دارد. و به زادگاه خويش تبريز باز مى گردد تا امين الشرع ديار خويش باشد. اما دل او ديگربار آهنگ نجف مى كند.

اينك او رو به قرآن كريم آورده است تا برنامه زندگى بشر و سعادت و خوشبختى و كام روائى وى را از كتاب الهى استخراج نمايد. شاگرد مكتب وحى آياتى از كتاب مبين را بر مى گزيند و به تفسير آن مى نشيند.

- سوره اعراف، آية 172، «ميثاق الاول»

- سوره اعراف، آية 180

- سوره واقعه، آية 7

- سوره مؤمن، آية 11

آنگاه «العترة الطاهرة فى الكتاب العزيز» را مى نگارد و حق اولويت و مولويت خاندان رسالت را تبيين مى نمايد.

## شهر آرمانى غدير

تاءليف رسالات گوناگون، جان شيفته وى را خوشنود نساخت. لذا بر آن شد، مدينه فاضله اسلامى را به صورت منقحى امت اسلامى عرضه دارد و داستان سال دهم هجرت را در خاطره ها زنده كند و آن زمانى است كه استعمارگران با حيله هاى خاص خود امپراطورى عثمانى را از بين برده اند و در عرصه عقيدتى دولت سنى مذهبى را كه به عنوان حكومت اسلامى بر سرزمين پهناورى حكومت مى كرد، از صحنه خارج ساخته اند. علامه امينى به عنوان آسيب شناس اجتماعى، اينگونه تشخيص داد كه با زوال دولت عثمانى نبايد به دولتهاى استعمارگر اجازه داد، تا جايگزين دولت ولو ظاهر اسلامى شوند.

از ديدگاه او، امت اسلام كه با زوال دولت 623 ساله عثمانى روبرو گشته است، و تلخى هاى بسيار چشيده، بهتر است، نظام مدينه فاضله اسلامى را كه در آن اصل بنيادى غدير مطرح است، تجربه نمايد. نظامى كه پيامبر جز به آن سفارش نفرموده است.

علامه امينى با تاءليف «الغدير» خاطرات عصر نبوى را تجديد مى كند، عصرى كه سرورى از آن امت قرآنى است و رسول اكرم صلى الله عليه و آله رهبرى آن را بر عهده دارد و بعد از خود، ولايت على بن ابى طالب عليه‌السلام را معرفى كرده است.

امينى، احياگر سنت نبوى، با «الغدير» جلوه هاى شوكت و عظمت امت اسلامى را در خاطره ها زنده مى دارد و اصل اصيل و محور حكومت قرآنى، جريان غدير خم را يادآور مى شود.

امينى در عصرى زندگى مى كند كه شكست دولت عثمانى روى داده است. شكستى كه اگر «اصل غدير» و رهبرى امت آنگونه كه پيامبر اسلام و قرآن كريم فرموده، اجرا مى گرديد، روى نمى داد و انگليس را جراءت آن نبود كه عراق را جزء مستعمرات خويش درآورد.

امينى احياگر مدينه فاضله قرآنى، با قرآن و حديث و شعر و حماسه، مبانى فلسفه سياسى اسلام را به جهانيان ابلاغ نمود. وى علاوه بر اينكه با رجوع به قرآن و سنت و رعايت موازين «سند شناسى» و «نقد حديث» حقائق غير قابل انكارى را پيش چشم امت اسلامى نهاد و مساءله اختلاف اهل يك كتاب و قبله را از ميان برداشت. جهانيان را به اين مساءله واقف ساخت كه فلسفه امامت و رهبرى از اصول شناخته شده تشيع، از مبانى اصيل اسلامى است كه با رعايت آن حكومت اسلامى برقرار مى گردد، آنگونه كه در صدر اسلام رسول اعظم الهى و امير مؤمنان با تكيه به اين اصل، حكومت اسلامى را بنياد نهاده و حيات سياسى اسلام را استمرار بخشيدند.

علامه مصلح با نقد آثار و تاءليفات كسانى چون «ابن تيميه»، «آلوسى»، «قصيمى» و «رشيد رضا» در صدد برآمد وحدت و اخوت اسلامى را در جهان اسلام بگستراند و تخمهاى نفاق و تفرقه را بخشكاند. وى در پى اسناد حديث غدير، بيست و چهار كتاب تاريخى، بيست و هفت محدث و چهارده مفسر قرآن و هفت متكلم اسلامى را مى يابد كه به نقد حديث غدير پرداخته اند. آنگاه راويان حديث غدير از صحابه پيامبر صلى الله عليه و آله را به ترتيب حروف الفبا ذكر مى كند.

وى يكصد و ده تن از اصحاب را نام مى برد كه حديث غدير را روايت كرده اند و به نام هشتاد و چهار تابعى اشاره مى نمايد. سپس طبقات راويان حديث غدير از علما را بر مى شمارد از علماى قرن دوم هجرى تا قرن چهاردهم سيصد و شصت تن را ذكر مى كند كه به نقل از حديث شريف غدير موفق شده اند و علامه مجاهد براى يافتن مدارك معتبر بارها به اقصى نقاط جهان مسافرت مى نمايد تا آنچه را كه از دين الهى در مورد خلافت كبرى فرود آمده، به امت اسلام برساند. وى نخست در كتاب گرانقدر الغدير به آياتى كه در خصوص اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرود آمده، مى پردازد، برخى از اين آيات نورانى عبارتند از:

آية تبليغ، (614) آية اكمال دين (615) آيات سوره معارج (616) آية ولايت (617) سوره هل اتى. همچنين احاديث نبوى و سخنان پيامبر صلى الله عليه و آله را با آميختگى شگرفى در آغاز و انجام سخن و يا در مقام استدلال و تاءييد و تضمين يادآور مى شود كه بعضى از اين احاديث به قرار زير مى باشند:

حديث غدير و ولايت، حديث اخاء، حديث منزلت، حديث ثقلين، حديث على مع الحق و الحق مع على، حديث تبليغ، حديث انذار العشيرة، حديث ان عليا اول من اسلم و آمن و صلى، حديث ردالشمس، حديث سد الابواب، و صدها حديث ديگر كه در فضل و بزرگى وصى بر حق حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله، بر زبان پيامبر اسلام جارى گشته است.

دكتر سيد جعفر شهيدى كه خود در نجف و تهران از ياران آن فرزانه بود، نقل مى كند كه روزى علامه امينى به من گفت:

«براى تاءليف «الغدير» ده هزار جلد كتاب خوانده ام».

وى در ادامه سخن مى گويد:

«او مردى گزافه گو نبود. وقتى مى گفت كتابى را خوانده ام، بدرستى خوانده و در ذهن سپرده و از آن يادداشت برداشته بود». (618)

علامه نستوه پس از بررسى اسناد حديث غدير و اثبات واقعه مهم عصر نبوى، شاعران چهارده قرن را كه از سفره قرآن توشه برداشته بودند، به شهادت آورد. تا هم يادى از نام آوران و مبارزان مكتب ارجمند علوى كرده باشد و هم فضايل امام على عليه‌السلام، وصى حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله را به اثبات رساند. وى ادب متعهد شيعى را يكى ديگر از حجتهاى واقعه غدير دانست و براى فراهم آوردن شعر بزرگ مردان فضيلت سالها تلاش پيگير نمود. تا علاوه بر گردآورى شعر حماسه سرايان غدير، اشتباهات عمدى محققين مغرض را بر ملا سازد.

سال 1364 / 1324 چاپ اول كتاب الغدير در نجف آغاز مى شود و تا نه جلد آن به طبع رسيده و در سراسر ممالك اسلامى و غير آن منتشر مى گردد. با انتشار كتاب گرانمايه «الغدير» سيل نامه ها و ستايشها به دانشمند فرزانه و علامه خبير ارسال مى شود. اين تقريظها گاه از دانشمندان بزرگ شيعه و اهل سنت است و گاه از پادشاهان كشورهاى اسلامى.

نكته واحدى كه در تمام ستايشها به چشم مى خورد. پذيرش غدير است به عنوان محور حركت اسلامى و بنيان حكومت دينى و مذهبى اسلام. پادشاهى فرصت طلب درصدد هستند تا اين جنبش دينى را به نفع خود به پايان رسانند ولى دانشمندان از جايگاهى بى غرضانه به مساءله مى انديشند و در حقيقت زنجير متصل به وحى را بعد از قرنها به راهنمايى مصلح بزرگ حضرت علامه امينى مى يابند.

شيخ محمد سعيد دحدوح از دانشمندان متتبع و امام جمعه و جماعت «اريحا» از نواحى حلب نامه اى اديبانه به مؤ لف «الغدير» نگاشته و در آن اينگونه مى گويد:

«آقاى من، كتاب، «الغدير» را دريافت كردم و آنرا مورد مطالعه قرار دادم... قبل از آنكه در امواج انبوه معانى آن وارد شوم نيروى فكر و انديشه ام در آن شناور گشت و شمه اى از آن را با ذائقه روحى خويش چشيدم. احساس نمودم كه اين همان يگانه سرچشمه و منبع آب گوارائى است كه هرگز دگرگون نشود. اين منبع جوشان معانى از آب باران صاف تر و گواراتر و از مشك خوشبوتر است... ». (619)

## بوستان هدايت

صاحب الغدير سال 1373 هجرى قمرى، هشت سال پس از انتشار نخستين جلد «الغدير» به تاءسيس كتابخانه اى اقدام نمود كه نام آن را «مكتبة الامام اميرالمؤمنين عليه‌السلام» نهاد و در روز عيد غدير افتتاح كرد.

آغاز فعاليت اين كتابخانه يا 42000 جلد كتاب خطى و چاپى بود. در تاءسيس اين كتابخانه نسخه هاى خطى از كتابخانه هاى معتبرى تهيه شد كه شمارى از آنها به قرار زير مى باشند.

كتابخانه ناصريه، 000/30 جلد كتاب، لكنهو

كتابخانه مدرسة الواعظين، 000/20 جلد كتاب، لكنهو

كتابخانه سلطان المدارس، 000/5 جلد كتاب، لكنهو

كتابخانه معتازالعلماء، 000/18 جلد كتاب، لكنهو

كتابخانه فرنگى محل، 000/9 جلد كتاب، لكنهو

كتابخانه ندوة العلماء، 000/60 جلد كتاب، لكنهو

كتابخانه اميرالدولة، 000/110 جلد كتاب، لكنهو

كتابخانه دانشگاه اسلامى عليگره، 000/500 جلد كتاب، عليگره

كتابخانه عمومى رظلا، رامپو

كتابخانه خدابخش، 000/50 جلد كتاب، پتنه

كتابخانه عمومى دانشگاه عثمانى، 000/111 جلد كتاب، حيدرآباد

كتابخانه عمومى آصفيه، 000/125 جلد كتاب، حيدرآباد

كتابخانه سالار جنگ، 000/52 جلد كتاب، حيدرآباد

و اين غير از آن كتابخانه هاى خصوصى و عمومى است كه در ايران و عراق ديده و استفاده شده بود.

## بايست هاى جهان تشيع

علامه مصلح در طى سالهاى متمادى با جهان تشيع و تاريخ پرفراز و نشيب آن آشنائى كامل داشت. او به مقدار هر حرفى از كتاب الغدير تجربه اندوخته بود و نانوشته هايى داشت كه بايد در جامعه پياده مى شد، تا نظام اجتماعى، نظام الهى گردد.

زمانى كه علامه امينى را - دارالتبليغ قم - ديدن كرد و برنامه هاى آن مؤ سسه در اختيار ايشان قرار گرفت، فرمودند:

بايد درسى تحت عنوان «ولايت» غير از آنچه كه در تدريس علم كلام و اعتقادات مطرح مى شود، به طلاب آموزش داده شود». (620)

اين جز از ژرف نگرى مصلح اجتماعى چيز ديگرى نيست. علامه امينى براى احياى بنيان فلسفه سياسى اسلام تدريس مبحث ولايت را امرى ضرورى تشخيص داده بود و آموزش آن در محدوده كتب كلامى و اعتقادى را كافى و وافى نمى دانست.

وى با مشكلات تاءليف و نشر كتاب آشنا بود و در اين انديشه بود تا با تاءسيس «دارالتاءليف» - خانه نويسندگان - رفاه مورد نياز محققين را در اين مكان فراهم آورده و نويسندگان بدون هيچ آشفتگى خيال به تحقيق و تاءليف مشغول شوند و اگر تاءليف مناسب حوزه كارگردانندگان آن بود، خود به چاپ و نشر آن اقدام نمايند.

از طرفى ديگر در طى تاءليف الغدير به نشريات بسيارى در اقصى نقاط جهان برخورد نموده بود كه درباره اسلام سخنى داشتند. علاوه در صدد بود مجمعى تاءسيس نمايد تا اين نشريات گردآورى شده و مورد ارزيابى قرار گيرد. مباحثى كه درباره اسلام، فرق اسلام، تاريخ، جغرافيا، فلسفه، كلام ادبيات، اخلاق، حقوق، اقتصاد، تفسير قرآن كريم، سياست و حكومت و ديگر علوم و صنايع اسلامى و... مى شود به دقت مورد مطالعه قرار گيرد و سره از ناسره شناخته گردد.

حضرت علامه امينى با مطرح نمودن ولايت و امامت و بحثهاى عميق علمى و كاوشگرانه پيرامون آن از نخستين متفكران اسلامى بود كه به «ولايت فقيه» در عصر غيبت رسيد و بحث و درس اختصاصى پيرامون آن را امرى لازم و ضرورى دانست. حكومت را از آن ولى فقيه به حساب آورد و گفت:

«ديگران غاصبند و اين مقام، حق مسلم آن فريادگر است. » (621)

و در جاى ديگر به صراحت هر چه تمام تر ندا برداشت:

«الامام الخمينى ذخيره الله للشيعة».

«امام خمينى ذخيره خدا براى جهان تشيع است. »

چه او از طلوع فجر صادق خبر داشت و رسالتى كه بر دوش مجدد قرن نهاده شده بود. از اين رو شاگردى تربيت كرد چونان حضرت نواب صفوى تا حكومت علومى را فرياد زند وبا ياران خويش پايه هاى حكومت غاصبان را به لرزه افكند.

## نماز آخر

تلاش بى پايان، معمار مدينه غدير را دچار فتور جسمى كرد و بيمار شد. بيمارى اندك اندك رو به فزونى گرفت. وى از كار باز ماند. كتاب از جلو ديدگانش دور شد و قلم از حركت ايستاد. بيمارى و بسترى شدن علامه حدود دو سال به طول انجاميد و معالجات خارج از كشور هم مفيد واقع نشد تا اينكه آيتى از آيات الهى و عاشقى از عاشقان ولايت و مجاهدى نستوه روز جمعه 12 تيرماه 1349 برابر 28 ربيع الثانى 1390 هجرى قمرى نزديك ظهر بدرود جهان گفت. وى كه همواره در نماز بود و جز به عبادت خداى كعبه و خدمت به مولود آن كارى ديگر نداشت، در شصت و هشت سالگى از دنيا رفت و جهانى را در غم ارتحال خويش فرو برد.

الغدير وى چراغ خانه دلهاى باصفا شد و مشعل هدايت امت اسلامى.

# شهيد آية الله سعيدى

شهادت: 20/3/1349 ش.

فريادى در سكوت

حسين ابراهيم زاده

## تولد فريادگر

در زمانى كه محو فرهنگ ملى اسلامى مردم آغاز شده بود و در سايه سرنيزه هاى قزاقها سكوت در كوچه ها مستانه عربده مى كشيد در تاريخ 1308 ش. در نوغان مشهد صداى نوزادى نه تنها سكوت خانه را شكست بلكه فريادى شد ماندگار و جاويد بر عليه سكوت و خفقان.

## در حوزه نور

سيد احمد پدر وى به پاس قدردانى از رضاى آل محمد صلى الله عليه آله كه پس از سالها فرزند پسرى را به او هديه كرده بود نام زيباى محمد رضا را بر او نهاد و براى تحويل دادن او به مكتب حياتبخش حوزه به تعليم و تربيت وى پرداخت.

زمانى سيد محمد رضا به اقيانوس حوزه گام نهاد كه هر كس دم از مذهب مى زد آينده اش قلم سرخ مى خورد تا چه رسد كه در ترويج آن عباى پيامبر را بر دوش كشد.

سيد محمد پس از پايان ادبيات دروس حوزه را با جديت و پشتكار پى گرفت و روزها و ماهها را با كتاب و قلم سپرى كرد. گرچه در «منطق» محمد رضاى جوان در مقابل سكوت زمانه اش فرياد بود و «اصول» را خط و راهى مى دانست كه جدش حسين عليه‌السلام از خانه خدا (كعبه) تا خدا (كربلا) ترسيم ساخته بود ولى منطق و اصول را نزد فرزانگان و استادان نامى آن زمان چون اديب نيشابورى، شيخ هاشم و شيخ مجتبى قزوينى كه آوازه نام آنان همه جا را فراگرفته بود آموخت.

در اين دوره انتخاب همسر از خاندان طباطبايى كه از نوادگان ميرزاى شيرازى آن فريادگر نامى كه بيگانه ستيز عصر خود به شمار مى رفت خود نشانى ديگر از انتخاب راه پرحادثه او بود.

سعيدى پس از پايان دروس سطح و بهره مند شدن از استادان نامدار حوزه مشهد راهى قم شد و در درس مرجع عاليقدر شيعه آية الله بروجردى شركت كرد و از محضر پر فيض كسب معرفت نمود. اما در اين هنگام آوازه رادمردى به نام حاج آقا «روح الله» سعيدى را به درس او كشيد، سعيدى به محض ورود به درس او گمشده خود را يافت و همه چيزش را به نگاهش باخت، سعيدى احساس مى كرد كه هر جا مراد او حضور مى يابد سكوت رخت بر مى دارد. و اين سرآغاز فريادش شد. عشق و علاقه سعيدى نسبت به امام در هيچ قاموسى نمى گنجد و هيچ واژه اى توان ترسيم آنرا ندارد و اين عشق و علاقه تنها يكطرفه نبود چرا كه امام در نامه اى به او واژه ها را ناتوان تر و عليل تر از آن مى داند كه با كمك آنها محبت خود را به نشان دهد و در قسمتى از آن چنين مى نويسد:

«من از افرادى مثل شما آنقدر خوشم مى آيد كه شايد نتوانم عواطف درونى را آنطور كه هست ابراز كنم من قادر نيستم عواطف امثال شما را جواب بدهم لكن خداوند متعال قادر است»

## تجربه زندان

امام كه قبل از آغاز نهضت روحانيت طوفانى را در وجودش به پا كرده بود شاهد اولين تجربه زندان وى گشت او كه به اتفاق آقاى خزعلى، آقاى مكارم و آقاى سبحانى و آقاى دوانى براى سفرى تبليغى به خوزستان رفته بود در «خسرو آباد» آبادان شيشه عمر پشه سكوت را سيمرغ وار به سنگ زد و براى اولين بار ميله هاى سرد زندان را تجربه كرد كه با وساطت فضلاء پس از چندى از زندان آزاد گشت.

## جرقه قيام

لايحه انجمن هاى ايالتى و ولايتى و عكس العمل اعلاميه هاى شديداللحن امام و سرآغاز قيام روحانيت و مردم به رهبرى امام گشت كه دستگاه اوج رذالت حوزه در مدرسه طالبيه تبريز و فيضيه قم به تصوير كشيد سعيدى كه خود در اين نهضت شركت كرده بود پس از فروكش كردن تهاجمات دستگاه به همراه برخى از فضلاء قم روانه كويت شد كه روز 11 محرم همان سال از فاجعه خونين 15 خرداد و دستگيرى امام باخبر شد.

خشم سرپاى وى را گرفت نخست با ديگر فضلاى ايرانى نامه هايى را به آية الله حكيم و آية الله خويى نگاشت اما روح بى آرام او مانع آن شد كه تنها به اين مقوله اكتفا كند و با شناخت كامل از دستگاه اطلاعاتى قوى شاه در كويت به حسينيه «فحيعل» بازگشت و نيروهاى اطلاعاتى را به تعجب وا داشت. او كه مى دانست در بازگشت توسط دستگاه امنيتى كشور دستگير مى شود تا آزادى امام در كويت در خانه حجة الاسلام سيد عباس مهرى ماندگار شد به گزاف نرفته ايم اگر بگوئيم سعيدى هم بند امام و هم سلول امام بود چرا كه آن روز كه امام به زندان گام نهاد، سعيدى هم با سخنرانى آتشين در كويت زندانى شد.

سعيدى صفر سال بعد مخفيانه و با لباسهاى مبدل كويت را به قصد ايران ترك كرد، از آنجا كه در بينش سعيدى بيرون آمدن يك طلبه از لباس روحانى كارى منحوس به شمار مى رفت نامه اى به اين مضمون به امام نوشت.

«سيدى و مولاى با قيافه منحوس وارد قم شده ام و اجازه ملاقات مى خواهم»

امام نيز با روى گشاده سعيدى را به حضور پذيرفت و مريد و مراد پس از ماهها همديگر را در آغوش گرفتند.

## تبعيد خورشيد

عكس العمل شديد امام در مقابل لايحه خفت بار كاپيتولاسيون در مهرماه 1342 منجر به تبعيد امام به تركيه و سپس نجف گشت... هشدار سعيدى با دهها تن از فضلاء قم در نامه اى به هويدا به سال 30/7/44 نشانگر پيگيرى او و ديگر فضلاى قم براى بازگرداندن حضرت امام بود. سعيدى تنها فرستادن نامه، اظهار همدردى و همراهى با امام را در قالب نوشته ها كافى نمى دانست بلكه احساس مى كرد كه امام را بايد به حوزه علميه نجف شناساند از اينرو مخفيانه و از راهها و گذرگاههاى مخفى مرز به عراق و به نجف اشراف رفت. او در يكى از مدارس علميه طى جلساتى بر فراز منبر به معرفى چهره واقعى امام و بعد علمى ايشان پرداخت و با بيان شخصيت مرادش بر شمار مريدانش افزود.

## سعيدى در مسجد امام هفتم عليه‌السلام

سعيدى در فراق امام ماندن خود را در قم به صلاح نهضت روحانيت نمى دانست و بر آن شد كه فرياد بر عليه نظام را به گوش سايرين برساند از اينور نخست به تفرش رفت و در آنجا به افشاگرى فجايع رژيم سفاك پهلوى پرداخت در اين زمان بود كه از سوى مردم تهران براى اقامه نماز جماعت و سخنرانى در مسجد امام موسى بن جعفر عليه‌السلام دعوت شد. سعيدى اين فرصت طلايى را از دست نداد چرا كه پايتخت را محلى خوب براى فعاليت هاى سياسى و اجتماعى خود دانست سال 1345 ش. كه سال ورود سعيدى به محله غياثى در مسجد امام موسى بن جعفر عليه‌السلام در ميدان خراسان بود نقطه عطفى در تاريخ انقلاب اسلامى است. امام در همان روزهاى نخست با فرستادن نامه اى به سعيدى حركت او را مورد تاءييد قرار داد و چنين نگاشت.

«از اينكه تهران تشريف برده ايد از جهتى خوشوقت شدم چون مركز از هر جا بيشتر احتياج به علماء عاملين دارد مساعلى جميله جنابعاى مورد تقدير تشكرات»

سعيدى با تاءسيس حوزه علميه، تشكيل كلاس براى بانوان، تشكيلات امر به معروف و نهى از منكر و تاءسيس كتابخانه فعاليتهاى حوزه را آغاز كرد. اما آن چيزى كه بيش از هر فعاليت ديگرى سعيدى در آن زمان به چشم نمى آمد و در سالهاى پس از شهادت او به ثمر نشست دميدن روح حماسه فرياد در كالبد نوجوانان و جوانان آن محله بود. سعيدى در اين سال كانون انقلاب را همچنان گرم نگه داشت و با سخنرانى هاى گرم و آتشين علنا خمينى را فرياد زد مجموعه سخنرانيها و نوارهاى برجا مانده او در اين سال جزو گوياترين صفات تاريخ هميشه خونبار تشييع است.

گزارشهاى ساواك در اين سال گوياى اين حقيقت است كه وى در مدت سالهاى اقامت در تهران بى مهابا به رژيم مى تاخته است. در گزارش شب 31/4/45 ساواك آمده است.

«طبق اطلاع واصله ساعت 30/20 روز 31/4/45 جلسه موسى بن جعفر با حضور قريب يكهزار نفر از طبقات مختلف تشكيل گرديده است. در اين جلسه سعيدى ابتدا چند دقيقه درباره آية الله خمينى و كتك زدن طلبه ها در قم صحبت كرد و مردم با شنيدن اسم خمينى صلوات فرستادند.

نامبرده... فن حمله به يهوديان فلسطين و امريكا اضافه كرد اينها كارشان در اين مملكت بالا گرفته و دستشان در همه كار باز است و كسى از آنها جلوگيرى نمى كند ولى جلسات ما را تعطيل مى نمايند سه سال پيش آية الله خمينى از دولت خواست كه اسرائيل در كشور سفارتخانه نداشته باشد ايشان اين جريانات را پيش بينى مى كرد.

ما بايد براى مبارزه كردن تشكيلات داشته باشيم تا بتوانيم در مقابل دشمن مقاومت كنيم و با دولتى كه علماء ما را زندانى و تبعيد مى كند مبارزه نمائيم. من راهى را مى روم كه امام حسين عليه‌السلام و رهبر عاليقدر دين ما آية الله خمينى رفت و تا پاى جان ايستادگى كرد. من حرف خود را مى گويم و مبارزه را ناتمام نمى گذارم.

در پى برگزارى مجلس از سوى سعيدى براى شهيد سيد كاظم قريشى وى به تاريخ 8/5/45 به اتهام «اقدام عليه امنيت داخلى مملكت» از طرف شهربانى دستگير و به دست سياه دلان ساواك سپرده شد. سعيدى در تاريخ 11/7/45 از زندان آزاد و استوارتر و راسخ ‌تر از قبل وارد ميدان شد تا بار ديگر شيشه عمر سكوت را با فرياد خويش بر سنگ زند.

سعيدى در بهار 1346 مخفيانه از ايران خارج شد و خود را به جوشش گاه فرياد رساند وى پس از ملاقات با حضرت امام در نجف اشرف با روحيه مضاعف به ايران بازگشت در كنار سخنرانيهاى گرم آتشين تلاش براى تشكل، چاپ استفائات حضرت امام و راه اندازى نشريه اى به نام نشريه مسجد امام هفتم عليه‌السلام از فعاليتهاى ديگر اوست. كه از اين نشريه ها مى توان به جملات و نقطه نظرهاى علماء در خصوص شخصيت امام اشاره كرد كه در آن زمان از جايگاه ويژه اى برخوردار بود. شگردهاى ساواك در برخورد با سعيدى يكى از ناجوانمردانه ترين شگردها است. برهم زدن مجالس او توسط اراذل و اوباش - قطع آب - و برق مسجد، تهديد و تطميع نماز گزاران مسجد امام هفتم عليه‌السلام به گونه اى او را در محدوديتى سخت قرار داده بود تا جائى كه او در يك ماه قبل از عروج خونينش در تاريخ 18/2/49 در مسجد موسى بن جعفر عليه‌السلام غريبانه و مظلومانه مى گويد:

... اين شما هستيد كه بايستى با كمكهاى مادى و معنوى خود اين پناهگاه اسلام را حفظ كنيد.

آقايان باور كنيد من امسال آنقدر مجالس روضه خوانى زنانه رفتم تا توانستم مخارج اين مسجد را تامين كنم...

آخر من نمى دانم كه چرا آنقدر مردم از من فرار مى كنند؟

آيا به جرم اين است كه من از رهبر عاليقدر حضرت آية الله خمينى طرفدارى مى كنم؟ اگر از اين وضع هراس داريد بايد بگويم كه نترسيد اين من هستم كه بايستى جواب دولت و سازمان امنيت و كلانترى را بدهم نه شما پس در اين صورت ديگر چرا از من كناره گيرى مى كنيد؟

## اعلاميه فرياد

در پى هجوم سرمايه داران غرب به سوى ايران حوزه علميه قم طى اعلاميه در ارديبهشت ماه 1349 ضمن محكوم كردن اين حركت غرب و مشى وطن فروشانه دستگاه سلطنتى به افشاگرى عليه اين جنايت بزرگ دست زد. سعيدى كه مى ديد پس از اين اطلاعيه سكوتى مرگبار سراسر محافل مذهبى و روشنفكرى را فراگرفته است و سكون مرز پويش و رويش انقلاب در هم نورديده است. جنايتى بزرگ تر از كاپيتولاسيون و قراردادى استعمارى تر از شب كو در شرف تكوين است. قلم بدست گرفت و قبل از اينكه شيشه عمر سكوت را بشكند با خون خود بار ديگر اين جمله را امضاء كرد «ان كان دين محمد لم يستقم الا بقتلى فيا سيوف خذينى».

## حضرت آية الله اعظم الله اجورنا و اجوركم

لابد ميدانيد كه اين روزها با مطرح شدن مسئله سرمايه گذارى امريكائيها در ايران مصيبت بسيار بزرگ و خورد كننده اى بر ملت اين سرزمين روى آورده كه مملكت را در آستانه سقوط و نابودى قرار داده و به مضمون آية شريفه «يكاد السموات يتفطرن منه و تنشق الارض و تخرالجبال هدا» «هيئت حاكمه ستمگر عامل استعمار ايران چنان در برابر اربابان استعمارگر خود خاضع و تسليم گرديد كه طوق بندگى و عبوديت آنان را به گردن افكنده و به منظور نزديكتر شدن به غارتگران استعمارگر جان و مال و نواميس ملت ايران را به پيشگامان تقديم مى دارد هم اكنون اين بندگان استعمار غرب قربانى جديدى براى درگاه خدايان دلار و اسلحه تدارك ديده اند كه با تقديم آن بطور دربست اقتصاد ما و به دنبال آن دين و ساير افتخارات ما به چنگال آنان خواهد افتاد. همانطور كه قبلا سياست ما را قبضه كردند كه اين مصائب را به دنبال خود آورده است بحق و حقيقت سوگند كه اين اقدام جديد آنچنان مصيبت بزرگ و خطرناكى است كه مسائل مهمى از قبيل امتياز تنباكو، كاپيتولاسيون و ساير حوادث كه براى هر يك از آنها جامعه روحانيت پيشقدم در اعتراض و مبارزه بوده و قربانيانى داده است در قبال آن كم اهميت و كوچك است.

چقدر جاى تعجب است كه شما پيشوايان دينى در مقابل اين خطر بزرگ سكوت اختيار كرده و براى جلوگيرى از آن اقدامى نمى كنيد؟

براى ما باور كردى نيست كه بگوئيم شما دين و آخرت را با زندگى چند روزه دنيا معامله كرديد و خود را مشمول آية شريف «اتستبدلون الذى هو ادنى بالذى هو خير» و آية شريفه «ارضيتم بالحيوة الدنيا من الاخرة» نموده باشيد راستى چرا شما مهر سكوت بر لب زده ايد؟ و در اين باره چيزى نمى گوئيد؟

خود مى دانيد كه موضوع سرمايه گذارى صهيونيست هاى آمريكايى در ايران از تاءسيس سينما در قم (كه براى جلوگيرى از آن چه سر و صدايى به راه انداختيد) براى اسلام و مسلمين خطرناكتر است. امروز روز فرياد و اعتراض است صداى خود را با اعتراض بلند كنيد، داد بزنيد، فرياد كنيد، يك پارچه و متحد عليه اين قرارداد خائنانه مبارزه نمائيد تا در پيشگاه خدا و پيشينيان بزرگ خود چون مرحوم سيد جمال الدين اسد آبادى و مرحوم شيرازى و نيز نسل آينده رو سفيد و سربلند باشيد «يوم تبيض وجوه و تسود وجوه»

سعيدى خراسانى

## در حلقه خفاشان

اعلاميه و نامه تند سعيدى خطاب به علماى شهرهاى ايران رژيم منحوس ‍ پهلوى را به وحشت انداخت دستگاه اطلاعاتى رژيم بخوبى به اين موضوع پى برد كه اگر دير بجنبد سعيدى علما را به دادن فتوى عليه اين قرارداد راضى مى كند از اينرو با بسيج نيروها خود را مهياى يك اقدام سفاكنه كرد.

سپهبد مقدم بدنبال گزارش اين اعلاميه دستور داد.

خواهشمند است دستور فرمائيد نامبرده بالا را احضار و به وى تذكر داده شود از تحريك افكار عمومى عليه اقدامات دولت خوددارى نمايد و در غير اين صورت شديدى درباره وى گرفته خواهد شد حتما رفتار و گفتار مشاراليه را دقيقا تحت مراقبت دهند و نتيجه را اعلام دارند.

مدير كل اداره سوم - مقدم

در زير دستور مقدم پى نوشت شده است.

رياست اداره يكم فرمودند: با توجه به اينكه قرار است نامبرده دستگير شود لزومى به ارسال نامه فوق نيست «پرونده محمد رضا سعيدى بايگانى شود»

خفاشان ساواك كه سالها انتظار چنين روزى را داشتند خود را آماده دستگيرى فريادگر حماسه ها كردند سعيدى با دلى آكنده از درد در روز 11 خرداد ماه 1349 پس از اتمام نماز راهى خانه شد ساعت يك بعد از ظهر بود كه سعيدى آماده استراحت و صرف نهار شد كه جلادان پهلوى به منزل او يورش بده و او را آماده قربانى كردن در پاى خدايان زور و خدايان زر كمپانيهاى غربى و راكفلرها كنند.

ساواك دست به كارى بى سابقه در تاريخ جنايت خود و تاريخ دستگيرى آزادمردان در جهان زد.

10 روز فقط 10 روز از تاريخ دستگيرى تا شهادت نشان از سالها خشم اندوخته دستگاه و خروش بى پايان سعيدى است.

نشان نااميدى ساواك از خاموش كردن اين فرياد بود.

عقربه ساعت 9 شب چهارشنبه 20 خرداد 1349 را نشان مى داد بعضى از سلولهايى كه در مجاورت سلول سعيدى در زندان قزل قلعه قرار داشت عمدا باز نگه داشته بودند كه ناگهان برق زندان خاموش شد.

وحشت سرپاى زندانيان را فرا مى گيرد رفت و آمد در راهرو زندان شروع و مسير گامهاى جلادان تا سلول سعيدى امتداد دارد كه ناگهان صداى كشمكش از سلول سعيدى با فرياد او به پايان مى رسد.

جلادان مسير آمدن را بار ديگر طى مى كنند و سكوتى مرموز راهرو زندان را فرا مى گيرد با روشن شدن برق زندانيان از سلولها بيرون مى ريزند و به سوى سلول سعيدى مى روند و با پيكر بى جان سعيدى در حالى كه عمامه سياه او به دور گردنش پيچيده شده بود روبرو مى گردند،

بغض زندانيان مى تركد، فرياد باز هم فرياد

## امام در سوگ

خبر شهادت سعيدى از مرزها گذشت و متن تسليت نامه فضلا و محصلين حوزه علميه به امام خمينى (ره) رسيد و امام راحل را در سوگ اين يار و شاگرد وفادار خود نشاند طلاب و شاگردان انقلابى امام بر آن شدند تا نام و خاطره او را زنده نگه دارند.

فاتحه سعيدى به طولانى ترين فاتحه در نجف اشرف مبدل شد. امام مخارج فاتحه سعيدى را بر عهده گرفت و چهل شب خود صاحب عزاى سعيدى شد و پيامى را براى فضلا و محصلين حوزه علميه فرستاد كه در پايان آن آمده است.

من قتل فجيع اين سيد بزرگوار و فداكار را كه براى حفظ مصالح مسلمين و خدمت به اسلام جان خود را از دست داد به ملت اسلام عموما و خصوصا به ملت ايران تعزيت مى دهم از خداوند متعال رفع يد دستگاه جبار و عمال كثيف استعمار را مسئلت مى نمايم.

سفاكان و كوردلان كه تحمل اين همه عظمت و بزرگى را نداشتند چندين شب برق «مسجد عمران» مسجدى كه در آن امام و يارانش در سوگ سعيدى نشسته بودند همانند شبى كه سعيدى در مسجد «امام موسى بن جعفر عليه‌السلام» به سخن مى نشست و شبى كه در زندان «قزل قلعه» به معراج رفت خاموش كردند.

غافل از اينكه نور سعيدى هرگز با خاموش شدن برق به خاموشى نمى گرايد و مردى كه سكوت را زير دستان فرياد خفه كرد.

و مرگ را زير گامهاى شهادت كشت.

«سعيدى» دو دنياست و سعيد دو دنيا چراغى است كه خداوند وعده جاودانگى او را داده است

«يريدون ليطفووا نور الله با فواههم و الله متم نوره و لوكره المشركون»

# علامه شعرانى

متوفاى 1352 ش.

نگهبان فرهنگ

## خاندان علم و تقوا

علامه بزرگ شيخ ابوالحسن شعرانى، از شخصيتهاى برجسته دانشمندان كم نظير اسلامى قرن چهاردهم هجرى است. او بازمانده خاندانى از خاندانهاى علم و دانش و تقوا و معنويت بود. و اينك يادى از نياكان پاك او:

1. ملا فتح الله كاشانى سلسله نسب ميرزا ابوالحسن شعرانى، به دانشمندى بزرگ و قرآن شناسى فرزانه يعنى علامه «ملا فتح الله كاشانى» (م 988 ق. ) مفسر معروف عصر صفويه مى رسد. تفسير «منهج الصادقين» وى به زبان فارسى شهره آفاق است.

2. ابوالحسن مجتهد تهرانى جد اعلاى ميرزا ابوالحسن شعرانى، شيخ ابوالحسن مجتهد تهرانى (1200 - 1272 ق. ) است. در تهران و سپس ‍ اصفهان به تحصيل پرداخت آنگاه عازم عراق شده و در حوزه هاى علميه آن ديار نزد بزرگانى چون سيد على طباطبايى (صاحب رياض) ادامه تحصيل داد و با اجازه اجتهاد به تهران مراجعت كرد.

3. آخوند غلامحسين پدر بزرگ ميرزا ابوالحسن شعرانى، آخوند غلامحسين، يكى از علماى متقى و فاضل تهران بود.

آخوند در سال 1313 ق. در نجف اشرف به خاك سپرده شد. (622)

4. حاج شيخ محمد تهرانى: حاج شيخ محمد تهرانى، پدر ميرزا ابوالحسن شعرانى عاملى متقى بود. در سال 1346 ق. از دنيا رفت. (623)

## تولد و تحصيل

ميرزا ابوالحسن شعرانى در سال 1320 ق. در تهران و در خانواده اى روحانى و دانش پرور، به دنيا آمد و پرورش يافت.

سواد قرآنى را نزد پدر عالمش، شيخ محمد تهرانى، آموخت و در حقيقت پدرش نخستين معلم او بود. بعدها كه كمى بزرگ شد وارد مدرسه مروى تهران گشته، به تحصيل پرداخت. ادبيات عرب، فارسى، منطق، فقه، اصول، فلسفه، رياض، و... را طى سالها آموخت. از معروف ترين اساتيد او در حوزه علميه تهران، مى توان از آية الله حاج ميرزا مهدى آشتيانى نام برد. همچنين حكيم محقق ميرزا محمود قمى از اساتيد او بود كه مردى زاهد و دانشمند بود. (624)

حبيب الله ذوالفنون (625) نيز استاد رياضى ميرزا ابوالحسن شعرانى در حوزه تهرانى بود.

ميرزا ابوالحسن شعرانى، در دوره جوانى كه حوزه علميه قم تازه تاءسيس ‍ شده بود، سفرى به آن ديار كرد و در محضر اساتيدى مانند آية الله حاج شيخ عبدالكريم حائرى (موسس حوزه) و حاج شيخ عبدالنبى نورى به ادامه تحصيل پرداخت.

شعرانى 26 ساله بود كه پدر عالم و بزرگوارش را از دست داد. اين حادثه براى او بسيار سنگين بود ولى هرگز اراده او را در راه سالها كسب دانش و سير در آفاق و انفس براى تحصيل علم و سير و سلوك، سست نكرد.

اين بود كه او پس از سالها تحصيل در حوزه تازه تاءسيس قم، آهنگ حوزه كهن و پرخاطره نجف اشرف كرد و مدتها در آنجا موفق به بهره گيرى از محضر اساتيد بزرگ شد. در بين اساتيد حوزه علميه نجف، سيد ابوتراب خوانسارى (متوفاى 1346 ق. ) بيشتر از ديگران، شعرانى را مجذوب خود كرد. سيد ابوتراب خوانسارى در بين علماء شخصيت بر جسته اى داشت و علاوه بر فقه و معارف شيعه، با فقه اهل سنت نيز آشنا بود. (626)

## باز گشت

شيخ ابوالحسن شعرانى پس از تكميل تحصيلات علمى و سير و سلوك عرفانى و عملى، در اوج استبداد رضا خانى، به تهران بازگشت و شروع به تبليغ و تدريس و تحقيق و ادامه سير و سلوك كرد. او خود در اين باره مى نويسد:

«چون عهد شباب به تحصيل علوم و حفظ اصطلاحات و رسوم بگذشت... از هر عملى بهره بگرفتم و از خرمنى خوشه برداشتم. گاهى به مطالعه كتب ادب از عجم و عرب، و زمانى به دراست (تدريس) اشارات (ابن سينا) و اسفار (ملاصدرا) و زمانى به تتبع تفاسير و اخبار، وقتى به تفسير و تحشيه كتب فقه و اصول و گاهى به تعمق در مسائل رياضى و معقول تا آن عهد به سر آمد...

ساليان دراز، شب بيدار و روز تكرار هميشه ملازم دفاتر و كراريس (همراه دفترها و جزوه ها) و پيوسته موافق اخلام و قراطيس (همدم قلمها و كاغذها) ناگهان سروش غيب در گوش، اين ندا داد كه علم براى معرفت است و معرفت بذر عمل و طاعت، و طاعت بى اخلاص نشود و اين همه ميسر نگردد مگر به توفيق خدا و توسل به اوليا، مشغولى تا چندها.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم چندان كه بيشتر خوانى |  | چون عمل در تو نيست نادانى |

شتاب بايد كرد و معاد را زادى فراهم ساخت، زود برخيز كه آفتاب برآمد و كاروان رفت، تا بقيمتى باقى است و نيرو تمام از دست نشده، توسلى جوى و خدمتى تقديم كن. » (627)

## آشناى با زبانهاى متعدد

علامه شعرانى علاوه بر مهارت كافى در فقه و اصول و تفسير و حديث و فلسفه و رياضى و عرفان و كلام و...، با چندين زبان - غير از فارسى و عربى - آشنا بود:

1. فرانسه شعرانى به زبان فرانسه، كاملا تسلط داشت و بسيارى از كتب علمى اسلامى ترجمه شده به زبان فرانسه را خود مطالعه و با متن اصلى تطبيق مى كرد و صحت و سقم ترجمه را تعيين مى نمود.

2. تركى زبان تركى را مثل زبان مادرى مى دانست و مى خواند و مى نوشت.

3. انگليسى وى به زبان انگليسى نيز به قدر متعارف و لازم آشنايى داشت.

4. عبرى شايد شگفت انگيز باشد كه عاملى دينى با آن همه وسعت اطلاعات و اشتغالات در علوم مختلف، به زبان عبرى هم تسلط داشته باشد! ايشان اين زبان را از يك روحانى يهودى فراگرفته بود. (628)

## شاگردان فرزانه

علامه ميرزا ابوالحسن شعرانى در مدت عمر پر بركت خويش شاگردانى فرزانه و حكيم و فقيه تربيت كرد. بسزاست به معرفى برخى از آنان بپردازيم.

1. آية الله ميرزا هاشم آملى (1322 - 1413 ق. )

او در شهرستان آمل متولد شد و پس از گذراندن دوره ابتدايى و مقدماتى، عازم تهران شد و در نزد شهيد مدرس، سيد محمد تنكابنى و شعرانى ادامه تحصيل داد. در سال 1345 ق. به قم رفت و دوره عالى فقه و اصول را از آية الله شيخ عبدالكريم حائرى و آية الله سيد محمد حجت كوه كمرى فراگرفت و به درجه اجتهاد رسيد. مدتى نيز در نجف در محضر ميرزا حسين نايينى، آقا ضياء عراقى و سيد ابوالحسن اصفهانى ادامه تحصيل داد. او سالها در حوزه علميه قم به تدريس فقه و اصول پرداخت و شاگردانى بزرگ و دانشمند تربيت كرد. (629)

2. آية الله شيخ عبدالله جوادى آملى

از فقها، مفسران و فلاسفه بزرگ معاصر و از اساتيد حوزه علميه قم داراى دهها اثر علمى و فقهى و تفسيرى است. (630)

3. آية الله شيخ حسن حسن زاده آملى

حكيم الهى، فقه، رياضيدان، اديب، شاعر و متبحر در نجوم و هيئت، و عارف سالك معاصر، كه در آسمان دانش و معرفت همچون خورشيد مى درخشد. ايشان سالها در تهران از محضر علامه شعرانى در زمينه فقه و تفسير و رياضى و حكمت و عرفان و... استفاده كرده و بهره هاى فراوان برده است و خاطراتى شيرين و شنيدنى از آن استاد الهى به ياد دارد.

4. استاد شيخ محمد حسن احمد فقيه يزدى

استاد شيخ محمد حسن احمدى فقيه يزدى، از شاگردان موفق علامه شعرانى و از اساتيد حوزه علميه قم است.

5. على اكبر غفارى (631)

استاد دانشمند على اكبر غفارى از شاگردان فرزانه علامه شعرانى است كه در زمينه تصحيح، تحقيق و طبع آثار حديثى شيعه خدمات ارزنده اى انجام دادند.

6. محدث ارموى (1323 ق - 1358 ش) (632)

استاد علامه مرحوم مير جلال الدين محدث ارموى از شاگردان علامه شعرانى بود. در شهر اروميه ديده به جهان گشود و پس از عمرى تحصيل و تحقيق و تاءليف و تصحيح آثار علمى و دينى گذشتگان، در سال 1358 شمسى در تهران در گذشت. او بيشت از هفتاد اثر گرانقدر را تصحيح يا تاءليف كرده است.

## يادگارهاى ماندگار

آثار قلمى علامه شعرانى، بهترين وسيله شناخت وسعت و عمق علم و دانش و تفكر اوست:

الف - تفسير و علوم قرآنى: 1. حاشيه بر مجمع البيان (در ده جلد) 2. تصحيح كامل تفسير صافى (در دو جلد) 3. حواشى و تعليقات بر تفسير منهج الصادقين (در ده جلد) 4. مقدمه و حواشى و تصحيح كامل تفسير ابوالفتوح رازى (در دوازده جلد) 5. نثر طوبى، دائره المعارف اصطلاحات قرآن، از الف تا حرف صاد. 6. تجويد قرآن 7. طبع و چاپ بيش از 60 نسخه قرآن در اندازه اى مختلف.

ب - حديث و روايت: 1. جمع حواشى و تحقيق و تصحيح كتاب وافى اثر مرحوم فيض كاشانى (در سه جلد) 2. تعليقات بر شرح اصول كافى اثر ملا صالح مازندرانى، (در دوازده جلد) 3. تعليقات بر وسائل الشيعه (از جلد 16 تا 20) 4. حاشيه بر ارشاد القلوب ديلمى. 5. ترجمه و شرح دعاى عرفه سيد الشهداء عليه‌السلام، ضميمه كتاب فيض الدموع. 6. ترجمه و شرح مفصل صحيفه كامل سجاديه 7. تحقيق و تصحيح جامع الرواة 8. رساله در علم درايه.

ج - فقه و اصول: 1. المدخل الى عذب المنهل، در اصول 2. شرح كفاية الاصول - آخوند خراسانى 3. شرح تبصره علامه حلى 4. حاشيه كبيره بر قواعد 5. رساله در شرح شكوك صلاة در عروة الوثقى 6. فقه فارسى و مختصر براى تدريس در مدارس 7. مناسك حج با حواشى 9 نفر از مراجع تقليد.

د- فلسفه و كلام: 1. شرح تجريد در علم كلام 2. حاشيه بر فصل الخطاب محدث نورى 3. كتاب راه سعادت در اثبات نبوت و رد شبهات يهود و نصارا 4. ترجمه كتاب «الامام على صوت العدالة الانسانية» با نقد لغزشهاى نويسنده (جرق جرداق) 5. تعليقاتى بر كتاب «محمد پيامبر و سياستمدار» نوشته مونتگمرى وات. 6. اصطلاحات فلسفى 7. مقدمه و حواشى محققانه بر اسرارالحكم سبزوارى

ه‍ هيئت و نجوم: 1. شرح عمل به زيج (جدولى كه از روى آن به حركات سيارات پى مى برند) مبتنى بر هيئت جديد. 2. تعليقه و مستدرك تشريح الافلاك با اشاره به هيئت جديد. 3. هيئت فلاماريون، ترجمه از زبان فرانسه 4. تقاويم (تقويمهاى) شبانه روزى

و - تاريخ: 1. ترجمه «نفس المهموم» اثر حاج شيخ عباس قمى 2. مقدمه، تصحيح و تحقيق كشف الغمه 3. مقدمه و تصحيح منتخب التواريخ 4. مقدمه كتاب وقايع السنين خاتون آبادى 5. مقدمه، تصحيح و تعليقات بر كتاب «روضة الشهداء».

ز- فنون ديگر: 1. تصحيح كامل و مقدمه و حاشيه بر جلد اول و سوم كتاب «نفايس الفنون فى عرابس العيون» اثر محمود آملى از دانشمندان قرن هشتم. (633)

## وفات

علامه ميرزا ابوالحسن شعرانى در اواخر عمر دچار ضعف و بيمارى قلب و ريه شد و زير نظر پزشك بود. وقتى بيمارى اش شدت يافت براى معالجه به آلمان برده شد و در بيمارستانى در شهر هامبورگ بسترى گرديد. اما معالجات سودى نبخشيد و شايد تقدير چنين بود!...

سرانجام اين عالم عامل و دانشمند كم نظير، پس از هفتاد و سه سال زندگى پرافتخار، در شب يكشنبه، هفتم شوال 1393 (12/8/1352) جان به جان آفرين تسليم كرد و دعوت حق را لبيك گفت:

روز چهارشنبه، جنازه اش به تهران و قبل از ظهر روز پنجشنبه تشييع گرديد و در جوار ملكوتى حضرت عبدالعظيم حسنى، روبروى باغ طوطى، به خاك سپرده شد. (634)

# آية الله العظمى سيد محمود شاهرودى

متوفاى 1353 ش.

آموزگار زهد

عباس عبيرى

## ولادت

1301 ق. براى قلعه آقا عبدالله سالى فراموش ناشدنى بود. ستاره بخت اين قلعه از ياد رفته، از خانه كلين سيد على، كشاورز پاك نهاد آبادى، برآمد (635) وآرام آرام سمت مركز آسمان دانش و پرهيزكارى روان شد.

مردمى كه به ياد آقا عبدالله، پير پارسا و دانشور دهكده، به خانه فرزندش ‍ سيد على مى شتافتند (636) آثار بزرگى را در سيماى پور پاك سرشت آبادى مشاهده مى كردند. پدر كه هواى كاميابى فرزند در سر مى پروراند سيد محمود را به آموختن قرآن فراخواند و اندكى بعد وى را روانه بسطام ساخت تا در خدمت استاد كهنسال آن منطقه اندوخته هايش را فزونى بخشد.

استاد بسطامى مهربان و نيك انديش بود و شاگردانش را به سفره قناعت خويش فرا مى خواند. هر چند اين كار وى روح صميميت در فضاى دل كودكان مى پراكند ولى دشواريهايى نيز در پى داشت ؛ او به سبب كهولت پس از صرف غذايى اندك، خداى را سپاس مى گفت و دست از خوردن مى كشيد، سيد محمود و دوستش نيز به احترام استاد گرسنه خوان را ترك مى گفتند. ادامه اين روند زندگى در بسطام را دشوار ساخت و شاگردان را به چاره جويى فرا خواند.

آرى سرانجام گرسنگى توان ايستادگى در بسطام را از نوباوگان قلعه آقا عبدالله ستاند و آنه به شوق غذا فاصله دو فرسنگى بسطام تا آبادى را يك نفس دويدند و يكسره به ظرف نان يورش بردند. (637)

سالهاى آغازين دانش اندوزى با همه دشواريها شتابان گذشت و فرزند پاكدل سيد على در اين مدت با الفباى جاودانگى و كمال آشنا شد. پاى بندى نوباوه آسمان تبار قلعه آقا عبدالله به آيين وحى در اين سالها روستاييان سخت كوش را شگفت زده ساخت.

نگاهى گذرا به دو رخداد آن روزگار مى تواند ما را با انديشه آسمانى كودك فرزانه شاهرود آشنا سازد:

1 - روزى سيد محمود گوسفندان را به چرا برد. در دشت مردى از وى پرسيدن اين دامها از كيست؟ كودك پاسخ داد: سيد على مرد پرسيد: مى دانى در چه مكانى مى چرند؟

سيد محمود گفت: آرى، دشت خداست.

مرد گفت: نه، اين مرتع ماست و راضى نيستيم ديگران در آن گوسفند بچرانند.

كودك شتابان دامها را سمت خانه حركت داد، يكسره نزد بردار بزرگترش ‍ رفت و گفت: اين شما و اين گوسفندان، ديگر هرگز آنها را به چرا نخواهم برد. برخى از مراتع مالك دارند و ما ندانسته در مال مردم تصرف مى كنيم، اين كار حرام است و آثارى زيانبار در پى دارد. (638)

2 - كشاورزان منطقه دو سال پياپى در بند ملخها گرفتار آمده بودند. آشكار شدن آثار اين آفت در ماههاى آغازين سال سوم آنها را در نگرانى فرو برد. سران آبادى در سراى سيد على گرد آمدند تا راههاى مبارزه با ملخ را بررسى كنند. هر يك از آنها به فراخور تجربه خويش راهى پيشنهاد كرده، درباره كارهايى آن سخن مى گفت. چون گفتگوها به بن بست رسيد، سيد محمود يكباره برخاست و گفت: همه به خداوند روى آوريد و بر پرداخت زكات مالتان پيمان ببنديد تا پروردگار آفت از كشتگاهتان دور سازد و باران رحمت خويش را بر شما فرو ريزد.

اين سخن بزرگ، كه از كودك خردسال بعيد مى نمود، كشاورزان نگران را به خود آورد؛ بنابراين همه پيمان بستند كه اگر آفت از كشتزارشان دور شد، كشته هايشان به بار نشست و انبارهاشان از گندم آكنده شد. نيكبختان بر پيمان خويش استوار ماندند و زكات پرداختند ولى برخى از خيره سران زكات را زيان پنداشته، گفتند: هر چيزى پايانى دارد. چگونه ممكن است پايان آفت به گفتار خردسالى وابسته باشد، نادانسته پيمانى بستيم و نيازى به انجام دادن عهد روزهاى ناكامى نيست.

آنها با اين انديشه انبوه گندمهايشان را در انبار جاى دادند ولى بزودى در بندكاردار خويش گرفتار آمدند و انبارشان هدف آفتها قرار گرفت. (639)

## نوجوان عادل

گريز از گرسنگى هاى بسطام براى سيد محمود پايان دانش اندوزى نبود، بلكه آغازى نو در مسير كمال به شمار مى آمد. بنابراين پس از توقفى اندك در روستاى خوى شراه شاهرود پيش گرفت.

پشتكار شبانه روزى در كنار پرهيزگارى و زهد بزودى نامش را بلند آوازه ساخت. دانشمندان شهر چنان به نوجوان ساده قلعه آقا عبدالله اعتماد پيدا كرده بودند كه هرگاه در نشستى حضور فردى عادل ضرورى مى نمود، وى را فرامى خواندند. (640)

ناگفته پيداست كه روزگار زندگى در شاهرود علاوه بر پيروزيهاى چشمگير در دانش اندوزى و پارسايى با دشواريها و غمهاى فراوان نيز همراه بود؛ دشواريهايى كه بى ترديد مرگ پدر در شمار مهم ترين آنها جاى داشت. سيد على حامى بزرگ فرزند سخت كوش قلعه آقا عبدالله در اين سالها ديده از جهان فرو بست (641) و او را در اندوهى سترگ فرو برد. اندوهى كه سراسر عبرت بود و روشن بينى و دور انديشى اش را فزونى بخشيد. مشاهده بر باد بودن بنيادهاى زندگى بشر انگيزه كسب دانش و كرامتهاى اخلاقى را بيش از پيش در وجودش نيرومند ساخت. بنابراين بيش از پيش كوشيد و پس از مدتى شاهرود را به قصد خراسان ترك گفت.

## در پناه آفتاب

خراسان براى نوجوان كوشاى قلعه آقا عبدالله سرزمين آرزوهاى بزرگ بود. او در پناه آفتاب فروزان آسمان ولايت، حضرت رضا عليه‌السلام، به دانش ‍ اندوزى پرداخت و در شمار دانشوران جاى گرفت. توان بالاى او در بيان ساده مطالب دقيق علمى بتدريج بسيارى از دانشجويان را پيرامونش گرد آورد. او اينك چنان مورد توجه دانش پژوهان قرار گرفته بود كه همزمان با آموختن «كفاية الاصول» آن را تدريس مى كرد. (642) اشتياق فراوان سيدپاك سرشت شاهرود به درك حقايق ژرف اين كتاب گرانسنگ و تكرار پيوسته آن سبب شد تا سرانجام عبارتهاى سنگين آخوند خراسانى در ضميرش نقش بندد و او حافظ يكى از دشوارترين متنهاى اصولى حوزه شود. (643)

استعداد فراوان و نبوغ سرشار فرزند فروتن سيد على به اندازه اى استادان دلسوز حريم پاك هشتمين امام شيعه را تحت تاءثير قرار داد كه چون از نقشه بازگشت او به شاهرود آگاه شدند، وى را از اين اقدام بازداشتند، استادش ‍ چون پدرى مهربان او را نزد خويش فرا خواند و گفت: تو مقلد آخوند خراسانى هستى، او درس خواندن براى فردى چون تو را واجب مى داند. بر تو واجب است كارهاى ديگر را رها كنى و تنها به درس روى آورى. (644)

هر چند دانشجوى جوان شاهرود به سبب مشكلات مادى هرگز هواى نجف در سر نمى پروراند (645) ولى سخن روشن استاد، همه نقشه هايش را بر هم زد و افقى نوين در برابر ديدگانش گشود. بنابراين با هدف به حريم امير مؤمنان على عليه‌السلام راه زادگاهش پيش گرفت و پس از مدتها دورى با مادر كهنسالش ديدار كرد.

خبر وجوب سفر فرزند به نجف براى مادر پاكدامن قلعه آقا عبدالله ناگوار بود. ولى او هرگز به خود اجازه نمى داد در برابر تكليف شرعى سيد محمود بايستد. پس بر خواستهاى ديرينش پاى نهاد و در بامدادى سرد هجرت فرزند دلبندش را به تماشا نشست.

## فصل شكفتن

سال 1328 ق. براى نابغه شاهرود سالى سرنوشت ساز بود. پژوهشگر فروتن قلعه آقا عبدلله به حريم ملكوتى امير مؤمنان عليه‌السلام گام نهاد (646)و خود را در برابر تابش مستقيم خورشيد درخشان آسمان فقاهت حضرت آخوند خراسانى جاى داد. او چنان مى انديشيد كه بايد در همه درسهاى استاد فقيهان شيعه حضور يابد و از درياى دانش آن مرجع وارسته بهره كامل گيرد ولى دريغ كه روزگار چنين نپسنديد. هنوز هيجده ماه از حضور سيد به نجف نگذشته بود كه آخوند خراسانى به سراى ديگر شتافت (647) و مؤمنان را در نگرانى و اندوه فرو برد.

دانشجوى سخت كوش شاهرودى پس از رحلت استاد نامور از محضر مراجع ارجمند شيعه، حضرات آيات عظام حاج آقا ضياءالدين عراقى و ميرزا حسين نايينى بهره برد. (648) و در شمار فقيهان آن حوزه نورانى قرارگرفت.

استعداد شگرف، دانش فراوان و نبوغ چشمگير گوهر گرانبهاى قلعه آقا عبدالله پيوندى نا گسستنى ميان او و مراجع بزرگ شيعه پديد آورد. اعتماد ميرزاى نايينى به سيد محمود آنچنان بود كه شاگردانش را براى آزمودن اجتهاد نزد او مى فرستاد و گواهى وى را گواهى دو عادل به شمار مى آورد.

نگاهى به آنچه در يكى از روزها ميان استاد و شاگرد گذشته است مى تواند نشان دهنده ژرفاى اعتماد ميرزاى نايينى به سيد باشد.

شخصى خدمت مرجع مسلمانان شتافت و خواستار اجازه اجتهاد شد استاد در باره وضعيت علمى آن مرد با دانشوران پيرامونش به رايزنى پرداخت هر يك به گونه اى او را ستودند و مجتهد مطلق خواندند ولى سيد محمود تنها به عبارت او مجتهد است بسنده كرد. اندكى بعد مجلس پايان پذيرفت و حاضران مجلس استاد را ترك گفتند. پس از ساعتى سيد محمود ديگر بار به خانه استاد شتافت. استاد كه همچنان قلم به دست داشت و در انديشه فرو رفته بود، با مشاهده سيد فرمود: من در باره شخصى كه براى اجازه اجتهاد آمده بود پرسيدم شما تنها عبارت «او مجتهد است» بر زبان راندى و درباره مطلق يا متجزى بودنش هيچ نگفتى، اين سخن مرا در سرگردانى فرو برده است، نمى دانم چه بنويسم.

سيد پاسخ داد در ديدگاه من او مجتهد متجزى است.

مرجع مسلمانان فرمود:اينك آسوده خاطر شدم. پس چنانكه شاگرد گرانقدرش گفته بود اجازه اى براى آن شخص نگاشت. (649)

البته رازى كه پير پارساى نايين در چشمان شاگرد شاهروديش خوانده بود براى هميشه پنهان نماند. بتدريج پرهيزكارى و دانش بسيار فرزند پاكراءى سيد على زبانزد همه دانشوران نجف شد و ستاره تابناك قلعه آقا عبدالله چنان اوج گرفت كه بزرگانى چون آيت الله آقا ضياءالدين عراقى و آية الله العظمى سيد ابوالحسن اصفهانى نيز او را ذوالشهادتين خواندند و مشتاقان اجتهاد را براى آزمون نزد وى فرستادند. (650)

## فقيه تهيدست

هر چند دانشجوى كوشاى شاهرودى بزودى در شمار دانشوران جاى گرفت نزد مراجع روزگار از اعتبار بايسته اى برخوردار شد ولى چرخ بخت بر مراد وى نمى گذشت و نادارى او را رها نمى ساخت. بنابراين ناگزير بارها هواى بازگشت به وطن در سر پروراند شايد گشايشى در زندگى اش پديد آيد و خانواده اش از رنج و تهيدستى نجات يابد ولى استاد گوهر شناس ‍ نايينى وى را از اين كار باز داشت. (651)البته مرجع شيعه در اين گفتار تنها نبوده بلكه همسر فداكار فقيه شاهرودى نيز در شمار بازدارندگان سيد از سفر به ايران جاى داشت. او، كه ارج دانش مى دانست، چون از هدف همسرش گرانقدرش آگاه شد، گفت: ما با نان خشك روزگار مى گذرانيم، شما دانش را به خاطر بهبودى زندگى ما رها نكنيد. (652)

بدين ترتيب ستاره تابناك قلعه آقا عبدالله همچنان به زندگى دشوار نجف ادامه داد. فرزند برومندش آن روزهاى سخت را چنين به خاطر مى آورد:

شخصى در حضور آقا وصيتنامه اى به زبان دامادش تنظيم كرد و به امضاى آقا رساند داماد، كه نزديك خانه ما مغازه داشت، پس از در گذشت پدر همسرش از آقا خواست كه وصيتنامه را باطل كند ولى آقا سرباز زد.

مغازه دار براى رسيدن به مراد خويش حتى به تهديد نيز دست يازيد ولى آقا تسليم نشد. اين امر بذرهاى دشمنى را در مغازه دار بارور ساخته، او را در شمار دشمنان آقا جاى داد. مدتى ادامه يافت ولى سرانجام آبها از آسياب افتاد، مرد در كردار آقا انديشه كرد. شيفته ايمان و پرهيزگارى وى شد و گفت: آقا، شما هر روز از بازار نسيه مى خريد و چون پول نداريد ناچار هر جنسى كه به شما دهند به خانه مى بريد. اجازه دهيد از اين پس هر روز مقدارى پول نقد به شما قرض دهم تا با دست پر به بازار رفته، كالاى خوب تهيه كنيد.

از آن روز به بعد هر بامداد پنجاه فلس معادل يك تومان از او قرض كرده، جنس مى خريديم. البته آن مغازه دار بر گفتارش پايدار نماند. چون روزگار قرض به درازا مى كشيد، اندك اندك ميزان وام را كاهش داد و... سرانجام قطع مى كرد.

ما ناچار به مغازه اى كه ماست و خرما مى فروخت روى آورده، با ماست و خرماى نسيه روزگار مى گذرانديم. درست يادم هست يك بار هفته اى گذشت و ما جز نان و خرما، كه ارزانترين غذا بود. نخورديم... گاه اجازه بهاى منزل ماهها به تاءخير مى افتاد... هرگاه دشوارى از حد مى گذشت و فشارها فزونى مى يافت، آقا مى فرمود: محمد، برو زيارت عاشورا بخوان، دعا كن.

من بر بام خانه فراز آمده، زيارت عاشورا مى خواندم، در پى اين دعا دو دنيا مى رسيد و گشايش فراوان در زندگى پديد مى آمد... (653)

تنگدستى سيد فقيهان شاهرود چنان بود كه هر بيننده اى را تحت تاءثير قرار مى داد. روزى يكى از آشنايان به وى گفت: ميرزاى نايينى و سيد ابوالحسن درباره شما بى انصافى مى كنند. شما با فضل و دانشى كه داريد هرگز نبايد چنين تنگدست باشيد.

سيد محمود، كه توهين به مراجع را روا نمى دانست، پاسخ داد: هيچ يك از آنها بى انصاف نيستند؛ سيد، كه هر روز به دانشجويان نان مى دهد، چنان مى انديشد كه ميرزا شاگردانش را اداره مى كند و ميرزا نيز معذور است زيرا روزى يكى از مؤمنان بسطام نزد وى گفت: اجازه دهيد وجوهاتم را به سيد محمود دهم. آن بزرگوار نيز پذيرفت ولى آن مؤمن هرگز چيزى نفرستاد. اينك ميرزا چنين مى انديشد كه مرد بسطامى بر سخن خويش پايدار مانده زندگى ام را اداره مى كند. او چنان بر اين پندار خويش استوار است كه حتى انتظار دارد من دانشجويان تهيدست را يارى دهم. (654)

## مراد پارسايان

هر چند فقيه فرزانه شاهرود هرگز در انديشه شهرت نبود و آن را مايه بازماندن از پژوهشهاى ژرف مى دانست ولى دانش فراوان و پرهيزگارى بسيار سرانجام وى را بلند آوازه ساخت. او كه به هيچ چيز جز خشنودى پروردگار نمى انديشيد، گاه براى دست يابى بدين هدف بهايى سنگين مى پرداخت، براى مثال وقتى حاج احمد معين بوشهرى، بنيانگذار آب لوله كشى شده آشكار ساخت و مردم را از مصرف آن بازداشت، فقيه پارساى قلعه آقا عبدالله هر بامداد پس از پايان تدريس ظرف برمى داشت همراه فرزندانش سمت نهر ويژه آبيارى نخلستانها، كه در سه كيلومترى غرب شهر جاى داشت، مى شتافت و آب مصرفى خانه را به نجف مى آورد، اين كردار دشوار چهل روز ادامه يافت. (655)

پارسايى كه نظير سيد فقيهان شاهرود كه گاه در اقدامهايى چنين دشوار آشكار مى شد. دانشجويان وارسته حوزه نجف را تحت تاءثير قرار داده، سمن آستان اخلاص و تقواى آن مجتهد پاكراءى مى كشاند. حضرت آية الله حاج شيخ محمد كوهستانى، عارف شهره مازندران، در شمار دوستداران شخصيت الهى سيد محمود جاى داشت. آن بزرگمرد چنان به پژوهشگر نستوه شاهرود ارادت داشت كه هرگاه به نجف سفر مى كرد در خانه آن دانشمند پارسا اقامت مى گزيد. (656)

## راز سامرا

شيفتگى و عشق به واپسين پيامدار هدايت حضرت محمد صلى الله عليه و آله و خاندان پاكش را بايد از ويژگيهاى سيد محمود دانست. خورشيد فروزان دانش و پرهيزگارى همواره به زيارت معصومان عليه‌السلام مى شتافت. البته آن بزرگمرد در فرصت اندك اين سفرها نيز از تلاش باز نمى ايستاد. زمانى با گمراهان مناظره مى كرد، گاه به ارشاد مؤمنان مى پرداخت و زمانى منحرفان را به راه راست فرا مى خواند. (657)

ناگفته پيداست كه چنين سفرهاى پربارى هرگز از چشم عنايت پيشوايان دين پنهان نمى ماند. آنچه در راه سامرا بر فقيه پاكدل قلعه آقا عبدالله گذشت نشانه روشن درستى اين سخن است. در اين سفر نيكمردى به نام ميرزا باقر عبافروش مجتهد وارسته نجف را همراهى مى كرد، اندك اندك توان سيد كاستى پذيرفت. ناگزير ميانه راه بر زمين نشست و گفت: ديگر نيرو ندارم. شمار به راهتان ادامه دهيد.

ميرزاباقر، كه وضعيت جسمى همسفرش را دشوار مى ديد، شتابان سمت سامرا حركت كرد تا پيش از غروب آفتاب كمك بياورد و سيد را از بيابان نجات بخشد.

سيد فقيهان شاهرود نوميدانه سر بر خاك نهاد و دراز كشيد. در اين لحظه مردى با الاغ سپيد به وى نزديك شد، بر بالينش قرار گرفت، دست بر اندامش كشيد، يكباره همه وجودش را از ناتوانى و درد رهايى بخشيد. آنگاه گفت: سوار شو!

فقيه فرزانه نجف سوار مركب شد و سمت سامرا حركت كرد. پس از اندكى راه پيمايى با خود گفت: آقايى چنين بزرگوار پياده راه مى پيمايد و من سواره، نه اين هرگز درست نيست. آنگاه لب گشاد. تعارف آغاز كرد: آقا، بگذاريد پياده شوم، شما سوار شويد.

ولى در اين لحظه خود را نزديك شط سامرا يافت. شادمان پياده شد، وضو ساخت و آماده ورود به حرم شد كه ناگهان ميرزا باقر عبافروش را ديد همسفرش، كه تازه كنار رود رسيده بود، شگفت زده گفت: شما كه ناتوان و بيمار سر بر خاك نهاده بوديد، چگونه پيشتر از من به سامرا رسيدى؟!

سيد پاسخ داد: آرى، ولى اين آقا يارى ام كرد و مرا رساند.

سپس برگشت تا آقا را به ميرزاباقر نشان دهد ولى اثر از وى نيافت. ميرزا باقر، كه در شگفتى فرورفته بود، هر چه در مسافران پيرامون شط نگريست مردى با الاغ سپيد نديد، پس فرياد بر آورد: معجزه... معجزه...

فقيه پرهيزگار نجف او را از اين كردار بازداشت و گفت: هرگز راضى نيستم از اين راز پرده بردارى. (658)

## مرجع شيفته

آفتاب دانش و پرهيزگارى اندك اندك از ستيغ نجف سر بر آورد. و بر همه سرزمينهاى اسلامى نور فقاهت و گرماى ايمان پاشيد. روزگار مرجعيت آن فقيه فروتن از توكل، اخلاص، ايثار، و عشق به اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله آكنده بود. هنوز كوچه هاى شهر آسمانى نجف محاسن سپيد، گامهاى آرام و زمزمه دعاى نور چشم بيدار دلان عراق را فراموش نكرده اند. چه بسيار مغازه داران و رهگذرانى كه بارها تغيير مسير سيد و حضور ناگهانى اش در مجالس سوگوارى اهل بيت عصمت و طهارت عليه‌السلام را با ديدگان ناباور خويش مشاهده كردند. (659)فرزند برومند سرور فقيهان نجف از عشق بى پايان پدر به معصومان عليه‌السلام چنين پرده برداشته است:

آقا در مجلس روضه از همه بيشتر گريه مى كرد، به مجالس سوگوارى امام حسين عليه‌السلام بسيار اهميت مى داد. هنگامى كه در پى كارى روان بود يا براى تدريس شتابان كوچه اى را پشت سر مى گذاشت و با در باز، پرچم سياه و صداى مرثيه خاندان پيامبر روبرو مى شد، بى درنگ وارد خانه شده، در عزا دارى شركت مى جست. وقت كسى دليل اين كار را مى پرسيد، مى فرمود:

«نمى توانم از جايى كه مجلس سيد الشهداء عليه‌السلام برپاست، بگذرم و بى اعتنا باشم. » (660)

فقيه شيفته نجف خود را پدر و برادر مومنان به شمار مى آورد. چون از گرفتارى كسى آگاه مى شد در نگرانى فرو مى رفت و همه توانش را در راه رهايى او به كار مى گرفت. او چنان به رفع مشكلات دين باوران اهميت مى داد كه گاه تنها براى نجات مسلمانى از گرفتارى راه حرم اميرمؤمنان عليه‌السلام پيش مى گرفت و با دلى شكسته و دردمند به دعا مى پرداخت. (661)

البته سايه مهر درخت تناور مرجعيت شيعه به گروهى خاص محدود نمى شد؛ در نشستهاى خصوصى و عمومى گاه با عصا به تك تك حاضران اشاره مى كرد و سلام و دعا مى فرمود. اهميت اين احوالپرسى در نگاه وى چنان بود كه اگر كسى به سبب گفتگو با اطرافيان سلامش را در نمى يافت، منتظر مى ماند تا از كار خويش فارغ شده، پاسخ سلام دهد. سپس به ديگران اشاره كرده، احوالپرسى را ادامه مى داد. (662)

در ديدگاه گوهر گرانبهاى شاهرود كودكان از ارجى همانند بزرگسالان برخوردار بودند. گاه در مسير حركت سرشك طفلى، توان از وجودش ‍ مى ربود و گامهايش را سست مى ساخت، بنابراين درنگ مى كرد، به اندازه اى عطوفت نشان مى داد تا كودك آرام گيرد. (663)

ناگفته پيداست كه ارادت سيد به مؤمنان تنها در شعار خلاصه نمى شد؛ آن بزرگوار با پزشكان، داروخانه داران و نانوايان متعدد چنان قرارداد بسته بود كه خدمات رايگان به نيازمندان ارائه كنند. مزد كردار خويش را از دفتر مرجع مؤمنان دريافت دارند. (664)

## زاهد سپيد دست

پدر مهربان امت دنيا را به اندازه اى پست و خرد مى ديد كه حتى انديشه فراهم آوردن سرپناهى براى خويش در سر نمى پروراند. اجاره نشينى مرجع بزرگ شيعه چنان بر دوستداران گران مى آمد كه گاه هزاران دينار به وى هديه مى كردند تا خانه اى خريده، روزهاى پايانى عمرش را دور از نگاههاى صاحبخانه و دغدغه اجاره بها به سر برد. ولى رادمرد پارساى شاهرود هدايايى كه براى خريد مسكن به وى داده شده بود، در راه سازماندهى حوزه هاى نجف، كربلا و سامرا مصرف مى كرد.

دنيا گريزى فقيه پارساى شيعه سرانجام پيروانش را بر آن داشت كه بجاى اهداى بهاى مسكن، خانه اى خريده، نام سيد محمود شاهرودى را در سند آن ثبت كنند. (665)

مدتى پس از اين كردار خداپسندانه گروهى از نيكمردان كويتى بر آن شدند كه با خريد اتومبيلى مرجع كهنسال خويش را از رنج پياده روى برهانند. آفتاب فروزان نجف با شنيدن اين خبر شتابان واكنش نشان داد و آنها را از چنين اقدامى بازداشت. (666)

## ما صاحب داريم!

روزگار مرجعيت ستاره تابناك قلعه آقا عبدالله را بايد در شمار دشوارترين سالهاى زندگى وى جاى داد. آن بزرگمرد در انجام دادن وظيفه سنگين رهبرى مسلمانان به هيچ چيز جز يارى امامان معصوم عليه‌السلام دل نبسته بود. نگاهى به يكى از رخدادهاى آن سالهاى دشوار مى تواند ما را در درك ميزان توكل و ايمان آن فقيه وارسته يارى دهد:

پايان ماه نزديك بود، سيد على، فرزند گرانقدر آقا، كه مسؤ وليت امور مالى را بر عهده داشت، در نگرانى به سر مى برد. فكر مراجعه نانوايان و داروخانه داران، حقوق ماهيانه دانشجويان علوم اسلامى و نبود بودجه كافى او را مى آزرد و بنابراين نزد پدر شتافته، گفت: روز آخر ماه است بايد بدهكاريها را بپردازيم و حقوق بدهيم ولى پولى نداريم.

آقا فرمود: به من چه ربطى دارد؟ خود امام زمان عج بايد درست كند. چرا من غصه اش را بخورم؟... اى كم اعتقادها شتاب نكنيد.

سيد على نوميد اتاق پدر را ترك گفت، ديگربار در انديشه فرو رفته تا شايد راهى بيابد ولى هر چه بيشتر انديشيد، بن بستها را فزونتر يافت. اضطراب رهايش نمى كرد. تصور فردا و بى پولى مرجع شيعه آزارش مى داد. اندك اندك شب فرا رسيد و سيد على نوميدتر از هميشه آماده خفتن شد كه ناگاه صداى كوفتن در همه را در شگفتى فرو برد.

مرد كهنسالى پشت در بود و بر تقاضاى ديدار با مرجعيت شيعه پاى مى فشرد. پيرمرد به محضر آقا شتافت و چهارده هزار دينار به وى تقديم كرد. سرور فقيهان نجف اندكى در دينارها خيره شد، سپس به فرزندان و اطرافيانش نگريست و فرمود: اى كم عقيده ها، ما صاحب داريم، حالا پولها را برداريد و به خانه طلبكارها و مسؤ ولان پرداخت شهريه برسانيد. (667)

## در وادى سياست

1342 سال آشكار شدن چهره واقعى دستگاه ستم پيشه پهلوى بود. عوامل شاه در اين سال حوزه علميه قم را آماج يورشهاى سنگين خود قرار داده، امت را در سوگ فرو بردند. خورشيد فروزان آسمان مرجعيت چون پدرى سوگمند جنايت خونبار درباريان را محكوم ساخت و با فرستادن تلگرافهاى متعدد به ايران رهنمودهاى لازم را به مردم و دانشوران ارائه كرد. (668)

## سفر سبز

هر چند مرجعيت سيل وجوه شرعى و هداياى مردمى را سمت خانه فقيه بزرگ نجف سرازير كرد ولى شدت پارسايى آن مرجع پاكدل به اندازه اى بود كه حتى گاه از تصرف در هدايا نيز چشم مى پوشيد و بسى دشوارتر از طبقات پايين جامعه روزگار مى گذرانيد. چنين فردى هرگز در گروه مستطيعان و توانگران جاى نداشت و به جاى آوردن حج بر وى واجب نبود تا آنكه نيكمردى كويتى هزينه اين سفر الهى را پرداخت و مرجع شيعه را در شمار حاجيان جاى داد. (669)

## سالهاى سياه

سالهاى پايانى دهه چهل و آغاز دهه پنجاه را بايد روزهاى ماتم مرجع وارسته شاهرودى دانست. در اين روزگار كينه هاى ديرين بعثيان به حوزه نجف ديگر بار آشكار شد و فرمان اخراج غير انسانى ايرانيان مقيم عراق مرجعيت شيعه را در نگرانى فرو برد. استاد فقيهان نجف ضمن رد فرستادن رژيم عراق، كه حساب وى را از ديگر ايرانيان جدا مى خواندند، فرمود: ما نيز به حريم حضرت على بن موسى عليه‌السلام خواهيم شتافت. (670)

با اين سخن بستگان و دانشوران بسيار بار سفر بستند ولى بامداد روز موعود تصميم نوين مرجعيت همه را شگفت زده ساخت. او چنان انديشيده بود كه بايد همه دشواريها در نجف بماند و پاسدار ميراث هزار ساله فقيهان شيعه شود. بنابراين از راههاى گوناگون به يارى شيعيان و دانش پژوهان پرداخت. (671)

بعثيان، كه در پى از ميان بردن قدرت مرجعيت بودند، با پخش شايعات گوناگون وى را آزرده خاطر ساختند و بر آن شدند كه با دادگاهى فرمايش ‍ فقيه پاكراءى شيعه را به جرم همكارى با سفارت ايران محاكمه و تحقير كنند. (672)

هر چند اين نقشه كاخ نشينان بغداد در سايه ايستادگى قدرتمندانه استاد بزرگ حوزه نجف با شكست روبرو شد ولى تلاش هاى آنها در آزردن خاطر مرجع كهنسال اسلام پايان نپذيرفت. تلاشهاى پليدى كه سرانجام به بار نشست و آن عارف پاكدل را در بستر بيمارى فروافكند. (673)

اين بيمارى در شهريور 1353 ش. به اوج رسيد و پانزدهم اين ماه را فرجام زندگى خاكى آن آفتاب فروزان ساخت. (674)

مؤمنان پيكر پاك مرجع خويش را در بر گرفتند، در حرم امام حسين عليه‌السلام و برادر گرانقدرش، حضرت عباس عليه‌السلام طواف دادند و با ديده اى خونين در صحن آسمانى حضرت على عليه‌السلام به خاك سپردند. (675)

## آثار آفتاب

مرجع زاهد نجف بسيار اندك مى نگاشت. بحثهاى علمى، عبارتهاى پيوسته و رسيدگى به امور مؤمنان وى را از پرداختن قلم باز مى داشت ولى اندك كتابهاى بازمانده از آن فقيه فرزانه نيز مى تواند نشانه روشن توان علمى اش باشد. فهرست نگاشته هاى آن رادمرد چنين است:

1. تقريرات بحثهاى آية الله آقا ضياء الدين عراقى

2. تقريرات اصول فقه آية الله ميرزا حسين نايينى

3. حاشيه بر كتاب گرانقدر عروة الوثقى

4. حاشيه بر كتاب شريف وسيلة النجاة.

5. ذخيرة المؤمنين

6. رساله هايى در موضوعات گوناگون فقهى، اصولى، ادبى و رجالى. (676)

علاوه بر اين دانشوران بسيار در مكتب آفتاب شاهرود باليده اند. دانشمندانى كه پس از استاد نور دانش و پرهيزگارى در گيتى مى پراكنند و از ميراث نورانى آن پيشواى پارسا پاسدارى مى كنند.

# شهيد آية الله غفارى

شهادت: 6/10/1353 ش.

اسوه استقامت

حميد صبرى آذر شهرى

## زادگاه

آذربايجان چونان تاجى است بر سر ايران كه از گذشته هاى دور هميشه سرافراز و سر بلند به مفاخرش بوده است. آذر شهر اين سر سبز ديار تاريخى - در ساحل زيبا و با صفاى درياچه اروميه با مهربان مردمان صميمى كه جملگى عاشق اهلبيت عصمت و طهارت عليه‌السلام هستند آرميده است. شهر عالمان فرزانه اى چون شيخ حسن و شيخ عبدالله مامقانى (صاحب تنقيح المقال) آية الله حاج مقدس آقا و شهيد محراب آية الله سيد اسدالله مدنى و شهيد نستوه آية الله شيخ حسين غفارى است.

نام قديمى اين ديار پر طراوت و با نشاط و انقلابى دهخوارقان بوده و تاريخى ترين شهرهاى آذربايجان شرقى است.

اين شهر مملو از زيبايى ها و مناظر طبيعى و پيشينه قوى فرهنگى است حضور دهها تن از علماى برجسته در طول دو قرن اخير گوياى اين مدعاست كه آذر شهر ديار عالم پرور و عشاق اهلبيت عليه‌السلام و مهد عارفان و آزادگان آزادى خواهان بوده از جمله عارفان و عالمان فرزانه اين منطقه به عنوان نمونه عبارتند از:

ملا يوسف دهخوارقانى، شيخ رضا دهخوارقانى ضياءالعلماء دهخوارقانى - شمس العلماء دهخوارقانى - آية الله شيخ على توتونچيان - شيخ ابوالقاسم دهخوارقانى - آية الله سيد جلال الدين دهخوارقانى - شيخ محمد حسن منطقى - آية الله عظيمى و...

## مساجد آذر شهر

مساجد قديمى همچون مسجد محراب كوى قاضى - مسجد چهار سو مسجد عبدالله شهيد - مسجد حاج كاظم - مسجد بازار (امام خمينى) و مسجد قديمى قدمگاه و دهها مسجد ديگر از عمق باورها و اعتقادات مردم اين شهر به اسلام و قرآن حكايت مى كند.

## تولد

تابستان سال 1335 ق. برابر با 1293 ش. نوزادى در خانه محقر حاج عباس ‍ در آذرشهر ديده بجهان گشود.

پدر نوزاد بخاطر ارادت قلبى كه به حضرت امام حسين عليه‌السلام داشت نام او را حسين نهاد.

حسين در فضاى كاملا معنوى و با تربيت مادرى مهربان و عاشق ولايت و دوستدار حضرت زهرا عليه‌السلام رشد كرد و سايه پدرى مؤمن و متقى بر سرش بود. پدر و مادر حسين آينده هاى روشن و سرافرازانه اى را در پيشانى فرزندنشان مشاهده مى كردند.

اما در نهايت سعى و كوشش خود را براى تربيت اسلامى فرزند مبذول مى داشت و از هر آنچه كه در توان داشت در رشد و تعالى حسين مضايقه نمى كرد و همين تربيت سالم و شيرپاك بود كه از اين فرزند، فرزانه اى مجاهد پرورش داد. كه آن همه شجاعت و شهامت و سرافرازى را از خود نشان داد.

## نياكان شهيد غفارى:

تاريخ يكصد ساله اخير آذرشهر در خود رمز و رازها دارد. در ميان اين همه رمز و رازها شخصيت هاى بزرگوارى را مى توان يافت كه هر يك بنوبه خود تاريخ ساز و حركت آفرين بوده اند. نياكان شهيد والامقام آية الله غفارى نيز از اين تبار بودند.

استعمارگران و سردمداران تجاوزگر، واهمه و هراس عجيبى از اين انسانهاى اسوه و مقاوم داشتند و بسيارى از مواقع آنان را ناجوانمردانه به شهادت مى رساندند».

شهيد غفارى فرزند حاج عباس و از نوادگان حاج ملامحسن است. حاج ملامحسن از شخصيت هاى برجسته منطقه و روحانى عاليمقام و نجف رفته اى بود كه در مبارزه با استعمارگران، سرمباركش توسط روسها از بدن جدا شد و شهيد گرديد.

هفت نفر از اجداد مادرى شيخ حسين غفارى در مبارزه با اجانب و بيگانگان به شهادت رسيده و مسجد حسنلوى آذرشهر مدفن و مضجع آنها و زيارتگاه اهل دل است.

حاج ملااحمد امين العلما از ديگر نياكان شهيد غفارى است.

حسين 5/1 سال بيشتر نداشت كه پدرش حاج عباس را از دست داد و سرپرستى اش را برادرش حاج حسن آقا عباسپور بعهده گرفت.

حاج حسن آقا سرپرست شهيد غفارى نقل كرده است: كه روزى در آذرشهر به اتفاق آيه الله حاج ملااحمد امين العلما از باغ به منزل برمى گشتيم وقتى جلو مسجد محله قاضى رسيديم مشاهده كرديم شيخ ‌حسين - كه چند سال بيش نداشت - در ايوان مسجد رو به قبله ايستاده، دست به دعا برداشته در حالى كه گريه و زارى مى كرد با خداى خود راز و نياز داشت.

مرحوم حاج ملااحمد امين العلما تا اين صحنه را ديد گفت: اوضاع عجيبى است ؛ در نجف اشرف همين صحنه ها را در خواب ديدم او در زندان پادشاه شهيد خواهد شد.

## تحصيلات آية الله غفارى

شهيد آيه الله شيخ حسين غفارى از شش سالگى تحصيل را آغاز نمود. مقدمات دروس را در زادگاهش آذرشهر در محضر حجة الاسلام و المسلمين ميرزا محمدحسن منطقى دهخوارقانى فراگرفت آن گاه وارد حوزه علميه تبريز شد و در اين حوزه از جلسه درس بزرگان، كسب دانش ‍ نمود و تلاش و كوشش فراوان براى فراگيرى علوم دينى از خود نشان مى داد و بعضى مواقع شبها تا صبح مطالعه مى كرد. او در حوزه علميه تبريز برجستگى خاصى از خود نشان داد تا آنجا كه زبانزد همدرسان و هم بحث هايش شده بود. و اساتيد وى نيز از تلاش و فعاليت او اظهار رضايت مى كردند.

شهيد غفارى آن گاه مصمم شد تحصيلات خود را در كنار بارگاه فاطمه معصومه عليه‌السلام كريمه اهلبيت عصمت و طهارت ادامه دهند.

لذا براى بهره گيرى از جلسات درسى اساتيد بزرگوار قم از تبريز به قم مشرف شد و در اين حوزه فقه و اصول و مراحل عالى را از محضر بزرگان فرزانه اى چون آيات عظام فيض قمى - بروجردى و خوانسارى فراگرفت.

## اساتيد و شاگردان

شهيد غفارى در طول حيات طيبه خود از استادان فرزانه اى بهره گرفت با ذكر نام تنى چند از آنان اين اوراق را متبرك مى نماييم.

1 - امام خمينى (ره)

2 - آية الله آقا سيد محمد حجت كوه كمره اى (ره)

3 - آية الله العظمى سيد شهاب الدين نجفى مرعشى (ره)

4 - علامه طباطبايى صاحب تفسير الميزان (ره)

5 - آية الله آقا سيد احمد خوانسارى (ره)

6 - آية الله آقا سيد محسن مير غفارى آذرشهرى

7 - آية الله حاج ميرزا على مقدس (مشهور به جاج مقدس آقا)

8 - آية الله حاج شيخ على پيشنماز دهخوارقانى مشهور به (توتونچيان)

9 - آية الله آميرزا محمد حسن منطقى دهخوارقانى و دهها استاد فرزانه ديگر.

## مقام علمى

آية الله مجاهد شيخ حسين غفارى از بعد علمى نيز داراى ويژگى هايى بود. آن بزرگوار از همان اوايل طلبگى با جديت تمام در حوزه هاى درسى اساتيد حاضر مى شد و با تلاش و مطالعه مضاعف يافته هاى خود را به ساير دوستان و همدرسانش انتقال مى داد.

آية الله زاده سيد على ميرغفارى در اين باره مى فرمايند:

ايشان (شهيد غفارى) در جلسات درسى فقه و اصول حضرت والدم مرحوم آية الله سيد محسن غفارى شركت مى كردند و با آمادگى قبلى در درس حضور مى يافتند و خيلى وقت ها از استاد جلو بودند.

شهيد غفارى رسائل و مكاسب را نزد پدرم فرا گرفتند.

در محضر اساتيد بزرگوارى چون امام راحل و حضرت آية الله العظمى نجفى مرعشى (ره ) و ساير اساتيد عظيم القدر ؛ بيانگر مقام عالى آن شهيد فرزانه است.

مقام علمى ايشان عاملى بود تا استاد گرانقدر حضرت آية الله حاج ميرزا على مقدس تبريزى - كه از فقهاى بزرگوار و نامدار آذربايجان بود - صبيه خود را به عقد اين شخصيت بزرگوار در بياورد.

و لذا به سال 1351 ق. شهيد غفارى با صبيه معظم له ازدواج و ثمره اين وصلت دو پسر و يك دختر شد كه فرزند ارشد ايشان حضرت حجة الاسلام و المسلمين آقاى هادى غفارى از مفاخر انقلابيون كشورمان است.

## تدريس

آية الله غفارى از اول طلبگى همزمان با تحصيل علوم دينى كار تدريس را نيز انجام مى داد در سالهاى 1324 و 1323 مكتب زينبيه آذرشهر شاهد تجمع عاشقان علم و دين بود كه در اطراف شمع وجود استاد شهيد غفارى گرد مى آمدند.

در اين مكتب كه علاقمندان و دانش پژوهان دينى حضور مى يافتند محفلى بسيار صميمى و گرم بود در جلسات درس شهيد غفارى ابواب الجنان و جامع عباسى و ديگر كتب فقهى و اخلاقى و قرآنى نيز تدريس مى شد آية الله غفارى جزوه اى را تهيه كرده كه مخصوص بحث هاى قرآنى بود و قريب به 30 نفر در اين درس شركت مى نمودند.

آية الله غفارى پس از مدتى محل تدريس خود را تغيير داد در بالاى مسجد حاج كاظم آذرشهر قريب به سه ماه جلسات درس و بحث داشتند و آن گاه به قم عزيمت نمودند.

جلسات شهيد غفارى در قم و تهران در مساجد الهادى و خاتم الاوصياء ادامه داشت و اشخاص فرزانه اى از شمع وجود آية الله غفارى بهره ها مى بردند.

در مسجد الهادى تهران دانش جويان و طلاب بسيارى به طور مرتب و منظم در جلسات بحث گردهم مى آمدند و از بحث هاى شيوا و صحبت هاى صريح و انقلابى شهيد غفارى استفاده مى كردند.

## همسنگران شهيد غفارى

1 - آية الله العظمى سيد احمد خوانسارى

2 - آية الله ربانى شيرازى

3 - آية الله سيد محمود طالقانى

4 - شهيد محراب آية الله قاضى طباطبايى

5 - شهيد محراب آية الله سيد اسدالله مدنى

6 - آية الله سيد محمد صادق لواسانى

7 - شهيد آية الله قدوسى

8 - شهيد آية الله مرتضى مطهرى

9 - آية الله آخوند ملا على معصومى همدانى.

## دوران مبارزه و انديشه هاى سياسى

آية الله غفارى چون نياكان شهيدش با هر نوع استبداد مبارزه مى كرد. زبان حق گوى او در اوج خفقان رژيم شاهى رسوا گر و افشا گر باطل بود.

وى زمانى به مبارزات خود شدت بخشيد و بر رژيم خودكامه و مستبد و خونخوار شاه حمله برد كه روشنفكران خود فروخته و كمونيست هاى ملحد از رژيم منحوس شاه تجليل مى كردند.

اين مجاهد نستوه بى اعتنا به ياوه سرايى هاى گروهكهاى چپ و راست ابوذر گونه به شاه ظالم مى تاخت.

همزمان با قيام تاريخى حضرت امام خمينى (ره) در سال 1342 ش. آيه الله غفارى پشت سر امام از آرمانهاى والاى او پشتيبانى نمود و دوران رنج و محنت و زندان و حبس را سپرى نمود.

در طول تحصيل در قم نيز هرگاه فرصتى مى يافت به روستاها و شهرهاى اطراف مى رفت و به مبارزات پيگير با استبداد همچنين به اشاعه فرهنگى غنى اسلام مى پرداخت و اذهان پاك روستائيان را از غبار نيرنگ هاى رژيم مستبد شاه مى زدود.

آية الله غفارى رژيم شاه را غاصب مى دانست و اعتقاد داشت رژيم پهلوى با كودتا بر سر كار آمده و باطل است لذا با اصل رژيم مخالف مى كرد. آن بزرگوار پس از مهاجرت به تهران در سال 1339 ش. رسما در جريان كار مبارزات سياسى كشور قرار گرفت. البته آن زمان طبيعى بود كه مبارزه با رژيم مستبد محمد رضا خانى روحيه اى خاص را طلب مى كرد و آية الله مجاهد غفارى اين روحيه والاى مبارزه با استبداد را داشت و از هر لحظه و هر زمان و مكانى نهايت بهره بردارى را مى كرد و عليه رژيم ستم شاهى سخن مى گفت عوامل استبداد نيز از او ترس و واهمه اى فوق العاده داشتند.

## زندان و شكنجه

تمام دوران زندگى آية الله غفارى با حكومت پهلوى و همراه با رنج و محنت بود. مشاهده اوضاع نابسامان، مخالفت رژيم با روحانيت اصيل، محدود كردن مبارزان مسلمان، ترغيب و تشويق مردم به بى دينى و كشف حجاب، آزادى عمل فرقه ضاله بهائيت، و ريشه هاى افكار انحرافى همه و همه موجب مى شد كه او لب به اعتراض گشايد و در هر موقعيتى افشاگرى نمايد و چه رنجها و دردها كه در اين راه متحمل نشد.

آية الله غفارى خودش بارها دستگير و زندانى اما دستگيرى و حبس ‍ فرزندانش، همسرش و برادرش رنج و درد او را مضاعف بلكه چند برابر مى كرد. لكن همانند مولاى خودش حضرت امام موسى كاظم عليه‌السلام چون كوه استوار وبا صلابت ايستادگى مى كرد و آنچه كه عوامل طاغوت و ساواك را آزار مى داد روحيه مقاوم و استوار ايشان بود. به طور كلى حبس هاى شهيد غفارى از سال 1340 آغاز و تا دى ماه 1353 ش. ادامه داشت 13 سال آخر عمر شريفش سراسر مبارزه و جانفشانى در راه آرمانهاى مقدس امام خمينى بود. در سال 1341 سخنرانى هايش عموما به افشارگرى مواضع غير اسلامى رژيم اختصاص داشت. و چندين بار مستقيما با دستگاه رژيم پهلوى درگير شد.

در شب 15 خرداد سال 1342 ش. ماءمورين شاه به خانه اش هجوم آوردند و با لباس منزل او را به كميته شهربانى بردند. در طول مدت بازداشت و در بازجويى ها اراده قاطع و شجاعت بى نظير آية الله غفارى تمامى ماموران را به حيرت واداشته بود. چرا كه بازداشت ها بازجويى ها و حبس ها و شكنجه هاى بى رحمانه تنها كوچكترين اثر منفى در روح بزرگ و مقاوم او نداشت بلكه پس از هر باز زندانى شدن با روحيه اى قوى تر و شجاعتى بيشتر به مبارزه ادامه مى داد موقعى كه زجر و شكنجه به سختى آزارش ‍ مى داد نام مبارك امام موسى بن جعفر عليه‌السلام را بر زبان مى راند.

و ديگر زندانيان را به استقامت و پايدارى و صبر دعوت مى كرد.

حجة السلام هادى غفارى در مصاحبه اش با روزنامه اطلاعات در 7 دى سال 1361 گفت: پس از جريان دستگيرى پدرم آية الله غفارى نوشته اى را به ما مرقوم فرمودند كه بدين قرار است:

علت اين همه گرفتارى ها، زندانى شدن ها، مبارزات با دولت جنايتكار خائن به دين اسلام و دخالت بى مورد او در مقدسات مذهبى و اجراى برنامه هاى ضد دينى دستگاه حاكمه است.

اما انديشه ناب سياسى آية الله غفارى را در بازجويى و متن بازجويى ساواك مى توان دريافت وقتى كه از وى سوال شد:

نظر شما نسبت به (آيه الله) خمينى چيست؟

جواب داد:

«من فكر مى كنم تنها كسى كه مى تواند ايران را نجات دهد آيه الله خمينى است»

و جمله شجاعانه و قهرمانه او كه فرمود:

«دشمن خمينى كافر است». كمر استبداد شاهى را شكست.

متن آخرين بازجويى كه عينا در روزنامه جمهورى اسلامى چهارشنبه 7 دى 1362 ش. نيز به چاپ رسيده و توسط ساواك انجام شده بود. به شرح زير است:

س: چرا به زندان آورده شديد؟

ج: نمى دانم

س: آيا قبلا به زندان آمده ايد؟

ج: نيامده ام ؛ آورده اند

س: نظر شما راجع به شاهنشاه آريا مهر چيست؟

ج: ايشان باكودتاى پدرشان سركار آمده اند و غاصبند؟

س: نظر شما راجع به حزب رستاخيز چيست؟

ج: اين حزب را شاه ساخته است و به مردم هيچ ربطى ندارد

و در پايان بازجويى اين جمله را نوشت:

«والراد عليهم كالراد علينا و الراد علينا كالراد على الله و هو فى حدالشرك.

هم حجتى عليكم و انا حجة الله عليهم»

## خدمات اجتماعى و عمرانى مذهبى

شهيد آية الله غفارى منشاء خيرات و خدمات بسيارى در زمينه هاى اجتماعى بود و در سه دوره متفاوت در طول زندگى از جمله نوجوانى در آذرشهر بين سالهاى 30 - 35 در قم و از سال 35 تا 53 در تهران اقدامات فراوان و مفيدى به حال جامعه داشت از جمله:

الف: احداث و تكميل مساجد خاتم الاوصياء - الهادى - شيخ فضل الله نورى در تهران.

ب: رسيدگى به محرومان و مستضعفان در تبريز - تهران و آذرشهر و...

ج: برپايى مجالس بحث و گفتگو در موضوعات علمى و فقهى. او عاشق خدمت به خلق خدا بود و از هر فرصت ممكن و بدست آمده بهره ها مى برد و در راه رضاى معبود قدم بر مى داشت.

مجالس وعظ و سخنرانى او نيز حال و هوايى ديگر داشت و چه بسيار از طبقات مختلف جامعه مخصوصا روشنفكران مذهبى، دانشجويان و طلاب جوان دورش حلقه مى زدند و از انوار نورانى و دانش و تربيت وى بهره ها مى بردند.

امروز نتيجه تلاش و كوشش آية الله غفارى را در شكوه و عظمت مسجد بزرگ شيخ فضل الله نورى در تهران و پايگاه و حوزه علميه مسجد بزرگ خاتم الاوصياء مى توان ديد؛ اماكن مقدسى كه روزگارى مركز هجوم و حمله به رژيم ستم شاهى و ماءوى و پناهگاه مظلومان و انقلابيون و مستضعفان بود.

و همه آنها در سايه خدمات صادقانه و تلاشهاى خالصانه آن شهيد والامقام است.

## ويژگى هاى اخلاقى و جلوه هاى معنوى

آن شهيد سعيد مظفر بسيارى از جلوه هاى زيباى معنويت و اخلاق حسنه بود. براستى او متخلق به اخلاق الهى شده بودند. روح خدا ترسى بر او حاكم بود و عشق سرشارى به حضرت سبحان داشت حتى در شبهاى سخت زندان با دست و پاى مجروح و تن تب دار با زحمت زياد وضو مى گرفت و نماز شب را با حالى خاص اقامه مى كرد.

وى در سنين كودكى در مسجد محراب (قاضى) آذرشهر به نماز مى ايستاد و با خدايش راز و نياز مى كرد. قناعت پيشه، مهمان نواز، اهل بخشش بود. از اينكه مردم در حضورش باشند. و وقتشان را بگيرند خسته نمى شد. براى جوانان ارزش و احترامى خاص قايل بود در خانه با بچه ها بازى مى كرد. عليرغم روح پرخاش گرى در مقابل ظالمان، عاطفه اى حساس و روحى لطيف نسبت به همسر و فرزندانش داشت او عارف انقلابى و زاهد جوانمرد بود و بالاخره نمونه و الگويى براى عاشقان شهادت.

## آثار و تاءليفات

آية الله غفارى نه تنها در جبهه مبارزه با طاغوت پيشتاز بود و زندانهاى مخوف شاه او را از حركت و شتاب باز نمى داشت بلكه هر روز پرشورتر از روز قبل به مبارزه بى امان ادامه مى داد، بلكه همواره همراه با مبارزه پيگير با طاغوت ؛ فعاليتها و تلاشهاى علمى و عملى و ادبى و قلمى نيز داشت.

از جمله آثار قلمى آن بزرگوار، حاشيه مفصلى بر عروة الوثقى نوشته است. نوشته ها و آثار خطى گوناگون ديگرى معظم له داشته كه در هجوم ساواك به منزلشان در چندين نوبت از بين رفته است بعضى نوارهاى سخنرانى و دست نوشته هايى نيز از آن بزرگوار مانده است.

و از جمله آثار علمى و ادبى قطعات جذاب و شيوايى است كه منتسب به شهيد آية الله غفارى است و از مصاديق آنها سروده ذيل مى باشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشق چو رو به كعبه صدق و صفا كند |  | احرام خود ز كسوت صبر و رضا كند |
| در پيش راه باديه گير غريب وار |  | ترك عشيره و بلد و اقربا كند |
| از صدق چون قدم بنهند در فناى عشق |  | اول به پاى دوست سر و جان را فدا كند |
| آنجا كه موقف عرفات محبت است |  | برجاى سنگريزه سر از كف رها كند |
| آنگاه دست و روى نشويد زخون خويش |  | برخيزد و نماز شهادت ادا كند |

لازم به يادآورى است كه اشعار و سروده هاى فوق از ميان نوشتجات دوران زندان به دست آمده است.

## عروج و شهادت

انقلاب اسلامى ما به رهبرى امام خمينى (ره) ثمره از جان گذشتگى فرزانگانى است كه در اوج خفقان، فرياد آزادى و آزادگى سر دادند.

و در راه تحقق حكومت عدل اسلامى ايثار گرانه و با تحمل سختى ها - زندانها و شكنجه ها عاشقانه دعوت حق را لبيك گفتند و شهيد غفارى آن مبارز نستوه و شهيد هميشه زنده تاريخ اعتقاد داشت كه:

«شهادت تحفه اى است از جانب خداوند متعال كه به بندگانش هديه مى شود».

و انصافا به عقيده صاحب نظران ما شهادت آيه الله حسين غفارى در زندان مخوف ساواك ضربه اى كمرشكن بر رژيم فساد شاهنشاهى بود.

اين عاشق و عارف مجاهد پس از سالها تلاش، مجاهدات، استقامت صبر و پايدارى زندان و شكنجه عاقبت دعايش مستجاب شد و در غروب ششم دى ماه سال 1353 ش. آيه الله غفارى در اوج مظلوميت اما سرافرازانه چون سرو سهى در محبس تنگ و تاريك و ظلماتى شاهى با دست و پاى شكسته و دندانهاى خرد شده و محاسن زخمى خونين به ديار ابديت شتافت و روح بلندش پس از 13 سال تحمل زجر شكنجه به ملكوت اعلى پيوست.

ساواك شبانه پيكر مطهر او را به قم فرستاد تا مظلومانه دفن شود؛ ولى طلاب و مردم قم از موضوع با خبر شدند و در تشيع جنازه با شكوه ايشان در صبح روز 7 دى ماه 1353 ش. شركت كردند و با فرياد غفارى ما كشته شد به خون خود آغشته شد پيكر مطهر اين اسوه مقاومت را از حرم حضرت معصومه عليه‌السلام تا قبرستان دارالسلام قم تشييع كردند و در مراسم تدفين اين شهيد بزرگوار، همرزمش شهيد آية الله قدوسى حاضر شد و تلقين خواندند لازم به تذكر است كه در جريان تشييع، تعدادى از تشييع كنندگان و فاميل شهيد غفارى دستگير و زندانى شدند.

## پيامها و اعلاميه ها:

همزمان با شهادت شهيد غفارى در زندان ستم شاهى و دفن ايشان در قم پيامها و اطلاعيه هاى مختلفى از طرف گروههاى انقلابى در داخل و خارج از كشور منتشر شد از جمله:

دانشجويان مسلمان خارج از كشور با پخش تصاوير - پوستر و صدور اعلاميه هايى شهادت اين شهيد والامقام را به ملت ايران و امام بزرگوار امت تسليت گفتند و جنايات شاه و دار و دسته او را محكوم كردند.

پس از پيروزى انقلابى اسلامى و در سالگرد شهادت شهيد غفارى جامعه مدرسين حوزه علميه قم - جامعه روحانيت مبارز تهران - حزب جمهورى اسلامى - سازمان مجاهدين انقلاب اسلامى - جمعيت موتلف اسلامى - فداييان اسلام دانشجويان مسلمان دانشگاه تهران و شخصيتهاى مختلف كشورى و سياسى پيامهاى جداگانه اى منتشر نمودند.

## منابع

1- كتاب شهداى روحانيت شيعه نوشته على ربانى خلخالى

2- كتاب خاطرات هادى غفارى از انتشارات حوزه هنرى سازمان تبليغات اسلامى

3- كتاب يكصدسال مبارزه روحانيت اسلام عقيقى بخشايشى

4- نشريه اميد انقلاب، 14 خرداد 1373 ش.

5- تاريخ سياسى ايران، جلال الدين مدنى

6- اطلاعات ارائه شده از طرف برخى از شخصيت ها از جمله الف: آية الله سيد على مير غفارى آذرشهر ب: حجة الاسلام و المسلمين مقدس زاده ج: آية الله مجتهد شبسترى د: حاج عباس آقا عباسپور

7- تلخيص از شرح حال شهيد غفارى تاءليف حميد صبرى

8- كتاب انقلاب اسلامى بروايت اسناد ساواك (انتشارات سروش)

# آية الله العظمى سيد محمد هادى ميلانى

متوفاى 1354 ش.

مرجع بيدار

سعيد عباس زاده

## ولايت و خاندان

در شامگاه هفتم محرم سال 1313 ق. در نجف در خانواده اى اهل علم و معنويت كودكى پابه عرصه هستى نهاد كه او را «محمد هادى» ناميدند.

اجداد او همه از سادات حسنى شهر مدينه منوره و از فرزندان امام على بن الحسين عليه‌السلام (677) بودند كه به جهت شرافت علمى و معنوى از بزرگان مدينه به شمار مى رفتند محله قديمى «بنى هاشم» محل سكونت اين خاندان بود و همواره بزرگانى از قبيله هاى عرب و دانشوران اسلامى بدآنجا رفت و آمد داشته اند.

هجرت آنان در اواخر قرن يازدهم ق. از مدينه به آذربايجان ايران در پى دعوتى بود كه از جانب شيعيان اين ديار انجام گرفت. به دنبال اين دعوت سيد حسين (جد محمد هادى) و برادرش على اكبر كه هر دو از جوانان فرزانه مدينه بودند به همراه زايرين خانه خدا وارد آذربايجان شدند و در منطقه «اسكوچاى» اقامت گزيدند و سيد حسين همچنان در «ميلان» (678) باقى ماند و از همانجا ازدواج كرد وى تا آخر عمر درميان دوستداران اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله در منطقه آذربايجان به تبليغ و ترويج احكام اسلام پرداخت با رحلت سيد حسين فرزندان وى و بعدها نوادگانش اين رسالت عظيم را در منطقه آذربايجان دنبال كردند. (679)

نياى مادرى آية الله ميلانى آية الله شيخ محمد حسن مامقانى (680) (متوفى به سال 1223 ق. ) شاگرد شيخ مرتضى انصارى و شيخ مهدى آل كاشف الغطا است كه خود از فقهاى بزرگ اوايل قرن چهاردهم ق. به شمار مى رفت و در دوران زندگى به زهد و پارسايى شهرت داشت.

## دوران تحصيل

اولين مكتب تربيتى سيد محمد هادى دامان مادرى از خاندان علوم و فضيلت و پدر فرزانه و عالم وى بود. اساتيد علوم مقدماتى وى بزرگانى چون آقا ميرزا ابراهيم همدانى و آخوند ملامحسن تبريزى، و در دروس ‍ سطح نيز استادانى چون آقا شيخ غلامعلى قمى و آقا شيخ ابوالقاسم مامقانى (دائى) او بودند. او همچنين از محضر اساتيد بزرگى چون آيه الله سيد ابوالحسن اصفهانى، آيه الله نائينى و آيه الله آقا ضياءالدين عراق بهره هاى وافر برده و پايه هاى علمى خود را در فقه و اصول استحكام بخشيده و در طول 23 سال حضور در دروس و محافل علمى اين بزرگان توانسته بود بر آراء و نظرات قوى ترين اساتيد مسلط گردد. وى در علوم عقلى نيز مهارت فراوان داشت و چندين سال از عمر خود را محضر اساتيد فلسفه گذرانده و در اين خصوص از شاگردان شيخ محمد حسين اصفهانى بشمار مى رفت. (681)

آقاى ميلانى از جمله علومى كه ديگر در آن تبحر يافت و به استادى رسيد، دانش تفسير و علوم قرآنى بود كه از ايام تحصيل خود در نجف اين دانش را نزد استاد بزرگ شيخ محمد جواد بلاغى فراگرفته بود و بعدها نيز همواره با اساتيد تفسير بويژه با مفسر بزرگ علامه طباطبايى صاحب تفسير الميزان مباحثه و مناظره داشت. وى تفسير را در كنار فقه و اصول تدريس مى كرد. محصلين علوم دينى را با قرآن، اين منبع جوشان فيض الهى آشنا مى ساخت. و اين روش را كه نشانه اى از عشق ايشان به قرآن بود همواره در زندگيش حفظ كرده بود.

ايشان هشت سال نيز در علوم حديث با آيه الله شيخ على قمى مباحثه و مذاكره داشت و نسخه كتاب وسايل الشيعه خود را با نسخه اى كه به خط شيخ حر عاملى بود، مقابله كرده است. (682)

## تدريس

رسيدن به مقام اجتهاد، تحمل رنجهاى طاقت فرسايى را مى طلبد. طالبان علوم اسلامى براى دست يافت بدين منزلت علمى، راههاى بسيار سخت و دشوارى را طى مى كنند. رنج سفرهاى سخت را به جان مى خرند. و ساليان دراز از عمر خود را در محضر بزرگان دانش و معارف به تحصيل علوم مختلفى چون: ادبيات عرب (تجزيه و تركيب، معانى و بيان و بديع) منطق، حديث شناسى، رجال، علوم قرآن، اصول و فقه و... صرف مى كنند. و در اين ميان پاى بندى به معنويات خود عامل در رسيدن به اين مقام و منزلت است چنانچه آيه الله ميلانى بارها مى گفت:

استادم مرحوم نايينى مى فرمود: نماز شب شرط اجتهاد نيست ولكن بى دخالت هم نيست» (683)

جلسات درس ايشان در حوزه بزرگ نجف بسيار با شكوه و به امتيازاتى چون داشتن دقت عقلى و عرفى ايشان در تبيين مسائل، و تسلط به مبانى فقهى و اصولى شهرت داشت. آيه الله ميلانى هيجده سال در كربلا اقامت داشت و در اين مدت شاگردان فراوانى را تربيت كرده است. بزرگانى چون آيات و حجج اسلام: حاج شيخ حسين وجد خراسانى، سيد ابراهيم علم الهدى سبزوارى، سيد عباس صدر، حاج سيد حسين شمس، حاج شيخ محمد رضا مهدوى دامغانى، شيخ محمد تقى جعفرى، مهدى نوقانى، محمود كلباسى، كاظم مدير شانه چى، سيد نورالدين ميلانى، سيد محمد شيرازى، شيخ محمد تقى عندليب سبزوارى، سيد محمد باقر حجت طباطبايى، محمد على علمى، سيد ابراهيم مهاجرين طبسى از شاگردان برجسته ايشان هستند كه بعضى از اجازه روايتى از ايشان نيز داشته اند.

## آثار علمى

آنچه امروزه از آنها به عنوان آثار ايشان نام مى بريم، يادداشتهاى پراكند و تقريرات درسهاى پربار ايشان است كه به همت شاگردان پركار و فرزندان گراميش جمع آورى شده و پس از تنظيم در عناوين و موضوعات مختلف به چاپ رسيده است و عبارتند از:

1. محاضرات فى الفقه الاماميه در ده جلد است كه در موضوعات مختلف فقهى به بحث و بررسى عميق پرداخت است كه نمايانگر وسعت فكرى ايشان در زمينه هاى مختلف فقهى است.

2. قادتنا كيف نعرفهم؟ در 9 جلد به زندگانى چهارده معصوم عليه‌السلام و فضايل آنها با استفاده از مدارك شيعه و سنى پرداخته است.

3. تفسير سوره جمعه و تغابن

4. مختصر الاحكام

5. مناسك حج

6. حاشيه بر قسمتى از عروة الوثقى

7. نخبة المسائل رساله عمليه ايشان در احكام اسلامى

8. ده پرسش، با پاورقيهاى آقاى سيد محمد على ميلانى، در مباحث مختلف تفسيرى

9. حاشية المكاسب

10. قواعد فقهيه و اصوليه

11. رساله اى در بيعه و مسائل بانكى

12. كتابى استدلالى در مزارعه و مساقات

13. كتابى استدلالى در اجاره

14. شرح استدلالى مباحثى از كتاب الصلوة «شرايع»

15. رساله اى در منجزات مريض.

## مكتب اخلاقى و عرفانى

تهذيب نفس و پالايش روان از آلودگيهاى دنيوى و اوصاف شيطانى اساس ‍ كار در زندگى آية الله ميلانى بود. وى با الهام گيرى از توصيه هاى معصومين عليه‌السلام بر اين باور بود كه درك حقايق عالم براى انسان بدون تابش نور الهى بر دل و جان ممكن نيست. و آنچه را كه انسانهاى غير مهذب علم مى پندارند. جز اطلاعات انباشته شده در صفحات مغز چيزى نيست. يكى از شاگردانش كه بيشتر با وى معاشر بود مى گويد:

آيه الله ميلانى جامع همه چيز بود، صفات و ملكات خوبى داشت، مرد متفكرى بود... بسيار مودب بود. و دو زانو در مجلس مى نشست، هيچ وقت از كسى بدگوئى نمى كرد، حتى از كسانى كه به ايشان كم محبت بودند. عفت زبان داشتند. بسيار محتاط در اعمال و كردار بودند. تداوم عجيبى نسبت به نماز شب داشتند و فرزندانش را نيز به شب زنده دارى توصيه مى كرد و مى فرمود: «توفيقات پروردگار در شب زنده دارى و نماز شب است هميشه و در همه جا از اسراف پرهيز مى كرد حتى نامه هايى را كه دريافت مى كرد، اگر برگه دوم آن سفيد بود، جدا كرده و در مكاتبات خود از آنها استفاده مى نمود. » (684)

چنان زاهدانه زندگى مى كرد كه در موقع مرگ جز مقدارى كتاب و تعدادى فرش كهنه چيز ديگرى نداشت. منزل مسكونى او نيز در توسعه ميدان آستانه تخريب شد و هر چه خواستند پولش را بپردازند و يا منزلى برايش ‍ تهيه كنند، نپذيرفت و فرمود: من آخر عمرم است و احتياجى به منزل احساس نمى كنم...»

## تبلور اخلاص

اخلاص و خدابينى يكى ديگر از اوصاف معنوى آيه الله ميلانى بود و در اين خصوص چنان عمل مى كرد كه گويى خدا را در همه كارهايش را آشكارا مشاهده مى كند. هيچ گاه نمى شد كه وسوسه و خودنمايى در كارهايش راه يابد با اينكه در عصر خود از مراجع بزرگ و جامع الشرايط تقليد بود، اما هميشه مى فرمود: من راضى نيستم كه نام مرا ببريد! در يك كلام از ظاهرسازى و شهرت نمايى گريزان بود.

## خاطره ها

آية الله ميلانى كه عمرى در طريق معرفت الهى گام زده بود به مقام و منزلتى عالى در صفاى نفس و طى مراحل سلوك رسيده بود كه خاطرات بعضى بزرگان مزيد اين مى باشد.

الف - خواب آية الله اراكى

يكى از فرزندان آية الله ميلانى از مرحوم آيه الله اراكى نقل مى كند:

جمعه شبى در حرم مطهر حضرت ثامن الائمه عليه‌السلام بيتوته كرده بودم. بعد از نماز صبح به حضرت التماس كردم كه يكى از اولياى خودت را به من معرفى كن!

آمدم منزل و خوابيدم. يكى در خواب به من گفت: پا شو كه يكى از اولياء الهى مى آيد! بيدار كه شدم ديدم خانم سماور را روشن كرده است. گفتم: حالا كه زود است و وقت چاى نيست! گفت: در خواب به من گفته شد پاشو سماور را روشن كن كه يكى از اولياءالهى مى آيد! در اين حال بود كه در زدند وقتى در را گشودم ديدم آيه الله ميلانى (685) است... (686)

ب - جراح مسيحى

دكتر مسيحى پرفسور (برلون) در سال 1282 ق. يكى از جراحان تيم پزشكى آية الله ميلانى است و خاطره هايى از آية الله ميلانى نقل كرده و سپس آن را عامل مسلمان شدن خود مى داند.

«من پس از عمل جراحى سيد، پيش از آن كه ايشان از حالت بيهوشى بيرون بيايند مراقب بودم كه وقتى به هوش مى آيد چه مى گويد (چرا كه اين مرحله از نظر پزشكان مرحله حساسى است، شايد بيمار بعضى از اسرار زندگيش را هم بگويد) ايشان آرام حركت كرد و در حالى كه در آن لحظه نيز خدا خدا مى گفت و با پروردگارش راز و نياز مى كرد. من تحت تاثير اين صحنه شگفت به حقانيت آيين اسلام پى بردم و بدان گرويدم. » (687)

جالب اينكه دكتر برلون پس از گرويدن به اسلام وصيت كرده بود، او را پس ‍ از مرگ در شهر مقدس مشهد دفن كنند كه اكنون آرامگاه وى در قبرستان خواجه ربيع شهر مقدس مشهد است. به بركت نفس مسيحايى آيه الله ميلانى دو نفر ديگر نيز از مسيحيت به آيين اسلام گرويدند كه شرح آن در «نامه كيوركى» و زنش خانم «رافيك اسلانيان» در حضور سيد مسلمان شدند. و با پيشنهاد ايشان اسم آقا به «على» و خانمش نيز به «فاطمه» (688) تغيير كرد.

## احياى حوزه مشهد

نهم ذيحجه سال 1373 ق. (1334 ش) آيه الله ميلانى جهت زيارت امام على بن موسى الرضا عليه‌السلام وارد شهر مشهد گرديد و در خانه آيه الله حاج شيخ على اكبر نوغانى (از علماى بزرگ مشهد) اقامت گزيد. از آن پس ‍ رسالت عظيم وى كه بكار بستن تجربه چندين ساله تدريس و تربيت در حوزه هاى مختلف تشيع بار ديگر در حوزه علميه مشهد بود آغاز مى شود.

در آن زمان حوزه هاى علميه مشهد آنگونه كه بايد رونق نداشتند. از سال 1314 شمسى به دنبال مبارزات روحانيون مشهد با حكومت رضا خان اين حوزه نيز مانند ديگر حوزه هاى علميه سراسر كشور مورد تهاجم قرار گرفته بود و پس از حادثه خونين قيام گوهرشاد روحانيون بزرگى همچون آية الله حاج آقا حسين قمى تبعيد و ميرزا محمد آقازاده پس از زندانى شدن به اسارت رسيده بود. و بسيارى از علماى معروف ديگر اين شهرستان دستگير و يا تبعيد شده بودند. بر اثر اين حوادث و نيز بر اثر سختگيرى عمومى دولت درباره لباس روحانيونت شور شوق علمى حوزه علميه مشهد به ركود و سردى گراييده بود. و مدارس بزرگ و معروف مشهد در تصرف ادارات و اوقاف حكومت وقت بود و اين فترت و ركود تا سال 1373 ق. كه آيه الله ميلانى در اين شهر تصميم به اقامت مى گزيند ادامه داشت.

اصلاح وضع حوزه علميه مشهد و شكوفايى بخشيدن به دروس مدارس ‍ دينى و علمى در اين شهر چيزى است كه با اقامت آية الله ميلانى انجام گرفت.

آية الله خامنه اى (رهبر معظم انقلاب اسلامى) در اين باره مى فرمايد:

«... ما ديديم كه مرحوم آية الله ميلانى از كربلا كه نزديكى نجف بود آمدند تا مشهد و يك حوزه علميه بزرگى را بوجود آوردند... اين يك واقعيت است... از بركت الهى براى حوزه علميه مشهد وجود آية الله ميلانى بود. » (689)

نخستين گام اصلاحى آيه الله ميلانى در حوزه علميه سامان بخشيدن به دروس بود كه بعدها اثرات آن در مراكز دينى و فرهنگى ديگر نيز نمايان گرديد.

آية الله ميلانى چون دريافته بود كه منشاء پراكندگى علماى اين شهر در طول سالهاى گذشته در فقدان اساتيد پرمايه در اين سامان نهفته است بدان جهت نيز ابتدا اساتيد پركار و شايسته را جلب اين حوزه نمود و خود نيز بر كرسى تدريس نشست. درس خارج اصول و فقه ايشان كه در مسجد گوهرشاد داير مى شد در شكوفايى دروس حوزه نقش بسزايى داشت و به مرور زمان علماء را در اين شهر تمركز مى بخشيد. وى تحول شگرفى نيز در خصوص روش آموزشى دروس پديد آورد كه اساسى ترين آن طرحى بود كه به نابسامانى و بى نظمى حاكم بر مدارس دينى پايان داد و به حوزه علميه مشهد جان تازه اى بخشيد. برنامه هاى درسى ايشان كه بر حسب استعداد محصلين علوم دينى تنظيم گرديده بود، در پنج مرحله به شرح زير اجرا مى شد:

مرحله اول ؛ دوره مقدمات، كه شامل ادبيات عربى، صرف و نحو و تجزيه و تركيب، منطق، خط، املاء و انشاء، رياضيات، حفظ قرآن، دعاهاى وارده و احاديث اخلاقى مى شد و به مدت سه سال طول مى كشيد.

مرحله دوم ؛ اين دوره نيز سه سال استمراد مى يافت و شامل: معانى، بيان و بديع، اصول، فقه در حد معالم، فقه در حد شرح لمعه، عقايد در حد شرح لمعه، عقايد در حد باب حادى عشر و تاريخ مى شد.

مرحله سوم ؛ كه دوره پنج ساله بود. طلاب در اين مرحله به تعليم «رسائل»، «كفايه» در اصول، مكاسب در فقه، شرح تجريد در اعتقادات، آشنايى به اديان و مذاهب و تفسير مى پرداختند.

مرحله چهارم ؛ دوره چهار ساله تخصصى فقه و اصول بود كه در مدرسه امام صادق داير مى گرديد.

مرحله پنجم ؛ تخصص در ساير علوم اسلامى بود كه طلاب به حسب ذوق خود وارد اين مرحله گرديده و به مطالعه و تحقيق مى پرداختند.

وى طلاب متعهد را يارى مى نمود و در همه اين مراحل، امتحانات ماهانه و سالانه و ارتقاء رتبه و حضور و غياب و كنترل كيفيت دروس نيز با جديد پيگيرى مى شد.

## گامى در امر تبليغ

آية الله ميلانى همواره مى گفت:

«روزگارى كه فساد و بى دينى در همه جاى عالم پا گرفته، نبايد طلاب ايام تعطيل را در حجره هاى مدارس سپرى كنند»

اين بود كه براى تعطيلى روز پنج شنبه و جمعه حوزه نيز برنامه تبليغ احكام اسلام را قرار داده بود، بدين نحو كه طلاب در اين دو روز به شهرهاى نزديك و روستاهاى اطراف مشهد اعزام شده و به تبليغ احكام و معارف اسلامى مى پرداختند، و در عين حال مشكلات روستائيان را در جهت نداشتن مسجد، حمام و امثال اينها به اطلاع ايشان مى رساندند، وى براى برپار شدن برنامه هاى تبليغى طلاب به آنها توصيه مى كرد: كه حتما - دعاى كميل را شب جمعه و دعاى ندبه را در صبح آن بخوانيد! - مردم را به اهل بيت عصمت و اما عصر (عج) متوجه سازيد - با حسن اخلاق كه نمايانگر اخلاق اسلامى است، با مردم رفتار كنيد! - وقتى وارد عمل تبليغ مى شويد بيشتر با فقرا و ضعفاى مردم همنشين با آنها ماءنوس شويد. » (690)

## شخصيت جهانى

در طول مرجعيت آية الله ميلانى بويژه در سالهاى اقامتش در مشهد مقدس ‍ شخصيتهاى بزرگى از كشورهاى مختلف اسلامى به ديدار ايشان شتافته اند شخصيت جهانى اين فقيه بزرگ موجب گرديده بود كه علماى شيعه بزرگان اهل تسنن نيز براى گفتگو و مشاوره در مسائل مهم مذهبى رهسپار ايران شده و از نزديك از نظرات ايشان آگاهى يابند.

در سال 1380 ق. 1339 ش. بوى از دارالتقريب بين المذاهب الاسلامى در قاهره شيخ محمد تقى از جامع الازهر با آية الله ميلانى ديدار كرد و لوحى نيز كه در آن فتواى علامه شيخ محمود شلتوت در رابطه با جواز عمل به مذهب تشيع نوشته شده بود تقديم ايشان نمود. (691)

دكتر شيخ محمد ضحام با جمعى از اساتيد علوم اسلامى جامع الازهر و شيخ خليل حصيرى قارى به همراه سفير وقت مصر در ايران در سال 1350 ق. از مشهد ديدن كرده و در اين سفر به ديدار آية الله ميلانى نيز نايل آمدند.

در سال 1382 ق. شيخ علامه شيخ محمد جواد مغنيه ضمن سفر به مشهد با آية الله ميلانى نيز ملاقاتى داشت.

در سال 1382 كاردار سفارت روسيه (ويكتور - اسيولينكوف) به نيابت از آقا ضياء الدين خان رئيس اداره دينيه مسلمانان آسياى ميانه و قزاقستان با آية الله ميلانى ملاقات كرد و ضمن دعوت از ايشان براى ديدار از كشورهاى اسلامى واقع در آسياى ميانه، نظر شرع مقدس را در مورد خدمت در ادارات روسيه كه مشروط بر قبول مدام كمونيسم بود خواستار شده است. علامه شيخ محمد جوادالشرى در سال 1381 ق. به زيارت مرقد مطهر امام على بن موسى الرضا عليه‌السلام نايل شد و در ضمن با آية الله ميلانى نيز ديدار كرد در اين ملاقات علامه الشرى از وضعيت شيعيان و مسلمانان كشورهاى اسلامى بويژه شيعيان آمريكا گزارشى تقديم آية الله ميلانى كرد.

## در نهضت اسلامى ايران

انقلاب اسلامى ايران بزرگترين حركتى است كه على رغم توطئه هاى استكبار و استعمارگران به رهبرى امام خمينى شكل گرفت و در بهمن سال 1357 با پايان بخشيدن به حكومت 2500 ساله شاهنشاهى به پيروزى خود رسيد، و از آن پس نيز همواره چون آذرخشى بر پيكر استعمار فرود آمد.

اين انقلاب شكوهمند به آسانى بدست نيامد. بلكه از جرقه اوليه آن در سال 1341 تا به ثمر نشستن در سال 57 ملت ايران عزيزان بسيارى را تقديم اسلام عزيز نمود و در اين ميان فرزانگان و بزرگان نيز در مسير به بار نشستن خون شهدا، آسايش و آرامش را بر خود حرام كرده و مردانه در مقابل نظام ستم شاهى قامت بستند آية الله ميلانى از جمله اين رادمردان خط مقدم مبارزه بود كه در شكل گيرى نهضت بزرگ نقش بسيار مؤ ثر و اساسى داشت. وى كه در آن سالها از مراجع بزرگ تشيع بود، با پيامها، نامه ها و اعلاميه هايى كه خطاب به دولت وقت و ملت ايران صادر مى كرد، در هدايت و حركتهاى مردمى عليه رژيم شاه نقش عمده اى به عهده داشت در اين مختصر به نقش ايشان در شكل گيرى انقلاب اسلامى اشاره مى شود.

ايشان در برابر لايحه انجمن هاى ايالتى و ولايتى بشدت مقابله كرد، در اين خصوص در قسمتى از نامه ايشان آمده است:

... وظيفه خود مى دانم با استمداد حضرت بقيه الله ارواحنا فداه براى سومين بار صريحا اعلام بدارم تصويبنامه دولت شما در مورد انجمنهاى ايالتى و ولايتى با عدم رعايت شرط اسلام در انتخاب شوندگان، و تبديل قسم قرآن مجيد، به قسم به كتاب آسمانى، ملت مسلمان ايران و خاصه علماى اعلام را بى نهايت خشمگين ساخته است...

تذكر مى دهم، به حكم موازين شرعى و احترام به افكار و معتقدات ملت مسلمان ايران لازم است هر چند زودتر تصويبنامه مزبور را لغو و براى اطلاع عموم اعلام نمايد. (692)

همچنين در قسمتى از نامه ديگر ايشان كه در نوزده سال 41 ش. انتشار يافته مى خوانيم:

هم اكنون جمعى از علما و رجال متدين و استادان و دانشجويان دانشگاههاى مملكت در زندان به سر مى برند. از هر طرف ابتلا و فقر و گرسنگى ملت ما را تهديد مى كند. بيكارى و فساد و تجاوز عمال حكومت به حقوق انسانى افراد، نقطه اى را خالى نگذاشته. تنها چيز كه مورد توجه نيست حقوق ملت و مصالح آنهاست! معلوم نيست تاكى مهلت پيدا كنند و عاقبت كار به كجا برسيد.!

پس از هجوم وحشيانه مزدوران يهودى به مدرسه فيضيه آية الله ميلانى در پيامى پرده از چهره كريه حاكمان وقت ايران برداشت، او در ضمن پيام خود چنين نوشت:

... ما از حمله و يورش چنگيزانه، به ساحت حوزه علميه قم گذاشتيم! از حبس و زجر رجال دينى و ملى گذشتيم! از حمله به دانشگاه و مراكز علمى ملت و سلب هر نوع آزادى فردى و اجتماعى چشم پوشيديم! از دزدى و فساد و تباهى و تجاوز به مردمان صالح و تقويت دزدان و خيانتكاران گذشتيم! از برادركشى هايى كه در نقاط مملكت ترتيب داده اند، صرف نظر كرديم! اين ننگ را كجا ببريم كه مملكت اسلامى ما را دارند پايگاه اسرائيل و صهيونيست مى كنند، و نيز افرادى را كه با آنها همدست اند، در راءس كارها قرار مى دهند... (693)

آية الله ميلانى در سفرى به تهران، ماهيت نهضت علماء و مردم را چنين بيان مى كند.

... من در اين مسافرت به جد خود حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام تاءسى كرده از جوار امن ثامن الحجج عليه‌السلام به تهران آمدم. تا به دنيا اعلام كنم اين قيام و نهضت به هيچ وجه صورت ارتجاعى ندارد بلكه نهضتى است كه ملتى مسلمان براى مقابله حكومت هاى جابرانه، با پيشوايى مقامات عاليه روحانى تعقيب مى كند. هدف ملت مسلمان ايران اين است كه بيش از اين به مصالح دنيايى و دينى آنان تجاوز نشود. بايد حكومت مردم را به مردم سپرد و حق مردم را بايد به خودشان واگذار كرد.

## ارادت به امام خمينى

اخلاص و ارادت آية الله ميلانى به امام خمينى بر كسى پوشيده نبود چنانچه در نامه اش خطاب به امام خمينى در دوران تبعيد امام در تركيه مى گويد: «خوشا به سعادت آن سرزمين كه حضرتعالى در آن تشريف داريد» اما در كنار اين آنچه بيشتر جالب توجه است ايشان اخلاص و ارادتش با انگيزه و جهت دار بوده و به جهت مصالح مسلمين از ايشان همواره پشتيبانى كرده است. در اين خصوص به خاطره شهيد سعيدى گوش مى سپاريم:

... روزى آية الله ميلانى هنگامى كه نزدشان نام امام خمينى برده شد فرمودند: سلام الله عليه... پس عده اى به آية الله اعتراض كردند. ايشان فرمودند: ساكت باشيد فلانى! اينجا مسئله تقليد در بين نيست كه گفته شود فلانى اعلم است يا من؟ اينجا بحث رهبرى است و چنين نيست كه هر مجتهدى لياقت رهبرى داشته باشد، لياقت رهبرى را تنها فقيه سياستمداراى داراست كه عالم به زمان خويش باشد و در راه خدا از ملامت ملامتگران هراس نداشته باشد و اكنون اين مشخصات در كسى جز آية الله خمينى نيست... (694)

## خدمات ماندگار

آية الله ميلانى با همه اشتغالات خود در مسند مرجعيت و زعامت حوزه هيچگاه از مشكلات مردم غافل نشده است: به بعضى از تلاشهاى ايشان تنها اشاره مختصر مى شود.

1. او پس از زلزله سال 1347 ش. در جنوب خراسان (منطقه كاخك) مردم را براى بازسازى و كمك به آوارگان بسيج كرد و بارها طلاب را جهت كمك به مردم به اين شهر اعزام داشت. مى گويند براى مردم بى خانمان خانه ها ساخت و حتى سند به آنها نوشت.

2. در بازسازى مسجد هامبورگ آلمان نقش بسيار مؤ ثرى را ايفاء كرد و در اعزام آية الله شهيد بهشتى به آنجا تلاش زيادى كرد. ايشان علاوه بر كمك به مسجد امام على هامبورگ به مسلمانان و انديشمندان اروپا كمك مى كرد تا در نشر اسلام جدى باشند.

3. بازسازى مدارس علمى مشهد و مدرسه حقانى قم و كمك به ايجاد چندين مدرسه دينى در شهرستانها و دهها كار خير براى مسلمانان ايران و ساير كشورهاى اسلامى.

## غروب

جمعه هفدهم مرداد سال 1354 هجرى شمسى اين اسوه فضيلت و پاكى چشم از جهان فانى فروبست و به خانه بقاء شتافت و روح بلندش به عالم ملكوت پيوست. و پيكر مطهرش در روز شنبه هيجده مرداد پس از يك تشييع بى نظير، و با حضور شخصيتهاى بزرگ علمى و مذهبى (داخل و خارج) كشور و هزاران مؤمن عزادار در جوار مرقد مطهر امام على بن موسى الرضا عليه‌السلام به خاك سپرده شد.

# آية الله شهيد سيد مصطفى خمينى

شهادت: 1/8/1356 ش.

شهيد از تبار خمينى

سيد حسين زينالى تيلى

## تولد

در سال 1309 ش. در شهر مقدس و مذهبى قم در خانه پاك و بى آلايش ‍ دانشمند و مجتهدى بزرگ از فضلاى حوزه علميه، فرزندى چشم به جهان گشود كه بعدها منشاء تحولات عظيمى در تاريخ ايران شد.

اين نوزاد را به مناسب نام جد شهيدش «سيد مصطفى» «مصطفى» نام نهادند.

او در دامن پدرى بزرگوارى و مادرى پاك سرشت و در محيطى پر از معنويت و صفا و صميميت رشد كرد و دوران كودكى را با پايان رساند. (695)

## تحصيلات

هفت سال از سن اين مولود مبارك گذشت، و در اين مدت شخصيت كودكى او رقم زده شد.

در سال 1316 ش. قدم به مدرسه گذاشت و براى تكميل شخصيت خدادادى و فطرى خود و نوشيدن جرعه هاى علم و دانش راهى مدرسه گرديد، دوران ابتدايى را در مدرسه هاى «باقريه» و «سنايى» قم در سال 1323 - 1324 به پايان رساند.

علاقه فراوان وى به اسلام و روحانيت و راهنمايى هاى پدر بزرگوار و دوستان دل سوزش موجب گرديد كه بعد از اتمام دوران ابتدايى در سال 1324 به صف طلاب حوزه پيوسته و در رديف سربازان امام زمان عليه‌السلام قرار گيرد. او در راه فراگيرى علوم اهل بيت عليه‌السلام تلاشى بى وقفه و فوق العاده داشت و خود را به طور كامل جهت كسب دانش و علم وقف كرده بود، از اين رو در اندك زمانى به رشد فرهنگى و علم بالايى دست يافت، و در كمتر از شش سال دروس سطح حوزه را به پايان رسانيد.

ايشان در اين دوره از اساتيدى مثل آيات بزرگوار شيخ مرتضى حائرى، شهيد صدوقى، سلطانى و شيخ عبدالجواد اصفهانى بهره جست. (696)

آية الله ابطحى كاشانى از ياران شهيد، درباره علاقه و هوش سرشار ايشان به درس مى گويد: «گاهى به حجره ما مى آمد و گاهى من به منزل ايشان مى رفتم و با هم به درس مى رفتيم (درس آقاى سلطانى، درس آقاى شيخ عبدالجواد اصفهانى) و از آن پس نيز با هم با درس خارج مى رفتيم (درس ‍ امام، درس آقاى بروجردى، درس آقاى داماد) و خارج از درسها هم، با هم مباحثه اى داشتيم (تقريرات آقاى نائينى، رساله هاى شيخ انصارى در آخر مكاسب و... )

خصوصيتى كه در شهيد حاج آقا مصطفى سراغ داشتم، اين بود كه از همان اول حالت تعبد نسبت به مطالب علمى نداشت ؛ يعنى مثلا اگر شيخ انصارى يا هر بزرگوارى مطلبى را گفته است سربسته نمى پذيرفت، بلكه مانند امام در مقام تجزيه و تحليل بر مى آيد و مى تواند گفت از همان اوايل روح اجتهاد داشت و همين هم باعث ترقى او شد». (697)

## اساتيد

ايشان بعد از شش سال تحصيل در 22 سالگى حدود سال 1330 ش به دوره تخصصى (خارج حوزه) خارج اصول و فقه وارد شده و در فقه و اصول از اساتيدى بهره برد كه عبارتند از آيات عظام:

1. آية الله العظمى حجت

2. آية الله العظمى بروجردى

3. آية الله العظمى محقق داماد

4. آية الله العظمى امام خمينى (پدر گراميشان)

5. آية الله العظمى شاهرودى

6. آية الله العظمى خويى

7. آية الله العظمى محمد باقر زنجانى

8. آية الله العظمى سيد محسن حكيم (698)

شهيد حاج آقا مصطفى علاوه بر اجتهاد در فقه و اصول، در علوم معقول و منقول نيز داراى تبحر بوده است و دانش حكمت و فلسفه را از اساتيد فن و حضرات آيات:

1. آية الله فكور يزدى

2. آية الله والد محقق

3. آية الله علامه طباطبايى

4. آية الله سيدابوالحسن رفيعى قزوينى

فراگرفته و به سن 30 سالگى نرسيده بود كه جامع معقول و منقول شد. (699)

## استعداد و نبوغ

در مورد استعداد ايشان حضرت آية الله العظمى خامنه اى، رهبر معظم انقلاب اسلامى مى فرمايد:

«در درس امام جزء بهترين شاگردان بود، اگر نگوييم بهترين شاگرد. و در عين حال خود او يك مدرس معروف بود، فلسفه و فقه درس ‍ مى داد... » (700)

شهيد حاج آقا مصطفى از جمله كسانى بود كه براى فهم و درك مطلب از هيچگونه سؤ ال كردن و مباحثه با استاد ابايى نداشت، آية الله ختم يزدى از ياران شهيد مى گويد:

«يكى از خصوصياتش اين بود كه در هر جلسه اى شركت مى كرد از مسائل علمى سخن مى گفت و مجلس را ره يك مجلس علمى مبدل مى ساخت و دنبال هر مطلبى را كه مى گرفت خيلى بحث مى كرد... خارج فقه را كه امام در نجف اشرف شروع كردند و مدت پانزده سال طول كشيد (از بيع تا خلل در نمار) شهيد حاج آقا مصطفى بيشترين اشكال را مى گرفتند... » (701)

و بالاخره خود شهيد مى گويد:

«... من در عمرم فقط چند سالى تقليد كردم و خيلى زود از تقليد كردن بى نياز شدم. » (702)

## تاءليفات

شهيد مصطفى خمينى علاوه بر تدريس علوم اسلامى داراى آثار و تاءليفات زيادى نيز مى باشد كه آثار قلمى او نشانگر عظمت علمى و فكرى آن مرحوم است و هر شخصيت علمى سياسى را از نوشته هايش مى توان شناخت و براى همين منظور اگر كسى بخواند مرحوم مصطفى را از نزديك شناخته و ابعاد علمى ايشان را درك كند مى تواند با مراجعه به آثار ايشان به اين مقصود نايل آيد. در اين خصوص مرحوم حاج سيد احمد خمينى برادر بزرگوار آن شهيد مى گويد:

«اجازه بفرماييد در اين مورد مقدمه اى عرض كنم و آن اين است كه معمولا افراد در بازدهى علمى و اجتهادى و يا تخصصى خودشان نيازمند به طى مراحل هستند كه بعد از آن مراحل مى توانند تز و يا اجتهاد خود را در معرض بهره بردارى ديگران قرار دهند، كه متاءسفانه ايشان پس از از اتمام مراحل لازم و در آغاز تقرير و بيان نظريات علمى و اجتهادى خود به شهادت مى رسد و در عين حال كتابهايى از ايشان باقى مانده است... )

تاءليفات زنده ياد حاج آقا مصطفى (ره)

1. القواعد الحكميه (حاشيه بر اسفار)

2. كتاب البيع (دوره كامل مباحث استدلالى بيع در سه جلد)

3. مكاسبه محرمه (در دو جلد)

4. مبحث اجاره

5. مستند تحريرالوسيله

6. تعليقه اى بر عروة الوثقى

7. تفسيرالقرآن الكريم (در چهار جلد كه ناتمام مى باشد)

8. تحريرات فى الاصول (از اول اصول تا استصحاب تعليقى)

9. شرح زندگانى ائمه معصومين عليه‌السلام (تا زندگانى امام حسين عليه‌السلام)

10. كتاب الاصول

11. القواعد الرجاليه

12. كتابى در مبحث نكاح

13. حاشيه بر شرح هدايه، ملاصدرا

14. حاشيه بر مبداء و معاد ملاصدرا

15. حواشى بر وسيله النجاة آقا سيد ابوالحسن اصفهانى

16. تطبيق هيئت جديد بر هيئت نجوم اسلامى

17. حاشيه بر خاتمه مستدرك. (703)

لازم به ذكر است كه در مجله حوزه شماره 82 - 81، تعداد 40 عنوان از آثار ايشان را آورده، است.

## سير و سلوك

حاج آقا مصطفى در كنار علم و دانش و فقاهت، مبارزه و جهاد را نيز در همان مكتب آموخت و پا به پاى امام امت (ره) در صحنه هاى سياسى و مبارزاتى قدم نهاد، چرا كه جهاد و شهادت را از سرور خود امام حسين عليه‌السلام آموخته بود.

او در فتواى فقهى خود از آيه «ولن يجعل الله للكافرين على المومنين سبيلا» تنها حرمت ازدواج با كافران را نمى فهميد بلكه تمامى سلطه هاى شوم از خدا بى خبران را بر مسلمين حرام مى دانست.

بيشتر از هر جهادى او مبارزه با شيطان درونى را لازم مى ديد و كسب تقوا و پرهيز از تبعيت هواى نفس را بزرگترين جهاد و بنا به فرموده پيامبر صلى الله عليه و آله «جهاداكبر» مى دانست و در اين راه به حد اعلاى مبارزه رسيد و خود را به گروه سالكان الى الله و اولياى پاك الهى رساند.

حجة السلام و المسلمين رحيميان يكى از يارانش مى گويد:

«يكى از خصوصيات حاج آقا مصطفى اين بود كه ايشان مقيد به پياده روى از نجف به كربلا در تمام زيارتهاى مخصوصه امام حسين عليه‌السلام بود در سال معمولا چند مناسبت بود (15 شعبان، عرفه، اربعين، اول و نيمه رجب) كه مردم از نجف به كربلا پياده مى رفتند و ايشان هر سال در چند مناسبت پياده به كربلا مى رفتند. گاهى مى شد كه كف پاى ايشان تاولهايى مى زد كه خونابه از آن راه مى افتاد و كاملا مجروح مى شد ولى باز هم به راه رفتن ادامه مى داد. » (704)

آقا مصطفى موقعى كه به زيارت مى رفت در بين راه مثل ساير زوار - بدون اينكه خود را آقازاده و صاحب علم و شهرت بداند - به صورت طبيعى اعمال و كارهايش را انجام مى داد. و علاوه بر زيارت اميرالمؤمنين عليه‌السلام و سيد الشهداء عليه‌السلام به زيارت دوره مسجد سهله و مسجد كوفه مى رفت و هر هفته طبق عادت طلاب نجف شب هاى چهارشنبه به مسجد سهله، محلى كه بسيارى از افراد در آنجا به خدمت امام زمان عليه‌السلام رسيده اند رفته و در آن محل بيتوته مى كرد.

آرى او كه رسيدن به قرب الهى را در توسل به اهل بيت عليه‌السلام ديده بود نگاهى به جراحت پا و يا خستگى راه و يا اينكه خود كارهايش را انجام مى دهد، و يا اينكه ديگران به او اعتناء داشته باشند يا نه، نمى كرد و براى زيارت امام حسين عليه‌السلام و حضرت امير عليه‌السلام همه مشكلات را به جان خريده و گاهى قريب صد كيلومتر فاصله نجف و كربلا را پياده مى پيمود.

شهيد در سير و سلوك به مقامى رسيده بود كه در دستورالعملى اخلاقى مى گويد:

«بدان اى برادرم، دوست عزيز و بزرگوارم، پس از فهم آنچه در اين سطور آمد و بعد از آن كه به علوم عادى آگاه گرديدى و رسوم ظاهرى را بر پا داشتى، بايد تلاش بى امان را براى رسيدن به برترين مقصد، والاترين هدف، شيرين ترين مسلك و دلپذيرترين شيوه پيشه كنى و آن «جان جهان شدن» است.

رسيدن به اين مقام والا و بلند، جز با دور كردن پستيها، تيرگيها و حجابهاى مادى و مدت و جلب صفات كمال و برتر، از راه عمل به دستور شرع انور و حركت بر مقتضاى ايمان و كوشش در اجراى فرامين الهى و احكام عملى، بدنى و قبلى نشايد.

... شگفتا! آيا وجدانت اجازه مى دهد، با توان و قدرتى كه او ارزانى داشته، برخوان گسترده اش او را، نافرمانى و سركشى كنى؟ آيا مى پسندى توان، اراده و حكمت او را در آنچه ناروا شمرده به كارگيرى و بى حرمتى روا دارى؟ پناه مى بريم به خداى داناى شنوا از شيطان رانده شده از درگاه خدا.

... جهاد اكبر را پيشه كن، تا الگويى حق نما گردى و مشمول پاداش شهيدان، كه در سخنان معصومين آمده است:

... بارالها! طعم عفو، شيرينى آمرزش و رحمت خود را بر ما بچشان، تا از سياهيهاى ذلت بيرون بياييم و لباس كفر و نفاق را از تن بدريم. به تو شكوه مى بريم كه تو ملجا هر شكايتى. » (705)

## شهيد مصطفى در نگاه بزرگان

شخصيت علمى و سياسى و عرفانى و عبادى شهيد بر همگان روشن است و ما بخاطر تبرك و تيمن كلام عده اى از بزرگان را زينت بخش صفحات مى گردانيم:

## امام خمينى:

«من اميد داشتم كه اين مرحوم (حاج آقا مصطفى) شخص خدمتگذار و سودمند براى اسلام و مسلمين باشد ولى «لا راد لقضائه و ان الله لغنى عن العالمين». (706)

## آية الله العظمى بهاء الدينى (ره):

... ابن الامام، بل هو الامام، بل له اب مثل الامام، شديد الحب بالامام، لا لاجل الابوة، و الامام شديد الحب لا لاجل ابنوة، بل لجهات اخر لامجال لذكرها.

آية الله حاج آقا مصطفى خمينى: دانشهاى عقلى و نقلى، سياست اسلامى و دينى را در جوانى ياد گرفته، و به جايى رسيده بود، كه از نخبگان زمان ما، بلكه عصرها و زمانها بود. درست گفتار و نيك سيرت بود، با كمال زيركى و هوشيارى به نفوس، آگاهى داشت، در انقلاب اسلامى و حوادث آن نقش ‍ بسيار ارزنده اى داشت... فرزند امام بود، بلكه خود، امامى بود، بلكه پدرى مثل امام داشت... »

## مقام معظم رهبرى حضرت آية الله العظمى خامنه اى:

«مرحوم سيد مصطفى خمينى (ره) يكى از شخصيت هاى بالقوه و بالفعل اسلام بود. روزى كه ايشان شهيد شدند، در حدود سنين 48 - 47 سالگى بودند و در آن سن جزء ممتازين كسانى بود، كه در حوزه هاى علميه قم، نجف، مشهد، و... وجود داشت، بنده ايشان را به عنوان يك چهره برجسته حوزه علميه قم از سالهاى قبل مى شناختم. »

## آية الله معرفت:

«تواضع و فروتنى از ويژگيهاى آن مرحوم بود و اين در حالى بود كه ايشان هم به دليل فرزندى امام (ره) و هم به خاطر ويژگيهايى فردى از موقعيت اجتماعى بالايى برخوردار بود... ايشان جلوتر از پدر بزرگوارشان حرف نمى زد، و اصولا نمى توان آن مرحوم را از والد جدا دانست. خيلى از افراد اعتقاد داشتند كه ايشان در تمام ابعاد همانند زمانى است كه امام (ره) در سنين جوانى بودند. » (707)

## ويژگيهاى عاطفى

بعد ديگر زندگانى اين شهيد عزيز روح بلند و عاطفى اوست كه مهربانى و عطوفت با سرستش عجين شده بود، هميشه با ديگران برخوردى صميمى و مهربان داشت، از بيماران عيادت مى كرد و در اين مورد توجهى به وضعيت مالى عيادت شدگان نمى كرد بلكه افراد بى بضاعت و كم در آمد را در خانه محقر و پر مهر و محبت آنها عيادت مى كرد و با كمال تواضع و فروتنى در كنارشان نشسته و وارد صحبت مى گرديد و گاهى براى شاد كردن آنان و همچنين عمل نمودن به دستورات و سفارشات ائمه معصومين عليه‌السلام هداياتى با خود به خدا دردمندان مى برد.

درباره رفتار حاج آقا مصطفى خواهر گراميشان مى گويد:

«ايشان نبست به اشخاص زير دست بسيار مهربان بودند ولى هرگز نسبت به اشخاص متكبر فروتنى نداشتند با اين كه درشت اندام بودند در موقع نشستن هيچ وقت تكيه نمى داند و گاهى مى گفتند ايشان ساعتها در بيرونى بدون اين كه به جايى تكيه داده باشند نشسته اند، مى گفتيم: دادش خسته نمى شويد؟ مى گفتند: اين طور بهتر است، انسان بايد خودش را بسازد، و همچنين هيچ وقت روى تشك نمى خوابيدند و فقط يك بالش زير سرشان مى گذاشتند... »

و يكى از دوستانش مى گويد:

«چند روز به منزل امام نرفتم. يك شب ايشان (حاج آقا مصطفى) به منزل ما تشريف آورد. از خانواده سراغ مرا گرفته بود. گفته بودند: كسالتى دارد. لذا، بدون هيچ تكلفى «ياالله» گفت و وارد شد. خانواده ام خواست اتاق را جمع و جور كند، ايشان گفت: نه همشيره، همين طور خوب است زحمت نكشيد، نشست و احوالپرسى كرد، بعد گفت: حضرت امام از شما خبر گرفته كه چرا پيدايتان نيست. » (708)

## در صحنه سياست

شهيد مصطفى در مكتبى بزرگ شده بود كه سياست با آن عجين شده و عين ديانت بود، لذا از همان روزهاى اول كه پدر بزرگوارش حضرت امام (ره) در اين مسير قدم نهاد با كمال جديت و تلاش حركت كرد به گونه اى كه حاج آقا احمد خمينى از بستگان ايشان مى گويد:

«اگر درباره امام مى گويند، حركتهاى ايشان پيامبر گونه است، بايد درباره مرحوم حاج آقا مصطفى نيز گفته شود كه حركت ايشان على وار بود نسبت به پيامبر گونه بودن امام. » (709)

ايشان بعد از دستگيرى امام در شب 15 خرداد 42 نقش به سزايى در به حركت در آوردن نيروهاى مردمى داشت و همان زمان با تمام نيرو فرياد زد كه: مردم خمينى را گرفتند، مردم خمينى را بردند و اين صدا به صورت برق در سر تا سر قم پيچيد و هنوز صبح 15 خرداد طلوع نكرده بود كه ميان مردم رفته و با انبوهى از جمعيت به طرف صحن معصومه عليه‌السلام به راه افتادند و از دستگيرى امام اعلام انزجار و تنفر نمودند.

فعاليتهاى ايشان به حدى بود كه ساواك درباره وى آورده است:

«در شهرستان قم پسر آية الله خمينى، كه معمم مى باشد، به جاى وى نشسته و دستورهاى او را به مورد اجرا مى گذارد و اعلاميه هايى تهيه و براى روحانيون مى فرستد... » (710)

موقعى كه امام در «قيطريه» تحت نظر بود مصطفى تنها رابط امام با ديگر روحانيون و مبارزان به شمار مى آمد و فرمانهاى امام را به ديگران مى رساند، در همين رابطه ساواك مى نويسد:

«طبق اطلاع واصله اخيرا پسر آية الله خمينى با افراد متنفذ و مخالف دولت در تمامى مى باشد، چون مشاراليه مى تواند با پدرش ملاقات نمايد از اين لحاظ رابط بين پدرش و افراد مخالف دولت است. »

در پى دستگيرى امام در 13 آبان 43 ش ايشان با جمع آورى اشخاص و ملاقات با مراجع قم موضوع را با مردم در ميان مى گذارد و به منزل آية الله مرعشى نجفى مى رود ولى از آنجا كه دژخيمان شاهنشاهى از وجود او وحشت داشتند به منزل آية الله ريخته و مصطفى را دستگير مى كنند و به تهران مى فرستند، ايشان 57 روز در زندان بودند كه با فشارهاى مردم و ديگر نيروها در هشتم دى ماه 43 آزاد مى شود به اين شرط كه به تركيه پيش ‍ امام برود.

شهيد مصطفى چنان استوار در مقابل ساواك و نيروهاى حكومتى در اين مدت ايستاد كه آنها را به تنگ آورده بود. او مدت 9 روز تحت بازجويى بود و در پاسخ به اين سؤ ال ساواك كه، انگيزه امام از سخنرانى برضد كاپيتولاسيون چه بوده است؟ نوشت: «اين يك مساءله اى است كه تحميل بر ملت شده است و تقريبا حكم حيثيت فروشى، آزادى فروشى و شخصيت فروشى است. »

و در پاسخ اينكه، منظور امام از دخالت در كار دولت چيست؟ مى نويسد: «... دخالت از باب امر به معروف و نهى از منكر است كه از اصول اصليه و منكر آن كافر و تارك آن مرتكب كبيره مى باشد و چنانچه سه مرتبه گناه را مرتكب شود، در صورتى كه حد شرعى از تعزير است در فواصل اجرا مى شود، مستلزم قتل مى باشد. »

تيزهوشى شهيد مصطفى در امور سياسى سبب مى شد كه هر گونه حركت از طرف دشمن، با شكست مواجه گردد، ساواك تلاش داشت با بازداشت امام و فرزندش مصطفى منزل امام بسته باشد و كسانى كه مقلد او هستند با مشاهده اين عمل به كسان ديگرى مراجعه كنند. ولى آقامصطفى براى خنثى كردن اين مساءله از زندان نامه اى به آن مضمون به آقاى اشراقى مى نويسند:

«بعدالحمد و الثنا فان جناب العلامة الفاضل حجة الاسلام آقا حاج شيخ شهاب الدين اشراقى دامت بركاته از قبل حقير وكيل هستند. در اخذ وجوه شرعيه اى كه بناست به دست من برسد كه از قبل آقاى والد مدظله وكيل هستم و وكيل در توكيل مى باشم و آن را به مصارف شرعيه و محال مقرره برسانند و يا آن كه حفظ كنند تا تكليف براى بعد از آن مقرر شود و نيز مى توانند رسيد داده و امضا فرمايند. »

25 رجب المرجب 1384 سيد مصطفى خمينى. » (711)

موقع آزادى، در هشتم دى ماه 43 به حاج آقامصطفى گفته بودند كه بايد طورى وارد شهر قم شود كه سر و صدا ايجاد نشود ولى ايشان بلافاصله بعد از آزادى وارد قم مى شوند و مردم با ديدن ايشان شعار مى دهند و تا خانه او را همراهى مى كنند و چون اصولا او كسى نبود كه با تهديد و ارعاب از ميدان به در رود از اين رو حكومت بيش از پنج روز تحمل نياورده و در روز يكشنبه سيزدهم دى ماه 43 ماءموران ساواك به خانه امام يورش برده و شهيد مصطفى را دستگير و روز چهاردهم دى ماه به تركيه تبعيد مى كنند.

## مصطفى و امام در تبعيدگاه

حاج آقا مصطفى به مدت يك سال در شهر «برساى» تركيه به حالت تبعيد مى ماند اما باز آرام ننشسته و سعى در بازگشت به ايران مى كند و با رئيس سازمان امنيت «برساى» گفت و گو مى كند تا با نصيرى در مورد بازگشت وى به ايران صحبت كند ولى نصيرى شرايط گوناگونى مطرح مى كند، گرچه او شرايط را مى پذيرد ولى در آخر نصيرى شرط مى كند كه بايد در خانه روستايى خود باشد و دو نفر ماءمور مراقب او باشند و چنانچه كسى از جلو خانه وى عبور كند كشته خواهد شد. با اين شرط حاج آقا مصطفى منصرف مى شود.

حاج آقا مصطفى همراه پدر بزرگوارش سه شنبه 13 مهر ماه 44 ش از تركيه به عراق تبعيد مى شوند و روز جمعه 23 مهر 44 وارد نجف اشرف مى گردند.

رژيم شاه از حركات مردم بعد از تبعيد امام به تركيه به وحشت افتاده بود، زيرا هسته هاى مبارزاتى كانونهاى گرم فعاليت عليه حكومت گشته بود و از جمله اين حركتها ترور «حسين على منصور» بود كه شهيد بخارايى در دادگاه موقع بازجويى و محاكمه علنا اعلام مى كند: «وقتى شما مرجع تقليد مرا از كشور تبعيد مى كنيد، من هم شما را از اين جهان تبعيد مى كنم. »

براى جلوگيرى از حركات فراوان و خاموش كردن آتش قهر مردم تصميم گرفت امام را به نجف تبعيد كند و چنين نماياند كه چون آنجا حوزه علميه است حضرت امام خود براى درس و بحث آنجا رفته و خيال مى كرد چون مراجع فراوانى در نجف وجود دارد امام تحت الشعاع قرار خواهد گرفت و در بين آن مراجع نمى تواند قد علم كند.

حضرت امام پس از ورود به نجف از آنجايى كه رژيم مطالبى را به حضرتش ‍ نسبت مى داد، تعدادى از افراد علماء نسبت به ايشان حساسيت بدى داشتند، و امام با توجه به اين حساسيتها، اقدام به تشكيل بيت و دفتر نكرده و حتى در اوايل شهريه هم پرداخت نكردند.

در چنين شرايطى حاج آقا مصطفى نقش جالبى ايفاء كرد، ايشان در مجالس ‍ علمى علما شركت با سؤ الات و اشكالهاى خود محيط درس و اذهان استادان و طلبه ها را به خود متمايل مى كرد و اين سؤ ال براى همه آنها پيش ‍ مى آمد كه اين كيست كه در مباحث اين چنين با تبحر و قوت وارد مى شود. نمود علمى حاج آقا مصطفى موجب جلب افكار به سمت امام شد.

پس از اينكه ايشان با اين كار خود افكار را متوجه اين كانون نهفته كرد به امام اصرار كرد كه درس را شروع كند؛ امام چون در معقول بيشتر تبحر داشتند اگر اصول را شروع مى كردند بيشتر جلوه داشتند ولى براى اينكه چنين توهمى پيش نيايد كه ايشان خواسته اند چيزى را عرضه كنند كه مورد توجه واقع شوند، درس فقه را شروع كردند يكى از مستشكلان زبده در درس ‍ ايشان، شهيد حاج آقا مصطفى بود كه زياد بحث و جدل مى كرد و با كار خود، از يك طرف اشكال كردن را رونق مى داد و از طرف ديگر اعلميت امام را ثابت مى كرد.

علاوه بر اين از نظر حفاظتى نيز بسيار با هوش و فعال بودند، يكى از طرحهاى شهيد بزرگوار اين بود كه براى حفاظت جان امام كه هم رژيم ايران و هم رژيم عراق از ايشان ناراضى بودند اين بود كه بايد عده اى از طلاب و شاگردان روحانى حضرت امام آموزش نظامى ببينند و حفاظت جان امام بر عهده خود شاگردان حضرت باشد كه در همين رابطه تعداد زيادى از ياران امام در نجف و لبنان دوره هاى نظامى ديده و از سال 1355 ش. به طور كامل حفاظت جان امام والا را بر عهد گرفتند.

و مورد ديگرى كه بر هوش و ذكاوت سياسى شهيد مصطفى دلالت دارد اين بود كه بختيار به عراق سفر كرد و از اهدافش ملاقات با حضرت امام بود تا از حيثيت امام و آبروى او براى ادامه مبارزات خودش بهره گيرد و لذا به هر قيمتى كه باشد مى خواست با امام ملاقات نمايد، در اين ميان حاج آقا مصطفى با تجربه و هوش و استعداد فراوانى كه داشت كه چنين دسيسه اى اطلاع پيدا كرد و مى دانست كه افتادن در اين گونه دامى موجب رفتن آبروى روحانيت و امام است به همين سبب به شدت با ملاقات امام مخالفت كرد.

امام و حاج آقا مصطفى كه از تركيه با فشار حكومت ايران و عراق تبعيد مى گردند حضرت آية الله پسنديده را در حضرت امام چگونگى ورود به بغداد و نجف را اينگونه بيان مى كند:

«بعد از تركيه به بغداد مى روند، در بغداد (آن هارا) در خيابان رها مى كنند و مى گويند خودشان بروند يك ماشين كرايه كنند كه به كاظمين يا جاى ديگرى بروند.

بعد از اينكه اينها به بغداد مى رسند خبر به يكى از علماى كربلا مى رسد ايشان موقعيت خيلى خوبى داشت به علماء و مردم اطلاع مى دهد و جمعيت زيادى براى استقبال امام به نجف مى برند، در تمام ميدانها جمعيت استقبال كننده بود. » (712)

حاج آقا مصطفى در عراق نيز از مبارزه دست نكشيد و به دنبال اوج گيرى نهضت رهايى بخش فلسطين، تلاش فوق العاده به عمل آوردند كه برادران روحانى خارج از كشور به پايگاههاى فلسطين بروند و در آن جا دوره ببينند، خود ايشان هم در مسائل نظامى كار كرده بودند و حتى با اسلحه هاى سنگين هم دوره ديده و آن طور كه خودشان نقل مى كردند، حتى ورقه هدايت تانك را نيز داشته، در منزل خود هم اسلحه هايى تهيه كرده بودند و طلابى را كه هنوز در مرحله ابتدايى بودند و هنوز به پايگاههاى فلسطين نرفته بودند در آن جا با اسلحه هاى سبك تعليم و آموزش مى دادند و اصولا ايشان عنايت خاصى به مبارزه مسلحانه داشتند و به آيه شريفه «و اعدو الهم ما استطعيتم من قوة...» تمسك مى جست و از اين كه مسلمانان چرا آموزش نظامى ندارند و تعليمات نظامى نمى بينند اظهار تاءسف و تاءثر مى كردند. (713)

فعاليتهاى ايشان سبب شد كه در 21 خرداد 1348 ش. به دنبال برانگيختن آية الله العظمى حكيم بر ضد رژيم بعث، دستگير و به بغداد برده شد، و رئيس جمهور وقت (حسن البكر) به او هشدار داد كه اگر مردم را بر ضد اين رژيم تحريك كنيد و با مخالفان رژيم عراق روابط داشته باشيد ناچار تصميمى درباره آنان مى گيريم كه موجب ناراحتى پدرتان شود و جالب اين كه همين تهديد را سپهبد نصيرى در سال 1342 ش. كرده بود.

## پرواز به سوى ملكوت

ترس در حكومت ايران و عراق از فعاليتهاى شهيد حاج آقا مصطفى عاقبت باعث شد كه تهديدشان را عملى كنند و تصميمى را كه گفته بودند به انجام رسانند و شب يكشنبه اول آبان 1356 ش. مصطفى را در حالى كه 47 بهار از عمرش مى گذشت به طرز مشكوكى مسموم و به شهادت رسانند.

مرحوم حاج سيد احمد خمينى درباره شهادت وى مى گويد:

«آنچه مى توانم بگويم و شكى در آن ندارم اين كه ايشان را شهيد كردند، زيرا علامتى كه در زير پوست بدن ايشان، روى سينه ايشان، روى سر و دست و پا و صورت ايشان و هم چنين لكه هاى بزرگ حكايت از مسموميت شديد مى كرد و من شكى ندارم كه او را مسموم كردند، اما چگونه اين كار صورت گرفته نمى دانم ولى همين قد مى توانم بگويم كه ايشان چند ساعت قبل از شهادت در مجلس فاتحه اى شركت كردند كه در آن جا بعضى از ايادى رژيم پهلوى دست اندركار دادن چاى و قهوه مجلس بوده اند. » (714)

1. ضربه روحى بر امام

2. پيشگيرى از خطرهاى فردا، هر دو رژيم پى برده بودند كه حاج سيد مصطفى، خمينى دوم است و بى ترديد با نظريات و ديدگاههاى سياسى و مذهبى كه دارد و با شجاعت و شكست ناپذيرى كه در اوست، فردا خمينى ديگر خواهد بود.

3. پديد آوردن رعب و وحشت

4. پايان دادن به روشنگرى هاى در نجف. (715)

## پيامدهاى شهادت

شهادت حاج آقا مصطفى درست مثل زندگى او ضربه اى مهلك بر حكومت ستم شاهى بود، خون او بود كه گروههاى مردمى را به حركت در آورد و جرقه انقلاب زده شد و بر خلاف تصور رژيم و با شنيدن خبر شهادت حاج آقا مصطفى بازار نجف تعطيل شد.

جنازه شهيد توسط ياران و شاگردان در روز اول آبان به كربلا برده شد. در اين مراسم جمعيت انبوهى شركت كردند، بيش از هفتاد دستگاه ماشين جنازه را به كربلا بردند و بازگرداندند.

شهيد سيد مصطفى را با آب فرات غسل دادند و در محل خيمه گاه حسين عليه‌السلام كفن كردند و پس از طواف در حرم حضرت سيد الشهداء عليه‌السلام و حضرت عباس عليه‌السلام ساعت 7 بعد از ظهر به نجف اشرف بازگرداندند.

روز دوشنبه دوم آبان (10 ذيقعده) جنازه آن شهيد حدود ساعت 9 صبح از مسجد بهبهانى (واقع در بيرون دروازه نجف) با شركت انبوهى از علما و فضلا، طلاب، كسبه، اصناف و ساير اهالى نجف اشرف به طرف صحن مطهر علوى تشييع شده و در مقبره علامه حلى دفن گرديد.

امام در مسجد بهبهانى حضور يافت و پس از مكث كوتاه و خواندن فاتحه با گامى استوار و قامتى آراسته به خانه برگشت و در مراسم تشييع و خاك سپارى شركت نكرد.

در كشورهاى ديگر نيز از جمله پاكستان، افغانستان، عربستان، كويت، بحرين، قطره، لندن، اروپا، آمريكا، كانادا، هند و سوئد مجالس عزادارى و در بعضى جاها تظاهرات صورت گرفته و سيل تسليت از نقاط مختلف جهان به طرف نجف سرازير شد.

در ايران نيز مردم مجلس عزا برپا كردند و پس از سالهاى، نام خمينى را شنيدند و خطبا و سخنرانان در منابر نام امام را بر زبان راندند. اولين مجلس ‍ ختم از طرف جامعه روحانيت مبارزه تهران و علماى تهران در مسجد جامع برگزار شد كه انبوهى از جمعيت در آن شركت داشتند، آقا طاهر اصفهانى، خطيب مجلس بود كه در بهت و سكوت و تاءثر فوق العاده حضار سخن گفتند. و هر بار كه نام امام خمينى را مى برد فرياد صلوات پياپى آن جمعيت فشرده لرزه بر اندام بيگانه پرستان مى انداخت.

مجلس بزرگداشت شهيد حاج آقا مصطفى نيز در مسجد ارك از طرف شهيد بهشتى، مطهرى، مفتح منعقد گرديد و آقا دكتر حسن روحانى از امام خمينى و نقش موثر ايشان در بيدار جوامع اسلامى و مبارزه با ايادى استعمار و شخصيت علمى حاج آقا مصطفى سخن گفتند.

حوزه علميه قم نيز تعطيل و شهر قم سر تا سر سياه پوش شد و از طرف آيات عظام گلپايگانى، مرعشى و ساير مراجع، مجالسى ترتيب داده شد. (716)و بدين ترتيب دشمن كه براى خاموش كردن صداى حاج آقا مصطفى او را به شهادت رسانده بود، اينك با سيل بنيان كنى روبرو گرديده ؛ سيلى كه از مجالس فاتحه حاج آقا مصطفى آغاز گرديد و با رشادتهاى قهرمانان 19 دى 1356 ش. در قم و مجالس چهلم آنان در تبريز، اصفهان، يزد و مشهد، خروشان تر شد و سرانجام حكومت ستم شاهى را در هم كوبيد و بساط عدل را گسترد.

در آخر از باب تبرك وصيت نامه شهيد را پايان بخش مطالب خود قرار مى دهيم.

«فكر مى كنم قبلا وصيتى كرده باشم ولى على اى تقدير وصى خود را پدر بزرگوار خود اولا و در مرتبه بعد مادر و مخدره حليله و برادر احمد است بعد از اقرار بما جاء به النبى الاعظم صلى الله عليه و آله جميع كتابهاى خود را در اختيار حسين قرار مى دهم به شرط آنكه تحصيل علوم قديمه كند در غير اينصورت به كتابخانه مدرسه آقاى بروجردى در نجف اشرف تحويل دهند چه آنكه نوعا از وجوه تحصيل شده و خلاف احتياط است كه ارث برده شود، چيز ديگر هم ندارم مگر بعضى مختصر است آن هم ديگر احتياج به گفتار ندارد. » (717)

# امام موسى صدر

مفقود الاثر 1357 ش.

اميد محرومان

عبدالرحيم اباذرى

«سيد موسى صدر» در تاريخ 14 اسفند 1307 ش و در عصر حكومت فرعونى در شهر قم ديده به جهان گشود. حكومتى كه مردمش حتى محدوده خانه و در كنار سفره ساده ناهار و شامشان نيز جراءت آن كه سخنى عليه رژيم بر زبان آورند، نداشتند. با همه اينها سيد موسى به دور از چشم فرعونيان زمان، دوران نونهالى و كودكى را پشت سر مى گذاشت و رفته رفته مانند بچه هاى ديگر شهر با كوچه و بازار و حوزه باصفاى اين شهر آشنا مى شد. (718)

پدر وى آية الله العظمى سيد صدرالدين صدر در زمان تحصيل خود در نجف اشرف حركتهاى مترقى و نوجويانه را در عراق رهبرى مى كرد. نام او هنوز با نهضت ادبى آن كشور همراه است (719) وى پس از مهاجرت به ايران در شهر مقدس مشهد سكونت گزيد. اندكى بعد به دعوت مرجع عاليقدر و بنيانگذار حوزه علميه قم، فرزانه دورانديش حاج شيخ عبدالكريم حائرى يزدى، به منظور معاونت و جانشينى ايشان به شهر قم هجرى كرد و پس از سالها تلاش و خدمت، در همانجا دارفانى را وداع گفت.

## صدر شهداى عراق

شهيد والامقام و انديشمند بزرگ اسلامى آية الله سيد محمد باقر صدر، پسر عمو و شوهر خواهر سيد موسى بود. وى رهبرى انقلاب عراق را به عهده داشت و در پى مبارزه پيگير با حكومت بعثى و پشتيبانى از انقلاب اسلامى ايران و امام خمينى رضوان الله عليه همراه خواهرش «بنت الهدى» كه او نيز يكى از مبارزان و نويسندگان فرزانه عراق بود، زير شكنجه صدام خونخوار، به شهادت رسيد.

اجداد پدرى سيد موسى را بيشتر عالمان تلاشگر و مجاهدان سخت كوش ‍ تشكيل مى دهند كه هر يك در عصر خود طلايه دار رهايى مردم از ظلم و جهل و مبشر نور و معرفت بوده اند. سيد موسى از ذريه پيامبر اسلام و فرزند پاكى از خاندان على بن ابيطالب عليه‌السلام به شمار مى آيد. وى با سى و سه واسطه درخشان از طرف پدر به جدش امام هفتم شيعيان، حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام پيوند مى خورد. (720)

## ورود به حوزه سازندگى

هر چند وى همپاى گذراندن درسهاى دبستان و دبيرستان به دروس ‍ حوزوى نيز اشتغال داشت شروع به تحصيل تمام وقت او در حوزه علميه قم از سال 1360 ق. مقارن 1320 ش. آغاز شد. تحصيلات حوزوى سيد موسى در قم بيش از يك دهد به طول انجاميد. وى پس از گذراندن دوره مقدمات و سطح متوسط و عالى، در درس خارج فقه و اصول و فلسفه استادان نامى و بزرگ حوزه شركت جست.

از استادان معروف دروس سطح و خارج او اين فرزانگان را مى توان نام برد:

## دروس سطح

الف: آية الله علوى اصفهانى

ب: آية الله محقق داماد

ج: آية الله سيد رضا صدر

## خارج فقه

الف: آية الله سيد احمد خوانسارى

ب: آية الله حجت كوه كمره اى

ج: آية الله سيد صدرالدين صدر (پدرش)

د: آية الله امام خمينى (در درس ايشان مدت اندكى شركت كرد. )

ه‍: آية الله محقق داماد

## خارج اصول

آية الله محقق داماد

## فلسفه

الف: آية الله علامه طباطبايى

ب: آية الله سيد رضا صدر (برادرش)

سيد موسى صدر خود در كنار تحصيل خارج فقه و اصول به تدريس ‍ مقدمات و سطح نيز اشتغال داشت. از جمله كتاب با ارزش «شرح لمعه» (721) را براى شاگردانى چند كه در حوزه از برجستگى خاصى برخوردار بودند، تدريس مى كرد و در ارائه مسائل مهم و پيچيده آن، با بيانى شيوا و گيرا همه را سخت به تعجب و تحسين وا مى داشت. (722)

او در سايه پشتكار شبانه روزى توانست در مدت كوتاهى خود را در صف اساتيد حوزه علميه قم جاى دهد و پس از چندى به تدريس فقه و اصول و منطق و فلسفه بپردازد. (723)

## تحصيل در دانشگاه

او در كنار تحصيل و تدريس درسهاى حوزه، براى ورود به دانشگاه در آزمون كنكور سراسرى شركت مى جويد و پس از موفقيت در دانشكده حقوق تهران مشغول تحصيل مى شود و در نهايت به اخذ درجه ليسانس ‍ حقوق اقتصادى نايل مى آيد. (724)

وى همچنان از روح بلند و استعداد سرشار خود كمك مى گيرد و علاوه بر تسلط كامل به دو زبان فارسى و عربى، به فراگيرى زبانهاى فرانسه و انگليسى همت مى گمارد و در اين راه نيز پيروز و سربلند بيرون مى آيد. او فرصتهاى طلايى دوران جوانى را به آسانى از دست نمى دهد و از لحظه هاى هر چند كوتاه آن استفاده هاى بلند و پايدار مى كند وى در سال 1332 ش. پدر گرانقدر خود را از دست مى دهد، در همان سال از قم هجرت آغاز كرده، وارد حوزه علميه نجف مى شود. (725)

## اجتهاد جواهرى

سيد موسى صدر در حوزه علميه نجف نيز همانند قم، در ميان دوستان همدرس و هم بحث خود همچنان برترى علمى خويش را حفظ نمود و با نبوغ و استعداد حيرت انگيز خود همه را به شگفتى و غبطه واداشت ؛ به طورى كه هر گاه دوستان هم سطح در محافل علمى و در جلسات درس و بحث با گفتار محكم وى مواجه مى گشتند، بى اختيار شيفته قدرت علمى و انديشه وى مى شدند.

بزرگان و مراجع تقليد نجف نيز براى شخصيت جامع و كامل وى احترام خاصى قائل بودند و با چشم عظمت و اميد به او نظر مى كردند. حتى برخى از آنان كه در درس خود اجازه اشكال به هيچ كس نمى دادند. به نشان تجليل از شخصيت سيد موسى صدر به گفتار و ايرادهاى او با دقت تمام گوش فرا مى دادند. (726)

همه اينها حكايت از آن داشت كه او به درجه والاى اجتهاد نايل آمده است ولى نه آن اجتهاد مصطلح و مرسومى كه بسيارى از آن بهره داشتند. بلكه اجتهاد وى نشاءت گرفته از فقه سنتى و الهام يافته از اجتهاد جواهرى بود كه او را همانند «محقق اردبيلى»ها و «شيخ انصارى»ها و جلوه پرفروغى فقيهى زمان شناس آگاه و درد آشناى دوران كرده بود. (727) او علاوه بر داشتن ملكه خلوص، تقوا و زهد كه براى هر مجتهد ضرورى است داراى زيركى، هوش و فراست فراوانى بود كه به وى توان آن را مى داد تا رهبرى و هدايت جامعه بزرگ اسلامى را به عهده بگيرد. سيد موسى در سال 1335 ش. به فكر تشكيل خانواده افتاد تا با انتخاب همسرى همراه و شايسته به زندگى سرتاسر تلاش خود جلوه ديگرى بخشد. او در 28 سالگى به اين آرزو تحقق بخشيد و با دختر خانواده اى اصيل و مذهبى پيوند زناشويى و تعهد بست كه حاصل اين وصلت مبارك در سالها بعد، علاوه بر موفقيتهاى بارز معنوى و سياسى و اجتماعى، دو دختر و دو پسر به نامهاى (صدرالدين، حميد، حورا، مليحه) بود.

## نامه اى از زعيم حوزه

درخشش حياتبخش سيد موسى صدر در ابعاد گوناگون علمى، سياسى، اجتماعى و فرهنگى، او را بسان گوهرى گرانبها در فراروى ديده ها نشانده بود. تنها عالم بزرگوار عبدالحسين شرف الدين نبود كه شيفته عظمت وجودى او گشته بود. شخصيت جامع و كامل سيد موسى صدر بسيارى از مراكز علمى و دانشگاهى آن روز در ايران را نيز تحت تاءثير فراوان خود قرار داده بود.

در آن روزها فعاليتهاى تبليغى و ارشادى در خارج از كشور به كوشش مرجع دورانديش آية الله بروجردى (ره) جان تازه اى مى گرفت. بدين منظور نام شخصيتهاى برجسته و جامع حوزه براى عهده دار شدن اين مسؤ وليت خطير تنظيم گرديد؛ كه در آن ميان نام سيد موسى صدر نيز به چشم مى خورد. (728) پس از آن نامه اى از طرف زعيم عاليقدر حوزه خطاب به سيدموسى صدر نگارش يافت و به نجف ارسال شد؛ بدين مضمون كه سيد موسى نماينده تام الاختيار مرجع جهان تشيع در كشور ايتاليا باشد و امور مذهبى و اجتماعى مسلمانان آنجا را به دست با كفايت خود اداره كند. اما زمانى كه نامه به دست وى رسيد بنابه دلايلى جواب عاجلى بدان نداد واز اين نظر از ساحت مقدس آن رهبر بزرگ طلب عفو و اغماض نمود.

## اصلاح نظام حوزه

يكى از حركتهاى ارزشمند و تاريخ سيد موسى صدر و دوستانش در حوزه علميه قم، موضع گيرى و اقدامات فداكارانه آنان در مورد «اصلاحات اساسى در حوزه» بود. آنها با يك جهش صادقانه و دردمندانه، دست به تدوين «طرح مقدماتى اصلاح حوزه» زدند كه به دليل بى توجهى و كارشكنى برخى از كوته نظران و ساده لوحان، كوچكترين استقبالى از آن به عمل نيامد. در اين مورد آية الله ناصر مكارم شيرازى چنين اظهار مى دارد:

«... در زمان مرجعيت حضرت آية الله بروجردى اين مسائل (اصلاح حوزه) مطرح بود. مخصوصا طرحى به وسيله دوستان فاضل جوان در آن زمان امثال امام موسى صدر و شهيد دكتر بهشتى و جمعى از مدرسين بزرگ فعلى براى گامهاى اوليه اصلاح حوزه تهيه شده بود، ولى بر اثر آماده نبودن افكار به دست فراموشى سپرده شد و مايه سرخوردگى همه دوستان گرديد. » (729)

## آغاز هجرت

سيد موسى در سر هواى زيارت داشت. زيارت كانونهاى عشق و عاطفه خفته در عراق، «عتبات عاليات». و اين در حالى بود كه از رحلت جانسوز مجاهد بزرگ سيد عبدالحسين شرف الدين حدود دو سال مى گذشت. هنوز مردم لبنان سرو سامان نيافته بودند و به دنبال يافتن رهبرى مجاهد و آگاه لحظه شمارى مى كردند.

آن ها هرچند گاهى با سيد موسى تماس مى گرفتند و در اين اواخر نيز با ارسال نامه اى به طور رسمى از وى براى سفر به لبنان دعوت به عمل آورده بودند. از طرف ديگر در همين زمان نامه ديگرى از سوى رهبر شيعيان جهان، آية الله بروجردى، به سيد موسى صدر رسيد و آن عالم درد آشنا ايشان را براى قبول آن مسووليت خطير مكلف كرد.

همه اينها نشان مى داد كه ديگر عذرى برايش باقى نمانده و از هجرتى ناگزير گريزى نبوده است. از اين رو مسافرت به عراق را نمى توان تنها يك سفر زيارتى ناميد، زيرا او به دنبال اين سفر، سرى به كشور لبنان زد تا از نزديك با مردم سخن گويد و با موقعيت سياسى، اجتماعى و فرهنگى آنها پيش از پيش آشنا شود و آن وقت تصميم نهايى خود را در مورد ماندن در آن كشور، بگيرد.

سيد موسى صدر پس از زيارت عتبات عاليات، در زمستان سال 1379 قمرى مطابق با سال 1338 ش. نخست براى يك بازديد سى روزه وارد كشور لبنان شد. ولى پس از بررسى اوضاع آشفته آن كشور و مشاهده نابسامانيهاى شيعيان و مسلمانان جنوب، بشدت احساس وظيفه نمود و بر خلاف ميل باطنى خود تصميم به ماندن گرفت.

سيد موسى صدر پس از ورود به كشور لبنان، شهر «صور» را براى ايفا مسؤ وليت بزرگ خود انتخاب كرد و در مسجد جامع آن به اقامه نماز جماعت مشغول گرديد. او با مطالعه دقيق اوضاع، بخوبى دريافت كه ريشه اصلى همه اين گرفتاريها فقر فرهنگى و اقتصادى است. از اين رو، با يك برنامه ريزى اساسى نخست به جنگ فقر فرهنگى رفت و علاوه بر ايراد سخنرانى، تشكيل كلاسهاى منظم در دبيرستانها و مراكز فرهنگى و هنرى ديگر، با جوانان روشنفكر آن سامان ارتباط نزديك برقرار نمود.

وى با سخن رسا و روشنگرانه خود، پوچى فرهنگ غرب و ماديگرى را براى آنان توضيح داد و با الهام از قرآن، سنت و مكتب اهل بيت عليه‌السلام منطق اسلام را به مثابه قوى ترين و پرمحتواترين منطق روز معرفى كرد. جوانان كه تا آن روز نديده و باور نمى كردند كه يك روحانى و رهبر مذهبى اين چنين با سيمايى گشاده در برابر آنها مانند پدرش مهربان سخن بگويد، شيفته اش شدند. بعلاوه آنها به قدرى از معارف اسلام و تشيع فاصله داشتند كه نمى توانستند قبول كنند اين سخنان از منابع دين مقدس اسلام و تشيع گرفته شده است.

سيد موسى هر چند كه در شهر صور سكونت داشت و هفته اى دو روز براى سخنرانى در دبيرستان عامليه به بيروت سفر مى كرد و دبيران و دانش آموزان آنجا را نيز از سرچشمه زلال شريعت محمدى صلى الله عليه و آله سيراب مى نمود و با گفتار و كردار دلپسند خود همه را بى اختيار شيفته معارف الهى و مكتب امامان معصوم عليه‌السلام مى كرد. (730)

## وضع دردناك مدارس

همزمان با نفوذ استعمار فرانسه در لبنان، وضع آموزش و پرورش آن كشور بسيار دگرگون و درد آور گرديد؛ به طورى كه يكى از موفق ترين عوامل نشر فرهنگى بيگانگان وجود دهمين مراكز در آن كشور بود. چرا كه برنامه درسى مدارس و دبيرستانها نيز از سوى آنان تنظيم مى شد و جوانان مسلمان سخت تحت تاءثير آداب و رسوم دشمنان قرار داشتند.

در اين حال (سال 1371 ق. ) عالم دورانديش سيد عبدالحسين شرف الدين كه همواره در اين قبيل مسائل حالت تهاجمى داشت، حركت كرد و در مقابل اين تهاجم بزرگ فرهنگى نيز ايستاد.

با شروع فعاليت سيد موسى صدر اين مدارس نيز رونق بيشترى گرفت ؛ به گونه اى كه با تلاشهاى وى پس از مدتى مدرسه عامله بيروت، به دانشكده تبديل شد و به «دانشكده عامليه» معروف گرديد. (731)

او در عين حالى كه به سنگر مسجد اهميت فراوان مى داد از مراكز فرهنگى نيز غافل نبود و همچنان كه گذشت باذوق سرشار و به كارگيرى روشهاى جديد، سعه صدر و برخوردهاى مناسب خود، در مدت كوتاهى مدارس، دبيرستانها و دانشگاهها را تبديل به سنگرهايى فولادين عليه فرهنگ بيگانه كرد و راه استاد بزرگ خود، عالم مبارز سيد شرف الدين را ادامه داد.

سيد موسى صدر معتقد بود كه فقر فرهنگى ارتباط تنگاتنگى با فقر اقتصادى دارد. همچنان كه اين دو بى ارتباط با مسائل سياسى، نظامى، اخلاقى و اعتقادى نيز نمى توانند باشند. بنابراين بايد هه اينها در كنار هم ارزيابى شده، براى هر كدام به طور همزمان و در كنار هم چاره انديشى كرد. او مى گفت:

«چقدر تعجب آور است! اسلام طلب علم را فريضه (واجب) بداند و بيسوادترين مردم مسلمانها باشند. (يا اينكه) نظافت را از ايمان بشمارد، در حالى كه كثيف ترين كوچه و بازار، كوچه ها و بازارهاى ما مسلمانها باشد... . دعوت صحيح اگر تواءم با عمل نباشد و وضع اجتماعى دعوت كننده يا هم مذهبان او بد باشد، دعوت كم اثر خواهد بود. اصولا يكى از بزرگ ترين دليلها براى بطلان ادعاى هر دعوت كننده، همان وضع اجتماعى اوست. آخر چطور ممكن است مردم ادعاى مسلمانى را كه اسلام را ضامن سعادت دنيا و آخرت مى داند باور كنند، در حالى كه فقر، جهل، مرض و عدم بهداشت آنها را فراگرفته است ؛ اخلاق تجار، روش جوانان، كردار زنان و رفتار سياستمداران همه فاسد و منحرف باشد؟! اين خود سند بى اعتبارى مدعاى هر دعوت كننده اى است. » (732)

او با توجه به همه اين ريزه كاريها و براى حل نابسامانيها ريشه دار در ابعاد مختلف، به سنگر مسجد و فعاليت در دبيرستانها و دانشگاهها اكتفا نكرد و اقدام به تاسيس مراكز اساسى ترى نمود از جمله:

1. مدرسه صنعتى جبل عامل

اولين موسسه اى كه وى در شهر صور بنيان نهاد «مدرسه صنعتى جبل عامل» بود. هدف او از ايجاد اين مركز آن بود تا فقر و جهل را كه سالها سايه شوم خود را بر سر اين مردم افكنده بود از ميان بردارد.

2. تاسيس جمعيت بر و احسان (733)

اين مركز كه به شكل تعاونى و به ابتكار و همت سيد موسى ايجاد گرديده است داراى پنج كميسيون جداگانه به نامهاى «تفتيش، برنامه، مالى، تبليغاتى و مجالس مذهبى » است، كه هر كدام فعاليتهاى خاص خود را دنبال مى كنند. اين جمعيت در نخستين سال تاءسيس خود، تنها بيش از يكصد و بيست نفر فقير دوره گرد را از كوچه و بازار جمع كرد و علاوه بر كمكهاى مالى، براى هر يك شغل آبرومندى ايجاد نمود.

3. تاءسيس خانه دختران

زنان و دختران علاوه بر فعاليت در بخش بانوان «جمعيت بر و احسان» در سه مؤ سسه مهم ديگر كه باز به همت سيد موسى صدر، براى آنان راه اندازى شده بود، به كار و كوشش پرداختند. يكى از آنها مدرسه اى به نام «بيت الفنتاة» (خانه دختران) بود. در اين مكان به دختران بى سرپرستى و فقير هنرهاى دستى ديگر آموزش مى دادند. (734)

4. آموزشگاه پرستارى

وى مركز ديگرى نيز براى بانوان داير كرد به عنوان «آموزشگاه پرستارى». در اين آموزشگاه دخترانى كه مدرك ديپلم گرفته بودند، پذيرفته مى شدند و زير نظر استادان با تجربه آموزش پرستارى مى ديدند و پس از فارغ التحصيل شدن به مراكز بهداشتى، درمانى و بيمارستانها اعزام مى شدند و در عين حالى كه براى خود و خانواده مايه اميد و زندگى بودند در آن مركز در خدمت محرومان و بيچارگان قرار مى گرفتند. (735)

5. مركز پزشكى

اين مركز به نام «مدينة الطب» شهرت يافته و تا به حال اقدامات وسيع و مهمى را در خصوص امور بهداشتى و درمانى به انجام رسانده و در بسيارى از قصبه هاى جنوب لبنان كه سالها مردمش از همه چيز محروم بودند، درمانگاه و مركز بهداشتى داير نموده است. (736)

6. مؤ سسه قاليبافى

اين مركز آموزشى يكى از مراكز سرنوشت ساز براى بانوان و ديگر محرومان به حساب مى آمد و به موجب همين اهميت، زير نظر شهيد بزرگوار دكتر مصطفى چمران اداره مى شد و بيش از 300 دختر از منطقه جبل عامل در اين مركز آموزشى مشغول يادگيرى قاليبافى بودند. (737)

7. حوزه علميه

يكى ديگر از حركتهاى مهم و ماندگار سيد موسى صدر، راه اندازى مركز فعال ديگرى به نام «معهد الدراسات الاسلامية» (مركز بررسيهاى اسلامى) بوده است.

البته مؤ سسات و مراكز مختلفى را كه به همت و رهبرى سيد موسى صدر ساخته شده، نمى توان در همين هفت مورد خلاصه كرد، چنانكه دو مؤ سسه مهم ديگر به نامهاى «دارالايتام» و «سازمان زنان» هم در نتيجه تلاشها و جانفشانيهاى او به ثمر رسيده است. (738) كه توضيح و تفصيل اين همه مجال ديگرى را مطلب مى كند.

## تدبير تاريخى

مردم شيعه لبنان كه جمعيت اكثر آن كشور را تشكيل مى دادند، احتياج به مركز سازماندهى قانونى براى خود داشتند، تا از حقوق طبيعى و شخصيت انسانى آنان بخوبى حراست نمايد.

سيد موسى صدر براى گرفتن حقوق قانونى شيعيان رهسپار بيروت شد و مبارزه وسيعى را در اين خصوص آغاز نمود. وى تمام نيروى خود را به كار گرفت تا يك مجلس قانونى براى شيعيان آن كشور تشكيل دهد. در حركت نخست، موضوع را به طور جدى با شخصيتهاى بزرگ سياسى و مذهبى شيعه و غير شيعه لبنان در ميان گذاشت و هدف خود از تاءسيس اين مركز را براى آنان توضيح داد. در اين ميان مخالفتها و كارشكنيهايى از طرف دولتهاى عربى و برخى از شخصيتهاى داخلى آغاز گرديد. ولى او هيچ وقت از پاى ننشست و به تلاشهاى پيگير خود ادامه داد.

## تشكيل مجلس و انتخاب رهبر

برخلاف كارشكنيها و مخالفتهاى گوناگون، سرانجام تلاشهاى مخلصانه سيد موسى صدر به نتيجه رسيد و نمايندگان شيعيان در مجلس شوراى لبنان، به پيشنهاد وى يك طرح قانونى را تقديم مجلس كردند كه اين طرح در روز سه شنبه 6 صفر 1387 ق. (739) به تصويب مجلس و امضاى رئيس جمهور لبنان رسيد.

بر اساس اين طرح قانونى شيعيان اجازه داشتند مجلسى را به نام «المجلس الاسلامى الشيعى الاعلى» براى دفاع از حقوق حقه خود تاءسيس نمايند. پس از گذراندن مراحل قانونى، در تابستان سال 1389 ق. (740) مجلس اعلاى شيعيان در لبنان به طور رسمى و قانونى شروع به فعاليت كرد و باز با دستهاى پرتوان سيد موسى صدر صفحه درخشان ديگرى بر مبارزات تاريخى مردم شيعه لبنان اضافه شد. (741)

## سازمان «جنبش مستضعفان»

سيد موسى صدر شخصيتى بود كه دهها سال از زمان خود جلوتر بود و حوادث و مشكلات را قبل از وقوع شناسايى كرده، در پى علاج و پيشگيرى برمى آمد. او در مدت چند سال اقامت خود در لبنان به اين نتيجه رسيده بود كه جوانان اين كشور زمينه هاى مساعدى براى فداكارى و سلحشورى در راه تحقق آرمانهاى مقدس اسلامى دارند از اين رو براى سازماندهى، تربيت و تشكل نيروهاى بالقوه آنان و آگاهى هر چه بيشتر و بهتر جوانان از جهان بينى و ايدئولوژى اسلامى، اقدام به تاءسيس سازمانى به نام «حركة المحرومين» نمود، تا براى مبارزه اساسى با دشمنان اسلام در منطقه، از نيروهاى كار آمد، با ايمان و جان بر كفى برخوردار باشد.

شهيد بزرگ دكتر مصطفى چمران كه از طرف امام موسى صدر به مسؤ وليت سازماندهى اين جنبش منصوب شده بود چنين مى نويسد:

«... شيعيان فوج فوج وارد اين نهضت مى شدند، احزاب را رها مى كردند و به اين سازمان مى يپوستند. سازمانى مكتبى و بر اساس ايدئولوژى اسلامى، براساس خط على و حسين عليه‌السلام... نمى خواستيم سازمان به صورت دكان درآيد و هركس و ناكس و يا هر فكر غلطى وارد آن شود و خداى نكرده حزبى ديگر مثل احزاب فاسد لبنانى به وجود آيد كه كارشان دروغ و تهمت و كار چاق كنى و زدن اموال مردم و حكومت و تقسيم منافع است. از همان اول تاءكيد كرديم كه ما ايجاد حركت كرده ايم نه حزب، و حركت از مبارزه با نفس و تربيت نفس و اخلاق شروع مى شود... . » (742)

اين سازمان براى اولين بار طلسم وابستگى را شكست و با شعار «نه شرقى، نه غربى» حركت خود را آغاز كرد و با الهام از معارف ناب اسلامى در كوتاه مدت، كادرهاى با ايمان، زبده و نمونه اى را تربيت نمود كه هر يك در ميدانهاى مختلف علمى، صنعتى، نظامى، اخلاقى و... الگو و سرآمد بودند.

در واقع مى توان اين بخش از فعاليت «تاءسيس حركة المحرومين» از سوى امام موسى صدر را دومين مرحله از سرى مراحل سازماندهى شيعيان لبنان به حساب آورد. زيرا اولين مرحله آن را وى با تاءسيس مركزى بزرگ به نام «مجلس اعلاى شيعيان» شروع كرده بود. (743)

## سازمان نظامى «امل»

پس از آنكه سازمانهاى ادارى، تشكيلاتى و عقيدتى با موفقيت كامل راه اندازى شد و با استقبال پرشور مردمى روز به روز پايه هايشان استوارتر گرديد، نوبت به مرحله سوم سازماندهى رسيد. در آن زمان احزاب و گروههاى چپ گرا و راست گرا هر كدام براى خود ارتشى كوچك تشكيل داده، براى تحقق آرمانهاى حزب متبوع خود، هر چند گاهى از آن استفاده مى كردند. اين ارتشها غالبا چون از انگيزه و آرمان دينى و مذهبى تهى بودند در برابر تهديدات نظامى كشورهاى بيگانه، از كارايى لازم بر خوردار نبودند به همين علت امنيت مرزهاى كشور لبنان به آسانى آسيب پذير مى شد.

براى از بين بردن چنين حالتى، و در پى ايجاد امنيت داخلى و خارجى كشور لبنان، تاءسيس يك سازمان نظامى قوى، ضرورى به نظر مى رسيد. سازمانى كه افراد آن با داشتن آگاهيهاى سياسى، مذهبى و نظامى، پاسدار مرزهاى عقيده و نظام باشند. از اين تاريخ بود كه پايه هاى يك سازمانى نظامى به نام «افواج مقاومت لبنان» (امل) (744) پى ريزى گرديد.

## سلوك سياسى

به طور كلى خط مشى اساسى و دورنماى فعاليتهاى امام موسى صدر در طول اقامت وى در لبنان را مى توان در عنوانهاى زير خلاصه كرد:

1. جانبدارى از اصل همزيستى صلح آميز فرقه هاى مذهبى و طايفى چندگانه كشور لبنان و مبارزه با تلاشهاى مذبوحانه در جهت تجزيه كشور.

2. حراست از اصل همزيستى مسالمت آميز لبنان و فلسطين و حمايت همه جانبه از انقلاب فلسطين و مرد آواره آن.

3. تلاش براى رفع هر گونه اختلاف، و كوشش در پى تحقق اصلاحات سياسى، اجتماعى و فرهنگى.

4. مردود شمردن هر گونه تعصبات فرقه اى و مذهبى و دورى از جنگ و ستيز فرقه گرايانه.

5. ارج نهادن به اصل دفاع از خويشتن براى هر گروه، دسته و افراد.

6. مبارزه مداوم با دولت غاصب اسرائيل.

7. مبارزه با هر گونه تجاوز خارجى به كشور لبنان.

8. تلاش در جهت جلوگيرى از احتمال سركوبى انقلاب فلسطين. (745)

در اينجا فرصت آن است كه به خصوصيات اخلاقى و برجستگيهاى روحى امام موسى صدر پرداخته شود تا رمز موفقيت و پيروزى وى بيش از پيش ‍ آشكار گردد.

## ساده زيستى

او در اوج عظمت و منزلت بود و بالاترين قدرت سياسى و مذهبى را در دست داشت و بر قلوب ميليونها انسان در كشورهاى مختلف - اعم از شيعه، سنى و مسيحى - حكومت مى كرد.

بزرگى شخصيت او همه صاحب منصبان ظاهرى را به كرنش و كوچكى وامى داشت.

با همه اينها او هنوز در نظر خود همان طلبه ساده بود. در برخورد با وى هيچ احساس نمى شد كه وى رئيس «مجلس اعلاى شيعيان لبنان» است و آن همه عاشق و جان باخته و طرفدار دارد. با همه فعاليتهاى زيادى كه در اجتماع داشت در انجام امور خانه چون پخت و پز، شستن لباس و امورى از اين قبيل به خانواده كمك مى كرد.

## همراه با مردم

كوچك پس كوچه هاى شهرها و قصبات سراسر لبنان يكصدا شهادت مى دهند كه امام موسى صدر هميشه در كنار مردم مى زيست. به ديدار آنها مى رفت، با مهربانى و تواضع فراوان با آنان صحبت مى كرد و به سخنان هر يك گوش فرا مى داد. عشق به توده مردم از چشمان پرفروغ وى هميشه موج مى زد. او مى گفت:

«... جاى من اكنون در ميان شماست. پايگاه من در قلبهاى شماست. قدرت من به دستان شماست. حافظ و نگهدار من چشمان شما هستند. برنامه هاى من به دست شما اجرا خواهند شد. هيچ كس و هيچ چيزى را در اين دنيا بر شما ترجيح نخواهم داد... » (746)

مردم نيز به وى عشق مى ورزيدند. اكثر ابراز احساساتى كه نسبت به وى مى شد غالبا تا نيم ساعت يا بيشتر طول مى كشيد. بارها ديده مى شد كه از شدت استقبال عمامه او باز شده يا از سرش افتاده است.

به كشورهاى مختلف آفريقايى و غير آن كه سفر مى نمود از همه بيشتر، فرصتها را براى ديدار با مردم مى گذاشت و در نماز جمعه هاى آنان شركت مى كرد و با سخنرانى خود با آنان به درد دل مى نشست.

وى در فرصتهاى مناسب و به طور مرتب به ديدار خانواده شهدا مى شتافت و در كنار جانبازان، از استقامت و شجاعت بى سابقه آنان لذت مى برد و روح و جان تازه اى مى گرفت.

## تواضع و بزرگوارى

داستان بزرگوارى و افتادگى وى زبانزد بود. او نه تنها در محيط كار با دوستان و همكاران، بلكه در همه جا و در برخورد با همه كس اين خلق محمدى صلى الله عليه و آله را از خود به نمايش مى گذاشت. يكى از هم بحثهاى معروف وى در نجف در اين مورد چنين اظهار مى دارد:

«... در موقع كار و حمل اثاثيه سفر، بيشتر از همه كار انجام مى داد و سنگين ترين وسايل، هميشه بر دوش وى قرار داشت. در وقت شوخى و مزاح، مزاحهاى علمى و اخلاقى جالبى مى كرد. خدا مى داند كه ما در اين سفر و در برخوردهاى ديگرى كه داشتيم، همه اش محبت، تواضع، وقار و بزرگوارى ديدم. تمامى اوصافى كه در روايات براى علما ذكر شده است، همه اش در آقا موسى صدر جمع شده بود. » (747)

## گذشت و كرامت

چهار بار دشمنان و مزدوران آنها نقشه كشيدند تا وى را ترور كنند ولى هيچ كه موفق نگرديدند. در يكى از اين عمليات ناموفق چند جوان شيعه عضو حزب كمونيست «جبهه شعبيه» به رهبرى «جرج حبش» كه فريب خورده و ماءموريت يافته بودند تا امام موسى صدر را به شهادت برسانند، با «آرپى جى» بر سر راه وى كمين مى كنند تا ماشين او را هدف قرار دهند. اما به خواست خدا، امام موسى صدر مدتى زودتر از همان راه گذشته بود.

پس از گذشت ساعاتى از اين حالت جوانان امل منطقه را محاصره كرده و آنها را دستگير مى كنند و همه شان به ماءموريت خود اعتراف مى نمايند. سپس آنان را به حضور امام موسى صدر مى برند. او نيز بلافاصله دستور آزادى آنان را صدر مى كند. (748)

## روح بندگى

روح بندگى كه يكى از شرايط اصلى رهبر در جامعه اسلامى است و در قرآن و احاديث ائمه معصومين نيز به آن تاءكيد فراوان شده است. امام موسى صدر در حد اعلا پرورش يافته و او را به انسانى متعبد به تمام معنا جلوه گر ساخته بود.

## احترام به پدر

امام موسى صدر در احترام به پدر كه استاد او نيز بود، اهتمام خاصى مى ورزيد. نحوه برخوردهاى وى در اين خصوص به قدرى شورانگيز بود كه آشكارا نشان مى داد اين ارتباط فرزند با پدر از درجه احترام پا فراتر گذاشته و به مرحله عشق و ايثار رسيده است. اين بود كه همه را به شگفتى فرو مى برد. هر كسى كمترين ارتباطى با بيت «آية الله العظمى سيد الدين صدر» داشت بى درنگ از اين موضوع با خبر مى شد و تحت تاءثير آن قرار مى گرفت. به يقين يكى از رموز موفقيت و پيروزى در فعاليتهاى فردى، اجتماعى، سياسى و... امام موسى صدر را بايد در همين موضوع جستجو كرد؛ نيكى به ديگران، بخصوص به پدر و مادر و احترام به آنان.

## مرد صلح و دوستى

امام موسى صدر با پيروان اديان و مذاهب، روابط صميمانه اى داشت. پيش ‍ از ورود وى به لبنان، ميان مسيحيان و مسلمانان آن كشور بر اثر اختلافات موجود شكاف بزرگى پديد آمده بود و هر روز كه مى گذشت با نقشه هاى دشمنان اين جدايى عمق بيشترى مى گرفت. او پس از آمدن خود به اين ناحيه مصمم شد با تلاش و استقامت خود اين فاصله را از ميان اين دو طايفه بزرگ دينى بردارد و آنها را با همديگر دوست و مهربان سازد.

وى در مراسم جشن و سوگوارى هموطنان مسيحى شركت مى كرد. و در غم و شادى آنان خود را سهيم مى دانست. در كليساهاى آنان حاضر مى شد و معاشرت دوستانه اى با آنها داشت. بدين ترتيب در مدت كوتاهى اين برخوردهاى سنجيده، موجب گشت كه جامعه مسيحيان يكپارچه شيفته امام موسى صدر شوند، به طورى كه مكرر از وى دعوت به عمل مى آوردند تا در مراسم دينى و مذهبى آنان شركت جسته، براى آنان سخنرانى كند.

## هراس غارتگران

نزديك به بيست سال تلاش مداوم و حيرت انگيز امام موسى صدر در لبنان، تحول عجيبى را در خاورميانه پديد آورد. وى علاوه بر فعاليتهايى در لبنان مسافرتهاى بسيارى به كشورهاى آفريقا، مصر، اروپا و... انجام داد و با شركت در كنگره هاى مختلف اسلامى با مسلمانان دنيا و رهبران دينى، مذهبى و سياسى آنان ارتباط فكرى برقرار كرد. او با سخنرانيهاى جذاب و روشنگرانه اش در دل اكثر توده هاى مردم كشورهاى اسلامى و غير اسلامى به طور شگفت آورى براى خود و افكار و انديشه هايش جاى باز گرد و در تلاش بود تا شالوده يك حكومت و امت واحده اسلامى را در سرتاسر جهان پايه ريزى كرده، مسلمانان را از چنگال استعمارگران غارتگر رهايى بخشد. و اين درست در حالى بود كه صداى نسيم صبح رهايى (انقلاب اسلامى ايران) از كوچه هاى ماتم گرفته شهر نجف به آسمان بلند شده بود و مردم ايران و مسلمانان جهان را به طلوع خورشيدى بى غروب بشارت مى داد و منشاء همه گرفتاريهاى ملل مسلمان و محروم را به دولت ستمگر آمريكا، روسيه و انگليس معرفى مى كرد.

وقتى اين نداى شورانگيز در سرتاسر جهان طنين افكند امام موسى صدر جزو نخستين شخصيتهايى بود كه به دعوت اين صداى آشنا پاسخ مساعد داد و در ضمن مقاله اى در اوايل شهريور 1357 ش. (يك هفته قبل از ناپديد شدن) در روزنامه «لوموند» به طور رسمى از انقلاب اسلامى به عنوان ادامه حركت انبيا نام برد و امام خمينى رضوان الله عليه را يگانه رهبر بزرگ اين انقلاب، به دنيا معرفى كرد. (749)

در اين زمان بود كه سردمداران دنياى غرب و شرق بشدت غافلگير شده، هراس و اضطراب بر وجودشان مستولى گشت. پشتيبانى امام موسى صدر - به مثابه يك شخصيت موجه و صاحب نفوذ در منطقه - از حركت و انقلاب امام خمينى، مشكلى بسيار جدى بود كه دشمنان به هيچ وجه نمى توانستند از كنار آن به سادگى بگذرند. آنها به روشنى مى دانستند كه اگر بازوان پرتوان امام موسى صدر با مشتهاى گره خورده امام خمينى همراه شود ديگر هيچ فرصتى براى ادامه حيات و اجراى سياستهاى شوم و توسعه طلبانه آنان در منطقه وجود نخواهد داشت. اين بود كه باز به روشهاى شيطانى خود روى آوردند. آنها چندين بار به كمك نوكران خويش ‍ در لبنان، اقدام به ترور امام موسى صدر كردند ولى در هر بار رسوا و ناكام تيرشان به سنگ خورد.

بناچار نقشه ديگرى كشيدند و تصميم گرفتند تا به دست يكى ديگر از ايادى نقابدار خويش در منطقه، وى را از دست امت اسلامى گرفته و منطقه را از وجود پرتوان و ثمر بخش او براى هميشه تهى سازد. بعضى از دولتهاى مرتجع يا بظاهر انقلابى هم كه وجود قدرتمند امام موسى صدر در منطقه را يكى از بزرگترين عوامل سقوط خود در آينده مى دانستند دست همكارى به اين ايادى سپردند و در نهايت همه دستگاههاى جاسوسى و امنيتى دشمنان در منطقه و جهان، دست به دست هم دادند تا اين بزرگ مرد را از صحنه خاج سازند.

## آدم ربايى

از نخستين روزهاى جايگزين شدن امام موسى صدر در لبنان، دولت و رهبر ليبى يكى از سر سخت ترين دشمنان وى به شمار مى رفت. در مرداد ماه 1357 امام موسى صدر قصد سفرى به كشور الجزير داشت. به دنبال آن تماسهايى حاصل شد و بلافاصله از طرف دولت ليبى دعوتى رسمى از امام موسى صدر براى سفر به آن كشور به عمل آمد. روز نوزدهم رمضان 1398 ق. (750) وى از الجزير وارد كشور ليبى شد.

در يكى از اين نشستها امام موسى صدر با عقايد جنون آميز قذافى كه خود را «جانشين خدا در زمين» (751) مى خواند بشدت مخالفت كرد و با شهامت، پيامدهاى شوم اين طرز تفكر انحرافى را به وى گوشزد نمود. (752)

بعد از يك هفته اقامت در ليبى امام موسى صدر تصميم گرفت روز بيست و پنجم رمضان 1398 ق. (9 شهريور 1357 ش / 31 اوت 1978 م) آن كشور را به قصد لبنان ترك گويد تا ساعت 2 و سى دقيقه بعد از ظهر همين روز، وى در جلو هتل محل اقامت خود مشاهده گرديده ولى بعد از آن با دو تن از همراهان خود «شيخ محمد يعقوب» و «عباس بدر الدين» ناگهان ناپديد شده است. (753)

## عكس العمل شورانگيز

هنگامى كه خبر ربوده شدن امام موسى صدر انتشار يافت بى تابى و نگرانى جهان اسلام را فراگرفت و ملتهايى كه كوچكترين شناختى از وى داشتند به غم و اندوه فرو رفتند. مردم لبنان يكپارچه به هيجان در آمدند و اعتصاب سرتاسرى همه جا را از تحرك بازداشت.

در اين حال روزنامه هاى وابسته به دولت ليبى مانند «السفير» در پى انحراف افكار عمومى، با تيترهاى بزرگ و با آب و تاب فراوان اعلان كردند كه: امام موسى صدر براى همكارى با انقلاب ايران و مبارزه بر ضد شاه مخفيانه به ايران سفر كرده است. ولى كسى به اين حرفها گوش نمى داد. اعتراض و راهپيمايى همچنان ادامه داشت و هر روز بيش از روز گذشته بر شور و هيجان و اعتراض مردمى افزود مى شد. (754)

## نگرانى امام خمينى (ره)

حضرت آية الله العظمى امام خمينى رضوان الله عليه پس از اطلاع از ربوده شدن امام موسى صدر بشدت ناراحت گشته، بى درنگ تلگرامى بدين شرح خطاب به ياسر عرفات مخابره كردند:

بسم الله الرحمن الرحيم

«جناب آقاى ياسر عرفات رئيس كميته اجرائيه سازمان آزاديبخش ‍ فلسطين

از سلامت جناب حجة الاسلام آقاى سيد موسى صدر رئيس مجلس ‍ شيعيان لبنان هيچ گونه اطلاعى ندارم و موجب نگرانى اين جانب است. از جناب عالى تقاضا دارم كه هر چه زودتر از مكان ايشان اطلاع پيدا كرده و اين جانب را از سلامت ايشان آگاه گردانيد.

توفيق جناب عالى را در اهداف اسلامى خواستارم.

روح الله الموسوى الخمينى» (755)

## تلگراف به حافظ اسد

پس از برگزارى يكى ديگر از اجلاس كنگره صمود در سوريه، امام خمينى ضمن ارسال تلگرافى به حافظ اسد رئيس كنگره صمود خواستار تحقيق اعضاى كنگره در مورد ناپديد شدن امام موسى صدر گرديد. متن اين پيام تاريخى بدين شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

«پس از اهداى سلام، اين جانب از غيبت حجة السلام والمسلمين آقاى سيد موسى صدر نگران و متاءثرم. از جناب عالى تقاضا دارم كه اين موضوع را با سران كشورهايى كه در قضيه فلسطين اجتماع كرده اند، در ميان گذاريد و اهتمام آنان را جلب نماييد. ما و ملت ايران در اين عصر گرفتار رژيمى هستيم كه با اتكا به پشتيبانى آمريكا ملت را در آتش ديكتاتورى و كشتارهاى دسته جمعى و سلب همه آزاديها مى سوزاند. ما از شما سران دولتهاى اسلامى براى رهايى ملت بى پناه ايران كمك مى خواهيم. برادران مسلمان شما در زير چكمه دژخيمان شاه خرد شده اند و حكومت نظامى كه در اكثر شهرستانهاى مهم ايران برپاست ملت را به جان آورده از پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله نقل مى شود: «كلكم راع و كلكم مسئول عن رعيته». همه افراد و از جمله شما سران دولتهاى اسلامى كه قدرت دفاع از ملت مظلوم ما را داريد مسئول هستيد. »

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته روح الله الموسوى الخمينى (756)

# استاد شهيد مرتضى مطهرى

شهادت: 12/2/1358 ش.

مرزبان بيدار

محمد خردمند

## بهاران

در روز 13 بهمن 1298 شمسى، خداى كريم به عالم ربانى حاج شيخ محمد حسين مطهرى و همسر مؤمنش - سكينه - فرزندى هديه كرد (757) كه مرتضى ناميده شد و براى آن خانواده پاك، بهاران را به ارمغان آورد.

مرتضى كم كم دوران كودكى را پشت سر گذاشت. او كه علاقه عجيبى به حقيقت و معنويت داشت با شور و شوق فراوان، نزد پدر شروع به آموزش ‍ كرد و عاقبت اين اشتياق، وى را به مكتب كشاند و به ديدار گلهاى آن بوستان رساند.

## بوى خوش گلستان

او در دوازده سالگى عطر روح بخش گلستان بزرگ حوزه علميه مشهد را احساس كرد و عاشقانه به آنجا روى كرد (758) و چنان پرتلاش و منظم به تحصيل مشغول شد كه باعث شگفتى اهل بصيرت گرديد.

رفته رفته افكارى بلند و سؤ الهايى سرنوشت ساز برايش آشكار شد جهان آفريده كيست؟ خدا چگونه صفاتى دارد؟ انسان براى چه آفريده شده است؟ و... اين پرسشها همه فكر او را به خود مشغول ساخته بود. در آن زمان مرتضى آرزو مى كرد كه روزى بتواند در درس ميرزا مهدى شهيدى رضوى - مدرس فلسفه الهى - حاضر شود، اما اين آرزو برآورده نشد و آن استاد در سال 1355 قمرى درگذشت. (759)

سرانجام مرتضى در سال 1316 شمسى در زمانى كه حكومت سياه رضاخان بيداد مى كرد. ظلمت همه جا را فراگرفته بود، به دنبال نور و فضيلت، همه جا را فراگرفته بود، به دنبال نور و فضيلت راهى حوزه علميه قم شد تا روح تشنه اش را از كوثر قرآن و زمزم عترت سيراب كند. (760)

مطهرى به دنبال يافتن گنج علم و فضيلت، با شور و علاقه اى وصف نشدنى، به تلاش و فعاليت پرداخت. پشتكار و كثرت مطالعه او همه اهل علم را در مدرسه فيضيه شگفت زده كرد. (761)

او آرام و قرار نداشت، منتظر و تشنه به دنبال گمشده اى بود در اين هنگام ستاره اى بدرخشيد و او را به مقصود رساند. حضرت امام خمينى - الگوى علم و تقوا - درس اخلاق تشكيل داد و به نور افشانى و انسان سازى پرداخت.

مطهرى به زيارت آن استاد بزرگ نايل آمد و از سرچشمه زلال او سيراب شد. (762) اين درس در حقيقت درس معارف و سير و سلوك بود، نه اخلاق به مفهوم علمى آن. درس «يافتن» و «رسيدن» بود نه فقط «دانستن» و «آموختن».

مرتضى از سويى، غرق در مطالعه و تحصيل و تدريس و از سويى ديگر يكى از مهم ترين كارهايش و بلكه عالى ترين و مهم ترين كارهايش و بلكه عالى ترين و مهم ترين فعاليتش، راز و نياز و مناجات نيمه شب و اشك سحرى بود. او شيرينى و لذتى از اين كار مبارك و سعادت آفرين، احساس ‍ مى كرد كه شب تيره زندگيش را تبديل به روز روشن مى نمود.

## دانش اندوزى

مطهرى با دقت، سرعت، نظم و تلاشى ستودنى به آموختن علوم اسلامى مشغول شد او نزد آية الله صدوقى، كتاب «مطول» را فراگرفت و در محضر آية الله مرعشى نجفى، «شرح لمعه» را بياموخت. او همچنين از استادانى بزرگ مانند آيات سيد صدرالدين صدر، سيد محمد رضا گلپايگانى، سيد احمد خوانسارى، سيد محمد تقى خوانسارى، سيد محمد حجت، سيد محمد محقق يزدى - معروف به داماد - انگجى و ميرزا مهدى آشتيانى - كه سلام خدا بر همگى آنان - در علوم گوناگون بهره مند شد.

ديدار با عالم ربانى حاج ميرزا على آقا شيرازى اصفهانى، مرتضى را وارد دنيايى جديد و شگفت انگيز كرد. حاج ميرزا على آقا با نهج البلاغه مى زيست، با آن تنفس مى كرد و روحش با اين كتاب همدم و جمله هاى گرانقدر آن، ورد زبانش بود. و مهم تر آنكه به هر آنچه مى دانست عمل مى كرد. راستى كه مرد حقيقت و معنويت بود. (763)

مطهرى، تحصيل رسمى علوم عقلى و فلسفى را در سال 1323 شمسى آغاز كرد. (764) او بحث حكمت از «شرح منظومه» حكيم سبزوارى و مبحث نفس از «اسفار اربعه» صدرالمتاءلهين شيرازى را در محضر حضرت امام خمينى آموخت. (765)

وى بعد از ورود آية الله بروجردى به قم، در درس فقه و اصول ايشان شركت كرد (766) و از بحثهاى مجتهد پرور آن عالم ربانى بهره مند شد. او پيش از رسيدن به مرحله اجتهاد، از آية الله بروجردى تقليد مى كرد. (767)

مطهرى، درس اصول فقه را از «مباحث عقليه» به طور خصوصى از حضرت امام خمينى فرا گرفت (768) و راز و رمز اجتهاد را از آن حكيم الهى و فقيه وارسته بياموخت.

در سال 1329 ش. استاد مطهرى در محضر درس استاد علامه سيد محمد حسين طباطبايى حاضر شد و مبحث «الهيات» از كتاب «شفا» (تاءليف ابوعلى سينا) را از آن حكيم بزرگ بياموخت. (769)

علامه طباطبايى، درس ديگرى - غير از الهيات شفا - در فلسفه شروع كرده بود كه در شبهاى پنجشنبه و جمعه تشكيل مى شد. اين درس خصوصى بود و در آن جمعى از فاضلان حوزه علميه قم، از جمله آية الله دكتر بهشتى، امام موسى صدر، استاد مطهرى، دكتر احمد احمدى و... شركت مى كردند (770) ثمره مبارك اين مجمع علمى بزرگ، شاهكارى جهانى در كلام و فلسفه است به نام كتاب «اصول فلسفه و روش رئاليسم». سهم مطهرى در آفرينش اين اثر پربار و ماندگار، اگر بيشتر از علامه طباطبايى نباشد، بدون شك، كمتر نيست.

استاد مطهرى، همچنين در دوره تحصيل همفكر و يار و ياور سازمان انقلابى و اسلامى «فدائيان اسلام». بود. (771) اين حزب سياسى اسلامى كه در سال 1324 شمسى، از سوى روحانى مبارز سيد مجتبى نواب صفوى تشكيل شد نقش مؤ ثرى در مبارزه با ستمگران و استبداد داشت.

مطهرى، علاوه بر مباحثه دروس اصولى، فقهى و فلسفى، خود حوزه تدريس داشت. او از جمله كتابهاى ذيل را تدريس كرد:

«مطول» (در علم معانى، بيان و بديع)،

«شرح مطالع» (در علم منطق)،

كشف المراد (در علم منطق)،

«رسائل» و «كفايه» (در علم اصول فقه)،

«مكاسب» (در فقه)

«شرح منظومه» و «اسفار» (در فلسفه). (772)

## هجرت به تهران

استاد مطهرى در سال 1331 هجرى شمسى با دختر آية الله روحانى (ره) ازدواج كرد (773) و در همان سال - در حالى كه در به مدرسى مشهور بود - به تهران هجرت كرد. (774) علت اين هجرت را برخى تنگدستى شمرده اند، (775) اما سببش هر چه بود، بايد آن را لطف خفى الهى شمرد زيرا حضور مطهرى در تهران و در جمع دانشگاهيان و روشنفكران، سراسر خير و بركت و مايه تربيت و هدايت شد.

استاد مطهرى از ابتداى ورود به تهران، به سازندگى و نور افشانى پرداخت. او در مدرسه مروى، آموزش فلسفه اسلامى را به شكل تطبيقى و مقايسه اى براى جويندگان حكمت و حقيقت، آغاز كرد. (776)

سخنرانيهاى روشنگر و مفيد استاد، همزمان با تدريس در مدرسه مروى، در تهران آغاز شد. او توجه بسيارى به حل شبهات و پاسخگويى به سؤ الهاى موجود درباره معارف اسلامى داشت و با مطالعه، تحقيق، دقت، تلاش و اخلاص، در اين راه موفق شد.

در سال 1333 استاد مطهرى تدريس در دانشگاه تهران را شروع كرد. استاد در دانشكده معقول و منقول (الهيات و معارف اسلامى) آن دانشگاه بيش از بيست سال به مبارزه عالمانه با جهل، ماديگرى و غربزدگى پرداخت.

رفتار ايشان با دانشجو به قدرى صميمى بود كه دانشجو به استاد عشق مى ورزيد و مريد او بود.

استاد مطهرى در آن دانشكده، دوره هاى ليسانس و دكترا، كليات علوم اسلامى (منطق، فلسفه، كلام، عرفان، اصول فقه، فقه و حكمت عملى)، فلسفه (شرح منظومه، الهيات شفا، مقاصدالفلاسفه غزالى و... )، تاريخ فلسفه، تاريخ مجادلات اسلامى و روابط فلسفه و عرفان را تدريس ‍ مى كرد. (777)

## مرزبان اسلام

الف. سلاح قلم:

استاد مطهرى بعد از حدود سى سال كه از زمزم قرآن و كوثر عترت سيراب شد و دم مسيحايى تقوا به او زندگى جديدى بخشيد، قدم در سنگر نويسندگى گذارد و سلاح قلم را به دست گرفت و مرزبان حماسه جاويد شد.

اين مرزبان قهرمان، فقط به حل مشكلات و پاسخگويى و سؤ الهاى موجود درباره مسائل اسلامى مى انديشيد و هدف نوشته هايش همان بود. (778)

او معتقد بود دين مقدس اسلام يك دين ناشناخته است. حقايق اين دين به طور تدريجى در نظر مردم واژگونه شده است و علت اساسى گريز گروهى از مردم، آموزشهاى غلطى است كه به نام اسلام داده مى شود. اين دين مقدس ‍ بيش از هر چيز، از طرف برخى از كسانى كه مدعى حمايت از آن هستند ضربه صدمه مى بيند. (779)

ب. مجله مكتب تشيع

در سال 1336 به همت جمعى از دانشمندان حوزه علميه قم، نشريه مكتب تشيع شروع به فعاليت كرد. استاد مطهرى هم با اين مجله، همكارى علمى و ارشادى داشت. مقالاتى از استاد مطهرى در نشريه مكتب تشيع منتشر شد، از جمله ؛ «اصالت روح»، «قرآن و مساءله اى از حيات»، «توحيد و تكامل» و «حق عقل در اجتهاد». (780)

ج. چراغ انجمن

بعد از تاءسيس انجمن اسلامى پزشكان (1337 - 1338 ش. )، استاد مطهرى، چراغ آن انجمن شد و در زمانى كه سردى و تاريكى جامعه را فراگرفته بود به دلهاى سرد، گرمى بخشيد و نور و روشنايى داد.

استاد يكى از مهم ترين سخنرانان جلسات اين انجمن بود. ايشان در سخنرانيهايش، موضوعات حساس و سرنوشت سازى مانند توحيد، نبوت، معاد، مساله حجاب، بردگى در نگاه اسلام، صلح امام حسن عليه‌السلام، امام صادق عليه‌السلام و مساله خلافت، مساله ولايت عهدى امام رضا عليه‌السلام، تربيت اسلامى، فطرت، ربا، بانك، بيمه و... را مورد بررسى عالمانه قرار داد و آثارى ارزشمند به يادگار نهاد.

د. داستان راستان

طرح تدوين «داستان راستان» از سوى يكى از مؤ سسات علمى به آية الله مطهرى پيشنهاد شد. استاد چون اين كار را پسنديده و مفيد يافت تعهد كرد كه آن را انجام دهد. او در زمانى شروع به داستان نويسى كرد كه استادى مشهور در دانشگاه بود و از شخصيتها و عالمان مهم مذهبى در كشور شمرده مى شد.

جلد اول داستان راستان در سال 1339 و جلد دوم در سال 1343 چاپ و منتشر شد و با توجه و استقبال كم نظير مردم مواجه گشت.

ه‍ طرحى نو

استاد مطهرى سالها بود كه آرزوى تاءسيس مؤ سسه اى علمى - فرهنگى را داشت تا بتواند جوابگوى نيازهاى فكرى جامعه باشد و به نشر و تبليغ معارف عالى اسلامى بپردازد. سرانجام در سال 1346 به كمك چند تن از دوستانش، از جمله آقاى محمد همايون، حجة السلام سيد على شاهچراغى، مؤ سسه حسينيه ارشاد را تاءسيس كرد. (781)

بعد از تاءسيس حسينيه ارشاد، به كار اين مؤ سسه دل بست و با شور و حرارت و آگاهى و درايت به همكارى و برنامه ريزى پرداخت. او دانشمندان بسيارى را به آنجا دعوت مى كرد تا سخنرانى كنند و خود نيز يكى از موفق ترين سخنرانان آن بود.

و. علل گرايش به ماديگرى

كتاب علل گرايش به ماديگرى - كه تكميل شده دو سخنرانى استاد مطهرى در سالهاى 48و 49 در دانشسراى عالى است - در سال 1350 منتشر شد. استاد اين اثر كارآمد را در زمانى تاءليف كرد كه در ميان نسل جوان، گرايشى به مكاتب مادى - و از جمله ماركسيسم - مشاهده مى شد. سران سازمان منافقين هم در حال گرايش به ماركسيسم بودند كه سرانجام ماركسيست شدند و به طور رسمى اين تغيير ايدئولوژى را اعلام كردند.

استاد مطهرى در اين كتاب به بررسى نقش كليسا، مفاهيم فلسفى، اجتماعى و سياسى و... در گرايش به ماديگرى مى پردازد و علل لغزشها و انحرافها را در اين زمينه روشن مى سازد.

ز. فلسفه تاريخ

يكى از درسهايى كه استاد مطهرى در منزل خودشان برقرار كرد درباره فلسفه تاريخ بود كه از سال 1355 تا 1357 با جمع برخى از شاگردان برگزار مى شد.

استاد در اين دروس، آراء فلاسفه غرب و اسلام را در مورد مباحثى مانند «عوامل محرك تاريخ»، «ارزش تاريخ»، «جامعه و فرد»، « ارتباط تاريخ با علم، مذهب و اخلاق»، «عليت در تاريخ»، «تكامل تاريخ»، «پيش بينى آينده» و... عالمانه نقد و بررسى مى كرد.

ج. مقدمه اى برجهان بينى اسلامى

آخرين اثر قلمى استاد مطهرى، كتاب «مقدمه اى بر جهان بينى اسلامى» است اين كتاب در سالهاى 56 و 57 به رشته تحرير در آمد.

آن استاد عاليقدر انحرافات فراوانى در نشريات برخى گروههاى به ظاهر اسلامى و آثار بعضى روشنفكران مسلمان درباره جهان بينى اسلامى مشاهده مى كرد. بدين علت و براى جلوگيرى از التقاط، و از همه مهم تر براى روشن كردن نظر اسلام، اين اثر پر برگ وبار را نوشت و در آن بسيارى از اشتباهات فكرى روشنفكران را آشكار ساخت.

در اين كتاب نفيس، مواضع و جهان بينى بعضى از گروهكها مانند «منافقين» مورد نقد و بررسى قرار گرفته است.

ط. ماترياليسم در ايران

كتاب علل گرايش به ماديگرى كه در سال 1350 منتشر شده بود مورد استقبال شايان مردم حقيقت جو قرار گرفت، به طورى كه در سال 1357 به چاپ هشتم رسيد و استاد مقدمه اى تحت عنوان «ماترياليسم در ايران» بر آن افزود.

استاد مطهرى در اين مقدمه بسيار پربار به افشا و نقد شيوه هاى جديد تبليغ ماترياليسم در ايران مى پردازد و اين بحث را در دو بخش ارائه مى كند: 1 - تحريف شخصيتها 2 - تحريف آيات قرآن.

در اين مقدمه سودمند بود كه آراء برخى از گروهكها، از جمله «فرقان» مورد نقد و بررسى عالمانه و منصفانه قرار گرفت و پوچى و سستى آن آشكار شد.

بعد از انتشار اين مقدمه، گروهك فرقان اطلاعيه اى منتشر كرد به اين مضمون: هر كس كه در مسير افكار ما قرار گيرد، به طريق انقلابى پاسخ او را مى دهيم. اما استاد مطهرى فرمود: اگر قرار باشد كه انسان از دنيا برود، چه بهتر كه در راه اصلاح عقايد و دفاع از اسلام باشد، و من در اين راه كوچكترين ترديدى ندارم. (782)

## تدريس در قم

استاد مطهرى بنا به توصيه حضرت امام خمينى از سال 1351 تا 1357، هفته اى دو روز به قم مى رفتند و در حوزه علميه، دروس مهمى مانند شناخت، اصل غائيت، فلسفه هگل، معارف قرآن، ماركس و ماركسيسم، «منظومه »، «نجات» و «اسفار» تدريس مى كردند. (783)

استاد به حكم وظيفه شرعى از تهران به قم مى رفتند تا تدريس كنند در حالى كه در تهران، استادان با سابقه دانشگاه، با تقاضاى بسيار در كلاس ‍ درس ايشان شركت مى كردند. (784)

## گلستان جاودان

يادگارهاى استاد مطهرى، بحق گلستانى جاودان است كه بوى خوش آن، عقل و جان هر حقيقت جويى را زنده مى كند.

آثار منتشر شده استاد بيش از 50 كتاب است كه برخى از مهم ترين آن عبارتند از:

مقدمه اى بر جهان بينى اسلامى، آشنايى با قرآن، اسلام و مقتضيات زمان، انسان كامل، پيرامون انقلاب اسلامى، پيرامون جمهورى اسلامى، تعليم و تربيت در اسلام، توحيد، نبوت، معاد حماسه حسينى، خدمات متقابل اسلام و ايران، عدل الهى، داستان و راستان، سيرى در نهج البلاغه، سيرى در سيره نبوى، سير در سيره ائمه اطهار عليه‌السلام، شرح مبسوط منظومه، علل گرايش به ماديگرى، فطرت، فلسفه اخلاق، فلسفه تاريخ، گفتارهاى معنوى، مساله حجاب، نظام حقوق زن در اسلام و قيام و انقلاب مهدى (عج).

برخى از آثار منتشر نشده استاد عبارتند از:

شرح منظومه (به زبان عربى به قلم حجة السلام شيخ محمد تقى شريعتمدارى)، آشنايى با قرآن (جلدهاى 5 تا 15)، فلسفه تاريخ (جلد 2 تا 4)، مساءله بردگى در اسلام، پانزده گفتار، توكل و رضا، انسان شناسى، حاشيه بر تفسير الميزان و...

## پيشتاز نهضت

يكى از عالمانى كه در هدايت و راهنمايى مردم در قيام 15 خرداد نقشى اساسى و سازنده داشت، استاد مطهرى بود. او در سخنرانى آتشين و انقلابى خود در شب عاشورا خطاب به روحانيت گفت: «بايد واقعيت را بگوييد و در مقابل همه نوع حادثه و گرفتارى بايستيد». بعد خطبه امام حسين عليه‌السلام (... من راى سلطانا جائرا... ) را مطرح كرد و به طور صريح و قاطع به محمد رضا پهلوى حمله كرد. (785)

به دنبال اين سخنرانى حسينى بود كه استاد مطهرى دستگير و زندانى شد. (786) اين حبس، حدود دو ماه به طول انجاميد. (787)

استاد مطهرى يكى از اعضاى شوراى رهبرى حزب سياسى اسلامى و نظامى «هياءتهاى مؤ تلفه اسلامى» بود. او در جمع آنان، مباحث سودمندى ايراد كرد، از جمله مساله «انسان و سرنوشت».

بعد از تبعيد امام خمينى، مهم ترين عكس العمل اسلامى در برابر اين ظلم بزرگ، ترور حسنعلى منصور - نخست وزير وقت - بود كه به دست قهرمانان هياءتهاى مؤ تلفه اسلامى انجام شد. و ارشاد و تاءييد استاد مطهرى بود كه اين اقدام خداپسندانه را به ثمر رساند. (788)

آية الله مطهرى بعد از پيروزى انقلاب اسلامى، براى تثبيت حكومت اسلامى، فعاليتهاى بسيار ارزنده و سرنوشت سازى انجام داد. از آن جمله، ايشان مهم ترين و مورد اعتمادترين مشاور حضرت امام خمينى بود و نظرشان درباره معرفى افراد براى مسئوليتهاى مختلف، پذيرفته مى شد. (789)

## در مسلخ عشق

استاد مطهرى كه آرزويش شهادت در راه خدا بود و در كتابها و گفتارهايش، مقام بلند و ارزش والاى شهيد را با عبارتى نغز و حكيمانه، نوشته و گفته بود، سرانجام به آرزويش رسيد.

در شب چهارشنبه 12 ارديبهشت 1358، ساعت بيست و دو و بيست دقيقه، استاد مطهرى به وسيله جوانى فريب خورده از اعضاى گروهك سياسى و منافق «فرقان» به شهادت رسيد. (790)

# آية الله طالقانى

متوفاى 19/6/1358 ش.

ابوذر امام

على محمدى

## تولد

در زمستان سال 1329 ق. صداى نوزادى در فضاى خانه ساده آية الله سيد ابوالحسن طالقانى پيچيد كه نامش را «محمود» گذاشتند و پدرش پشت جلد قرآن نوشت:

«سيد محمود روز شنبه، چهارم ربيع الاول 1329 ق. به دنيا آمد» (791)

تو گويى همين نوشتار كوتاه بود كه پيوندى ناگسستنى بين او و قرآن ايجاد كرد.

سيد محمود دوران كودكى را تا ده سالگى در روستاى «گليرد» طالقان سپرى نمود و همانجا خواندن، نوشتن و مقدمات علوم اسلامى را فراگرفت و در مكتب پدر - كه عالمى سياستمدار بود - مبارزه با استبداد در ذهن او نقش بست.

او سپس همراه خانواده به تهران رفت كه همزمان بود با دوران ديكتاتورى رضاخان و مبارزه روحانيون عليه وى و اين نقشى بسزا در شكل گيرى فكر سياسى اش داشت و از همان هنگام او را وارد ميدان مبارزه با ستم كرد.

## فرزند حوزه

سيد محمد در نوزده سالگى براى فراگيرى بيشتر و دقيقتر علوم اسلامى به قم رفت و از درس استادانى بزرگ چون آية الله حجت و آية الله خوانسارى بهره فراوان برد. (792)

دانش پژوه جوان، مدتى براى بهره گيرى از درس علماى برجسته نجف، راهى آن مركز بزرگ علمى شد؛ اما دوباره به قم و مدرسه فيضيه برگشت.

پرداختن به دانش هيچ گاه او را از توجه به مسائل سياسى - اجتماعى دور نكرد. آرى فضاى پر از معنويت فيضيه به او درسها آموخت و از وى، انديشمندى مبارزه و خستگى ناپذير ساخت.

## سير به سوى خلق

آية الله طالقانى پس از سالها تحصيل در قم، از آية الله جائرى يزدى، بنيانگذار حوزه علميه قم، اجازه اجتهاد گرفت (793) و با عزمى راسخ و گامى استوار، راهى تهران شد و در مدرسه عالى شهيد مطهرى (سپهسالار سابق) به آموزش علوم اسلامى پرداخت.

او كه مدتها پيش درد جامعه و مردم را حس كرده بود و تنها راه نجات را در بازگشت به اسلام و قرآن مى دانست، با برقرارى جلسات تفسير قرآن در راه گام نهاد. (794)

## مجاهدى نستوه

روزى در چهار راه «گلوبندك» تهران، بين زنى مسلمان و ماءمورى مزدور درگيرى بوجود آمد كه ماءمور فرومايه سعى داشت چادر را از سر زن مسلمان برگيرد؛ ولى او مقاومت مى كرد.

آية الله طالقانى كه از آنجا در حال عبور بود با صحنه كشمكش آنان روبرو گشت ؛ از اين روز با ماءمور گلاويز شد و آن زن را از چنگش رها ساخت.

به دنبال اين درگيرى، بيگانه پرستان، آقاى طالقانى را به جرم اهانت به مقامات بلند پايه كشورى بازداشت و به شش ماه زندان محكوم كردند. (795)

با سقوط رضا خان و بر سر كار آمدن شاه جوان و بى تجربه، فضاى فعاليتهاى فرهنگى و سياسى تا اندازه اى باز شد؛ در اين هنگام آية الله طالقانى برى آشنايى هر چه بيشتر نوجوانان و جوانان با معارف اسلامى، به تشكيل «كانون اسلام» دست زد و براى فراگير كردن فعاليت زير بنايى اش به انتشار مجله «دانش آموز» از طرف كانون، همت گماشت.

به دنبال پايه گذارى نهضت ملى نفت به رهبرى آية الله كاشانى و حركت يكپارچه مردم در پشت سر او، براى ستاندن حق خويش از انگليس ‍ غارتگر، آية الله طالقانى همگام با قهرمان مبارزه، عليه استعمار به قيام پيوست و يكى از ياران نزديك آقاى كاشانى در اين راه شد و با زبان گويا و برنده خود به افشاگرى و روشنگرى پرداخت. (796)

پس از كودتاى ننگين 28 مرداد 1332، آنگاه كه رژيم كودتايى جاى پايش را محكم كرد و به انتقام جويى از فدائيان اسلام پرداخت، در چنين زمان حساسى، آية الله طالقانى آنها را در خانه اش پناه داد: (797) ولى با مشكوك شدن ماءموران به منزل وى، شهيد نواب و يارانش، آنجا را ترك كردند. از اين رو وقتى ساواك به آن خانه هجوم برد، كسى از فدائيان را در آن نيافت. با اين حال آقاى طالقانى را دستگير و بازداشت كرد. اما چون مدركى عليه وى بدست نياورد، پس از مدتى آزادش نمود.

او در سالهاى 1324 و 1325 ش. نيز وقتى كه شهيد نواب، مورد تعقيب قرار گرفت، وى را در روستاهاى اطراف طالقان پناه داد.

در محيط خفقان ستم شاهى، مسجد هدايت، سنگر مبارزه آية الله طالقانى عليه رژيم پليسى پهلوى بود و حدود سى سال سخنان آتشين مجاهد نستوه، به اجتماع اين مسجد شور و گرمى مى بخشيد و تشنگان حقيقت را سيراب مى كرد.

پس از روى كار آمدن دوباره محمد رضا پهلوى با كودتاى 28 مرداد و به كمك سازمان جاسوسى آمريكا، عده اى از مبارزان از جمله آية الله طالقانى با انگيزه مذهبى و ملى، براى ادامه دادن مبارزه، با نهضت مقاومت ملى را بنيان نهادند.

نهضت، فعاليتهاى پى گيرى داشت تا اين كه در سال 1336 ش. ساواك با يورش سنگين، عده اى زيادى از اعضايش را دستگير و زندانى كرد و به اين ترتيب آقاى طالقانى نيز دستگير و روانه زندان گرديد و بيش از يك سال در زندان بسر برد. او پس از آزادى به منظور ايجاد يك كانون مبارزه با هدف مذهبى و براى مخالفت آشكار با شاه و نزديك كردن دو قشر دانشگاهى و حوزوى به يكديگر، با همكارى عده اى «نهضت آزادى» را تاءسيس ‍ كرد. (798)

در تابستان 1339 ش. رژيم كودتاى براى قانونى جلوه دادن حكومت و سلطه خويش در صدد برگزارى انتخابات دوره بيستم مجلس شوراى ملى به صورت فرمايشى بود كه مجاهد نستوه در سنگر مسجد هدايت براى رو كردن دست بازيگران صحنه سياسى كشور به سخنرانى پرداخت.

رژيم براى جلوگيرى از رسوايى بيشتر درب مسجد هدايت را بست ؛ از اين رو محل سخنرانيها از مسجد به منزلى منتقل شده و دو روز آخر ماه صفر، آية الله طالقانى و شهيد مطهرى به بررسى مسائل سياسى - اجتماعى و افشاگرى عليه حكومت پرداختند.

سى ام تيرماه 1331 يادآور حماسه كم نظير ملت ايران عليه دولت چهار روزه قوام بود كه او را مجبور به استعفا كرد. به همين دليل، پس از كودتاى 28 مرداد، رژيم براى محو آن روز از يادها تلاش بسيار كرد.

نه سال از آن حركت حماسى آية الله كاشانى و ملت گذشت بود و آقاى طالقانى در نظر داشت، آن شجاعت و فداكارى را در يادها زنده گرداند و سالگردى براى شهداى سى ام تير برپاكند.

حكومت پهلوى، نخست با خارجى خواندن برگزار كنندگان آن، قصد جلوگيرى از اجتماع مردم را داشت و چون از اين ترفند سودى نبرد، در شب برگزارى مراسم در حرم حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام، نيروهاى امنيتى به شركت كنندگان حمله برده، عده اى را دستگير كردند و آية الله طالقانى در اعتراض به اين حمله، همراه دستگيرشدگان به شهربانى رفت و در آنجا نيز بر خلاف نظر رئيس شهربانى، با ديگران وارد زندان شد كه پس ‍ از دو رو، پليس، با حيله اى او را از زندان خارج كرد. (799)

## همگام با امام

در سال 1341 ش. به دنبال حركت امام خمينى (ره) عليه انقلاب سفيد شاه، آية الله طالقانى (ره) نيز براى برداشتن نقاب از چهره نوكران استعمار به افشاگرى دست زد.

رژيم سر سپرده كه مصمم به اجراى برنامه ديكته شده از سوى آمريكا بود، آقاى طالقانى را دستگير و روانه زندان كرد.

چند ماهى از دستگيرى مجاهد نستوه گذشت، اما رژيم پهلوى در پى دستاويزى بود تا او را مدت طولانى ترى در زندان نگه دارد. از اين رو پيش ‍ از فرارسيدن ماه محرم 1342 ش. وى را آزاد كرد تا با توطئه اى جديد، دوباره او را راهى زندان كند؛ نقشه اين بود كه مقدارى مواد منفجره را در خانه اش پنهان نمايد، آنگاه او را به جرم تهيه و نگه دارى مواد منفجره، به عنوان يك شورشى تروريست دستگير نموده، به پاى ميز محاكمه بكشاند.

اگر آية الله طالقانى پى برده بود كه اين عمل رژيم بايد در راستاى توطئه اى باشد، اما با اين حال تصميم گرفت در ماه محرم، يزيديان زمان را رسوا كند.

او در مسجد هدايت به بيان واقعيتهاى جارى كشور و آنچه در زندان مى گذشت، پرداخت و شاه را با انقلاب سفيدش مورد تشديدترين حملات قرار داد و با استفاده از سخنان سرور شهيدان كربلا، مردم را به قيام عليه حكومت پهلوى فرا خواند.

سخنرانى او يازده شب ادامه يافت و چون آگاه شد كه ساواك، فراد شب تصميمى به دستگيرى اش دارد، به لواسانات رفت.

به دنبال دستگيرى امام در شب 15 خرداد 1342 (شب دوازدهم محرم) و قتل عام مردم در روز پانزده خرداد، اعلاميه اى با عنوان «ديكتاتور خون مى ريزد» در سرتاسر ايران منتشر شد كه شاه را بيش از پيش رسوا كرد.

ساواك، آية الله طالقانى را سبب انتشار اعلاميه دانست و در تعقيب او به لواسانات هجوم برد و مجاهد نستوه براى در امان ماندن مردم از اعمال جنون آميز ساواك، از اختفا بيرون آمد و خودش را تسليم كرد و به اين ترتيب دوباره در 23 خرداد 1342 دستگير شد و بعد از چهار ماه بازداشت. در 30 / 7 / 1342 در بى دادگاه نظامى محاكمه گرديد و پس از بارها محاكمه در 16/10/1342 به ده سال زندان محكوم شد.

او در زندان با وجود شكنجه هاى بى رحمانه، به برقرارى جلسات تفسير قرآن، نهج البلاغه و تاريخ اسلام براى زندانيان مسلمان همت گماشت و براى ايجاد وحدت بين مبارزيان مسلمان نخستين نماز جماعت را در زندان برپا نمود و استقامت وصف ناپذيرش در برابر شكنجه هاى خون آشامان ساواك، مايه قوت قلب ديگر زندانيان بود.

سرانجام رژيم پليس پهلوى بر اثر فشار افكار عمومى و واكنشهاى بين المللى به ناچار او را در سال 1346 ش. آزاد كرد.

او در سال 1350 نيز دستگير و به مدت سه سال در شهر زابل تبعيد شد و سپس به بافت اعزام و پس از مدتى آزاد شد.

## آرزوى ديرينه

آية الله طالقانى از زمره متفكرانى بود كه گامهايى براى اتحاد جهان اسلام برداشت. او در كنفرانسهاى متعددى، گاه به عنوان نماينده شخصيتهاى بزرگى چون آية الله كاشانى و بروجردى و گاه به طور مستقل، شركت نمود.

وى در حمايت از تاءسيس «دارالتقريب بين المذاهب الاسلاميه» كه توسط آية الله بروجردى با همكارى انديشمندان «الازهر» مصر بود بويژه «شيخ محمد شلتوت» ايجاد شده بود، نوشت:

«راه تقريب، كه جمعى از علماى بيدار و مجاهد پيش گرفته اند همين است كه با نور تفكر، محيط ارتباط اسلامى را روشن سازند و با نوك قلم، باقيمانده ابرهاى تاريك را از افق فكرى مسلمانان زايل گردانند تا وحدت واقعى پايه گيرد، نه اتحاد صورى و قرار دادى. » (800)

## خنجرى در قلب جهان اسلام

در 25/2/1327 ش. همزمان با خروج آخرين سرباز انگليس از خاك فلسطين، «بن گورين» رئيس يكى از سازمانهاى صهيونيستى، خبر شوم تاءسيس دولت اشغالگر اسرائيل را اعلام كرد.

از آن تاريخ به بعد، تلاشهاى گسترده اى در ابعاد مختلف براى حمايت از حقوق مردم فلسطين صورت گرفته است.

آية الله طالقانى نيز از مبارزانى بود كه هرگز در برابر اين تجاوز، سكوت نكرد و در كنفرانسهاى متعدد از حق ملت فلسطين دفاع كرد.

وى در خطبه نماز عيد فطر سال 1348 ش. به مساءله فلسطين پرداخت و ضمن آگاه كردن مردم از وضعيت مسلمانان فلسطين يادآورى مسؤ وليت آنان در اين مبارزه، از آنها خواست تا فطريه خود را براى كمك به مبارزان مسلمان هديه كنند.

با گسترش اين حركت نو، در سال بعد همگام با نمازگزاران مسجد هدايت، نمازگزاران حسينيه ارشاد و تعدادى از مساجد با راهنمائيهاى آية الله مطهرى و عده اى ديگر، فطريه خود را به مبارزان فلسطينى هديه كردند. (801)

## در آستانه پيروزى

نفسهاى رژيم به شمارش افتاده بود و خزان عمرش فرارسيد؛ دستگاه حاكم از هيچ جنايتى شرم نداشت، از اين رو آية الله طالقانى را در پاييز 1354 براى انتقامى سخت، بار ديگر دستگير كرد.

آقاى طالقانى دو سال بدون محاكمه، سخت ترين شكنجه روحى و جسمى را در زندان تحمل نمود و در سال 1356 ش. رژيم براى جلوگيرى از فشارهاى بين المللى، به جهت مشخص نبودن جرم و مدت محكوميت او، وى را با وجود كهولت سن و ضعف جسمانى به ده سال زندان محكوم كرد.

او سه سال را با بدترين شرايط در زندان گذارند. سلولش يك سلول كوچك و نمور بود كه حتى پنجره كوچك آن با رنگ سياه آغشته بودند و در طول شبانه روز، فقط يك ساعت براى انجام نظافت وى را به حياط كوچك پشت زندان مى بردند. (802)

به دنبال عقب نشينى رژيم در مقابل موج اعتراضات مردم مسلمان، در پاييز 1357 ه‍ش. بسيارى از زندانيان سياسى آزاد گرديدند كه از آن جمله آية الله طالقانى بود.

او در هشتم آبان 1357 آزاد شد و در جمع انقلابيون پرشور مسلمان قرار گرفت و در نخستين پيامش مردم را به وحدت و پيروى از رهبرى يگانه امام فراخواند. (803)

محرم سال 1357 ش. (آذر ماه) براى انقلاب لحظه حساس و سرنوشت سازى بود. آية الله طالقانى همگام با امام، براى شدت بخشيدن به قيام مردم، در اول محرم با بهره گيرى از سخن آغازين امام حسين عليه‌السلام در نهضتش، پيامى حماسى براى ملت ايران فرستاد كه منجر به راهپيماييها و اعتصابات گسترده اى گرديد. (804)

او براى وارد كردن ضربات نهايى به پيكر رو به زوال حكومت پهلوى، تصميم گرفت همراه امام، پيامى ديگر به مناسبت روز تاسوعا (نهم محرم) صادر كند و از اين رو، بدون توجه به اخطارهاى پى در پى مقامات دولتى و حكومت نظامى مبنى بر منصرف شدن از فرستادن پيامهاى انقلابى، در روز چهارم محرم پيامى ديگر براى ملت ايران فرستاد و اعلام كرد كه خود نيز در راهپيمايى روز تاسوعا شركت خواهد نمود. (805)

اين اعلاميه همراه پيام امام و تاءكيد ديگر رهبران روحانيون، غوغايى بپاكرد به طورى كه در تهران حدود چهار ميليون نفر به خيابانها ريختند و حمايت خود را از رهبرى امام خمينى (ره) و برقرارى حكومت اسلامى اعلان نمودند.

## تا آخرين نفس

پس از ورود امام به ايران و به پيروزى رسيدن انقلاب اسلامى، آية الله طالقانى پست سر ايشان قرار گرفت و بازويى توانا براى آن رهبر الهى گرديد و اطاعت از حضرتش را بر همه واجب مى دانست، بالاتر از اينها پير مجاهد، امام را نعمتى عظيم از جانب خداوند براى ملت ايران مى شمرد و قدردانى نكردن از آن را سبب دچار شدن به عذاب الهى مى دانست (806) و در مقابل بدخواهان و گروههاى تفرقه افكن - كه تلاش مى كردند تا وانمود سازند كه او نظر مثبتى درباره رهبرى امام ندارد - قاطعانه ايستاد و مى فرمود: اين مخلصى كه نسبت به رهبرى ايشان بارها و بارها نظر داده ام و رهبرى قاطع ايشان را براى خودم پذيرفته ام و هميشه سعى كردم كه از مشى اين شخصيت بزرگ و افتخار قرن با اسلام، مشى من خارج نباشد. (807)

به دستور امام پيش نويس قانون اساسى جديد فراهم گرديد و انتخابات مجلس خبرگان به منظور بررسى نهايى آن برگزار شد و آية الله طالقانى به عنوان نماينده اول مردم تهران در مجلس خبرگان تعيين گرديد. (808)

او با وجود تمام مشكلات و بيمارى، اين مسئوليت سنگين از پذيرفت و در سنگر مجلس به پاسدارى از ارزشهاى انقلاب و خون شهيدان پرداخت.

با بر پايى حكومت جمهورى اسلامى، او به واسطه يكى از شخصيتهاى، برگزارى نماز جمعه در سرتاسر ايران را به امام پيشنهاد كرد كه با موافقت وى، اين مراسم وحدت بخش در سرتاسر ميهن اسلامى برگزار گرديد.

به اين ترتيب نخستين نماز جمعه تهران به امامت آية الله طالقانى در پنجم مرداد 1358 در دانشگاه تهران برپا شد و بيش از يك ميليون نفر در آن شركت كردند.

او هفت نماز جمعه را اقامه كرد كه آخرين آن در بهشت زهرا، در شانزدهم شهريور سال 1358 بود.

## چكيده هاى قلم

اگر چه زندگانى آية الله طالقانى سراسر مبارزه بود و بارها زندانى و تبعيد گرديد، امام با اين حال آثار ارزشمندى از خود بجا گذاشت:

1. «پرتوى از قرآن» كه شامل تفسير سوره هاى فاتحه، بقره، آل عمران، 22 آيه ابتداى سوره نساء و تمامى سوره هاى جزء سى ام قرآن است و در شش جلد منتشر گرديد.

2. مقدمه، توضيح و تعليق بركتاب «تنبيه الامة و تنزيه الملة» آية الله نائينى

3. اسلام و مالكيت.

4. ترجمه جلد اول كتاب «امام على بن ابى طالب»، نوشته عبدالفتاح عبدالمقصود.

5. «به سوى خدا مى رويم» كه سفر نامه حج است.

6. پرتوى از نهج البلاغه.

7. آينده بشريت از نظر مكتب ما.

8. آزادى و استبداد.

9. آية حجاب.

10. مرجعيت و فتوا.

11. درسى از قرآن.

12. درس وحدت.

## وفات

او پس از سالها مبارزه، در ساعت 45/1 بامداد روز دوشنبه 9/6/1358 به سوى حق شتافت و ملتى در غم فراقش غرق ماتم شدند.

انبوه جمعيت پيكرش را براى خاك سپارى به بهشت زهرا بردند و صبح سه شنبه در ميان شيون و ناله مردم، آن پيكر عزيز در خاك پنهان گشت و دولت يك روز تعطيل و سه روز عزادارى عمومى اعلام كرد.

امام خمينى (ره) غم خود را از آن حادثه جانكاه در پيامش به ملت داغدار ايران چنين بيان كرد:

«... آقاى طالقانى يك عمر در جهاد و روشنگرى و ارشاد گذراند، او شخصيتى بود كه از جسمى به جسمى و از رنجى به رنج ديگر در رفت و آمد بود و هيچ گاه در بهار بزرگ خود سستى و سردى نداشت من انتظار نداشتم كه بمانم و دوستان عزيز و پرارج خودم را يكى پس از ديگرى از دست بدهم. او براى اسلام به منزله حضرت ابوذر بود و زبان گوياى او چون شمشير مالك اشتر برنده بود و كوبنده. مرگ او زودرس بود و عمر او پربركت. » (809)

# شهيد آية الله دكتر مفتح

شهادت: 27/9/1358 ش.

تكبير وحدت

غلامرضا گلى زواره

## اشاره

شهيد آية الله دكتر مفتح در زمره عالمانى است كه عمر شريف خويش را در راه احياى معارف اسلامى و نشر فرهنگ اهل بيت به كار گرفته و در سنگرهاى گوناگون به ستيز با جهل و تباهى و ستم پرداخته اند. آن اسوه فضيلت براى آنكه دانشگاه را از تهاجم فرهنگى استعمار و علفهاى هرز طاغوتى نجات دهد چشمه هايى از ارزشهاى والاى دينى را در اين كانون انديشه، جارى ساخت و در عصرى كه نغمه جدايى دين از دانش ‍ سازگرديده بود و شب پرستان كوردل با تبليغات نفاق افكنانه خويش بذر تنافر و ضديت بين حوزه و دانشگاه مى پاشيدند نامبرده اين دو كانون را به هم پيوند داد و فرهنگ حاكم بر دانشگاه را كه ارمغان غرب بود متحول ساخت و باورهاى دينى را بر فضاى آن حاكم نمود و به مصداق «زكاة العلم نشره» جرعه هايى از انديشه هايى را كه در حوزه آموخته بود به كام دانشجويان شيفته فضيلت سرازير نمود. اين نوشتار گذرى دارد بر زندگى و آثار آن شهيد دانشمند.

## از ولادت تا تحصيل

روحانى فرزانه و عالم متعهد مرحوم حاج شيخ محمود مفتح از واعظان مشهور همدان بود كه در نهايت اخلاص و صداقت روزگار مى گذراند و چون وى در ادبيات عرب و فارسى تبحر داشت اشعار زيادى در مدح و منقبت و رثاى اهل بيت سروده كه ضمن زيبايى هاى لفظى از مضامين عالى و تاريخ صحيح ائمه و احاديث معتبر سرچشمه گرفته بود. وى علاوه بر سخنورى و وعظ در حوزه علميه همدان به تدريس مشغول بود. در سال 1307 ش. در خانه چنين اديب فاضل و وارسته فرزندى ديده به جهان گشود كه او را محمد ناميدند. دانش طلبى در سايه معنويت و تربيت و در پرتو فضيلت از همان دوران صباوت، حلاوت جان اين كودك گرديد.

او روى آوردن به علم و آراسته گرديدن به صفاتى پسنديده را از پدرى عالم و مادرى نيكوسرشت در كلاس باصفاى خانواده آموخت، از هفت سالگى پايش به مدرسه گشوده شد و در زمينه ادبيات از پدر اديب و شاعر خويش ‍ بهره مند گرديد شهيد مفتح پس از فراگيرى مقدمات علوم عربى، فقه و بخشى از منطق نزد پدر و اساتيد وقت حوزه همدان به سال 1322 ش. به آشيانه اهل بيت - قم مقدس - مهاجرت نمود و در مدرسه دارالشفاء و در حجره اى محقر و نمناك اقامت گزيد و همچون ديگر جويندگان معارف دينى با جديت و اهتمامى درخور اهميت به كسب علوم و مكارم پرداخت.

ذوق سرشار و استعداد عالى به همراه كوشش پرجوش و وجود اساتيد برجسته سبب آن گرديد تا مفتح به صورت شگفت انگيز و شايان توجهى دروس حوزه از جمله رسائل، مكاسب و كفايه را طى سالهاى 1324 - 1322 ش. فراگيرد و خود در زمره اساتيد حوزه علميه قم قلمداد گردد.

ايشان عرفان و دروس خارج فقه و اصول را در عالى ترين سطح نزد، رهبر كبير انقلاب حضرت امام خمينى (ره) فراگرفت. مرحوم مفتح علاوه بر روابط شاگردى و استادى، با امام پيوندى صميمانه داشت و آن روح قدسى به ايشان علاقه و عنايت داشتند و در مدتى كه امام امت در نجف به سر مى بردند وى به طريقى با رهبرى و اسوه خويش ارتباط بر قرار كرد. پيامى كه حضرت امام به مناسبت شهادت اين دانشور ارزشمند صادر نمودند. مبين اين رابطه است. (810)

دكتر مفتح در آن اختناق خطرناك رژيم ستم شاهى چه در برنامه هاى علمى و پژوهشى و چه جلسات سخنرانى و تلاشهاى تبليغى اصرار و ابرام داشت كه نام امام خمينى (قدس سره ) مطرح شود و در مسجد قباى تهران صريحا و بدون هيچگونه واهمه اى در سالهاى قبل از انقلاب نام آن بزرگوار را بر زبان جارى مى ساخت. مرحوم مصطفى زمانى نوشته است كه نه تنها مفتح خود چنين روش را بكار مى بست بلكه در انجمن اسلام شناسى اعضاء را تقويت مى كرد تا به كمال شهامت نه تنها مقاصد او را تقويت كنند. بلكه نامش را هم در كتابها بياورند. (811)

دكتر مفتح بخشى از كتاب رسائل شيخ انصارى را نزد آية الله مجاهد تبريزى و دروس خارج خصوصا بخشى از اصول را در محضر آية الله العظمى بروجردى (ره) فراگرفت. همچنين در فلسفه و حكمت نزد فيلسوف جليل القدر امام مجهول القدر علامه طباطبائى تلمذ نمود مدتى از محضر فقيه اهل بيت عليه‌السلام آية الله العظمى سيد محمد رضا گلپايگانى (ره) و آية الله العظمى مرعشى نجفى (ره) استفاده كرد. بخشى از دروس فلسفه و عرفان را نزد آية الله حاج ميرزا ابوالحسن رفيعى اصفهانى آموخت آية الله سيد محمد جحت پرتوى از انديشه هاى فقهى خود را به اين شاگرد وارسته انتقال داد. دكتر مفتح به موازات علوم حوزوى تحصيلات دانشگاهى را پى گرفت و به دريافت مدرك دكترا در رشته الهيات و معارف اسلامى نائل آمد. در فقه نيز آنچنان تبحرى بدست آورد كه عنوان با صلابت اجتهاد را برازنده خويش ساخت. پايان نامه تحصيلى وى رد مقطع دكترا با عنوان حكمت الهى در نهج البلاغه بدليل ژرفايى مطالب و عمق مفاهيم با درجه بسيار خوب مورد قبول دانشگاه واقع شد. (812)

## پرتو انديشه

دكتر مفتح پس از درك محضر اساتيد وقت حوزه و كسب معارف اسلامى در سطوح عالى بعد از اندك مدتى خود به تدريس كتاب منظومه حاج ملاهادى سبزوارى پرداخت و در شرح و توضيح اين اثر مطالبى را تحت عنوان «روش انديشه» به رشته تحرير در آورد كه در حوزه اشتهار يافت. (813)

وى از ابتداى تدريس در دبيرستان دين و دانش قم به روشن نمودن اذهان دانش آموزان در خصوص مباحث دينى و سياسى و اجتماعى پرداخت و با همكارى شهيد مظلوم دكتر بهشتى و حضرت آية الله خامنه اى به مناسبت تقويت پيوند دانش آموزان، فرهنگيان و دانشجويان با روحانيون اقدام به تاءسيس كانون اسلامى دانش آموزان و فرهنگيان در قم نمود. اين كانون اولين مجتمع اسلامى زنده بود كه در آن گروههاى مختلف جمع مى شدند و جلوه اى بود از هماهنگى همه قشرهاى جامعه بر محور اسلام عزيز و بينش ‍ پرجوشش اسلامى. (814)

دبيرستان دين و دانش پايگاه مهمى براى تلفيق دين و سياست و نيز مركزى براى انس دين و دانش بود تا از اين رهگذر نسل جوان با معارف دينى آشنا شده و طلاب حوزه با مسائل روز ارتباط يابند و وحدت ميان روحانيت و اقشار فرهنگى تحقق يابد.

به لحاظ مقبوليت و محبوبيتى كه شهيد مفتح بين طلاب و دانش آموزان كسب كرده بود ساواك جهنمى با آن تشكيلات عريض و طويل به وحشت افتاد و براى خنثى كردن فعاليتهاى وى به كيدى ضعيف دست زد و شهيد مفتح را به سال 1347 از آموزش و پرورش اخراج و به نواحى بد آب و هواى جنوبى تبعيد نمود. در سال 1348 كه زمان تبعيد آن شهيد بزرگوار به سر رسيد و بايد به قم باز مى گشت از ورود نامبرده به اين شهر مقدس ‍ جلوگيرى كردند و او را ناگزير به اقامت در تهران نمودند. (815)

شهيد مفتح عقيده داشت براى تحول در انديشه هاى مردم لازم است كه آنان را از دره نادانى به قله آگاهى رسانيد. به عقيده وى بهر مسلمان علاقه مند و وظيفه شناس بايد در دو جبهه مبارزه كند در يك جبهه با دشمنان اسلام و در جبهه اى ديگر با جهل و خرافه پرستى، وى با اينكه يكى از برجسته ترين اساتيد حوزه و دانشگاه بود و در اين دو پايگاه حساس ‍ و نيز در دبيرستان هاى قم به تدريس مشغول بود به منظور آگاهى دادن به توده مردم و بيدار كردن و به حركت درآوردن آنان تلاشهاى وسيع داشت و به هيچ عنوان برنامه هاى تبليغى خود را رها نمى كرد خصوصا در ايام ماه مبارك رمضان، محرم و صفر در نقاط مختلف كشور اين فعاليت او مضاعف مى گشت در ايام تبعيد كه در زاهدان اقامت داشت از وعظ و ارشاد مردم غافل نبود.

دكتر مفتح مسافرتهاى تبليغى خود را به منبرهاى افشاگرانه و روشنفكرانه تبديل ساخته بود و سخنانش بدليل آنكه تاءثير عميق و وسيعى در اذهان و افكار مردم داشت و براى دستگاه سفاك پهلوى خطر آفرين بود، بارها از سوى ساواك بازداشت گرديد و سخنرانى هايش تعطيل مى شد. وى در شهرهاى مختلفى از جمله آبادان، اهواز، خرمشهر، دزفول، اصفهان يزد، شيراز، كرمان، بندرعباس، زاهدان، همدان، كرمانشاه، سارى، بابل، املش، آمل، چالوس، مشهد، و... تلاشهاى تبليغى وسيعى داشت.

از تلاشهاى ديگر اين شهيد والا مقام مى توان تاءسيس جلسات علمى اسلام شناسى را نام برد. اين مجمع فعاليت وسيعى را به منظور شناساندن چهره اصلى اسلام شروع كرد و طى آن فضلا و نويسندگان حوزه علميه آثارى را كه در زمينه هاى گوناگون اسلام شناسى نوشته بودند مطرح كرده و پس از نقد و اصلاحهاى مورد لزوم با مقدمه اى كه دكتر مفتح بر آنها مى نوشت به چاپ رسانده و در اختيار عموم مشتاقان انديشه هاى ناب اسلامى قرار مى دادند. از آنجا كه ساواك به نقش مؤ ثر اين مجمع در شناساندن اسلام و معرفى حقايق تشيع پى برده بود به تعطيل كردن آن اقدام كرد و تنها اين مجمع توانست به تاءليف و يا ترجمه سيزده جلد كتاب اقدام كند. (816)

دكتر مفتح با همكارى شهيد بهشتى فعاليت تحقيقى ديگرى را در قم آغاز كرد و با ترتيب دادن جلسات سخنرانى در مسجد رضوى قم از اساتيدى چون شهيد مطهرى خواست تا در اين برنامه شركت كرده و به حاضران رهنمود بدهند كه شهيد مظلوم دكتر بهشتى ضمن مصاحبه اى به اين تلاش ‍ تحقيقى اشاره كرده است (817) در اين جلسات تحقيقى آية الله محمدرضا مهدوى كنى و آية الله سيد عبدالكريم موسوى اردبيلى شركت داشتند و با استفاده از منابع اصيل اسلامى به تحقيقات ارزنده و عميقى دست زده بودند كه بعد از پيروزى انقلاب اسلامى بدان سبب كه هر يك از اين افراد در مشاغل عالى مشغول كار بودند، فرصت استمرار اين كار پيش نيامد.

## آثار و تاءليفات

با وجود آنكه دكتر مفتح در سنگرهاى متفاوت مشغول مبارزه با رژيم شاه بود و در سطح حوزه و دانشگاه و دبيرستان تدريس مى نمود، از انجام كارهاى پژوهشى و تاءليفات غافل نبود و نگاشته هاى ارزشمندى بصورت تاءليف و ترجمه از ايشان به يادگار مانده است كه عبارتند از:

1- ترجمه تفسير مجمع البيان: جلد اول و دوم اين تفسير به قلم استاد مفتح با همكارى حضرت آية الله حسين نورى ترجمه شده است ولى جلد سوم را كه دكتر مفتح به تنهايى به فارسى برگردانده است، ساير مجلدات اين تفسير را ديگر دانشمندان حوزه، ترجمه نموده اند.

2 - حاشيه بر اسفار ملاصدرا: اين حاشيه را دكتر مفتح در زمان تحصيل و تدريس خود بر كتاب اسفار ملاصدرا نوشت و چنين كارى مبين عمق ديد و ژرفاى انديشه آن استاد در عرصه حكمت و فلسفه مى باشد.

3 - روش انديشه: اين كتاب را دكتر مفتح به سال 1336 ش. در علم منطق نوشته است كه به عنوان يكى از منابع درسى در حوزه و دانشگاه از آن استفاده مى شود. علامه طباطبائى (ره) بر اين كتاب مقدمه نوشته است و دقت نظر، اصابت فكر، وفاى بيان و سهولت لفظ مولف را ستوده است.

4 - حكمت الهى و نهج البلاغه: اثر ياد شده پايان نامه تحصيلى دوره دكتراى شهيد مفتح است و ضمن آنكه از ژرف نگرى و وسعت مبانى برخوردار است، مطالب آن براى عموم مردم قابل استفاده مى باشد. اين كتاب داراى پيش گفتارى نسبتا مفصل، مقدمه و سه بخش است.

5 - آيات اصول اعتقادى قرآن: اين كتاب شامل چند بخش است كه بخش ‍ اول پژوهش هاى استاد مفتح را در خصوص مباحث اعتقادى شيعه با تكيه بر آيات قرآن در بر مى گيرد.

6 - نقش دانشمندان اسلام در پيشرفت علوم: اين نوشتار 60 صفحه اى مجموعه مقالات دكتر مفتح است كه در سال چهارم مجله مكتب اسلام به تدريج انتشار يافته است. كه هشت مقاله را در بر مى گيرد.

7- ويژگيهاى زعامت و رهبرى: در اين اثر مقالات و سخنرانى هاى اين شهيد بزرگوار در خصوص زعامت و رهبرى و مباحث حكومت اسلامى گردآورى شده است.

8- مقالات: در مجلاتى چون مكتب اسلام، خصوصا مكتب تشيع و نيز مجله معارف جعفرى شهيد مفتح مقالاتى را در خصوص معارف اسلامى و معرفى مذهب حقه تشيع نوشته است كه يكى از اين مقالات ارزشمند مطلبى است تحت عنوان «مكتب اخلاقى امام صادق عليه‌السلام» كه در پنجمين نشريه سالانه مكتب تشيع در خرداد 1342 ش. درج گرديد.

9- مقدمه نويسى بر آثار ديگران: از ديگر كوششهاى فكرى دكتر مفتح نوشتن مقدمه بر آثار نويسندگان جوان حوزه است كه از مجمع علمى اسلام شناسى - كه خود مسئوليت آن را به عهده داشت - شروع شد و تا چند سال بعد استمرار يافت. مجموعه اين نوشته هاى ارزشمند اگر؛ جايى تدوين گردد خود كتابى مستقل و در عين حال سودمند را تشكيل خواهد داد. گزيده اى از اين مقدمه نويسى ها در كتابى تحت عنوان افكار استاد شهيد دكتر مفتح آمده است.

## آذرخشى در كوير ستم

شهيد مفتح علاوه بر آنكه انديشه هاى علمى خود را در محضر مبارك حضرت امام خمينى (قدس سره) صفا داد در پرتو افكار تابناك امام راحل، ستيز با ستم و نفى هر گونه سلطه را از مهم ترين برنامه هاى خود قرار داد و سخنرانى ها، مقاله ها و در جلسات درسى افراد را نسبت به فجايع جهان اسلام كه ارمغان استعمار است آگاه مى نمود و فساد تباهى استبداد را افشاء مى كرد از اين جهت وى را از سخنرانى كردن و هر گونه تبليغ مذهبى منع كردند چنانچه آن شهيد در سخنرانى ماه مبارك رمضان در سال 1357 به اين وضع اشاره كرده است.

با اين حال اين دانشمند مبارز آرام نمى گيرد و وقتى كه از سوى رژيم به سنتهاى اسلامى توهين مى شود فرياد مى زند و مى گويد اگر به افكار اسلامى ما جسارت كرد. ما آرام نمى توانيم بگيريم، اگر به احساسات مذهبى ما احترام قائل نشديد ملت ايران آرام نخواهد شد. (818) و وقتى با خبر شد كه رژيم منحوس پهلوى تاريخ رسمى كشور را تغيير داده است چون آتشفشانى خروشيد و گفت:

«چطور ايرانى بايد تاريخ پرافتخار هجرت رسول الله صلى الله عليه و آله را، يعنى تاريخ اسلام، افتخار انسانها، افتخار ايران، نجات دهنده ايران را كنار بگذارد. يا رسول الله صلى الله عليه و آله ما از روى تو شرمنده ايم. لذا مرجع بزرگوار پرچمدار جهان تشيع حضرت آية الله العظمى امام خمينى به ملت ايران هشدار مى دهند كه به كار بردن اين تاريخ حرام است. » (819)

شهيد مفتح در سالهاى حدود 1340 ش. كه همزمان با آغاز قيام امت اسلامى است اغلب به شهرهاى استان خوزستان مى رفت و به دستور امام خمينى (قدس سره) به فعاليتهاى تبليغى و افشاگرى جنايات رژيم شاه مى پرداخت و وقتى كه ساواك وى را به نقاط بد آب و هوا تبعيد نمود و از ورودش به قم جلوگيرى به عمل آورد. دكتر مفتح به منظور گشودن سنگرى براى ستيز با رژيم شاه به شوق همكارى با شهيد مطهرى در دانشكده الهيات دانشگاه تهران به تدريس مشغول شد.

آن شهيد بنا به دعوت مؤمنان و اهالى مسجد «الجواد» در اين مكان مقدس به ايراد سخنرانى و انعقاد جلسات تفسير پرداخت و از اين طريق به روشنگرى و ارتباط بيشتر بين دانشجويان و اقشار روحانى همت گمارد و در سال 1352 ش. براى تجمع و تشكل نيروهاى مسلمان امامت مسجد «جاويد» تهران را پذيرفت و در اين مكان مبارك هسته مقاومتى تشكيل داد و طى برنامه هاى منظم و جهت دارى از سخنران متعهد و مبارزى همچون شهيد مطهرى دعوت بعمل آورد تا در اين مكان حاضرين را با حقايق اسلامى آشنا كند.

سرانجام در سوم آذر 1353 ش. پس از سخنرانى يار و همرزم شهيد مفتح - آية الله خامنه اى - و با هجوم ساواك مسجد «جاويد» تعطيل و دكتر مفتح و مقام معظم رهبرى پس از دستگيرى در زندان تحت شكنجه هاى سختى قرار گرفتند و ديگر ساواك به مفتح اجازه فعاليت در مسجد را نداد. هنوز دو سال از آزادى وى از زندان نگذشته بود كه ايشان در سال 1355 امامت مسجد قبا را پذيرفت كه چون مسجد قباى پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله محراب و ميعادگاه تشنگان حق و فضيلت گرديد.

در سال 1356 ش. شهيد مفتح اعلام كرد نماز عيد فطر را در زمينهاى قيطريه خواهند خواند كه اين حركت با وجود برق سلاحها و ماشينهاى مسلح ارتش شاهنشاهى با استقبال جمعيت نمازگزار مواجه شد و شهيد مفتح در خطبه هاى نماز به افشاگرى عليه طاغوت و استكبار و صهيونيست ها پرداخت و نام مبارك حضرت امام را در حضور هزاران نفر جمعيت مسلمان بر زبان جارى ساخت و بر اطاعت از فرامنيش تاءكيد كرد. از اين تاريخ تا رمضان سال 1357 ش. فعاليت هاى مسجد قبل در قالب سخنرانى هاى پرشور در كلاسهاى پرمحتوا ادامه داشت. در صبح روز عيد فطر (دوشنبه 13/6/57) در حالى كه جمعيت انبوه با مفتح همصدا بودند و فرياد فرح زاى الله اكبر سر مى دادند به سوى قيطريه حركت كردند. پس از مراسم نماز عيد فطر مردم مسلمان با برنامه ريزى شهيد مفتح از زمينهاى قيطريه شروع به راهپيمايى كردند كه شكوه آن شگفتى ناظران را برانگيخت. در اين تظاهرات سرنوشت ساز كه از ساعت شش بامداد آغاز و تا نيمه شب ادامه داشت صفهاى چند كيلومترى جمعيت طول و عرض چندين خيابان را احاطه كرده بودند.

در آستانه پيروزى انقلاب اسلامى و ورود رهبر انقلاب به كشور ايران با سازماندهى و تدبير خردمندانه شهيد مفتح كميته استقبال از امام براى اين نمايش باشكوه مهيا گرديد. آمارها جمعيت استقبال كننده را بين 5 تا 6 ميليون نفر گفته اند كه بخش مهمى از نظم دادن به چنين حركت با شكوهى به عهده شهيد دكتر مفتح بود و ايشان در سخنان پرشورى كه در سيزدهم بهمن 1357 ش. ايراد نموده است به اين حركت با شوكت و عظمت اشاراتى جالب دارد. (820)

## در سنگر دانشگاه

حكمت الهى چنين مقدر كرده بود كه شهيد مطهرى و دكتر مفتح كه از شخصيتهاى برجسته حوزه علميه بودند به دانشگاه رفته و در دلها، انگيزه ها و هدفهاى دو قشر دانشگاهى و روحانى وحدت ايجاد كنند و يكى از بلندترين آرزوهاى امام يعنى پيوند اين دو قشر را عملى سازند. شهيد مفتح اقدام عملى در راه رسيدن به چنين وحدتى را تغيير نظام آموزشى دانشگاه مى دانست و عقيده داشت دانشگاهى كه هدف آن پرورش انسانهاى دانشمند، ديندار، متعهد و نيكوكار است بايد علم و تحصص خود را در راه اعتلاى كشور و تاءمين سعادت مردم به كار گيرد و در طريق استقلال، عزت و عظمت كشور از خود اهتمامى تواءم با صداقت و جديت به خرج دهند.

در برنامه چنين دانشگاهى بايد عرصه بحث و تحقيق، علم و عمل تواءم با اخلاص مهيا گردد. و به عقيده وى انس حوزه و دانشگاه با يكديگر در رسيدن به چنين حالتى تاءثير به سزايى دارد. آن شهيد ضمن پيگيرى به وجود آوردن چنين تحولى در دانشگاه از نظر خط فكرى در زمينه مسائل عقيدتى با خطوط التقاطى سخت مخالفت داشت و در برابر احزاب و گروهكهايى كه تفكر انحرافى داشتند لحظه اى آرام نمى گرفت و در مواردى با آنان درگير مى شد و به سبب همين موضع گيرى صريح بود كه به ترور وى اقدام كردند.

## شهادت

در صبح روز 27 آذر 1358 ش. در جلو دانشگاه الهيات تهران مارقين انقلاب يعنى گروه منحرف فرقان آن متفكر وارسته را هدف چندين گلوله قرار دادند. آرى جهاد آن شهيد در عرصه انديشه آن جاهلان از خدابى خبر را از ميدان بدر كرده بود و راهى جز اين نديدند كه قلمهاى شكسته و فرسوده خود را بر زمين نهاده و گلوله برگيرند و مقر آن انديشمند افشاگر را نشانه گيرند. آنان بزرگ مردى را ترور كردند كه اسلحه اى جز قلم و سخن نداشت و كسى را به شهادت رساندند كه كشتنش جز موج خشم آگين و نفرت و انزجار امت مسلمان نتيجه اى نداشت و اگر بدن پاكش در خاك و خون طپيد، فكرش بيشتر تجلى نمود و از بركت خونش تحركى تازه در انديشه و باورهاى امت اسلام به وجود آمد.

# شهيد آية الله قاضى طباطبايى

شهادت: 11/8/1358 ش.

قله شجاعت و ايثار

محمد ابراهيم نژاد

## آل امير عبدالوهاب

از بزرگترين و قديمى ترين طايفه از سادات علوى كه به سرزمين ما مهاجرت نمودند خاندان امير عبدالوهاب است كه با سادات «عبدالوهابيه» مشهورند.

«اين خاندان از ذريه حضرت امام حسن مجتبى عليه‌السلام از نسل حسن مثنى، از اولاد ابراهيم طباطبا هستند و در ابتدا جد بزرگوار آنها در زمان استيلاى خلفاى بنى عباس از خطه عربستان، مدينه منوره به ايران هجرت نمودند و در اصفهان سكونت اختيار كردند ناگفته نماند كه اولاد امام حسن مجتبى عليه‌السلام از صدر اول تا امروز، مردانى بزرگ و اشخاصى معروف و اغلب از علماء و بزرگان دين و دنيا بوده اند... مانند آية الله بحرالعلوم و آية الله شهيد سيد رضى الدين على بن طاووس حسنى...

اول كسى كه مؤ سس اين خاندان بزرگ در آذربايجان گرديده و ريشه اين تبار برومند را در آن سامان كاشته عالم ربانى و فقيه متبحر شيخ الاسلام امير عبدالغفار طباطبائى مى باشد... (821)

خاندان عبدالوهاب چه در زبانها و چه در كتابهايى كه در شرح حال آنان نگارش يافته است به دو نام «قاضى طباطبايى» و «شيخ الاسلامى» (822) مشهور و معروف بوده اند دليلش اين است كه اكثر مردان اين دودمان باعظمت از عالمان و بزرگان دين و سياست بودند و ساليان درازى به امر قضاومت و حل و فصل امور اجتماعى و مردم اشتغال داشتند.

## طلوعى ديگر

چند ساعتى از طلوع آفتاب يكشنبه ششم جمادى الاولى سال 1331 ق. نگذشته بود كه خورشيدى ديگر از افق تبريز طلوع كرد. پسرى كه با تولد خويش صفاى خانه را دو چندان ساخت و با گشودن چشمان كوچك و معصوم خود، سرور و شادى را به ارمغان آورد.

بعد از گذشت چند روز، پدر و مادر با ايمان نوزاد نام نيكو و زيباى «محمد على» (823) را براى تازه تولد يافته انتخاب نمودند.

پدر بزرگوار سيد محمد على، حاج سيد باقر (824) مشهور به «ميرزا باقر»يكى از ستارگان درخشان و عالمان بزرگ، از سادات اصيل و مشهور به علم و تقوا و جهاد خطه عالم پرور آذربايجان بود.

## جلوه هاى زيبا

دوران كودكى سيد محمد على در دامن پر مهر و محبت پدر و مادرى سپرى مى شد كه خود از تربيت يافتگان سعادتمند مكتب اسلام بودند.

چيزى كه در آن روزگار، فكر پدر سيد محمد على را به خود مشغول كرده بود مسئله بس مهم و خطير تعليم و تربيت فرزندان در خارج از منزل بود.

لذا بعد از مدتها و تفكر و برسى و مشورتهاى لازم به اين نتيجه رسيد كه تعليم و تربيت سيد محمد على را به ميرزا محمد حسين و برادر ارجمند خود حاج ميرزااسدالله قاضى كه هر دو از عالمان وارسته و مربيان دلسوز و آگاه و نمونه هاى چشمگير اخلاق اسلامى بودند بسپارد. به دنبال اين تضمين سيد محمد على با شوق و اشتياق وصف ناپذير، در جلسه درس ‍ اين بزرگواران حاضر شد و از شمع وجودشان استفاده ها برد.

## نخستين گام

بعد از تسلط رضاخان بر مقدرات كشور ايران و گستردن بساط ظلم و ستم و اسلام ستيزى كه مى رفت تمام مقدسات را از بين ببرد، بار ديگر حماسه سازان هميشه بيدار به رهبرى روحانيت آگاه، در سراسر مملكت علم مخالفت برافراشتند و در مقابل اعمال خلاف شرع و ضد انسانى حكومت شوريدند.

اين بار هم مثل گذشته تبريز قهرمان پرچم نهضت اسلامى را بر دوش گرفت و هماهنگ با ساير شهرها خروشيد و موج اعتراض به راه انداخت.

در آن هنگام كه سيد محمد على نوجوانى 16 ساله بود با چشمان تيزبين خود برخوردهاى سياسى و شيوه هاى هدايت مردم را از جانب پدر كه دوشادوش بزرگ عالمان شهر به عهده داشتند دنبال مى كرد و راه و رسم مبارزه مى آموخت.

در سال 1347 ق. به دنبال قيام مردم تبريز به دستور حكومت دست نشانده و تحميلى رضاخان پهلوى شيد محمد على به همراه پدرگراميش راهى تبعيدگاه شد و به مدت دو ماه ناگزير به اقامت اجبارى در تهران گرديد و از آن جا بار ديگر به مشهد مقدس تبعيد شد و يكسال در آن ديار پاك، دوران تبعيد خود را گذراند. دژخيمان پهلوى به اين مقدار هم رضايت ندادند و در غياب آقا ميرزا محمد باقر دستور دادند كه خانه اش را در تبريز خراب نموده و جزو خيابان سازند بدون اينكه ضرر و زيان وى را جبران نمايند. (825)

و اين اولين تجربه مبارزاتى سيد محمد على بود كه در آن براى نخستين بار سوزش زخم بيداد حكومت پهلوى را بر قلب خود احساس كرد.

## پيوند با آفتاب

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در جام دلت باده ناب است نهان |  | آميزه اى از آتش و آب است نهان |
| انديشه تصوير تو در ماه خطاست |  | چون در تو هزاران آفتاب است نهان |

سيد محمد على قاضى از همان دوران جوانى، به ماهيت ضدمذهبى رژيم جبار و خونخوار پهلوى پى برد. او كه خود در 16 سالگى طعم تلخ تير زهرآلود نظام ستم شاهى را چشيده بود، از ديدن آن همه ظلم و ستم كه همچون صاعقه بر سر مردم فرود مى آمد، رنج فراوان مى كشيد و در تب و تاب شديدى مى سوخت و مى ساخت. اين بود كه تصميم قاطع بر مبارزه عليه استبداد گرفت و در اين راه كمر همت بربست.

در آن روزگاران اختناق كه تاريكى ظلم و ستم سراسر ايران زمين را فراگرفته بود، تنها خورشيد حوزه علميه قم بود كه با تابش نور اميد، دلهاى پرسوز سلحشوران را به روز روشن نويد مى داد و آنان را در برافروختن مشعل آزادى و برافراشتن پرچم اسلام ناب محمدى صلى الله عليه و آله هدايت مى كرد.

طلبه جوان، سيد محمد على قاضى در پى همچون خورشيدى مى گشت تا در روشنايى آن با گام هاى پرصلابت به جهاد خود سرعت بيشترى بخشد.

ديرى نپاييد كه آرزوى وى جامه عمل پوشيد و چشم پرانتظارش به جمال عالمتاب، ابرمرد تاريخ، حضرت امام خمينى (ره) روشن گشت.

حضرت امام خمينى (ره) در آن موقع از برجسته ترين اساتيد حوزه علميه قم بود و در رشته فلسفه دو كتاب مهم «شرح منظومه» و «اسفار» را تدريس مى كرد. تبحر علمى و روش جالب تدريس و همچنين خصوصيات ارزشمند اخلاقى و منش هاى والاى روحى امام، باعث شده بود كه حوزه تدريس ايشان پرجمعيت ترين درس حوزه باشد.

سيد محمد على طباطبائى با شور و شوق وصف ناپذيرى در اين دو درس ‍ امام شركت جست و از همان زمان رابطه نزديك و پيوند عميقى بين او و رهبر كبير انقلاب بر قرار شد. وى ضمن استفاده هاى علمى، با بهره جويى از افكار بلند استادش به تلاش و كوشش جهت دست يابى به آرمانهاى مقدس ‍ انقلاب اسلامى پرداخت. اقامت ايشان در شهر مقدس قم كه از سال 1359 ق. شروع شده بود به مدت ده سال به طول انجاميد وى در اين مدت علاوه از درسهاى حضرت امام از محضر آيات عظام: سيد محمد حجت كوه كمرى، سيد صدرالدين صدر، سيد محمد رضا گلپايگانى و ديگر اساتيد زبردست بهره هاى شايانى برد.

## مريد و مراد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو خوش جانان و جان باهم نشينند |  | سر مويى ميانشان در نگنجد |

(عطار نيشابورى)

سيد محمد على قاضى در سال 1369 ق. تصميم بر هجرتى ديگر گرفت و اين بار راه نجف را در پيش گرفت. وى قبل از عزيمت به عراق، از وضع درس حوزه هاى علميه آن سامان اطلاعات كافى بدست آورد و برنامه دقيق و منظمى جهت هر چه بيشتر استفاده نمودن از فرصتهاى گرانبها تنظيم نمود. به همين خاطر يكى دو روز از ورودش به سرزمين ولايت و امامت نگذشته بود كه با جديت تمام در حوزه هاى درسى بزرگ مردان علم و فقاهت همچون آية الله العظمى سيد محسن حكيم (ره) و آية الله العظمى سيد ابوالقاسم خويى (ره) و آية الله العظمى حاج شيخ عبدالحسين رشتى و آية الله العظمى شيخ محمد حسين كاشف الغطا و... شركت جست و مشغول كسب علم و دانش و تحصيل در فنون مختلف فقه و اصول و فلسفه شد.

شهيد قاضى در ميان اساتيد نجف براى آية الله العظمى حاج شيخ محمد حسين كاشف الغطاء احترام فوق العاده اى قايل بود و بيشتر با آن مجاهد نستوه انس و الفت داشت و در واقع شيفته و مريد اخلاق والا و تبحر عميق علمى و افكار بلند سياسى، اجتماعى كاشف الغطاء گشته بود.

## غم فراق

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در فرقت تو چاره اى از اشك و آه نيست |  | جزاشك وآه برغم هجران گواه نيست |
| رفتى و در فراق تو دل بى پناه شد |  | اينك به غير ياد تو دل را پناه نيست |

(مصطفى قليزاده)

اقامت در نجف و استفاده هاى علمى و معنوى از حوزه علميه را مى توان از بهترين و شاداب ترين روزگاران عمر آية الله قاضى طباطبائى بحاسب آورد. چرا كه در آن ايام بهاران، با شور و شوق به تحكيم مبانى فكرى خود پرداخت و به درجات عالى فقاهت و اجتهاد رسيد و از مراجع بزرگى مثل آية الله العظمى حكيم و آية الله العظمى كاشف الغطاء و ديگران به اخذ اجازه اجتهاد نايل آمد. (826)

ولى افسوس كه آن ايام خوش خرم ديرپا نبود و زود به پايان آمد. ايشان بعد از سه سال رحل اقامت در نجف، اواخر سال 1372 ق. (1331 ش. ) بنا به علل ناگوارى ناگزير شد حرم جد بزرگوارش را ترك نموده به تبريز مراجعت نمايد. به همين خاطر غم فراق حرم مولى و فضاى روح بخش حوزه نجف به دلش چنگ انداخت.

آية الله سيد محمد على قاضى طباطبائى در سن 42 سالگى با كوله بارى از علم و دانش و معرفت، حوزه نجف را پشت سر گذاشت و به سوى زادگاه خود شهر مجاهد پرور تبريز رهسپار شد تا به وظايف بس سنگين خود، در جهت اشاعه فرهنگى غنى و پوياى آيين حيات بخش اسلام بپردازد. همان خدمات ارزنده اى بخش اسلام بپردازد. همان خدمات ارزنده اى كه نتايج سودمندش در انقلاب شكوهمند اسلامى نمايان گشت، آنطور كه استاد بزرگوارش مجاهد نستوه آية الله العظمى كاشف الغطاء پيش بينى كرده بود. ايشان در يكى از نامه هاى خود، خطاب به آية الله قاضى چنين مى نويسد:

«اى سيد بزرگوار و اى دانشمند والامقام... ما از حالا مى بينيم كه مردم آذربايجان عموما و اهالى تبريز خصوصا از راهنمائيها و ارشادات شما بهره مند مى شوند و چه زود است تاءثير خدمات ارزنده شما در نصرت حق و از بين بردن باطل محسوس و ملموس باشد و در يارى و كمك از حق چه بهتر و مقدم تر از شما است؟

پدر روحى شما - محمد حسين (827)

سال 1342 شمسى در تاريخ ايران زمين سالى است به ياد ماندنى و خاطره انگيز، سالى كه بزرگ رهبر مستضعفان جهان با خروش بى امان خود چنان موج بنيان كنى به راه انداخت كه مى رفت براى هميشه نظام ستم شاهى را به زباله دان تاريخ بسپارد. اين بار امام بزرگوار عروسك هاى خيمه شب بازى و همچنين كاسه ليسان حكومت پهلوى را به هيچ انگاشته همچون عقاب تيزپرواز، ام الفساد جهانى را در نوك حمله خود قرار داد و با هجوم برق آسا، پنجه هاى پولادين و دشمن شكار خويش را بر سر امريكا فرود آورد. و به دنبال آن ياران با وفاى آن امام آزادگان، به تبعيت از وى در سراسر كشور قد علم كردند و پرچم جهاد و مبارزه برافراشتند. در اين مبارزه بى امان، مجاهد نستوه آية الله قاضى طباطبائى سهم بسزائى در برانگيختن احساسات پاك مردم داشتند. وى با سخنرانى هاى آتشين و پخش ‍ اعلاميه هاى ضد رژيم، مردم قهرمان تبريز را به صحنه پيكار آورد و با اين عمل شجاعانه خود، شعله بر خرمن دشمن انداخت و حال زارشان را پريشان تر ساخت. چراكه طاغوتيان به خوبى مى دانستند، قيام آذربايجان يعنى به حركت در آمدن كل ايران، و اين همان كابوسى بود كه دژخيمان همواره از آن وحشت داشتند.

در پى جوش و خروش امت مسلمان، مركزنشينان سازمان ضد امنيت با هماهنگى «على دهقان » استاندار وقت آذربايجان، و «حسن مهرداد» رئيس ساواك تبريز، علامه سيد محمد على قاضى را دستگير و به پادگان زرهى تهران بردند و بعد از آن به سياهچال مخوف قزل قلعه تحويل دادند كه دو ماه و نيم ماندگار شدند و بعد از آزادى از زندان هم كسى حق رفت و آمد و تماس با ايشان را نداشت و همواره زير نظر و مراقبت شديد ماءموران ساواك بود. و در تهران به عنوان تبعيدى زندگى مى كرد.

## بافت كرمان

آية الله قاضى به خاطر مبارزات بى امانش، سالهائى از عمر پر بركت خود را در زندانها و تبعيدگاهها سپرى كرد كه يكى از محلهاى تبعيد وى بافت كرمان بود.

روز سى ام آذر ماه 1347 ش. مصادف بود با يوم الله عيد سعيد فطر در شهر تبريز نما پرصلابت عيد فطر در جو معنوى به امامت عالم ربانى حضرت آية الله سيد محمد على قاضى طباطبائى برگزار شد. ايشان كه هيچ فرصى را از دست نمى داد، از اين اجتماع باشكوه نهايت استفاده را كرد و بر عليه سردمداران رژيم سخنرانى كردند و ضمن گفتار آتشين نقاب از چهره كريه رژيم پهلوى برگرفت و روابط خفت بار دولت با رژيم عاصب و نامشروع صهيونيستى را محكوم كرد، غروب همان روز براى اداء نماز مغرب و عشاء به مسجد شعبان تشريف آوردند و بعد از نماز و پاسخ به ابراز احساسات مردم از مسجد خارج شد.

هنوز چند قدمى از در مسجد دور نشده بود كه مزدوران وطن فروش وى را احاطه كردند و با اجبار سوار ماشين كردند. و سپس او را به بافت كرمان تبعيد نمودند. (828)

بعد از اسكان در بافت كرمان، هر روز يك مامور ساواك جهت حضور و غياب تبعيدى به محل سكونت او سر مى كشيد. اتاقى كه آية الله قاضى در آن، روزهاى تنهايى مى گذراند، يك اتاق كوچك و محقرى بود كه از سطح حياط دو پله پايين تر بود. ماءمور ساواك طبق تعليماتى كه از طرف سازمان به او داده شده بود، با گستاخى و تبختر رفتار مى كرد و براى اينكه زور و حاكميت دستگاه را به رخ تبعيدى كشيده باشد، بجاى وارد شدن از در اتاق، با كفش از پنجره مى پريد وسط اتاق، و با حالت غرور و خودخواهى و صداى خشن و ناهنجار دستور مى داد: زود باش امضاء كن...

چند روز بدين منوال گذشت و آية الله قاضى چندبار به ايشان تذكر داد كه ادب را رعايت كند ولى آن بى ادب گوشش بدهكار نبود و دست از كار بى شرمانه خود برنمى داشت.

روزى هنگامى كه مزدور خودفروخته با همان رفتار پست هميشگى به وسط اتاق پريد، سيد دلاور بلافاصله كتاب سنگين و ضخيم «المنجد» را برداشت و محكم بر پس گردن ماءمور كوبيد و فرياد زد:

بى ادب! مگر نگفتم مودب باش...

ماءمور مغرور و خودباخته، با زبونى و ترس از اتاق بيرون رفت و آية الله قاضى با اين عمل شجاعانه خود بار ديگر ثابت كرد كه سرنيزه در مقابل نيروى پرتوان ايمان و استقامت محكوم به شكست است.

بعد از بافت كرمان ايشان را به زنجان تبعيد كردند و بعد از اتمام آن در تاريخ 6/9/1348 به تبريز مراجعت كرد. (829)

## قيام خونين

در پى مبارزات ستم شاهى مردم و رهبرى پيامبر گونه امام خمينى (ره)، سراسر ايران به انبار باروت مبدل شده بود كه هر لحظه انتظار جرقه اى كه انتظارش مى رفت در سال 1356 شمسى از نوك قلم مزدورى جهيدن گرفت و آتش افروخت و بغض و نفرت درونى مسلمانان غيرتمند را شعله ور ساخت.

مقاله توهين آميزى كه در روزنامه رسمى و كثيرالانتشار اطلاعات به چاپ رسيد و در آن نسبت به ساحت زعيم بزرگ و پيشواى عاليقدر جهان اسلام حضرت امام خمينى (ره) هتاكى شده بود، چهره شهر مقدس قم را دگرگون ساخت...

مردم ديندار و متدين قم، دست به تظاهرات زدند و سيل خشم و نفرت بر عليه حكومت به راه انداختند...

حركت انقلابى و ضد سلطنتى مردم قم با گلوله هاى سرخ و آتشين مزدوران رژيم به خاك و خون كشيده شد و به دنبال آن سياستگزاران جنايت پيشه دست به تدابير شديد امنيتى زدند و به تمام نيروى خود را در سراسر ايران به حالت آماده باش در آوردند، روزها به سختى مى گذشت و با حركت سنگين خود، روح مردم را مى آزرد دوباره دستگيرى ها شروع شد، عده اى از مجاهدان به زندان و گروهى ديگر روانه تبعيد شدند و...

با نزديك شدن چهلم شهداى قم، روحانيت آگاه و در راءس آنها مراجع بزرگوار و امام امت با وجود سانسور شديد مطبوعات، از طريق اعلاميه ها و سخنرانى هاى پرخاشگرانه، جنايات بى شمار دستگاه حاكمه را بر شمردند و مردم را به برگزارى هر چه باشكوه تر مراسم يادبود به خون خفتگان 19 دى فراخواندند.

در استان آذربايجان، حضرت آية الله قاضى با همكارى و همفكرى علماى بزرگ از جمله مجاهد نستوه آية الله سيد حسن انگجى (ره) با انتشار بيانيه اى مردم هميشه در صحنه آذربايجان را به شركت در مراسم يادبود شهداى قم دعوت كردند.

سه شنبه 29 بهمن 1356 شهر تبريز حال و هواى ديگرى داشت، مجلس با شكوهى در مسجد حاج ميرزا يوسف بر پا بود و مردم دسته دسته براى عزادارى مى آمدند. مزدورى به ساحت مقدس مسجد اهانت كرد و... زمان انفجار فرا رسيده بود. جوانى از غيرتمندان تبريز كه از پاره كردن اعلاميه و سخنان توهين آميز آن دژخيم به هيجان آمده بود با وى گلاويز شد، و او با استفاده از كلت جوان مجاهد را هدف تير قرار داد و به شهادت رساند. در اين لحظه مردم خشمگين جنازه خون آلود جوان قهرمان را برداشته همچون سيل خروشان به طرف خيابانها راه افتادند و سينماها و مشروب فروشيها و مراكز فرقه ضاله بهايى و طاغوتيان و ساختمان حزب منفور رستاخيز و تعدادى از بانكها و ساختمانهاى دولتى را به آتش كشيدند.

دلاور مردان تبريز با اين حماسه سرنوشت ساز خود چنان ضربه اى بر پيكر دشمنان اسلام و قرآن آوردند كه تا به امروز نظيرش را نديده بودند. بدين ترتيب بذر نهفته در پانزده خرداد 42، در 19 دى ماه 56 جوانه زد و در 29 بهمن ماه شكوفا گرديد و 22 بهمن 57 به بار نشست.

## در راه اتحاد

آية الله قاضى يكى از عالمان روشن بين و ژرف نگرى بود كه هميشه بر وحدت اسلامى تاءكيد داشت و در فرصت هاى مناسب با رفتار مدبرانه در جهت تحقق بخشيدن هر چه بيشتر وحدت بين مسلمانان جهان مى كوشيد.

او مى گويد: «ياد دارم در زمانى كه از سوريه برگشته وارد عراق شدم و غروب نزديك بود توقف كرديم كه نماز مغرب ادا كنيم و حركت نماييم، وضو گرفته در صحن خانه وسيعى حصير انداخته خواستم مشغول نماز باشم ديدم عده اى از جوانان اهل تسنن آمدند و در چند قدمى ايستادند، فهميدم كه مى خواهند بدانند كه چطور سجده خواهم كرد! من هم در موقع سجده پيشانى را بر بالاى حصير گذاشتم و ساير رفقا نيز اغلب از من تبعيت كردند، بعد از فراغت از نماز چند نفر از آنها جلو آمده از حقيقت سجده بر تربت كربلا كه بعضى از همراهان نماز گذاشته بودند، سئوال كردند، واقع امر را به آنها بيان كردم، بسيار قانع شده و امتنان بجا آوردند و اظهار نمودند كه به ما جور ديگر تلقين كرده اند. (830)

## زمزمه هاى تنهايى

شعر، سيل خروشانى است كه از درياى پرمايه ذوق سرچشمه مى گيرد و موجى از احساسات و دريافت ها و باورهاى درونى را بر ساحل نشينان هنر دوست به ارمغان مى آورد.

آية الله سيد محمد على قاضى طباطبائى سخنورى چيره دستى و شاعرى سخن شناس بود. او با طمع لطيفش چشمه ساران زيبايى جارى مى ساخت و تشنگان معرفت را سيراب مى كرد.

گاهى سرود خشم مى سرود و حماسه مى آفريد و گاهى شجاعتى مى ستود و مدح و ثنا مى گستراند و زمانى ديگر نغمه دلنشين توحيد و عرفان را به گوش روزگار زمزمه مى كرد. از اشعار نغز اوست:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چهل سال بيش با خرد و هوش زيستم |  | آخر نيافتم به حقيقت كه چيستم |
| عاقل ز هست گويد و عارف ز نيستى |  | من در ميان آب و گل هست و نيستم |
| من صدربزم انس ومجلس نشين قدس |  | ليكن تو چون به بزم نشينى بايستم |
| زان خنده آمدم به كمالات ديگران |  | كاندر كمال خويش چو ديدم گريستم(831) |

## در سنگر جمعه و جماعت

يكى از دستاوردهاى مهم انقلاب اسلامى احياى سنت آيين عبادى، سياسى نماز جمعه و اقامه آن مى باشد بعد از پيروزى انقلاب به دستور حضرت امام (ره) در تهران و چند شهر بزرگ مراسم پربار نماز جمعه برپا گرديد در مرداد ماه 58 طى حكمى از سوى رهبر كبير انقلاب، حضرت آية الله قاضى به عنوان نماينده تام الاختيار و امام جمعه تبريز منصوب گرديد و همه هفته با حضور در مراسم با شكوه نماز جمعه با ايراد خطبه و ارشاد و راهنمائى مردم پرداخت.

## اولين شهيد محراب

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مسلخ عشق جز نكو را نكشند |  | روبه صفتان زشتخو را نكشند |
| گر عاشق صادقى ز كشتن مهراس |  | مردار بود هر آنكه او را نكشند |

هنوز شش ماه از طليعه انقلاب شكوهمند اسلامى نگذشته بود كه ستاره درخشانى از آسمان پرفروغ علم و فقاهت غروب كرد. اين بار دست پليد استكبار جهانى از آستين كثيف، گروهك منحرف فرقان بيرون زد و ناجوانمردانه استاد بزرگ حوزه و دانشگاه آية الله مطهرى را به شهادت رساند...

وقتى خبر شهادت مظلومانه استاد مطهرى، به گوش آية الله قاضى رسيد بسيار متاءثر شد و همواره به اطرافيان خود مى گفت: كاش بنده هم مثل استاد مطهرى، روزى به شهادت برسم. (832) چند روز بعد دعايش مستجاب شد!

سرانجام بعد از عمرى مجاهدت و تعليم و تربيت و نويسندگى، به تاريخ 11 آبانماه 1358 در حالى كه روز عيد قربان (833) نماز عيد خوانده بود بهنگام شب بعد از نماز مغرب و عشاء در مسجد شعبان خود قربانى دين خدا گشت بار ديگر گروه فرقان با اين جنايت هولناك دل امت و امام را جريحه دار ساخت.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در نمازم خم ابروى تو با ياد آمد |  | حالتى رفت كه محراب به فرياد آمد |

(حافظ شيرازى)

## دلدارى خورشيد

بعد از شهادت مظلومانه اولين شهيد محراب نظام مقدس و خونبار جمهورى اسلامى، در حالى كه تمام مجامع بين المللى لب فرو بسته بودند و دم نمى زدند و سازمان دروغين حمايت از حقوق بشر با سكوت مرگبارش ‍ زخم جانكاهى بر دل زجركشيدگان و محرومان مى گذاشت بار ديگر خورشيد انقلاب در آسمان غمبار و تاريك ايران درخشيدن گرفت و زلال روح بخش و اميدآفرينى بر دل هاى پرالتهاب و داغدار مردم انقلابى جارى ساخت:

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

با كمال تاءسف ضايعه ناگوار شهادت عالم مجاهد حجة السلام والمسلمين آقا حاج سيد محمد على قاضى طباطبائى رحمة الله عليه بر عموم مسلمانان متعهد و علماء اعلام مجاهد و مردم غيور و مجاهد آذربايجان و به خصوص بازماندگان اين شهيد سعيد تسليت عرض، و از خداوند متعال صبر انقلابى براى مجاهدين در راه حق و اسلام خواستارم ملت عزيز و برومند ايران، و آذربايجانيان غيرتمند عزيز، بايد در اين مصيبت هاى بزرگ كه نشانه شكست حتمى دشمنان اسلام و كشور و عجز و ناتوانى و خودباختگى آنان است هر چه بيشتر مصمم و در راه هدف و اعلاى اسلام و قرآن مجيد بر مجاهدات خود افزوده و از پاى ننشينند تا احقاق حق مستضعفين از جباران زمان بنمايد.

عزيزان من در انقلابى كه ابرقدرتها را به عقب رانده و راه چپاولگرى آنان را از كشور بزرگ بسته است اين ضايعات و ضايعات بالاتر اجتناب ناپذير است ما بايد از كنار اين وقايع با عزم و خونسردى بگذريم و به راه خود كه راه جهاد فى سبيل الله است ادامه دهيم.

شهادت در راه خداوند، زندگى افتخارآميز ابدى و چراغ هدايت براى ملت هاست، ملتهاى مسلمان از فداكارى مجاهدين ما در راه استقلال و آزادى و اهداف توسعه اسلام بزرگ الگو بگيرد و با پيوستن بهم سد استعمار و استثمار را بشكنند، به پيش به سوى آزادى و زندگى انسانى بروند. از خداوند متعال عظمت اسلام و مسلمين و رحمت و مغفرت براى شهداى راه حق و شهيد سعيد طباطبائى خواستارم.

11 ذى الحجة الحرام 1399 روح الله الموسوى الخمينى

فرداى آن روز مردم مصيبت زده آذربايجان در حالى كه سيل اشكشان جارى بود و قلب شان را غم و اندوه فراگرفته بود، پيكر پاك آن شهيد را تشييع كردند و در آرامگاه خانوادگى واقع در مسجد مقبره به خاك سپردند.

## ره آورد فكرى

شهيد محراب آية الله قاضى از جمله قم بدستان پركارى بود كه در طول عمرشان با تلاش گسترده و نيتى خالصانه توانست تحقيقات ارزنده اى را با بيانى رسا و قلمى شيوا و نثرى استوار به جهان وسيع فرهنگ اسلامى عرضه بدارد.

كار تحقيقاتى و نويسندگى آن بزرگوار از دو جهت حائز اهميت است، يكى نوشتن كتابهاى مستقل در رشته هاى مختلف كه مورد نياز بود و تاءليفى صورت نگرفته بود و ديگرى با تعليقه و تصحيح و مقدمه نويسى بر آثار گرانقدر ديگر دانشمندان و چاپ مجدد آنها، افكار بلند و ارزشمند آنان را احيا كرد.

ره آورد فكرى شهيد قاضى كه به صورت نوشته به يادگار مانده است عبارتند از:

1. الاجتهاد و التقليد (عربى - خطى)

2. الفوائد (فقهى - تاريخى)

3. خاندان عبدالوهاب (فارسى - خطى)

4. كتاب فى علم الكلام (عربى - خطى)

5. فصل الخطاب فى تحقيق اهل الكتاب (عربى - خطى)

6. السعادة فى الاهتمام على الزياره (عربى - خطى)

7. اجوبة الشبهات الواهيه (فارسى - خطى)

8. رسالة فى اثبات وجود الامام عليه‌السلام فى كل زمان (عربى - خطى)

9. سفرنامه بافت (بافت كرمان)، (فارسى، خطى)

10. المباحث الاصوليه (عربى - خطى)

11. حاشيه بر كتاب رسائل شيخ انصارى (ره)

12. حاشيه بر كتاب مكاسب شيخ انصارى (ره)

13. حاشيه بر كفاية الاصول آخوند خراسانى (ره)

14. تقريرات اصول آية الله حجت كوه كمرى

15. تاريخ قضا در اسلام

16. صدقات اميرالمؤمنين و صديقه طاهره عليه‌السلام

17. حديقة الصالحين

18. رساله در دلالت آية تطهير بر اهل بيت عليه‌السلام

19. رساله در اوقات نماز

20. رساله در مباهله

21. رسالة فى مسالة الترتب

22. رساله در نماز جمعه

23 تعليقات بر كتاب الفردوس الاعلى تاءليف علامه شيخ محمد حسين كاشف الغطاء (عربى چاپى)

24. تحقيق درباره روز اربعين حضرت سيد الشهدا عليه‌السلام (فارسى - چاپى)

25. تعليقات بر كتاب انوار نعمانيه (عربى - چاپى)

26. مقدمه و تعليقه بر تفسير جوامع الجامع طبرسى (عربى - چاپى)

27. تعليقات بر كتاب اسلام صراط مستقيم (فارسى - چاپى)

28. تعليقات بر كتاب كنزالعرفان (عربى - خطى)

29. مقدمه بر كتاب صحائف الابرار كاشف الغطاء (عربى - چاپى)

30. آثار تاريخى آية الله العظمى حكيم (فارسى - چاپى)

31. مقدمه بر تنقيح الاصول آقا رضا متوفى 1337 شمسى

32. مقدمه بر كتاب مرآت الصلوة

33. پيشگفتار بر علم امام علامه طباطبائى

34. مقدمه بر كتاب معجزه و شرايط آن

35. مقدمه بر كتاب جنة الماوى (عربى - چاپى)

36. پاورقى بر تعليقات بر كتاب اللوامع الالهيه فى المباحث الكلاميه (عربى - چاپى)

37. مقدمه بر انيس الموحدين نراقى (فارسى - چاپى)

38. تحقيق در ارث زن از دارائى شوهر (فارسى - چاپى)

39. علم امام عليه‌السلام (فارسى - چاپى)

40. مقدمه برالعقائد الوثنيه فى الديانة النصرانيه (عربى - چاپى)

41. ترجمه مسائل قندهاريه (از عربى به فارسى)

42. مقدمه بر تاريخ ابن ابى الثلج بلخى (عربى - چاپى)

43. مقالات متعدد چاپ شده در مجلات عربى چاپ صيدا (لبنان) (834)

ايشان علاوه بر آثار فكرى، آثار اجتماعى و عمرانى بسيارى هم از خود به يادگار گذاشته اند.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

# شهيد آية الله سيد محمد باقر صدر

شهادت: 19/1/1359 ش.

بربلنداى انديشه و جهاد

مصطفى قليزاده

علامه شهيد، آية الله سيد محمد باقر صدر، يكى از بزرگترين انديشمندان مسلمان - و به تعبير امام خمينى: «مغز متفكر اسلامى» - در تاريخ اسلام به ويژه در قرن چهاردهم هجرى است. فقيهى جامع الشرائط، فيلسوفى اجتماعى، مفسرى بزرگ، متفكرى آگاه به فرهنگ و علوم زمانش، نويسنده اى توانمند و پركار و سياستمدارى هوشمند و شجاع و دردمند.

## از ميلاد تا مدرسه

سيد محمد باقر صدر در تاريخ 25 ذيقعده 1353 در شهر مقدس كاظمين ديده به جهان گشود (835) و دومين فرزند خانواده بود. اجدادش همه ازعالمان دين بودند: پدرش سيد حيدر كه جوانمرگ شد، پدر بزرگش ‍ آية الله العظمى سيد اسماعيل صدر كه يكى از مراجع بزرگ تقليد شيعه در نيمه اول قرآن چهارده اسلامى بود و در سال 1338 ق. وفات كرد. و ديگر اجدادش كه شاخه هايى سرسبز و پربار از شجره پربركت «خاندان صدر» و از تبار غيرتمند و پاك امام كاظم عليه‌السلام بوده اند و در سرزمين ايران، لبنان و عراق از پاسداران فرهنگ و انديشه و دانش و دين بشمار مى رفته اند.

بردار بزرگ و معلمش سيد اسماعيل نيز از علما و مجتهدان پرتلاش و جوان نجف بود كه در سال 1388 ق. در چهل و هشت سالگى درگذشت.

خواهرش «آمنه بنت الهدى صدر» يكى از زنان دانشمند، شاعر، نويسنده و معلم فقه و اخلاق بود كه در مسير جهاد و مبارزه، با برادرش سيد محمد باقر همگام شد و سرانجام سرونشت هر دو به شهادت و سعادت ابدى ختم گشت. (836)

سيد محمد باقر، از پنج سالگى به مدرسه رفت و تا يازده سالگى دوره ابتدايى را به اتمام رساند. در اين دوران، نبوغ شگفت انگيز و استعداد سرشار خدادادى او درخشيد و تعجب آموزگاران و همكلاس هاى خود را برانگيخت، بطورى كه اولياى مدرسه تصميم گرفتند او را به مدرسه كودكان تيزهوش و نابغه بگذارند تا به هزينه دولت درس بخواند و پس از طى مراحل لازم و قانونى، به دانشگاههاى اروپا يا آمريكا اعزام كنند و در رشته هاى علوم جديد تحصيل كند و به كشور خود باز گردد.

او به تحصيل علوم دينى و پرداختن به رشته كار پدرانش گرايش داشت و از طرفى مادر و برادر بزرگش رضايت ندادند كه او به پول دولت وابسته به غرب و دست اندركاران خودباخته آموزش و پرورش آن روز عراق، درس ‍ بخواند...

بالاخره با راهنمايى دو دايى فقيه و دانشمندش آية الله «شيخ محمد رضا آل ياسين» و آية الله «شيخ مرتضى آل ياسين» به فراگيرى دروس ‍ حوزوى و علوم دينى پرداخت. (837)

تحصيلات علوم دينى را با كتاب «معالم الاصول» نزد برادرش سيد اسماعيل آغاز كرد و ديگر كتابهاى دوره سطح حوزه را با شور و شوق و تلاش بسيار در مدتى كوتاه خواند و تمام كرد. او علاوه بر تحصيل، دروس ‍ ابتدايى را نيز به خواهرش بنت الهدى مى آموخت و بنت الهدى بى آنكه به مدارس نامناسب دخترانه آن روز عراق پاى بگذارد، نزد برادرش سيد محمد باقر و گاه سيد اسماعيل، قرآن، ادبيات، تاريخ، حديث، فقه، اصول و... را آموخت. (838)

## در نجف اشرف، شهر امامت و فقاهت

در سال 1365 ق. كه دوازده ساله بود به همراه برادرش سيد اسماعيل به نجف اشرف رفت تا در محضر اساتيد بزرگ حوزه علميه شهر امامت، به تحصيلات عالى بپردازد. او دوره عالى فقه و اصول را در نزد مرحوم آية الله سيد ابوالقاسم خويى و مرحوم آية الله شيخ محمد رضا آل ياسين گذراند. (839) فلسفه اسلامى (اسفار ملاصدرا) را از مرحوم «شيخ صدرا بادكوبه اى» آموخت. و در كنار آن، طى سالها، فلسفه غرب و نظرات فلاسفه غير مسلمان را به دقت مورد تحقيق و نقد قرار داد. (840) كتاب «فلسفتنا» (فلسفه ما) گوياى ابعاد گسترده انديشه هاى فلسفى سيد محمد باقر صدر است.

در ديگر رشته هاى علوم مثل حديث، رجال، درايه، كلام و تفسير نيز سالها به تحصيل و تحقيق و مطالعه گذراند و به كمال رسيد.

سيد محمد باقر در طول هفده - هيجده سال تحصيل (از آغاز تا پايان) علاوه بر استفاده از هوش و استعداد و نبوغ فوق العاده اش، روزانه حدود شانزده ساعت به تحصيل و مطالعه و مباحثه و تحقيق مى پرداخت (841) و خودش نيزهميشه مى گفته است كه من به اندازه چند طلبه درسخوان، تلاش مى كنم. در سايه اين پشتكار جانانه بود كه بر همه مشكلات فايق آمد و در كسب دانش و فضيلت به مقامى عالى دست يافت و گفته اند كه از هنگام بلوغ شرعى، خود مجتهد شده بوده و از مجتهد ديگرى تقليد نكرده است. (842)

## تعليم و تربيت

سيد محمد باقر از بيست سالگى با تدريس كتاب «كفاية الاصول» (843) وتعليم و تربيت طلاب جوان را آغاز كرد. از بيست و پنج سالگى به تدريس ‍ خارج اصول و از بيست و هشت سالگى به تدريس دوره خارج فقه بر اساس كتاب «الغروة الوثقى» (844) پرداخت. بعدها فلسفه و تفسير قرآن نيزتدريس و تعليم، شاگردانى جوان، محقق، پرشور، متقى، متفكر، آگاه، مجاهد و سياستمدار تربيت كرد كه هر يك از آنها بعدها پرچمدار نشر علم و فرهنگ و آيين جهاد در راه خدا شدند و بعد از استادشان، راه علمى، فكر و سياسى - اجتماعى او را ادامه دادند از جمله:

1. سيد محمد باقر حكيم

2. سيد محمود هاشمى

3. سيد كاظم حسينى حائرى

4. شيخ مهدى آصفى

5. سيد عبدالغنى اردبيلى

6. شيخ غلامرضا عرفانيان و... (845)

## حزب دعوت اسلامى

بعضى از عالمان آگاه و روشن بين از جمله شهيد سيد محمد مهدى حكيم، سيد طالب رفاعى، شيخ مهدى سماوى، پس از مطالعه اوضاع سياسى و اجتماعى عراق، به اين نتيجه رسيده بودند كه بايد حزبى را مبتنى بر انديشه و ايدئولوژى اسلامى تاءسيس كنند تا بتوانند مبارزات مسلمانان آن سامان را سر سامان بدهند و به اهداف خود نائل آيند. پس از مطرح كردن اين انديشه با آية الله صدر، «حزب الدعوة الاسلاميه» (حزب دعوت اسلامى) را در سال 1377 تاءسيس كردند. (846)

آية الله صدر اساسنامه اى را نيز بر اساس اعتقادات دينى براى حزب دعوت تنظيم كرد. حزب دعوت به فعاليت خود پرداخت آية الله سيد محمد باقر صدر، پنج سال بعد از تاءسيس حزب، بنا به مصالحى خود را از آن كنار كشيد. اما به ديگر اعضاى حزب توصيه كرد كه به كار خود ادامه دهند و او نيز پشتيبان آنان خواهد بود. (847)

## جماعة العلماء

در سال 1958 م. «عبدالكريم قاسم»، با ظاهرى پيشرو و چپ نما به حكومت عراق رسيد و ميدان را براى كمونيستها باز كرد. در نتيجه آن موجى الحادى و مخالف اسلام، سرزمين عراق را فراگرفت. حوادث دوران حكومت عبدالكريم قاسم، عالمان آگاه و متعهد شيعه را در آن كشور به حركت واداشت. آنان ضرورى ديدند كه برنامه هاى اجتماعى، سياسى، اقتصادى و فكرى مكتب اسلام را هماهنگ با نيازهاى حيات بشر معاصر عرضه نمايند. بدين گونه، تشكيل «جماعة العلماء فى النجف الاشرف» (جامعه روحانيت نجف اشرف) پديد آمد و عالمان بزرگى همچون شيخ مرتضى آل ياسين، شيخ محمد رضا آل ياسين، شيخ محمد رضا مظفر و شهيد سيد مهدى حكيم (فرزند آية الله سيد محسن حكيم) از اعضاى اصل آن بودند.

سيد محمد باقر صدر در آن زمان گرچه بخاطر جوان بودن نسبت به ساير اعضا، كه كمتر از سى سال داشت، عضو جماعة العلماء نبود، ولى با آنان همكارى جدى داشت و حتى نخستين بيانيه جماعة العلماء را نيز او نوشت! و اكثر نوشته هاى آنان به قلم او نوشته مى شد، زيرا وى قلم توانا و نثرى محكم و نو داشت و آگاهيهاى سياسى و اجتماعى و فلسفى او نيز وسيع تر از ديگران بود. انتشار مجله «الاضواء» در سال 1961 ق. مهم ترين فعاليت فرهنگى جماعة العلماء بود كه سر مقاله هاى پنج شماره اول آن تحت عنوان «رسالتنا» به قلم آية الله سيد محمد باقر صدر نگارش يافت. و خواهرش بنت الهدى نيز در اين مجله مقالات خود را به چاپ مى رساند. (848)

همزمان با اين فعاليتها، به پيشنهاد مرحوم آية الله سيد محسن حكيم - مرجع تقليد وقت - كتاب كم نظير «فلسفتنا» را تاءليف كرد. (849) اين كتاب در دو بخش تنظيم شده است:

بخش اول: نظريه شناخت (معرفت) از ديدگاههاى فلاسفه معاصر و در مقايسه با فلسفه اسلامى.

بخش دوم: بينش فلسفى اسلام درباره جهان و نقد و رد جهان بينى مادى و الحادى.

از آن پس به بررسى نظامهاى اقتصادى اسلام و مكاتب شرق و غرب (سوسياليسم و كاپيتاليسم) پرداخت كه حاصل اين تحقيق عميق و بى سابقه، كتاب پرارج «اقتصادنا» (اقتصاد ما) شد. اين كتاب پرارج نخستين اثرى است كه سيستم اقتصادى اسلام را در طرحى علمى و محققانه ارائه كرده و دو بخش است:

بخش نخست: در اين بخش مكتبهاى اقتصادى شرق و غرب را بررسى كرده و به محك نقد روشن بينانه و عالمانه زده و مردود و فاقد ارزش دانسته است.

بخش دوم: طرح تفصيلى سيستم اقتصادى اسلام.

اين كتاب در سال 1381 ق. به چاپ رسيد. (850)

## حمايت از امام

سيد محمد باقر صدر، نهضت امام خمينى در ايران را روزنه اميدى براى نجات امت اسلام مى دانست. بنابراين از آغاز نهضت اسلامى امام در سال 1342 ش. آن را تحت نظر داشت و از امام و حركتش حمايت مى كرد.

در تاريخ 9 جمادالثانى 1358، حضرت امام خمينى از تبعيدگاه تركيه به نجف اشرف منتقل شد. ورود امام به حوزه علميه نجف، جنب و جوشى در آن ايجاد كرد. علما و روحانيون نجف درباره استقبال از امام، نظرات مختلفى داشتند. آية الله صدر با اشتياق تمام به همراه عده اى از علماى ديگر، در مراسم استقبال و پيشواز از امام شركت، و شاگردان و همفكرانش ‍ را نيز به آن دعوت كرد... در تمام چهارده سال اقامت امام در نجف، سيد محمد باقر با ايشان ارتباط نزديكى داشت و به امام عشق مى ورزيد، عشقى كه تا آخر عمر در بين او و امام بود. (851)

## دوران مرجعيت

دوران مرجعيت آية الله سيد محمد باقر صدر، پس از وفات آية الله حكيم (1390 ق. ) آغاز شد و بسيارى از مردم عراق از او تقليد كردند. (852)

در سال 1392 ق. رژيم بعث عراق، بيش از پيش از تحركهاى ضداستبدادى حزب دعوت اسلامى و ديگر گروههاى مبارز و مسلمان به وحشت افتاد. بنابراين با يورش به خانه هاى مبارزان و مجاهدان، عده زيادى را دستگير و زندانى كردند. آية الله صدر نيز با اينكه بيمار بود و در بيمارستان نجف بسترى شده بود، تحت نظر ماءموران سازمان امنيت رژيم بعث قرار گرفت. تا اينكه با اعتراض مردم و علما، سازمان امنيت دست از او برداشت. (853)

در سال 1394 ق. رژيم بعث عراق، پنج تن از شاگردان و مريدان صدر، يعنى شيخ عارف بصرى، سيد عزالدين قبانچى، سيد عماد الدين طباطبايى تبريزى، حسين جلوخان و سيد نورى طعمه، را دستگير و اعدام كرد! اين گروه شهيدان، طلايه دار شهداى انقلاب اسلامى عراق بودند. اين حادثه اثر ناگوار و سنگينى بر روح آية الله صدر گذاشت و مدتها به سختى متاءثر و بيمار بود.

از حوادث مهم ديگر در دوران مرجعيت آية الله صدر، حركت اربعين سال 1397 بود. مردم نجف از قديم هر سال در روز اربعين حسينى، مويه كنان و عزادار، با پاى پياده از نجف تا كربلا راهپيمايى مى كنند. در آن سال، آية الله صدر هر چه در توان داشت به هيئتهاى عزادار مساعدت كرد تا مراسم شورانگيز اربعين را هرچه باشكوهتر برگزار نمايند. آن روز دهها هزار نفر در قالب عزادارن حسينى، اعتراض خود را عليه سلطه ضد انسانى رژيم بعث عراق، اعلام كردند.

به دنبال آن قيام تاريخى، آية الله صدر، را دستگير و به سازمان امنيت بغداد منتقل كردند، در آنجا پس از بازجويى، هشت ساعت تحت شكنجه جسمى و روحى قرار دادند. آثار آن شكنجه ها، تا آخر عمر در بدنش هويدا بود و بسختى مى توانست از پله ها بالا برود. (854)

## تحريم پيوستن به حزب بعث

يكى از برنامه هاى خطرناك رژيم بعثى عراق، «بعثى كردن نظام آموزش و پرورش » بود. به همه دست اندركاران امور تعليم و تربيت از مدارس گرفته تا دانشگاهها تكليف كردند كه به حزب بعث عراق بپيوندند و برنامه هاى ضد اسلامى آن را در تمام سطوح آموزش كشور اجرا كنند... در اين هنگام، آية الله صدر در مقام مرجعيت و يگانه پرچمدار مبارزه با حزب كافر بعث، با صدور فتوايى، پيوستن به حزب و هر گونه همكارى با آن را تحريم كرد. اين فتوا، تكليف مردم را روشن ساخت و مردم از پيوستن به حزب و عضويت در آن پرهيز كردند. جز اندكى فرومايه و بى دين و ترسو.

تاءثير فتواى آية الله صدر به حدى بود كه يكى از مسؤ ولان حزب در اين باره، اعتراف كرد:

فتواى سيد محمد باقر، همه نقشه هاى ما را نقش بر آب كرده و هيچ كس، جز عده كمى ترسو و بزدل، از پذيرفتن عضويت حزب و همكارى با آن استقبال نكرد. (855)

بدين گونه حزب بعث، دشمن اصلى خود را شناخت.

## در آستانه پيروزى انقلاب اسلامى

آية الله صدر، از حاميان صادق امام خمينى و انقلاب اسلامى بود، امام در پاريس بود كه سيد محمد باقر صدر، طى نامه اى پشتيبانى خود را از ايشان و ملت انقلابى ايران اعلام، و از مقام از ايشان و ملت انقلابى ايران اعلام، و از مقام شهداى انقلاب، تجليل كرد. همين فعاليتهاى او بود كه ملت مسلمان عراق را به سوى حمايت از مردم ايران سوق مى داد و رژيم آمريكايى صدام حسين - حاكم خونخوار عراق - را خشمگين مى كرد. در شب 22 بهمن 1357 كه شب پيروزى شكوهمند مردم مسلمان و انقلابى ايران به رهبرى امام خمينى (ره) بر طاغوت آمريكايى - رژيم محمد رضا پهلوى - بود. آية الله صدر در مسجد جواهرى نجف اشرف به منبر رفت و براى مردم مسلمان عراق از انقلاب اسلامى ايران و نقش امام خمينى در احياى انديشه هاى دينى و اصلاح امت اسلام، سخن گفت و تكليف مردم عراق را در برابر حكومت ضد دينى بعثى، معين كرد: قيام!... قيام...

فرداى آن شب، مردم عراق به دعوت رهبر خود، براى حمايت از انقلاب اسلامى ايران و رهبرى امام خمينى، در بسيارى از شهرهاى عراق راهپيمايى كردند. (856)

از ديگر كارهاى آية الله صدر، در جهت حمايت از انقلاب اسلامى ايران، تاءليف سلسله كتابهاى «الاسلام يقود الحياة» در شش جلد بود كه شامل بحثهايى نظير: قانون اساسى جمهورى اسلامى ايران، منابع قدرت دولت اسلامى، اقتصاد جامعه اسلامى و... مى شود.

## با قرآن در صحنه

از كارهاى شگفت انگيز آية الله صدر براى بيدارى مردم عراق و آماده كردن آنها براى قيام و حركت در مقابل حكومت جائر آن كشور، برگزارى تفسير موضوعى قرآن بود. آن هم بعد از تعطيل كردن درس خارج فقه!

در حوزه علميه نجف كمتر ديده شده بود كه يك مرجع تقليد تفسير قرآن بگويد آن هم به جاى درس خارج فقه، كه اين بيشتر مايه تعجب ديگران مى شد. به طورى كه برخى از شاگردان او، در اين باره از وى سؤ ال كردند او جواب داد:

«براى من تدريس و تاءليف و تحقيق، صورت حرفه و هدف در زندگى ندارد، بلكه اداى وظيفه شرعى به هر نحو ممكن براى من از همه چيز مهم تر است. امروز در اين برهه از تاريخ اسلام و مسلمين، كه انقلاب اسلامى ايران به رهبرى امام خمينى پيروز شده و پوزه قدرتهاى شيطانى شرق و غرب را به خاك ماليده و امت اسلام را در سرتاسر دنيا بيدار كرده است، من وظيفه خود مى دانم كه با تفسير قرآن، افكار مردم مسلمان عراق را آگاه و آرمانهاى انقلابى اسلام را مطرح نمايم و با بيان مفاهيم شور آفرين، حماسى و اجتماعى قرآن كريم، دلها را براى پيوستن به انقلاب اسلامى براى ايران آماده كنم... از طرفى، درس خارج فقه و اصول، بيش از حد لازم در حوزه گفته مى شود، اما جاى تفسير قرآن سخت خالى است!» (857)

درس تفسير شهيد صدر هر هفته دو روز از تاريخ 17 جمادى الاول تا 5 رجب 1399 طى چهارده جلسه برگزار شد (858) كه بعد از آن رژيم طاغوتى صدام حسين از ترس بيدارى مردم، درس تفسير بيدارگرانه آية الله صدر را به تعطيلى كشاند.

درس تفسير قرآن جنب و جوشى در ميان توده مردم به وجود آورده بود. حكومت ظالمانه صدام از اين پديده خجسته اسلام، به وحشت افتاد و براى جلوگيرى از هر گونه تحرك، در يك يورش وحشيانه، همه نمايندگان آية الله صدر را در تمام شهرهاى كشور دستگير و زندانى كرد. شهيد صدر روز 16 رجب 1399 را روز اعتراض و اظهار انزجار از اعمال ظالمانه رژيم اعلام كرد. مردم به اطاعت رهبر و مرجع تقليد خود برخاستند، دست از كارهاى خود كشيدند، بازارها را تعطيل كردند و براى بيعت با رهبرشان به خانه او شتافتند... همان شب آية الله صدر دستگير و روانه بغداد شد. در سازمان امنيت بغداد، از او خواستند كه دست از پشتيبانى انقلاب اسلامى بردارد و مردم عراق را تحريك نكند. امام شجاعانه جواب داد.

«من يك مسلمانم و در برابر سرنوشت همه مسلمانان جهان - و نه تنها عراق و ايران - مسؤ ولم و بايد به وظيفه شرعى خود عمل كنم و وظيفه شرعى منحصر به ايران و عراق نيست. حمايت از انقلاب اسلامى ايران و رهبرى آن هم، يك وظيفه شرعى است!» (859)

همان روز بنت الهدى، به ايراد يك سخنرانى در حرم امام على عليه‌السلام پرداخت و از مردم خواست كه به خيابانها بريزند و در مقابل دستگيرى آية الله صدر، به رژيم براى ايجاد آرامش و جلوگيرى از گسترش اعتراض ‍ مردم، مجبور شد كه آية الله صدر را آزاد كند. (860)

## صدر شهادت

روز 18 رجب 1399، خانه آية الله صدر و كوچه هاى اطراف آن از اول صبح تا پاسى از شب، مملو از جمعيتى بود كه ديروز براى آزادى رهبرشان دست به تظاهرات اعتراض آميز زده بودند و امروز آمده بودند تا بار ديگر با او بيعت كنند.

رژيم ستم پيشه صدام حسين، از تجديد پيمان امت مسلمان عراق با مرجع و رهبرشان، سخت به وحشت افتاد و براى قطع رابطه مردم با آية الله صدر، نيروهاى امنيتى را در سر كوچه آية الله صدر و كوچه هاى اطراف، مستقر كردند. بدين گونه محاصره نه ماه خانه آية الله صدر آغاز شد. (861)

در مدت نه ماه محاصره، رژيم با فرستادن ماءموران و مزدوران خود به نزد آية الله صدر، سعى كرد او را از راهى كه در پيش گرفته، منصرف كند، ولى آية الله صدر ثابت و استوار ايستاد و همچنان از انقلاب اسلامى ايران و امام و مردم انقلابى ايران حمايت كرد و هرگز به خواسته هاى رژيم خونخوار صدام، گردن ننهاد. (862) تا اينكه در بعد از ظهر گرم و سوزان روز شنبه 19جمادى الاول 1400 (16 فروردين 1359)، «ابوسعيد» رئيس ‍ سازمان امنيت نجف، با عده اى از مزدوران امنيتى، آية الله صدر را دستگير و به سرعت از نجف به بغداد منتقل كرد. آية الله صدر اين بار مى دانست كه ديگر بر نخواهد گشت، چون وقتى ابوسعيد جنايتكار گفت: «آماده باشيد به بغداد برويم!» به آرامى گفت:

- «من خيلى وقت است كه آماده شهادتم!»

فرداى آن روز، حكومت جبار بغداد، اقدام به دستگيرى بنت الهدى كرد چون بيم داشت مبادا بنت الهدى بار ديگر مردم را به اعتراض و تظاهرات دعوت كند و رژيم را رسوا نمايد!

برزان ابراهيم، برادر ناتنى صدام و رئيس سازمان امنيت كشور، در زندان از آية الله صدر خواست كه فقط چند كلمه بر ضد امام خمينى و انقلاب اسلامى بنويسد، تا آزاد شود، وگرنه كشته خواهد شد!

آية الله صدر اين خواسته آن آدمكش را رد كرد و گفت:

من آماده شهادتم، هرگز خواسته هاى غير انسانى و ضد دينى شما را قبول نخواهم كرد و راه من همان است كه انتخاب كردم!... » (863)

وقتى كه مزدوران بعثى، از منصرف كردن آية الله صدر و خواهرش ماءيوس ‍ شدند، آن دو علوى پاك نژاد مظلوم را در روز سه شنبه 23 جمادى الاول 1400 (19 فروردين 1359) زير شكنجه به شهادت رساندند. جنازه آن دو شهيد در جوار مرقد امام على عليه‌السلام، در آرامگاه خانوادگى «شرف الدين» به خاك سپرده شد. (864)

امام خمينى، در پيامى كه به مناسبت شهادت مظلومانه آن دو شهيد داد، سوگمندانه نوشت:

«... مرحوم آية الله شهيد سيد محمد باقر صدر و همشير مكرمه مظلومه او كه معلمين دانش و اخلاق و مفاخر علم و ادب بود، به دست رژيم منحط بعث عراق با وضع دلخراشى به درجه رفيعه شهادت رسيده اند. شهادت ارثى است كه امثال اين شخصيتهاى عزيز از مواليان خود برده اند... » (865)

## باقيات صالحات

آثار قلمى متفكر بزرگ، شهيد سيد محمد باقر صدر، همه علمى، تحقيقى، ابتكارى، كم نظير و مورد استفاده و مراجعه انديشمندان و اهل علم و مصداق روشن «باقيات صالحات» است.

در اينجا به معرفى فهرست گونه اين آثار درخشان مى پردازيم:

1. فدك فى التاريخ (فدك در تاريخ).

2. غاية الفكر فى علم الاصول.

3. فلسفتنا (فسلفه ما).

4. اقتصادنا (اقتصاد ما).

5. الاسس المنطقيه للاستقراء.

6. المعالم الجديدة للاصول.

7. بحوث فى شرح العروة الوثقى.

8. دروس فى علم الاصول، معروف به «حلقات».

9. الفتاوى الواضحة، رساله عمليه شهيد صدر است كه در نوع خود سبك خاصى دارد.

10. البنك اللاربوى فى الاسلام (بانك بدون ربا در اسلام).

11. المدرسه الاسلامية، بحثهاى اجتماعى و اقتصادى است.

12. بحث حول المهدى عليه‌السلام.

13. بحث حول الولاية.

14. الاسلام يقودالحياة (اسلام راهنماى زندگى).

15. المدرسة القرآنية، درسهاى تفسير موضوعى قرآن.

16. دورالائمه فى الحياة الاسلاميه (نقش امامان در اسلام).

17 نظام العبادت فى الاسلام (نظام عبادى از نظر اسلام).

18. حاشيه بر رساله عمليه آية الله شيخ مرتضى آل ياسين، تحت عنوان «بلغة الراغبين»، كه هنوز هم چاپ نشده است.

19. حاشيه بر «منهاج الصالحين» آية الله حكيم.

20 حاشيه بر مناسك حج آية الله خوئى.

21. حاشيه بر بخش نماز جمعه از كتاب شرائع الاسلام.

22. موجز احكم الحج، مختصرى از احكام حج.

# شهيد آية الله دكتر بهشتى

شهادت: 7/4/1360ش.

عقل ملكوتى

على عليزاده مهرانى

## سخن نخست

به گواه تاريخ، انديشه هاى بزرگ همواره در هاله اى از غربت به سر برده اند و بر قله بلند تنهايى جاى گرفته، در افق بالايى بر انسانها تابيده اند. به همين سبب وجودشان ناشناخته مانده است و هنگامى مردم به مقام و منزلت آنان پى برده اند كه رخت از اين سرا بركشيده و به عالم بالا پيوسته اند و آن هم در اثر محروم ماندن از تابش شخصيت خورشيد گونه شان بوده است ؛ ولى پس از كوچيدن از دير دنيا، حياتى جاودانه يافته اند. اين نوشتار نگاهى است به مردى از همين قبيله.

## نويد سپيده

ساحل زاينده رود گويى انتظار سحرى خجسته را داشت و اين بار سرنوشت چنين بود كه پيوندى ميان صبح و ساحل سعادت پديد آورد.

اين مولود را «محمد» نام نهادند و ستون حياتش را با اذان و اقامه بر پا داشتند.

رود با آهنگى آرام و دلكش از ميان شهر مى گذشت و سر در بستر بيابان مى گذاشت و جويبارهايش ترانه و ترنم سرداده و درختان سبز كنارش ‍ نجواكنان سر بر دوش هم نهاده بودند و باد ملايمى كه از لابه لاى درختان مى گذشت، سرود سرور را زمزمه مى كرد.

آن روز (دوم آبان 1307 ش. ) در محله لومبان اصفهان، در خانه ساده اى كه با نور آيات منور و با عطر احاديث معطر بود، نوزادى چشم به پهنه گيتى گشود كه مادر سالها در انتظارش بود (866) و نويد اين سحر خجسته را كه آغازگر صبحى اميدآفرين بود، به او داده بودند.

## پدر و مادر

پدرش از روحانيون اصفهان و امام جماعت مسجد لومبان بود و به كارهاى مذهبى مردم مى پرداخت و براى تبليغ و رسيدگى به مسائل شرعى، به روستاهاى اطراف اصفهان مى رفت و به فعاليت دينى، سخنرانى و بيان احكام مشغول بود و نماز جماعت اقامه مى كرد و مشكلات آنان را برطرف مى ساخت.

مادرش نيز زنى پاكدامن و پرهيزكار بود و در انجام احكام شرعى و آداب اسلامى دقت نظر داشت. اين بانوى محترم دختر حضرت آية الله حاج مير محمد صادق خاتون آبادى است. ايشان از مراجع بزرگوار و محققان صاحب نام بود.

## آغاز تحصيل

كودكى چهار ساله بود اما با همسالان خود تفاوت داشت. اخلاق نيك او حكايت از آينده درخشانش مى كرد. ايشان تحصيلات را در چهار سالگى در مكتب خانه اى آغاز نمود. خيلى سريع خواندن و نوشتن و روخوانى قرآن را فرا گرفت. تا اينكه بعدها به دبستان دولتى رفت و هنگامى كه امتحان ورودى از او گرفتند گفتند بايد به كلاس ششم برود ولى از نظر ما نمى تواند. بنابراين او را براى كلاس چهارم پذيرفتند. پس از آنكه تحصيلات دبستانى را به پايان رساند. در امتحان ششم ابتدايى شهر، نفر دوم شد. سپس به دبيرستان سعدى رفت و سال اول و دوم را در دبيرستان گذراند. (867)

## بر بال عشق

در 14 سالگى (1321 ش. ) تحصيلات دبيرستان را نيمه تمام مى گذارد و به يكباره مسير زندگى اش عوض مى شود و شوقى براى حضور در حوزه نور احساس مى كند و به جرگه حوزويان در مى آيد تا با استفاده از فضاى معنوى اين پايگاه پاك، راه سعادت را در پيش گيرد و با مناجاتهاى شبانه خويش در آن محيط روحانى، بتواند در هواى دوست پر و بالى بزند.

آقا سيد محمد چهار سال در حوزه علمى اصفهان به تحصيل علوم دينى پرداخت و در اين مدت كوتاه با پشتكار فراوان و استعداد درخشانى كه داشت دروسى را كه بايد در مدت هشت سال خوانده شوند، در مدت چهار سال به پايان رساند و در 18 سالگى براى تكميل تحصيلات عالى و به دست آوردن دانستنيهاى تازه به شهر مقدس قم عزيمت كرد تا در جوار پربركت حضرت فاطمه معصومه عليه‌السلام و در محضر استادان گرانقدر، فيض كسب كند.

در مدرسه حجتيه در حجره اى ساده سكنى گزيد و به درس و بحث مشغول گشت و با دوستانى چون شهيد مطهرى (ره) و امام موسى صدر آشنا شد و در مدت شش ماه بقيه دروس سطح (مكاسب و كفايه) را به پايان رساند و در سال 1326 در درس خارج فقه و اصول شركت كرد. در همين سال با همفكرى دوستانى چون شهيد مطهرى برنامه اى به منظور تبليغ مذهبى در روستاهاى دور افتاده، تنظيم كردند.

## عطش دانش

هر چه كه بيشتر مى آموخت انديشه او تشنه تر و عشق او به آموختن افزونتر مى گشت. با اينكه در سال دوم دبيرستان تحصيلاتش را نيمه تمام گذاشته و به سوى حوزه شتافته بود، دوباره تصميم گرفت كه همزمان با درسهاى حوزوى، فراگيرى دروس ناتمام گذشته را نيز ادامه دهد. با كوشش فراوان و استعداد سرشار خويش آن دو مسير علمى را با هم ادامه داد، به طور كه در سال 1327 موفق به اخذ ديپلم ادبى گشت و در همان سال وارد دانشكده منقول و معقول (الهيات و معارف اسلامى كنونى) شد و در رشته فلسفه به تحصيل پرداخت و در سال 1330 موفق به اخذ دانشنامه ليسانس در رشته فلسفه شد.

ايشان پس از اخذ ليسانس از تهران به قم مراجعت نمود و در درس خارج فقه و اصول شركت جست و به موجب علاقه فراوانى كه با مباحث فلسفى و عقلى داشت در درس اسفار و شفا علامه طباطبائى حضور يافت و از شاگردان هميشگى آن درس محصوب شد و در شبهاى پنجشنبه و جمعه با شهيد مطهرى و ديگر دوستان جلسه گرم و پرشورى بر پا كردند كه نتيجه آن به صورت كتاب ارزشمند «اصول فلسفه و روش رئاليسم» با پاورقيهاى شهيد مطهرى تنظيم و منتشر گرديد.

پس از پنج سال تحصيل و تدريس در شهر مقدس قم، در سال 1335 وارد دانشكده الهيات شد و تا سال 38 در آن دانشكده مشغول تحصيل در دوره دكترا بود، ولى پس از اتمام تحصيل در آن دانشكده بخاطر فعاليتهاى چشمگير فرهنگى، تبليغى و سياسى كه در داخل و خارج كشور به عهده داشت، نتوانست از رساله دكتراى خويش را ارائه دهد و اين امر به تاءخير افتاد. سرانجام در تاريخ 1/11/1353 رساله دكتراى خود را تحت عنوان «مسائل ما بعد الطبيعه در قرآن» با راهنمايى استاد شهيد مرتضى مطهرى ارائه و از آن دفاع كرد و موفق به اخذ دكترا در رشته فلسفه شد.

## تدوين كتب درسى

زمانى كه سردمداران وابسته به غرب بر آن بودند كه جامعه اسلامى ايران را به يك جامعه مادى غربى تبديل كنند و با گذشت زمان، دين را به دست فراموشى سپارند. در چنين دورانى حساس دكتر بهشتى با همكارى دكتر باهنر در بخش برنامه ريزى كتابهاى وزارت آموزش و پرورش به تهيه و تدوين كتاب دينى براى مدارس اقدام كرد و از اين طريق نگذاشت گرد غربت بر روى اين گوهر گرانبها بنشيند و نسل جوان را به فرهنگ غنى اسلام آشنا ساخت. (868)

## نويد صبح

گستردگى انديشه اش ميان امروز و فردا پيوند مى زد. اين انديشمند ژرف بين براى آينده اى روشن برنامه ريزى مى كرد و چاره اين مهم را در ايجاد تحول در حوزه مى ديد. بدين خاطر در سال 1339 به فكر سازماندهى درست و دقيق براى حوزه افتاد و با همفكرى دوستانش به اين نتيجه رسيد كه بايد تحولى اساسى تواءم با نوعى برنامه ريزى اصولى انجام گيرد تا طلاب تحت يك برنامه منظم و مدون در آيند و در آينده براى جامعه مؤ ثر و مفيد واقع شوند.

بدين منظور با همكارى شهيد قدوسى (ره) و دعوت از اساتيد بزرگوارى چون حضرات آيات مشكينى، مصباح يزدى و جنتى اقدام به تشكيل مدرسه حقانى نمودند و آن را به مثابه پايگاه مهمى براى تربيت طلاب متعهد و انقلابى قرار دادند.

پس از پيروزى انقلاب شكوهمند اسلامى نيز آن نهاد پاكى كه دكتر بهشتى و شهيد قدوسى نشاندند، به بار نشست و آثار مفيد و مؤ ثرى در اين انقلاب عظيم داشت.

## نسيم سحر

اولين حركت فرهنگى ايشان در آن زمان تاءسيس دبيرستان دين و دانش بود كه به كمك برخى از دوستانش شكل گرفت و خود مسؤ ولت آن را عهده دار گشت ؛ تا دانش آموز و دانشجوى مكتبى، دين و دانش را دو مقوله مجزا نداند، بلكه اين دو را با هم فراگيرد زيرا دين و دانش انفكاك ناپذيرند. او اين گونه بذر ايمان و انقلاب را در سرزمين افكار نسل جوان مى پاشيد تا اينان نويد سحرى را به گوش جان جامعه برسانند و فجرى براى طلوع خورشيد صبح سعادت باشند. (869)

## چشمه اى در كوير

در سال 1344 براى انجام رسالت تبليغى به آلمان سفر كرد تا امامت مسجد و تكميل ساختمان مسجد و اداره امور مسلمانان فارسى زبان و رسيدگى به دانشجويان مسلمان مقيم آنجا را به عهده گيرد.

وى در مسجدى كه آية الله بروجردى براى مسلمانان ساخته بود، مشغول فعاليتهاى مذهبى و فرهنگى شد و با تشكيل اتحاديه انجمنهاى اسلامى دانشجويان فارسى زبان و «مركز اسلامى هامبورگ » پايگاهى مهم براى جذب انديشه ها و هدايت آنان به وجود آورد. (870)

البته فعاليتهاى ايشان در مدت پنج سال اقامت در آنجا منحصر به موارد ياد شده نبود، بلكه ايشان با تمام گروهها ارتباط برقرار كرد و دامنه فعاليتهايش ‍ را در سطح اروپا گسترش داد.

## در راه معمارى انقلاب

پس از آنكه انقلاب اسلامى گذرگاهها و فراز و نشيبهاى مهمى را پشت سر نهاد و خون هزاران شهيد و جانباز به ثمر نشست و انقلاب اسلامى در آستانه پيروزى قرار گرفت، حضرت امام خمينى (ره) آن روزها در پاريس ‍ پايه هاى حكومتى اسلامى را طرح ريزى مى نمودند و بدين منظور شوراى انقلاب را تشكيل دادند تا بتوانند قوانين كشور را بر طبق موازين اسلام و قرآن تنظيم نمايند. يكى از نخستين اعضاى اين شورا كه از طرف حضرت امام (ره) انتخاب شد، دكتر بهشتى بود.

آية الله بهشتى پس از مدتى به عنوان دبير شورا انتخاب شد. اين شورا در آن برهه حساس و سرنوشت ساز وظيفه مهمى را بر دوش داشت و منشاء خدمات فراوانى به اسلام و انقلاب گشت، بويژه اينكه در آن دوران - به خاطر آشفته بودن اوضاع و نبودن قوه مقننه - اين شورا نقش قانونگذارى داشت و دو وظيفه مهم را انجام مى داد: يكى تصويب قوانين مورد نياز كشور و ديگرى اجراى آن قوانين مورد نياز كشور و ديگرى اجراى آن قوانين كه اين نيز از سوى اعضاى شورا يا افرادى كه شورا انتخاب مى كرد، انجام مى شد.

مدتى نيز دكتر بهشتى از طرف شوراى انقلاب به دادگسترى رفت تا به بازسازى اين تشكيلات قضايى بپردازد و قضات انقلابى و متعهد را به كار گيرد حضور ايشان در اين مورد نيز چون گذشته مؤ ثر افتاد.

## تاءسيس حزب جمهورى

در آن روزهاى حساس و سرنوشت ساز انقلاب، در برابر آن همه حزب سياسى منحرف، وجود يك تشكل اسلامى پيرو راه امام براى پاسدارى از ارزشها ضرورى بود. در آن زمان دكتر بهشتى كه همواره معتقد به نظم و برنامه ريزى و تشكيلات بود، با صلاحديد حضرت امام خمينى (ره) در فروردين سال 1358 حزب جمهورى اسلامى را با همفكرى و همكارى مقام معظم رهبرى حضرت آية الله خامنه اى و ديگر دوستان تاءسيس كرد تا پايگاهى براى سازماندهى نيروهاى مسلمان و متعهد و معتقد به ولايت فقيه باشد. آية الله بهشتى تا هنگام شهادت به عنوان دبيركل حزب جمهورى اسلامى انجام وظيفه مى نمود. (871)

## تدوين قانون اساسى

پس از آنكه مجلس خبرگان توسط نمايندگان منتخب مردم، تشكيل شد دكتر بهشتى نايب رئيس مجلس خبرگان بود و بيشتر جلسات مجلس ‍ خبرگان به رياست ايشان برگزار مى شد. اين مدير دلسوز نظام، به رغم مشغله كارى فراوان، با تلاش و كوشش فوق العاده و با همفكرى و همكارى ياران دلسوز امام و انقلاب، قانون اساسى جمهورى اسلامى را تدوين كردند؛ كه به تاءييد امام و تصويب امت رسيد. قانون اساسى در واقع خونبهاى انقلاب اسلامى بود.

يكى ديگر از اقدامات ايشان، روشن كردن جايگاه ولايت فقيه در اين نظام مقدس بود. گرچه بعضى از ليبرال ها و ملى گرايان همچون بنى صدر خائن با آن مخالفت مى كردند ولى آية الله بهشتى با دلايل و براهين مستند به مخالفان جواب مى داد. و سرانجام اصل ولايت فقيه در مجلس تصويب شد.

## در سنگر عدالت

پس از استقرار جمهورى اسلامى، حضرت امام خمينى (ره) مسؤ وليت ديوان عالى كشور (بالاترين مقام قضايى كشور) را در اسفند ماه 1358 به دست باكفايت آية الله بهشتى سپرد (872) تا براى اين تشكيلات حياتى كه نقش مهم و تعيين كننده اى در جامعه دارد، زمينه اجراى قوانين اسلام با درك و درايت والاى ايشان فراهم گردد و عدل و قسط در جامعه رواج يابد. ايشان نيز در طول مدت عهده دارى اين مسؤ وليت خطير و شريف منشاء خير و خدمت گشت و امور قضايى كشور را سروسامان داد و آن را انسجام بخشيد و با به كارگيرى قضاوت عادل و عالم، نظام قضايى را دگرگون ساخت. آن همه تلاش بى وقفه او در اين قوه فراموش نشدنى است و براستى كه او مظهر عدالت علوى بود.

## تنديس مظلوميت

در طول تاريخ، هماره انديشه هاى بزرگ در عصر خويش ناشناخته مانده اند. چون همگام با عصر خويش به پيش نرفته و پا را فراتر از عصر و انديشه گذاشته اند. در اين برهه شخصيت استثنايى آية الله دكتر بهشتى نيز اين چنين بود. اين فرزانه بلندنگر تا هنگامى كه در قيد حيات بود، همچنان غريب و ناشناخته ماند.

اين در حالى رخ مى داد كه نمروديان زمان - آمريكا و منافقين - او را خوب شناختند و بخوبى مى دانستند كه او يكى از اركان اين نظام مقدس اسلامى است و نقش مهم و تعيين كننده اى دارد و بايد از ايشان شروع كرد آنها وجود او را نيز مانعى در راه رسيدن به اهداف شومشان مى ديدند و براى نيل به مقاصدشان اقدام به ترور شخصيتش نمودند و او را ابراهيم گونه در آتش سوزان تهمتها افكندند و مى خواستند با اين شيوه اين سد محكم را از مسيرشان بردارند و راهشان را هموار سازند تا به اهداف تاريكشان نايل آيند.

البته طراح اصلى اين برنامه استعمار بود و منافقين مجريان طرح بودند و استعمار نيز هدفش آن بود كه مشروطه اى ديگر تكرار گردد. منافقين براى انجام اين هدف استعمارى، شخصيت دكتر بهشتى را نشانه گرفتند و با تهمتهايى چون انحصار طلب، سرمايه دار و... سعى در خدشه دار كردن شخصيت ايشان داشتند و با اين كارشان مى خواستند او را از صحنه انقلاب خارج سازند. گرچه در واقع هدف ترور شخصيت دكتر بهشتى نبود، بلكه اينان زمينه را براى كنار زدن روحانيت فراهم مى كردند. (873)

اين دل پاك و روح بلند هرگز در دفاع از خويشتن، شمشير بيان از نيام برنكشيد؛ اگر چه گذشت زمان از حقايق پرده برداشت و واقعيتها را روشن كرد.

چون رو به دوست كردى سركن به جور دشمن

چون نام عشق بردى آماده شو بلا را

## برگى از دفتر فضيلت

### الف - نماز اول وقت:

يكى از ويژگيهاى بارز آية الله بهشتى، توجه فراوان به نماز بود هيچ گاه چيزى نمى توانست ايشان را از نماز اول وقت باز دارد. هنگام نماز، كارها را رها مى ساخت و به سوى تكلم با خدا مى شتافت و اگر چنانچه جلسه اى بود و موقع نماز فرامى رسيد يادآورى مى كرد كه موقع نماز است، براى عبادت خدا خودمان را آماده كنيم.

### ب - فروتنى:

شهيد باهنر درباره تواضع و فروتنى او چنين گفته است:

«خصلتهاى ايشان ممتاز بود. ايشان در عين آن متانت و ابهتى كه داشت - به لحاظ آن مقام و شخصيت - در عين حال، حالت تواضع و برخورد بسيار مؤ دبانه اى پر از احساس و عاطفه همراه با روان شناسى اصيل ژرف اسلامى داشتند. جلسات ايشان معمولا همراه با صفا و نشاط بود و صداقت كاملى در قضاوتها و اظهار نظرهايشان به چشم مى خورد، اعتماد مى آورد و اطمينان مى بخشيد. » (874)

### ج - حق پذيرى:

از صفات نيك آن عالم ژرف انديش پذيرفتن حق بود، حتى اگر به ضرر او تمام مى شد. همين كه مى فهميد سخنى حق است، آن را مى پذيرفت. و اين بيانگر صفاى روح آن اسوه اخلاق است. (875)

### د- نظم:

زندگى او سراسر نظم بود و موفقيت چشمگيرش بيشتر در گرو نظم بوده و بدين وسيله اين مسير را با موفقيت پيموده است. همسر ايشان در اين باره مى گويد «دكتر بسيار منظم بودند، هر چند ايشان يك مرد سياسى بودند و در جلسات زياد شركت مى كردند، چيزى كه من از وى به ياد دارم اين است كه امكان نداشت ديرتر از موقع مقرر در جلسه اى حاضر شود و به هر وسيله اى كه بود در ساعت مقرر خودشان را به محل مورد نظر مى رساندند. وى مى گفت «ما تا نظم در كارهايمان نداشته باشيم، نمى توانيم كارهاى مملكت را پيش ببريم. » (876)

### ه‍ بردبارى:

از ديگر صفات پسنديده آن گوهر گرانبها، صبر در مقابل ناملايمات بود. هر گاه با مشكلى مواجه مى شد عصبانى نمى گرديد، بلكه با صبر و متانت آن را حل مى كرد. همسر ايشان مى گويد:

«من خصوصيتى را كه از ايشان در مدت 29 سال زندگى ديدم، ملايمت و صبر بود. ايشان به قدرى صبر و ملايمت و متانت به خرج مى داد كه انسان را خجالت زده مى كرد. در سرتاسر زندگى اين مرد مبارز و با تقوا حتى يك مورد عصبانيت بى مورد به يادندارم. » (877)

### و - در خانه:

در كارهاى خانه به همسرشان كمك مى كرد و به درس بچه ها رسيدگى جدى مى نمود. از وضع درسى و مشكلاتشان مى پرسيد و به آنها كمك مى كرد. به دليل نظارت ايشان در منزل اسراف و استفاده بى حد و حصر كمتر مشاهده مى شد، براى ساخته شدن بچه ها به آنها پول به عنوان قرض الحسنه مى داد تا از حقوق ماهيانه آنها، كه معادل ده برابر سنشان بود، كم كند. در تربيت بچه ها، نه آنها را بى بند و بار و لوس بار مى آورد و نه خشن و بسيار جدى. شوق به نماز و روزه و ديگر واجبات را در بچه ها به طور اختيارى ايجاد مى كردند. (878)

## نشانه هاى ماندگار

ايشان در عرصه قلم نيز برجستگى داشت و به رغم فعاليتهاى گسترده و مسئوليتهاى فراوانى كه عهده دار بود، در زمينه نويسندگى نيز موفقيت خوبى داشته است. آثار قلمى ايشان از دو جهت حايز اهميت است:

1. با توجه به اهميت موضوع به رشته تحرير در آمده است ؛ همچون «نماز چيست؟» از آنجا كه نماز ستون دين است و قوام ايمان بر اين پايه استوار است و پذيرفتن اعمال، به اين مهم بستگى دارد و بالاخره نردبانى براى رسيدن به بام بلند بندگى است.

2. با توجه به ضرورت موضوع نگارش يافته است. ايشان با توجه به شرايط زمان و مكان و بر اساس نياز جامعه - و نه در يقين - در زمينه معينى به تحقيق و تاءليف پرداخته و به منظور تفنن چنين كارى انجام نداده است. مثلا درباره مساءله بانكدارى اسلامى، كه يك بحث مهم و مورد نياز جامعه ماست و كمتر بدان توجه شده است كتابى در اين زمينه مى نگارد و از نظر اسلام به بررسى مساءله مى پردازد. آثار چاپ شده ايشان عبارتند از:

1. خدا از ديدگاه قرآن

2. نماز چيست؟

3. شناخت

4. شناخت دين

5. نقش دين در زندگى انسان

6. كدام مسلك؟

7. روحانيت در اسلام و در ميان مسلمين

8. مبارزه پيروز

9. بانكدارى و قوانين مالى در اسلام

10. مالكيت

برخى ديگر از آثار ايشان هنوز چاپ نشده است و شوراى احياى آثار آن بزرگوار در تلاش است كه در آينده آن آثار را كه اكنون به صورت نوار سخنرانى موجود است، منتشر سازد.

## پرواز سرخ

غروبى بود خونرنگ.

يادآور مظلوميت آلاله هاى سرخ سرزمين نينوا.

غروبى بود كه بوى خون مى داد و حكايتگر حادثه و هجران.

آرى اين غروب با غروبهاى ديگر تفاوت داشت، چرا كه در باغ سرخ شهادت را گشوده بودند و فصل پرواز سبكبالان سبزانديش سحرزاد فرارسيده بود.

او مثل هميشه با تبسمى بر لب، قبل از غروب به دفتر مركزى حزب جمهورى اسلامى آمد و در جلسه اعضاى حزب جمهورى شركت كرد. جلسه با قرائت قرآن كه روحها را با ملكوت پيوند داد، آغاز شد و پس از تلاوت قرآن، سخنرانى قافله سالار شهداى هفت تير شروع شد، كه ناگهان دست نفاق - سازمان مجاهدين (منافقين) خلق - از آستين شب بدر آمد و در شبانگاه هفتم تير، تيرى روانه انقلاب اسلامى كرد كه بر اثر آن آية الله بهشتى (در 53 سالگى) و بيش از هفتاد يار باوفايش به درجه شهادت نايل آمدند و با هجرتى خونين و پروازى سرخ در كنگره عرشيان جاى گرفتند و خاكيان را در سوگ و افلاكيان را در سرور نشاندند.

آن زمينيان قدسى را پس از تشييع با شكوه و تجليل فراوان، در بهشت زهرا به خاك سپردند. اين قصه خونين عشق را با شعر شاعر متعهد انقلاب حسين اسرافيلى به پايان مى بريم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بيدار دلانى كه به خون در خفتند |  | خواب همه سفلگان شب آشفتند |
| بر دار بلند عاشقى، با لب عشق |  | هفتاد و دو منصور اناالحق گفتند |

نام نيكشان جاويد و راهشان پر رهرو و جامه سرخ شهادت بر قامت پاكشان مبارك

# شهيد آية الله مدنى

شهادت: 20/6/1360 ش.

جلوه اخلاص

سيد عباس زاده

## تولد

يكى از روزهاى سال 1292 شمسى (1323 ق) در خانه باصفاى آقا ميرعلى از سادات محترم آذرشهر كودكى پا به عرصه زندگى گذاشت كه بعدها خدمات گرانقدرى به اسلام و مسلمين كرد. عشق و ارادت پدرش به امير مؤمنان على عليه‌السلام او را بر آن داشت تا براى فرزندش يكى از القاب آن حضرت يعنى «اسدالله» را نام بگذارد. (879)

اسدالله در چهار سالگى مادر خود را از دست داد و در كنار پدر و دامان نامادرى پرورش يافت. روزهاى سخت و حساس كودكى اش را در جوار پدر سپرى كرد و با تربيتى اسلامى پا به دنياى نوجوانى گذاشت.

## در مسير دانش

سيد اسدالله در اوايل جوانى به سلك طالبان علم و كمال راه يافت و دروس ‍ ابتدائى را در حوزه علميه يزد فراگرفت. هر چند در روزهاى نخستين تحصيل پدر خود را از دست داد اما همچنان با مشكلات ساخت و راه حوزه علميه قم را پيش گرفت و مدتها همنشين رنج و محنت غربت بود. قلب لبريز از عشق و شعف به معارف اسلامى او را واداشت كه سالها در جوار بارگاه فاطمه معصومه عليه‌السلام ماندگار شود و از محضر بزرگان دانش فقه اصول و فلسفه بهره مند گردد. ولى مدتى را كه در اين شهر بود در پاى درس آية الله حجت كوه كمرى و آية الله سيد محمد تقى خوانسارى و چهار سال در محضر امام خمينى حضور يافت و از دروس فلسفه، عرفان و اخلاق ايشان بهره فراوان برد و همين درس نيز موجب گشت امام را در مقام عمل بالاتر و برتر از مرز علم بيابد و عشقش نسبت به ايشان فزونى يابد.

## ماندگار در نجف

آية الله مدنى در سال 1363 ق. (چهل سالگى) به زيارت خانه خدا مشرف شد و پس از اتمام مراسم حج، بى درنگ به سوى نجف اشرف روانه گشت و از همان اوان ورودش به حوزه علميه، بساط درس و بحث علمى را گسترد و در اندك زمانى رشد نمود.

نجف در آن دوران پايگاه بزرگ اسلام بود و اساتيد بزرگى چون آية الله سيد محسن حكيم در آن حضور داشتند. آية الله مدنى ساليان درازى در حوزه پر رونق نجف ماندگار شد و همان گونه كه در مقابل بارگاه قدسى امام على عليه‌السلام زانوى ادب بر زمين نهاد و روز و شب به پالايش روح و شكستن بت نفس همت گماشت، در فضاى آكنده از معنويت حوزه علميه نيز تلاشگرى خستگى ناپذير بود.

او كه از دانش و معارف بزرگانى چون آية الله حكيم، آية الله سيد ابوالحسن اصفهانى و آية الله سيد عبد الهادى شيرازى بهره مى برد و مدارج علمى را به سرعت پشت سر مى نهاد، روز به روز بر درخشش شخصيت علمى و معنويش نيز افزوده مى شد و سرانجام مقام اجتهاد را همراه با فتح قله رفيع عرفان و معنويت كسب كرد. آية الله مدنى چندين سال در حوزه علميه نجف به تدريس اشتغال داشت و درس ايشان از جمله درسهاى زنده تواءم با عضويت بود. آية الله راستى كاشانى كه در آن دوران در محضر ايشان بود مى گويد:

از درس ايشان محصلين زيادى استفاده مى نمودند... و شاگردانشان با يك عشق و علاقه خاصى در درس ايشان شركت مى جستند. (880)

## مبارزات

مبارزات آية الله مدنى به دوران پيش از شكل گيرى انقلاب اسلامى مربوط مى شود آية الله مدنى پيش از نهضت سال 1342 در ايران با فرقه هاى گمراه در ستيز بود.

بذر بدفرجام بهائيت در كشورهاى اسلامى كه به وسيله استعمار انگليس ‍ پاشيده شد و نهال آن در دامن كج انديشان باصطلاح روشنفكر پرورش يافته بود. در اندك مدتى توسط دستهاى پنهان در ممالك اسلامى بويژه شيعه نشين ترويج يافته با ورود فرهنگ بيگانه و بازگشت روشنفكران غربزده از پرورشگاه خود، اين كيش ضد مذهب به اوج خود رسيد.

رضا خان و عاملان ديگر غرب در ايران براى كوبيدن اسلام خصوصا مكتب حياتبخش تشيع به ترويج كنندگان مرام بهائى گرى ميدان داده بودند و اين تفكر ضد دينى در سراسر ايران بويژه در آذربايجان بدون موانع در حال گسترش بود. (881)

آية الله مدنى در چنين روزگار بود كه از حوزه علميه به زادگاهش بازگشت و مدتى در آنجا ماندگار گرديد و از آن روز دوران مبارزات وى نيز شكل گرفت. (882) وى در كنار نواب صفوى در مقابل افكار پوچ كسروى ها نيز مقاومت كرد. از همين رو وقتى شهيد نواب مصمم به مبارزه شد در تهيه اسلحه وى را يارى كرد. در حوزه نجف در بين دوستان آية الله مدنى معروف بود كه «اسلحه اى كه نواب صفوى تهيه كرد با پول كتابهاى آية الله مدنى بود. » (883)

## در كنار امام خمينى

پس از كوچ كردن امام خمينى از تركيه به عراق و اقامت در نجف آية الله شهيد مدنى از جمله كسانى بود كه به موجب عشق و ارادت افزون به امام در سخت ترين روزها در كنار ايشان بود. آية الله مدنى چه در نجف و چه در روزهايى كه براى امر تبليغ به ايران سفر مى كرد از امام نيز سخن مى گفت و رسالت و وظايف مؤمنين را در مقابل رژيم پهلوى بر ايشان گوشزد مى كرد.

و اين بود كه در سالهاى 51 - 50 از جانب سازمان امنيت وقت كشور (ساواك) تحت مراقبت قرار گرفت و به جرم اختلال (!) در امنيت منطقه تبعيد گرديد. مدتى در نورآباد ممسنى (22ماه)، زمانى در گنبد كاووس ‍ (يازده ماه) و سرانجام به بنادر گرم جنوب و كردستان، همچنان اين سيد بزرگوار زندگى اش در تبعيدگاهها سپرى گشت. (884)

## فجر انقلاب

بهمن سال 1357 ش. همزمان با فجر انقلاب اسلامى - كه فريادگران ديروز، اكنون پرچم پيروزى را بر دوش مى كشيدند - آية الله مدنى نيز در كنار شهيد آية الله بهشتى و صدها مبارز ديگر در صف مقدم مبارزه با ايادى استكبار و عناصر سرسپرده آنان قرار گرفت و تا صبح پيروزى حق بر باطل در پى استقرار حكومت اسلامى تلاشگرى خستگى ناپذير بود. (885)

آية الله مدنى در اولين انتخابات مجلس خبرگان از طرف مردم همدان به نمايندگى در اين مجلس انتخاب گرديد و سپس در كوران مشكلات و آشفتگى اوضاع همدان به دستور امام خمينى راهى اين شهر شد. نامه اى كه امام خمينى بعنوان حكم ماءموريت به ايشان تقديم داشته، تفسير بسيار زيبايى از مقام و منزلت معنوى و كارايى ايشان به دست مى دهد.

بسمه تعالى

خدمت جناب مستطاب سيد العلماء الاعلام و حجة الاسلام آقاى حاج سيد اسدالله مدنى دامت افاضاته.

به قرار گزارشاتى كه از شهرستان همدان مى رسد آشفتگى هايى در سطح شهر موجود و بيم آن مى رود كه گروههاى منحرف اسلامى (ايجاد) اختلافات و انحرافاتى نمايند كه با نهضت اسلامى و انقلاب اسلامى مخالف باشد، لهذا جناب عالى با آنكه در مجلس خبرگان نماينده هستيد، عجالتا به مدت ده روز تا دو هفته به همدان تشريف ببريد و اوضاع منطقه را بررسى نماييد و احوال و فعاليتهاى منحرفين را از نزديك تحت مراقبت قرار دهيد و ان شاءالله تعالى پس از برگزارى مجلس خبرگان مدتى طولانى براى بازرسى اوضاع و سامان دادن به اوضاع آشفته به همدان تشريف برده و به مسائل مربوط به آن رسيدگى و اصلاح فرماييد. جناب عالى كه به شايستگى علمى و عملى موصوف هستيد، منصوب به امامت جمعه در شهر همدان مى باشيد و چون امامت جمعه از مناصب مربوط به ولى امر است، كسى بدون نصب نمى تواند تصدى كند.

و نيز جناب عالى مجازيد در تعيين قاضى شرع براى دادگاههاى شهر و حومه. اهالى محترم و مؤمن به انقلاب موظف اند از معظم له پشتيبانى قاطع نموده و وجود ايشان را غنيمت شمارند.

جناب ايشان وكيل اين جانب در اخذ وجوه شرعيه و صرف در موارد مقرره هستند. اهالى محترم وجوه شرعيه خود را به ايشان بدهند كه مورد قبول است.

والسلام على عباد الله الصالحين و رحمة الله و بركاته.

روح الله الموسوى الخمينى

21/7/1358 مطابق با 21 ذيقعده الحرام 99» (886)

## انقلاب سوم

آية الله مدنى همچنانكه در انقلاب اول (سرنگونى حكومت پهلوى) و دوم (تسخير لانه جاسوسى) تلاشگر خستگى ناپذير صحنه ها بود در انقلاب سوم (خنثى ساختن توطئه ليبرالها و ملى گراها چون بنى صدر) نيز نقش ‍ اساسى خود را ايفا كرد. وى كه از ابتدا خطر اين حركت خزنده را دريافته بود با نمايندگان امام در ديگر استانها ( آية الله اشرفى اصفهانى، آية الله دستغيب و آية الله صدوقى و سايرين) دست اتحاد داده، در مقابل اين توطئه موضع سختى پيش گرفتند. اطلاعيه اى كه اين بزرگوار در آن بحران سخت انقلاب صادر كردند براى مردم ايران هشدار بزرگى بود.

## سيد الاعلام در تبريز

آية الله مدنى به طور رسمى پس از شهادت آية الله قاضى طباطبايى از جانب امام به امامت جمعه شهر تبريز منصوب گرديد و از طرف ايشان براى رسيدگى به ساير امور شهرها ماموريت يافت.

در آن زمان همه ماجراسازى هاى ضدانقلاب استكبار در آذربايجان به غائله «حزب خلق مسلمان» منتهى گرديده بود و عده اى در مقابل انقلاب موضع گيرى كرده، عملا در خدمت اهداف استكبار و فرامين ديكته شده سازمان جاسوسى سيا به منظور در هم كوبيدن انقلاب اسلامى حركت مى كردند. آنها تبريز و شهرهاى اطراف آن را ناامن ساخته، بسيارى از مراكز انتظامى و امنيتى را در اختيار خود در آوردند و در دانشگاه با ناديده گرفتن 2/98 درصد راءى مردم به حكومت اسلامى عليه اساس حكومت (ولايت فقيه) جو سازى كردند و آن روز اين امر روشن ترين دليل بر حضور دستهاى استكبار در حادثه سازى هاى خلق مسلمان تلقى گرديد و همه به آشكارا ديدند كه استكبار و گروهكهاى مخالف با به ميان آمدن واژه مقدس ‍ «ولايت فقيه» و پافشارى امام و يارانش براى تصويب اين حق بناحق گرفته شده تشيع در طول تاريخ چگونه اولين صف آرايى خود را در مقابل انجام دادند.

آية الله مدنى در چنين روزهاى سخت تنها كسى بود كه در پيشاپيش ‍ فرزندان انقلاب تلاش خود را براى درهم كوبيدن نقشه هاى شيطانى به كار مى برد. او در اين راه دردها و رنجهاى بى شمارى را به جان مى خرد. عناصر خلق مسلمان روزى به خانه اش مى ريزند و روزى محراب عبادتش را به آتش مى كشند و روز ديگر قصد جان او را مى كنند و آب دهان به صورتش ‍ مى اندازند! اما او در هر حادثه ناگوار با قامتى راست ايستاده، باالهام از كلام خدا (فاستقم كما امرت) همچنان قامت به بى نهايت مى كشد و مى گويد:

«من تا زنده ام نماينده امام هستم و نماز جمعه را مى خوانم. » (887) و درهنگام درگيرى خيابانها، در پاسخ كمترين توقع حزبى ها كه گفته بودند اگر نماز جمعه اقامه كنى در آتش ما مى سوزى، مى بينند اين سيد بزرگوار همچنان در خود فرورفته و در زير لب اين جمله را زمزمه مى كند:

«اگر من به مسجد نروم تضعيف روحيه مسلمانان كرده ام و من پيش خدا جواب ندارم، چه جوابى به خداى خود بدهم كه اگر مسجد نرفتم به خاطر جانم بود. مى گويد اسلام و انقلاب از تو عزيزتر بود. » (888) از اين رو ايشان به مسجد رفتند و نماز جماعت را اقامه كردند.

## شهادت در محراب

جمعه روز 20 شهريور 1360 روز ديگر و تبريز شهر ديگر بود. در اين روز در شهر تبريز حادثه اى به وقوع پيوست كه همانند آن چهارده قرن پيش و در مسجد شهر كوفه اتفاق افتاده بود. منافقين تيره دل، اين فرزندان خوارج سيدى از اولاد على بن ابيطالب عليه‌السلام را كه چون جد بزرگوارش خود را به خدمت دين خدا و خلق خدا سپرى ساخته بود همان پاداشى دادند كه در مسجد كوفه به على بن ابيطالب عليه‌السلام داده بودند.

در آن جمعه آية الله مدنى پس از آنكه نماز جمعه را به پايان برده، در بين نماز به عبادت مشغول مى شود منافقى از نسل خوارج به سويش هجوم مى برم و پس از لحظه اى كوتاه آية الله مدنى را كه چون كبوترى آزاد در عالم ملكوت اوج گرفته بود،، در چنگال كركس گونه خود قرار داده، سپس ‍ صداى انفجارى مهيب محراب عبادت را غرق در خون مى كند و او در سجاده خونين غلتيده، محاسن سفيدش به خون خضاب مى شود. (889)

امام خمينى كه با شهادت آية الله مدنى يكى از بازوهاى انقلاب را از دست داده بود شهادت مظلومانه اين انسان وارسته و دلسوز را سند افتخار انقلاب اسلامى و رسوا كننده منافقين تيره دل و دستهاى پنهان و آشكار استكبار خواند و فرمود:

«سيد بزرگوار و عالم عاليقدر و معلم اخلاق و معنويات حجة الاسلام و المسلمين شهيد عظيم الشاءن مرحوم حاج سيد اسدالله مدنى رضوان الله عليه همچون جد بزرگوارش در محراب عبادت به دست منافقى به شهادت رسيد. اگر با به شهادت رسيدن مولاى متقيان، اسلام محو و مسلمانان نابود شدند، شهادت امثال فرزند عزيزش شهيد مدنى هم آرزوى منافقان را برآورده خواهد كرد. (890)

## ويژگيهاى روحى و معنوى

آية الله مدنى در همه حال چشم به درگاه فيض الهى داشت و همواره در قنوت نمازهايش با سوز و گداز با خدا به نجوا مى ايستاد و از او شهادت در راه اسلام و انقلاب را طلب مى نمود. چون در عالم رؤ يا جام شهادت از مولايش حسين عليه‌السلام گرفته بود، بى صبرانه در انتظار آن روز بود.

خود مى گفت:

«من در دو موضع نسبت به خودم شك كردم. يكى اينكه به من مى گويند «سيد اسدالله »! آيا واقعا من از اولاد پيامبر هستم؟ و ديگر اينكه آيا من لياقت آن را دارم كه در راه خدا شهيد بشوم يا نه؟

روزى به حرم امام حسين عليه‌السلام رفتم و در آنجا با ناله و زارى از امام خواستم كه جوابم را بدهد. پس از مدتى يك شب امام حسين عليه‌السلام را در خواب ديدم كه بالاى سرم آمد و دستى به سرم كشيد و اين جمله را فرمود: «يا بنى انت مقتول» يعنى اى فرزندم كشته مى شوى كه جواب دو سؤ ال من در آن بود، امام فرمود: فرزندم! يعنى من سيد هستم، و ديگر «به من بشارت داد كه من شهيد مى شوم. (891)

از ديگر ويژگيهاى روحى ايشان مى توان به زهد، امانتدارى، اخلاص، شجاعت، ديندارى و شيفته خدمت بودن ايشان اشاره كرد كه بحق سراسر زندگى پربارش جلوه اخلاص بود. او در زندگى خويش و حتى در دوران تبعيد نيز همواره در خدمت مردم بود و در اين راه هيچگاه احساس ‍ خستگى نمى كرد به هر شهر يا روستايى كه مى رفت براى رفع نيازهاى فردى و اجتماعى مردم تلاش مى كرد. مواردى از خدمات ايشان عبارتند از: 1. احداث مهديه در همدان

2. احداث درمانگاه مهديه

3. راه اندازى صنعت قرض الحسنه

4. احداث حسينه در دره مراد بيك همدان

5. احداث حمام در دره مرادبيك

6. احداث مدرسه در همين منطقه

7. راه اندازى صندوق قرض الحسنه در قصر شيرين

8. احداث هيجده دستگاه خانه در يكى از روستاهاى بوئين زهراء.

و موارد ديگر... (892)

# شهيد هاشمى نژاد

شهادت: 7/7/1360

فرياد فضيلت

مرتضى بذرافشان

شهيدان راه فضيلت، به جاذبه طعم شيرين زندگى در دنيا گرفتار نشدند و با ديدى بلند و عارفانه، آن را گذرگاهى كوتاه و فريبنده دانستند كه بسى عابران، غافلگيرانه در چاه دلبستگى به آن فرورفته، هلاك شدند.

## ولادت

جوانمرد فاضل، شهيد والا مقام هاشمى نژاد، مظهر خوبيها، قهرمان صحنه ها و جلوه فريادها بود. و ايمان و عشق به ارزشها وجودش تجسم داشت. وى در سال 1311 شمسى در خانواده اى مذهبى در يكى از روستاهاى بهشهر چشم به جهان گشود. پدر و مادر كه دوست داشتند فرزندشان با تربيت صحيح بزرگ شود، با وجود كارهاى طاقت فرساى زندگى از رشد معنوى سيد عبدالكريم غافل نبودند.

آنان مى خواستند از عطر گلى كه در بوستان محبت آن دو، پرورش مى يابد، فضاى زندگى مسلمين معطر شود در دوران كودكى و نوجوانى در دبستان و چه پس از آن، هر كس رفتار او را مى ديد آينده درخشان وى را پيش بينى مى كرد.

## در مكتب حوزه

سيد عبدالكريم در مسير شناخت خويش در چهاردهمين بهار زندگى دوست داشت بداند انتهاى مسيرش كجاست؟ و در چه راهى گام بر مى دارد؟ تا اينكه سرانجام در ميدان جاذبه حوزه هاى علوم اسلامى قرار گرفت و حوزه علميه آية الله كوهستانى در 6 كيلومترى بهشهر پذيراى اين جوان با اخلاص گشت و در آنجا مشغول تحصيل و پيمودن قله هاى رفيع علم و معنويت گرديد. يكى از اعضاى خانواده آية الله كوهستانى شبى براى نماز شب در دل تاريكى از خواب سنگين سحرگاهى بيدار شد، روشنايى چراغ در داخل حجره اى توجه اش را جلب نمود. نزديكتر شد صداى ضجه و ناله اى بسان زنبوران عسل از حجره سيد عبدالكريم بلند بود. جوان عارف در آن ظلمت شب، سربندگى و اطاعت بر آستانه جلال حق گذاشته و با نواى دلنواز و دلنشين العفو، سكوت شب را مى شكست (893) با اين معنويت شوق هجرت به قم، چون كوثرى شيرين، جان هاشمى نژاد را مشتعل ساخت. با آمدن به شهر حضرت معصومه عليه‌السلام، بنابر توصيه استادش با شيخ على كاشانى آشنا شد كسى كه همه او را معجونى از اشكالهاى خالصانه و راءفت هاى پدرانه و تهجدهاى شبانه مى شناختند. همين آشنايى و ارتباط نزديك با آن مردم عارف و خداترس، توفيق ملاقات با امام زمان (عج) را نصيب هاشمى نژاد ساخت. (894)

جوان مهاجر بهشهرى هر روز با جديت مضاعف درخت علمش تنومند مى گرديد تا اينكه در درس مجتهد پرور بزرگانى چون امام خمينى (ره) و مرحوم آية الله بروجردى شركت جست. درس خارج اصول فقه حضرت امام و خارج فقه حضرت آية الله بروجردى دو چشمه زلال بود كه كامش را سيراب مى كرد. پاى اين محقق جوان به درس استادى چون امام خمينى باز شده بود كه فقط قواعد و فرمولهاى اصولى درس او نبود. درياى بيكرانى بود كه گوهرهاى ناياب فراوان داشت. فصل جديد زندگى ستاره بهشهرى آغاز شده بود. او امام را خورشيدى مى دانست كه از تابش نورش هماره جان مى گرفت و به او عشق مى ورزيد.

## شروع مبارزات

زندگى هاشمى نژاد هماره تواءم با مبارزه عليه ظلم و ستم بوده است. در 14 سالگى شهامتش او را وادار به سخن عليه رژيم بيدادگر كرد. او گفت: «روزى خواهد آمد كه ما اين رژيم را سرنگون خواهيم كرد. » (895) باتصويب لايحه انجمنهاى ايلاتى و ولايتى و طرح انقلاب به اصطلاح سفيد شاه، مبارزه روحانيت به رهبرى امام خمينى (ره) اوج گرفت و هاشمى نژاد نيز مبارزه سياسى اش را با سخنرانيهاى افشاگرانه تشديد نمود. تا اينكه در نيمه شب 15 خرداد 1342 امام خمينى اين رهبر هميشه بيدار به همراه 40 تن از ياران از جمله هاشمى نژاد دستگير و روانه زندان شد. (896)

مبارزه خستگى ناپذير در مدت مبارزه اش عليه شاه چهار بار ديگر روانه زندان شد. دومين بار زمانى بود كه وى جهت سخنرانى در خيابان نواب صفوى «پايين خيابان» در مسجد فيل در يكى از مناطق محروم مشهد دعوت به عمل آمد. وى هنگام سخنرانى با سينه اى پرتب و طوفان، پتك فرياد را بر فرق رژيم تبهكار مى كوبيد و فريادش گرمابخش دلهاى خسته بود. سيد با اطلاع از آمدن ساواك به مسجد، با صدايى رسا، بانگ برآورد:

«اگر بناى سركوبى و ايجاد ترس و قانون جنگل به رخ مردم كشيدن را نداريد مى توانستيد در منزل يا پيش از منبر احضارم كنيد. » (897)

فرياد فضيلت هاشمى نژاد وقتى در مشهد ممنوع المنبر شد، به دعوت مردم اصفهان به مدت 10 شب در مسجد سيد اصفهان به افشاگرى ماهيت رژيم شاه پرداخت. تا اينكه براى سومين بار دستگير و به زندان عمومى منتقل شد. (898)

در سال 1353 وقتى طلاب به ياد شهداى فاجعه نيمه خرداد 42 در مدرسه فيضيه گرد آمده بودند، مورد هجوم كماندوهاى ساواك قرار گرفتند و عده اى شهيد و مجروح شدند به همين بهانه مجاهد نستوه، مبارزه اش را شدت بخشيد و با جلب رضايت اساتيد حوزه مشهد روز شنبه 24/3/1353 راهپيماى باشكوهى در خيابانهاى مشهد به راه انداخت. رژيم، هاشمى نژاد را كه مركز ثقل مبارزه و محرك اصلى اين راهپيمايى مى دانست براى چهارمين بار دستگير و روانه زندان كردند. در سال 1357 كه هنوز شعله انقلاب روشن نشده بود، مبارزات و خدمات بى شائبه و مجاهدتهاى مخلصانه آن بزرگوار مورد تقدير و تشكر حضرت امام خمينى واقع شد. آن حضرت در نامه اى خطاب به وى فرمود: «من چشمم به افرادى چون شما روشن است. » (899)در ادامه مبارزه، مردم مشهد صبح يك روز، با بيرون آمدن از منازل، اطلاعيه اى را به امضاى صريح سه تن از علماى شهر يعنى حضرت آية الله خامنه اى، هاشمى نژاد، و واعظ طبسى بر در و ديوار شهر ديدند كه در آن به شاه حمله مستقيم شده بود رژيم در برابر اين اطلاعيه چاره اى جز حبس هاشمى نژاد نداشت. (900)

بدين ترتيب مجاهد قهرمان براى پنجمين بار در اسارت رژيم قرار گرفت.

## تاءليفات

در زمانى كه در حوزه هاى آشنايان به قلم اندك بودند استاد هاشمى نژاد اهميت اسلحه اى كه قرآن بنام آن قسم ياد كرده را خوب شناخت او معتقد بود اين اسلحه بايد در دست دلسوختگان قرار گيرد.

1. دكتر و پير: در سال 1337 در بيست و شش سالگى، مبارزه اش را عليه فرهنگ منحط غربى شروع كرد و اولين اثر قلمى خود را تحت عنوان «دكتر و پير» هنر موازنه با شيوه اى نو و جذاب براى جامعه آن روز به سبك داستانى عرضه داشت. اين سبك نگارش، جاذبه خاصى براى خوانندگان كتاب پديد آورد. داستان اين كتاب بين چند نفر مسافر در قطار شروع مى شود كه در لابلاى بحث به ميان ارزشهاى اسلامى و دفاع از قوانين جاودانه اسلام مى پردازد.

2. مشكلات مذهبى روز: بعضى موضوعات اين كتاب عبارتند از: حكومت جهانى امام زمان، طول عمر آن حضرت از نظر زيست شناسى و پزشكى، مشكل پيرى، چگونه امام زمان بر جهان غلبه مى كند، انتظار فرج يعنى چه، در حكومت امام چه كسانى محكوم به مرگ مى شوند، كتاب جديد چيست.

3. درسى كه حسين به انسانها آموخت: در اين كتاب نهضت مقدس امام حسين عليه‌السلام و جوانب مختلف آن بررسى شده است.

4. پاسخ به مشكلات جوانان: اين كتاب حاوى مجموعه پاسخهايى است كه در موضوعات مختلف علمى و دينى در جلسات كانون بحث و اقتصاد دينى به انبوه جوانان داده است.

5. اصول پنجگانه اعتقادى.

6. راه سوم بين كمونيزم و سرمايه دارى: اين كتاب تحت سه عنوان كلى سرمايه دارى و انتقاد به روش آن، كمونيزم و انتقادات وارده بر آن و موضع اسلام، اختلافات طبقاتى را مورد بحث قرار داده است.

7. ضرورت تشكيلات: كه در مورد ضرورت و نقش تشكيلات در پيشبرد اهداف انقلاب و نظام جمهورى اسلامى بحث شده است.

مبارزه با جهل و ماديات، قرآن و كتابهاى ديگر آسمانى، رهبران راستين، مسائل عصر ما، ولايت فقيه، زهرا مكتب مقاومت، رسالت انقلابى امام حسين، تقريرات اصول آية الله شيخ على كاشانى، غروب آفتاب اندلس و مشكلات جنبى و چاره آن در اسلام ده عنوان ديگر از تاءليفات استاد هاشمى نژاد است كه از خود به يادگار گذاشته است.

## كانون بحث

مشعلدار فضيلت با طرحهاى جوان پسند، تلاش كوردلان را در خاموش ‍ كردن شعله هدايت عقيم گذاشت پايگاهى تاءسيس كرد كه بتواند ابهامات نسل جوان را پاسخ دهد با تجربه در موفقيت خود با توكل به خدا و همكارى دوستان «كانون بحث و انتقاد دينى را به راه انداخت. » خود در اين باره مى گويد:

«پس از رفتن به مشهد عمده كار من تدريس و يك سرى جلسات بحث آزادى براى قشر دانشجو و دانش آموز بود اين جلسات كه به كمك بعضى از دوستان به راه انداختيم ادامه داشت و بسيار موفقيت آميز بود تا اينكه ساواك ما را از شركت در بحث آزاد منع كرد. »

محل فعلى كانون ميدان صاحب الزمان مشهد است كه قبلا بهائيان سكونت و فعاليت داشتند.

## مناظره

استاد فرزانه به تناسب هر صحنه، هنر خاصى را در مبارزه حق طلبانه به خدمت مى گرفت. مناظرات هاشمى نژاد از قدرت بيان و قوت استدلال وى در برابر كج فهمان و منحرفان حكايت داشت و چون نورى شبكوران را به وحشت مى انداخت او در فاصله سالهاى 56 - 1354 در زندان مشهد برخوردهاى زيادى با گروههاى سياسى داشت خود وى فضاى زندان را اينگونه ترسيم مى كند: زندان بهترين فرصت براى شناخت گروهها و افكار آنان بود... در آن فضاى برخورد افكار هوشيار كسانى بودند كه در دام صيادان سياسى گرفتار نيايند. گروهك پيكار و از جمله آن گروهها بود. وقتى به آنها پيشنهاد بحث و مناظره دادم چون مرا طلبه اى بى سواد مى دانستند ابتدا قبول نمى كردند وقتى موافقت كردند و يكى دو بار با آنها جلسه مناظره در مسائل اقتصادى گذاشتيم شكست خوردند و براى دفعات بعد عقب نشينى كردند به آنها پيغام دادم شما كه اعتقاد به علمى بودن ايدئولوژى تان داريد و ما را مرتجع و كهنه پرست مى دانيد پس چرا از مناظره وحشت داريد؟ بياييد و ساعتى را كنار هم بحث كنيم، اما قبول نكردند!

## حديث نفاق

مبارزه فكرى با منافقان، بخشى از زندگى آن جوانمرد را شامل مى شد استاد در بخشى خاطراتش مى گويد: در زندان برخورد با گروههاى چون طوفان، مجاهدين خلق، (منافقين)، چريكهاى فدايى خلق، پيكاريها و حزب توده داشتم پيكاريها كسانى بودند كه تازه از مجاهدين خلق منشعب شده بودند و با عقيده ماركسيستها رابطه گرمى نبود. فقط در حد سلام كردن در راهرو بود بطوريكه غذا خوردن، ورزش كردن مذهبيون از ماركسيستها جدا بود بنده از مجاهدين خلق شناختى نداشتم و نوشته هايشان را نخوانده بودم. آنها با برخوردهاى منافقانه سعى مى كردند چيزهايى كه بچه مسلمانها با آنها حساسيت داشتند رعايت كنند اين باعث شده بود برخورد حادى بر آنها نداشته باشيم اما پس از انقلاب، نظر بنده در مورد آنها عوض شد و با منافقين به شدت برخورد كردم.

دو نفر از رهبران سازمان كه نزد بنده اين مسئله را به عنوان گله مطرح كردند به آنها گفتم: تا قبل از سال 1354 و آمدنم به زندان موضع شما مورد قبول بود، پس از اينكه گروه پيكار از سازمان جدا شده عده اى از شما با اظهار تنفر از خيانت پيكاريها آن را به حساب ايدئولوژى غلط ماركسيستى آنها گذاشتند كه موضع گيرى آن موقع شما مورد تاءييد بنده قرار گرفت اما وضع فعلى سازمان غير از حرفهايى است كه در زندان مى زد الان در اجتماع نداى وحدت با ماركسيستها را سر مى دهيد استاد هاشمى نژاد در ادامه از موضع گيرى آنان بعد از انقلاب مى گويد: آنطورى كه تاريخ كشورمان نشان مى دهد پس از پيروزى انقلاب، موضع و خط آنها درست خلاف خط امام بوده است با مقايسه اى بين موضع گيرى آمريكا و منافقين نسبت به انقلاب ما هماهنگى زيادى در اين زمينه بين آمريكا و اين سازمان وجود داشته است. موضع گيرى آنها در استقرار جمهورى اسلامى، در رابطه با مجلس ‍ خبرگان و تضعيف آن و قانون اساسى، منفى بوده و هماهنگى كاملى بين اين سازمان روزنامه هاى ضد انقلابى چون آيندگان پيغام امروز و... داشته است و اين براى يك سازمان انقلابى! كه خود را ضد امپرياليست! نيز مى داند، بسيار غير منطقى است، كه بر خلاف شعارش دقيقا در خط آمريكا حركت كند.

اين اواخر كه سعادتى (عضو منافقين) را به جرم جاسوسى براى شوروى كه محاكمه مى كردند، مجاهدين خلق مى گفتند: چطور مى شود ما از يك طرف متهم به جاسوسى براى شوروى باشيم و از طرف ديگر ما را به عنوان شركت در كودتاى آمريكايى متهم كنند؟ و ما آيا آمريكايى هستيم و يا طرفدار شوروى؟ جوابش اين است آقايان از نظر زيربناى فكرى و خط فكرى ماركسيسم را پذيرفته اند و طرفدار شرق اند ولى عمل كرد مرحله اى آنها در خطر آمريكاست. »

## نوبت شهادت

با پيروزى رزمندگان و شكست حصر آبادان، در آستانه برگزارى سومين انتخابات رياست جمهورى (10 مهر 1360) تضعيف روحيه مردم، ماءموريت جديد منافقان بود. بدين منظور ترور شخصيت بزرگ هاشمى نژاد در دستور كارشان قرار گرفت. «دو روز قبل از عمليات يعنى پنجم مهرماه 1360 طى تماس تلفنى او را تهديد به مرگ كردند مجاهد عارف با اين زنگ تلفن به ياد رؤ ياى چند روز پيش افتاد. «با نزديك شدن شعله هاى آتش به امام خمينى، تلاش سيد براى خاموشى آتش فايده نبخشيد تمام لباسهاى امام سوخت ولى امام سالم ماند. او با تعبيرى عاشقانه گفت: همه ياران امام چون لباس اويند و شهيد خواهند شد كه با خواست خدا، من هم از شهدا خواهم بود. اما خورشيد وجود امام عزيز همچنان مى تابد. » (901) او كه عاشق شهادت بود، وعده امام خمينى كه «من با اجل طبيعى از دنيا مى روم توبه فكر خودت باش» را لحظه اى بياد آورد. و در انتظار شهادت روز شمارى مى كرد. رؤ ياى يار وفادارش واعظ طبسى نيز بر شهادت وى گواه بود. وى در عالم خواب مى بيند: شهيد مظلوم بهشتى وارد مشهد شد. و در صحن امام نشست و با آقاى طبسى وارد شد تا با او به عنوان مهمان صحبت كند، ناگاه شهيد بهشتى جلو آمد و گفت: شما فعلا تشريف داشته باشيد. با شما فعلا كارى نداريم، بلكه با آقاى هاشمى نژاد كمى كار خصوصى داريم. » (902)

هاشمى نژاد شيداى جواد الائمه عليه‌السلام بود و به آن حضرت چون ديگر امامان عشق مى ورزيد. يكى از بستگان بسيار نزديك هاشمى نژاد، پس از شهادت او در عالم خواب، خود را بالاى قبر شهيد در حرم رساند. اما با قبر خالى شهيد مواجه گرديد، با جستجوى فراوان او را، داخل ضريح امام رضا عليه‌السلام ديد كه نشسته است. خطاب به شهيد گفت: شما كه در دنيا با همه لياقتها، پست هاى پيشنهاد شده از سوى امام خمينى را قبول نكرديد. حالا در ضريح به چه كارى اشتغال داريد؟ سرش را بالا آورد و گفت داخل قبر جايم خيلى تنگ بود. اينجا آمده ام و مسئوليت تنظيم ملاقاتهاى امام جواد عليه‌السلام را قبول كرده ام. (903) جوانمرد فاضل و دانشمند در روز شهادت امام جواد عليه‌السلام راس ساعت 7 صبح به مكان حزب جمهورى اسلامى آمد. يكى از اعضاى منافقين به بهانه خريد كتاب و پوستر با نارنجك به سالن حزب رفت و در آنجا مخفى شد. وقتى راءس ساعت 8 صبح كلاس پايان گرفت، منافق سيه روز، خود را به جوانمرد فاضل رساند. او را در بغل گرفت و نارنجك را در جلوى شكم آن عاشق شهادت منفجر كرد.

انفجارى كه روح بلندش را از قفس تن پرواز داد و فرياد رسوايى شب پرستان و طلوع خورشيدى دوباره را در آسمان شهر نويد داد فرياد رستگارى از ماءذنه شهادت برخاست و هاشمى نژاد را به مهمانى جدش ‍ رسول خدا برد و با اتصال به اقيانوس جاويد و بيكران روحش را از كوثر كمال سيراب ساخت. يادش گرامى باد.

## در پرتو كلام آفتاب

كلام امام خمينى در غم شهيد هاشمى نژاد نورى بود كه بر قلبها تابيدن گرفت، آن حضرت دو ساعت پس از شهادت سيد فرمود: «در روز شهادت امام جواد عليه‌السلام يكى از فرزندان و تبار آن خانواده به شهادت رسيد. من از نزديك با او و خصال و تعهدش آشنا بودم و آن را لمس كرده بودم و مراتب فضل و مجاهدات او بر اشخاص آشنا پوشيده نيست»... امروز در روز شهادت سلف صالح، اين خلف صالح و متعهد از دست ما گرفته شد... اسلام از اين شهدا و بالاترين شهيد را در راه هدف تقديم كرده است. (904)

آية الله خامنه اى از ياران و همرزمان نزديك آن شهيد، در مقام او چنين مى فرمايد: «مسئوليت سنگين خود را از سال 41 تا ديروز صبح يعنى در طول 19 سال به خوبى انجام داد و ديروز هم با كمال سربلندى و سرافرازى به لقاءالله پيوست و به شهادت رسيد... احساس مى كنم برادر عزيز و گرانبهايى كه قلبا و روحا به او خيلى متكى بودم و همواره به او دلخوش و اميدوار بودم از دست داده ام... خدايش رحمت كند و به ملت در مقابل از دست دادن اين گوهر گرانبها عطيه ارزنده اى عطا نمايد: خداوند اين خسارت را خود جبران كند. » (905)

# شهيد آية الله قدوسى

شهادت: 14/6/1360 ش.

پارساى پرتلاش

محمد حسين قدوسى

## از ولادت تا هجرت

در دوازدهم مرداد 1306 شمسى، در شهر كوچك نهاوند فرزندى به دنيا آمد كه نامش را على ناميدند. پدرش «آخوند ملااحمد» از علماى بزرگ شهر بود كه پس از سالها تحصيل در حوزه علميه نجف و استفاده از درس ‍ بزرگانى چون آية الله ميرزا محمد حسن شيرازى، آية الله ميرزا حبيب الله رشتى و آية الله آخوند خراسانى، به درجه اجتهاد نايل شد و به زادگاه خود برگشت و به ارشاد مردم پرداخت.

على دوران كودكى و نوجوانى را تحت تربيت درست خانواده سپرى كرد. با خواندن، نوشتن، قرآن، نماز و احكام شرعى آشنا شد و سرانجام حادثه اى موجب شد كه او در سنين نوجوانى وارد حوزه علميه شود. روحانى مبارزى به نام شيخ «خطيب» كه با حكومت رضا شاه مخالفت مى كرد و بدين سبب به زندان هم رفته بود در مسجدى كه ملااحمد در آن اقامه نماز جماعت مى كرد، سخن مى گفت ؛ روزى در بين صحبتهايش گفت:

«ديشب خواب ديدم فرزند كوچك آقا (ملااحمد) مورد لطف حضرت پيامبر صلى الله عليه و آله قرار گرفته و حضرت با دست مبارك خود، بر سر او عمامه گذاشته است».

اين حادثه موجب شد تا على در پانزده سالگى (سال 1321) وارد حوزه علميه قم شود و در مدرسه فيضيه حجره اى تهيه نمايد.

در آن ايام رضاشاه با كشف حجاب، مخالفت با برگزارى مجالس روضه، متحدالشكل كردن لباسها و اقدامهاى ديگر در صدد دين زدايى بود. او بعد از بازگشت از تركيه بر آن شد تا همانند آتاتورك، به مبارزه با دين و روحانيت بپردازد. در چنين دورانى، حوزه علميه قم در انزوا به سر مى برد. مدرسه هاى علميه خلوت يا بسته بود و بسيارى از روحانيون به اجبار، خلع لباس شدند. رضاشاه از هر فرصتى استفاده نمود تا مانع فعال شدن از هر فرصتى استفاده نمود تا مانع فعال شدن حوزه هاى علميه شود. على در چنين دورانى، در حوزه علميه قم مشغول تحصيل بود. و در نهايت تنگدستى از تحصيل دست برنداشت. مقدمات علوم اسلامى را نزد استادانى فرزانه مانند آية الله صدوقى فراگرفت و از محضر استادان اخلاق حوزه علميه قم بهره جست. او از ابتداى طلبگى به تهذيب اخلاق، ساده زيستى، نظم و استفاده از فرصتها اهميت بسيار مى داد. پشتكار او موجب شد تا دروس مقدمات و سطح حوزه را به پايان برساند و وارد عالى ترين مرحله دروس حوزه شود. على سالها در درس خارج آية الله بروجردى و امام خمينى شركت كرد و از خرمن دانش آنها، خوشه ها چيد.

بسيارى از خطبه هاى نهج البلاغه را حفظ بود. علاقه بسيارى به اهل بيت داشت و هماره در مجالس سوگوارى شركت مى كرد. بسيار محتاط بود و از غيبت و دروغ بسيار پرهيز مى جست و به درس و بحث علاقه وافرى نشان مى داد.

## گلى در بوستان حوزه

علامه طباطبايى با ورود به حوزه علميه قم فلسفه را در حوزه احيا كرد، قدوسى مقدمه اى از دروس هيئت و فلسفه را نزد او فراگرفت اخلاق، علم و فروتنى علام طباطبايى همه شاگردانش را شيفته خود ساخته بود. وى پس ‍ از آشنايى با سجاياى عالى عرفانى استاد، از هر فرصتى استفاده مى جست و از رهنمودهاى اخلاقى آن عارف وارسته، براى تهذيب نفس استفاده مى نمود.

در آن دوره افكار كمونيستى در بين جوانان رسوخ پيدا كرده و حزب توده تبليغات گسترده اى در كشور به راه انداخته بود. بسيارى از دانشگاهيان به افكارالحادى پناه برده بودند. علامه طباطبايى بر آن مى شود كه درسى خصوصى براى شاگردان ممتازش برقرار نمايد تا نخستين هسته مقاومت عليه افكارالحادى را در حوزه علميه قم بنيان نهد. شهيد مطهرى، شهيد بهشتى، امام موسى صدر، شهيد صدوقى و برخى ديگر در اين جلسات شركت مى كردند. شبهات فلسفى نو در اين جلسه ها، از سوى شاگردان طرح مى شد و علامه طباطبايى به پاسخگويى آنها بر مى خاست. ثمره اين كلاسها، كتاب «اصول فلسفه و روش رئاليسم» نوشته علامه طباطبايى است.

آقاى قدوسى روز به روز به علامه طباطبايى علاقه مندتر مى شد. او از رهنمودهاى سازنده اخلاقى استاد بخوبى استفاده كرد و بدين سان توانست تحت تربيت او، به خود سازى بپردازد. رابطه شاگرد با استاد آنچنان گرم و صميمى بود، كه وى در سال 1334 ش. با دختر ايشان ازدواج نمود.

## مجاهد پيرو امام

آية الله قدوسى با انديشه هاى سياسى امام خمينى بخوبى آشنا بود. او پس ‍ از افشاگيريهاى امام خمينى در سال 1341 كه عليه لايحه كاپيتولاسيون و ديگر مصوبات خائنانه دولت و مجلس صورت پذيرفت، هماره همدوش ‍ همفكرانش به پشتيبانى از قيام همت گماشت. او در قيام 15 خرداد 1342 و تبعيد امام خمين در 13 آبان 1342 همراه همه طلبه ها، استادان و مردم انقلابى به صحنه آمد و به مبارزه با رژيم پهلوى پرداخت. اوج مبارزات آية الله قدوسى در آن دوران، همكارى گسترده او با هياءت مدرسين بود. هيات مدرسين نخستين تشكيلات منسجم روحانيت بود كه در سال 1337. در زمان مرجعيت آية الله العظمى بروجردى تاءسيس شده بود. اين هيات در سالهاى 1341 - 1342 بسيار فعال بود. اعلاميه هاى فراوان از سوى هياءت مدرسين در سراسر كشور پخش و جنايتهاى رژيم پهلوى برملا شد. هيات مدرسين با انتشار اعلاميه ها، پشتيبانى اساتيد حوزه علميه قم از نهضت امام خمينى را به مردم آشكار ساخت.

اين هياءت كه بعد به گروه يازده نفرى شهرت يافت (و امروزه با نام جامعه مدرسين شناخته مى شود) نخستين هسته مبارزه مخفى عليه رژيم پهلوى بود و در پوشش اهداف اصلاحى نظام آموزشى حوزه علميه قم، به فعاليتهاى سياسى مى پرداخت. آية الله قدوسى از بنيانگزاران اين هياءت بود. هياءت مدرسين در سال 1345 به دست ساواك كشف و افراد آن تحت تعقيب ماموران پهلوى قرار گرفتند. آية الله قدوسى در اين ماجرا دستگير شد. اما چون ساواك نتوانسته بود مداركى عليه او پيدا كند، پس از چند ماه از زندان آزاد شد.

آية الله قدوسى پس از آزادى، در تابستان 1345 به زادگاه خود برگشت و به اقامه نماز جماعت در مسجد جامع نهاوند پرداخت. او پس از نماز منبر مى رفت و هميشه در ضمن سخنرانى از امام خمينى ياد مى كرد. ساواك چند بار به وى تذكر داد كه نبايد اسمى از امام خمينى برده شود اما او نمى پذيرفت. بدين علت سخنرانى او تعطيل شد و آية الله قدوسى به قم برگشت.

آية الله قدوسى در دوران مبارزات در حالى كه بسيارى از انقلابيون در زندانهاى رژيم پهلوى به سر مى بردند به خانواده هاى آنان رسيدگى مى كرد.

در همين ايام تبعيد امام به تركيه، موجب شد كه انقلابيون از ضعف رهبرى رنج ببرند. بسيارى از جوانان انقلابى كه مسلحانه با رژيم مبارزه مى كردند در خطر التقاط فكرى گرفتار آمده بودند. آية الله قدوسى با اغلب اين افراد تماس داشت و ضمن نشستهاى مختلف آنها را هدايت مى كرد.

## پايگاه فضيلت

ايام پديدارى مدرسه حقانى از فصول درخشان زندگى آية الله قدوسى است. آية الله قدوسى با همفكرى برخى از استادان برجسته انقلابى حوزه علميه در پى تغييرات بنيادى در ساختار ادارى - آموزشى حوزه علميه قم برمى آيد. بدين خاطر تصميم مى گيرند نقشه خود را ابتدا در مدرسه اى آغاز نمايند تا پس از موفقيت، در سراسر حوزه هاى علميه اجرا نمايند. آية الله العظمى ميلانى كه با برنامه هاى اصلاحى آنان موافق بود مدرسه علميه اى را در قم به آنها واگذار مى نمايد.

مدرسه حقانى در سال 1343 با مديريت آية الله قدوسى و با همكارى شهيد بهشتى، آية الله مصابح يزدى، آية الله جنتى آغاز به كار مى نمايد. آية الله قدوسى با دعوت از اساتيدى با تجربه و انقلابى مانند آية الله مشكينى، آية الله جنتى، آية الله محمدى گيلانى، بنيه علمى مدرسه را تقويت نمود. نظم در حوزه هاى علميه در جايگاه خود قرار نداشت. مدرسه حقانى نخستين مدرسه علميه قم بود كه بسيار منظم بود. آية الله قدوسى نظم شديدى را در مدرسه به اجرا درآورد. و در مدت چهارده سال اداره مدرسه، هماره به رعايت مقررات مقيد بود.

حضور و غياب در كلاس، برگزارى امتحانات و پيگيرى مدام رشد علمى - اخلاقى طلاب از امتيازات اين مدرسه بود.

اندك اندك آوازه مدرسه حقانى به همه جا پخش شد. بسيارى از جوانان به اين مدرسه روى آوردند و تجمع انبوه استادان جوان و انقلابى در مدرسه، ساواك را به هراس انداخت. مدرسه حقانى پايگاه مبارزان شناخته شده بود. ساواك بارها به مدرسه حمله كرد، اما به دليل مديريت كارآمد آية الله قدوسى كارى از پيش نبرد.

در آن زمان آموزش زبان انگليسى در حوزه هاى علميه مطلوب نبود اما در مدرسه حقانى براى آشنايى طلاب با زبانهاى خارجى، به اين مهم اقدام ورزيد. برخى از دروس دانشگاهى مانند جامعه شناسى، روان شناسى و اقتصاد نيز در اين مدرسه از سوى استادان دانشگاه تدريس مى شد.

برخى از كتابهاى درسى حوزه، كتابهاى آموزشى نبودند. سبك نگارش آنها براى تدريس مناسب نبود و بسيار از متون درسى براى قرنهاى پيشين تدوين شده بود. مدرسه حقانى نخستين گام را براى تغيير كتب درسى برداشت. كتاب «صرف ساده» بسيار شيوا و روان از سوى دو تن از استادان مدرسه تدوين شد و به عنوان متن درسى در مدرسه تدريس ‍ گرديد.

آية الله قدوسى هماره طلبه ها را به تهذيب اخلاق سفارش مى كرد. درسهاى اخلاق او، هر هفته روح تشنه طلاب را با پندهاى آسمانى سيراب مى ساخت. خطبه همام و برخى ديگر از سخنان روح بخش امام على عليه‌السلام را براى طلبه ها، از حفظ مى خواند و با صدايى لرزان و چشمانى گريان طلاب را با اوصاف پرهيزگاران آشنا مى ساخت.

بسيار مواظب بود كه طلبه ها گرفتار غيبت، دروغ و سخنان لغو نشوند. هماره طلبه ها را به خواندن نماز شب سفارش مى كرد و مى گفت: افرادى كه در ظاهر مقدس تر از شما بودند و بعدها منحرف شدند و روحانى نمايانى كه حوزه را رها كرده، با رژيم همكارى كردند. همه در اين مسائل اشكال داشتند.

ايشان نيمه هاى شب به مدرسه مى رفت تا ببيند كه طلبه ها براى نماز شب بر مى خيزند يا نه.

قدوسى با تمام توان در راه پيشبرد هدفهاى اصلاحى مدرسه تلاش مى كرد. رهبر انقلاب، حضرت آية الله العظمى خامنه اى در اين باره فرموده است:

«چند خصوصيت در ايشان وجود داشت. كه نه تنها من، بلكه همه را جذب مى كرد، يكى از آنها صداقت و صفاى اين مرد بود... خصوصيت دوم پركارى و پشتكارى ايشان بود... اگر رياست مدرسه حقانى با كسى غير از آقاى قدوسى بود من باور نمى كردم كه اين مدرسه به اين اندازه از ارزش و آثار مى رسيد.

مدرسه حقانى از زمانى كه آية الله قدوسى مديريت آن را بر عهده گرفت، تا پيروزى انقلاب اسلامى، يكى از سنگرهاى مبارزه در برابر رژيم پهلوى بود. طلاب مدرسه همگى مقلد امام بودند. ساواك بارها به مدرسه يورش برد و شمارى از طلبه ها را دستگير كرد. بسيارى از اعلاميه ها در اين مدرسه تكثير مى شد.

مدرسه حقانى، مدرسه علميه نمونه قم بود. نظام آموزشى و ادارى مدرسه چنان به موفقيت رسيد كه متوليان بسيارى از مدارس علميه قم و مشهد از الگوى موفق اين مدرسه درس گرفته، به اصلاح نظام ادارى - آموزشى مدارس پرداختند.

بسيارى از طلاب جوان، با علم، خوشفكر، متقى و آگاه به مسائل سياسى اين مدرسه، پس از پيروزى انقلاب اسلامى در مسؤ وليتهاى اجرايى، قضايى و سياسى، خدمتهاى شايانى به انقلاب نمودند.

## مكتب توحيد

زنان نيمى از پيكر جامعه اند. رژيم پهلوى با ترويج فحشا و بى بندبارى نيمى از نيروى فعال جامعه را از سازندگى كشور، دور ساخته بود. افكار كمونيستى در دانشگاهها غوغا مى كرد. آية الله قدوسى در سال 1352 با تاءسيس «مكتب توحيد» در قم، گام بزرگى براى تحصيل علوم اسلام خواهران برداشت. قدوسى بار تجربه موفق اداره مدرسه حقانى توانست كانونى براى تربيت خواهران متعهد و متخصص فراهم سازد. بسيارى از خواهران در اين مركز با علوم اسلامى آشنا شده، سپس به تبليغ فرهنگ اسلامى و هدايت زنان جامعه پرداختند.

## پيشتازان عدالت اسلامى

آية الله قدوسى همراه روحانيت مبارز در برپايى راهپيماييها نقش رهبرى داشت.

او در كميته استقبال از امام، بسيار زحمت كشيد. پس از پيروزى انقلاب، از سوى امام ماءموريت يافت تا در دادگاههاى انقلاب به قضاوت بپردازد. چه اينكه بسيارى از مسؤ ولان بلند پايه رژيم پهلوى، فرماندهان ارتش و ساواك كه در شهادت هزاران نفر نقش داشتند، دستگير شده بودند.

مدتى بعد وى از سوى امام ماءمور اداره امور ستاد انقلاب اسلامى در قم مى شود و با ورود امام به قم، آية الله قدوسى در دفتر ايشان به خدمت مشغول مى شود.

آن روزها دادگاههاى انقلاب در شهرها، بدون هماهنگى با يكديگر كار مى كردند. اوايل پس از انقلاب، به دليل فروپاشى رژيم، اركان ادارى كشور از هم پاشيده شد. بنابراين نياز بود كه دادگاههاى انقلاب در يك هدف مشترك قرار بگيرند و سازماندهى شوند. بدين علت امام خمينى، در سال 1358، آية الله قدوسى را به دادستانى كل انقلاب بر مى گزيند. محاكمه ساواكيها، مسؤ ولان رده بالاى رژيم پهلوى و ضدانقلابيون بر عهده دادگاههاى انقلاب بود.

گروه التقاطى فرقان با ترور آية الله مطهرى و برخى از سران سياسى - فرهنگى خطر بزرگى براى انقلاب بود. آية الله قدوسى توانست با كمك سپاه پاسداران انقلاب اسلامى، اعضاى اين گروهك ضد انقلاب را شناسايى و دستگير نمايد.

آية الله قدوسى در طول مدت تصدى رياست دادستانى انقلاب، از مزاياى قانونى شغل خود استفاده نكرد. او حتى حاضر نشد در منزل مصادره اى كه در اختيارش گذاشته بودند، اقامت كند. مى گفت: «بگذاريد جنازه ام را از منزل مصادره اى بيرون نياورند. » سرانجام ؛ اصرار دوستان بر سكونت در منزل مصادره اى را نپذيرفت و منزلى اجاره كرد.

رياست قوه قضائيه پس از تصويب قانون اساسى، به شوراى عالى قضايى سپرده شد. آية الله قدوسى نيز عضو شوراى عالى قضايى بود. او با همفكرى شهيد بهشتى توانست وضعيت نابسامان قوه قضائيه را سروسامان بخشد. آية الله قدوسى بر اين باور بود كه بايد تغييرات اساسى در نظام قضايى كشور انجام پذيرد. او مى گفت: با تغييرات ظاهرى و عوض ‍ كردن چند مهره نمى توان دادگاه و قوه قضايى اسلامى ايجاد كرد. قوه قضائيه و دادگسترى كه از رژيم طاغوت باقى مانده است، سرتاسر آن خراب است ؛ از قوانين قضايى گرفته تا سيستم ادارى و بسيارى از افراد آن.

قدوسى براى دادگاهها و دادسراهاى انقلاب قوانين و مقررات ويژه اى تهيه كرده هماره با مجلس شوراى اسلامى در ارتباط بود، با سعى او كميسيون ويژه اى در مجلس براى وضع قوانينى اسلامى براى قوه قضائيه، تاءسيس ‍ شد هرگاه به مشكلى بر مى خورد و هيچ راهى براى بر طرف كردن آن پيدا نمى كرد، نزد امام خمينى مى رفت و از ايشان نظر مى خواست.

آية الله قدوسى در دورانى پرآشوب كه گروهكهاى ضدانقلاب فاجعه مى آفريدند ليبرالها به پشتيبانى رئيس جمهور، بنى صدر بسيارى از مسؤ وليتهاى كليدى كشور را در دست داشتند، به سروسامان دادن نظام قضايى كشور پرداخت.

## وصل جانان

محمد حسن، فرزند بزرگ آية الله قدوسى دانشجوى رشته جامعه شناسى دانشگاه مشهد در 17 شهريور 1357، در مشهد زخمى شد و پس از پيروزى انقلاب اسلامى در تاءسيس انجمن اسلامى دانشگاه مشهد بسيار فعال بود. با شروع جنگ تحميلى، به جبهه رفت و در پانزدهم دى 1359 در هويزه به شهادت رسيد. آية الله قدوسى پس از شنيدن خبر شهادت فرزند، در حالى كه قطرات اشك از چشمانش جارى بود به همسرش مى گويد:

«مواظب باش براى چيزى كه در راه خدا داده اى، طاقت خود را از دست ندهى و ضجه و ناله نكنى!»

شهادت آية الله بهشتى و 72 تن از ياران انقلاب در هفتم تير 1360، براى آية الله قدوسى كه بيش از بيست سال با او آشنايى داشت بسيار دردآور بود. قرار بود آية الله قدوسى هم در آن جلسه شركت كند، اما خداوند نخواسته بود كه آن روز پيمانه عمرش به سرآيد.

هنوز يك ماه از شهادت آية الله بهشتى نگذشته بود، كه فاجعه انفجار نخست وزيرى و شهادت رجايى و باهنر، ضربه اى سهمگين بر روح آية الله قدوسى وارد مى سازد.

آية الله قدوسى در انتظار شهادت بود. بسيارى از دوستان قديمى و صميمى اش به فيض شهادت نايل شده بودند. سرانجام او نيز به آرزوى خود رسيد و در صبح شنبه، 14 شهريور 1360، يك هفته پس از شهادت شهيدان رجايى و باهنر، با بمبى كه منافقين در دادستانى كار گذاشته بودند، به شهادت رسيد و به ياران خود پيوست.

امام خمينى در پيام به مناسب شهادت آية الله قدوسى مى نويسد:

بسم الله الرحمن الرحيم

انا الله و انا اليه راجعون

با كمال تاءسف و تاءثر، حجة الاسلام شهيد قدوسى به دوستان شهيد خود پيوست. شهيدى عزيز كه ساليان دراز در خدمت اسلام بود و اخيرا مجاهدات او در راه انقلاب بر همگان روشن است. اينجانب ساليان طولانى از نزديك با او سابقه داشتم و آن بزرگوار را به تقوا و حسن عمل و استقامت و تعهد در راه هدف مى شناختم. شهادت بر او مبارك، و فوزالى الله و خروج از ظلمات به سوى نور بر او ارزانى باد...

# علامه طباطبايى

متوفاى: 24/8/1360 ش.

ميزبان معرفت

احمد لقمانى

## سپيده سيادت

روزهاى ماه «ذيحجه» 1321ق. يكى از پس از ديگرى مى گذشت و دلهاى شيفتگان بيت الله در هواى حرم الهى «لبيك شوق» سر مى داد. ياد عرفات و نام مشعر عطش ديدار به جانها داده بود.

ناگاه «كعبه كرامت الهى» زيبا چهره اى نورانى را در آغوش پدر و مادرى مهربان نهاد. گويى بار ديگر «زمزم» لطف خداوندى رخ نشان داده است.

آرى طفلى ديده به جهان گشود كه نور سيادت بر سيماى بلورينش آينده اى روشن را خبر مى داد. نام او را «محمد حسين» نهادند و آن را به تبرك نام «جد و فرزند» مايه بركت شمردند. زيرا خاندان محمد حسين، خانواده اى اصيل بود كه هماره بيرق بزرگى در دست داشته و شهر تبريز لبريز از نام آنان بوده است.

«سراج الدين عبدالوهاب» جد معروف اوست كه با وساطت وى، نبرد خونين دولت ايران عثمانى، در سال 920 قمرى پايان يافت و «مرحوم ميرزا محمد تقى قاضى طباطبايى » شخصيت ديگرى است كه از قرنها پيش تا كنون شرافت و بزرگوارى را از آن خاندان بزرگ قاضى طباطبايى تبريز كرده است.

## طفوليت و توفان حوادث

دوران كودكى «محمد حسين» با توفان حوادث و بلا همراه بود. بيش از پنج بهار از عمر عزيزش نگذشته بود كه ما درس مهربان و با فضيلت را از دست داد. بغض غم و اندوه بى مادرى او را رها نكرده بود كه گرد يتيمى بر وجودش سنگينى كرد و از ديدن روى پدر محروم شد. همراه با بردار كوچكتر خود تنها ماند اما هماره دست لطف خداوندى سايه بان مرحمتى بر سر او بود. مدت زيادى از تحصيل او نمى گذشت كه علاوه بر قرآن مجيد، كتابهاى گلستان، بوستان، اخلاق مصور، تاريخ معجم، ارشادالحساب، نصاب الصبيان و ديگر كتابهاى متداول در مدارس آن روز را فراگرفت.

صوف و نحو و معانى و بيان را نزد استاد خويش مرحوم شيخ محمد على سرابى آموخت و پس از آن با گامى بلند و همتى فراتر، سطوح عالى در فقه، اصول، فلسفه و كلام را در زادگاه خود نزد اساتيد آن خطه تحصيل كرد. روح لطيف او، ذوقى هنرى به وى بخشيده بود دستمايه اى كه با كمك آن توانست خوشنويسى را در اوان عمر خود از آقا ميرزا على نقى بياموزد.

با سپرى شدن ايام تلخ و ناكامى طفوليت، شكوفه هاى رشد و تكامل بر شاخسار وجود سيد محمد حسين نمايان شد. وى از سال 1297 ش. تا 1304 علوم بسيارى آموخت. در اين مدت، تمامى درسهاى مربوط به سطح را فراگرفت و با شور و شوق بسيارى كتابهاى مربوط به ادبيات، فقه، اصول، كلام و معارف اسلامى را آموخت.

او خود از روزگار تحصيل خود چنين بازگو مى كند:

«در اوايل تحصيل كه به نحو و صرف اشتغال داشتم علاقه زيادى به ادامه تحصيل نداشتم و از اين روى هر چه مى خواندم نمى فهميدم... پس از آن يك بار عنايت خدايى دامنگيرم شده، عوضم كرد. در خود يك نوع شيفتگى و بى تابى نسبت به تحصيل كمال حس نمودم ؛ به طورى كه از همان روز تا پايان تحصيل كه تقريبا هيجده سال كشيد هرگز نسبت به تعليم و تفكر، احساس خستگى و دلسردى نكردم و زشت و زيباى جهان را فراموش كردم... در خورد و خواب و لوازم ديگر زندگى، به حداقل ضرورى قناعت نموده، باقى را به مطالعه مى پرداختم بسيار مى شد - بويژه در بهار و تابستان - كه شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه مى گذراندم... » (906)

عشق و شور به تحصيل و تكامل استاد را بر آن داشت كه از شهر خويش رو به سوى، سيناى اسرار «نجف اشرف» هجرت كند. تا از شراب عشق على عليه‌السلام جامى نوشيده و طريق معرفت و راه رستگارى را بهتر و بيشتر بپيمايد.

با اولين نگاه به قبه و بارگاه اميرالمؤمنين آخرين كلام خويش را زده و مى فرمايد:

«يا على! من براى ادامه تحصيل به محضر شما شرفياب شده ام ولى نمى دانم چه روشى پيش گيرم.. از شما مى خواهم كه در آنچه صلاح است، مرا راهنمايى كنيد».

چند روزى نمى گذرد كه نصرالله و يارى الهى به دست مولاى متقيان به سوى استاد مى آيد. شخصيت وارسته اى چون حاج ميرزا على آقا قاضى «قدس سره» به سراغ وى آمده و خطاب به او اينگونه مى گويد:

«كسى كه به قصد تحصيل به نجف مى آيد؛ خوب است علاوه بر تحصيل، از فكر تهذيب خود غافل نماند. »

كيمياى وجود مرحوم قاضى، روح و روان استاد را دگرگون كرده و برنامه اى روشن و نورانى براى آينده او ترسيم مى كند. از آن روز كتابى ديگر از زندگى استاد فرزانه باز مى شود كه صفحه آغازين آن با اين جمله شروع مى گردد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم نبود غير «علم عاشقى» |  | مابقى تلبيس ابليس شقى (907) |

## طلوع عشق و انديشه

مفسر فرزانه مدت يازده سال در كنار مرقد نورآفرين اميرالمؤمنين عليه‌السلام كسب علم كرده وى خوشه چين زبر دست بود كه بيشترين استفاده را از فرصت فراهم آمده نمود. فقه، اصل، فلسفه، رياضيات، رجال را از محضر اساتيدى والامقام فراگرفت. بزرگانى چون: آية الله نائينى، سيد ابوالحسن اصفهانى، سيد حسين بادكوبه اى، سيد ابوالقاسم خوانسارى، حجت، حاج ميرزا على ايروانى و ميرزا على اصغر ملكى.

سر سلسله اساتيد ايشان مرحوم قاضى است. شخصيتى كه « سيد محمد حسين» را «علامه» كرد. جام وجود اين انسان پاك را جرعه هاى حيات ابدى و معنويت جاودانه بخشيد. مرحوم علامه پيرامون استاد خود مرحوم قاضى چنين مى فرمايد:

«ما هر چه داريم... از مرحوم قاضى داريم. چه آنچه را كه در حال حياتش ‍ از او تعليم گرفتيم و از محضرش استفاده كرديم و چه طريقى كه خودمان داريم و از مرحوم قاضى گرفته ايم».

## بازگشت به تبريز

دست تقدير، رجعت فرزانه انديشمند را رقم زد. پس از سالها اندوختن معارف ناب، در سال 1314 ش. مجبور به بازگشت به زادگاه خويش گرديد. دوران تلخ ‌كامى و غربت از مهد علم و دانش از اين زمان شروع شد اما مدتى نگذشت كه لطف خفى الهى خود را از سراپرده حكمت خداوندى نشان داد. كار تدريس و تحقيق شروع شد و اولين غنچه هاى «الميزان» با نمودى در «بحارالانوار» بر شاخسار علامه روييد.

## هجرت به قم

دوران ده ساله اقامت علامه در تبريز همراه با تدريس و تاءليف سپرى شد و فصلى جديد از حيات وى را فراهم كرد. تا اينكه «فيض روح القدس» بار ديگر مدد فرمود و با آمدن چنين آيه اى در استخاره، علامه راهى قم گرديد:

«هنالك الولايه لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا». (908)

(در آنجا، يارى به خداى حق تعلق دارد. اوست بهترين پاداش و بهترين فرجام)

و آن روز حوزه علميه قم از ضربات سهمگين رضاخان رهايى يافته بود و با حضور آيات و مراجع بزرگوار چون آية الله بروجردى انسجام بيشترى پيدا كرده بود، فرصتى طلايى فراهم آمده بود تا علامه طباطبايى، نيازهاى جامعه را سنجيده و بر طبق آنها، برنامه اى منظم و كارآمد تنظيم كند. تفسير و فلسفه درسهايى بود كه - بر اساس احساس وظيفه علامه - شروع شد و تعجب بسيارى را برانگيخت چراكه تدريس تفسير دانشى به دور از تحقيق تلقى مى شد اما پشتكار و اخلاص علامه كار را بدانجا رساند كه «الميزان» حاصل سالهاى تلاش و تدريس گرديد.

درس فلسفه نيز در آن عصر خوشنام نبود. از اينرو تلاشهاى بسيارى در تعطيل اين درس انجام مى شد اما رفتار مؤ دبانه استاد و برخورد مهربانانه آية الله العظمى بروجردى ابرهاى تيره سوء تفاهم ها را كنار زد و سعايتها را بى اثر نمود. (909)

به هر روى تشكيل جلسات عمومى و خصوصى اين عالم فرهيخته و حضور شاگردان انديشمندى چون آية الله مطهرى باعث نقد و بررسى فلسفه هاى غربى - خصوصا ماترياليسم ديالكتيك - گرديد و آثار و بركات جاودانه اى در تدوين كتب فلسفى به همراه خود آورد.

... هر روز كه سپرى مى شد ابعاد علمى و چهره چشمگير علامه بيشتر از گذشته نمايان مى شد. شعاع شخصيت اين استاد فرزانه به داخل كشور محدود نگرديد، بلكه انديشمندان بسيارى را به سوى خويش كشاند و در تمام ابعاد اسلام به بحث و گفتگو با آنان منجر شد. اين عظمت بدانجا انجاميد كه دولت آمريكا توسط شاه ايران از علامه دعوت رسمى كرد تا در دانشگاههاى آن كشور «فلسفه شرق» را تدريس نمايد! روح بلند و بينش كم نظير علامه دست رد به آنهمه اصرار زد. او زندگى محقرانه در قم و جلسات درس با طلاب و تربيت شاگردانى فاضل را بر تمامى ظواهر فريبا ترجيح مى داد. (910)

## يادگارهاى ماندگار

«انبوه دانش» و «كيمياى ايمان» علامه آثارى گرانبها و جاودانه بسان مشعلى فروزان فرا راه دانش پژهان آفريد كتابهايى چون:

1. تفسيرالميزان

دائرة المعارفى از معارف و در بردارنده بحثهاى اعتقادى، تاريخى، فلسفى، اجتماعى و... با تكيه بر قرآن كريم. اثرى سترگ كه استاد شهيد مطهرى 60 سال يا100 سال ديگر زمان درك عمق و ارزش اين كتاب مى داند. (911) اين كتاب ثمرهاى كم نظير از بيست سال تلاش شبانه روزى علامه است. نقطه آغازين اين تاءليف به بركت غور و ژرف نگرى در روايات بحارالانوار بود علامه سبك اين تفسير را از مرحوم قاضى آموخت و در قم عملى ساخت.

2. بداية الحكمة

كتابى كه يك دوره تدريس فشرده براى دوستداران علوم عقلى در قم و سپس دانشگاههاى كشور گرديد.

3. نهاية الحكمة

اين اثر براى تدريس فلسفه با توضيحى بيشتر، عمقى افزونتر و سطحى عالى تر تدوين شده است.

4. اصول فلسفه و روش رئاليسم

بينش علامه پيرامون نظرات ماديون و ماترياليستها باعث فراهم آوردن اين اثر گرديد بركت اين كتاب موجب هدايت بسيارى از جوانان مسلمان و نجات آنان از هلاكت كفر و الحاد شد. اثرى كه پاورقيهاى استاد مطهرى عنايتى افزون بدان بخشيده است.

5. حاشيه بر كفايه

كتابى اصولى پيرامون قوانين استنباط است كه بتازگى چاپ شده است.

6. شيعه در اسلام

دوره اى كامل از اعتقادات و معارف شيعه در اين اثر نفيس به چشم مى خورد.

7. مجموعه مذاكرات با پروفسور هانرى كربن

او كه محققى فرانسوى است پيرامون چگونگى شيعه و مباحث اعتقادى و... مذاكراتى با علامه داشته كه در اين كتاب وجود دارد.

8. خلاصه تعاليم اسلام

خلاصه آنچه هر مسلمان متعهد بايد از آن آگاهى داشته و خود را بدان زينت دهد، در اين اثر بيان شده است.

9. روابط اجتماعى در اسلام

انسان و اجتماعى و رشد اجتماعى او، پايه زندگى اجتماعى، آزادى در اسلام و... مباحثى است كه در اين كتاب بدانها پرداخته شده است.

10. بررسيهاى اسلامى

مجموعه اى است زرين از مقالات استاد كه بسان دائره المعارفى از معارف ناب اسلامى جمع آورى شده است.

11. آموزش دين

كتابى در قلم روان و مطالبى لازم و ضرورى است كه براى دانش آموزان نوشته شده است.

12 و 13 و 14- رساله انسان قلب از دنيا، در دنيا و بعد از دنيا

اين كتاب كه اكنون با نام «انسان از آغاز تا انجام» ترجمه شده است مباحثى مفيد از عوالم سه گانه ماده، مثال و عقل مطرح كرده و پيرامون شبهات و دغدغه خاطر جوانان مطالبى بسيار مفيد و لازم ارائه كرده است.

15 تا 41

رساله هايى گوناگون درباره قوم و فعل، صفات، افعال الله، وسائط، نجو، صرف، ... اين مجموعه 26 رساله است كه بنا به ضرورت و نياز جامعه توسط علامه نگاشته شده است.

42. ديوان شعر فارسى

مجموعه اى از اشعار چشمگير و عميق علامه كه طى ساليان متمادى سروده شده است.

43. سنن النبى

سيره و روش رسول الله صلى الله عليه و آله در بين مردم و همراه خانواده در اين اثر به چشم مى خورد.

44. لب اللباب

مجموعه درسهاى اخلاق استاد كه از سالهاى 1368 تا 1369 قمرى براى برخى از فضلاى حوزه قم بيان فرموده اند.

46. حاشيه بر اسفار

نظرات استاد فرزانه علامه طباطبايى بر اسفار در اين كتاب جمع آورى شده است. (912)

## شاگردان

«هماى همت» علامه، باعث تربيت «مه گونه هايى» شده تا آنگاه كه خورشيد وجودش رخ در نقاب خاك مى كشد، اينان چون ماهتاب هدايت نورافشانى كنند.

شاگردان علامه، دهها نفر از بزرگان و فرهيختگان كنونى در حوزه هاى علميه مى باشند كه به تنى چند از آنان اشاره مى شود. حضرات آيات و حجج اسلام:

1. شهيد مرتضى مطهرى، 2. شهيد سيد محمد حسينى بهشتى 3. امام موسى صدر 4. ناصر مكارم شيرازى 5. شهيد محمد مفتح 6. شيخ عباس ‍ ايزدى 7. سيد عبدالكريم موسوى اردبيلى 8. عزالدين زنجانى 9. محمد تقى مصباح يزدى 10. ابراهيم امينى 11. يحيى انصارى 12. سيد جلال الدين آشتيانى 13. سيد محمد باقر ابطحى 14. سيد محمد على ابطحى 15. سيد محمد حسين كاله زارى 16. حسين نورى همدانى 17. حسن حسن زاده آملى 18. سيد مهدى روحانى 19. على احمدى ميانجى 20. عبدالله جوادى آملى و...

## جلوه هاى جاودانه

(داستانهايى از زندگانى علامه)

علامه طباطبايى اين عالم سترگ و تابناك، چهره اى الهى بود كه با دو بال قرآن و عترت پرواز كرد. به بلنداى جاودانگى و ابديت رسيد و براى هميشه اسطوره اى شكوهمند گرديد. در اين فرصت برآنيم تا گوشته هايى از زندگى سراسر روشن او را يادآور شويم:

### الف) ارادت به اهلبيت عليه‌السلام

استاد هفته اى يك بار - حداقل - به حرم حضرت معصومه عليه‌السلام مشرف مى شد. پياده مى رفت و در بين راه اگر پوسته پرتقال يا خيار و يا موز مى ديد با ته عصا آن را از مسير مردم كنار مى زد. در ايام تابستان غالبا به مشهد مقدس مشرف مى شد. شبها به حرم امام رضا عليه‌السلام رفته، در بالاى سر مى نشست و با حال خضوع و خشوع به دعا و زيارت مى پرداخت. به پيامبر صلى الله عليه و آله و ائمه عليه‌السلام علاقه بسيارى داشت و با كمال ادب و احترام از آنها نام مى برد، در مجالس روضه خوانى شركت مى كرد و براى مصايب اهل بيت شديدا اشك مى ريخت». (913)

«علامه در ماه رمضان روزه خود را با بوسه بر ضريح مقدس حضرت معصومه عليه‌السلام افطار مى كرد. ابتدا پياده به حرم مطهر مشرف مى شد، ضريح مقدس را مى بوسيد سپس به خانه مى رفت اين ويژگى اوست كه مرا بشدت شيفته ايشان نموده است » (914)

«فعاليتهاى شبانه روزى علمى، او را از توسل در عرض ادب به پيشگاه مقام رسالت و ولايت باز نمى داشت. ايشان موفقيت خويش را مرهون همين توسلات مى دانست. و آنچنان به سخنان معصومين احترام مى گذاشت كه حتى در برابر روايات مرسل و ضعيف السند هم به احتمال اين كه از بيت عصمت صادر شده است. رفتار احتياطآميزى داشت. و بر عكس كوچكترين سوء ادب و كژانديشى را نسبت به اين دودمان پاك و مكتب پرافتخار تشيع قابل چشم پوشى نمى دانست... » (915)

«آن گاه كه نام يكى از معصومين عليه‌السلام برده مى شد اظهار تواضع و ادب در سيماى ايشان مشهود مى شد و نسبت به امام زمان عليه‌السلام تجليل خاصى داشته مقام و منزلت آنها و حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله و حضرت صديقه كبرى عليه‌السلام را فوق تصور مى دانستند. يك نحو خضوع و خشوع واقعى نسبت به آنها داشته و مقام و منزلت آنان را ملكوتى مى دانستند». (916)

### ب) شرح صدر علامه

يكى از شاگردان ايشان كه مدت سى سال با استاد ماءنوس بوده، پيرامون خصوصيات اخلاقى آن عالم فرزانه چنين نوشته است:

«علامه انسانى وارسته، مهذب، خوش اخلاق، مهربان، عفيف، متواضع، مخلص، بى هوا و هوس، صبور، بردبار، شيرين و خوش مجلس بود. من در حدود سى سال با استاد حشر و نشر داشتم... به ياد ندارم كه در طول اين مدت حتى يك بار عصبانى شده باشد و بر سر شاگردان داد بزند يا كوچكترين سخن تندى يا توهين آميزى را بر زبان جارى سازد. خيلى آرام و متين درس مى گفت و هيچ گاه داد و فرياد نمى كرد، خيلى زود با افراد انس ‍ مى گرفت و صميمى مى شد. با هر كس حتى كوچكترين فرد طلاب چنان انس مى گرفت كه گويا از دوستان صميمى اوست... گاهى كه به عنوان استاد مورد خطاب قرار مى گرفت مى فرمود: «اين تعبير را دوست ندارم ما اينجا گرد آمده ايم تا با تعاون و همفكرى، حقايق و معارف اسلامى را دريابيم» استاد بزرگوار بسيار مؤ دب بود به سخنان ديگران خوب گوش مى داد، سخن كسى را قطع نمى كرد و اگر سخن حقى را مى شنيد تصديق مى كرد، از مباحثات جدلى گريزان بود ولى به سؤ الها، بدون خودنمايى پاسخ مى داد». (917)

يكى از شخصيتهاى ماركسيست با علامه به بحث و گفتگو نشسته بود و سرانجام موحد و مسلمان گرديد هنگامى كه يكى از دوستان او پيرامون مناظره و گفتگوى دوست خود با علامه پرسش كرد، وى شخصيت علامه را اينگونه بازگو مى كند:

«آقاى طباطبايى مرا موحد كرد. هشت ساعت ما با هم بحث كرديم. يك كمونيست را الهى و يك ماركسيست را موحد كرد او حرف توهين آميز هر كافرى را مى شنيد و نمى رنجيد و پرخاش نمى كرد. » (918)

### ج) آينه اخلاص

استاد جعفر سبحانى روحيات علامه را چنين توصيف مى كند:

«ما با اين كه با ايشان انس بيشترى داشتيم يك بار هم به خاطر نداريم كه مطلبى را به عنوان تظاهر به علم يادآور شود يا سخن را سؤ ال نشده از پيش ‍ خود مطرح كند. » (919)

هنگامى كه يكى از علماى حوزه علميه قم از تفسير عظيم الميزان در حضور ايشان تعريف مى كند، علامه بانيم نگاهى به او مى فرمايد:

«تعريف نكن كه خوشم مى آيد و ممكن است خلوص و قصد قربتم از بين برود» (920)

و آنگاه كه يكى از اساتيد انديشمند حوزه رساله امامت خود را براى نظريابى خدمت علامه مى دهد، ايشان پس از مطالعه مى فرمايد:

«چرا دعاى شخصى كرديد؟ (بارالها توفيق فهم آيات الهى را به اينجانب مرحمت بفرما) چرا در كنار سفره الهى ديگران را شركت ندادى... تا آنجايى كه خودم را شناختم، دعاى شخصى در حق خودم نكردم. » (921)

### د) تعبد و بندگى

استاد فرزانه، مرحوم علامه از مرز مراعات واجبات و مستحبات پا فراتر گذارده و خود را مقيد به ترك اولى كرده بود و هميشه ذكر الهى بر لب داشت و هيچگاه از توجه به پروردگار غافل نمى شد.

«اخلاق ايشان اخلاقى قرآنى بود، گويا اخلاقش «قرآن» بود. هر آيه اى كه خداوند در قرآن نصب العين انسان كامل مى داند ما در حد انسانى كه بتواند مبين و مفسر قرآن باشد در اين مرد بزرگ مى يافتيم. مجلس ايشان، مجلس ادب اسلام و خلق الهى بود و ترك اولى در ايشان كمتر اتفاق مى افتاد. نام كسى را به بدى نمى برد. بد كسى را نمى خواست وسعى مى كرد خير و سعادت همگان را مسئلت كند». (922)

طهارت باطن استاد زبانزد خاص و عام بود. بسيارى از شبها را تا صبح به عبادت و بيتوته مى پرداخت. در ماه مبارك رمضان فاصله بين غروب آفتاب تا سحر را به تهجد ذكر مشغول بود.

### ه‍) اخلاق علامه در منزل

دختر استاد چگونه برخورد پدر خود را با اطرافيان اينگونه بيان مى كند:

«اخلاق و رفتار ايشان در منزل «محمدى» بود. هرگز عصبانى نمى شدند و هيچ وقت صداى بند ايشان را در حرف زدن نشنيديم. در عين ملايمت، بسيار قاطع و استوار بودند و مقيد به نماز اول وقت، بيدارى شبهاى ماه رمضان، قرائت قرآن با صداى بلند و نظم در كارها بودند. دست رد به سينه كسى نمى زدند و اين به سبب عاطفه شديد و رقت قلب بسيار ايشان بود.

... بسيار كم حرف بودند، پرحرفى را موجب كمى حافظه مى دانستند. بسيار ساده صحبت مى كردند به طورى كه گاهى آدم گمان مى كرد اين يك فردى عادى و عامى است... مى گفتند شخصيت را بايد خدا بدهد و با چيزهاى دنيوى هرگز انسان شخصيت كسب نمى كند... آرام و صبور با مسائل برخورد مى كردند. با اين كه وقت زيادى نداشتند ولى طورى برنامه ريزى مى كردند كه روزى يك ساعت بعد از ظهرها در كنار اعضاى خانواده باشند... رفتارشان با مادرم بسيار احترام آميز و دوستانه بود هميشه طورى رفتار مى كردند كه گويى مشتاق ديدار مادرم هستند. ما هرگز بگومگو و اختلافى بين آن دو نديديم... آن دو واقعا مانند دو دوست باهم بودند. در خانه اصلا مايل نبودند كارهاى شخصى شان را كس ديگرى انجام دهد... ايشان براى بچه ها مخصوصا دخترها ارزش بسيار قائل بودند. دخترها را نعمت خدا و تحفه هاى ارزنده اى مى دانستند. هميشه بچه ها را به راستگويى و آرامش دعوت مى كردند. دوست داشتند آواى صوت قرآن در گوش بچه ها باشد. براى همين منظور قرآن را بلند مى خواندند و به مؤ دب بودن بچه اهميت مى دادند و رفتار پدر و مادر را به بچه ها مؤ ثر مى دانستند. درباره مادرم مى فرمود: اين زن بود كه مرا به اينجا رساند. او شريك من بوده است و هر چه كتاب نوشته ام نصفش مال اين خانم است. » (923)

### و) شناخت مقتضيات زمان و مكان

«توجه به جهان اطراف» و بررسى «وضعيت حال و آينده» از نشانه هاى بارز استاد والامقام، مرحوم علامه طباطبايى است ايشان در سالهاى دهه 20 و 30 نقش حساس در هدايت جامعه داشت. با هجوم شبهات دشمنان، سلاح قلم بدست گرفته و كارى كارستان مى كرد. فلسفه مادى و افكار غربى را پوچ و بى مقدار جلوه داد و حساسيتهاى زمان را به كار گرفت. هدايت فوج و فوج جوانان كار كم نظيرى بود كه «علامه» ياراى آن را داشت و به خوبى از عهده آن بر آمد. پس از رحلت آية الله العظمى بروجردى (ره) «حكومت اسلامى» موضوع درس وى گرديد و مقالاتى در اين زمينه نگاشت و در آنها توانايى حكومت اسلامى را در اداره جامعه و قدرت ولايت فقيه را اثبات كرد. (924)

### ز) همراه با امام (ره)، همگام با انقلاب

از دير زمان ارادت و علاقه وافرى بين علامه و حضرت امام خمينى (رضوان الله عليهما) به چشم مى خورده است. چون هر دو از هوا و هوس ‍ به دور بودند نسبت به يكديگر احترام مى گذاشتند (925) «رابطه دوستانه آن دو بزرگوار از قديم برقرار و علامه نسبت به حضرت امام احترام قائل بود. نسبت به انقلاب نظر مساعد داشت و از مسائل سياسى بااطلاع بود. وى نسبت به اوضاع جامعه بسيار ناراضى و از شاه و رژيم او منزجر بود.

يك بار به ايشان گفته شد كه شاه تصميم گرفته است دكتراى فلسفه به شما بدهند. ايشان خيلى ناراحت شدند و اعلام كردند به هيچ وجه تن به قبول چنين چيزى نخواهند داد... و در پايان از اصرار زياد - رئيس دانشكده الهيات آن زمان - گفتند: «من از شاه هيچ ترسى ندارم و حاضر به قبول دكترى نيستم» (926)

### ح) جلوه هاى هنرى و ادبى علامه

خط نستعليق و شكسته علامه از بهترين و شيواترين انواع خط بود. گاهى استاد از روزهايى كه با برادرش در تبريز در دامنه كوههاى اطراف از صبح تا به غروب به نوشتن خط مشغول بودند، ياد مى كرد. خط هايى كه تعجب ايشان را بر مى انگيخت و يا سخن از زمانى مى كردند كه علاقه بسيارى به نقاشى داشتند و تمام پول و وقت خود را صرف خريد كاغذ و نقاشى بر آنها مى نمودند.

از جمله جلوه هاى ديگر استاد؛ تجلى ايشان در آينه شعر است. اشعار بسيار ارزشمند و چشمگيرى كه توسط علامه سروده شده و سرآمد گرديده است. «مرا تنها برد» و «پيام نسيم» و «هنر عشق» از جمله اشعار گرانسنگى است كه از علامه باقى مانده است.

## ارجعى الى ربك

... سرانجام پس از 81 سال و 18 روز بابركت و زندگى پرتلاش، روح پاك و الهى آن حكيم عارف و مفسر وارسته به ديار قدسى و ملكوت رهسپار شد.

آرى در 18 محرم 1402 قمرى (24 آبان 1360 شمسى) غبار غم و بيرق ماتم در سراسر ميهن اسلامى بر پا شد و دلهاى پاك انديشمندان و بزرگان عرصه علم و دانش غرق اندوه گرديد. حضرت امام خمينى قدس سره ضمن اظهار هم دردى، با برپايى مجلس ختم براى مرحوم علامه اين ضايعه اسفناك را تسليت گفتند. و در پى آن ديگر مراجع و شخصيتهاى علمى، مذهبى و اجتماعى چون آية الله العظمى گلپايگانى قدس سره، آية الله خامنه اى و جامعه مدرسين حوزه علميه قم در اين ماتم جانكاه به سوگ نشسته و مراسم بسيارى بر پا كردند. شاگردان و ديگر ارادتمندان چشمه فياض الهى با سرودن اشعارى پربها، غم اندوه خود را بيان نمودند. و ديگر اقشار مردم ياد و خاطره آن اسوه جاودانه و مردالهى را گرامى داشتند. (927)

رحمت الهى و درجات خداوندى نصيب هميشه او باد.

# شهيد آية الله دستغيب

شهادت: 20/9/1360 ش.

لاله محراب

محمد جواد نورمحمدى

## تولد

در عاشوراى 1332 ق. در شيراز كودكى به دنيا آمد كه چون آن ايام، روزهاى پرسوز شهادت سالار شهيدان، امام حسين عليه‌السلام بود نامش را «عبدالحسين» نهادند.

خاندان عبدالحسين از سادات حسنى و حسينى به شمار مى رفتند كه از حدود چهار قرن پيش در شيراز به «دستغيب» معروف شده بودند. سيادت نشان افتخار اين خانواده بود و حلقه هاى نورانى پيوند او را (باسى و دو واسطه) به حضرت «زيد شهيد» فرزند امام سجاد عليه‌السلام مى رساند. (928)

از اين خاندان در طول تاريخ عالمان بزرگ برخاسته اند از جمله امير فضل الله بن محب جالله حسينى (متوفاى 1043)، سيد حكيم دستغيب (متوفاى 1077)، ميرزا ابوالحسن دستغيب (متوفاى بعد از 1300 ق. ) ميرزا هدايت الله (متوفى 1320 ق. ) ميرزاابومحمد دستغيب و آقا سيد محمد تقى پدر سيد عبدالحسين. (929)

## تحصيل

سيد عبدالحسين درس را از مكتب خانه شروع كرد و با فراگيرى قرآن و نصاب و خواندن چند كتاب منظوم منشور فارسى دوره مكتب را پشت سر گذاشت. پس از آن شروع به تحصيل علوم اسلامى نمود و درسهاى ابتدايى حوزه علميه را نزد پدر خواند و از محبت هاى پدرانه و استادانه اش بهره برد. در سال 1342 ق. در حالى كه يازده ساله بود پدر را از دست داد و در نوجوانى روح لطيفش سخت آزرده و از نعمت پدر محروم گشت.

پس از فوت پدر تحصيلات را در مدرسه خان شيراز ادامه داد و از نورانيت و روحانيت مدرسه نيز بهره مند بود. اين مدرسه در مدت حيات خود انسانهاى پاك و والاتبارى را در خود جاى داده بود و آنان با دعاها و خلوص ‍ و معرفت خود فضاى آن را عطرآگين كرده بودند. صدرالمتالهين شيرازى و بسيارى از عالمان بزرگ در اين مدرسه درس خوانده بودند.

او در حوزه شيراز مدتها به تحصيل پرداخت و نزد اساتيدى همچون شيخ اسماعيل، ملااحمد دارابى، و آية الله ملاعلى اكبر ارسنجانى دوره مقدماتى و سطح را به پايان رساند پايان يافتن دروس سطح حوزه او همزمان با غائله كشف حجاب رضاخانى بود و دستغيب جوان در همان سنين (حدود 25 سالگى) به مبارزه با اين تهاجم بزرگ پرداخت. اما ماءموران او را زير فشار قرار دادند و او نيز در سال 1314 ش. مجبور به حركت به سوى نجف شد. (930) در نجف اشرف تحصيلات خود را ادامه داد و با تلاش پيگير در طول هفت سال به مقام شامخ اجتهاد نايل آمد.

## استادان

آيات عظام: سيد ابوالحسن اصفهانى، آقا ضياء عراقى، آقا سيد باقر اصطهباناتى، شيخ محمد كاظم شيرازى از معماران علمى او در حوزه نجف بودند. (931)

## تهذيب

روح جستجوگر آن شهيد بزرگوار، بلند پروازتر از آن بود كه به درس و بحث بسنده كند و از علوم مرسوم حوزه نجف سيراب شود. عطش عصيانگر او پس از سالها درس و تدريس آرام نگرفت و او همچنان در پى يافتن صاحبدلى بود كه بتواند او را به وادى ايمن رسانده، در معرفت خود و خداى خويش به كمال برساند.

در همان ايام اين توفيق و موهبت نصيب او شد و به محضر پرفيض استاد اخلاق حوزه نجف، عارف نامور ميرزا محمد على قاضى تبريزى رضوان الله عليه راه يافت و در مكتب عرفانى او رشد كرد.

پس از گذشت چند سال مرحوم قاضى به سراى باقى شتافت و او به محضر آية الله آقا شيخ محمد جواد انصارى همدانى را يافت و مدتها تحت نظر وى راههاى ظريف و لطيف معرفت نفس را طى كرد. ارتباط او با آية الله انصارى همدانى در ايامى بود كه وى در شيراز به سر مى برد و براى استفاده از استاد به همدان مى رفت. (932)

## سفر به عنايت دوست

سال 1321 ش. آية الله با كوله بارى از علم و معرفت عزم سفر به سوى شهر خود كرد. در اين كوچ مبارك لطايفى نهفته بود كه نشان از عنايت خداى سبحان و ولى عصر (عج) به ايشان داشت. او خود در ابتدا انديشه بازگشت به شيراز را نداشت اما روزى به درس آقا شيخ محمد كاظم شيرازى حاضر شد و استاد به ايشان گفت: آقاى دستغيب يكى از علما براى شما خواب خوبى ديده است بهتر است شما بهر شيراز برگرديد. او در حالى كه سخت مشغول تحصيل بود و در صورت ماندن، در آسمان فقاهت درخششى شايسته مى نمود اما قصد بازگشت كرد.

داستانى كه حاج مؤمن شيرازى (933) حكايت كرده نشان از توجه اوليا الهى به سيد عبدالحسين دستغيب دارد و آن چنين است: در جوانى خادم مسجد سردزك بودم. مدتها بود كه آرزوى ديدار حضرت حجت (عج) را داشتم شوق ديدار چنان در جانم شعله مى كشيد كه خورد و خوراك را از من گرفته، از خوردن و آشاميدن غافل مى شدم. با اين حال عهد كردن تا آقا را نبينم چيزى نخورم.

دو روز گذشت و من هيچ غذا نخورده بودم. تشنگى بر من سخت گرفت بناچار جرعه اى آب نوشيدم و بيهوش شدم. ناگاه صدايى را شنيدم كه مرا صدا مى زند. حاج مؤمن برخيز مگر نمى دانى كارى كه انجام دادى (نخوردن و نياشاميدن) در دين اسلام حرام است. ديگر از اين كارهاى نامشروع بپرهيز.

از صدايش جانى گرفتم و برخاسته، نشستم كه چشمم به صورتى پرجمال افتاد و آقا را بالاى سرم ديدم. به من فرمود حاج مؤمن براى غذا مى فرستم، بخور. آقا سيد هاشم (امام جماعت مسجد سردزك) نيز به مشهد مى روند شما هم با ايشان برويد. چون به قم رسيديد شخصى را ملاقات خواهيد كرد، به دستورش رفتار كنيد آنگاه به من خرج سفر مشهد را مرحمت كردند و از برابر چشمم ناپديد شدند.

به حال خود كه آمدم ثلث از شب گذشته بود و در مسجد هيچ كس نبود شنيدم كسى كوبه در را مى كوبد. رفتم در را باز كردم، آقايى پشت در بود، عبايى بر سر كشيده و شناخته نمى شد. ظرف غذايى به من داد و دو مرتبه گفته: اين غذا را تنها بخور.

چنان بوى عطرى از غذا به مشامم رسيد كه تا به حال هرگز غذايى با آن بو نديده بودم در خود قدرت عجيبى احساس كردم و مشغول كارهاى مسجد شدم. پس از چند روز با آقا سيد هاشم به طرف مشهد حركت كرديم. دو روز در قم مانديم. در يكى از روزها در حرم حضرت معصومه زيارت مى خواندم كه مردى قباپوش با عبايى قهوه اى بر دوش و كلاه پشمى معمول آن زمان بر سر به من گفت: حاج مؤمن، در صحن منتظر شما هستم. پس از زيارت شما را ملاقات مى كنم. پس از زيارت به ديدارش شتافتم. با وقار بود و متين و آثار زهد و تقوا در چهره اش نمايان. گفت به تهران مى رويد و پس از ده روز ديگر دروازه تهران شما را ملاقات خواهم كرد.

(او با ما همسفر شد و) چون نزديك مشهد رسيديم و گنبد حضرت رضا عليه‌السلام درخشش كرد ماشين در جايى ايستاد و آن عارف روشن ضمير به من گفت: تمام اين سفر و برنامه ها براى الان بوده است. حاج مؤمن مرگ من نزديك شده، غسل و كفن و دفن من به عهده شماست. كفنم را همراه آورده ام. دوازده تومان پول هم به من داد و گفت اين پول هم خرج مراسم خاك سپارى، گفتم حالا تكليف من چيست؟ گفت:

سيدى از اهل شيراز كه تحصيلاتش در نجف تمام شده به شيراز بر مى گردد با او مجالست داشته و همراهش باش كه براى تو سودمند است. نشانه اين سيد آن است كه مسجد جامع شيراز را كه زير خاك پوشيده است با كمك مردم احيا مى كند. شما قبل از آن سيد مى ميريد و آن سيد عهده دار دفن شما خواهد شد. بدان كه آن سيد را شهيد مى كنند.

آن نيك مرد در همان محل رو به قبله خوابيد و جان سپرده و او را به مشهد برده، با شكوه فراوانى به خاك سپرديم. (934)

## تلاش براى جامعه

در سال 1321 ش. آية الله دستغيب بر خلاف ميل خود و به توصيه استادانش به ايران بازگشت. بنابراين آيت خدايى، عارف سالك شيرازى با گرفتن اجازه اجتهاد از استادانش به شيراز مراجعت كرد.

با آمدن به شيراز از ابتدا در مسجد طالبيون به اقامه جماعت پرداخت و پس ‍ از آن چون ماه رمضان نزديك مى شد و جمعيت زيادتر، صلاح ديده شد كه طاق منبرى مسجد جامع عتيق شيراز را (شبستان وسطى مسجد جامع) نخاله بردارى و آماده انجام مراسم ماه رمضان شود. اين كار با زحمت فراوان انجام شد و مسجد تا حدودى آماده پذيرايى زائران خانه دوست شد.

پس از ماه رمضان و زمينه سازى ها آقاى دستغيب تصميم گرفتند مسجد را از آن غربت در آورند و آن بناى مقدس و ديرينه را احيا نمايند. بر اين اساس ‍ كار را شروع كردند. پس از چندين سال تلاش پيگير سيد خوب شيراز و مردم مؤمن آن ديار كار تكميل بنا پايان يافت. (935) از آن پس شهيد دستغيب در مسجد جامع عتيق كار فرهنگى وسيعى را شروع كرد.

او كه از پشتوانه غنى اخلاقى برخوردار بود انسانهاى زيادى را جذب مسجد كرد. شيوه هاى تربيت اسلامى را در قالبى لطيف براى نسلهاى جامعه مطرح كرد و خود عملا به تربيت جوانان و مستعدان جامعه اسلامى همت گماشت. بسيارى از سوره هاى قرآن را در آن روزگاران تفسير كرد (كه در بخش تاءليفات از آن نام خواهيم برد) و زمينه تربيت عده اى را فراهم نمود. اين برنامه هاى زندگى ساز تا قبل از سال 1340 به خوبى پيش ‍ مى رفت و او در اين كار پر توفيق ترين بود. علاوه بر اين در شيراز نيز كارهاى خدماتى فراوانى را بنيان و تكميل كرد. از ساختمان مساجد و مدارس و تعمير آنها و تاءسيس مراكز خدماتى و خيريه گرفته تا ايجاد مشاغل گوناگون براى كارگران و بيكاران و دستگيرى مستمندان همه را عهده دار شد و از عهده خدمت و تلاش به نحو شايسته برآمد.

## شايستگى هاى روحى

گرچه آية الله دستغيب در خدمت به مردم مضايقه نمى كرد و زمان بسيارى به اين كار اختصاص مى داد، حال و هواى دعا و مناجات را رها نكرد بلكه چون در عرصه اجتماع آسيب پذيرى بيشترى وجود دارد بايد از سلاح و سپر دعا و ياد حق بيشتر جست.

همسر ايشان نقل مى كند كه در برخى از شبها ناله هاى پرسوز و گداز آقا خواب را از من مى ربود و نمى توانستم بخوابم. به غذايى ساده بسنده مى كرد و زياد مى شد كه به نان و پنيرى راضى بود. بعضى روزها با نان پياز سر مى كرد و هرگز معترض نبود. (936)

بعضى از شبها با دوست بزرگوارش حاج مؤمن پيش هم بودند و به مناجات مشغول و شبهاى ماه رمضان تا صبح به دعا و نياز به درگاه دوست قيام مى كردند. (937)

برخوردهاى اجتماعى، خانوادگى تربيتى اش همه از خودسازيهاى پيوسته در طول عمرش حكايت مى كرد. با اينكه هشت فرزند داشت به امور همه با صبر و حوصله مى پرداخت و خيلى مراقب بود بچه ها مادرشان را اذيت نكنند اساسا او نسبت به همسرش احترام خاص قائل بود. هيچ گاه براى بيدار كردن بچه ها براى نماز صبح يا كار ديگر سرزده بر آنها وارد نمى شد بلكه در مى زد و آنها را صدا مى كرد. يكى از دختران آن سالك پرهيزگار مى گويد: براى نماز صبح در مى زد و مرا چون خيلى زود بيدار مى شدم و سحر خيز بودم با اين عنوان زيبا صدا مى زد: خانم بهشتى، خانم بهشتى، وقت نماز است. پاشو! (938)

صبحها به پياده روى مى رفت و از نسيم صبحگاه استفاده مى كرد. در راه بازگشت نان مى خريد و به خانه مى آمد. سپس چاى و صبحانه را آماده مى كرد. ما را صدا مى زند تا با هم صبحانه بخوريم. (939) براستى خداوند درزمين عده اى را بر مى گزيند و فراوان شايستگى هاى انسانى را نصيبشان مى كند به طورى كه هر دوستدار كمالى را به سر وجد مى آورد.

در سر سفره، بسم الله آغازين را بلند مى گفت و پس از هر لقمه باز بلند مى گفت الحمد الله. اين طور بچه ها نيز ياد مى گرفتند. (940) در مسائل خانوادگى نه جبارانه برخورد مى كرد نه بى تفاوت بود و نه از ديگران سلب اختيار مى كرد. يكى از فرزندان ايشان نقل مى كند: هنگامى كه خواهرم مى خواست ازدواج كند چهارده ساله بود. او را در اتاق بالا صدا زد و با او حرف زد. به او گفته بود. ببين دختر جان، آقاى... را من از بچگى مى شناسم. فرد لايقى است. اين آقا از كوچكى نمازش ترك نشده. من نظرم اين است كه شما در صورت ازدواج با ايشان سعادتمند مى شويد. نظر خودت چيست؟

هر چه شما بگوييد آقا جان!

و آقا گفته بود: شما مى خواهيم زندگى كنيد، من چى بگم؟! (941)

در شيوه زندگى معتقد بود كه: ما بايد از همه مردم سطح زندگى مان پايين تر باشد تا مردم به روحانيت شيعه بدبين نشوند. روزى يكى از دخترانشان به ايشان مى گويد: آقا جان، پول بده برم لباس بخرم! آقا مى گويد: «وصله لباست كو؟» يعنى چنين نيست كه لباس انسان تنها به دليل اينكه نو نيست نيازمند تعويض باشد. (942)

## كرامت ها

عارف بزرگوار شيرازى آقا سيد عبدالحسين دستغيب همان طور كه در علوم رسمى و انديشه هاى متداول علوم اسلامى تلاشى پيگير كرده و در آستان قرآن و عترت بار تحصيل بر زمين نهاده و ساليان متمادى به فيض برى از چشمه ساز زلال اين دو گوهر گرانبها اشتغال داشت، بى هيچ سستى و مسامحه اى در تهذيب نفس - به معناى واقعى آن - و سير سلوك به سوى دوست كمر همت بسته بود.

وجود شريف ايشان از انديشه مريد پرورى به دور بود اما به دليل بروز شرايط گونه گون از لطافتهاى روحى خود مدد مى گرفت و در راه دستگيرى ديگران دريغ نمى كرد. و كرامت چيزى جز اين نيست كه انسان از عنايتهاى ماوراى طبيعى در راه خداى متعال و به اجازه او بهره گيرى كند در اينجا به چند نمونه از كرامتهاى آن نيك سيرت اشاره مى كنيم.

الف) نماينده مهدى (عج)

سيدى در حالى كه دو بچه اش را به همراه داشت از روستاهاى بوشهر به شيراز آمده، در حوزه علميه شيراز از يكى از طلاب سراغ منزل آقاى دستغيب را مى گرفت. لباسهايش روستايى بود و گيوه هاى ملكى به پا داشت. به او گفته شد با آقاى دستغيب چكار داريد؟

- عرض داشتم.

چون اصرار كردند، در حالى كه نگاه به يكى از بچه ها كه صورتى زرد و جسمى نحيف داشت، كرده، پاسخ داد: بچه ام مريض شده بود. او را به بوشهر بردم جوابش كردند و گفتند: بايد زود او را به شيراز برسانى. من كه پولى نداشتم تا خرج سفر و دوا و درمان كنم، سرگردان و درمانده شدم. در آن حال به حضرت مهدى (عج) متوسل شدم. ناگهان دريافتم كه حضرت مهدى مرا پذيرفته و به من گفتند: ناراحت نباش! به شيراز برو آنجا نماينده ما آقاى دستغيب كمك مى كند و كارت را اصلاح مى نمايد.

آن سيد را به خانه آقاى دستغيب بردند و چون آنجا رسيدند به محض ورود آن پيرمرد، آية الله دستغيب با او احوالپرسى گرمى كرد و بدون آنكه حرفى زده شود يا خودش سؤ ال بكند، گفت: بچه ات را همراه آورده اى؟ حالش ‍ خوب است؟ غصه نخور، خودم تمام خرجش را به عهده مى گيرم. (943)

ب - نامه بى نام و نشان

يكى از طلاب حوزه علميه شيراز مى گويد:

در حوزه شيراز درس مى خواندم و انديشه ازدواج در سر داشتم اما از نظر اقتصادى دچار مشكل بودم و آية الله دستغيب نيز مرا خوب نمى شناخت تا از ايشان استمداد كنم. با خود انديشيدم كه نامه اى بى نام و نشان خدمت آقا نوشته، درددل خود را با ايشان در ميان بگذارم. اين كار را كردم ولى دلهره اى داشتم. چند روز بعد آقا به مدرسه آمدند و از طلاب احوالپرسى و دلجويى كردند. هنگام رفتن رو به من كرد و گفت:

«آقاى... حاجتت برآورده است. بعدا به منزل ما بياييد» دهانم از تعجب باز ماند. اگر چه در دل غرق سرور شده بودم ولى نمى دانستم كه او چطور فهميده است نامه را من نوشتم در صورتى كه هيچ كس جز من از اين ماجرا خبرى نداشت؟!

بعدا به منزل آقا رفتم مقدارى پول مرحمت كردند. با آن پول ازدواج كردم و ديدم مقدار پولى كه آقا داده اند درست به اندازه مخارج ازدواج من بوده است. نه كمتر و نه زيادتر؟! (944)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سرخدا كه عارف سالك به كس نگفت |  | درحيرتم كه باده فروش ازكجا شنيد |

حافظ

## زندگى مبارزاتى

آية الله دستغيب از طلوع مبارزات حضرت امام (ره) در سال 41 همراه و همگام با آن حضرت و به عنوان يك سرباز راستين مطيع و پشتيبان امام بود. او يكى از اركان مهم انقلاب بود و منطقه فارس به بركت وجود او در انقلاب پيشگام شد. از همان سالهاى ابتداى حركتهاى انقلابى، آقا برنامه هاى اسلامى را بر ضد طاغوت با درايت رهبرى كرد. از شيراز پيوسته نامه ها و اطلاعيه هاى امام و نيز سخنرانيهاى آتشين ايشان تكثير مى شد. به دورافتاده ترين نقاط ايران فرستاده مى شد. يك نوار نيز به خدمت امام ارسال مى شد و ايشان از روى تعجب مى فرمودند: اين هفته سيد چه گفته! چه كرده! (945)

ايشان در پى حمله به فيضيه به بسيارى از علما نامه نوشتند و آنان را نسبت به اعمال رژيم هشدار دادند و به همكارى و همدلى براى مقابله با طاغوت پهلوى دعوت كردند. در حوادث 15 خرداد سخنرانى شديدى در مسجد گنج كرد و پس از آن شب به منزل آقا حمله شد. ياران ايشان توانستند او را از معركه بيرون برند ولى در آن شب كماندوهاى رژيم وحشى گرى هايى كردند كه روى خونخواران تاريخ را سفيد كرد. بسيارى را تا سرحد مرگ شكنجه كردند. عده اى زيادى را دستگير كردند و چند نفر از رجال روحانى و بزرگ شهر را به تهران بردند و پس از سه روز آقا سيد عبدالحسين را نيز به زندان عشرت آباد تهران روانه كردند. ايشان پس از مدتى به عنايت خداوند به طور معجزه آسا از زندان آزاد شد و به شيراز بازگشتند. (946)

در سال 1343 نيز آقا را شبانه گرفته و به زندان قزل قلعه بردند و در آنجا مدتى با شهيد قاضى طباطبايى (اولين شهيد محراب) در يك زندان بودند. آقا تا سال 1355 همچنان در مبارزه بود و مسائل انقلاب و كشور را زير نظر داشت. در آن سال مسافرتى به نجف نموده، با امام ديدار كردند و در مسائل مختلف انقلاب به بحث و گفتگو نشستند. در سال بعد نيز باز به نجف و ديدار امام شتافتند و در اين نشستها هم اخبار ايران به امام منتقل مى شد و هم از امام نسبت به تسريع حركت انقلاب دستور گرفته مى شد.

در رهبرى انقلاب اسلامى در شيراز نقش مؤ ثر دو شخصيت بزرگ شيراز، آية الله دستغيب و آية الله محلاتى حايز اهميت است و ابتكارات و انديشه هاى نو شهيد دستغيب درخششى خاص دارد. در همان دوران آقا از مردم خواسته بودند وقت نماز در هر كجا هستيد اذان بگوييد، اذان شعار و شعور اسلامى ماست و بايد در همه جا بر زمينيان و آسمانيان زمزمه شود چنان اين انديشه براى رژيم رعب آور و مساءله آفرين شد كه در اسناد ساواك به مركز هشدار دادند و اعلام كردند ممكن است اين سيل اذان گويان كوى و برزن و بازار و خيابان به يك عصيان عمومى بر ضد رژيم تبديل شود و بايد به سرعت از آن جلوگيرى شود. (947)

هماهنگ كردن علماى شيراز كه دستورى از طرف رهبران نهضت به همه استانها و شهرستان ها بود و نيز اقدامات بجا و شديد نسبت به تغيير تاريخ شمسى به پهلوى و جشنهاى فسادانگيز و سراسر فحشاى «هنر» از حركتهاى انقلابى آن شهيد بزرگوار به حساب مى آمد.

پس از حادثه 17 شهريور و كشتارهاى خونينى كه در تهران و برخى شهرستانها رخ داد آقا با سخنرانى و اعلاميه فرياد اسلام خواهى برآورد. اگر چه در آن ايام انقلاب، مذابه هاى آتشينى شده و خاندان پهلوى را دامنگير كرده بود، باز آنان چون در آب افتاده اى ناآشنا به اميد نجات دست و پا مى زدند. پس از 17 شهريور شبانه به منزل مرجع دينى اهل شيراز ريختند و آية الله دستغيب را در حالى كه سخت مريض بود با خود به تهران بردند و پيرمرد كهنسال چون او را كه در حدود هفتاد سال داشت چند ماه زندان كردند. (948)

با طلوع بهار آزادى آية الله دستغيب همچنان در برابر مشكلات توطئه ها پولادين ايستاد و در بازسازى جامعه اسلامى همت گماشت. در سال 1358 حضرت امام (ره) ايشان را به امامت جمعه شيراز منصوب كردند و آقا تا آخرين لحظات حيات در سنگر مقدس نماز جمعه به دفاع از ارزشهاى نظام جمهورى اسلامى ايران پرداخت. (949)

## تاءليفات

شخصيتهاى جامع بيش از هر كس ديگر شايسته تكريم بى دريغ اند و آيت بزرگ شيراز، دستغيب انسانى رهيده از بند هواها بود كه در علم و عمل، مبارزه و خدمت، مردانه و راسخ قدم سلوكى زيبا داشت. او گرچه عارفى سالك، خطيبى توانمند، فقيهى صاحبنظر و مبارزى نستوه بود، نه در كوران مبارزه و نه در اوج حالات لطيف روحى از خدمت فرهنگى و انسانى براى جامعه اش دريغ نكرد. كه او اگر تنها خداپسندانه زندگى كرده بود و بس، خير فراوانى را نصيب جامعه اش نموده بود. اما او هم جهاد نمود، هم تدريس داشت، هم به تاءليف كتب فراوانى دست زد كه در ذيل به ذكر نام انديشه هاى مكتوب او بسنده مى كنيم:

1. آدابى از قرآن، 2. سراى ديگر، 3. معارفى از قرآن، 4. رازگويى و قرآن، 5. قلب قرآن، 6. حقايقى از قرآن، 7. معراج، 8. قيامت و قرآن، 9. بهشت جاويدان، 10. فاتحه الكتاب، 11. صلوة الخاشعين 12. بندگى راز آفرينش ‍ 13. ايمان 14. گناهان كبيره 15. گنجينه اى از قرآن 16. سيد الشهداء 17. زندگانى صديقه كبرى فاطمه زهرا عليه‌السلام 18. قلب سليم 19. استعاذه 20. شرح فوائد الاصول شيخ انصارى 21. شرح كفايه الاصول آخوند خراسانى 22. تقريرات درس فقه و اصول آية الله العظمى شيخ محمد كاظم شيرازى (از مراجع نجف) 23. داستانهاى شگفت 24. رساله توضيح المسائل مطابق نظرات فقهى آن حضرت. و غير آن كه به 56 اثر مى رسد.

بسيارى از كتابهاى آن بزرگ به عربى ترجمه و بارها چاپ شده است. انديشه هاى خالص و صحيح آن بزرگمرد اشتياق فراوان افراد به كتابهاى او را موجب شده است. كتابهاى ايشان داراى سه خصوصيت مهم است: اول اينكه بر اساس نيازهاى اخلاقى و اجتماعى جامعه تنظيم شده و مشكلات روحى را به درستى مطرح مى كند. دوم سادگى و روانى اين نوشته هاست. و ديگر اعتبار و استوارى آن انديشه هاست كه اميدواريم جامعه اسلامى از اين سفره پرنعمت بهره فراوان برد، ان شاء الله.

## خدمات

چهل سال خدمت و تلاش پيگير آية الله دستغيب براى مردم شيراز فراموش ‍ ناشدنى است. عالمى شيعى كه با انديشه و عملى بسيار ارزشمند عمر خود را در خدمت و پاسدارى از ارزشهاى اسلام صرف كرد و براى مردم مسلمان چون پدرى شفيق بود. در اينجا از خدمات انجام شده آن نيك سيرت شيرازى با اشاره اى مختصر ياد مى كنيم.

1. بازسازى مسجد جامع شيراز: از آثار باستانى ارزشمند كه رو به ويرانى نهاده بود. آقا آن را به صورت زيبايى مرمت و بازسازى كرد.

2. نوسازى مدرسه علميه حكيم

3. تاءسيس حوزه علميه آية الله دستغيب

4. مسجد الرضا

5. مجتمع خاتم الاوصياء

6. مجتمع مرد اول

7. شهرك شهيد آية الله دستغيب

8. مسجد شهيد خليل دستغيب

9. مسجد المهدى

10. مسجد روح الله

11. مسجد امام حسين

علاوه بر اينها از كمكهاى فراوان آية الله دستغيب به مساجد شهر به روستاهاى شيراز و مشاركت در اينجا فضاهاى آموزشى مذهبى، خدماتى را مى توان نام برد كه از ذكر خصوصيات آن معذوريم.

## شهادت

در سال 1360 ش. منافقين طرح ترور آية الله دستغيب را تهيه كرده، مدتها براى جمع آورى اطلاعات تلاش كردند. تشكيلات منافقين زمان ترور را روز جمعه 13 آبان تصويب كرد و براى اين كار دخترى به نام گوهر ادب آواز انتخاب شد. او به موجب مشكلات خانوادگى از كانون خانواده رهيده و در شيراز جذب تشكيلات منافقين شده بود. برنامه ترور روز 13 آبان غيرمنتظره به هم خورد و بخشى از تلاش گروه هدر رفت. اما آنان در پى فرصتى ديگر برآمده نقشه يك ترور انتحارى را شكل دادند و ضارب بايد خود طعمه هوس تشكيلات شود. (950)

آن سوى ديگر حالات و واردات روحى آقا سيد عبدالحسين به او خبر از يك واقعه مى داد. گاهى كه به آقا بيشتر مواظب خودتان باشيد، مى گفت: شهادت افتخار است، مگر شما حسودى تان مى شود كه من به مقامى برسم، افتخارى نصيبم شود!

آقا معمولا شبها در ساعت معينى از خواب بر مى خواستند ولى شب جمعه پس از ساعتى استراحت ناگهان از خواب بيدار شدند. سرشان را در دستانشان مى گيرند و مرتب «لاحول و لاقوة الا بالله» مى گويند همسرش مى گويد: آقا آب مى خواهيد؟ ناراحتى داريد؟ جوابى نمى شنود. اصرار مى كند و آقا مى گويد ديگر جز به اشاره سخن نمى گويم! مشهدى حيدر خادم مى گويد: صبحها كه مى رفتم ايشان هميشه پشت ميز نشسته بود ولى آن روز جمعه در اتاق قدم مى زد و «لاحول و لاقوة الا بالله» مى گفت. همه اين حالات حكايت از اين داشت كه بار سنگين معرفتى در جانش ريخته اند و او در تحمل آن از زلال ياد حق استمداد مى كند و سخن جز ياد حق در كام كشيده است. همسرش مى گويد آنگاه كه خواست براى نماز جمعه خارج شود دو اشاره كرد كه من بعدها فهميدم يعنى چه. و آن دو اشاره، يكى به خود و ديگرى به سوى آسمان بود! يعنى كه روز پرواز من به آسمان فرارسيده است.

آقا به طرف نماز جمعه حركت كرد. ناگهان در مسير خانمى از در خانه اى به طرف آقا آمد. چون معمولا افراد در راه به آقا نامه مى دادند و آقا سخت پروا داشت كه پاسداران مانع شوند آن خانم خيلى سريع خود را به آقا رساند و در سال 25/11 دقيقه بود كه در يك لحظه زمين و زمان، كوچه پس ‍ كوچه هاى اطراف خانه آقا آتش شد! انفجارى مهيب رخ داد و پس از لحظه اى آقا غرق در خون شد و آيت نيك كردار حق، دستغيب، صد پاره به سوى دوست عروج كرد.

چون كفن آقا را آوردند كيسه اى كوچك به همراه آن بود كه معلوم نشد چيست. يك هفته بعد از خاكسپارى چندين نفر خواب ديدند كه آقا مى گويد تكه گوشتهاى من لابه لاى ديوارها و اطراف است به من ملحق كنيد! هنگامى كه آنها را جمع كردند دريافتند آن كيسه براى اين مقدار از بدن آقا بوده است و اين خود شاهدى ديگر بر آن بار معرفت قبل از عروج بود.

# شهيد آية الله صدوقى

شهادت: 11/4/1360 ش.

مهتاب كوير

محمود خسروى، محمد جواد نورمحمدى

## زادگاه

يزد شهر عالمان دين پيشه زادگاه اوست. شهرى تاريخى با مردمى اصيل و فرهنگى كه در طول تاريخ عالمان فرزانه اى را تقديم نموده است. از جمله اين صاحبان انديشه و عمل مى توان به حاج شيخ عبدالكريم يزدى معروف به آية الله مؤ سس (بنيانگذار حوزه علميه قم) و آية الله سيد محمد كاظم يزدى صاحب كتاب «عروة الوثقى» اشاره كرد.

## تولد و نياكان شهيد صدوقى

روز هشتم ماه صفر 1327 قمرى فرزندى در خانه ميرزا ابوطالب به دنيا آمد كه مايه چشم روشنى اهل خانه شد و لبخند شكر و رضا را بر لبان ميرزا ابوطالب نشاند. پدر نام او را «محمد» گذاشت و وجودش را به نام مبارك رسول گرامى اسلام تبرك نمود.

ميرزا ابوطالب خود فرزند ميرزا محمد رضا كرمانشاهى و او فرزند آخوند ملامحمد مهدى كرمانشاهى بود. آخوند ملامحمدمهدى به دليل افشاگرى و ستم ستيزى اش توسط فتحعلى شاه قاجار از كرمانشاه به يزد تبعيد شد. او در اين شهر امور دينى مردم را به دست گرفت و پس از فوت او فرزندش ‍ ميرزا محمدرضا كارهاى پدر را دنبال نمود و اداره امور شرعى مردم را به عهده گرفت.

آية الله صدوقى در هفت سالگى پدرش را از دست داد و در نه سالگى مادر را و بدينسان در اولين مراحل حيات دو ياور خود را از دست داد. با از دست دادن پدر پسر عمويش ميرزا محمد كرمانشاهى سرپرستى او را به عهده گرفت.

## تحصيل

آية الله صدوقى تحصيل را از مكتب خانه هاى قديم آغاز كرد و از همان ابتدا هوش سرشارش موجب اعجاب همگان بود در سن 13 سالگى وارد مدرسه عبدالرحيم خان يزد شد و به كسوت اهل علم و روحانيان در آمد. مقدمات علوم اسلامى را تا لمعه (شهيد اول) و قوانين الاصول (ميرزاى قمى) فراگرفت پس از آن به اصفهان رفته و در مدرسه علوم دينى امام صادق چهار باغ ساكن شد اما بروز برخى مشكلات از جمله كبود امكانات و شدت سرما و يخ بندان آن سال او را مجبور به بازگشت به يزد كرد و تحصيل در حوزه علميه اصفهان بيش از يكسان نپاييد.

حدود سال 1348 بود كه با دختر عموى خود «ميرزامحمد كرمانشاهى» ازدواج نمود. در سال 1349 روانه شهر قم شد تا تحصيل را ادامه دهد. در حوزه پرعظمت قم دانش و امانتدارى او مورد توجه بزرگان قرار گرفت و آية الله شيخ عبدالكريم حائرى يزدى در قسمتى از كارها از او كمك گرفت. يكى از كارهاى او تقسيم شهريه حاج شيخ عبدالكريم بود. در آن زمان رسم چنين بود كه افراد وجيه و سرشناس شهريه را تقسيم مى كردند تا پرداخت شهريه به بزرگان محترمانه صورت گيرد و اين انتخاب خود نشان دهنده شخصيت اوست. حافظه اى قوى داشت به طورى كه در روز عده زيادى را شهريه مى داد و نام و مقدار پرداختى را شب يادداشت مى كرد و تمام افراد و مبالغ را كاملا به خاطر داشت.

## استادان

شهيد صدوقى در ايام حيات پر بركت علمى خويش از استادانى بهره گرفته است كه به ذكر نام آنان اين اوراق را متبرك مى نماييم.

1. امام خمينى ؛ حضرت امام رضوان الله عليه از كسانى بود كه معاصر تاءثيرپذيرى فراوانى از اين شخصيت برجسته قرن داشته است و چنين است كه امام نيز در زمره استادان شخصيت اوست.

2. آية الله شيخ عبدالكريم يزدى

3. آية الله سيد صدر الدين صدر

4. آية الله سيد محمد تقى خوانسارى

5. آية الله سيد محمد حجت كوهكمره اى

از جمله استادانى كه شهيد صدوقى در يزد از محضرشان بهره برده است مى توان از: سيد على محمد كازرونى كه ايشان از اين استاد فرزانه با عنوان سيد الاستاد ياد مى كرد و نيز آقا شيخ غلامرضاى فقيه خراسانى كه از روحانيان خدوم و نيك سرشت آن ديار بوده، ياد كرد.

## تدريس و شاگردان

شهيد صدوقى علاوه بر تلاشهاى ارزشمندى كه در حوزه انجام مى داد تحصيل و تدريس علوم اسلامى را در اولويت زندگى خودش قرار داده بود و در مسند تدريس از استادان برجسته و ارزشمند حوزه به حساب مى آمد او در مدت تدريس شاگردان فراوانى را تربيت كرد كه به ذكر نام چند نفر از آنان بسنده مى كنيم:

1. استاد علامه محمد تقى جعفرى تبريزى

2. متفكر شهيد مرتضى مطهرى

3. شهيد قدوسى

4. آية الله جنتى

5. آية الله فاضل لنكرانى

6. آية الله صانعى

7. آية الله سيد هاشم رسولى محلاتى.

## دوران مبارزه و انديشه هاى سياسى

روح شهيد صدوقى يك روح ناآرام و پرخروش بود، سستى و آسوده طلبى در شخصيت او محلى نداشت او براى تلاش، خدمت و مبارزه آفريده شده بود مبارزه او از زمان رضاخان آغاز شد. دسيسه هاى رضاشاه ضربه هاى سهمگينى بر تشكيلات مذهبى و حوزه هاى علميه زد و از اين رهگذر سختى هاى فراوانى را بر روحانيان و اقشار مذهبى هموار كرد در اين جو ياس و نااميدى شهيد صدوقى چهره پرنشاط و مقاوم حوزه بود كه در جلسات ؛ روح اميدوارى و مقاومت را در روحانيان حوزه مى دميد و اين خصوصيتى بود كه بسيارى از عالمان آن زمان توجه داشتند و در شرح زندگى آن بزرگ مرد بيان شده است.

در سال 1320 رضاخان در راه خروج از ايران در اطراف قم ماشينش خراب مى شود و بدون اجازه وارد باغ ايشان مى شود و آية الله صدوقى با بى توجهى و اعتراض او را از باغ بيرون مى كند اين شجاعت و جسارت ايشان به محمد رضا پهلوى مى رسد و در زمان سلطنت روزى در عبور از يزد قصد انتقام گرفتن از ايشان را داشت اما خدا نخواست و او از نفوذ آن روحانى تلاشگر يزد هراسيد و از اين كار صرف نظر كرد.

پس از آن هر روزى از زندگيش به گونه اى با مبارزه گره خورده بود و اين پيوند تا پايان عمرش ادامه يافت و شهادت نقطه جدائى اين مبارزه با ورود حضرت امام به مبارزه به صورت جدى و منسجم ادامه يافت و وارد مرحله جديدى شد و او در همه اين مراحل با امام خمينى ارتباطى تنگاتنگ و سعى در اجراى نظر ايشان داشت.

در حمايت از گروه فداييان اسلام از هيچ كارى فروگذار نبود به طورى كه سيد عبدالحسين واحدى براى پنهان شدن به خانه او پناه مى برد و ايشان او را دو روز پشت آينه ديوارى اتاق پنهان مى كند و او را از دست ماءموران رژيم نجات مى دهد.

با رسيدن سال 1330 و فوت رهبر مذهبى يزد عالم پرهيزگار و عابد پاك طينتى آقا شيخ غلامرضا فقيه خراسانى با درخواست مردم و توصيه حضرت امام و بزرگان ايشان به يزد هجرت مى كند و در آنجا نيز مبارزات را ادامه مى دهد و چنان وسيع و فراگير عمل مى كند كه تمامى استان يزد و بخشى از مناطق ديگر ايران به صحنه مبارزان عليه رژيم كشيده مى شوند. از آن پس در اكثر مقاطع مهم علما و روحانيان يزد به همراه شهيد صدوقى اعلاميه مى دادند و يا شهيد صدوقى خود به تنهايى به افشاگرى مى پرداخت.

در پانزدهم خرداد در مبارزه با مظاهر فساد و تمدن غرب، كشف حجاب، تبديل تاريخ شمسى با تاريخ شاهنشاهى كه مورد اعتراض بسيارى از روحانيون بود و همچنين جشنهاى هنر و در خيلى از وقايع سياسى و اجتماعى آن روز اين پير روشن ضمير يزد؛ صدوقى بزرگ بود كه به ميدان مى آمد فرياد مى زد. اعلاميه مى داد و شجاعانه حرف خود را مى زد. در اوج حركت هاى انقلاب خروشى فزونتر يافته بود و از هيچ تلاشى فروگذار نبود. در آن زمان در حدود 70 سال عمر داشت اما براى همدردى با تبعيديان به آنان سرمى زد و يا فرزندش حضرت حجة الاسلام و المسلمين حاج شيخ محمد على صدوقى را به عنوان نماينده مى فرستاد تا از مبارزان دربند دلجويى كند. مقام معظم رهبرى حضرت آية الله خامنه اى كه در آن ايام در ايرانشهر تبعيد بودند از اين روحيه ايشان چنين ياد مى كند: «اين كار (سرزدن به تبعيديان) از روحانى ارزشمند، محترم و معمرى مثل ايشان خيلى نادر و كم نظير بود. علماى شهرستانها خيلى به اين كار نمى پرداختند كه راه بيفتند و به ديد و باز ديد تبعيديها بروند اما ايشان اين كار را كردند و از تعقيباتى كه ممكن است داشته باشد هرگز هراسى نكردند. »

پس از پيروزى انقلاب نيز تلاش خستگى ناپذير ايشان ادامه يافت تا اينكه در پى درخواست مردم با حكم حضرت امام به امامت جمعه يزد منصوب شدند. حكم حضرت امام چنين است:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجة الاسلام و المسلمين آقاى صدوقى دامت افاضاته

پس از اهداء سلام و تحيت در اين موقع حساس كه لازم است مسائل اجتماعى و سياسى اسلام گوشزد ملت شود مقتضى است جنابعالى در يزد اقامه نماز جمعه نموده و مردم را به وظائف شرعى و ملى آنان آشنا فرماييد از خداوند تعالى عظمت اسلام و مسلمين را خواهانم.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

روح الله الموسوى الخمينى

## جلوه هاى ويژه نستوه كوير

در وجود گرانبهاى شهيد محراب آية الله صدوقى زيباييهاى گرد آمده بود كه ذكر آن مسئله آموز است.

1. صداقت و پاكى: درون و برونش يكى بود آنچه مى خواند و مى دانست عمل مى كرد، قرآن كتابى بود كه هيچگاه از او جدا نمى شد. شبها بدون استثنا براى نماز شب بر مى خاست، ادب و متانت او كم نظير بود و روزهاى عيد مردم و مسئولان به ديدارش مى شتافتند و او بدون استثنا براى همه بر مى خواست و اين كار را نه از روى اكراه و بى ميلى كه با نشاط و اشتياق انجام مى داد.

2. مطيع امام: مقام رهبرى در اين باره مى فرمايند: «او تسليم و مطيع امام بود، فكرش عقيده اش و عملش در جهت و در خط فكر و عقيده و عمل امام بود و هيچگونه راءى و فكرى را بر راى و فكر امام ترجيح نمى داد. به همين دليل بود كه از اول انقلاب تا آخر مواضع ايشان يك مواضع صد در صد صحيح و دوست بود... »

3. روح رهبرى: قاطعيت، بررسى زواياى هر كار در ابتداى تصميم گيرى، اراده و ايستادگى در مرحله عمل و شجاعت كه از اركان مهم رهبرى است در شهيد صدوقى جمع بود.

4. همگان با جوانان: او به جوانان بها مى داد، جذب مى كرد و سپس به تربيت آنها مى پرداخت، هنر او با اينكه يك عالم با تقوا و مسن و پرتجربه بود تحمل احساسات پرشور و گاه بى تجربه جوانان و اين تلفيق بسيار مشكل براى ايشان كار ساده اى بود. در حدود 45 سالگى به يزد رفت اما چنان با جوانان دبيرستانى و دانشجويان صميمى بود كه «مسجد حظيره» محل اقامت نماز ايشان دارى يك نماز جماعت متشكل از جوانان شد. و اين چيزى بود كه بسيارى از مساجد و امام جماعتها نداشتند.

5. شجاعت و دريادلى: او چون خود ساخته بود از مرگ نمى هراسيد و چون از مرگ نمى هراسيد وظيفه اش را انجام مى داد و هيچ چيز او را از هدفش جدا نمى كرد. مقام معظم رهبرى فرمودند:

«بنده از تبعيد برمى گشتم از طريق يزد آمدم رفتم مسجد ايشان (آية الله صدوقى) ديدم مثل اينكه اينجا جزء محيط اختناق كشور ايران نيست توى مسجد اعلاميه هايى زده بودند خيلى آزاد همه مى آمدند مى خواندند... و يا طريقه ساختن كوكتل مولوتف يا نارنجك دستى كه اينها زده بودند پشت شيشه مسجد نيروى انتظامى جراءت نمى كرد برود اينها را بكند. در منبرها به طور صريح بر عليه مقامات سخن مى گفتند. اين روحيه شجاعانه آية الله صدوقى مردم يزد را هم شجاع كرده بود. »

6. آگاهى سياسى: هميشه گامى جلوتر از حوادث بود. آنچه را ديگران در آينه نمى ديدند او در خشت خام مى ديد و هر جريانى كه مى خواست سدى در مقابل نظام و انقلاب باشد در نطفه خفه مى كرد.

7. خستگى ناپذيرى: «آدمى نبود كه بگويد حالا بالاخره كار خودمان را كرديم برويم گوشه اى بنشينيم چشمش را عمل كرده بودند اما با آن حال به جبهه رفت و در آن هواى داغ در ميان رزمندگان اسلام بود و براستى حضور مستمر او در جبهه خود حكايتى غير قابل توصيف است.

8. مردم دارى و مستضعف نوازى: اهل حواله دادن و سرگردان كردن مردم نبود و آنها را در بند تشكيلات و تشريفات گرفتار نمى كرد. مردم در نظرش ‍ صاحبان اصلى انقلاب بودند و طبقه مردم ارزشمندترين آنها. او مى گفت: ناراحتى من اين است كه توى خانه در بست هستم و نمى توانم با مردم تماس بگيرم، اين براى من زندگى نيست كه از مردم جدا و بريده باشم.

## خدمات اجتماعى، مذهبى و عمرانى

او از پيروان «مكتب شمع» بود و از شاهدان بزم «سوختن» و «ذوب شدن». مى خواست بسوزد و روشنگر باشد. سختيها را به جان مى خريد تا «تن ها» از اسارت فقر رهائى يابند. از زندگى انگلى مى گريخت و طلبكارانه در اجتماع راه نمى رفت بلكه تلاش مى كرد تا از سفره ديگران نخورد و گره اى را از زندگى خود و همنوعانش باز كند. اگر بخواهيم خدمات اجتماعى، مذهبى و عمرانى آن بزرگ را بر شماريم در حوصله اين مختصر نيست و ما به مختصرى در اين باب بسنده مى كنيم. او در بنا و تعمير 18 مسجد شريك خير شد و موفق به تاسيس و تعمير 19 مدرسه علوم اسلامى گرديد. سازمانهاى خيريه و بيمارستان و خدمات اجتماعى فراوانى را از خود به يادگار گذاشت. براى نشر فرهنگ اهل بيت عليه‌السلام تلاش مى كرد از جمله هزينه چاپ كتاب «تشييد المطاعن» را كه در اثبات حقانيت اهل بيت عليه‌السلام است به عهده گرفت. براى تحصيل علوم اسلامى خواهران مكتبة الزهراء تاءسيس كرد و براى تربيت جوانان در رژيم طاغوت با همكارى روحانى وارسته و خدوم يزد مرحوم سيد على محمد وزيرى «گروه فرهنگ علوى» را اداره مى كردند. بنياد صدوق قم با بيش از 220 هزار متر مربع از خدمات ارزشمند اوست. از جمله اقدامات ديگر ايشان تاءسيس صندوق قرض الحسنه ولى عصر، سازمان خيريه پزشكى سيد الشهداء، مركز تحقيقات اعصاب و روان، بنياد مسكن يزد و صندوق خيريه امام رضا عليه‌السلام است.

مهم اينست كه او توفيق الهى را با ذوق لطيف و فكر بلند همراه نمود و آثار خيريه فراوانى را به يادگار نهاد براى نمونه مدرسه علميه اى در شيراز ساخت و علت اين كار اين بود كه: زمانى بهائيان اقدام به خريد خانه هاى اطراف خانه على محمد باب كردند تا بتوانند مركز بزرگى براى تبليغات فرقه گمراه خود به وجود آورند ايشان براى درهم شكستن اين توطئه خانه اى مناسب را در آن محله به قيمت گزافى خريد و به حوزه علوم اسلامى تبديل كرد. آرى اين ظرافتها و تلاشهاى كم نظير در زندگى عالمان دين كم نيست.

## شهادت و پرواز

سازمان منافقين در راستاى هدف پليد از بين بردن نخبگان نظام ترور آية الله صدوقى را در دستور كار قرار دادند. آنها چندين بار او را مور سوء قصد قرار دادند. بار اول شخصى كه خود را در لباس طلبگى در آورده بود قصد ترور ايشان را داشت كه ماءموران او را با اسلحه و مواد منفجره دستگير كردند. مرتبه دوم موتور سوارى در تهران به آقا حمله كرد كه با محافظان شهيد صدوقى درگير شد و با تيراندازى پاسداران از مهلكه گريخت. مرتبه سوم در تهران به اتومبيلش يورش بردند و ناكام ماند.

در آخرين روزهاى حيات آقاى كه 75 سال سن داشت، ضعيف و رنجور شده بود. روزى مى گفت: آية الله مدنى را شهيد كردند، آية الله دستغيب را شهيد كردند ولى مى ترسم من در بستر بميرم و توفيق شهادت را نيابم مدتها بود در تعقيبات نمازها از خداوند طلب شهادت در راه خودش را مى نمود.

از چندين هفته قبل از شهادت آقا جوانى در حدود 25 ساله با لباس ‍ بسيجيان در مسجد آقا پيدا شده بود و زاهدانه به مسجد رفت و آمد مى نمود اين برخورد او باعث مى شد كسى به او مشكوك نشود. روز دهم ماه مبارك رمضان سال 1360 با روز جمعه همزمان شد. آية الله صدوقى غسل جمعه نمود و به طرف مسجد ملااسماعيل حركت كرد. خطبه هاى نماز جمعه را خواند و سپس به نماز ايستاد چون نماز تمام شد يكى از پاسداران آقا كفشهاى آقا را جلو پايش جفت كرد و قبل از اينكه آقا پايش را در كفش كند يكباره همه چيز عوض شد. جوان منافق از پشت سر به آقا هجوم آورد و گردن آقا را گرفت و سخت به عقب كشيد. ناله اى از آقا برخاست و ناگاه صداى انفجار مهيبى در فضاى مسجد پيچيد! شور و غوغا هم مسجد را فرا گرفت، آقا از پشت به زمين افتاد، پهلو و كمرش دريده و متلاشى شده و بدينسان پير خسته دل 75 ساله جام وصال نوشيد «اى خوشا با نعش خونين در لقاى يار رفتن».

روز شنبه بر جنازه آيت كوير نماز خواندند و در ميان انبوه جمعيت تشييع جنازه انجام گرفت و در خانه ابدى خويش قرار گرفت. حضرت امام در پيام تسليت ايشان فرمودند:

«اينجانب دوستى عزيز كه بيش از سى سال با او آشنا و روحيات عظيمش ‍ را از نزديك درك مى كردم از دست دادم و اسلام خدمتگذارى متعهد را و ايران فقيهى فداكار و استان يزد سرپرستى دانشمند را از دست داد... » (951)

رانش شاد و يادش جاودانه و راهش پر رهرو باد.

# آية الله ربانى شيرازى

متوفاى 17/12/1360 ش.

آية استقامت

## زادگاه

دارالفضيله شيراز زادگاه اوست. شهر تاريخى با مردمى اصيل و فرهنگى و هنرى كه در طول تاريخ مشاهير و مفاخر گرانقدرى مثل سعدى و حافظ، ميرزا محمد حسن شيرازى، ميرزا محمد تقى شيرازى، ميرزا على آقا شيرازى، شهيد دستغيب، ملاصدرا و... به خود ديده است.

## تولد، كودكى، نوجوانى

در سال 1301 شمسى كودكى به دنيا آمد كه او را عبدالرحيم نام نهادند. تا سن 20 سالگى نزد پدر، آداب زندگى معاشرت، تحصيل و كسب و كار را فرا گرفت.

## دوران جوانى

عبدالرحيم پس از آموختن روش زندگى و چگونگى اداره آن - از محضر پدر بزرگوارش - تصميم به زندگى مستقلى گرفت. ابتدا مغازه اى كوچك در بازار شيراز دست و پا كرد و از كنار پدر به آنجا رفت. انصاف او با مشتريان سبب شده بود كه بيشتر اوقات دكانش محل ازدحام جمعيتى باشد كه براى خريد سوغات به بازار آمده بودند. زائران مرقد مطهر احمدبن موسى (شاهچراغ) از مغازه عبدالرحيم اجناسى - از قبيل مهر و تسبيح، سجاده، انگشتر - خريدارى مى كردند.

## حزب برادران

در آن سالها آية الله سيد نورالدين حسينى - براى مقابله با تجاوزات استعمارگران خارجى و عمال داخلى آنها به حريم اسلام و روحانيت - حزبى به نام «حزب برادران» تاءسيس كرده بود. اين حزب مركز تجمع كسانى بود كه نمى خواستند از كنار جريانات ضد اسلامى - ملى آن روزها، بى تفاوت بگذرند. عبدالرحيم كه از قبل بنيانگذار اين حزب را مى شناخت و بارها از مجلس وعظ و دانش او بهره مند شده بود به عضويت حزب برادران درآمد و فعاليتهاى سياسى خود را رسما شروع كرد.

## تحصيل

ربانى شيرازى در كنار فعاليتهاى حزبى، براى تكميل اطلاعات دينى به مدرسه علميه آقا بابا خان رفت.

فرزندش انگيزه پدر مبنى بر ورود ايشان به حوزه علميه را چنين بيان كرده است:

روزى از روزها كه مثل هميشه در مغازه اش مشغول كار بود صداى داد و فريادى را شنيد نزديك رفت تا ببيند چه خبر است. مشاهده كرد كه يكى از ماءموران انتظامى رضا شاه، وسط بازار با روحانى پيرمردى كه گويا - به عمل پاسبانى در مورد كشيدن چادر از سر زن مسلمانى اعتراض كرده بود - درگير شده است و پس از آنكه عمامه اش را از سرش برداشته او را به زمين كوفته و با مشت ولگد و ناسزا به جانش افتاده است.

آية الله ربانى گفته است:

من با ديدن اين صحنه، در يك لحظه ماجراهاى پيامبران در ذهنم مجسم شد و با خود گفتم كه پس معلوم مى شود كه اينها بر حق اند كه اينگونه با آنان رفتار مى شود و از همانجا اين احساس در من به وجود آمد كه بروم طلبه بشوم.

## هجرت به قم

آية الله ربانى شيرازى در سال 1327 شمسى پس از كسب علم و معرفت در حوزه علميه شيراز - در زمان مرجعيت آية الله بروجردى - به قم مشرف شد. چند سالى در مدرسه حجتيه مسكن گزيد و از درس اساتيد و مراجع معظم آن زمان از جمله حضرت آية الله بروجردى - بهره مند شد تا آنكه ازدواج كرد و به منزلى كه در يكى از محله هاى مستضعف نشين قم اجاره كرده بود نقل مكان نمود. بنا داشت كه از سهم امام مصرف نكند و به همين سبب براى امرار معاش به بيع و شرا پرداخت. چون كتاب شناس بود، بيشتر سعى مى كرد كه از طريق خريد و فروش كتاب هزينه زندگى اش را تاءمين كند گاهى هم فرش معامله مى كرد.

## در محضر استاد

حضور آية الله ربانى شيرازى در حوزه درس حضور آية الله بروجردى به گونه اى ملموس و محسوس بود كه اگر تصادفا روزى نمى توانست در كلاس ‍ درس حاضر شود، همگان متوجه عدم حضور وى مى شدند. بارها اتفاق افتاده بود كه آية الله بروجردى از ميان آن همه شاگرد كه به درس وى حاضر مى شدند سراغ آقاى ربانى را گرفته بود و وقتى گفته مى شد كه كسالت دارد و مريض است افرادى را به نيابت از خود جهت عيادت و احوال پرسى او به منزلشان مى فرستاد. و اين جلب توجه استاد به شاگرد به سبب نقدهاى دقيق علمى آية الله ربانى به كلام حضرت آية الله العظمى بروجردى، بود كه بارها استاد را وادار به تجديد نظر در راءى و مطلب ارائه شده كرده بود.

فقط قدرت علمى و دقت نظر مرحوم ربانى نبود كه منزلت وى را نزد استاد بالا برده بود؛ روح دينى و فكر روشن و تقواى شديد او در امر دين نيز از ديگر علل علاقه آية الله بروجردى به وى به شمار مى رفت. و اين اعتماد استاد به شاگرد تا جايى بود كه كرارا آقاى ربانى را به عنوان نماينده خويش ‍ براى رسيدگى به امور مسلمين به شهرهاى مختلف بفرستد.

## بر كرسى تاليف

1. بنا به پيشنهاد آية الله العظمى بروجردى مبنى بر تشكيل و تاءسيس مكتب فقهى جديدى - تحت عنوان - «فقه الحديث» آية الله ربانى يكى از سه نفر شاگردان ممتاز و قبول شدگان از بين شصت نفر شاگردان برجسته معظم له بود - كه در احياء وسائل الشيعه از طريق تصحيح و تعليق و چاپ، همت گمارد. ضمن اينكه در گروه تدوين كتاب «جامع الحديث» نيز حضور فعال داشت.

2. تصحيح و تعليق بر بحار الانوار

دقت و مهارتى كه مرحوم ربانى شيرازى در تصحيح وسائل الشيعه و نگاشتن پاورقى هاى آن از خود نشان داد، آوازه فضلش را به دور دست ها رساند و متعاقب پيشنهاد تصحيح و تنقيح كتاب عظيم بحارالانوار به حضرت علامه طباطبايى از سوى يكى از ناشران متعهد، علامه طباطبايى را بر آن داشت تا در اجراى اين امر مهم از آية الله ربانى دعوت به همكارى كند. از مجموعه 110 جلدى بحارالانوار كار تصحيح و تعليق 40 جلد آن توسط ايشان انجام گرفته است.

3. قضاءالحقوق فى ترجمة الصدوق

اين كتاب را به منظور حق شناسى از صدوق عليه الرحمة به رشته تحرير در آورده است.

4. حركت طبيعى از دو ديدگاه

اين اثر از آخرين نوشته هاى مرحوم ربانى شيرازى است كه زندان شاه به رشته تحرير در آورده است.

5. آثار چاپ نشده

ولايت فقيه،

سلاسل الصوفيه،

شرح حال علماء و دانشمندان

و چند اثر ديگر در فقه و اصول از جمله آثار منتشر نشده از ايشان است.

## طرح پيشنهاد اتحاد مراجع

پس از رحلت حضرت آية الله العظمى بروجردى در سال 1340 شمسى ؛ رژيم شاهنشاهى براى اينكه هميشه خود را از نقش احياء گرانه روحانيت راحت كند فورا دست به كار شد و در اولين گام با ارسال تلگراف تسليتى به محضر آية الله العظمى حكيم كه در نجف اقامت داشت، سعى كرد كه تشكيلات مركزى روحانيت را به خارج از ايران انتقال دهد.

آية الله ربانى از توطئه شاه با خبر شد و احساس خطر كرد. درس و بحث و تاءليف و تحقيق را كنارى نهاد و قدم به ميدان مبارزه سياسى گذاشت. احساس مرحوم ربانى اين بود كه شرط اصلى رويارويى با دشمن در درجه اول ؛ برخوردارى از يك تشكيلات قوى و منسجمى است كه در راءس آن كسى باشد كه در عين اينكه از لحاظ صلاحيت هاى علمى مورد تاءييد علماء و بزرگان حوزه باشد، داراى ديدى دشمن شناس و دلى پرجراءت و معتقد به مبارزه با انحرافات و كژى ها باشد و بخوبى بتواند از عهده رهبرى دفاع از اسلام بر آيد. وى در اين باره مى گويد:

« چون خبر داشتم كه شاه اقدامات ضد اسلامى خود را با وفات آية الله بروجردى شروع كند لذا پس از وفات ايشان مدرسين را دعوت كردم در منزل آقاى حرم پناهى و چند جاى ديگر و پيشنهاد انتخاب مرجع واحد را مطرح كردم و در مقام نظر خواهى پيشنهاد مرجعيت آقاى خمينى را دادم. در آن جلسه اين مطلب به ذائقه خيلى ها خوش نيامد و قبول ننمودند. » (952)

## كادرسازى

آية الله ربانى از سال 1349 ش. با مطرح شدن حكومت اسلامى از ناحيه امام خمينى (ره) در صدد برآمد تا با سازماندهى روحانيون انقلابى و فرستادن آن ها به نقاط مختلف كشور به پرورش كادرهاى لازم براى شركت در يك قيام همگانى و به دست گرفتن پستهاى كليدى در حكومت آينده بپردازد. طولى نكشيد كه ثمره اين فعاليتهاى فرهنگى - سياسى به صورت هيئت ها، جمعيت ها، جلسات، انجمن هاى مختلف اسلامى در سراسر كشور ظاهر شد و حتى برخى از آنها، براى تشكيل حكومت اسلامى دست به اسلحه بردند و با زبان گلوله با رژيم شاه سخن گفتند.

## گروه انقلابى ابوذر

يكى از گروههاى فعالى كه با آية الله ربانى در تماس مستقيم بودند و پايگاه مركزى آنها در شهر نهاوند قرار داشت گروه ابوذر بود. افراد اين گروه فعاليتهاى - سياسى انقلابى خود را تا جايى پيش بردند كه در شهر قم - در حين خلع سلاح ماءمور شهربانى - كه منجر به درگيرى شد اعضاى اصلى گروه دستگير و هر شش نفر به اعدام محكوم و حكم صادره در 30/11/1352 به اجرا در آمد.

## دستگيرى آية الله ربانى

در رابطه با گروه ابوذر و دستگيرى كادر مركزى آن ؛ منزل آية الله ربانى در قم به محاصره ساواك قم در آمد و سپس به داخل خانه ايشان هجوم بردند و او را با خشونت تمام دستگير و در حضور همسر و فرزندانش او را زير ضربان مشت و لگد و قنداق تفنگ و... به شهربانى بردند.

پس از انتقال وى به شهربانى، ماءموران تا ساعت دو بعد از نيمه شب تمامى خانه را زير و رو كردند و چون مدركى دال بر همكارى ايشان با گروه ابوذر نيافتند به ناچار به ضبط كتابهايشان پرداختند و همه آنها را به ساواك انتقال دادند. آية الله ربانى در خصوص برخورد ماءموران ساواك در اولين لحظات دستگيريش مى گويد:

«حدود دو ساعت با انواع مختلف مرا شكنجه مى كردند. اول با شلاق، گاهى با باطوم برقى زمانى با سيگار... اما من استقامت كردم. وقتى ديدم دست از شكنجه برنمى دارند، پيش خود گفتم خود را به بيهوشى مى زنم شايد مؤ ثر باشد. خود را به بيهوشى زدم هر چه شلاق زدند تكان نخوردم. با باطوم برقى از بالا تا پايين بدنم كشيدند و من حركت نكردم. خودم هم تعجب مى كردم كه چطور توانستم از هر گونه حركتى خوددارى كنم... چون ديدند فايده ندارد، يك ليوان آب به صورتم پاشيدند، تكان خوردم فهميدند كه به هوش آمده ام ؛ دوباره شروع كردند به شكنجه و من همچنان خداوند را در نظر گرفتم و مطمئن بودم كه به من كمك خواهد كرد. براى اينكه ما براى او حركت كرده بوديم و در آن لحظات با تمام وجود يارى خداوند را احساس مى كردم. حدود يك ساعت ديگر به شكنجه ادامه دادند كه بار ديگر تصميم گرفتم خودم را به بيهوشى بزنم و در مقابل هيچ چيز، عكس العمل نشان ندهم همين كار را هم كردم و هر چند انواع شكنجه ها را بر روى من امتحان كردند، تكان نخوردم تا بالاخره دست برداشتند و گفتند ببريدش بيمارستان، بى هوش است» (953)

## تبعيد يا زندان؟

ساواك قم پس از مدتى كه نتوانستند هيچگونه اعترافى از آية الله ربانى بگيرد و يا به مدركى دست پيدا كند. وى را به زندان قصر تهران منتقل و به سه سال و يك ماه حبس محكوم ساخت با اينكه ابتداء قرار بود به همين مدت به شهرستان چابهار تبعيد گردد.

## اقامه نماز در زندان شاه

از آنجايى كه آية الله ربانى شيرازى براى مبارزه زمان و مكان خاصى را نمى شناخت به محض ورود به زندان تصميم گرفت اقامه نماز صبح را رسميت بخشد؛ چرا كه از مقررات زندان اين بود كه: نماز خواندن براى افراد مذهبى ده دقيقه قبل از طلوع آفتاب و پيش از بيدار باش رسمى است و رژيم براى اينكه ثابت كند كه كليه زندانيان ضد امنيت (سياسى) ماركسيست هستند اين استثناء را نيز از بچه مذهبى ها لغو كرده بود. اين سوژه خوبى براى آية الله ربانى جهت ادامه مبارزه بود. بر همين اساس او طى مشورتى با برخى از آقايان موجود در زندان ؛ پيشنهاد اجراى مراسم نماز صبح در اول وقت شرعى به طور دسته جمعى را داد كه به اتفاق آراء به تصويب رسيد.

بدنبال آن قرار شد كه زندانيان مذهبى و نماز خوان، در ساعت چهار صبح درست اول اذان صبح به يكباره بيدار شوند و عليرغم قانون زندان به انجام مراسم نماز بپردازند.

زندانيان مذهبى كه به واسطه گرمى هوا در حياط زندان مى خوابيدند آن شب در كنار يكديگر و نزديك به هم خوابيدند تا بتوانند با هماهنگى بيشتر به اجراى برنامه هاى پيش بينى شده بپردازند. در سحرگاه آن روز در حالى كه يكديگر را بيدار كرده بودند دست جمعى برخاستند و براى وضو گرفتن به سوى شيرهاى آب حركت كردند.

ماءمورين داخل زندان كه انتظار چنين حركت مقدسى را از سوى زندانيان نداشتند با اخطارها و تهديدهاى پى در پى خواستند آنها را از وضو گرفتن باز دارند كه با مقاومت زندانيان روبرو شدند و ديدند كه چگونه عده اى زندانى تهديدهاى آنها را ناديده گرفته و با دلى آكنده از ايمان براى انجام عبادت و اقامه نماز تا پاى جان ايستاده اند.

## حمله ماءمورين به نمازگزاران

ماءموران و مسئولين داخلى زندان نيروهاى ضربت زندان و ساير نگهبانانى را كه در استراحت به سر مى بردند، جهت سركوبى زندانيان بى پناه و بى دفاع به كمك فراخواندند و چيزى نگذشت كه نمازگزاران از هر سو مورد هجوم وحشيانه قرار گرفتند. همين قضيه در هنگام اذان صبح فردا تكرار شد و عليرغم ضرب و شتم و شدت عملى كه سركوبگران به خرج دادند به هر طريقى كه بود نماز صبح را در اول وقت شرعى اقامه كردند. روزهاى بعد نيز اين موضوع تكرار شد به طورى كه حتى بعضى از افرادى كه اهل نماز نبودند به صف نمازگزاران پيوستند.

حاصل اين مقاومتها اين شد كه از طرف مسئولين زندان اعلام شد كه «نماز خواندن همان طور كه قبلا (ده دقيقه به طلوع آفتاب) اعلام شده بود بلا مانع است. »

آية الله ربانى و ديگر زندانيان سرشناس روحانى كه ديدند موقعيت مناسبى براى ضربه زدن به رژيم شاه بدست آمده، به عقب نشينى مسئولان زندان اعتنايى نكردند و فرداى آن روز نيز در آغاز اذان صبح با همان كيفيت قبل، شروع به برپايى نماز در اول وقت شرعى كردند.

## شكنجه به خاطر برپايى نماز

ساواك پس از اين استقامت زندانيان مذهبى در خصوص اقامه نماز اول وقت صبح، آية الله ربانى را مسبب و محرك اصلى معرفى كرد و با احضار ايشان به نگهبانى و اعمال شكنجه جسمى و تراشيدن محاسن ايشان به شكنجه روحى نيز پرداخت و سپس وى را به سلول انفرادى منتقل ساختند.

قساوتها و شكنجه هاى ساواك در مورد زندانيان مذهبى سودى نبخشيد و موضوع اقامه نماز در اول وقت شرعى همچنان ادامه پيدا كرد تا اينكه سرهنگ محررى رئيس كل زندان قصر، به منظور جلوگيرى از رسوايى بيشتر به زندان آمد و صريحا دستور سرهنگ زمانى را لغو كرد.

ديرى نگذشت كه خبر رفتار وحشيانه ساواك و پليس در برابر انجام فرائض ‍ مذهبى و شكنجه شدن روحانيون بخاطر اقامه نماز در زندان خبر داغ همه خبرگزاريهاى جهان شد و افكار عمومى جهانيان دريافتند كه ادعاى شاه خائن مبنى بر اينكه مبارزان عليه رژيم، ماركسيست هستند، در چه پايه اى با حقيقت تطبيق دارد!!

## دفاع از انقلاب

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما زنده به آنيم كه آرام نگيريم |  | موجيم كه آسودگى ما عدم ماست |

پس از مبارزات مستمر حضرت امام خمينى (ره) عليه رژيم شاهنشاهى و سقوط آن در سال 1357 شمسى و پيروزى انقلاب و استقرار نظام مقدس ‍ جمهورى اسلامى، عده اى گمان مى كردند كه ديگر وقت آن است كه به گوشه خلوت و راحتى بروند و خستگى دوران مبارزه را از تن بدر كنند، اما هجوم همه جانبه دشمنان انقلاب به نظام نوين، نشان داد كه چنين نيست و به قول حضرت امام با پيروزى انقلاب فقط نيمى از راه طى شده و نيم ديگر آن كه عبارت از حفظ و حراست از انقلاب و دستاوردهاى آن است، باقيمانده است. وظيفه مردم است كه براى دفاع از موجوديت انقلاب همچنان در صحنه باشند.

شروع جنگ هاى داخلى در مناطق مختلف كشور و بخصوص در استانهاى مرزى مثل كردستان، سيستان و بلوچستان آذربايجان، فارس و... حكايت از اين داشت كه پيش بينى شاه، مبنى بر اينكه با رفتن او از ايران به ايرانستان تبديل مى شود در حال وقوع است.

## ماءموريت به كردستان

در اين ميان وضع دو استان كردستان و آذربايجان از ساير مناطق نگران كننده تر به نظر مى رسيد و از ديرباز همواره به عنوان اهرمهاى فشار به دولت مركزى مورد استفاده قرار مى گرفت.

در چنين شرايطى آية الله ربانى شيرازى اولين كسى بود كه مجددا براى دفاع از انقلاب پيشقدم شد و در ميدان خطر حاضر گرديد. او با صلاحديد حضرت امام (ره) در تاريخ 24/5/1358 ابتدا به كردستان و سپس به آذربايجان عزيمت كرد.

رفتن وى به كردستان در زمان صورت گرفت كه نيروهاى ضد انقلاب بر بسيارى از امور منطقه حاكم شده و تقريبا اختيار آنجا را به دست گرفته بودند. اين گروهها كه نوعا چپ گرا و ماركسيستى بودند عليرغم اختلاف نظر شديدى كه در بعضى از مسائل اعتقادى و اقتصادى و حتى سياسى و... با يكديگر داشتند با هم مؤ تلف شده و براى باج خواهى از دولت، روانه مناطق مرزى و بخصوص كردستان شده بودند و به ايجاد آشوب و ناامنى پرداختند.

آية الله ربانى پس از ورود به منطقه كردستان و آگاه شدن از تركيب نيروهاى مخالفى كه در آنجا جمع شده بودند و همچنين به منظور پيشگيرى از تكرار حوادث كردستان در مناطق مرزى و غير مرزى كشور پيشنهادى را خدمت امام و دولت موقت فرستاد كه به بخشى از آن پيشنهادهاى تاريخى اشاره مى شود:

عمليات پاك سازى لازم منطقه و نمايش قدرت نظامى

2. برقرارى و يا تقويت پادگان ها و پاسگاهها و تقويت روحيه پرسنل و تنبيه و اخراج بعضى از متخلفان.

3. رسيدگى به وضع عشاير و روحانيون و طلاب اهل سنت و جماعت.

4. دستگيرى افراد خائن و ضد انقلاب

5. محاصره اقتصادى مهاباد در صورتى كه عمليات نظامى به زودى شروع نشود و انتقال نظاميان كرد از منطقه و...

برخورد ضعيف دولت موقت با مسئله كردستان سبب شد كه آذربايجان هم به آن بپيوندد و علم مخالفت برافرازد.

## ماءموريت به آذربايجان

اما وضع آذربايجان از جهات گوناگون با كردستان تفاوت داشت. يكى از آن جهات اين بود كه مردم آذربايجان بر خلاف مردم كرد، مسلمانانى شيعه مذهب و متعصب و سخت پاى بند به مقررات شرعى و مذهبى بودند. به همين سبب حزب خلق مسلمان براى اجراى برنامه هاى خود، مجبور بود كه چهره ضد انقلابى خود را در پشت سر شريعتمدارى كه در آن زمان در مقام مرجعيت قرار داشت پنهان كند و با زبان او به تحريك مردم بپردازد و حتى زمزه هايى براى بردن وى از قم به آذربايجان بر سرزبان ها افتاده بود.

آية الله ربانى شيرازى كه از سالها قبل آقاى شريعتمدارى را مى شناخت، از همان راهى وارد شد كه خلق مسلمانى ها وارد شده بودند و آن اين بود كه ضمن سفرى به آذربايجان تماس با علماء و مردم آن منطقه به افشاى شريعتمدارى در دوران مبارزه و پس از آن پرداخت و آن سوى چهره اش را به مردم معرفى كرد و بدينوسيله توانست حزب خلق مسلمان را خلع سلاح نمايد و توطئه هاى پشت پرده را بر ملا كند و در نتيجه در تاريخ 20/9/1358 ضمن همكارى مردم با نيروهاى انتظامى، با يك يورش، عناصر ضد انقلاب و ضد خلق مسلمان را از مراكز راديو تلويزيون تبريز - كه مدتى بود در اشغال و تصرف آنها قرار داشت - بيرون ريختند.

ربانى شيرازى طى پيامى اقدام شجاعانه مردم تبريز - را در پس گرفتن مراكز راديو و تلويزيون - ستود.

## ماءموريت به استان فارس

توانايى آية الله ربانى در حال مشكلات كردستان و آذربايجان و برخورد واقع بينانه و اصولى او با حوادث و جريانات دو منطقه مزبور سبب شد كه اندكى پس از شروع غائله استان فارس، امام امت او را طى حكمى به شرح زير به آن منطقه فرستاد و مقامات اجرايى محل را موظف به پيروى از ايشان نمود:

جناب حجة الاسلام و المسلمين آقاى شيخ عبدالرحيم ربانى دامة افاضاته

با توجه به مشكلاتى كه در مناطق عشايرى فارس وجود دارد، جنابعالى ماءموريت داريد جهت بررسى اوضاع و رفع مشكلات به مناطق مزبور برويد و با مشورت و كمك آقايان معتمدين محل و افراد ذى صلاح، سعى كافى در اين باره نماييد و ساكمين مناطق را به اتحاد و يگانگى و پرهيز از اختلاف و تفرقه دعوت كنيد. بديهى است كه مقامات اجرايى نيز به وظيفه خود در پيروى از راهنمايى هاى آن جناب و همكاريهاى لازمه با شما عملى خواهند نمود. از خداى تعالى موفقيت جنابعالى را مسئلت دارم.

روح الله الموسوى الخمينى

23/9/1358

در پى اين فرمان تاريخى ؛ آية الله ربانى به آن منطقه عزيمت كرد و با برخورد اصلى و حكيمانه در مقابل خوانين قشقايى، توانست شورش آنها را مهار كند و گلوله را به گل تبديل نمايد.

## مبارزه با سازشكارى

يكى ديگر از ويژگيهاى آية الله ربانى شيرازى مبارزه وى با سازشكاران مكتبى و جريانات فكر انحرافى و التقاطى بود. او به همان نسبت كه در مقابل مخالفان سياسى و عقيدتى خود انعطاف پذير بود و سعى در جذب آنها مى كرد به هيچ وجه حاضر به هيچ گونه عقب نشينى و گذشتى در مقابل انحرافات كسانى كه با ذهن ديگران مى انديشيدند و دست پخت مكاتب شرق و غرب را با نام اسلام، به خورد مردم مى دادند، نبود.

حجم تبليغات و شعارهاى گروههاى چپ مثل حزب توده، سازمان چريكهاى فدايى خلق، پيكار، پيشگام، شفق سرخ، و راست متمايل به ماركسيسم و چپ مثل سازمان منافقن و جنبش مسلمانان مبارز، و افكار عمومى مردم مسلمان و جوانان انقلابى مؤمن را تحت تاءثير قرار داده بود.

يكى از مسائلى كه در آن روزها به عنوان خواسته اساسى عموم گروهكها مطرح بود، مسئله ملى كردن «تجارت خارجى» و اجراى «بند جيم» بود كه آية الله ربانى با هر دوى آنها مخالف بود و معتقد بود كه هيچ يك از دو قانون ربطى به اسلام ندارد. و اول بايد انسان اسلامى را شناخت تا اقتصاد - كه تابعى از انسان آن مكتب است - بشناسيم.

## ربانى شيرازى و قانون اساسى

تسلط آية الله ربانى بر فقه شيعه و قانون اساسى كه خود يكى از 6 فقيه شوراى نگهبان و يكى از نمايندگان مؤ ثر مجلس خبرگان تهيه و تدوين قانون اساسى بود كه توانست بسيارى از منويات خود را به صورت قانون جلوه گر سازد كه از جمله آنها رد قانون ملى كردن تجارت خارجى و همچنين رد بند چهارم (بند جيم) قانون اصلاحات ارضى و زمين ها شهرهاى بود.

## ترور ربانى شيرازى

مواضع قاطعانه آية الله ربانى شيرازى دشمنان ايشان را بر آن داشت كه وى را مورد تهديد قرار دهند و وقتى صلابت و تهور ايشان را مشاهده كردند دست به ترور او زدند و در تاريخ 9/1/60 در راه بازگشت از جهاد سازندگى، براى چندمين بار او را مورد سوء قصد قرار دادند به سوى ايشان تيراندازى كردند كه يكى از گلوله ها به گردن وى اصابت كرد. حضرت امام (ره) در تلگرافى خطاب به ايشان فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حجة الاسلام و المسلمين آقاى ربانى شيرازى دامة افاضاته

از سوء قصد به جنابعالى مطلع شدم. اين نحو برخورد با روحانيون متعهد، برنامه منحرفين بوده و هست و غرض آنان خارج نمودن جمع كاردان و متعهد از صحنه است، غافل از آنكه به حكم تاريخ روحانيون آگاه در تمام صحنه هاى سياسى پيشقدم بوده اند و ترور اشخاص نمى تواند آنان را ماءيوس كند و راه را براى بدخواهان به اسلام و كشور بازكند.

بحمدالله جنابعالى از اين سانحه نجات پيدا نموديد و اميد است كه به زودى صحت خود را بازيافته و به خدمت به اسلام و مملكت ادامه دهيد. (954) روح الله الموسوى الخمينى

آية الله ربانى پس از دريافت تلگراف امام خمينى، بلافاصله پاسخى تهيه نموده و براى آن حضرت ارسال كردند كه در بخشى از آن چنين مى خوانيم ؛

... ماهيت انقلاب اسلامى ايران بر خلاف زعم كج انديشان متكى به فرد يا افراد نيست كه با ترور آنها، وقفه يا ضربه اى بر آن وارد شود. انقلاب اسلامى ايران مرحله اى از تكامل انقلاب جهانى الهى است كه با كوشش پى گير پيامبران الهى و پيشوايان راستين و مردان معتقد استوار گشته است... و بر دو اصل «ايمان» و «جهاد» متكى است كه حاملان آن دو اصل امتى مسئول و متعهدند كه با رفت و آمد اشخاص خللى در تصميم آنها وارد نمى شود. (955)

## رحلت

رفت و آمدهاى مكرر و مداوم ايشان از شيراز به تهران و بالعكس، كه جهت انجام مسئوليتها و وظايفى كه در آن هر دو شهرستان به عهده وى بود؛ دشمنان ربانى را به اين فكر واداشت كه با استفاده از حربه كه با استفاده از حربه تصادف؟! به زندگى سراسر جهاد و مبارزه وى خاتمه دهند. لازم به ذكر است كه ايشان چه در دوران تصدى نمايندگان مجلس خبرگان و چه در زمان عضويت در شوراى نگهبان نيمى از يك هفته را در تهران و بقيه را در شيراز بسر مى بردند و غالبا راه طولانى بين شيراز و تهران را نيز با اتومبيل طى مى كردند.

تا اينكه در تاريخ 17/12/1360 كه براى شركت در جلسات شوراى نگهبان از شيراز عازم تهران بودند، در بين راه دليجان و محلات، اتومبيل ايشان پس ‍ از تركيدن لاستيك آن توسط گلوله؟! از جاده منحرف و واژگون شد. هنوز ساعاتى از انتقال ايشان به درمانگاه نگذشته بود كه خبر رسيد روح پاكش از محنت آباد دنيا پرواز كرد.

غم فقدان آن عزيز بيش از همه سينه خمينى بزرگ را آتش زد، آنچنانكه در مرثيه اى كه براى او نوشت، رحلتش را غم انگيز خواند:

بسم الله الرحمن الرحيم

با كمال تاءسف رحلت غم انگيز جناب حجة الاسلام و المسلمين مجاهد عزيز آقاى ربانى شيرازى را به اسلام و اولياى معظم اسلام بويژه حضرت بقيه الله ارواحنا فداه و به ملت شريف و حوزه هاى علميه و اهالى محترم فارس و بازماندگان اين فقيه سعيد تسليت عرض عرض مى كنم.

در طول تاريخ مدعيان فضيلت و مجاهدت و شجاعت و تعهد به حق و دين بسيار بوده و هستند تنها در سختى ها و گرفتاريها و حق گوييها در مقابل قدرت هاى شيطانى است كه مدعيان لاف زن از متعهدان بى سرو صدا و خالصان فداكار از مغشوشان و متمايز شوند.

مرحوم مجاهد سعيد ارزشمند ربانى شيرازى كه اكنون در جوار حق آرميده و ما از بركت وجودش محروم شديم از اين اقليت بود. او در طول زندگانى شرافتمندانه خود، چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن در مقابل باطل و باطل ها ايستاد و از خودش نرمش نشان نداد. او در حبس ها و زجرها و ناملايمات با قامت راست انسانهاى متعهد ايستادگى كرد و تسليم نشد او كه خدايش رحمت كند و به جوار قرب حضرتش بپذيرد با روحى ملايم در مقابل دوستان و مؤمنان و مقاوم در برابر دشمنان خلق به لقاءالله پيوست و ما عقب ماندگان كه احتياج به اين مردان حق داريم از آن كمال و جمال محروميم. از خداوند متعال توفيق خدمت براى همگان و سعادت و صبر در اين مصيبت براى دوستان و بازماندگان ايشان را خواستارم. (956)

روح الله الموسوى الخمينى

# شهيد آية الله اشرفى اصفهانى

شهادت: 23/7/1361 ش.

چشمه ايثار

## از ميلاد تا مدرسه

در سال 1281 شمسى، در خمينى شهر كودكى متولد شد كه عطاءالله نام گرفت پدرش مرحوم ميرزااسدالله از علماى دين و مردى زاهد با زندگى ساده اى بود.

مادرش بانو «نجمه» فرزند مرحوم سيد محمدتقى ميردامادى، زنى با ايمان و موقر، پاكدامن و صبور و فداكار بود.

نياكان از و اغلب از عالمان دين بوده اند. او نيز از نوجوانى و پس از گذراندن دوره مكتب خانه، در دوازده سالگى به توصيه پدر عالمش، از خمينى شهر عازم اصفهان مى شود و دروس حوزه را با اخلاص و ايمان و پشتكار آغاز مى كند (957) و طى ده سال سكونت در حوزه علميه اصفهان، دوره هاى مقدمات و سطح فقه و اصول را در محضر اساتيدى همچون آية الله سيد مهدى درچه اى و سيد محمد نجف آبادى به پايان مى برد. سپس به قم هجرت كرده، دوره عالى و اجتهادى فقه و اصول را در محضر بزرگانى مانند شيخ عبدالكريم حائرى، حاج سيد محمد تقى خوانسارى، سيد صدرالدين صدر، سيد محمد حجت و آية الله بروجردى و فلسفه را از امام خمين فرامى گيرد. (958) فعاليتهاى فوق العاده او در تنظيم وتقرير دروس آية الله بروجردى، استاد را بر آن داشته تا به حجره اش رفته و ايشان را مورد عنايت ويژه خود قرار دهد و همين گام اوليه موجب دوستى و ايجاد علاقه فوق العاده اى بين شاگرد و استاد گرديد.

## تدريس

شيخ عطاءالله اشرفى اصفهانى از اوايل طلبگى در اصفهان شروع به تدريس كرد و در قم نيز در مدت هفده سال اقامت، در كنار تحصيل، به تدريس و تعليم و تربيت طلاب جوان اشتغال داشت (959) مجتهد مجاهد آيه الله حاج شيخ احمد جنتى، از شاگردان او در دوره تدريس كفايه و مكاسب در حوزه علميه قم بود. ايشان بعد از انتقال از قم به كرمانشاه و اقامت در آن ديار، به تدريس و تعليم فقه، اصول و ديگر معارف دينى پرداخت.

## آثار قلمى

آثار قلمى و علمى آية الله اشرفى اصفهانى بدين قرار است:

1. البيان، در موضوع علوم قرآن، به زبان فارسى

2. تفسير قرآن، خلاصه اى از تفاسير شيعه و سنى

3. مجمع الشتات، در اصول دين و عقايد و كلام، به زبان عربى در چهار جلد.

4. مجموعه اى پيرامون حروف مقطعه قرآن، به زبان فارسى

5. كتابى در موضوع «غيبت امام عصر» (عج)

## آثار عمرانى و مراكز دينى

با همت و تلاش آية الله اشرافى اصفهانى اماكن ذيل تاءسيس گرديد:

1. ساختمان مكتب الزهراء

2. مسجد ولى عصر (عج) در خمينى شهر

3. مسجد امام حسين عليه‌السلام در خمينى شهر

4. حوزه علميه امام خمين در كرمانشاه

5. ساختمان مسجدالنبى در كرمانشاه

6. توسعه مسجد آية الله بروجردى در كرمانشاه

## شيوه نيكو

ويژگيها و روحيات معنوى وى به گونه اى بود كه هر انسان حق بينى را به خود جلب مى كرد. در مدت اقامتش در قم معمولا يك ساعت قبل از اذان صبح به حرم حضرت معصومه عليه‌السلام مى رفت و به راز و نياز مى پرداخت.

حضرت آية الله مرعشى (ره) مى فرمود: هميشه قبل از اذان صبح كه به حرم حضرت معصومه عليه‌السلام مشرف مى شدم يا اولين نفر من بودم يا حاجى آقاى اشرفى. (960)

انس و الفت به قرآن مجيد و حفظ آيات قرآن و نيز تشكيل جلسات تفسير قرآن، و ادامه آنها تا آخرين لحظات عمر، از وى سيمايى ملكوتى ساخته بود.

خواندن زيارت عاشورا و دلدادگى وى به امام حسين عليه‌السلام به گونه اى بود كه فرزندشان مى گويد: هيچگاه زيارت عاشوراى او قطع نمى شد. او از تربت مقدس امام حسين عليه‌السلام شفا مى گرفت و ديگران را نيز به اين عمل سفارش مى كرد. (961)

از هنگام تكليف تا پايان عمر شريف خويش، در شب هاى جمعه، هيچگاه زمزمه دعاى كميل ايشان ترك نمى شد.

آية الله اشرفى در برخوردهاى اجتماعى خويش، آدابى نيكو داشت. در برخوردهاى او همواره تواضع و فروتنى نمايان بود و از تكبر پرهيز داشت. هيچگاه در برابر ديگران پايش را دراز نمى كرد. چون آن را بى ادبى مى دانست. توقع نداشت كه كارهاى شخصى اش را ديگران انجام دهند. در طول اقامتشان در قم و كرمانشاه، هيچ كس از خانواده اش به ياد ندارد كه حتى براى يك بار از كسى خواسته باشد مثلا يك ليوان آب به او بدهند.

او در زندگى خانوادگى اش كوچكترين اختلافى با همسرش نداشت و بارها بيان مى كرد كه من زن را براى كار كردن نياورده ام بلكه او هم در اسلام وظيفه اى برايش مشخص شده است.

هنگامى كه بر سر سفره اى وارد مى شد هر چند غذاى مختلفى تهيه شده بود، اما او تنها از يك نوع غذا استفاده مى كرد.

به فرزندان خويش توصيه مى كرد كه به كسى حسادت نورزند و خود نيز اينگونه بود. اعتقاد داشت كه خدا به كسى كه بخواند عزت مى دهد و اگر لايقش نداند عزت را از او خواهد گرفت. پذيرفتن دعوت ثروتمندان براى او بسيار مشكل بود اما با اقشار ضعيف، كشاورزان و كارگران ساده رفت و آمد داشت و خيلى زود دعوت آنان را مى پذيرفت.

ايشان از ابتداى زندگى تا قبل از موضوع ترور شخصيت ها، خريد لوازم مورد نياز خانه را خودشان انجام مى دادند و در مسير بازگشت از نماز جماعت از مغازه هاى قصابى، نانوايى و ميوه فروشى، اقلام مورد نياز را تهيه مى كرد. به خانه مى آورد. (962)

## ساده زيستى

شيخ عطاء الله، سرگذشتى همانند سرگذشت اكثر عالمان دينى داشت. او از اوان طلبگى، با فقر و تنگدستى زندگى مى كرد. وقتى در اصفهان بود، شهريه اى براى كمك هزينه زندگى طلاب در كار نبود. و تنها به برخى از آنان كه در دوره عالى مشغول به تحصيل بودند. ماهانه هشت ريال پرداخت مى شد. او حتى قدرت خريد كتابهاى درسى را هم نداشت به طورى كه كتاب مكاسب را از روى يكى از كتب وقفى خواند و تمام كرد.

اما هرگز مشكلات ناشى از فقر، نتوانست مانعى بر سر راه علمى و معنوى او ايجاد نمايد. در قم نيز قبل از آمدن آية الله بروجردى وضع زندگى طلاب خوب نبود به گونه اى كه آية الله اشرفى با داشتن همسر و سه فرزند تنها هر دو ماه يكبار مبلغ بيست و پنج ريال شهريه مى گرفت. اما بعد از آمدن ايشان، آقاى اشرفى اصفهانى، چهل و پنج تومان شهريه مى گرفت و نصف آن را براى همسر و دخترش كه در خمينى شهر بودند، مى فرستاد و نصف ديگرش را براى خود و دو فرزندش - حاج شيخ حسين و محمد - نگه مى داشت. بدين گونه شانزده - هفده سال با دو فرزندش در يك حجره به سر برد و وضع نامساعد مالى اش اجازه نداد كه خانواده اش را به قم بياورد و خانه اى اجاره كند. (963)

وقتى از طرف آيه الله بروجردى، به كرمانشاه رفت، نزديك به يك سال در مدرسه آيه الله بروجردى تنها بود، تااينكه پس از مدتى، ايشان سفارش ‍ مى كنند كه او براى خود خانه اى اجاره كند. وى خانه اى اجاره كرد و خانواده اش را به آنجا برد و پس از گذشت سالها، خانه اى را كه بيش از دو اتاق نداشت، خريد. (964)

او تا قبل از پيروزى انقلاب اسلامى، همچنان ساده زندگى كرد با اينكه وجوه شرعى فراوانى به دستش مى رسيد و از سوى فقهاى بزرگ عصر اجازه داشت كه از آن استفاده شخصى كند، تا آخر عمر در همان خانه كوچك و ساده و تنگ زندگى كرد و بعد از پيروزى انقلاب اسلامى، كه ايشان نماينده امام و امام جمعه باختران شد و امكانات فراوانى در اختيارش بود، باز هم به همان زندگى ساده بسنده كرد و هيچ تغييرى در وضع و حال زندگى اش نداد. يكى از دو اتاق خانه اش را براى استراحت خود و خانواده اش اختصاص داده بود و ديگرى را براى مطالعه پذيرايى مسؤ ولان شهر، اين وضع را به اطلاع امام راحل رسانده و گفته بودند كه اين خانه از نظر امنيتى و نيز آسايش زندگى، مناسب نيست.

و امام فرمود بود: به آقاى اشرفى بگوييد يك خانه بزرگ و امن و مناسب با شاءن خودشان، تهيه كنند. ولى آية الله اشرفى در جواب گفته بود:

«من بيش از چند روز ديگر، زنده نيستم! و همين منزل خوب و مناسب است، از جهت امنيتى هم - ان شاء الله - خطرى ندارد» (965)

هر وقت پيشنهاد مى شد كه خانه اش را تعمير كنند، مى گفت:

«اگر راست مى گوييد، برويد خانه فقرا را تعمير كنيد، و همين براى من بس است. بسيارى از مردم در زير چادرها (در زمان جنگ) آواره هستند و امام و رهبر من در جماران، روى موكت زندگى مى كند، من چگونه اجازه بدهم كه خانه ام را تعمير و بازسازى كنيد؟!»

او جسمى ضعيف داشت و كم غذا مى خورد، وقتى به او گفته شد كه با اين وضع جسمى كه شما داريد، كم خوردن غذا براى شما ضرر دارد، گفت:

«همين قدر هم براى ما زياد است. در حالى كه رزمندگان ما در خط مقدم جبهه هاى حق عليه باطل خيلى از اوقات نان خشك مى خورند. » (966)

بعد از انتصاب به امامت جمعه كرمانشاه، هرچه به او گفته مى شد كه خدمتكارى براى خانه اش بياورند، قبول نمى كرد و مى گفت:

«من كى هستم كه كسى بيايد و من به او امر و نهى بكنم! او هم بنده خداست. من تا وقتى كه قدرت روى پا ايستادن داشته باشم، خودم كارهايم را انجام مى دهم. آن وقت هم كه از پا افتادم، آن ديگر وظيفه ديگرى است. »

## حامى وحدت

آية الله اشرفى اصفهانى، عالمى ژرف انديش واقع بين بود و بخوبى مى دانست كه اختلافات و گرفتارى مسلمانان، ناشى از توطئه خصمانه دشمنان اسلام است. در مناطق غربى كشور ايران بويژه منطقه كرمانشاه و اطراف آن، شيعه و سنى در كنار هم زندگى مى كنند. دشمنان اسلام در اين منطقه بيشتر سرمايه گذارى مى كنند تا بتوانند بين اين دو برادر اختلاف و جدايى بيندازند. آية الله اشرفى اصفهانى كه در سال 1335 شمسى از سوى آية الله بروجردى، به آن استان اعزام شد مى دانست كه مهم ترين وظيفه اش، حفظ وحدت و ايجاد برادرى و صميميت در بين مردم آن سامان است. تا آخر هم به اين موضوع بسيار توجه مى كرد، به طورى كه بعد از انقلاب اسلامى و آغاز فتنه هاى دشمنان ضد انقلاب، كه سعى كردند به سلاح زنگ زده اختلاف شيعه و سنى چنگ بزنند و آشوب به پا كنند، ايشان با تدبير و درايت خاص خود و با چنگ زدن به آيات وحدت بخش قرآن كريم انما المؤمنون اخوة (967)، واعتصموا بحبل الله جميعا و لاتفرقوا (968) شيعه و سنى را برادروار در يك صف نشايند و توطئه هاى بدخواهان و دشمنان شيطان سيرت و تفرقه افكن پست را خنثى و ناكام گردانيد. او مى گفت:

«يكى از توطئه هاى بزرگ دشمن اين است كه مى خواهد بين اقشار مختلف، اختلاف بيندازد، بين شيعه و اهل سنت و ديگر فرق مسلمين تفرقه بيندازد... ما بدون وحدت نمى توانيم جامعه و انقلاب اسلامى را به پيش ببريم (969)... امروز مساله مهم، مساله اتحاد و اتفاق بين برادران شيعه وبرادران اهل سنت است» (970)

## يار و مريد امام

آية الله اشرفى اصفهانى، از شاگردان مريدان و ياران امام خمينى (ره) بود. او نسبت به امام شناختى عميق و ارادتى عاشقانه داشت. وى بعد از رحلت مرجع بزرگ تشيع آية الله بروجردى، مردم را در امر تقليد به امام راهنمايى مى كرد. خود در اين موضوع مى گويد:

«اينجانب بر حسب تشخيص خود و تفحصى هم كه از شخصيتهاى بزرگ علمى نجف اشرف و حوزه علميه قم كردم، حضرت امام خمينى را شايسته براى مقام مقدس مرجعيت معرفى نمودم و عامه مردم را در امر تقليد، به ايشان سوق دادم، كه اين موضوع با مخالفت بعضى و كارشكنى آنها مواجه شد، و از سوى ساواك هم تهديد به تبعيد گرديدم، ولى به لطف خداوند بزرگ، در انجام اين امر الهى و وظيفه شرعى موفق شدم. » (971)

در قضيه دستگيرى امام در اوايل نهضت نيز او از حاميان ايشان (972) و تا آخرعمر هم وفادار امام بود. امام نيز از اوايل آشنايى به او عنايت و توجه داشت و در سال 1384 ق. اجازه نامه اى مبنى بر تصرف آية الله اشرفى در امور حسبيه و وجوه شرعى براى وى نوشته است و هميشه در مكاتبات خويش، با احترام و عظمت از او نام مى برد.

در دوران انقلاب اسلامى، آية الله اشرفى اصفهانى، به عنوان يار و ياور امام، محور مبارزات مردم كرمانشاه بود و رهبرى امام را همواره تبليغ و تاءييد مى كرد و صميمانه به ايشان عشق مى ورزيد.

## در سنگر نماز جمعه

نقش نماز جمعه و امام جمعه در حفظ اسلام و اتحاد مسلمين، انكار شدنى نيست. با پيروزى انقلاب اسلامى، نماز جمعه اهميت بيشترى پيدا كرد و با انتصاب ائمه جمعه شهرهاى بزرگ از سوى امام نماز جمعه سنگر انقلاب و مبارزه شد و ديديم كه چگونه دشمنان اسلام منافقان و عافيت طلبان، از نماز جمعه مى ترسيدند و تيغ كين به روى ائمه جمعه كشيدند. چرا كه ائمه جمعه كه خون پاكشان در راه حراست از اسلام و ارزشهاى انقلاب، ريخته شد و شهداى محراب انقلاب شدند، نقش رهبرى را در هر منطقه داشتند و دارند.

در اوايل پيروزى انقلاب، علماى كرمانشاه با نوشتن طومارى، از رهبر كبير انقلاب امام خمينى خواستند كه آية الله اشرفى را به امامت جمعه آن شهر تعيين نمايند. امام نيز با شناختى كه از دهها سال قبل از آية الله اشرفى داشت. خواسته آنان را قبول كرد و در 14 ذيقعده سال 1399 ق. با صدور حكمى، ايشان را به امامت جمعه كرمانشاه منصوب كرد.

## در ميدان جهاد

خطبه هاى ايشان در پيشبرد انقلاب و ادامه جنگ تحميلى و دفاعى مقدس، فوق العاده مؤ ثر بود. ايشان علاوه برتشويق جوانان به عزيمت به جبهه هاى دفاع، و دعوت مردم براى كمك به جبهه ها، خود نيز عملا مدافع و مجاهد بود. به رغم كهولت چند بار در جبهه هاى نبرد حاضر شد. وقتى مى گفتند شما جلوتر نرويد ممكن است دشمن ببيند و حادثه اى رخ دهد، مى گفت:

«خون من كه از خون اين بچه ها بالاتر نيست، بگذاريد شايد من هم در جبهه ها شهادت نصيبم گردد، شايد آن چيزى كه سالهاست به دنبال آن (شهادت) هستم، در جبهه ها پيدا كنم. » (973)

## شهادت برترين معراج عشق است... (974)

منافقان پست و خونخوار و مخنث، وقتى خو را در مقابله با انقلاب اسلامى و امام امت عاجز و زبون يافتند، مصمم بر كشتن ياران امام شدند. شهداى هفتم تير، شهيد رجائى و باهنر... و شهداى محراب... از آن جمله اند گرچه امام جمعه كشى در انقلاب اسلامى توسط دشمنان اسلام، از همان سال اول پيروزى انقلاب شروع شده بود و شهيد محراب آية الله سيد محمد على قاضى طباطبايى تبريزى، نخستين شهيد محراب انقلاب بود، ولى دو سال بعد از آن واقعه خونين بار ديگر وارثان خوارج كور و احمق، يعنى سردمداران و اعضاى ابله «سازمان مجاهدين خلق» كه بحق منافقين خلق بودند، به تحريك امپرياليسم آمريكا و ديگر دشمنان انقلاب اسلامى ايران، دست به كار شدند و با كشتن ياران امام و بمب گذارى در اتوبوسها و معابر عمومى و مساجد كشور كشتن مردم مسلمان و عادى ايران، به خيال خام خود، خواستند حمام خون به راه اندازند!... و بدين وسيله انقلاب و امام را از بين ببرند و خودشان به حكومت برسند و ناكامى شيطانى خود را التيام بخشند!... كه البته براى هميشه ناكام ماندند! گرچه دستشان به خون هزاران بى گناه آلوده شد.

آرى اين منافقان كوردل ناكام، در ظهر جمعه 23 مهرماه 1361، در سنگر نماز جمعه كرمانشاه با منفجر كردن نارنجكى، امام جمعه هشتاد ساله و مجاهد پير راه اسلام، آية الله شيخ عطاءالله اشرفى اصفهانى را به شهادت رساندند. و بدين سان چهارمين شهيد محراب به پيشگاه ابديت تقديم شد.

شهادت ميراث مردان خداست و ننگ و رسوايى نصيب منافقان و وارثان آل ابى سفيان و خوارج...

آية الله اشرفى اصفهانى با شهادت به آرزوى ديرين خود رسيد، اما ننگ و نفرين ابدى و عذاب الهى دامنگير منافقان گشت.

پيكر مطهر اين لاله خونين پس از تشييع با شكوه مردم كرمانشاه به اصفهان انتقال داده شد و پس از مراسم با شكوه ديگرى در گلستان شهداى تخت فولاد اصفهان به خاك سپرده شد.

امام خمينى كه يار وفادار و مجاهد راه اسلام را از دست داده و داغدار شده بود، در پيام مهمى به مناسبت شهادت اين شهيد محراب، نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. انا لله و انا اليه راجعون

چه سعادتمندند. آنان كه عمرى را در خدمت به اسلام و مسلمين بگذرانند و در آخر عمر فانى به فيض عظيمى كه دلباختگان به لقاءالله آرزو مى كنند، نايل آيند... شهيد عزيز محراب اين جمعه ما از آن شخصيتهايى بود كه اينجانب يكى از ارادتمندان اين شخص والامقام بوده و هستم. اين وجوه پر بركت متعهد را قريب شصت سال است مى شناختم. مرحوم شهيد بزرگوار حضرت حجة الاسلام و المسلمين حاج آقا عطاءالله اشرفى را در اين مدت طولانى به صفاى نفس و آرامش روح و اطمينان قلب و خالى از هواهاى نفسانى و تارك هوى و مطيع امر مولا و جامع علم مفيد و عمل صالح مى شناسم و در عين حال مجاهد و متعهد و قوى النفس بود... خداوند او را در زمره شهداى كربلا قرار دهد و لعنت و نفرين خود را بر قاتلان چنين مردانى نثار فرمايد... » (975)

حضرت آية الله خامنه اى، رهبر معظم انقلاب اسلامى، در دوره رياست جمهورى خود، به مناسبت شهادت آية الله اشرفى اصفهانى فرمودند:

مرحوم آقاى اشرفى رضوان الله عليه يك انسان دوست داشتنى مطلوب بود... بسيار متواضع، با اخلاص، باصفا و بى ادعا بود. به طورى كه احترام و تجليل همگان را بر مى انگيخت. (976)

# آية الله حيدرى ايلامى

متوفاى: 11/10/1365 ش.

خروش مقدس

## در محضر اهل بيت

حاج شيخ عبدالرحمن حيدرى ايلامى به سال 1304 ش. در شهر ايلام ديده به جهان گشود. تحصيلات را تا ششم نظام قديم ادامه داد و سپس در كسوت معلمى به تدريس مشغول شد اما رؤ يايى صادق مسير زندگى او را تغيير داد.

او در رؤ يا، محضر دوازده امام معصوم را در حالى درك مى كند كه وجود مقدس ائمه هدى با جمعى از مردم و دانش آموزان بر او وارد مى شوند بقچه اى را كه به همراه داشته، باز كرده و قبايى را از آن خارج مى كنند و بر تن او مى پوشانند و عصايى به دستش مى سپارند؛ آنگاه به او امر مى كنند كه اين جمله را به مردم بياموزد:

ولاية على بن ابى طالب حصنى فمن ذخل حصنى امن من عذايى

وى از خواب بر مى خيزد و چون قلم و كاغذ در دسترس نبود؛ زغالى را از بخارى بيرون مى آورد و اين جمله را بر ديوار منزل مى نگارد؛ جمله اى كه تاريخ هجرتش را رفم مى زند و سرآغاز راه ديگرى در زندگيش مى شود. راهى كه «هستى» به نيم نگاه راهبر و راهنمايش «هست» است و تلخى ها و سختى ها بر رهروانش از عسل شيرين تر.

## در بارگاه نور

شيخ عبدالرحمن با هجرت به كربلاى معلى چون كبوترى بر گرد «كعبه شش گوشه » به طواف مى پردازد و واژه علم را با توسل و تعبد جهت مى بخشد.

از آنجا كه مرهم شهريه جراحت فقر خود و خانواده اش را التيام نمى بخشد، با خريد بيل كارگرى، روزها را در باغهاى خارج شهر به آبيارى و شبها را در صحن اباعبدالله و حجره ها به تحصيل مى پردازد. عرق روز را به مركب شب تبديل و طى دو سال از ابتداى جامع المقدمات تا پايان شرح لمعه را نزد استادان به نام آن زمان چون آية الله سعيد تنكابنى، آية الله جعفر رشتى، آية الله محمد حسين مازندرانى، آية الله يوسف بيارجمندى، و والد آية الله محمد هادى معرفت تلمذ مى كند و با رحلت آية الله سيد ابوالحسن اصفهانى كربلا را به سوى سامرا ترك، و در مدرسه ميرزاى شيرازى فصلى ديگر از علم و عمل را آغاز مى كند.

او در مدت اقامت هشت ساله خود در كنار مرقد امام على النقى عليه‌السلام و امام حسن عسكرى عليه‌السلام ضمن تحصيل رسائل و مكاسب در درس ‍ خارج فقه و اصول آية الله حاج شيخ مجتبى لنكرانى، آية الله حاج شيخ عبدالرسول اصفهانى و آية الله حاج شيخ عبدالله اصفهانى (معروف به حاج شيخ) شركت كرده، از خرمن علم و ادب هر يك خوشه ها بر مى چيند. در اين زمان است كه روح صيقل خورده شيخ عبدالرحمن در فقر و مصيبت فرزند، او را به حريم نورانى اين دو امام همام نزديك كرده، مورد توجه و شاهد كرامات اين بارگاه نور مى شود.

پس از چندى عطش سيرى ناپذير علم و معرفت وى را به بارگاه اميرمؤمنان على عليه‌السلام و حوزه نجف اشرف مى كشاند و در درس خارج آيات عظام: سيد محسن حكيم، سيد ابوالقاسم خويى، حاج سيد محمود شاهرودى، آقا ميرزا باقر زنجانى و آقا شيخ حسين حلى شركت كرده، در مقابل استادان تفسير، كلام، فلسفه و عرفان نيز زانوى ادب بر زمين مى زند.

آوازه علم و تقواى شيخ عبدالرحمن او را در زمره هيئت استفتاى برخى از مراجع قرار مى دهد؛ آوازه اى كه در همان روزهاى آغازين ورود به حوزه در كربلاى معلى ورد زبان عام و خاص بود. آية الله محمد هادى معرفت مى گويد:

«عبادت ايشان در حوزه علميه كربلا نمونه بود و همه ايشان را به پاكى و تعبد مى شناختند و چنان گرم تحصيل بودند كه حتى يك لحظه را تلف نمى كردند. »

## در محفل انس

با آغاز نهضت روحانيت در ايران و تبعيد امام راحل به نجف اشرف، آية الله حيدرى گمشده خود را در وجود امام مى يابد و جاذبه روحانى اش او را به مدار و محفل انس او مى كشاند.

وى ضمن شركت در درس خارج اصول و فقه امام در بحث «ولايت فقيه» امام نيز شركت مى كند و همين درس افقى نو را فراروى او مى گشايد و انديشه سريان فقه در گستره جامعه و به عينيت رساندن احكام الهى در متن زندگى مردم را، در باورش بارور مى كند. او كه پس از سالها تلاش و تحصيل به مقام اجتهاد رسيد، مى آيد، تا رسالت الهى خويش را در جامعه به انجام رساند.

## در ركاب ولايت

در خواست كردهاى فيلى بغداد از او به سال 1350 ش. براى ارشاد و تبليغ در مسجد ابوسفيان، آية الله حيدرى را وارد مرحله تازه اى از حيات پربارش ‍ مى كند و او را به جرگه آنانى پيوند مى زند كه با كوله بارى از علم و عصاى تقوى، طلايه دار حركتهاى حماسه و عشق مى شوند.

دستگاه امنيتى عراق بيش از دو سال حضور وى را در پايتخت تحمل نمى كند و پس از دستگيرى در مرز بصره، او را به يكى از پاسگاه هاى ايرانى تحويل مى دهد. آية الله حيدرى پس از آزادى از اردوگاه، راهى شهر جهاد و اجتهاد مى شود. و نزديك به دو سال بر كرسى تدريس فقه و اصول مى نشيند. در اين ايام است كه با درخواست مردم و روحانيت در تبعيد ايلام به زادگاهش باز مى گردد. با ورود آية الله حيدرى در سال 54 به شهر ايلام، انقلاب و نهضت روحانيت در اين نقطه جلوه تازه اى به خود مى گيرد و روحانيت مبارزه ايلام شكل مى گيرد. در آغاز ورود به شهر با بيان اين مطلب كه:

«من نماينده مراجع عظام هستم و حاضر به معرفى خود به ساواك و يا شهربانى نيستم »

تهديد ساواك و شهربانى را تهديدى توخالى حساب كرده، اولين ضربه روحانيت را بر پيكر دستگاه حكومتى وارد مى كند.

آية الله حيدرى در نخستين گام خود در احياى امر به معروف و نهى از منكر با هميارى مردم خدا جو بلندگوهايى را كه در ميادين شهر موسيقى مبتذل پخش مى كنند. جمع آورى مى كند.

خنثى كردن تبليغات بهائيت در استان، دعوت از دهها روحانى از حوزه علميه قم چون آية الله محمد رضا طبسى (ره)، حجة الاسلام كوشكى و...، تاءسيس مدرسه علميه باقريه و تربيت طلاب، تاءسيس بيش از 80 حسينيه و مسجد در سطح استان، تشكيل كلاسهاى تابستانى قرآن و احكام براى خواهران و برادران در مقاطع مختلف سنى و ترغيب و تشويق مردم در هر چه با شكوهتر برگزار كردن ايام الله، خصوصا نيمه شعبان، شهر ايلام را به شهرهاى مذهبى و انقلابى تبديل مى كند و استان را در قبضه قدرت روحانيت مبارز و تبعيدى شهر قرار مى دهد.

ترك شهر از سوى آية الله حيدرى به هنگام ورود شاه معدوم به ايلام خشم دستگاه را نسبت به او دو چندان مى كند و از همين زمان است كه وى مشى تهاجمى خود را آغاز مى كند و اين روند به گونه اى پيش مى رود كه شش ماه قبل از پيروزى انقلاب اداره هاى دولتى و دستگاههاى امنيتى نظام ستم شاهى تنها حضورى سمبليك را در منطقه ايلام ايفا مى كردند.

سپهبد مقدم رئيس دستگاه امنيتى كه ايلام را از دست رفته مى ديد با نامه اى متظلمانه و عنوان اين مطلب كه اين كشور تنها كشور شيعى است و بايد از آشوب حفظ شود قرآنى را به همراه يك ميليون تومان براى او مى فرستد تا او را به سازش بكشاند. آية الله حيدرى با عبارتى كوتاه و محتوايى رسانامه سپهبد مقدم را زير نويس مى كند.

بعد از سلام كلام الله بوسيده و بر ديده گذاشتم ؛ ولى از قبول اين گونه پولهايى كه تا كنون از بركت و توجهات ولى عصر (عج) فرجه الشريف عادت ننموده ام، معذرت مى خواهم، خداوند متعال ما و شماها را به حق و حقيقت و اسلام واقعى راهنمايى و از ظلم و ستم و خيانت به مسلمانان و دين مبين اسلام نگهدارى (و) محافظت فرمايد.

حيدرى 26/1/57

آية الله حيدرى نخستين كسى است كه دادگاه عدل اسلامى را به همين نام شش ماه قبل از پيروزى انقلاب در منزل خود بنيان نهاد و به شكايات و اختلافات مردم رسيدگى مى كرد و نيز اولين كسى است كه حدود اسلامى را قبل از پيروزى انقلاب - بدون اعتنا به تهديدهاى ساواك و شهربانى وقت در مسجد جامع ايلام در برابر ديدگان مردم - جارى ساخت.

وى قبل و پس از انقلاب فرماندهى امنيتى و حراستى استان ايلام را به دست گرفت و با تشكيل ستادهاى مقاومت و هسته هاى ضربت در تمام نقاط استان راه را بر سودجويان و ضد انقلابها بست.

در پيش گرفتن روش پدرانه و گفتگو محرمانه با كارمندان دولت و حتى نيروهاى نظامى و انتظامى براى جذب آنان همزمان با خروش مقدسش بر عليه دستگاه ستم شاهى - نه تنها نشان از هوشمندى سياسى و فردانگرى او داشت بلكه همين بر خورد باعث گشت تا با پيروزى انقلاب اسلامى، بافت ادارى استان با حفظ اسناد و مدارك در خدمت انقلاب باقى بماند.

هشدار او به نيروهاى زرهى كرمانشاه و دستور او مبنى بر روشن كردن آتش ‍ بر قله ها و تپه ها در شبهاى انقلاب، رعب و وحشت را در دلهاى نيروهاى اعزامى از پادگان كرمانشاه دو چندان ساخت.

فرياد او در مسجد جامع در عكس العمل تهديد ساواك مبنى بر دستگيرى طلاب اعزامى با اين بيان:

اگر طلبه اى را بگيرند، كافى است تونل را ببنديم. با همين امكانات كه داريم، توان آن را داريم كه ماها با طاغوت بجنگيم. »

شورى وصف ناپذير در مردم ايجاد كرد و كوره انقلاب را تا روز 12 بهمن شعله ورتر نمود.

سرانجام رشادتهاى مردم و جوانان ايلامى با تقديم شهيدانى به پيشگاه انقلاب به بار نشست و آية الله حيدرى همزمان با ورود امام در 12 بهمن با آمدن به خيابان و شليك چند گلوله از تفنگ خود پيروزى انقلاب را اعلام كرد و پس از تشكيل شوراى انقلاب و هماهنگى با شهيد مظلوم بهشتى ماهها يكه و تنها با تنى خسته انقلاب را در استان ايلام هدايت كرد.

## در مجلس خبرگان

آية الله حيدرى در سال 1358 ش. با 95000 راءى از سوى مردم به مجلس ‍ خبرگان قانون اساسى راه يافت و از آن پس تا زمان حيات پربارش دو دوره متوالى نمايندگى مردم در مجلس خبرگان را عهده دار بود. نقطه نظرها و ديدگاههاى او در خصوص حاكميت ولايت مطلقه فقيه در خبرگان قانون اساسى و موضع گيرى او در مقابل تفكر ليبرالى كسانى چون بنى صدر بيانگر ژرف انديشى اين پير فرزانه است. وى مى گويد:

وقتى اصل ولايت فقيه مطرح شد، بنى صدر كه در صندلى جلوى من نشسته بود، به عقب برگشت و گفت: آقاى حيدرى ولايت فقيه ديگر چيست؟

من به او گفتن تو نمى فهمى يعنى چه!

سخنان شجاعانه وى در اين مجلس در مقابل مناديان ولايت طاغوت و برخورد لفظى او با بنى صدر آغازگر رويارويى اين دو بود كه نقطه پايان آن را نيز در صالح آباد ايلام توسط جوانان حزب الهى نهاد.

## در ستيز با ليبراليزم

نبرد باالتقاط و ابتذال سر لوحه برنامه هاى آية الله حيدرى به شمار مى رفت. او همانگونه كه شجاعانه در عصر ستم شاهى پرچم مبارزه با فساد و ابتذال را به اهتزاز در آورده بود. در بحبوحه عصر سفسطه گرى گروهكهاى الحادى و التقاطى براى گمراهى جوانان موضع خدا محورانه خويش را در سايه سار ولايت فقيه ادامه داد و شير مردان شهر را در راستاى رويارويى باالتقاط سازماندهى كرد.

از بين بردن جايگاههاى فروش نشريات ضد انقلاب، مبارزه با كتابفروشيها، كتابخانه ها، نوارخانه ها و خانه هاى تيمى منافقين و ممانعت از سخنرانى سران كومله و دمكرات و خروج مفتضحانه آنان از شهر گامهاى آغازين نيروهاى تحت رهبرى او بود. وضعيت شهر به نفع نيروهاى انقلاب به گونه اى ورق خورد كه در زمان دولت موقت بازرگانى، هيئت نهضت آزادى به ايلام با ماشينهاى كذايى حتى جراءت پياده شدن از ماشين را پيدا نكردند.

اعزام جوانان ايلامى به كردستان در راستاى كمك رسانى به شهيد چمران در زمانى كه ايلام از سوى منافقين، «قلب كردستان» ناميده مى شد، از زيباترين حركتهاى سياسى اين فرزانه گمنام است كه تاءثيرى بس شگرف در روحيه ياران انقلاب در منطقه غرب و شمال غرب بر جاى نهاد.

با اين همه فردانگرى، هوشمندى سياسى آية الله حيدرى را بايد در موضع صريح و قاطع او در مقابل بنى صدر و حركت ليبراليزم جستجو كرد كه استان ايلام را به كانون تقابل و رويارويى با بنى صدر و خط منحط فكرى او تبديل كرد.

آية الله حيدرى با شجاعتى در انتخابات رياست جمهورى اعلام كرد: «بنده كه حيدرى باشم به ايشان راءى نخواهم داد. »

و اين سر آغاز حركتى شد كه منجر به ممانعت مردم از ورود بنى صدر در هنگام تصدى رياست جمهورى به شهر گشت. بنى صدر كه ورود به شهر را به جهت خشم مقدس مردم به صلاح خود نمى ديد، تصميم به رفتن بر مزار شهداى ايلام در 45 كيلومترى شهر گرفت كه در آنجا نيز با يورش ‍ خانواده هاى شهدا و حزب الله ايلام روبرو گشت كه به سمت هلى كوپتر حمله ور شدند و با پاشيدن خاك بر روى او و سردادن شعار «مرگ بر ضد ولايت فقيه» «فرمانده كل قوا خمينى روح خدا» او را مجبور به فرار مى كنند.

عزل بنى صدر از فرماندهى كل قوا از سوى امام خمينى در شامگاه همان روز بعد از اين واقعه، نقطه عطف و مدالى پرافتخار بر سينه مردمى است كه پيرشان را در اين حركت مطيع و فرمانبردار بودند.

عشق آية الله حيدرى به مقام معظم رهبرى، حجة الاسلام هاشمى رفسنجانى و شهيد مظلوم بهشتى در قاموس واژه ها نمى گنجد و همواره اين سه را امين امام و ياوران راستين انقلاب بر مى شمرد و نسبت به تفكر مقابل اين سه رادمرد بزرگ تاريخ انقلاب هشدار مى داد.

آية الله حيدرى حاكميت «قانون خدا» را در گرو حاكميت ولايت مطلقه فقيه مى دانست و سرافرازى در دنيا و آخرت را پيروى از ولايت مى دانست. همانگونه كه در وصيتنامه سياسى الهى خود مى نويسد:

«خدمت به اسلام و مسلمانان را در حد قوه و قدرتى كه داريد، ترك نكنيد و همواره پيرو رهبر عظيم الشاءن - خمينى بت شكن روحى فداه - باشيد به او و فرامين آن حضرت عمل كنيد كه سرافرازى دنيا و آخرتتان در اين است.

## در نگاه امام

عملكرد قاطعانه و شجاعانه آية الله حيدرى در مقابل خطوط انحرافى براى برخى خوشايند نبود آنان با به وجود آوردن جوى ناجوانمردانه در صدد به انزوا كشاندن آية الله حيدرى از صحنه سياست برآمدند اينجا بود كه آية الله حيدرى كه حفظ نظام و وحدت نيروهاى انقلاب را بر دفاع از موضع گيريهاى خود ترجيح مى داد و به قم هجرى كرد تا مشغول تدريس و تحقيق شود.

شناخت امام نسبت به زهد و تقوا و موضع گيريهاى خدا محوارنه آية الله حيدرى و همچنين وضعيت حساس منطقه موجب گشت كه امام با حكمى ديگر او را به استان بازگردانه تا تمام نقشه هاى ضد انقلاب نقش بر آب شود.

جناب مستطاب حجة الاسلام شيخ عبدالرحمن حيدرى دامت افاضاته

«مقتضى است جنابعالى در اين موقعيت حساس كه مردم احتياج بيشترى به راهنمايى و ارشاد دارند به ايلام برويد و همانند گذشته به ترويج شريعت مقدسه و اصلاح امور و رفع مشكلات مردم اشتغال ورزيد و با همكارى و كمك علماى اعلام دامت افاضاتهم و اهالى متدين و بالاخص جوانان عزيز جلو تبليغات سوء دشمنان اسلام و مملكت را بگيريد و وحدت و يگانگى را بخواست خداى متعال حفظ كنيد.

موفقيت و سعادت همگان را از خداى تعالى خواستارم».

روح الله الموسوى الخمينى

## در سنگر جهاد

آية الله حيدرى با پيروزى انقلاب اسلامى، عده اى را ماءمور سركشى و ديده بانى مرز با عراق كرد. وى در چند نوبت بازديد از پاسگاههاى مرزى وضعيت منطقه و احتمال شروع جنگ را به اطلاع امام رساندند و كم كارى و عدم توجه از سوى مسئولين امنيتى را گزارش دادند.

به جراءت مى توان گفت آية الله حيدرى اولين مجتهدى است كه با به صدا در آمدن ناقوس جنگ به لباس رزم قامت بست. وى بى درنگ در ساعات آغازين جنگ و پس از سقوط شهر مهران، فرمان تشكيل خط پدافندى در تنگه «گنجانچم» را صادر كرد و با پوشيدن لباس رزم و فراخوانى مردم، جوانان و عشاير به مسجد جامع با سخنرانى پرشور خويش فرمان بسيج مردمى را صادر كرد. و پس از پايان سخنرانى به همراه جوانان ايلامى به سمت مهران حركت كرد.

در اين هنگام نيروهاى ارتش كه با خيانت بنى صدر و عدم پشتيبانى او تا منطقه گلان عقب نشينى كرده بودند با آية الله حيدرى و نيروهاى مردمى روبرو شدند. آية الله حيدرى با تهديد نيروها به تشكيل دادگاه صحرايى در صورت عقب نشينى، خط پدافندى را به منطقه گنجانچم يعنى بيست كيلومتر جلوتر از ارتش انتقال دادند. و آنگاه با ماءمور كردن برخى در جهت ثبت نام و مسلح كردن عشاير، به جبهه حال و هوايى ديگر بخشيد كه همين جذب نيروهاى مردمى بناى آغازين لشكر مقتدرى به نام اميرالمؤمنين عليه‌السلام گشت كه در طول تاريخ دفاع مقدس حماسه هايى درخشان در دفتر مقاومت اين مرز و بوم به ثبت رساند.

آية الله حيدرى نخستين كسى است كه ستاد جذب و هدايت كمكهاى مردمى را شكل داد. او مسئوليت اين امر خطير را از ساعتهاى نخست جنگ تا پايان عمر پربارش بر عهده داشت. در طى سالهاى دفاع مقدس و آوارگى مردم در كوه و دشت با تشكيل ستادى مركزى و تقسيم كردن آن به سه محور، به كمك مردم جنگ زده پرداخت.

در عمليات پيروزمند فتح ميمك كه نخستين عمليات نيروهاى اسلام به شمار مى رود و با هماهنگى ارتش و نيروهاى عشايرى ايلام صورت گرفت، آية الله حيدرى فرماندهى محورى آنرا بر عهده داشت. از اين رو مى توان او را يكى از پايه گذاران جنگهاى چريكى دفاع مقدس بر شمرد.

او در همان آغاز انقلاب بارها مى گفت: من بنى صدر را خوب مى شناسم» و همين شناخت او از بنى صدر وى را بر آن داشت تا زمانى كه بنى صدر در راءس فرماندهى كل قواست، يكى لحظه جبهه جنگ را ترك نكند. حمايتهاى مادى و معنوى آية الله حيدرى از رزمندگان اسلام و شركت او در عمليات فتح المبين، بيت المقدس خاطره عالمان و بزرگانى را زنده مى كند كه در جنگهاى ضداستعمارى در طول تاريخ تسبيحشان قطار فشنگ و محرابشان سنگر و آب وضويشان خون رخسارشان بود.

## در عينيت جامعه

در زندگى روشى زاهدانه و عارفانه داشت و وقتى از دنيا رفت جز تفنگ، پوستين، عصا، ساعت و تعدادى كتاب از خود چيزى بر جاى ننهاد در وصيتنامه خود نوشت:

خانه گلين و تير كلافى قم هم از آن من نيست و بايد در خصوص تصرف در كتابها و خانه از امام امت و حضرت آية الله گلپايگانى اجازه گرفت.

همواره در متن جامعه قرار داشت و در سوگ و سور مردم شريك بود. او در حقيقت نماد و نماينده يكايك مردم به شمار مى رفت و اين تجلى يك امت در پيكره يك مرد تا آنجا پيش رفت كه هر قشر و صنف او را از خود و خود را از او مى دانستند.

متواضع بود و كم سخن، ناگفته هايش بيش از گفته هايش بود. كارهايش را خود انجام مى داد، غذايش ساده و درب خانه اش در طول شبانه روز به روى همه باز بود. اهل تهجد و شب زنده دارى بود؛ اما از هر گونه تظاهر و ظاهر سازى دورى مى جست و در عين حالى كه بر قله اجتهاد، زهد و عرفان قرار داشت، با زبان ساده و عاميانه با مردم سخن مى گفت. به سادات احترامى ويژه مى گذاشت. اگر احساس مى كرد كه پرداخت كنند وجوهات شرعى نظرى دارد، از پذيرفتن آنها خوددارى مى كرد.

حلقه وصل ميان مسئولين و مردم به شمار مى رفت و اين از ويژگيهاى منحصر به فرد او به شمار مى رفت.

هر گاه با عامه مردم خلوت مى كرد. مردم را به پيروى از قانون و احترام به قانونگذاران دعوت مى كرد و مى گفت: «اينها مهمان شما هستند؛ از شهرهاى دور براى كمك به شما آمده اند؛ به آنها احترام بگذاريد. » گاه با سخنانى مليح به معترض نسبت به مسئولين مى گفت: بگو ببينم تو براى انقلاب چه كرده اى؟»

هرگاه با مسئولين مى نشست، دردمندانه مى گفت: از يادنبريم اينها ولى نعمتهاى ما هستند. اينها ما را به اينجا رسانده اند.

از خودگذشتگى و به خدا پيوستگى، او را به مرزى رسانده بود كه از اهانت به خود مى گذشت اما اهانت به نظام و مسئولين را تحمل نمى كرد. اجازه نمى داد كسى باورها و اعتقادات مردم را به مسخره بگيرد، با خرافه زدايى و پالايش و پيرايش اعتقادات مردم درد شناسانه و درمان گرايانه برخورد مى كرد. بر اين عقيده بود كه بايد نخست زمينه پذيرش و آنگاه، جايگزينى به فراخور زمان و مكان ايجاد كرد تا فرهنگ پويا و زاويه هاى واقعى در متن جامعه شكلى نهادينه به خود گيرد.

در مسير ناب سازى فرهنگ برخورد فيزيكى را جايز نمى دانست. و آن را جزو وظايف و رسالتهاى روحانيت مى دانست. همين نگرش و روش و منش، او را در زمره محييان دين با روش خاص خود قرار داده است كه روشى صد در صد موفق در راستاى اهداف اسلام و انقلاب بود.

امر به معروف، نهى از منكر، اقامه نماز، رسيدگى به اختلافها و شكايتهاى مردم، دستگيرى از مستمندان، حمايت از روحانيت و مسئولين نظام، پشتيبانى از حزب الله برنامه هر روز زندگى او بود.

خاطرات و خطرات اين فصل از زندگى آية الله حيدرى از جذاب ترين و شيرين ترين حكايات مردانى است كه حماسه حضور و در عينيت بودن جامعه را بر كنج عزلت و عافيت ترجيح دادند.

## در وادى رحمت

دوستان آية الله حيدرى، زمانى او را در مسير لقاء خدا يافتند كه حضرت امام (ره) در عكس العمل خبر بيمارى ايشان با تاءثر فرمودند:

«دوستان ما يكى يكى مى روند. »

سرانجام اين مرد سنگر و محراب اين زاهد و همقدم امام در نيمه شب يازدهم دى ماه 1365 ش. از اين جهان رخت برداشت و رخ بر بست و استان ايلام، رزمندگان اسلام و حزب الله را در سوگ خود نشاند.

اصرار مردم براى انتقال پيكر مطهرش به ايلام با پا در ميانى حضرت آية الله العظمى گلپايگانى پايان يافت.

پيكر پاك و مطهرشان با تشيع با شكوه مردم ايلام و قم و نمايندگان بيت امام و رياست جمهورى به حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه عليه‌السلام منتقل و در جوار او به خدا سپرده شد. و او سرانجام با جسم نحيف به ديدار امامان معصومى شتافت كه يك لحظه ذكر و نامشان از لبش نيفتاد و با تمام فقر و تنگدستى دست نياز را جز بر در خانه آنان - كه واسطه فيض الهى بودند - دراز نكرد. اميد است كتابهاى او كه به گفته خود تنها سرمايه زندگيش به شمار مى رفته است و سالهاى سال با فقر و تنگدستى جمع كرده است در كتابخانه اى كه در سفر رهبر انقلاب كلنگ آن توسط نماينده ايشان بر زمين زده شد مورد استفاده نسل فردا قرار گيرد. تا به تنها وصيت او كه شكوفايى علم و فرهنگ در اين استان است جامه عمل پوشيده شود.

عارف برگ حضرت آية الله بهاء الدينى در ملاقات با جمعى از مردم ايلام فرمودند:

«بايد او را در قبرستان ايلام دفن مى كرديد تا خدا به يمن وجود او عذاب را از قبرستان شما دور مى داشت.

پاينده باد حوزه هاى نور حجره هاى كوچك كه در هر زمان و مكانى خيزشگاه مردانى بزرگ و ژرف انديش بوده و هست و خواهد بود.

# امام خمينى (قدس سره)

ارتحال: 14 خرداد 1368 ش.

حديث بيدارى

حميد انصارى

سال 1320 هجرى قمرى از نيمه مى گذشت كه مولودى در ايران ديده به جهان گشود كه بعدها با قيام الهى خويش سرنوشت ايران و جهان اسلام را دگرگون ساخت و انقلابى را پديد آورد كه قدرتهاى مسلط جهان و تمامى دشمنان آزادى و استقلال ملتها، از همان آغاز در برابرش صف كشيدند و براى سركوبى اش به ميدان آمدند.

آن روز كسى نمى دانست، اين همان است كه فرداها دنيا او را به نام «امام خمينى» خواهند شناخت. همانكه وقتى قيام خويش را آغاز كند، در برابر بزرگترين قدرتهاى جهان خواهد ايستاد و از استقلال كشور و مجد امت اسلام دفاع خواهد كرد و احياگر دين خدا در عصر مسخ ارزشها خواهد شد.

## پيشينه تاريخى:

بيستم جمادى الثانى «روز كوثر» است، پس از وفات فرزندان پيامبر گرامى اسلام صلى الله عليه و آله مشركين قريش خوشيها كردند و زبان به زخم گشودند كه نسل پيامبر ادامه نخواهد يافت! از خالق هستى فرمان رسيد: «انا اعطيناك الكوثر... ان شانئك هو الابتر». در آن روز بزرگ، كوثر و لايت و امامت در زمين جارى گشت و بانوى عفت و ايمان، صديقه طاهره عليه‌السلام ديده به جهان گشود تا امام هميشه عدالت و انسانيت را مونس و همسر باشد و نسلى پديد آورند كه يازده ستاره امامت، ايستاده بر شاهراه هدايت انسانها از آن جمله اند. نسلى كه صلح و جنگش، مناجات و سكوتش، حلم و علمش و حيات سراسر مقاومت و رنج و شهادتش و سرانجام غيبت موعود به انتظار نشسته اش حكمتهاى الهيه را رقم مى زند و ثابت مى كند كه بندگان خدا در عصر هبوط و در حصار زمان و طبيعت به خود وانهاده نشده اند و حق پويان و رهروان طريق هدايت را هميشه هدايت كننده اى هست و زمين را حجت حق خالى نخواهد ماند. دوران غيبت آغاز شد و كشمش هماره خوب و بد نيز ادامه يافت. نسل در نسل، گردنكشان و زر پرستان و اصحاب فساد در جبهه ظلمت خويش و در آنسو مؤمنان و صالحان و پاك سيرتان در وادى نور رويارو ايستادند. انوار وحى بر جهان تابيده بود و اسلام با فتح قلوب بندگان خوب خدا قلمرو خويش را گسترش مى داد و تا دور دستهاى شرق و از آنسو تات قلب اروپا پيش مى رفت. تمدنى بزرگ و بى سابقه شكل مى گرفت و بشر شاهد جهش ‍ و تحولى شگرف در پهنه علم و ادب، فرهنگ و هنر و تمامى آثار تمدن واقعى با مبنايى استوار از ايمان و انگيزه بود.

## از ولادت تا هجرت

در روز بيستم جمادى الثانى 1320 هجرى قمرى در شهرستان خمين از توابع استان مركزى ايران در خانواده اهل علم و هجرت و جهاد و در خاندانى از سلاله زهراى اطهر عليه‌السلام، روح الله الموسوى الخمينى پاى بر خاكدان طبيعت نهاد.

پدر بزرگوار امام خمينى مرحوم آية الله سيد مصطفى موسوى از معاصرين مرحوم آية الله العظمى ميرزاى شيرازى (ره) پس از آنكه ساليانى چند در نجف اشرف علوم و معارف اسلام را فراگرفته و به درجه اجتهاد نائل آمده بود به ايران بازگشت و در خمين ملجاء مردم و هادى آنان در امور دينى بود. در حالى كه بيش از 5 ماه از ولادت «روح الله» نمى گذشت، طاغوتيان و خوانين تحت حمايت عمال حكومت وقت، نداى حق طلبى پدر را كه در برابر زورگوئيهايشان به مقاومت برخاسته بود با گلوله پاسخ گفتند و در مسير خمين به اراك وى را به شهادت رساندند. بستگان شهيد براى اجراى حكم الهى قصاص به تهران (دارالحكومه وقت) رهسپار شدند و بر اجراى عدالت اصرار ورزيدند تا قاتل قصاص گرديد.

بدين ترتيب امام خمينى از اوان كودكى با رنج يتيمى آشنا و با مفهوم شهادت روبرو گرديد وى دوران كودكى و نوجوانى را تحت سرپرستى مادر مؤمنه اش (بانو هاجر) كه خود از خاندان علم و تقوا و از نوادگان مرحوم آية الله خوانسارى (صاحب زبدة التصانيف ) بوده است و همچنين نزد عمه مكرمه اش (صاحب خانم) كه بانويى شجاع و حق جو بود، سپرى كرد اما در سن 15 سالگى از نعمت وجود آن دو عزيز نيز محروم گرديد.

حضرت امام از سنين كودكى و نوجوانى با بهره گيرى از هوشى سرشار، قسمتى از معارف متداول روز و علوم مقدماتى و سطح حوزه هاى دينيه، از آن جمله ادبيات عرب، منطق و فقه و اصول را نزد معلمين و علماى منطقه (نظير آقا ميرزا محمود افتخار العماء مرحوم ميرزا رضا نجفى خمينى، مرحوم آقا شيخ على محمد بروجردى، مرحوم آقا شيخ محمد گلپايگانى و مرحوم آقا عباس اراكى و بيش از همه نزد برادر بزرگش آية الله سيد مرتضى پسنديده) فرا گرفت و در سال 1298. ه‍ ش. عازم حوزه علميه اراك شد.

## هجرت به قم، تحصيل دروس تكميلى و تدريس علوم اسلامى:

اندكى پس از هجرت آية الله العظمى حاج شيخ عبدالكريم حائرى يزدى رحمة الله عليه (نوروز 1300 ش. مطابق با رجب المرجب 1340 هجرى قمرى) امام خمينى نيز رهسپار حوزه علميه قم گرديد و به سرعت مراحل تحصيلات تكميلى علوم حوزوى را نزد اساتيد حوزه قم طى كرد. كه مى توان از فراگرفتن تتمه مباحث كتاب مطول (در علم معانى و بيان) نزد مرحوم آقا ميرزا محمد على اديب تهرانى و تكميل دروس سطح نزد مرحوم آية الله سيد محمد تقى خوانسارى، و بيشتر نزد مرحوم آية الله سيد على يثربى كاشانى و دروس خارج فقه و اصول نزد زعيم حوزه قم آية الله العظمى حاج شيخ عبدالكريم حائرى يزدى نام برد.

همزمان با فراگيرى فقه و اصول نزد فقها و مجتهدين وقت به فراگيرى رياضيات و هيئت و فلسفه نزد مرحوم حاج سيد ابوالحسن رفيعى قزوينى و ادامه همين دروس به اضافه علوم معنوى و عرفانى نزد مرحوم آقا ميرزا على اكبر حكيمى يزدى و عروض وقوافى و فلسفه اسلامى و فلسفه غرب را نزد مرحوم آقا شيخ محمد رضا مسجد شاهى اصفهانى و اخلاق و عرفان را نزد مرحوم آية الله حاج ميرزا جواد ملكى تبريزى و عالى ترين سطوح عرفان نظرى و علمى را به مدت شش سال نزد مرحوم آية الله آقا ميرزا محمد على شاه آبادى بپردازد.

پس از رحلت آية الله العظمى حائرى يزدى تلاش امام خمين به همراه جمعى ديگر از مجتهدين حوزه علميه قم به نتيجه رسيد و آية الله العظمى بروجردى (ره) به عنوان زعيم حوزه علميه عازم قم گرديد.

مشى سياسى حضرت امام كه سخت معتقد به حفظ كيان حوزه ها و اقتدار روحانيت و زعامت دينى به عنوان تنها پناهگاه مردم در آن روزهاى خطير و پرآشوب بود، موجب مى شد تا آن حضرت عليرغم شايستگى ها و اختلاف نظرها، همواره علم و فضل و تلاش خويش را در خدمت به تحكيم حوزه تازه تاءسيس علميه قم و به عنوان مدافعى دلسوز در كنار آية الله العظمى حائرى و بروجردى باقى بماند. پس از رحلت آية الله بروجردى نيز امام خمينى على رغم روى كرد گسترده طلاب و فضلا و جامعه اسلامى به ايشان به عنوان يكى از مراجع تقليد، از هرگونه اقدامى كه شائبه موقعيت طلبى و مقام خواهى داشته باشد به شدت پرهيز داشت.

حضرت امام طى سالهاى طولانى در حوزه علميه قم به تدريس چندين دوره فقه، اصول، فلسفه و عرفان و اخلاق اسلامى در مدرسه فيضيه، مسجد اعظم، مسجد محمديه، مدرسه حاج ملاصادق، مسجد سلماسى، و... همت گماشت و در حوزه علميه نجف نيز قريب 14 سال در مسجد شيخ اعظم انصارى (ره) معارف اهل بيت و فقه را در عالى ترين سطوح تدريس نمود و در نجف بود كه براى نخستين بار مبانى نظرى حكومت اسلامى را در سلسله درسهاى ولايت فقيه بازگو نمود. به گفته شاگردان ايشان درس امام خمينى از معتبرترين كانونهاى درسى حوزه محسوب مى شد و در برخى از دوره ها - سالهاى تدريس در حوزه علميه قم - شاگردان حاضر در محضر استاد به 1200 نفر هم رسيده بود كه ميان آنان دهها تن از مجتهدين مسلم و شناخته شده حاضر بودند.

ماجراى انجمنهاى ايالتى و ولايتى فرصتى پديد آورد تا ايشان در رهبرى قيام روحانيت ايفاى نقش كند و بدين ترتيب قيام سراسرى روحانيت و ملت ايران 15 خرداد سال 1342 با دو ويژگى برجسته يعنى رهبرى واحد امام خمينى و اسلامى بودن انگيزه ها، شعارها و هدفهاى قيام، سرآغازى شد بر فصل نوين مبارزات ملت ايران كه بعدها تحت نام «انقلاب اسلامى» در جهان شناخته و معرفى شد.

كودتاى رضاخان در سوم اسفند 1299 شمسى كه بوسيله انگليسى ها حمايت و سازماندهى شده بود هر چند كه به سلطنت قاجاريه پايان بخشيد و تا حدودى حكومت ملوك الطوايفى خوانين و اشرار پراكنده را محدود ساخت اما در عوض آنچنان ديكتاتورى پديد آورد كه در سايه آن هزار فاميل بر سرنوشت ملت مظلوم ايران حاكم شدند و دودمان پهلوى به تنهايى عهده دار نقش سابق خوانين و اشرار گرديد.

امام خمينى علاقه خاصى به پيگيرى مسائل سياسى و اجتماعى داشت. رضاخان پس از محكم كردن پايه هاى سلطنت خويش در همان سالهاى نخست برنامه هاى وسيعى را در جهت زدودن آثار فرهنگى اسلامى در جامعه ايران به معرض اجرا گذاشت. علاوه بر اعمال انواع تضييقات براى روحانيون، طى دستورالعملهاى رسمى مجالس روضه و خطابه هاى مذهبى را تعطيل كرد، تدريس امور دينى قرآن در مدارس و اقامه نماز جماعت را ممنوع و زمزمه كشف حجاب بانوان مسلمان ايرانى را آغاز كرد. قبل از آنكه رضاخان عملا و در سطحى گسترده هدفهاى خود را علنى سازد، روحانيت متعهد ايران نخستين قشرى بود كه با آگاهى از اهداف پشت پرده به مخالفت و اعتراض بر خاست. علماى متعهد اصفهان به رهبرى آية الله حاج آقا نورالله اصفهانى در سال 1306 هجرى شمسى دست به هجرت اعتراض آميز به قم و تحصن در اين شهر زدند.

اين حركت از سوى علماى ديگر شهرها نيز همراهى شد. هجرت و تحصن 105 روزه علما در قم (21 شهريور تا 4 ديماه 1306 ه‍ش) به عقب نشينى ظاهرى رضاخان انجاميد و نخست وزير وقت (مخبرالسلطنه) متعهد به اجراى شرايط متحصنين گرديد، با شهادت رهبر قيام در ديماه 1306 به دست عمال رضاخان، تحصن عملا پايان يافت.

اين ماجرا فرصتى بود براى طلبه اى جوان، با استعداد و داراى روحى سلحشور به نام روح الله خمينى تا با حضور در متن جريان از نزديك با مسائل مبارزه و چگونگى ستيز روحانيت و رضاخان آشنا بود. از سوى ديگر چند ماه پيش از اين، در نوروز سال 1306 هجرى شمسى ماجراى درگيرى روياروى آية الله بافقى با رضاخان در قم و محاصره اين شهر بوسيله نيروهاى نظامى و مضروب شدن اين عالم مجاهد بوسيله شاه و تبعيد او به شهر رى به وقوع پيوست. اين حادثه و ماجراهاى مشابه و جرياناتى كه در مجلس قانونگذارى اين ايام مى گذشت بويژه مبارزات، روحانى نامدار و مجاهد آية الله سيد حسن مدرس تاءثير خود را بر روح حساس و پر شور امام بر جاى مى نهاد.

پس از رحلت آية الله العظمى حائرى (10 بهمن 1315 ه‍ ش) حوزه علميه قم را خطر انحلال تهديد مى كرد. علماى متعهد به چاره جويى برخاستند. مدت هشت سال سرپرستى حوزه علميه قم را آيات عظام: سيد محمد حجت، سيد صدرالدين و سيد محمد تقى خوانسارى رضوان الله عليهم بر عهده گرفتند. در اين فاصله و بخصوص پس از سقوط رضاخان، شرايط براى تحقق مراجعت عظمى فراهم گرديد. آية الله العظمى بروجردى شخصيت علمى برجسته اى بود كه مى توانست جانشين مناسبى براى مرحوم حائرى و حفظ كيان حوزه باشد. اين پيشنهاد از سوى شاگردان آية الله حائرى و از جمله امام خمينى تعقيب شد. اما خمينى كه با دقت شرايط سياسى جامعه و وضعيت حوزه ها را زير نظر داشت دريافته بود كه تنها نقطه اميد به رهايى و نجات از شرايط ذلت بارى كه پس از شكست مشروطيت و بخصوص پس از روى كار آوردن رضا خان پديد آمده است، بيدارى حوزه هاى علميه و پيش از آن تضمين حيات حوزه ها و ارتباط معنوى مردم با روحانيت مى باشد.

امام خمينى در تعقيب هدفهاى ارزشمند خويش در سال 1328 طرح اصلاح اساسى ساختار حوزه علميه را با همكارى آية الله مرتضى حائرى تهيه و به آية الله بروجردى (ره) پيشنهاد داد. اين طرح از سوى شاگردان امام و طلاب روشن ضمير حوزه مورد استقبال و حمايت قرار گرفت.

حضرت امام در تمام دوران زعامت آية الله بروجردى (ره) سعى خويش را در بعد حوزوى مصرف حمايت از اقتدار مرجعيت و حوزه هاى علميه از يكسو و انتقال اطلاعات سياسى و اجتماعى و ارزيابى هاى خويش از مسائل روز و هشدارهاى به موقع در مورد هدفهاى رژيم شاه و جلوگيرى از نفوذ عناصر كج فهم و راحت طلب نموده است. و در همين حال ارتباط خويش را با عناصر سياسى موجه در تهران و شخصيتهايى نظير آية الله كاشانى ادامه مى داد و از طرق مختلف از جمله پيگيرى مستمر مذاكرات مجلس شوراى ملى و نشريات معتبر وقت، تحولات جارى را به دقت زير نظر داشت.

هنگامى كه زمزمه تشكيل مجلس مؤ سسان براى تغيير قانون اساسى و مطلق العنان كردن شاه در سال 1328. ه‍ ش مطرح گرديد، شايعه كردند كه آية الله العظمى بروجردى با اين تغييرات موافق بوده و مشورتهايى با مقامات دولتى داشته است. امام خمينى از اين شايعه برآشفتند و ضمن هشدار در جلسات حضورى به همراه چند تن از مراجع و علماى وقت طى نامه اى سرگشاده به آية الله بروجردى خواستار بيان حقيقت شدند. متعاقب آن، آية الله بروجردى طى بيانيه اى توافق در اين مورد را تكذيب كردند. همزمان با اين واقعه آية الله كاشانى نيز از تبعيدگاه خود در لبنان طى بيانيه اى بر لزوم مقاومت در برابر تصميم جديد شاه تاءكيد كرد.

در جريان انتخاب دوره شانزدهم مجلس، آيت الله كاشانى از سوى مردم تهران انتخاب گرديد. همكارى و ائتلاف جناح روحانى مجاهد آية الله كاشانى با جبهه ملى كفه را به نفع طرفداران نهضت ملى شدن صنعت نفت و به زيان شاه سنگين كرد. فدائيان اسلام كه از حمايتهاى آية الله كاشانى بهره مند بودند طى چند عمليات كم سابقه ضربه هاى كارى بر دولتهاى دست نشانده شاه وارد ساختند. دكتر مصدق رهبر جبهه ملى با بهره مندى از همين حمايتها به صدارت رسيد. قيام سى تير 1331 در تهران شكل گرفت. ايران آرزوى ديرينه خود يعنى پيروزى ملى شدن صنعت نفت را شادمانى مى كرد، اما ديرى نپاييد كه ناسازگارى در جبهه ائتلاف رخ نمود و اختلافات بين فدائيان اسلام و آية الله كاشانى و رهبران جبهه ملى تا مرز رويارويى توسعه يافت.

آية الله كاشانى با جايگزينى آمريكا و شركتهاى آمريكايى به جاى انگليس ‍ در صنعت نفت و ديگر پهنه هاى اقتصادى كشور شديدا مخالف بود. در حالى كه بسيارى از كسانى كه اركان قدرت را در دولت مصدق اشغال كرده بودند به اين نظريه تمايل نشان مى دادند.

خطرات مشاركت عناصر غير مذهبى در نهضت و اعتماد به حزب توده نيز از جمله موارد اختلاف بود. به موازات افزايش اختيارات نخست وزير و نفوذ عناصر ياد شده در دولت ملى، تبليغات حساب شده صد دينى نيز افزايش يافت. خيانتهاى حزب توده به اوج رسيد و جناح مذهبى نهضت منزوى گرديد. آمريكا از اين فرصت كمال استفاده را برد و با كودتاى 28 مرداد 1332 سلطنت بلامنازع شاه را تضمين و مخالفين را ساقط كرد.

آنچه كه از مجموعه پيامها و سخنرانيها بعدى امام خمينى در رابطه با ماجراى نهضت ملى استنباط مى شود اين است كه آن حضرت از ابتدا بر ناپايدارى ائتلاف پيش آمده واقف بود. نهضت ملى در اهداف ضد استعماريش پيروزيهايى به دست آورده بود اما ملى كردن صنعت نفت داراى محدوديتهاى فصلى و زمانى بود و به تنهايى نمى توانست استمرار نهضت را در دراز مدت تضمين نمايد.

جناح ملى گراى نهضت، اعتقادى به شعارها و هدفهاى جناح مذهبى نداشت. فقدان رهبرى واحد، نفوذ عناصر ناصالح و نبود اهداف مشترك سياسى و فرهنگى كه بتواند در درازمدت حمايت عمومى مردم مسلمان ايران را تضمين نمايد از جمله موانعى بودند كه ادامه مسير نهضت را ناممكن مى ساختند.

فعاليت فدائيان اسلام و همچنين تلاشهاى آية الله كاشانى به دلايلى نه تنها مورد حمايت آية الله العظمى بروجردى، مرجع مقتدر آن روز واقع نمى شد بلكه اختلافات فاحشى نيز در بين بود.

قبل از آنكه شيرينى نهضت ملى نفت در ذائقه مردم ايران بنشيند تلخى اثر اختلاف و حوادث ناگوار بعدى و سرانجام كودتاى 28 مرداد در كامها ريخته شد. فدائيان اسلام دست از مبارزه نكشيدند ولى دو سال بعد (25/8/1334) در ماجراى ترور ناموفق حسين علاء نخست وزير وقت دستگير و رهبران آن در ديماه سال 1334 پس از محاكمه در دادگاههاى سرى نظامى شاه به جوخه اعدام سپترده شدند. تلاشهاى امام خمينى و ديگر علما در جلوگيرى از اعدام آنان به نتيجه نرسيد.

دهم فروردين 1340 آية الله العظمى بروجردى رحلت كرد. در اسفند همين سال نيز روحانى مبارزه آية الله كاشانى دار فانى را وداع گفت. امام خمينى بعد از رحلت آية الله بروجردى على رغم استقبال حوزه علميه و مردم، همچون ادوار گذشته زندگى خويش كوچكترين قدمى براى مرجعيت خود برنداشت.

پس از رحلت آية الله بروجردى و تجزيه مرجعيت عظمى، رژيم شاه شتاب بيشتر به اصلاحات مورد نظر آمريكا داد و همزمان كوشيد تا امر مرجعيت را به خارج از ايرن منتقل نمايد.

لايحه انجمنهاى ايالتى و ولايتى كه به موجب آن شرط «مسلمان بودن، سوگند به قرآن كريم و مرد بودن انتخاب كنندگان و كانديداها» تغيير مى يافت در 16 مهر 1341 ه‍ ش به تصويب كابينه اسدالله علم رسيد. امام خمينى به همراه علماى بزرگ قم و تهران به محض انتشار خبر تصويب لايحه مزبور پس از تبادل نظر دست به اعتراضات همه جانبه زدند.

رژيم شاه ابتدا دست به تهديد و تبليغات عليه روحانيت زد. با وجود اين، دامنه قيام رو به فزونى نهاد. در تهران، قم و برخى شهرهاى ديگر بازارها تعطيل و مردم در مساجد به حمايت از حركت علما گرد آمدند. يك ماه و نيم پس از آغاز ماجرا، دولت يك گام عقب نشست و با ارسال پاسخ مكتوب شاه و نخست وزير درصدد دلجويى علما و توجيه آنها برآمد. رژيم شاه با شناختى كه از شخصيت و انعطاف ناپذيرى امام خمينى داشت از ارسال پاسخ براى ايشان عمدا خوددارى كرد. برخى از علماى حوزه علميه موضع دولت را قانع كننده تشخيص داده و خواستار پايان دادن به قيام بودند. امام خمينى سرسختانه مخالفت كرد. حضرت امام معتقد بود كه دولت مى بايست رسما لايحه انجمن هاى ايالتى و ولايتى را لغو كند و خبر آن را انتشار دهد.

سرانجام رژيم شاه تن به شكست داد و رسما در 7 آذر 1341 هيئت دولت، مصوبه قبلى را لغو كرد و خبر آن را به علما و مراجع تهران و قم اطلاع داد. اما خمينى در نشست با علماى قم مجددا بر مواضع خويش پاى فشرد و لغو مصوبه در پشت درهاى بسته را كافى ندانست و اعلام كرد تا زمانى كه لغو آن در رسانه ها پخش نشود، قيام ادامه خواهد داشت. فرداى آن روز خبر لغو لايحه انجمنهاى ايالتى و ولايتى در روزنامه هاى دولتى منعكس ‍ شد و مردم نخستين پيروزى بزرگ خويش را پس از نهضت ملى شدن صنعت نفت جشن گرفتند.

امام خمينى بار ديگر مراجع و علماى قم را به چاره جويى و قيامى دوباره فراخواند. با آنكه هدفهاى پشت رده رژيم از اصلاحات و رفراندوم براى شخص امام آشكار، و رويارويى غير قابل اجتناب بود، اما در اين نشست تصميم جمعى بر اين شد كه با شاه مذاكره و انگيزه او را جويا شوند.

پيغامهاى طرفين بوسيله اعزام نمايندگانى براى مذاكره در چند مرحله رد و بدل شد. شاه در ملاقات با آية الله كمالوند تهديد كرده بود كه اصلاحات به هر قيمتى ولو با خونريزى و خراب كردن مسجد انجام خواهد شد.

در نشست بعدى علماى قم، حضرت امام خواستار تحريم رسمى رفراندوم شاه بود ولى محافظه كاران حاضر در جلسه، مبارزه در چنين شرايطى را مقابله «مشت با درفش» دانسته و بى ثمر خواندند! سرانجام بر اثر اصرار و مقاومت امام خمينى قرار شد مراجع و علما مخالفت با رفراندوم را صريحا اعلام و شركت در آنرا تحريم كنند. حضرت امام بيانيه اى كوبنده در بهمن 1341 صادر كرد. متعاقب آن بازار تهران تعطيل شد و ماءمورين پليس ‍ به تجمع مردم حمله بردند. شاه ناگريز براى كاهش دامنه مخالفتها در چهارم بهمن عازم قم گرديد. امام خمينى از قبل با پيشنهاد استقبال مقامات روحانى از شاه به شدت مخالفت نمود، شاه به شدت مخالفت نمود، و حتى خروج از منازل و مدارس را در روز ورود شاه به قم تحريم كرد. تاءثير اين تحريم چنان بود كه نه تنها روحانيون و مردم قم بلكه توليت آستانه مقدسه حضرت معصومه در اين شهر - كه مهم ترين منصب حكومتى تلقى مى شد - نيز به استقبال شاه نرفت و همين امر سبب عزل او گرديد. دو روز بعد رفراندوم غير قانونى در شرايطى كه به جز كارگزاران رژيم كسى ديگر در آن شركت نداشت، برگزار شد. رسانه هاى رژيم با پخش مكرر تلگرافهاى تبريك مقامات آمريكا و دول اروپايى سعى داشتند تا رسوايى عدم مشاركت مردم در رفراندوم را مخفى نگاه دارند. امام خمينى با سخنرانيها و بيانيه هاى خويش همچنان به افشاگرى دست مى زد. تبليغات وسيعى عليه روحانيت و امام خمينى آغاز شد. شاه تصميم به سركوبى قيام داشت. روز دوم فروردين 1342 كه مصادف با شهادت حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام بود ماءمورين مسلح رژيم با لباس مبدل اجتماع طلاب علوم دينى در مدرسه فيضيه را بر هم زدند و متعاقب آن نيروهاى پليس با سلاح گرم وحشيانه به مدرسه فيضيه يورش بردند و به كشتار و جرح طلاب پرداختند همزمان مدرسه دينى طالبيه تبريز نيز مورد هجوم قرار گرفت. منزل امام خمينى در قم هر روز شاهد حضور گروههاى زيادى از نيروهاى انقلابى و مردم خشمگين بود كه براى ابراز همدردى و حمايت علما و ديدن آثار جنايت رژيم به قم مى آمدند.

امام خمينى در اجتماع مردم، بى پروا از شخص شاه به عنوان عامل اصلى جنايات و هم پيمان با اسرائيل ياد مى كرد و مردم را به قيام فرامى خواند.

امام خمينى راه خويش را آگاهانه انتخاب كرده بود، او به تكليف شرعى مى انديشيد و شعارش «عمل به وظيفه، ولو بلغ و ما بلغ» بود. در منطق امام معناى «شكست و پيروزى» غير آن چيزى است كه در عرف سياستمداران حرفه اى تعريف مى شود. امام خمينى زمانى در نقش رهبرى انقلاب اسلامى در سال 1342 ظاهر شد كه سالها پيش از آن مراحل مختل تهذيب نفس و جهاد اكبر و كسب فضائل معنوى و معارف حقيقى را در سطوح عاليه گذرانده بود. راز موفقيتهاى امام خمينى را بايد در مجاهده طولانى او با نفس و نيل به معرفت شهودى حقيقت جستجو كرد. فهم انگيزه و اهداف مبارزات سياسى امام خمينى بدون نظر كردن به مراحل تكامل شخصيت روحى و معنوى و علمى وى ممكن نيست.

از برجسته ترين ويژگيهاى نهضت امام خمينى: اعلام خط مشى مشخص در مبارزه اتخاذ مواضع روشن و عدول نكردن از آنها و قاطعيت در پيگيريهاى هدفهاست كه دوست و دشمن بر آن اعتراف دارند.

سال 1342 با تحريم مراسم عيد نوروز آغاز و با خون مظلومين فيضيه خونرنگ شد. شاه بر انجام اصلاحات مورد نظر آمريكا اصرار مى ورزيد و امام خمينى بر آگاه كردن مردم و قيام آنان در برابر دخالتهاى آمريكا و خيانتهاى شاه پافشارى داشت. در چهارده فروردين 1342 آية الله العظمى حكيم از نجف طى تلگرافهايى به علما و مراجع ايران خواستار آن شد كه همگى به طور دسته جمعى به نجف هجرت كنند. اين پيشنهاد براى حفظ جان علما و كيان حوزه ها مطرح شده بود. رژيم شاه براى ايجاد رعب و جلوگيرى از پاسخگويى علما به تلگراف آية الله حكيم، نيروهاى نظامى را به قم گسيل داشت و همزمان هيئتى را براى ابلاغ پيام تهديدآميز شاه به منزل مراجع تقليد فرستاد. امام خمينى از پذيرش اين هيئت امتناع ورزيد.

حضرت امام خمينى بدون اعتنا به اين تهديدها، پاسخ تلگراف آية الله العظمى حكيم را ارسال نموده و در آن تاءكيد كرده بود كه هجرت دستجمعى علما و خالى كردن حوزه عليمه قم به مصلحت نيست.

امام خمينى در پيامى (به تاريخ 12/2/1342) بمناسبت چهلم فاجعه فيضيه بر همراهى علما و ملت ايران در رويارويى سران ممالك اسلامى و دول عربى با اسرائيل غاصب تاءكيد ورزيد و پيمانهاى شاه و اسرائيل را محكوم كرد و بدين ترتيب از آغاز قيام خويش نشان داد كه نهضت اسلامى در ايران از مصالح امت اسلامى جدا نيست.

## قيام 15 خرداد

ماه محرم 1342 كه مصادف با خرداد بود فرارسيد. امام خمينى از اين فرصت نهايت استفاده را در تحريك مردم به قيام عليه رژيم مستبد شاه بعمل آورد. روز عاشورا جمعيت صد هزار نفرى در تهران با داشتن عكسهايى از امام به تظاهرات پرداختند و در مقابل كاخ مرمر (محل استقرار شاه) براى اولين بار در پايتخت شعار «مرگ بر ديكتاتور» سردادند. روزهاى بعد نيز در دانشگاه و بازار و مقابل سفارت انگليس تظاهرات گسترده اى در حمايت از قيام امام بر پا بود.

امام خمينى عصر عاشورا سال 1383 هجرى قمرى (13 خرداد 1342 شمسى) در مدرسه فيضيه نطق تاريخى خويش را ايراد كرد. بخش عمده اى از سخنان امام در بيان نتايج زيانبار سلطنت دودمان پهلوى و افشاى روابط پنهانى شاه و اسرائيل اختصاص داشت.

سخنان امام خمينى همچون پتكى بر روح شاه كه جنون قدرت و تكبر فرعونى او زبانزد خاص و عام بود فرود آمد. شاه فرمان خاموش كردن صداى قيام را صادر كرد. نخست جمع زيادى از ياران امام خمينى در شامگاه 14 خرداد دستگير و ساعت سه نيمه شب (سحرگاه پانزده خرداد42) صدها كماندوى اعزامى از مركز، منزل حضرت امام را محاصره كردند و ايشان را در حالى كه مشغول نماز شب بود دستگير و به تهران برده و در بازداشتگاه باشگاه افسران تهران زندانى كردند و غروب آن روز به زندان عصر منتقل نمودند. خبر دستگيرى امام به سرعت در شهر قم و مناطق اطراف پيچيد.

زن و مرد از روستاها و منازل خويش در شهر به سوى منزل قائد خود حركت كردند. شعار اصلى جمعيت «يا مرگ يا خمينى» بود كه از تمام فضاى قم به گوش مى رسيد. هنگامى كه سيل جمعيت از حرم حضرت معصومه بيرون آمدند رگبار مسلسلهاى گشوده شد و تا ساعتى چند درگيرى شديد ادامه داشت. حمام خون به راه افتاد بود. هواپيماهاى نظامى از تهران به پرواز درآمدند و در فضاى شهر قم براى ايجاد رعب بيشتر ديوار صوتى را شكستند. قيام با سركوبى شديد كنترل شد. كاميونهاى نظامى، اجساد شهدا و مجروحين را به سرعت از خيابانها و كوچه ها به نقاط نامعلوم بردند. غروب آن روز شهر قم حالتى جنگ زده و غمگنانه داشت.

صبحگاه پانزده خرداد خبر دستگيرى رهبر انقلاب به تهران، مشهد، شيراز و ديگر شهرها رسيد و وضعيتى مشابه قم پديد آورد. مردم ورامين و شهركهاى اطراف به سوى تهران سرازير شدند. تانكها و ابزار زرهى و نيروهاى نظامى براى جلوگيرى از ورود معترضين به شهر در سه راهى ورامين با جمعيت درگير شدند و جمع زيادى از راهپيمايان را به خاك و خون كشيدند. جمعيت انبوهى در حوالى بازار تهران و مركز شهر نيز گرد آمده و با شعار «يا مرگ يا خمينى» به سوى كاخ شاه به حركت درآمدند. سرانجام ماءمورين نظامى و پليس شاه با تيراندازى هاى گسترده و مستقيم و به كارگيرى هر چه در توان داشتند. بر قيام مردم فائق آمدند.

روز 15 خرداد در تهران و قم حكومت نظامى برقرار شد اما عليرغم آن روزهاى بعد از تظاهرات وسيعى بر پا بود كه در هر مورد به درگيرى خونين انجاميد.

پانزده خرداد 42 آغاز انقلاب اسلامى مردم ايران بود. امام خمينى پس از 19 روز حبس در زندان قصر به زندانى در پادگان نظامى عشرت آباد منتقل شد.

شاه دو روز بعد از نهضت 15 خرداد قيام مردم را بلوا و اقدامى وحشيانه و نتيجه اتحاد ارتجاع سرخ و سياه ناميد و سعى كرد تا آن را به خارج از مرزها و كسانى همچون جمال عبدالناصر نسبت دهد. حزب كمونيست شوروى قيام 15 خرداد را حركتى كور و ارتجاعى بر ضد اصلاحات مترقيانه شاه! دانست. استقلال تمام عيار قيام 15 خرداد آنچنان بر ملا و فاحش بود كه اينگونه انگها نمى توانست كمترين لطمه اى بدان وارد سازد.

با دستگيرى رهبر نهضت و كشتار وحشيانه مردم در روز 15 خرداد 42، قيام ظاهرا سركوب شد. امام خمينى در حبس از پاسخ گفتن به سئوالات بازجويان، با شهامت و اعلام اينكه هيئت حاكمه ايران و قوه قضائيه آن را غير قانونى و فاقد صلاحيت مى داند، اجتناب ورزيد.

در سلول انفرادى پادگان عشرت آباد نيز فرصت را از دست نداد و به مطالعه كتب تاريخ معاصر و از آن جمله تاريخ مشروطيت ايران و كتابى از آثار جواهر لعل نهرو پرداخت. پس از دستگيرى امام خمينى اعتراضات گسترده اى از سوى روحانيت و اقشار مختلف مردم از سراسر كشور آغاز و خواستار آزادى رهبر خويش شدند. جمعى از علماى برجسته كشور به نشانه اعتراض به تهران هجرت كردند. بيم سوء قصد به جان رهبر انقلاب واكنش گسترده اى در مردم برانگيخته بود. خشم مردم از ادامه بازداشت امام رو به فزونى بود. از اينرو رژيم ناگزير شد در تاريخ 11 مرداد 1342 حضرت امام را از بازداشتگاه به منزلى تحت محاصره نيروهاى امنيتى در منطقه داوديه تهران منتقل نمايد. مردم تهران به محض اطلاع از انتقال رهبر، به سمت داوديه سرازير شدند. ساعاتى از ازدحام جمعيت نگذشت كه رژيم ناگزير از پراكندن جمعيت و محاصره علنى منزل، توسط نيروهاى نظامى گرديد. عصر 11 مرداد، روزنامه هاى رژيم شاه خبرى جعلى را مبنى بر تفاهم مراجع تقليد با مقامات دولتى منتشر ساختند.

پس از اين وقايع امام خمينى تحت الحفظ ماءموران رژيم به منزلى واقع در محله قيطريه تهران منتقل شد و تا روز آزادى و بازگشت به قم در 18 فروردين سال 43 در همين محل محاصر شده اقامت داشت.

رژيم شاه در آغاز سال 1343 با اين تصور كه شدت عمل در ماجراى قيام 15 خرداد مردم را متنبه و مبارزين را وادار به سكوت كرده است كوشش ‍ داشت تا وقايع سال گذشته را فراموش شده جلوه دهد.

در شامگاه 18 فروردين 43 بدون اطلاع قبلى امام خمينى آزاد و به قم منتقل مى شود. به محض اطلاع مردم، شادمانى سراسر شهر را فرامى گيرد و جشنهاى با شكوهى در مدرسه فيضيه و شهر به مدت چند روز بر پا مى شود. سه روز از آزادى امام نمى گذارد كه نطق انقلابى آن حضرت، مهر بطلانى بر همه تصورات و تبليغات رژيم مى زند. رهبر انقلاب در نطق خويش به تفضيل، ابعاد قيام 15 خرداد را بر شمرده و در پاسخ به گزارش ‍ كذب روزنامه ها مبنى بر تفاهم ايشان با رژيم مى فرمايد: «در سرمقاله نوشته بودند كه با روحانيت تفاهم شده و روحانيت با انقلاب سفيد شاه و ملت موافق هستند. كدام انقلاب؟ كدام ملت؟ خمينى را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد كرد. با سر نيزه نمى شود اصلاحات كرد.»

تحليل بردن نيروهاى مبارز در حوزه علميه از طريق ايجاد اختلاف بين علما و مراجع ترفندى بود كه ساواك پس از آزادى امام خمينى در پى آن بود. امام با آگاهى از اين توطئه در نطق تاريخ خود در مسجد اعظم قم (26 فروردين 43) فرمود: «من كه اينجا نشسته ام دست تمام مراجع را مى بوسم، تمام مراجع اينجا، نجف، ساير بلاد، مشهد، تهران هر جا هستند دست همه علماى اسلام را مى بوسم. مقصد بزرگتر از اينهاست». امام خمينى در اين نطق نيز عليه روابط پنهانى شاه و اسرائيل افشاگرى كرد و از شاه با عنوان «مردك» ياد كرده و خطاب به او فرمود: «اشتباه نكنيد، اگر خمينى هم با شما سازش كند ملت اسلام با شما سازش نمى كند.

اولين سالگرد قيام 15 خرداد در سال 1343 با صدور بيانيه مشترك امام خمينى و ديگر مراجع تقليد و بيانيه هاى جداگانه حوزه هاى علميه گرامى داشته شد و به عنوان روز عزاى عمومى معرفى شد. در تيرماه سال 1343، آية الله طالقانى و مهندس مهدى بازرگان از سران نهضت آزادى ايران كه به حمايت از قيام 15 خرداد برخاسته بودند در دادگاههاى نظامى شاه محاكمه و به زندانهاى طويل المدت محكوم شدند. امام خمينى بيانيه اى صادر كرد و در آن هشدار داد كه: «راءى دهندگان بايد منتظر سرنوشت سختى باشند. »

## قيام امام خمينى عليه احياى كاپيتولاسيون، و تبعيد به تركيه:

شاه به تصور اينكه كشتارها و بازداشتها و محاكمه ها، نيروى مقاومت عمده را از سر راه برداشته است، تحت فشار آمريكا در انجام اصلاحات ديكته شده كاخ سفيد مصمم بود. احياى رژيم كاپيتولاسيون (مصونيت سياسى و كنسولى اتباع آمريكايى در ايران) در دستور كار قرار گرفت. تصويب لايحه كاپيتولاسيون بوسيله مجلسين فرمايشى سينا و شورا تير خلاصى بر استقلال نيم بند ايران بود. سركوبى شديد مبارزين و حبس و تبعيد آنان و حكومت پليسى شاه نفس را در سينه ها حبس كرده و كسى ياراى مخالفت نداشت. در اين ماجرا نيز امام خمينى به قيامى دوباره برخاست. روز چهارم آبان كه روز تولد شاه بود، به عنوان روز افشاگرى از سوى امام خمينى انتخاب و خبر آن بوسيله نامه و ارسال پيكهايى از سوى آن حضرت به علماى شهرهاى مختلف، منتشر گرديد. شاه براى تهديد امام خمينى و باز داشتن ايشان از تصميم به ايراد سخنرانى در اين روز، نماينده اى به قم اعزام نمود. حضرت امام نماينده شاه را نپذيرفت پيغام شاه به آية الله حاج آقا مصطفى (فرزند ارشد امام) ابلاغ گرديد.

امام خمينى بى اعتنا به تهديدها، در روز موعود يكى از ماندگارترين سخنرانيهاى خويش را در جمع كثيرى از روحانيون و مردم قم و ديگر شهرها ايراد كرد. اين نطق تاريخى در حقيقت محاكمه دخالتهاى غير قانونى هيئت حاكمه آمريكا در كشور اسلامى ايران و افشاى خيانتهاى شاه بود.

افشاگرى امام عليه تصويب لايحه كاپيتولاسيون ايران را در آبان سال 43 در آستانه قيامى دوباره قرار داد. اما رژيم شاه به بهره گيرى از تجربه سركوبى قيام 15 خرداد سال قبل به سرعت دست بكار شد از سوى ديگر در اين زمان جمع زيادى از عناصر برجسته مذهبى و سياسى مدافع قيام امام، در زندان و يا تبعيدگاه بودند. برخى از مراجع تقليد و علماى بزرگ نيز كه در ابتدا قيام 15 خرداد به صحنه مبارزه آمده بودند پاى خود را از صحنه مبارزه بيرون كشيدند كه اين وضعيت تا سال پيروزى انقلاب (1357) نيز ادامه داشت.

خطر اصلى براى رژيم شاه وجود امام خمينى بود كه به هيچ ترفندى نتوانسته بودند وى را به سكوت وادار كنند. تجربه گذشته نشان داده بود كه بازداشت او در داخل كشور دشواريهاى رژيم را صد چندان مى كند. قصد سوء نسبت به جان وى نيز به منزله ايجاد زمينه شورشى غير قابل كنترل در سراسر كشور ارزيابى مى شد. سرانجام تصميم به تبعيد ايشان به خارج كشور گرفته شد.

سحرگاه 13 آبان 1343 دوباره كماندوهاى مسلح اعزامى از تهران، منزل امام خمينى در قم را محاصره كردند. حضرت امام بازداشت و به همراه نيروهاى امنيتى مستقيما به فرودگاه مهرآباد تهران اعزام و با يك فروند هواپيماى نظامى تحت الحفظ ماءمورين امنيتى و نظامى به آنكارا پرواز كرد. عصر آن روز ساواك خبر تبعيد امام را به اتهام اقدام عليه امنيت كشور! در روزنامه ها منتشر ساخت. موجى از اعتراضها به صورت تظاهرات در بازار تهران، تعطيلى طولانى مدت دروس حوزه ها و ارسال طومارها و نامه ها به سازمانهاى بين المللى و مراجع تقليد جلوه گر شد.

آية الله حاج آقا مصطفى خمينى نيز در روز تبعيد امام بازداشت و زندانى شد و پس از چندى در 13 ديماه 1343 به تركيه نزد پدر تبعيد گرديد دوران تبعيد امام در تركيه بسيار سخت و شكننده بود. حضرت امام حتى از پوشيدن لباس روحانيت در آنجا ممنوع شده بود. اما هيچيك از فشارهاى روانى و جسمى نتوانست آن حضرت را وادار به سازش كند. محل اقامت، اوليه امام، هتل بولوار پالاس آنكارا بود. فرداى آن روز براى مخفى نگاه داشتن محل اقامت، امام را به محلى واقع در خيابان آتاتورك منتقل كردند. چند روز بعد (21 آبان 1343) براى منزوى تر ساختن ايشان و قطع هر گونه ارتباطى، محل تبعيد را به شهر بورسا واقع در 46 كيلومترى غرب آنكارا نقل مكان دادند. در اين مدت امكان هر گونه اقدام سياسى از امام خمينى سلب شده و ايشان تحت مراقبت مستقيم ماءمورين اعزامى ايران و نيروهاى امنيتى دولت تركيه قرار داشت.

اقامت امام در تركيه يازده ماه به درازا كشيد در اين مدت رژيم شاه با شدت عمل بى سابقه اى بقاياى مقاومت را در ايران در هم شكست و در غياب امام خمينى به سرعت دست به اصلاحات آمريكاپسند زد.

رژيم در چند مورد بر اثر فشار مردم و علما ناگزير شد با اعزام نمايندگانى از سوى آنان براى كسب خبر از حال امام و اطمينان از سلامت وى موافقت نمايد. اقامت اجبارى در تركيه فرصت مغتنم براى اما بود تا تدوين كتاب بزرگ «تحريرالوسيله» را آغاز كند. در اين كتاب كه حاوى فتاواى فقهى امام خمينى است، براى نخستين بار در آنروزها، احكام مربوط به جهاد و دفاع و امر به معروف و نهى از منكر و مسائل روز بعنوان تكاليف شرعى فراموش شده مطرح گرديد است.

## تبعيد امام خمينى از تركيه به عراق:

روز 13 مهر ماه 1344 حضرت امام به همراه فرزندشان آية الله حاج مصطفى از تركيه به تبعيدگاه دوم، كشور عراق اعزام شدند علل و انگيزه ها از تغيير محل تبعيد امام عمدتا عبارت بودند از: فشارهاى مداوم جامعه مذهبى و حوزه هاى علميه داخل و خارج و تلاشها و تظاهرات دانشجويان مسلمان خارج كشور براى آزادى امام، تلاش رژيم شاه براى عادى جلوه دادن اوضاع و اقتدار و ثبات خويش به منظور جلب حمايت بيشتر آمريكا، مشكلات امنيتى و روانى دولت تركيه و افزايش فشارهاى داخلى جامعه مذهبى تركيه و از همه مهم تر تصور رژيم شاه از اينكه فضاى ساكت و سياست ستيز آن ايام در حوزه نجف و وضعيت رژيم حاكم بربغداد خود مانعى بزرگ براى محدود نمودن فعاليتهاى امام خمينى خواهد بود.

استقبال پر شور طلاب و مردم از ايشان در شهرهاى مذكور، خود بيانگر آن بود كه بر خلاف تصور رژيم شاه پيام نهضت 15 خرداد در عراق و نجف نيز هوادارانى يافته است.

دوران اقامت طولانى و 13 ساله امام خمينى در نجف در شرايطى آغاز شد كه هر چند در ظاهر فشارها و محدوديتهاى مستقيم در حد ايران و تركيه وجود نداشت امام مخالفتها و كارشكنيها آنچنان گسترده و آزار دهنده بود كه امام با همه صبر و بردبارى معروفش بارها از سختى شرايط مبارزه در اين سالها به تلخى تمام ياد كرده است. ولى هيچيك از اين مصائب و دشواريها نتوانست او را از مسيرى كه آگاهانه انتخاب كرده بود باز دارد.

امام خمينى سلسله درسهاى خارج فقه خويش را با همه مخالفتها و كارشكنيهاى عناصر مغرض در آبان 1344 در مسجد شيخ انصارى (ره) نجف آغاز كرد، كه تا زمان هجرت از عراق به پاريس ادامه داشت.

امام خمينى در تمام دوران پس از تبعيد، عليرغم دشواريهاى پديد آمده، هيچگاه دست از مبارزه نكشيد، و با سخنرانيها و پيامهاى خويش اميد به پيروزى را در دلها زنده نگاه مى داشت.

امام خمينى در پيامى (17 خرداد 1346) به مناسبت جنگ شش روزه اعراب و اسرائيل فتواى انقلابى خويش را مبنى بر حرمت هر گونه رابطه تجارى و سياسى دولتهاى اسلامى با اسرائيل، و حرمت مصرف كالاهاى اسرائيلى در جوامع اسلامى را صادر كرد.

در همين زمان (خرداد 1346) بود كه قصد رژيم داير بر تبعيد امام از نجف به هندوستان با افشاگرى و تلاش و مخالفت گروههاى سياسى مبارز خارج و داخل كشور عقيم ماند.

با روى كار آمدن حزب بعث (26 تيرماه 1347) در عراق و دشمنى اين حزب با حركتهاى اسلامى، دشواريهاى بيشترى فرا روى نهضت امام خمينى پديد آمد، اما حضرت امام دست از مبارزه نكشيد.

امام خمينى در گفتگويى با نماينده سازمان الفتح فلسطين در 19 مهر 1347 ديدگاههاى خويش را درباره مسائل جهان اسلام و جهاد ملت فلسطين تشريح كرد و در همين مصاحبه بر وجوه اختصاص بخشى از وجوه شرعى زكات به مجاهدات فلسطينى فتوا داد.

30 مرداد 1348 قسمتى از مسجدالاقصى بوسيله صهيونيستهاى افراطى به آتش كشيده شد. شاه كه تحت فشار افكار عمومى قرار داشت با پيشنهاد قبول هزينه تعمير مسجد به كمك اسرائيل شتافت، تا از استمرار خشم مسلمانان كاسته شود. امام خمينى در پيامى، فريبكارى شاه را افشاء كرد.

چهار سال تدريس، تلاش و روشنگرى امام خمينى توانسته بود تا حدودى فضاى حوزه نجف را دگرگون سازد. در سال 1348 علاوه بر مبارزين بى شمار داخل كشور مخاطبين زيادى در عراق، لبنان و ديگر بلاد اسلامى بودند كه نهضت امام خمينى را الگوى خويش مى دانستند. حضرت امام سلسله درسهاى خويش را درباره حكومت اسلامى يا ولايت فقيه در بهمن 1348 آغاز كرد. انتشار مجموعه اين درسها در قالب كتابى تحت عنوان «ولايت فقيه» يا «حكومت اسلامى» در ايران و عراق و لبنان و در موسم حج شور تازه اى به مبارزه مى داد.

## امام خمينى و استمرار مبارزه (1350 - 1356):

همزمان با افزايش توليد و بهاى نفت از سال 1350 به بعد، شاه احساس ‍ قدرت بيشترى مى كرد و به موازات آن قلع و قمع مخالفين شدت يافت و رژيم ايران در مسابقه اى جنون آميز خريد تجهيزات نظامى و كالاهاى مصرفى آمريكا و ايجاد پايگاههاى نظامى متعدد براى آمريكائيان در كشور و افزايش روابط تجارى و نظامى با اسرائيل را سرعت بخشيد. جشنهاى دو هزار و پانصدمين سال سلطنت شاهان ايران با حضور سران بسيارى از ممالك جهان با هزينه هاى گزاف بر ملت ايران تحميل شد. اين جشنها نمايشى براى نشان دادن قدرت و ثبات رژيم شاه بود.

اواخر اسفند 1353، شاه با تشكيل حزب دربارى «رستاخيز» و ايجاد سيستم تك حزبى، خودكامگى را به حد اعلى رساند و طى يك نطق تلويزيونى اعلام كرد كه تمام ملت ايران بايد عضو اين حزب شوند و كسانى كه مخالفند بايست گذرنامه خود را گرفته و از كشور خارج شوند. امام خمينى بلافاصله طى فتوايى اعلام كرد:«نظر به مخالفت اين حرب با اسلام و مصالح ملت مسلمان ايران، شركت در آن بر عموم ملت حرام و كمك به ظلم و استيصال مسلمين و مخالفت با آن از روشن ترين موارد نهى از منكر است». فتواى امام خمينى و برخى ديگر از علماى اسلام كار ياز و مؤ ثر افتاد. رژيم شاه عليرغم تبليغات گسترده پس از چند سال رسما شكست رستاخيز را اعلام آنرا منحل كرد.

سال 1354 در سالگرد قيام 15 خرداد، مدرسه فيضيه قم بار ديگر شاهد قيام طلاب انقلابى بود. فريادهاى درود بر خمينى و مرگ بر سلسله پهلوى به مدت دو روز ادامه داشت. اين حركت انقلابى بر شاه و ساواك بسيار گران مى آمد. ماءموران پليس مدرسه را محاصره و در جريان يك يورش بيرحمانه و ضرب و شتم طلاب، كليه معترض را دستگير و به زندان افكندند.

شاه در ادامه سياستهاى مذهبى ستيز خود در اسفند 1354 وقيحانه تاريخ رسمى كشور را از مبداء سلطنت شاهان هخامنشى تغيير داد. امام خمينى در واكنش سخت، فتوا به حرمت استفاده از تاريخ بى پايه شاهنشاهى داد. تحريم استفاده از اين مبداء موهوم تاريخ همانند تحريم حزب رستاخيز از سوى مردم افتضاحى براى رژيم شاه شده و رژيم در سال 1357 ناگزير از عقب نشينى و لغو تاريخ شاهنشاهى شد.

دمكراتها در سال 1355 به كاخ سفيد راه يافتند. كمكهاى مالى گسترده شاه به جمهوريخواهان در جريان انتخابات رياست جمهورى آمريكا نتيجه اى نبخشيد بود. جيمى كارتر با شعار حقوق بشر و محدوديت در صدور اسلحه به خارج كشور، پيروز شده بود. اين شعارها به منظور جلوگيرى از رشد احساسات ضد آمريكايى در كشورهايى نظير ايران مطرح شده بود. متعاقب سياستهاى حزب دمكرات آمريكا، شاه در ايران سياست «فضاى باز سياسى» را اعلام و دست به تغييرات ظاهرى و جابجائى مهره ها زد. خط مشى هاى آمريكا در مورد ايران كه بوسيله وزارتخانه آمريكا و سازمان سيا ترسيم و به سفارت اين كشور در تهران ارسال مى شد.

## اوج گيرى انقلاب اسلامى در سال 1356 و قيام مردم:

امام خمينى كه تحولات جارى جهان و ايران را زير نظر داشت از فرصت به دست آمده نهايت بهره بردارى را كرد.

شهادت آيه الله حاج سيد مصطفى خمينى در اول آبان 1356 و مراسم پرشكوهى كه در ايران برگزار شد نقطه آغازى بر خيزش دوباره حوزه هاى علميه و قيام جامعه مذهبى ايران بود. امام خمينى در همان زمان به گونه اى شگفت اين واقعه را از الطاف خفيه الهى ناميده بود. رژيم شاه با درج مقاله اى توهين آميز عليه امام در روزنامه اطلاعات انتقام گرفت.

اعتراض به اين مقاله، به قيام 19 دى ماه قم در سال 56 منجر شد كه طى آن جمعى از طلاب انقلابى به خاك و خون كشيده شدند.

برگزارى مراسم سوم، هفتم و چهلم هاى پياپى در بزرگداشت خاطره شهيدان در تبريز، يزد، جهرم و شيراز، اصفهان و تهران قيامهايى مكرر پديد آورد.

جايگزينى يك تكنوكرات غربزده به نام جمشيد آموزگار به جاى هويدا، نخست وزير 13 ساله شاه، كمكى به حل بحران رژيم نكرد. جعفر شريف امامى با شعار «دولت آشتى ملى» روى كار آمد. فريبكاريهاى وى و مذاكرات او با آقاى شريعتمدارى در قم نيز نتوانست مبارزات مردم را متوقف سازد. در زمان دولت او كشتار بيرحمانه مردم بوسيله نيروهاى نظامى در ميدان شهدا (ژاله) تهران در روز 17 شهريور اتفاق افتاد. رسما حكومت نظامى در تهران و 11 شهر بزرگ ايران براى مدتى نامحدود برقرار شد.

از روشهاى موفق امام خمينى در پيشبرد مبارزه عليه رژيم شاه دعوت مردم به اعتصاب و گسترش آن بود. اعتصابهاى سراسرى در ماههاى پايانى رژيم شاه به اركان رژيم و وزارتخانه و ادارات و مراكز نظامى كشيده شد و ضربه نهايى را اعتصاب كاركنان شركت نفت و بانكهاى و مراكز حساس دولتى وارد ساخت.

## هجرت امام خمينى از عراق به پاريس:

در ديدار وزراى خارجه ايران و عراق در نيويورك تصميم به اخراج امام از عراق گرفته شد. روز دوم مهر 1357 منزل امام در نجف بوسيله قواى بعثى محاصره گرديد. رئيس سازمان امنيت عراق در ديدار با امام خمينى گفته بود كه شرط ادامه اقامت ايشان در عراق دست كشيدن از مبارزه و عدم دخالت در سياست است و امام نيز با قاطعيت پاسخ داده بود كه به خاطر مسئوليتى كه در مقابل امت اسلام احساس مى كند حاضر به سكوت و هيچگونه مصالحه اى نيست.

روز 12 مهر، امام خمينى نجف را به قصد مرز كويت ترك گفت. دولت كويت با اشاره رژيم ايران از ورود امام به اين كشور جلوگيرى كرد. قبلا صحبت از هجرت امام به لبنان و يا سوريه بود اما ايشان پس از مشورت با فرزندشان (حجة الاسلام حاج سيد احمد خمينى) تصميم به هجرت به پاريس گرفت. در روز 14 مهر ايشان وارد پاريس شدند. دو روز بعد در منزل يكى از ايرانيان در نوفل لوشاتو (حومه پاريس) مستقر شد ماءمورين كاخ اليزه نظر رئيس جمهور فرانسه را مبنى بر اجتناب از هر گونه فعاليت سياسى به امام ابلاغ كردند. ايشان نيز در واكنشى تند تصريح كرده بود كه اينگونه محدوديتها خلاف ادعاى دمكراسى است و اگر او ناگزير شود تا از اين فرودگاه به آن فرودگاه و از اين كشور به آن كشور برود باز دست از هدفهايش ‍ نخواهد كشيد.

در مدت اقامه 4 ماهه امام در پاريس، نوفل لوشاتو مهم ترين مركز خبرى جهان بود و مصاحبه هاى متعدد و ديدارهاى مختلف امام ديدگاههاى ايشان را در زمينه حكومت اسلام و هدفهاى آتى نهضت براى جهانيان بازگو مى كرد. به اين ترتيب جمع بيشترى از مردم جهان با انديشه و قيام ايشان آشنا شدند و از همين جا بود كه بحرانى ترين دوران نهضت را در ايران رهبرى كرد.

دولت شريف امامى دو ماه بيشتر دوام نياورد. شاه رياست كابينه را به دولت نظامى (ازهارى) سپرد. كشتارها رو به فزونى نهاد اما تاءثير در قيام مردم نداشت. شاه در نهايت استيصال از سفير آمريكا و انگليس درخواست راه حل مى كرد اما هيچيك از طرحهاى قبلى آنان نتيجه اى در بر نداشت. راهپيمائيهاى گسترده و ميليونى در روز تاسوعا و عاشورا در تهران و ديگر شهرها برگزار شد كه به رفراندوم غير رسمى مردم عليه سلطنت شاه شهرت يافت. شاهپور بختيار، يكى از سران جبهه ملى، آخرين مهره آمريكا بود كه براى تصدى پست نخست وزيرى به شاه پيشنهاد شد. پيامهاى امام خمينى مبنى بر وجوب ادامه مبارزه، طرحهاى رژيم را نقش بر آب ساخت. امام خمينى در ديماه 57 شوراى انقلاب را تشكيل داد. شاه نيز پس از تشكيل شوراى سلطنت و اخذ راءى اعتماد براى كابينه بختيار در روز 26 ديماه از كشور فرار كرد. خبر در شهر تهران و سپس ايران پيچيد و مردم در خيابانها به جشن و پايكوبى پرداختند.

## بازگشت امام خمينى به ايران پس از 14 سال تبعيد:

اوايل بهمن 57 خبر تصميم امام در بازگشت به كشور منتشر شد. هر كس كه مى شنيد اشك شوق فرو مى ريخت. مردم 14 سال انتظار كشيده بودند. اما در عين حال مردم و دوستان امام نگران جان ايشان بودند چرا كه هنوز دولت دست نشانده شاه سر پا و حكومت نظامى بر قرار بود. امام خمينى تصميم خويش را گرفته و طى پيامهايى به مردم ايران گفته بود مى خواهد در اين روزهاى سرنوشت ساز و خطير در كنار مردمش باشد. دولت بختيار با هماهنگى ژنرال هايزر فرودگاههاى كشور را به روى پروازهاى خارجى بست. جمعيتى انبوه از سراسر كشور به سوى تهران سرازير شدند و در تظاهرات ميليونها تن از مردم تهران شركت كرده و خواستار باز شدن فرودگاهها بودند. جمعى از روحانيون و شخصيتهاى سياسى در مسجد دانشگاه تهران تا باز شدن فرودگاه دست به تحصن زدند. دولت بختيار پس ‍ از چند روز تاب مقاومت نياورد و ناگزير از پذيرفتن خواست ملت شد.

سرانجام امام خمين بامداد 12 بهمن 1357 پس از 14 سال دورى از وطن وارد كشور شد. استقبال بى سابقه مردم ايران چنان عظيم و غير قابل انكار بود كه خبرگزاريهاى غربى نيز ناگزير از اعتراف شده و مستقبلين را 4 تا 6 ميليون نفر برآورد كردند. سيل جمعيت از فرودگاه به سوى بهشت زهرا، مزار شهيدان انقلاب سلامى روانه شد تا سخنان تاريخى امام را بشنوند. در همين نطق بود كه امام خمينى با صداى بلند فرمود: «من به پشتيبانى اين ملت دولت تعيين مى كنم. » شاپور بختيار ابتدا اين سخن را شوخى گرفته بود اما چند روز بيشتر نگذشت كه در 16 بهمن 57 امام خمينى رئيس ‍ دولت موقت انقلاب را تعيين نمود.

روز 19 بهمن 1357 پرسنل هوايى در محل اقامت امام خمينى (مدرسه علوى تهران) با ايشان بيعت كردند. ارتش شاه در آستانه سقوط كامل قرار گرفته بود، پيش از اين بسيار از سربازان و درجه داران مؤمن ارتش با فتواى امام خمينى پادگانها را ترك گفته و به صفوف ملت پيوسته بودند.

روز 20 بهمن همافران در مهم ترين پايگاه هوايى تهران دست به قيام زدند. گارد شاهنشاهى براى سركوب آنان گسيل شد. مردم به حمايت از نيروهاى انقلابى وارد صحنه شدند. روز 21 بهمن پايگاهها پليس و مراكز دولتى يكى پس از ديگر به دست مردم سقوط كردند. فرماندار نظامى تهران طى اطلاعيه اى ساعات منع عبور و مرور را به ساعت 4 بعد از ظهر افزايش داد. همزمان با آن بختيار جلسه اضطرارى شوراى امنيت را تشكيل داد و فرمان اجراى كودتاى طراحى شده از سوى هايزر را صادر كرد. از سوى ديگر امام خمينى طى پيامى از مردم تهران خواست تا براى جلوگيرى از توطئه در شرف وقوع، به خيابانها بريزند و حكومت نظامى را عملا لغو كنند. سيل جمعيت زن و مرد و كودك و بزرگ به خيابانها ريخته و مشغول سنگربندى شدند. اولين تانكها و تيپهاى زرهى كودتاچيان به محض حركت از پايگاههايشان بوسيله مردم از كار افتادند. كودتا در همان آغاز با شكست مواجه شد. بدين ترتيب آخرين مقاومتهاى رژيم شاه در هم شكسته شد و صبحدم 22 بهمن، خورشيد پيروزى نهضت امام خمينى و انقلاب اسلامى و پايانى بر دوران دير پاى سلطنت شاهان ستمگر در ايران طلوع كرد.

مردم در سال 58 در يكى از آزادترين انتخابات تاريخ ايران راءى به استقرار نظام جمهورى اسلامى دادند و متعاقب آن انتخابات پياپى براى تدوين و تصويب قانون اساسى و انتخاب نمايندگان مجلس شوراى اسلامى برگزار گرديد. امام خمينى براى استقرار اركان نظام اسلام و تبيين هدف ها و اولويتهاى حكومت اسلامى و تشويق مردم به حضور در صحنه ها همه روزه در محل اقامت خود و در مدرسه فيضيه قم در ديدار به هزاران تن از مشتاقان خويش سخنرانى مى كرد. او پس از پيروزى انقلاب در تاريخ دهم اسفند 1357 از تهران به قم آمده بود و تا زمان ابتلاء به بيمارى قلبى (2 بهمن 1358) در اين شهر بود. حضرت امام پس از 39 روز مداوا در بيمارستان قلب تهران، موقتا در منزلى واقع در منطقه دربند تهران، ساكن شد. سپس در تاريخ 27/2/1359 بنا به تمايل خود به منزلى محقر در محله جماران نقل مكان كرد و تا زمان رحلت در همين منزل ماند.

## انقلاب دوم، تسخير لانه جاسوسى آمريكا:

برگزارى موفقيت آميز انتخابات و مشاركت گسترده مردم، اميدهاى آمريكا را در سرنگونى قريب الوقوع نظام اسلامى كه خبر آن مرتبا در رسانه هاى گروهى غرب و بيانيه هاى ضد انقلاب داخلى منعكس مى شد، بر باد داد.

روز 13 آبان گروهى از نيروهاى مسلمان دانشگاهى با نام «دانشجويان مسلمان پيرو خط امام» سفارت آمريكا در تهران را اشغال كرده و پس از شكستن مقاومت تفنگداران آمريكايى نگهبان سفارت جاسوسان آمريكايى را بازداشت كردند. سندهاى بدست آمده از سفارت پرده از اسرار جاسوسيها و دخالتهاى بى شمار آمريكا در ايران و كشورهاى مختلف جهان برمى داشت و اسامى بسيارى از عوامل و رابطها و جاسوسهاى آمريكا و انواع شيوه هاى جاسوسى و تحركات سياسى اين كشور را در مناطق مختلف جهان افشا مى كرد.

امام خمينى از حركت انقلابى دانشجويان حمايت كرد و آنرا انقلابى بزرگتر از انقلاب اول ناميد. طرح عمليات آزاد كردن جاسوسان بازداشت شده با واقعه شگفت و معجزه آسا در صحراى طبس ايران، با شكست مواجه شد.

مرگ شاه در تاريخ 5 مرداد 1359 در مصر عملا يكى از شرايط ايران را كه استرداد او به عنوان جنايتكار اصلى در كشتارهاى مردم بود، منتفى ساخت. سرانجام پس از 444 روز با وساطت الجزاير و بنا به راءى نمايندگان مجلس شوراى اسلامى و بر طبق توافقنامه الجزيره بين ايران و آمريكا جاسوسان آزاد شدند. آمريكا متعهد به عدم دخالت در امور داخلى ايران و باز پس دادن اموال و دارائيهاى بلوكه شده ايران شد. كه هيچگاه بدان عمل نكرد.

در انتخابات اولين دوره رياست جمهورى ايران (5/11/1358) و در حالى كه امام خمينى در بيمارستان قلب تهران بسترى بود. ابوالحسن بنى صدر از رقباى خود پيش گرفت. او مغرور از آراء بدست آمده، از آغاز بنا را بر اختلاف با جناح خط امام و مخالفت با روحانيت گذاشت. او نيز همچون دولت موقت معتقد به سازش و زد و بندها سياسى با كشورهاى قدرتمند بود.

سرانجام امام خمينى طى حكمى كوتاه در 20 خرداد 1360 بنى صدر را از فرماندهى كل قوا عزل و متعاقب آن مجلس شوراى اسلامى راءى به بى كفايتى وى داد. با سقوط بنى صدر اعضا و هواداران سازمان مجاهدين خلق (منافقين)، كه بعد از پيروزى انقلاب از ضعف دولت موقت و حمايتهاى بنى صدر كمال استفاده را برده و تشكيلات خود را گسترش داده بودند در 30 خرداد 1360 دست به اغتشاشى خونين زدند.

آية الله خامنه اى روز 6 تيرماه 1360 بر اثر انفجار بمبى كه منافقين در مسجد اباذر تهران كارگذاشته بودند به هنگام سخنرانى مجروح گرديد. فرداى آن روز فاجعه عظيم 7 تير به وقوع پيوست. 72 تن از كارآمدترين عناصر نظام اسلام و ياران امام خمينى كه در ميان آنان رئيس ديوانعالى كشور (دكتربهشتى)، چند تن از وزراء تعدادى از نمايندگان مجلس شوراى اسلامى و جمعى از مسئولين قوه قضائيه حضور داشتند، در مقر حزب جمهورى اسلامى بر اثر انفجار بمبى قوى كه عامل نفوذى سازمان منافقين كارگذاشته بود، شهيد شدند. دو ماه بعد در روز 8 شهريور 1360 آقاى محمد على رجايى چهره محبوب مردم ايران كه بعد از عزل بنى صدر از سوى مردم به رياست جمهورى انتخاب شده بود به همراه حجة الاسلام دكتر محمد جواد باهنر (نخست وزير) در محل كار خويش به شهادت رسيدند. تصميم سريع قاطع حضرت امام در انتخاب و نصب بلافاصله افراد به جاى شهيدانى كه در اين حوادث از مديريت نظام گرفته مى شدند، در سامان دادن به امور و ماءيوس كردن دشمن نقشى بس مؤ ثر داشت و موجب حيرت محافل خبرى و سياسى جهان بود.

پس از فاجعه هفتم تير سال 1360 و شهادت دهها تن از ياران امام و مسئولين نظام جمهورى اسلامى، سركردگان گروهك منافقين به همراه رئيس جمهور معزول با لباس و آرايش زنانه و بوسيله عوامل نفوذى در فرودگاه تهران به پاريس گريختند.

منافقين علاوه بر شهادت 72 نفر از محبوبترين شخصيتهاى نظام اسلامى در انفجار مقر حزب جمهورى اسلامى و شهادت رئيس جمهور و نخست وزير ايران چهره هاى برجسته ديگرى نيز بوسيله اقدامات تروريستى منافقين از مردم ايران گرفته شدند.

## جنگ تحميلى و دفاع 8 ساله امام و ملت ايران:

شكست طرحهاى براندازى نظام جمهورى اسلامى با استفاده از محاصره اقتصادى و سياسى كه از سوى آمريكا در جهان پيگيرى مى شد و شكست اين كشور در عمليات صحراى طبس پس از اشغال لانه جاسوسى آمريكا، و ناكامى در تجزيه كردستان، هيئت حاكمه اين كشور را در سال 1359 به سمت تجربه راه حل نظامى تمام عيار سوق مى داد.

ارتش عراق در روز 31 شهريور 1359 تجاوز گسترده نظام خويش را آغاز كرد. همزمان هواپيماهاى نظامى عراق فرودگاه تهران و مناطق ديگر را (در ساعت 2 بعد از ظهر آن روز) بمباران كردند. ماشين جنگى صدام به سرعت كيلومترها در خاك ايران پيشروى كرد و مناطقى وسيع از پنج استان ايران را اشغال كرد. مقاومتهاى جانانه مرزنشينان در مراحل اوليه جنگ به علت عدم اطلاع و آمادگى قبلى و نداشتن تجهيزات و نيروى نظامى با قساوت بعثيها در هم شكسته شد. شهرها و روستاهاى موجود در مناطق اشغالى به سرعت تخريب و به تلى از خاك بدل شدند و صدها هزار تن از خانه و كاشانه خود آواره گرديدند.

در 29/4/1367 با قبول قطعنامه 598 شوراى امنيت جنگ تحميلى 8 ساله به پايان رسيد. آغازگران جنگ به هيچيك از هدفهاى خويش ‍ نرسيدند، نظام جمهورى اسلامى نه تنها سرنگون نشد بلكه در پرتو وحدت ملى مردم مسلمان ايران، تكليف كليه عوامل ستون پنجم را در داخل كشور يكسره كرد و اقتدار خويش را در حاكميت بر تمام پهنه هاى داخلى تثبيت كرد. در پهنه بين المللى نيز به عنوان يك قدرت با ثبات و غير قابل شكست حضور خود را به اثبات رسانيد و حقانيت خود را عليرغم 8 سال تبليغات مداوم خصمانه غربيها ثابت كرد و پيام خويش را ابلاغ نمود.

پس از برقرار صلح نسبى، امام خمينى در تاريخ 11/7/67 طى پيامى در 9 بند سياستها و خط مشى بازسازى كشور را براى مسئولين جمهورى اسلامى ترسيم نمود. پس از ده سال تجربه نظام جمهورى اسلامى ايران، امام خمينى در تاريخ 4/2/1368 به منظور اصلاح و تكميل اركان تشكيلات نظام اسلامى طى نامه اى به رئيس جمهورى (حضرت آية الله خامنه اى) هيئتى از صاحب نظران و كارشناسان را مسئول بررسى و تدوين اصلاحات لازم در قانون اساسى بر اساس 8 محور تعيين شده در همين نامه نمود. مواد اصلاح شده قانون اساسى در تاريخ 12 آذر 1368 (بعد از رحلت امام) به رفراندوم عمومى گذاشتن و با اكثريت مطلق آراء به تاءييد ملت ايران رسيد.

## دفاع از پيامبر اسلام و ارزشهاى دينى

آخرين روياوريى امام خمينى با غرب:

جنگ عراق و ايران كه پايان يافت رهبران سياسى غرب تهاجم تازه اى عليه اسلام انقلابى آغاز كردند.

ماجراى تدوين و انتشار وسيع كتاب مبتذل «آيات شيطانى» نوشته سلمان رشدى و حمايت رسمى دولتهاى غربى از آن سرآغازى بر فصل تهاجم فرهنگى بود.

امام خمينى در تاريخ 25/11/1367 در ضمن چند سطر كوتاه به صدور حكم ارتداد و اعدام سلمان رشدى و ناشرين مطلع از محتواى كفرآميزى اين كتاب، انقلابى ديگر بر پا كرد. پيامدهاى اين واقعه موجوديت جامعه اسلامى را به عنوان يك امت واحده جلوه گر ساخت. صدور اين حكم تصور اشتباه غربيها را در اينكه ايران با پذيرش قطعنامه از هدفهاى انقلابى اسلامى خود دست كشيده است، در هم ريخت.

## سالهاى آخر عمر امام خمينى و حوادث ناگوار:

چند حادثه در اين سالها اتفاق افتاد كه اثر آن بر روح و خاطره امام سنگينى مى كرد. يكى از اين حوادث، شهادت مظلومانه حجاج بيت الله الحرام در كنار خانه خدا و در مراسم حج سال 1366 بود.

در روز ششم ذيحجه سال 1407 هجرى قمرى هنگامى كه بيش از 150 هزار زائر در خيابانهاى مكه براى شركت در مراسم برائت از مشركين حركت كردند. ماءمورين دولت سعودى با انواع سلاحهاى سرد و گرم به سركوبى تظاهر كنندگان پرداختند. در اين واقعه حدود 400 نفر از حجاج ايرانى، لبنانى، فلسطينى، پاكستانى، عراقى و ديگر كشورها به شهادت رسيده و حدود 5000 نفر مجروح و عده اى بى گناه دستگير شدند. حرمت حرم امن الهى در روز جمعه در ايام مبارك حج، در ماه حرام شكسته شده بود. آثار خشم امام خمينى از اين جسارت و اندوه عميق ايشان از اينكه مصالح امت اسلامى و شرايط جهان اسلام مانع از اقدام عمومى مى شد، تا روزهاى آخر عمر امام در كلام و پيامش آشكار بود.

در پهنه مسائل داخلى شرايطى كه منجر به بركنارى قائم مقام رهبرى از سوى امام خمينى (در تاريخ 8/1/68) گرديد از جمله حوادث ناگوار ديگر بود.

امام خمينى در پيامهاى اخير خويش با وضوح بيشتر بر اين حقيقت پافشارى داشت كه تنها راه نجات بشريت از بن بستهاى كنونى بازگشت به عصر دين و دين باورى است و يگانه راه رهايى ممالك اسلامى از وضعيت اسفبار كنونى بازگشت آنان به اسلام ناب و هويت مستقل اسلامى خويش ‍ است.

امام خمينى در زندگى، سخت معتقد به برنامه ريزى و نظم و انضباط بود. ساعات مشخصى از شبانه روز را به عبادت و ذكر حق و قرائت قرآن و دعا و مطالعه مى پرداخت. قدم زدن و در همان حال ذكر خدا گفتن و انديشيدن جزئى از برنامه روزانه اش بود. او در حالى كه عمرش به 90 نزديك شده بود هنوز يكى از پركارترين رهبران سياسى جهان بود كه نشاط خدمت در راه تعالى جامعه اسلامى و حل مشكلات آن را هيچگاه، حتى در سهمگين ترين حوادث از دست نمى داد. علاوه بر مطالعه روزانه اهم اخبار و گزارشات مطبوعات رسمى كشور و مطالعه دهها بولتن خبرى و گوش دادن به اخبار راديو و تلويزيون داخلى، او در چندين نوبت در شبانه روز تحليلهاى و خبرهاى راديوهاى بيگانه فارسى زبان را گوش مى داد تا شخصا در جريان روند تبليغات دشمنان انقلاب قرار گيرد و راههاى مقابله با آنرا انديشه كند. فعاليتها متراكم روزانه و تشكيل جلسات با مسئولين نظام اسلامى موجب نمى شد تا ارتباط با قشرهاى مردم عادى را بعنوان اصلى ترين سرمايه هاى نهضت اسلامى ناديده بگيرد. او هيچ تصميمى را كه مربوط به سرنوشت جامعه اش باشد نمى گرفت مگر آنكه صادقانه با مردم در ميان مى گذاشت. مردم را محروم ترين كسان براى دانستن حقايق مى ديد.

چهره اى مصمم و مهربان داشت، نگاهش پرجاذبه و سرشار از معنويت بود. جمعيت كه در حضورش مى نشست بى اختيار غرق در جاذبه معنويش ‍ مى شد، بسيارى از حاضران ناخودآگاه اشك شوق مى ريختند. مردم ايران حق داشتند كه سالها از صميم قلب در شعارهاى دعاى گونه شان از خدا بخواهند كه عمر آنان را با افزايش لحظه اى بر عمر امام معاوضه كند. اگر دنياى بيگانه از معنويت باور نداشت اما آنان كه با امام بزرگ شده بودند قدر لحظه هاى عمر آن عزيز را در عمل مى شناختند. زندگى اش وقف خدا و خدمت به خلق او بود.

ساعت 20/22 بعد از ظهر روز شنبه سيزدهم خرداد ماه سال 1368 لحظه وصال بود. قلبى از كار ايستاد كه ميليونها قلب را به نور خدا و معنويت احياء كرده بود. به وسيله دوربين مخفى اى كه توسط دوستان امام در بيمارستان نصب شده بود روزهاى بيمارى و جريان عمل و لحظه لقاى حق ضبط شده است.

در حالى كه چند عمل جراحى سخت و طولانى در سن 87 سالگى تحمل كرده بود و در حالى كه چندين سرم به دستهاى مباركش وصل بود نافله شب مى خواند و قرآن تلاوت مى كرد. در ساعات آخر، طماءنينه و آرامشى ملكوتى داشت و مرتبا شهادت به وحدانيت خدا و رسالت پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله را زمزمه مى كرد و با چنين حالى بود كه روحش به ملكوت اعلى پرواز كرد. هجرتش داغى التيام ناپذير بر قلبها نهاد.

روز چهاردهم خرداد 1368، مجلس خبرگان رهبرى تشكيل گرديد و پس از قرائت وصيتنامه امام خمينى توسط حضرت آية الله خامنه اى كه دو ساعت و نيم طول كشيد، بحث و تبادل نظر براى تعيين جانشين امام خمينى و رهبر انقلاب اسلامى آغاز شد و پس از چندين ساعت سرانجام حضرت آية الله خامنه اى (رئيس جمهورى وقت) كه خود از شاگردان امام خمينى سلام الله عليه و از چهره هاى درخشان انقلاب اسلامى و از ياوران قيام 15 خرداد بود و در تمام دوران نهضت امام در همه فراز و نشيبها در جمع ديگر ياوران انقلاب جانبازى كرده بود، به اتفاق آرا براى اين رسالت خطير برگزيده شد.

انبوهى جمعيت و شكوه حماسه حضور مردم در روز ورود امام خمينى به كشور در 12 بهمن 1357 و تكرار گسترده تر اين حماسه در مراسم تشييع پيكر امام، از شگفتى هاى تاريخ است. رحلت امام خمينى نير همچون حياتش منشاء بيدارى و نهضتى دوباره شد و راه و يادش جاودانه گرديد چرا كه او حقيقت بود و حقيقت هميشه زنده است و فناناپذير.

او جلوه هاى از جلوه هاى «كوثر» بود و كوثر ولايت هميشه در زمين و زمانه هاى جارى است.

## آثار و تاءليفات امام خمينى:

دههاى كتاب و اثر گرانبها از اما خمينى در مباحث اخلاقى، عرفانى، فقهى، اصولى، فلسفى، اساسى و اجتماعى بر جاى مانده كه بسيارى از آنها تا كنون منتشر نشده است. متاءسفانه تعدادى از رساله هاى و تاءليفات نفيس امام در جريان جابجايى از منازل استيجارى و در جريان چندين مرحله يورش ‍ ماءمورين ساواك شاه به منزل و كتابخانه ايشان مفقود گرديده است.

در اينجا فهرست اسامى آثار و تاءليفات امام خمينى را بر حسب سير تاريخ نگارش مرور مى كنيم.

1. شرح دعاى سحر

2. شرح حديث راءس الجالوت

3. حاشيه امام بر شرح حديث راءس الجالوت

4. حاشيه بر شرح فوائدالرضويه

5. شرح حديث جند عقل و جهل

6. مصباح الهدايه الى الخلافة و الولاية

7. حاشيه بر شرح فصوص الحكم

8. حاشيه بر مصباح الانس

9. شرح چهل حديث

10. سرالصلوة (صلاة العارفين و معراج السالكين)

11. آداب نماز (يا: آداب الصلوة)

12. رساله لقاء الله

13. حاشيه بر اسفار

14. كشف الاسرار

15. انوار الهداية فى التعليقه على الكفاية 2 جلد

16. بدايع الدرر فى قاعدة نفى الضرر

17. رسالة الاستصحاب

18. رسالة فى التعادل و التراجيح

19. رسالة الاجتهاد و التقليد

20. مناهج الوصول الى علم الاصول - 2 جلد

21. رسالة فى الطلب و الارادة

22. رسالة فى التقيه

23. رسالة فى قاعدة من ملك

24. رسالة فى تعيين الفجر فى الليالى المقمره

25. كتاب الطهارة - 4 جلد

26. تعليقة على العروة الوثقى

27. مكاسب محرمه - 2 جلد

28. تعليقة على على وسيلة النجاة

29. رسالة نجاة العباد

30. حاشيه بر رساله ارث

31. تقريرات درس اصول آية الله العظمى بروجردى

32. توضيح المسائل (رساله عمليه)

33. مناسك حج

34. تحرير الوسيله - 2 جلد

35. كتاب البيع - 5 جلد

36. تقريرات دروس امام خمينى

37. كتاب الخلل فى الصلوة

38. حكومت اسلامى يا ولايت فقيه

39. جهاد اكبر يا مبارزه با نفس

40. تفسير سوره حمد

41. استفتائات

42. ديوان شعر

43. نامه ها عرفانى

44. صحيفه نور

45. وصيتنامه سياسى - الهى

# آية الله العظمى مرعشى نجفى

متوفاى: 7/6/1369 ش.

شهاب شريعت

محمد رضا سماك امانى

## ولادت

او در سال 1315 ق. / 1276 ش. درنجف به دنيا آمد. و شهاب الدين نام گرفت پدرش، آيه الله سيد شمس الدين محمود مرعشى (1279 ق. - 1338 ق. ) از فقها و مدرسان علوم اسلامى نجف بود. آية الله مرعشى نجفى دوران كودكى را در آغوش پر مهر خانواده سپرى نمود و با تربيت اسلامى بزرگ شد. مادرش زنى پاكدامن و با ايمان بود كه هيچگاه بدون وضو به او شير نمى داد.

## تحصيل

پس از يادگير خواندن و نوشتن، در نوجوانى به كسوت روحانيت در آمد و به فراگيرى علوم اسلامى پرداخت. ادبيات عرب، فقه، اصول، حديث، درايه، رجال و تراجم و... را نزد استادان برجسته حوزه علميه نجف فراگرفت و سپس در درس خارج فقه و اصول آيه الله آقا ضياء عراقى (متوفاى 1373 ق. )، آيه الله شيخ احمد كاشف الغطاء (متوفاى 1373 ق. ) و شمارى از مراجع تقليد و مدرسان بر جسته حوزه علميه نجف شركت كرد.

آيه الله مرعشى چنان علاقه به يادگيرى داشت كه سر از پا نمى شناخت. سالهاى دراز در درس دهها استاد شهير حوزه علميه نجف شركت كرد و از خرمن دانش آنان بهره جست. مدتى نيز نزد علماى زيديه و علماى اهل سنت به فراگيرى علم حديث پرداخت و از آنان اجازه نقل حديث گرفت.

تلاش شبانه روزى وى سرانجام در 27 سالگى به ثمر نشست و به درجه اجتهاد نايل شد. كوشش خستگى ناپذير او براى تحصيل دانش ستودنى است. خودش در اين باره مى گويد:

هيچگاه در سنين جوانى به دنبال تمايلات نفسانى نرفتم، هميشه در پى تحصيل علم بودم، به صورتى كه شبانه روز، بيش از چند ساعت نمى خوابيدم و هر كجا نشانى از استادى يا عالمى و يا جلسه درسى كه مفيد تشخيص مى دادم، مى يافتم ؛ لحظه اى در رفتن به نزد آن استاد، عالم و جلسه درس درنگ نمى كردم.

آيه الله مرعشى در نجف، كربلا كاظمين، سامرا، تهران و قم نزد بيش از صد استاد زانوى ادب به زمين زد و از دانش و تقواى آنان استفاده كرد. وى از ابتداى تحصيل به پشتكار عالى، همت بلند، تقوا، نبوغ و ديگر فضايل اخلاقى شهره بود.

ايشان از بسيارى از مراجع تقليد شيعه اجازه اجتهاد گرفتند. برخى از آنها عبارتند از:

1. آية الله العظمى آقا ضياء عراقى (متوفاى 1361 ق. )

2. آية الله العظمى سيد ابوالحسن اصفهانى (متوفاى 1365 ق. )

3. آيه العظمى شيخ عبدالكريم حائرى يزدى (متوفاى 1355 ق. )

آية الله مرعشى پس از رحلت پدر در سال 1338 ق. براى ادامه تحصيل به كاظمين، سامرا و كربلا رفت و سالها در حوزه هاى علميه آن ديار، از محضر استادانى برجسته استفاده نمود و سرانجام در سال 1342 ق. براى زيارت مرقد مطهر امام رضا عليه‌السلام به ايران آمد.

پس از زيارت مرقد امام رضا عليه‌السلام به تهران رفت و در حوزه عليمه تهران، نزد آية الله شيخ عبدالنبى نورى (متوفاى 1344 ق. ) آية الله آقا حسين نجم آبادى (متوفاى 1347 ق. ) آية الله ميرزا طاهر تنكابنى (متوفاى 1360 ق. ) آية الله ميرزا مهدى آشتيانى (متوفاى 1372 ق. ) و... به فراگيرى فقه، اصول، فلسفه و كلام پرداخت.

سال بعد، براى زيارت مرقد حضرت معصومه عليه‌السلام به قم رفت. به دستور آية الله العظمى شيخ عبدالكريم حائرى يزدى در اين شهر ماندگار شد. ايشان مدتى در درس آية الله حائرى و شمارى از استادان حوزه علميه قم شركت جست و از دانش آنان بهره برد.

## بر مسند تدريس

آية الله مرعشى به دستور آية الله حائرى به تدريس پرداخت. ايشان علوم ادبيات عرب، منطق، اصول و فقه را براى طلاب جوان تدريس مى نمود. آية الله مرعشى پس از رحلت آية الله حائرى (1355 ق. ) به تدريس خارج فقه و اصول پرداخت.

در طول بيش از هفتاد سال تدريس ايشان در حوزه علميه قم، دانشمندان بسيارى تربيت شدند كه شمارى از آنان از ايشان اجازه اجتهاد دريافت كردند اينك نام برخى از شاگردان وى را مى آوريم ؛ حضرات آيات:

شهيد حسين غفارى، شهيد حاج آقا مصطفى خمينى، شهيد مرتضى مطهرى، شهيد دكتر محمد مفتح، شهيد دكتر سيد محمد بهشتى، شهيد محمد صدوقى، سيد محمد على قاضى طباطبايى، سيد محمود طالقانى، شيخ شهاب الدين اشراقى، شيخ مرتضى حائرى، حاج ميرزا جواد آقا تهرانى، شيخ حسن نورى همدانى، آقا موسى صدر، قدرت الله وجدانى فخر، سيد مرتضى عسگرى، مصطفى اعتمادى، محمد امامى كاشانى، ميرزا جواد تبريزى، شيخ حسين نورى، سيد عبدالكريم موسوى اردبيلى، شيخ على پناه اشتهاردى، محمد تقى ستوده، شيخ محمد رضا مهدوى كنى

## در سايه كريمه اهل بيت

مرجع نستوه شيعه در طول ساليان دراز كه مرجعيت تقليد شيعيان را بر عهده داشت، خدمات شايانى به جهان اسلام نمود. نماز جماعت با شكوه ايشان در صحن حضرت معصومه عليه‌السلام را همه زايران به ياد دارند. خوشرويى و اخلاق نيك ايشان را همگان به خاطر سپرده اند. ايشان بسيار شوخ طبع بودند. به مستضعفان عنايت ويژه اى داشت. به مشكلات آنان رسيدگى مى كرد.

آية الله العظمى مرعشى نجفى علاقه خاصى به اهل بيت و حضرت معصومه عليه‌السلام داشت. ايشان پيش از انقلاب، هر روز پيش از اذان صبح به حرم مشرف مى شد. هماره مدتى پيش از باز شدن درهاى حرم، پشت در مى ماند و سپس داخل حرم مى شد و پس از زيارت، نماز جماعت را اقامه مى كرد.

در يكى از يادداشتهايش آمده است:

هنگامى كه در قم سكونت كردم، صبحها در حرم حضرت معصومه عليه‌السلام اقامه نماز جماعت نمى شد و من تنها كسى بودم كه اين سنت را آنجا رواج دادم و از 60 سال پيش به اين طرف، صبح زود و پيش از بازشدن درهاى حرم مطهر و زودتر از ديگران مى رفتم و منتظر مى ايستادم. اين انتظار گاهى يك ساعت قبل از طلوع فجر بود تا خدام درها را باز كنند، زمستان و تابستان نداشت. در زمستانها هنگامى كه برف همه جا را مى پوشاند، بيلچه اى كوچك به دست مى گرفتم و راه خود را به طرف صحن باز مى كردم تا خود را به حرم مطهر برسانم. در آغاز خود به تنهايى نماز مى خواندم، تا پس از مدتى يك نفر به من اقتدا كرد و پس از آن كم كم افراد ديگر اقتدا كردند و به اين ترتيب نماز جماعت را در حرم مطهر آغاز كردم تا امروز كه 60 سال از آن تاريخ مى گذرد ادامه دارد. آهسته آهسته ظهرها و شبها نيز اضافه شد و از آن پس روزى سه بار در مسجد بالا سر حضرت معصومه عليه‌السلام و صحن شريف نماز مى خواندم.

## گنجينه ماندگار

آية الله مرعشى نجفى در طول ساليان دراز، خدمتهاى شايانى به جهان اسلام نمود. تاءسيس مدارس علميه يكى از فعاليتهاى درخشان وى مى باشد. مدرسه مهديه در سال 1376 ق. در قم، توسط مرحوم حاج مهدى ايرانى ساخته شد و اداره آن بر عهده آية الله مرعشى گذاشته شد. فقيه نستوه در جهت تكميل مدرسه سعى فراوان نمود و كتابخانه مدرسه را كه در برگيرنده دو هزار جلد كتاب است، بنا نهاد. مدرسه مؤمنيه در سال 1389 ق. در دو طبقه و كتابخانه مدرسه با حدود 3500 جلد كتاب نيز به وسيله ايشان تاءسيس شد. مدرسه شهابيه در سال 1400 ق. در سه طبقه و مدرسه مرعشيه نيز از مدارس علميه اى است كه در سه طبقه، در سال 1383 ق. به همت ايشان تاءسيس شد و اداره آن بر عهده ايشان واگذار شد.

كتابخانه آية الله العظمى مرعشى نجفى از بزرگترين كتابخانه هاى كشور و در رديف كتابخانه مجلس شوراى اسلامى و كتابخانه آستانه قدس رضوى است. اين كتابخانه بسيارى از كتب خطى اسلامى جهان را دارا است. بسيارى از اين كتب جزو و نفيس ترين و با ارزش ترين متون تاريخى است كه قرنها از عمر آنها مى گذرد.

آية الله مرعشى در دوران جوانى كه در حوزه علميه نجف مشغول تحصيل بود به گردآورى كتب خطى پرداخت. وى كه شاهد به غارت رفتن منابع اسلامى و نسخ خطى بود، تاب نياورد وبا شهريه ناچيز طلبگى به خريد كتب خطى پرداخت تا اين ميراث فرهنگى را از دستبرد بيگانگان حفظ نمايد. گاه شبها در يك كارگاه برنج كوبى كار مى كرد، روزها روزه استيجارى مى گرفت و نماز استيجارى مى خواند، تا هزينه خريد كتب را تهيه نمايد. ايشان در خاطره اى مى فرمايد:

يك روز از مدرسه، به قصد بازار - كه جنب صحن علوى بود - حركت كردم. در ابتداى بازار ناگهان چشمم به زنى تخم مرغ فروش افتاد كه در كنار ديوار نسشته بود و از زير چادر وى گوشه كتاب پيدا بود. حس كنجكاوى من تحريك شد، به طورى كه مدتى خيره به كتاب نگاه كردم. طاقت نياوردم، پرسيدم اين چيست؟ گفت: كتاب، و فروشى است. كتاب را گرفتم و با حيرت متوجه شدم كه نسخه اى ناياب از كتاب «رياض العلماء» علامه عبدالله افندى است كه احدى آن را در اختيار ندارد. مثل يعقوبى كه يوسف خود را پيدا كرده باشد، با شور و شعفى وصف ناشدنى به زن گفتم: اين را چند مى فروشى؟ گفت: پنج روپيه. من كه از شوق سر از پا نمى شناختم، گفتم: دارايى من صد روپيه است و حاضرم همه آن را بدهم و كتاب را از شما بگيرم. آن زن با خوشحالى پذيرفت. در اين هنگام سر كله كاظم دجيلى، كه دلال خريد كتاب براى انگليسيها بود، پيدا شد. او نسخه هاى كمياب، نادر و كتابهاى قديمى را به هر طريقى به چنگ مى آورد و توسط حاكم انگليسى نجف اشرف كه گويا اسمش و يا عنوانش «ميجر» (سرگرد) بود، به كتابخانه لندن مى فرستاد. كاظم دلال كتاب را به زور از دست من گرفت و به آن زن گفت: من آن را بيشتر مى خرم و مبلغى بالاتر از آنچه من به آن زن گفته بودم، پيشنهاد كرد. در آن هنگام من اندوهگين رو به سمت حرم شريف اميرالمؤمنين عليه‌السلام كردم و آهسته گفتم: آقا جان من مى خواهم با خريد اين كتاب به شمار خدمت كنم، پس راضى نباشيد اين كتاب از دست من خارج شود. هنوز كلامم تمام نشده بود كه زن تخم مرغ فروش رو كرد به دلال و گفت: اين كتاب را به ايشان فروخته ام و به شما نمى فروشم. كاظم دجيلى شكست خورد و عصبانى از آنجا دور شد... بيشتر از بيست روپيه نداشتم. از اين رو تمام لباسهاى كهنه و قديمى را با ساعتى كه داشتم به فروش رساندم تا پول كتاب فراهم شد... طولى نكشيد كه كاظم دلال همراه چند شرطه (پليس) به مدرسه حمله كردند. مرا دستگير نموده و پيش حاكم انگليسى (ميجر) بردند. او نخست مرا به سرقت كتاب متهم كرد و بسيار عربده كشيد... دستور داد مرا زندانى كردند. آن شب در زندان مدام با خدا راز و نياز مى كردم كه كتاب در مخفى گاهش ‍ محفوظ بماند. روز بعد مرجع بزرگ آن وقت، آية الله ميرزا فتح الله نمازى اصفهانى معروف به شيخ الشريعه ؛ فرزند مرحوم آخوند خراسانى را به نام ميرزا مهدى، با جماعتى براى آزادى من به نزد حاكم شهر فرستاد. بالاخره نتيجه اين شد كه من از زندان آزاد شوم با اين شرط كه مدت يك ماه كتاب را به حاكم انگليسى تسليم كنم.

پس از آزادى به سرعت به مدرسه رفتم و همه دوستان طلبه ام را جمع كردم و گفتم: بايد كار مهمى انجام بدهيم كه خدمت به اسلام و شريعت است! طلاب گفتند: چه كارى؟ و من گفتم: نسخه بردارى و استنساخ از روى اين كتاب فورا دست به كار شديم و قبل از مهلت مقرر چند نسخه از روى آن استنساخ گرديد... »

آية الله مرعشى نجفى پس از مهاجرت به قم، كتب خطى را همراه خود به ايران آورد. در قم نيز به خريد نسخ خطى و كتب ارزنده اقدام كرد. پس از مدتى به دليل كمبود جا، كتابها را از منزل به كتابخانه مدرسه مرعشيه انتقال داد. پس از چندى طبقه سوم اين مدرسه به عنوان كتابخانه ساخته شد كه در نيمه شعبان 1386 ق. / 28/8/1345، با بيش از ده هزار جلد كتاب چاپى و دو هزار جلد كتاب خطى افتتاح گرديد.

استقبال روزافزون طلاب و علما براى مطالعه، كمبود فضاى مناسب براى كتابخانه و خريد كتابهاى جديد موجب شد تا ايشان كتابخانه بسيار بزرگى (كتابخانه فعلى) را تاءسيس نمايد كه در نيمه شعبان 1394 ق. 12/6/1353 با حدود شانزده هزار جلد كتاب چاپى و خطى افتتاح گرديد.

كتابخانه آية الله مرعشى نجفى اكنون با دارا بودن بيش از 250000 جلد كتاب چاپى و 25000 جلد كتب خطى (977) به مسؤ وليت حجة الاسلام دكترمحمود مرعشى نجفى - فرزند ايشان - در خدمت طلاب، فضلا، دانشجويان، دانش آموزان، محققان و نويسندگان مى باشد.

كتابخانه آية الله العظمى مرعشى به خاطر نسخه هاى خطى نفيس و ارزشمند و گاه منحصر به فرد و كتب قديمى مهم و كمياب مورد توجه وافر نويسندگان، دانشمندان، مراكز علمى و تحقيقاتى سراسر جهان است. اكنون اين كتابخانه شهرت جهانى دارد و با چهار صد مؤ سسه، مركز علمى و كتابخانه در سراسر جهان ارتباط دارد.

## آثار سبز

نخستين رساله هاى عمليه ايشان به نام «نخبة الاحكام» و «سبيل النجاة» بين سالهاى 1366 ق. تا 1373 ق. چاپ شد و از همان سالها مرجعيت تقليد ايشان آغاز شد. آية الله مرعشى پس از رحلت آية الله العظمى بروجردى (1340 ش. ) به عنوان يكى از مراجع تقليد طراز اول شيعيان جهان به شمار مى آمد.

آية الله مرعشى در طول ساليان دراز عمر بابركت خويش كتابها و مقاله هاى زيادى درباره علوم قرآنى، ادبيات عرب، حديث، دعا، فقه، اصول، منطق، لغت، تاريخ، رجال و تراجم، انسان و... نوشت كه متاءسفانه بيشتر آنها هنوز چاپ نشده است. شمار آثار ايشان به 148 كتاب، رساله و مقاله مى رسد. اينك نام برخى از آثار چاپ شده اش را مى آوريم:

سند القراء و الحفاظ، مقدمه تفسير الدر المنثور، نوشته جلال الدين سيوطى، مجموعه اى در ادعيه و زيارات، با مقدمه اى در شجره نامه خاندان مرعشى، مقدمه مفاتيح الجنان، شمس الامكنة و البقاع فى خيرة ذات الرقاع، فوائد چند در خصوص صحيفه كامله سجاديه، راهنماى سفر مكه و مدينه، الغاية القصوى لمن رام التمسك بالعروة الوثقى، التبصرة فى ترجمه مؤ لف التكمله، تكميل كتاب «تذكرة القبور» نوشته آخوندگزى اصفهانى، الحديقة الورديه حول روضة البهيه، رياض الاقاحى (شرح حال زين الدين بياضى نباطى عاملى)، زهرالرياض فى ترجمه صاحب الرياض ‍ (شرح حال مولى عبدالله افندى اصفهانى)، سجع البلابل فى ترجمة صاحب الوسائل (شرح حال شيخ حر عاملى)، شرح حال ادوارد فنديك، شرح حال سيد ابوالقاسم طباطبايى تبريزى نجفى، شرح حال سيد اعجاز حسين نيشابورى كنتورى، شرح حال بهلول بهجت افندى، شرح حال حضرت سلطان على فرزند امام باقر عليه‌السلام، شرح حال مولى عبدالواسع كاشانى، شرح حال شيخ عزالدين ابن اثير موصلى جزرى، شرح حال آية الله شيخ محمد محلاتى نجفى، الضوء البدرى فى حياة صاحب الفخرى، العزيه (شرح حال امامزاده يحيى)، غاية الامال فى ترجمه صاحب بهجة الامال (شرح حال ملا على عليارى تبريزى)، رساله طريفه (شرح حال شيخ محمد جعفر يا شيخ علينقى كمره اى)، الظرائف فى ترجمه صاحب الطرائف (شرح حال جاپلقى بروجردى)، الفتحيه (شرح حال ميرزا ابوالفتح حسينى شريفى عربشاهى)، رساله اى در حالات نصر بن مزاحم منقرى (نويسنده كتاب «وقعة الصفين»)، كاشفة الحال فى ترجمه مؤ لف خزانه الخيال، كشف الاستار عن حياة مؤ لف كشف الاستار، كش فالاتياب فى ترجمه صاحب لباب الانساب نوشته بيهقى، كشف الظنون عن صاحب كشف الظنون، اللئالى المنتظمه و الدررالثمينه (شرح حال علامه حلى، قاضى نورالله شوشترى و فضل بن روزبهان)، لمعة انور والضياء فى ترجمة السيد ابى الرضا فضل الله راوندى كاشانى، لولوة الصدف فى حيوة السيد محمد الاشرف، المجدى فى حياة صاحب المجدى، مطلع البدرين (شرح حال فخرالدين طريحى)، مفرج الكروب (شرح حال ديلمى، نويسنده ارشاد القلوب)، مقدمه ايضاح الفوائد فى شرح اشكالات القواعد، مقدمه تتميم امل الامل، مقدمه روضة المتقين فى شرح كتاب من لايحضره الفقيه، مقدمه كتاب كاوشهاى علمى، مقدمه كتاب معجم الثقات و ترتيب الطبقات، مقدمه كتاب مجموعه نفيسه، مقدمه كتاب موتمر علماء بغداد، مقدمه كتاب وقايع السنين والاعوام، المنن و المواهب العدديه (شرح حال عبيدلى سبزوارى)، منية العاملين (شرح حال ابن فتال نيشابورى)، منية الرجل فى شرح نخبة المقال، المواهب العلية فى ترجمه شارح الرساله الذهبيه (شرح حال محمد بن حسن مشهدى)، منهج الرشاد فى ترجمه الفاضل الجواد الكاظمى، الميزان القاسط فى ترجمه مورخ واسط، بنراس ‍ النوار و الضياء فى ترجمه مؤ لف نجوم السماء، وسيلة المعاد فى مناقب شيخنا الاستاذ (شرح حال بلاغى)، هدية ذوى الفضل النهى بترجمه المولى علم الهدى، مقدمه «اثبات صحت نسب خلفاء فاطميين مصر، الافطسيه (نسب سادات روستاى طغرود قم)، حاشيه بر «بحرالانساب» رساله در خصوص سادات مدينه منوره، شجره نامه سادات حسينى كاشانى، رساله در شرح اعقاب و ذرارى حضرت ابوالفضل العباس عليه‌السلام و مقدمه كتاب چهره درخشان امام زمان (عج).

دو اثر نفيس ايشان كه ثمره نيم قرن تلاش وى مى باشد، ولى هنوز به زيور طبع آراسته نشده، عبارت است از:

1. مشجرات آل رسول الله الاكرام يا مشجرات الهاشميين: درباره انساب علويان و سادات جهان.

2. ملحقات الاحقاق: احقاق الحق نوشته قاضى نورالله شوشترى (متوفاى 1019 ق. ) است. آية الله مرعشى نجفى به تكميل اين كتاب پرداخت و مدارك و منابع اين اثر نفيس را پيدا نمود. ايشان براى به سرانجام رساندن اين تحقيق بزرگ گروه تحقيقى متشكل از شمارى از علماى قم را ترتيب دادند، كه اينك با تلاش اين گروه، زير نظر فرزندشان حجة الاسلام دكتر سيد محمود مرعشى، 27 جلد از اين كتاب چاپ شده است و بقيه در حال آماده شدن است.

## احياء و ترويج فرهنگ

بازسازى مرقد علامه مجلسى در اصفهان، به امر آية الله العظمى مرعشى نجفى صورت پذيرفت. اهداء كتابهاى فقهاى شيعه براى دانشمندان شيعه سنى، مسيحى و دانشگاههاى جهان نيز از فعاليتهاى فرهنگى ايشان است.

ايشان براى نوشتن كتابها به بسيارى از كشورهاى اسلامى مسافرت نمود و با دانشمندان شيعه، سنى و مسيحى به گفتگو نشست. وى با علامه سيد محمود شكرى آلوسى بغدادى، شيخ طنطاوى جوهرى مصرى، انستانس ‍ كرملى بغدادى، شيخ عبدالسلام شافعى كردستانى، سيد ناصر حسين هندى فرزند علامه مير حامد حسين هندى، تاگور (نويسنده و فيلسوف شهير هند)، ميرزا احمد تبريزى (پيشواى فرقه ذهبيه)، ميرزا عنايت الله اخبارى، پروفسور هانرى كربن، دكتر فواد سرگين آلمانى، سيد ابراهيم راعى راوى بغدادى، رشيد بيضوى لبنان، سيد محمد رشيد رضا (نويسنده تفسير المنار) و بسيارى از انديشمندان ديگر ديدار نمود.

وى براى تاءليف زندگينامه هاى علماء سادات و امامزاده ها گاه به قبرستانهاى كهن مى رفت و با خواندن نبشته هاى قبرهاى علماء ادباء شعراء، سادات و امامزاده ها مى پرداخت. ايشان در سالهاى 1350 - 1351 ق. به اصفهان رفت و يك هفته در گورستان تخت فولاد به ثبت تاريخ ولادت و فوت علماى به خاك سپرده شده در آن قبرستان پرداخت. بسيارى از گورستانهاى ديگر اصفهان را نيز مورد تحقيق قرار داد و اطلاعات سودمندى بدست آورد.

## همگام با نهضت امام

نهضت امام خمينى در سال 1341 با پشتيبانى مراجع تقليد همراه بود. آية الله مرعشى نجفى هماره از نهضت امام خمينى حمايت كرد. بارها اعلاميه داد و به افشاگرى پرداخت. ايشان درپى دستگيرى امام خمينى در سال 1342، با ارسال اعلاميه شديداللحنى به رژيم پهلوى، خواستار آزادى امام خمينى شدند.

ايشان همراه مراجع تقليد و علماى طراز اول كشور براى آزادى امام خمينى به تهران سفر نمود و در اين راه زحمت فراوانى متحمل شد. ايشان در سال 1342، در پاسخ نامه جمعى از طلاب مى فرمايد:

چنانچه كرارا اينجانب عقيده خود را اظهار كرده ام، باز هم به موجب اين سؤ ال عرض مى كنم كه حضرت آية الله خمينى دامت بركاته يكى از مراجع تقليد عالم تشيع هستند و از اساطين روحانيت اسلام و از مفاخر عالم تشيع.

آية الله العظمى مرعشى نامه ها و تلگرافهاى فراوانى در جهت حمايت از امام خمينى براى مراجع تقليد شيعه مقيم ايران و عراق مى فرستاد.

ايشان پس از تبعيد امام خمينى به تركيه، در سخنرانيها و اعلاميه ها اين عمل رژيم پهلوى را محكوم مى نمود و براى شهداى 15 خرداد، مجلس ‍ يادبود برپا مى سازد. آية الله مرعشى هماره از انقلاب اسلامى پشتيبانى مى نمايد و جنايتهاى رژيم پهلوى را افشا مى نمايد. ايشان پس از شهادت آية الله حاج آقا مصطفى خمينى در سال 1356، براى وى مجلس ترحيمى در حسينيه خويش بر پا مى كند، كه پايان اين مجلس به سردادن شعارهاى كوبنده عليه رژيم پهلوى و دستگيرى شمارى از مردم پيوند مى خورد.

آية الله مرعشى در طول سالهاى تبعيد امام خمينى، با ايشان در ارتباط بودند و با اوج گيرى انقلاب اسلامى در سال 1356 همراه مرجع تقليد شيعه با فرستادن اعلاميه ها به هدايت نهضت مى پردازد.

پس از پيروزى انقلاب اسلامى نيز ايشان هماره از نظام جمهورى اسلامى حمايت كرد و در مناسبتهاى مختلف با ارسال پيامها به تقويت نظام پرداختند.

## وفات

سرانجام مرجع بزرگ تقليد شيعه، در روز چهارشنبه 7/6/1369، در 96 سالگى دار فانى را وداع گفت و به اجداد پاكش پيوست و پيكر پاكش با حضور انبوه مردم عزادار در جوار كتابخانه بزرگش به خاك سپرده شد (978) درود و رحمت خدا بر او باد. والسلام

# آية الله العظمى گلپايگانى

متوفاى: 18/9/1372 ش.

فروغ فقاهت

## ولادت

در هشتمين روز ماه ذيقعده 1316 ق. در بخش «گوگد» گلپايگان، كودكى پا به عرصه وجود نهاد كه به مناسب تقارن ولادتش با سالروز ولادت امام هشتم حضرت على بن موسى الرضا عليه‌السلام نامش را «محمد رضا» و كنيه اش را ابوالحسن و لقبش را هبة الله نهادند. پدرش آقا سيد محمد باقر امام، عالمى معروف به زهد و تقوا، و پاى بند به آداب و مستحبات دينى و كوشا در امر به معروف و نهى از منكر بود كه هم اينك مرقدش مورد احترام و زيارت مردم است. محمدرضا در سه سالگى مادر و در نه سالگى پدرش را از دست داد و دوران كودكى را با مشكلات و سختيهاى فراوان و از دست دادن پدر سپرى كرد و تحصيلات ابتدائى را در مكتب خانه گذراند.

## تحصيلات

نوجوانى بيش نبود كه شوق تحصيل علوم اسلامى او را مشتاق آية الله محمد تقى گوگدى (م 1353 ق) گردانيد و نزد ايشان ادبيات عرب را فراگرفت. سپس نزد آية الله سيد محمد حسن خوانسارى (م 1337ق) - برادر مهتر آية الله العظمى سيد احمد خوانسارى - زانوى ادب به زمين زد و ادبيات و بخشى از سطوح را نزد وى آموخت.

نوزده ساله بود كه به سوى اراك شتافت و در مدرسه آقا سيد ضياءالدين به تكميل سطوح عاليه پرداخت و در 1337 ق. شايستگى حضور در درس ‍ خارج فقه و اصول حضرت آية الله العظمى حاج شيخ عبدالكريم حائرى يزدى (م 1335 ق) را پيدا كرد و تا سال 1340 ق. در آن شهر از آن مرجع بزرگ بهره برد. در بيست و چهار سالگى درپى مهاجرت استادش آية الله حائرى به قم و تاءسيس حوزه علميه در اين شهر مقدس، به قم آمده و در مدرسه فيضيه سكونت گزيد و درسها را با آية الله سيد احمد خوانسارى به مباحثه نشست. استاد با مشاهده استعداد و فهم شاگرد سخت كوش خود بدو بسيار علاقه مند شد او را در شماره اصحاب خاص و هياءت استفتا قرار داد و «تصحيح كتاب الصلاة» خود را به او و آية الله اراكى واگذر نمود. ايشان نيز تا پايان عمر استاد (1355 ق. ) ملازم درس ايشان بود.

ايشان در سال 1341 ق. در قم به مدت هشت ماه از محضر آيات عظام ميرزاى نائينى و آقا سيد ابوالحسن اصفهانى استفاده برد. از ديگر اساتيد او مى توان از آيات عظام حاج شيخ محمد رضا مسجد شاهى اصفهانى، حاج شيخ ابوالقاسم كبير، آية الله بروجردى، آقا ضياء عراقى و شيخ محمد حسين غروى اصفهانى نام برد.

وى از آية الله حائرى اجازه اجتهاد و از مرحوم حاج شيخ عباس محدث قمى و آقا شيخ محمدرضا اصفهانى اجازه نقل روايت اخذ كرده است.

## تدريس

از آغاز ورود به قم در سال 1340 ق. به تدريس كتابهاى رسائل، مكاسب و كفايه اشتغال ورزيد و پس از وفات استادش آية الله حائرى تدريس خارج فقه و اصول را شروع نمود ايشان در طول بيش از هفتاد سال تعليم دانش ‍ اهل بيت، صدها تن از ستارگان درخشان آسمان علم را به جامعه اسلامى تحويل داده است.

## شاگردان

برخى از زبده ترين شاگردان ايشان عبارتند از: حضرت آيات و حجج اسلام، مرتضى حائرى يزدى، عبدالرحيم ربانى شيرازى، مرتضى مطهرى، محمدعلى قاضى طباطبائى، سيد اسدالله مدنى، محمد مفتح، سد محمد حسينى بهشتى، حسينعلى منتظرى، على مشكينى، ناصر مكارم شيرازى، سيد محمدعلى علوى گرگانى، على احمدى ميانجى، جعفر سبحانى لطف الله صافى گلپايگانى، حسن حسن زاده آملى، محمد مؤمن، رضا استادى، سيد محسن خزارى، على كريمى جهرمى، احمد صابرى همدانى، حسين شب زنده دار، على افتخار گلپايگانى، سيد مهدى يثربى كاشانى، مجدالدين محلاتى، احمد جنتى، مرتضى مقتدائى - على پناه اشتهاردى، محسن حرم پناهى، جلال طاهر شمس گلپايگانى، محمد واعظ زاده خراسانى، سيد محمد باقر ابطحى، احمد آذرى قمى، محمد تقى ستوده، غلامرضا صلواتى، على نيرى همدانى و على ثابتى همدانى.

## تقريرات و تاءليفات

درسهاى آن فقيه اهل بيت را عده بسيارى به رشته تحرير درآورده اند آنهائى كه به چاپ رسيده است عبارتند از:

1. كتاب الحج، سه جلد تاكنون

2. الهداية الى من له الولاية، درباره ولايت فقيه

3. نخبة الاشارات فى احكام الخيارات. (هرسه از آقاى احمد صابرى همدانى)

4. كتاب القضاء در دو جلد

5. كتاب الشهادات

6. بلغة الطالب فى التعليق على بيع المكاسب،

هر سه نوشته آقاى سيد على حسينى ميلانى

7. الدر المنضود فى الحكام الحدود.

8. نتايج الافكار فى نجاسة الكفار، هر دو از آقاى على كريمى جهرمى

9. كتاب الطهارة

10. كتاب القضاء. هر دو از آقاى هادى مقدس نجفى.

ايشان در كنار اشتغالات گوناگون از تاءليف و تصنيف نيز فروگذار نكرده است. آثار قلمى آن مرجع وارسته عبارتند از:

1. حاشيه بر عروة الوثقى

2. حاشيه بر وسيلة النجاة

3. رساله صلاة الجمعة

4. رساله فى المحرمات بالنسب

5. مسائل الحج

6. افاضة العوائد، تعليقه بر دررالاصول مرحوم حائرى

7. رساله در عدم تحريف قرآن

8. كتاب الطهارة

9. كتاب الحج

10. كتاب الحدود

11. صلاة الجمعة

12. حواشى بر ملحقات عروة الوثقى

## مجموعه فتاوى

آية الله العظمى گلپايگانى در طول سى و دو سال مرجعيت يكى از اركان فقاهت بودند و روزانه استفتائات گوناگون از سراسر جهان به محضر ايشان فرستاده مى شد و از همين رهگذر در تمام ابواب فقه فتوا داده اند و هم اينك مجموعه هاى بسيارى از فتاواى او در دسترس است كه عبارتند از:

1. منتخب الاحكام (با ترجمه انگليسى)

2. مختصر الاحكام (با ترجمه عربى و اردو)

3. توضيح المسائل (اين كتاب بيش از هشتاد بار به چاپ رسيده و به زبانهاى اردو، چينى، تركى آذرى و تركى لاتين ترجمه شده است).

4. مجمع المسائل، 3 جلد و در برگيرنده تمام ابواب فقه از طهارت تا ديات است.

5. مناسك حج (با ترجمه عربى، اردو، روسى و انگليسى)

6. احكامى از حج.

7. سؤ ال و جواب درباره مسائل حج.

8. آداب و احكام حج.

9. دليل الحاج.

10. احكام عمره.

11. هداية العباد (به عربى و دربرگيرنده حاشيه ايشان بر عروة الوثقى، وسيلة النجاة، توضيح المسائل و برخى از استفتائات در دو جلد.

12. رساله امر به معروف و نهى از منكر و مسائل اجتماعى اسلام.

13. مسائل نماز خوف و مطارده و احكام جبهه.

## مبارزه سياسى

آية الله العظمى گلپايگانى از بدو حركت شجاعانه روحانيت به رهبرى امام راحل، به مبارزات پيگير و بى امان خويش با ديو استبداد پرداخت و نخستين اعلاميه اعتراض به لايحه ننگين «انجمنهاى ايالتى و ولايتى» در مهرماه 1341 ش. از سوى ايشان صادر شد و به دنبال آن بود كه پيامها و بيانيه هاى ايشان تا سقوط رژيم پهلوى ادامه يافت (بسيارى از آنها در جلد اول كتاب «اسناد انقلاب اسلامى» گرد آمده است. )

برخى از اقدامات آن جناب در برابر رژيم منحوس شاه عبارتند از: سرباز زدن از ملاقات با شاه و نخست وزيران و فرستادگان دربار، تحريم برنامه اوقات و اعلاميه عليه معاملات و همكارى با سازمان اوقاف، قطع شهريه كسانى كه با اوقاف همكارى مى نمودند و تحريم امامت جماعت و گوش ‍ دادن به سخنرانى آنان، حرام شمردن خريد و فروش و مصرف و توزيع گوشتهاى وارداتى از خارج و قبول نكردن و جوهات فروشندگان آنان (هر چند مى شد تحت عنوان مال مخلوط به حرام خمس آن را پذيرفت)، اعتراض شديد و پيام كوبنده عليه تغيير تاريخ هجرى به تاريخ منحوس ‍ شاهنشاهى، مخالفت صريح با حزب رستاخيز و تحريم شركت مسلمانان در آن، مخالفت صريح با طرح امتحان دولت از طلاب و انكار صلاحيت آنان براى اين امر كه باعث عقب نشينى ولت وقت و مصون ماندن حوزه از اين طرح ننگين شد. اعتراض شديد عليه گسترش بى بند و بارى و فساد و فحشا و رواج منكرات و فرستادن نامه سر گشاده به شاه و تذكر عواقب وخيم آن، اعتراض و مخالفت بسيار شديد عليه سينما در شهر قم و تعطيل نمودن درس و نماز جماعت خويش به مدت يك هفته، مخالفت و اعتراض ‍ عليه تاجگذارى شاه و انتخاب وليعهد، پيام در جهت تجليل از مقام شهيد سعيدى و اعلام مجلس ختم براى ايشان در مسجد امام، تجليل از مقام مرحوم حاج آقا مصطفى خمينى و تشكيل دو مجلس ختم در مسجد اعظم و شكستن سد رعب و ممنوعيت بر پايى مجالس بزرگداشت و مطرح شدن نام حضرت امام در آن مراسم، پى جويى حال تبعيد شدگان و سركشى به خانواده هاى آنان، حمايت از مقام و موقعيت حضرت امام خمينى و بويژه در برابر اهانت روزنامه اطلاعات به امام راحل و تاءكيد بر مقاومت روحانيت و پيگيرى اعتراضها و راهپيماييها و صدور اعلاميه هاى روشنگرانه و كوبنده در لحظات حساس (به گونه اى كه امام بديشان فرموده بودند: اعلاميه هايى كه حضرت عالى به تنهايى صادر مى كنيد، نقش بسزايى در پيشبرد مبارزات ملت مسلمان دارد) و دلجويى و تاءييد علماى مبارزه شهرستانها.

اين اقدامات باعث شد كه مزدوران رژيم براى لطمه زدن به ساحت ايشان از هيچ كارى فرو گذار نكنند و دوبار (سوم فروردين 1342 در مدرسه فيضيه و 19 ارديبهشت 1357 ش) به سوى ايشان حمله كرده، قصد ضرب و جرح آن مرجع بزرگوار داشتند كه لطف خدا و جانفشانيهاى اطرافيان باعث حفظ ايشان شد.

## تقويت نظام جمهورى اسلامى

پس از پيروزى انقلاب نيز هماره در جهت تاءييد كامل مواضع حضرت امام و تقويت موقعيت ايشان به عنوان رهبر نظام و فرا خواندن مردم آيه پيروى كامل از حضرت اما، توصيه به افراد صالح براى شركت در مناصب دولتى، طرح مباحث مورد نياز حكومت اسلامى در درس خارج فقه (قضا، حدود و شهادات)، شركت در مراسم انتخابات و صدور پيامهاى گوناگون مبنى بر شركت مردم در انتخابات، تقويت دولت اسلامى و حرام شمردن مخالفت با دستورها و مقررات دولت و نهى از فروش اجناس قاچاق، حمايت مادى و معنوى از رزمندگان اسلام در طول جنگ تحميلى و ارسال هياءتهاى مختلف به جبهه هاى نبرد و اجازه مصرف ثلث در مصرف جبهه و بر عهده گرفتن ساختمان مراكز درمانى و بهداشتى استانهاى زلزله زده در زلزله خرداد 1369 و دهها اقدام ديگر فعال بودند.

## ويژگيهاى اخلاقى

مرجع بزرگ شيعه در بردارنده فضايل اخلاقى و كمالات نفسانى بود. ويژگيهاى بارز ايشان عبارتند از: زهد و بى اعتنايى به جلوه هاى دنيا، تواضع، بهره ورى از فرصتها، تجليل از مقام فقها و مراجع معاصر، تشويق عاملان و نويسندگان، اهتمام بسيار به حفظ و قرائت قرآن (به طورى كه در هر شبانه روز با تمام گرفتاريها دو نوبت قرآن تلاوت مى فرمود)، عشق به ساحت مقدس ائمه اطهار (به گونه اى كه سالها - حتى پس از مرجعيت (به منبر تشريف برده، اخبار آل محمد صلى الله عليه و آله را به گوش مردمان مى رساندند و روزهاى عاشورا را روضه مى خواندند و در عزاى امامان بشدت مى گريستند و به زيارت مرقد آنان مكرر مشرف مى شدند. تقيد بسيار به مستحبات و ترك مكروهات آن جناب زنده كننده مراسم اعتكاف در سراسر ايران و ترويج كننده عزادارى فاطميه دوم ياد مى شود. احترام بسيار به استاد (كه هميشه پيش از درس فاتحه اى براى استادش قرائت مى فرمود و به استادزاده خويش مرحوم آية الله حاج آقا مرتضى حائرى - با اينكه شاگردش بود - بسيار احترام مى نهاد).

## مؤ سسات

مرجع بزرگ شيعه علاوه بر تدريس و تربيت عالمان دين، تاءليف، فتوا، رهبرى و روشنگرى جامعه شيعه به بنيان نهادن دهها مؤ سسه فرهنگى و دينى در گوشه و كنار جهان و آبادانى صدها مسجد و مدرسه در سراسر كشور دست يازيد كه برخى از آنها عبارتند از:

1. دارالقرآن الكريم: اولين موسسه قرآنى كشور است كه در سال 1352 پاگرفت و به كار چاپ و نشر قرآن مجيد، ترجمه دقيق قرآن، بررسى اغلاط ترجمه هاى موجود و تصحيح آنها، تشكيل موزه قرآن، تشكيل كتابخانه تخصصى قرآن، چاپ و توزيع كتابهاى قرآن، نشر مجله «رسالة القرآن و پيام قرآن» و تشكيل «كنفرانس علوم و مفاهيم قرآن» و چاپ مجموعه مقالات و سخنرانيهاى آن پرداخته است.

2. بيمارستان: كه با بخشهاى قلب، جراحى، زايمان، اورژانس، داخلى، اطفال، اعصاب و راديولوژى يكى از بزرگترين بيمارستانهاى كشور به شمار مى رود و تاكنون منشاء خدمات بسيار به روحانيون و مردم و رزمندگان اسلام در طول جنگ تحميلى بوده است.

3. كتابخانه: كه با داشتن حدود يكصد هزار جلد كتاب چاپى و دوازده هزار جلد كتاب خطى يكى از غنى ترين كتابخانه هاى كشور به شمار مى رود.

4. مجمع جهانى اسلامى در لندن

5. مركز معجم المسائل الفقهية

6. مسجد عظيم و با شكوه - در قم

بيمارستان زنان و زايشگاه حضرت ولى عصر (عج) - در قم

8. مدرسه علميه در گلپايگان

9. مدرسه امام مهدى عليه‌السلام در قم

10. مدرسه علميه كه اينك در كنار مسجد اعظم و مدرسه فيضيه، سه قطب عمده تدريس در حوزه علميه قم به حساب مى آيد و روزانه صدها طلبه در آنجا به تحصيل فقه و اصول مى پردازند.

11. دارالايتام

12. مؤ سسه خيريه حضرت ولى عصر (عج)

## در گذشت

سرانجام آن عبدصالح خدا پس از عمرى سرشار از توفيق و پربار از خدمات دينى و علمى و پس از طى بيمارى كوتاه مدت، در 96 سالگى در شامگاه روز پنجشنبه 18 آذر 1372 (24 جمادى الثانى 1414 ق) نداى حق را لبيك گفت و فقدانش قلب تمام مسلمين جهان را در هم فشرد.

مردم در سوگ آن مرجع بزرگ از صميم قلب به سوگوارى پرداختند و از سوى دولت هفت روز عزاى عمومى و يك روز تعطيل اعلام گرديد و مجالس بزرگداشت مقام علمى ايشان در گوشه و كنار جهان و جاى جاى كشور اسلامى مان تا مدتها ادامه يافت. پيكر پاك آن مرجع بزرگ روز جمعه نخست در تهران با حضور صدها هزار نفر و با شركت رهبر معظم انقلاب تشييع شد و پس از پنج ساعت راهپيمايى به قم انتقال يافت و سپس در روز شنبه 20 آذر با حضور خيل عظيم و پر شكوه مردم قم تشييع و نماز به امامت حضرت آية الله آقاى حاج شيخ لطف الله صافى گلپايگانى - داماد آن مرحوم - بر ايشان خوانده شد و آنگاه در مسجد بالا سر مرقد مطهر حضرت معصومه عليه‌السلام، در جوار تربت استادش به خاك سپرده شد.

رهبر معظم انقلاب اسلامى حضرت آية الله خامنه اى در بخشى از پيام خويش چنين فرمودند:

اين شخصيت والاى كهنسال، در ميان مراجع عظام تقليد، يكى از موفق ترين و سعادتمندترين ها بودند.

32 سال مرجع تقليد، حدود 70 سال مدرس حوزه علميه قم و حدود 85 سال سرگرم فراگرفتن و آموختن فقه آل محمد عليه‌السلام بودند.

«اولين مدرسه علوم دينى به سبك جديد را ايشان در قم تاءسيس نمودند. اولين مؤ سسه بزرگ قرآنى را ايشان در قم بنيان نهادند. اولين فهرست بزرگ فقهى و حديثى با استفاده از دانش و اختراعات جديد بشرى را ايشان پديد آوردند. صدها مدرسه و مسجد و مؤ سسه تبليغ دين در سراسر كشور و در كشورهاى ديگر بنياد كردند هزاران شاگرد را از فقه پخته و عميق خود بهره مند ساختند بسيارى آراء و نظرات فقهى كه حاكى از روشن بينى و ذهن نوگراى ايشان بود ارائه كردند و بالاتر از همه با منش و رفتار پرهيزكارانه و با طهارت و تقوايى كه مى توانست براى علما و فقها، الگويى زنده و ملموس ‍ باشد، عمرى پربركت را به نزاهت كامل گذرانيدند.

آن بزرگوار يكى از اسطوانه هاى انقلاب و نظام جمهورى اسلامى ايران به شمار مى آيد. در دوران اختناق و در مقابله با حوادث سهمگين سالهاى تبعيد امام خمينى - قدس سره - مواردى پيش آمد كه صداى اين مرد بزرگ تنها صداى تهديد كننده اى بود كه از حوزه علميه قم بر خاست و به نهضت شور و توان بخشيد. پس از پيروزى انقلاب همواره در قضاياى عمومى كشور حضورى بارز و پشتيبانى صريح از نظام جمهورى اسلامى و از مقام منيع رهبرى و شخص شخيص امام راحل (قدس الله نفسه الزكيه) داشت و مورد تكريم و احترام بليغ آن حضرت بود. فقدان اين بقية السلف اعاظم و اين ملجاء و مرجع مؤمنان ثلمه اى بزرگ و ضايعه اى جبران ناپذير است».

# آيه الله العظمى اراكى

متوفاى: 23/7/1373 ش.

يك قرن وارستگى

على صدرايى خويى

## تولد

او در 24 جمادى الثانى 1312 ق. در اراك ديده به جهان گشود. پدرش، حجة الاسلام حاج احمد آقا، مشهور به ميرزا آقا فراهانى از علماى مشهور آن سامان بود. مادرش نيز از نوادگان امامزاده سيد حسن واقف (979) است. (980)

## تحصيل

وى پس از يادگيرى خواندن و نوشتن، در نوجوانى وارد حوزه علميه اراك شد و در درس استاد سيد جعفر شيثى حضور يافت و مقدمات علوم اسلامى را از او فراگرفت. دروس سطح حوزه را نزد آية الله العظمى سيد محمد تقى خوانسارى به خوبى پشت سرگذارند. آية الله اراكى همزمان با تحصيل دوره سطح، در درس شرح منظومه آية الله شيخ محمد باقر اراكى معروف به سلطان آبادى شركت كرد و از دانش آن حكيم فرزانه خوشه ها چيد. (981)

ايشان سالها در درس آية الله العظمى آقا نورالدين اراكى و آية الله العظمى شيخ عبدالكريم حائرى يزدى شركت كرد و از دانش و تقواى آن دو مراجع بزرگ تقليد شيعيان، بهره ها برد. آية الله حائرى علاقه زيادى به او داشت. نبوغ فكرى آية الله اراكى مورد توجه استاد قرار گرفت. آية لله اراكى به سفارش استاد معمم شد. با يكى از بستگان ازدواج نمود. (982)

## آشنايى با امام

آية الله اراكى پس از سالها تحصيل در حوزه علميه اراك، به دنبال هجرت آية الله العظمى حائرى يزدى به قم، وارد حوزه علميه قم شد و در درس ‍ ايشان شركت كرد. (983) آية الله اراكى در اين سالها با امام خمينى آشنا شد. وى علاقه خاصى به امام خمينى داشت وهماره از فعاليتهاى سياسى ايشان عليه رژيم پهلوى پشتيبانى مى نمود.

به دنبال اعلاميه كوبنده امام خمينى در سال 1314، عليه لايحه كاپيتولاسيون و قوانين غير اسلامى مصوب مجلس شوراى ملى، آية الله اراكى نيز به پشتيبانى ايشان اعلاميه اى صادر كرد و خواستار لغو مصوبات مخالف اسلام شدند.

پس از دستگيرى و تبعيد امام خمينى، در سال 1342، آية الله اراكى هماره از ايشان حمايت مى كرد. عكاسى هما، عكسى از امام در خيابان ارم زده بود. حضرت آقا (آية الله اراكى) كه از فيضيه بر مى گشتند، وقتى نگاهشان به آن عكس افتاد بود فرموده بودند: قسم مى خورم كه صاحب اين عكس اگر در كربلا مى بود، در ركاب امام حسين عليه‌السلام به شهادت مى رسيد.

وقتى به منزل مى آمدند و ما اطلاعيه ها را برايشان مى خوانديم، بسيار گريه مى كردند و اشك شوق و نشاط از شنيدن اين اطلاعيه ها، مى ريختند...

آية الله اراكى در پى دستگيرى و تبعيد امام به نجف، همان سال به عراق و نجف رفت و در مدت اقامت تماما ميهمان حضرت امام بود اين در حالى بود كه آقا از سوى رژيم تحت فشار قرار گرفته بود و از سوى ديگر جواب ميهمانى افراد ديگر را رد كرده بود ايشان با افتخار ميهمانى امام را پذيرفت و بدون ترس و اضطراب چند روزى را در آنجا اقامت كرد.

اولين ملاقات امام با ايشان در كربلا بود، در ابتدا كه وارد حرم حضرت ابوالفضل عليه‌السلام شد حضرت امام در حال خروج از حرم بود حدود پانزده سال بود كه همديگر را نديده بودند. آن دو يكديگر را آغوش گرفتند و آقاى اراكى شروع به گريه كرد و سپس اين جمله را فرمود: با آل على هر كه در افتاد ورافتاد. بعد دوباره شروع به گريه كرد... حجة الاسلام شهاب الدين اشراقى، داماد امام مى گويد: امام به من گفتند: بغض گلويم را گرفته بود و نتوانستم پيش آقاى اراكى بايستم...

آية الله اراكى درباره آشنايى خود با امام خمينى مى فرمايد:

«حضرت آقاى خمينى يك مدتى را در اراك بوده اند و در حوزه آنجا تحصيل مى كردند و حتى منبر مى رفته اند، من در آن مدت با ايشان آشنايى نداشتم، اما آن وقتى كه در قم بوديم خوب آشنا شديم و يكى از هم صحبتهاى بنده بودند. گاهى اتفاق مى افتاد از منزل تا ميدان كهنه قم نزديك شاهزاده حمزه اين راه را به همراه هم طى مى كرديم و ضمن صحبتها و مباحثه ها برمى گشتيم و اين مساءله بسيار اتفاق افتاد، با هم خيلى ماءنوس ‍ بوديم.

آن اوايل كه وارد قم شدم ايشان به من اظهار كرد شما يك درس تفسير صافى براى من بگوييد تفسير صافى با اصول و فقه و اصطلاحات آن مناسبتى ندارد و لذا چون من با آن اصطلاحات ماءنوس نبودم چند شب تدريس كردم اما ديگر نرفتم، ايشان هم اصرارى نكردند...

ايشان مرد بسيار جليلى است و شناختم او را به جلالت ؛ بسيار مرد پاكى است، پاك، پاكى نفس دارد، پاكى ذاتى و درونى دارد و اين بر همه خلق معلوم شده است.

ما در مدت پنجاه سال كه با اين شخص بزرگ آشنايى پيدا كرده ايم، خبر تقوا و ديانت و سخاوت و شجاعت و شهامت و بزرگى نفس و بزرگى قلب و كثرت ديانت و جديت در علوم نقلى و عقلى و مقامات عالى و... در او نيافتيم. اين مرد قد مردانگى علم كرد و در مقابل كفر ايستادگى كرد و دست غيبى هم با او همراهى كرد، به طورى كه محيرالعقول بود و هيچ خانه اى و هيچ زاويه اى از زواياى اين مملكت باقى نماند مگر كه گفته شد. مرگ بر شاه او جان در كف دست گذاشته است و در مقابل تبليغ قرآن و دين حنيف اسلام جانبازى مى كند. جان در كف گذاشته و حاضر براى شهادت شده است. خداوند يك قوه غريبى در اين مرد خلق فرموده كه به هيچ احدى نداده. همچنين جراتى، چنين شجاعتى و ديدى به او داده است كه به احدى نداده، او مانند جدش على بن ابى طالب است. يك چنين كسى كمياب است. كم نظير است و نظير ندارد. » (984)

## تدريس و تاءليف

آية الله اراكى در طول بيش از 35 سال تدريس در حوزه علميه قم، پيچيده ترين مباحث علمى را با گفتارى شيوا و بيانى رسا مطرح مى كرد. از ويژگيهاى درس ايشان پرهيز از تكرار و زياده گويى بود. كلام را گزيده و پرمعنى اداء مى كرد. اعتمادشان بر اين بود كه طالب علم بايد قبل از حضور در درس، مطالعه نمايد.

آية الله اراكى پس از وفات آية الله سيد محمد تقى خوانسارى (متوفاى 1371) به درخواست شمارى از شاگردان او، به تدريس خارج فقه و اصول پرداخت. بسيار از استادان برجسته حوزه علميه قم و مسؤ ولان نظام جمهورى اسلامى سالها از محضر ايشان كسب فيض نمودند.

مرجع بزرگ تقليد شيعيان در طول عمر پربركت خويش، كتابهايى نيز در علم فقه و اصول نوشت. آثارش عبارتند از:

1. تقريرات درس آية الله شيخ محمد سلطان العلما

2. تقريرات درس فقه آية الله شيخ عبدالكريم حائرى يزدى

3. تقريرات درس اصول فقه آية الله شيخ عبدالكريم حائرى يزدى

4. حاشيه بر «دررالاصول» نوشته آية الله شيخ عبدالكريم حائرى يزدى

5. تقريرات درس فقه آية الله سيد محمد تقى خوانسارى

6. حاشيه بر «عروة الوثقى»

7. شرح «عروة الوثقى»

8. توضيح المسائل

9. مناسك حج

10. رساله استفتائات

11. مقدمه بر كتاب «القرآن و العقل» نوشته آية الله سيد نور الدين اراكى

12. النكاح و الطلاق

## بر پايى نماز جمعه

آية الله اراكى پيش از انقلاب، نماز جمعه را در قم اقامه مى كرد. «ايشان همانند يك جلسه درست براى نماز جمعه و خطبه هاى آن مطالعه مى كردند... رفته رفته نماز جمعه رونق بيشترى گرفت و با جمعيت بيشترى برگزار گرديد و امامت ايشان بر نماز جمعه تا بعد از انقلاب كه حضرت امام به قم آمدند، ادامه داشت. حضرت امام در مدتى كه در قم بود روزى به منزل ايشان آمد. آية الله اراكى به امام خمينى فرمود شما الان دستتان باز است و مقتدر هستيد، چون در زمان حكومت اسلامى قرار داريد شما بايد اقامه نماز جمعه كنيد. ولى امام به ايشان فرمود شما نماز جمعه را بايد اقامه كنيد. لذا مدتى نماز را با شكوه تمام اقامه كردند. » (985)

## تجليل از پيشگامان نهضت

آية الله اراكى به عالمان مجاهد عشق مى ورزيد و احترام فوق العاده براى آنان قائل بود و تجليلشان از حضرت آية الله سيد نورالدين اراكى و آية الله سيد محمد تقى خوانسارى بر همين اساس بود. ايشان بارها به همراهى آية الله خوانسارى، پيشنهاد قيام و مبارزه عليه طاغوت را با آية الله العظمى بروجردى در ميان گذاشته بودند و نيز در ماجراى فدائيان اسلام به رهبرى شهيد نواب صفوى، چون مرحوم آية الله خوانسارى از آنان حمايت مى كرد، ايشان هم نظر مساعد داشت.

آية الله اراكى از آغاز نهضت امام خمينى در سال 1341، هماره به پشتيبانى از ايشان برآمدند، براينكه بيش از ده سال از امام خمينى بزرگتر بودند. پس ‍ از پيروزى انقلاب اسلامى، از دولت و نظام جمهورى اسلامى حمايت كردند و ايشان در تاءييد انقلاب اسلامى فرمودند:

جماعت دنيا كه رئيس آنها آمريكا و شوروى است و سايرين كه دست بسته آنان هستند، همگى در يك طرف هستند و آقاى خمينى تنها... آقاى خمينى شخص نيك نفسى است. جاى شك ندارد و هيچ غرضى در او جز ترويج دين نيست.. اين دو نفر، پدر و پسر (رضا شاه و محمد رضا شاه) چه كارها كه كردند، مى خواستند اصل دين اسلام را به كلى از ريشه بكنند، مثل يزيد كه مى خواست به كلى ريشه دين را از بين ببرد. اگر نهضت حضرت سيد الشهداء عليه‌السلام نبود، الان من و شما كافر بوديم. اشهد ان لااله الله بين ما بنود... » (986)

آية الله اراكى در طول هشت سال دفاع مقدس، از رزمندگان اسلام پشتيبانى نمود. ايشان درباره جنگ تحميلى فرمودند:

نظريه من هم مثل آقاى خمينى است. آقاى خمينى و همه علما نظرشان اين است كه هرگاه اسلام در خطر باشد، بايد تمام مسلمانان در مقام دفاع، برآيند، هر كس كه مى تواند... جنگ همان دفاع است و پاسداران هم همان جنگ جويان هستند كه از حقيقت اسلام حمايت مى كنند و...

ان تنصروالله ينصر كم و يثبت اقدامكم و پاسدارها جزو همين آيه هستند. (987)

آية الله اراكى پس از رحلت امام خمينى و انتخاب حضرت آية الله خامنه اى به رهبرى انقلاب با ارسال پيامى، از انتخاب ايشان به رهبرى انقلاب اظهار خوشحالى نمودند. پس از رحلت امام خمينى استكبار جهانى به اميد مخالفت و يا بى اعتنايى مراجع تقليد شيعه نسبت به انتخاب آية الله خامنه اى به رهبر انقلاب، به وسيله راديو، تلويزيون و مطبوعات به تضعيف رهبرى نظام برخاستند. اما حمايت مراجع تقليد شيعه، بويژه آية الله العظمى اراكى كه حدود چهل سال از آية الله خامنه اى بزرگتر بودند، اميد دشمنان انقلاب اسلامى را به ياءس مبدل ساخت. ايشان در بخشى از پيام خود چنين مرقوم داشت.

«انتخاب شايسته جنابعالى به مقام رهبرى جمهورى اسلامى ايران مايه دلگرمى و اميدوارى ملت قهرمان ايران است، شكى نيست كه در موقعيت حساس كنونى حفظ نظام جمهورى اسلامى كه از اهم واجبات شرعى است، متوقف به اين امر مهم مى باشد. اينك اينجانب با ابتهال و تضرع به درگاه ربوبى و با استغاثه به ناحيه مقدسه حضرت ولى عصر - عجل الله تعالى فرجه الشريف - دوام تاءييدات و توفيقات آن جناب را در انجام اين مسؤ وليت بسيار سنگين خواستارم. »

## سياست الهى

آية الله اراكى به عبادت خيلى اهميت مى داد. قبل از اذان صبح بيدار مى شد، هر روز يك جزء قرآن مى خواند در ماه رمضان روزانه سه جزء قرآن مى خواند. در نافله هاى شبهاى جمعه، در قنوت ؛ دعاى كميل مى خواند.

وقتى به ايشان پيشنهاد كردند كه نماز جماعت را به خاطر افراد كهنسال و مريض، زياد طول ندهيد. فرمودند: از من پيرتر و ضعيف تر، در نماز كسى هست؟!

استاد محمود شاهرخى، از شاعران شهير انقلاب درباره ديدارش با آية الله اراكى مى گويد:

«در خلال شبهاى شعر فيضيه به محضر حضرت آية الله العظمى اراكى دامت بركاته، مشرف شديم چه ديدارى! سخت بهجت خيز و عبرت انگيز! ديدار مردم بزرگ كه آثار گذشت زمان بر سيماى مباركش پديدار بود و انوار معرفت از پيشانى روشنش ساطع. او مظهر و جلاى روحانيت سخت كوش ‍ شيعه مى باشد. در اتاقى محقر و ساده تر از ساده، آن بزرگ را ديدار كرديم كه با ضعف مفرط مزاج، لباس رسمى پوشيده و بر روى چهار پايه اى استقرار يافته بود.

پس از به جاى آوردن معارفه، آن بزرگ سخنانى مبسوط و ممتع و مواعظى رسا و بليغ ايراد كرد كه همگان را سخت متاءثر ساخت، كه از غايت شور و تاءثير بيانات ايشان اكثر حاضران اشك از ديدگان جارى ساختند. مكرر به ابياتى از عارفان صاحبدل، از جمله شيخ شيراز و شيخ شبسترى و شيخ بهايى استشهاد و استناد مى فرمود و خود مى گريست... » (988)

## رحلت

سرانجام روح ملكوتى آية الله العظمى اراكى در 23/7/1373 به ملكوت پيوست. مرجع تقليد شيعيان پس از يك قرن (تولد 1273 فوت 1373) تلاش براى هدايت مردم، دارفانى را وداع گفت و به جمع مراجع تقليد در بهشت پيوست. دولت جمهورى اسلامى يك روز تعطيل و يك هفته را عزاى عمومى اعلام نمود. پيكر پاك آن مرجع والامقام در تهران، از بيمارستان شهيد رجايى تا ميدان راه آهن بر دوش انبوه مردم تشييع شد. آية الله خامنه اى، رهبر معظم انقلاب و مسؤ ولان نظام در اين تشييع باشكوه حضور داشتند. سرانجام پيكرش با تشييع با شكوه مردم قم در حرم حضرت معصومه عليه‌السلام به خاك سپرده شد. رضوان و رحمت خدا بر او باد.

# علامه شوشترى

متوفاى: 29/2/1374 ش.

محقق معاصر

## مولود نجف

از آن هنگام كه حضرت امام على عليه‌السلام آن پيكر پاكى و راستى و عدالت در سرزمين نجف اشرف به خاك سپرده شد تا اندك زمانى پيش از اين هميشه شهر مقدس نجف ديار دانش و دين و شهر جهاد و اجتهاد و سرزمين صفا و نور بود.

گويى با دفن جسم مقدس مولا على عليه‌السلام، خورشيد آسمان را نيز در خاك نجف دفن كردند.

نزديك به چهارده قرن است كه ستارگان آسمان دانش و تقوا از آن سرچشمه خورشيد سر برآورده، سپهر صفا و صميميت را جذابيتى بيشتر و ملاحتى افزونتر بخشيده اند و اين همه چيزى نبود جز پرتوى از آن آفتاب كه در دل شب و دور از چشم اغيار در سرزمين نجف به خاك سپرده شد.

در زمانى هم كه بيش از هزار سال از پيشينه حوزه علميه نجف مى گذشت (1320 ق. ) حلقه هاى درس و بحث همچون گذشته و بلكه پر رونق تر در آن ديار داير بود. هزاران نفر از طالبان دانش، وطن خود را ترك گفته، در كنار آستان قدس مولا على عليه‌السلام گرد هم آمده بودند تا ضمن ارادت به آستان ولايت و تحصيل علم و كمال، ارزش هاى علوى را كه چيزى جز اسلام پيامبر نيست، پاس دارند. آن روزها براى فضلاى حوزه نجف روزهاى پربارى بود چرا كه اساتيد بزرگ و زنده اى چون آية الله سيد محمد كاظم يزدى و آية الله آخوند خراسانى كه در فيض بخشى دستى توانا و بيانى گويا داشتند و بخوبى تشنگان دشت طلب را سيراب مى كردند، سر حلقه حوزويان بودند.

آن سال براى شيخ كاظم شوشترى سالى بس پربركت و با ميمنت بود. چنين مى نمود كه خداى رحيم، لطف بزرگى در حق او فرموده و چشمش را با ميلاد پسرى با استعداد و شايسته روشنى بخشيده است. (989). پدر او را به نام نهمين پيشواى معصوم شيعيان «محمد تقى» ناميد تا هر لحظه به ياد دوستى بزرگ از دوستان برگزيده خدا، يعنى حضرت جوادالائمه عليه‌السلام باشد و هميشه ذكر و سپاس حق گويد.

## پدر و مادر

خاندان مادرى محقق از خانواده هاى متدين ايرانى بودند كه از مدتها پيش، شهر نجف را براى سكونت برگزيده بودند. مادرش متولد نجف اشرف بود و در همان شهر با روحانى جوان شوشتر، محمد كاظم شوشترى ازدواج كرد.

شيخ محمد كاظم از تبارى تابناك بود كه نسل در نسل از نوريان و دانشمردان شوشتر بودند و پيش از ميلاد محقق، مردان نام آور بسيارى چون شيخ جعفر شوشترى و... را در كهكشان درخشانشان نظارگر بودند.

پدر دانشمند محقق، يگانه مرجع شوشتر و از مردان مبارز آن ديار بود. او در دفاع از كيان مسلمانان بويژه از حريم حجاب اسلامى، مرزبانى مبارز و مبارزى بيدار بود كه توسط طاغوتيان از شوشتر به بروجرد تبعيد شد و روزگار درازى را - هم در زمان رضاخان و هم در عصر محمد رضا پهلوى - دور از وطن، غريبانه در بروجرد زيست. (990)

## اقبال شوشتر

مولود نجف، باطروات ترين بهاران عمرش را تا هفت سالگى در نجف اشرف تنفس كرد. نخستين سالهاى سبز زندگى را در آن شهر نجابت و نور، سپرى ساخت. پس از آن همراه مادر مهربانش، ناخوسته شهر نجف را به قصد شوشتر ترك كرد و در حدود سال 1327 ق. وارد آن شهر گرديد. (991)

آن روز (1314 ش) روزگار ايران سياه بود و دست نشانده بيگانگان، رضاخان ميرپنج، آشكارا با مظاهر اسلامى به ستيز برخاسته بود! در اين زمان طلبه فارغ التحصيل حوزه نجف، آقا محمد تقى شوشترى، شيخ شهر و به جاى پدر مظلوم و تبعيد شده خوى، مرجع مردم در آن ديار بود.

## رجعت به شهر عشق

شيخ شوشتر كه فرزند پدرى چنان مبارز و بيدار بود تحمل هيچ تهاجمى را بر ساحت مقدس تشيع و اسلام روا نمى ديد. چنين بود كه علم مخالفت با مزدوران اجانب را مردانه برافراشت.

محقق براى بيدارى مردم و تهييج آنان بر ضد طاغوت وقت، شوشتر را ترك گفته، همراه خانواده اش راهى كربلا گشت... پس از چند صباحى كه در كربلا مشغول زيارت و درددل كردن با سالار شهيدان بود، ضمن گلگشتى كه در حلقه هاى درسى آن شهر داشت به اين نتيجه رسيد كه عازم نجف اشرف گردد تا به درياى دانشهايى كه در حلقه هاى درس و بحث آن روز حوزه نجف موج مى زد، بپيوندد. (992)

همان روزها در نجف اشرف يكى از آثار پر بارش را با نام «قضاء اميرالمؤمنين عليه‌السلام) (پيرامون قضاوتهاى امام على عليه‌السلام) براى نخستين بار به دست چاپ سپرد (993) و با انتشار آن، چشم دانشوران نجف رامعطوف خود ساخت.

محقق تا سال 1321 ش. (1360 ق. ) در حوزه نجف بود. پس از آن كه رضا شاه از قدرت به زير كشيده شد به شهرش شوشتر برگشت. (994)

او تا واپسين روزهاى عمرش در آن ديار ماند تا آنجا كه در سايه سار و سعى و كوششهاى شبانه روزى اش نام شوشتر بر سر زبانها افتاد و گذشته درخشان خود را كه روزى به «دار المؤمنين» شهرت داشت دوباره بازيافت چنان كه هر دانشمندى كه به زيارت او در شوشتر توفيق مى يافت جهانى جميل و عالمى پر از صفا را در آن ديار مى ديد و بى اختيار بيت زير در زهنش تداعى مى شد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر آن كس ز دانش برد توشه اى |  | جهانى است بنشسته در گوشه اى |

## برزيگران نور

مربيان و معلمان بزرگى كه در شكوفايى آن استعداد درخشان و در طلوع آن آفتاب روشنگر، به نوعى سهيم بودند، به عنوان استادان محقق نام برده مى شوند:

1. حجة الاسلام سيد حسين نورى

2. حجة الاسلام سيد على اصغر حكيم (1348 ق)

3. حجة الاسلام سيد محمد على امام، معروف به امام شوشترى، (1308 - 1394 ق)

4. آية الله شيخ محمد كاظم شوشترى (پدرشان)

5. آية الله سيد مهدى آل طيب جزايرى (1362 ق. )

6. آية الله سيد محمد تقى شيخ الاسلام. (1342 ق. ) (995)

## حلقه نور

بعضى از بزرگان و دانشوران معاصرى كه از محقق شوشترى اجازه روايتى داشته و از طرف ايشان مجاز در نقل حديث هستند عبارت اند:

1. آية الله العظمى مرعشى نجفى (ره)

2. آية الله شيخ غلامرضا عرفانيان (996)

3. استاد حجة الاسلام رضا استادى

4. استاد قيس آل قيس

5. دكتر سيد كمال حاج سيد جوادى

6. سيد جمال الدين دين پرور

7. سيد محمد حسن آل غفور

8. استاد محمد على جاودان...

## آثار پربار و ابتكارى

بيش از پنجاه سال است كه كتابهاى محقق، بويژه «قاموس و نهج الفصاحة دخيله» ايشان از منابع مهم و مرجع شمرده مى شوند و همين ما را از توصيف بيشتر آنها مستغنى مى كند. پس تنها به نامبرى آنها اكتفا مى شوند:

1. شرح و جيزه شيخ بهايى (نخستين نوشته ايشان)

2. حاشيه بر متن لمعه و بر شرح لمعه.

3. النجعه فى شرح اللمعه، در 11 جلد.

4. الاخبار الدخيله، در 4 جلد.

5. قضاء امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه‌السلام (پرانتشارترين اثر محقق كه به زبان فارسى دهها بار به چاپ و به زبان انگليسى هم نشر يافته است.

6. آيات بينات فى حقية بعض المنامات، به تازگى به زبان فارسى نيز ترجمه و انتشار يافت.

7. الاوائل.

8. قاموس الرجال فى تحقيق رواة الشيعة و محدثيهم،

در 14 جلد و پرآوازه ترين و پربارترين كتاب محقق شوشترى است در علم رجال.

9. رسالة فى تواريخ النبى والال (تاريخ چهارده معصوم عليه‌السلام)

10. رسالة فى سهوالنبى صلى الله عليه و آله.

11. الدرالنظير فى المكنين بابى بصير.

12. البدايع (گلستانى كه از هر چمن گلى را به ارمغان دارد)

13. بهج الصباغة فى شرح نهج البلاغه در چهارده جلد (تفسيرى موضوعى و انتقادى)

14. مقدمه اى بر توحيد مفضل، به زبان فارسى

15. الاربعون حديثا، (چهل حديث در فضائل ائمه معصومين و مسائل فقهى).

16. الاربعينيات الثلاث.

17. كشكول، در 237 صفحه جيبى (غير از كتاب البدايع است).

18. نوادر الاخبار و جواهر الاثار.

19. حواشى بر توضيح المسائل آية الله خويى.

20 حواشى و استدراكات بر كتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال.

21. جزوه كوچكى در ادعيه و اذكار.

22. حواشى بر «منتخب المنتخب» (رساله عمليه پدرشان).

23. غرر و درر، در ادبيات.

24. تفسير قرآن، محقق شوشترى در اين تفسيرى كه آرزوى اتمام و انتشارش را داشت، بيشتر به دو تفسير معروف شيعى نظر داشت. تفسير تبيان، اثر بزرگ شيخ طوسى و تفسير الميزان اثر جاويد علامه طباطبايى اين اثر سالهاست كه در دست استاد على اكبر غفارى است تا توسط انتشارات مكتبة الصدوق چاپ و منتشر شود.

## مكتب تربيت

علامه شوشترى در مكتب تربيتى خويش نيز اشخاص بسيارى را تربيت كرده و به جامعه دانش و فرهنگ تحويل داده است كه ما تنها به افراد خانواده ايشان بسنده مى كنيم و برخى را به اختصار نام مى بريم:

1. شيخ بهاء الدين شوشترى معروف به آقا شيخ بهاء

وى برادر محقق شوشترى و اهل علم و فضل است و امروزه از رجال بنام شوشتر شمرده مى شود با وجود اينكه در حدود 90 سال از عمرشان مى گذرد همچنان مشغول تبليغ دين و تعليم اخلاق و آداب اسلامى است و همه روزه در مسجد و مدرسه مرحوم شيخ جعفر شوشترى به امامت و ارشاد مى پردازد.

2. دكتر محمد على شيخ شوشترى

تنها پسر علامه شوشترى است كه عمرى را در اعتلاى فرهنگ اسلامى و يارى پدر دانشمندش كوشيده است و تا كنون دهها كتاب و مقاله پر بار نوشته و منتشر ساخته است كه مى تواند دانشوران را بكار آيد. ايشان از اساتيد نامدار دانشگاه تهران بود تا اينكه اخيرا از طرف مردم شوشتر به نمايندگى انتخاب شد و به مجلس شوراى اسلامى راه يافت. استاد دكتر شيخ فرزند فرزانه اى نيز به نام مسعود داشت كه با اشتياق در جبهه هاى جهاد شركت جست تا مفقودالاثر گشت و جاودانه شد.

علامه شوشترى داراى سه دختر نيز بود كه در اينجا لازم است از داماد با فضلشان آقاى حاج سيد ابوالحسن شوشترى نام برد كه عمرى را در لباس ‍ مقدس روحانيت و در سنگر سجاده و محراب و منبر به نور افشانى و ارشاد مردم پرداخت و پيش از علامه شوشترى بدرود حيات گفت. (997)

## آيينه اخلاق

محقق متقى، مرد محراب محبت و والهى ملكوتى در وادى ولايت بود. از ايشان سؤ ال شد كه اگر خداوند شما را دوباره جوان كند و قدرت و توانايى سابق را بدهد چه خواهيد كرد؟

در پاسخ فرمود:

«تحقيق در آثار اهل بيت عليه‌السلام»

## فصل فراق

خورشيد خوزستان پس از عمرى نورافشانى در آسمان دانش و دين بالاخره در 29/2/74 (19 ذيحجه 1415) غروب كرد و روزنامه ها با تيترهاى درشتى چون «حضرت آية الله العظمى شيخ محمد تقى شوشترى به ملكوت اعلى پيوست» خبر از وصالش دادند و شروع فصل فراق و هجران فرهنگ دوستان را اعلام كردند.

چنين بود كه نابغه اى به خواست خويش رسيد و پرواز تا بر دوست را آغاز كرد و اى بار نيز همگان در سوگ نشستند و افسوس كنان كه چرا تا زنده بود غريب و ناشناخته ماند و چرا پس از مرگ او را شناختيم زبان حال مردم بود. بارى نورى كه از نجف تابيده بود بالاخره در شوشتر غروب كرد و دفينه اى ديگر در «مقام سيد محمد گلابى» و خاك پاك ايران زمين دفن شد.

اين مقاله را با ابياتى كه حكايت از ارادت اين كوچكترين به ساحت آن شيعى مرد پارسا و آزاد انديش است به پايان مى بريم تا كه قبول افتد و چه در نظر آيد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شيخ ما نه مشرب «مشاء» گزيد |  | نه به حكمت ماه ما «اشراقى» است |
| مهر ما از مكتب آل على |  | آفتابى شد كه خود آفاقى است |
| گرچه اين دفتر به پايانش رسيد |  | همچنان اما حكايت باقى است |

# آية الله بهاء الدينى

متوفاى 27/4/1376 ش.

آيت بصيرت

احمد لقمانى

## طلوع حيات

نهمين روز فروردين ماه 1287 ش. سپيده حيات طفلى پاك طينت در خانواده اى مذهبى سرزد. شور اشتياق آن روز با جشن ولايت و عيد غدير سال 1327 قمرى همراه بود و اين ميلاد، شادى افزونترى براى اطرافيان كودك به ارمغان آورد.

نام فرزند را «سيد رضا» نهادند تا به بركت اين نام و نورانيت آن ايام براى هميشه «بهاءالدين» باشد. نسب نياكان ارجمند وى به امام سجاد عليه‌السلام مى رسد و اجداد و پدران والامقام او هر يك بسان گوهر تابناكى در دوران ظلمت درخشش خاصى داشته اند. برخى از آنان عهده دار توليت حرم فاطمه معصومه عليه‌السلام بودند و تنى چند از خادمان مخلص بارگاه آن پاك بانوى بلند اختر محسوب مى شدند.

پدر سيد رضا سيد صفى الدين بود كه افتخار خدمتگزارى آستان مقدس ‍ حضرت معصومه را داشت. انس فراوان او با قرآن، عشق وافر به قرائت آيات الهى و حافظه چشمگير وى موجب اعتماد علما به اندوخته هاى ذهنى سيد صفى الدين شده بود، به طورى كه او را «كشف الايات علما» مى ناميدند. آنچه صفات برجسته اى به وى بخشيد مناعت طبع، بلند نظرى اشتياق خدمت به جامعه بود.

مادر سيد رضا، فاطمه سلطان - معروف به زن آقا - بانويى مؤمن و مخلص ‍ بود كه همسرى مهربان و زيرك براى سيد صفى الدين محسوب مى شد. وى از نوادگان انديشمند والامقام ملا صدرا شيرازى بوده است. بانويى كه صفا و صميميت در زندگانى قناعت و ساده زيستى در دوران حيات و عشق و علاقه به همسر و فرزندان وى را از ديگران ممتاز ساخته بود و انسى فراگير با قرآن والفتى چشمگير با دعاهاى معصومان عليه‌السلام داشت و هماره دامن وجود خود را لبريز از معنويت و نورانيت مى نمود.

## دوران كودكى

اوان كودكى سيد رضا همراه با نشانه هايى چون حافظه فوق العاده، استعداد بسيار و درك جهان اطراف بود به طورى كه خود درباره آن دوران اينچنين مى فرمايد:

يك ساله كه بودم افراد پاك طينت و نيكو سرشت را دوست داشتم و علاقه اى قلبى به آنان پيدا مى كردم. خير و شر را مى فهميدم و بين انسانهاى خير و نيكوكار و افراد شرور و طغيانگر فرق مى گذاشتم. »

سيد رضا چون به دو سالگى رسيد به مكتب خانه پاى گذاشت. حمد و سوره، اذان و اقامه و سپس قرائت قرآن را ياد گرفت و آنگاه خواندن و نوشتن را آغاز كرد.

در شش سالگى دوره مكتب تمام شد و براى آموختن درسهاى ديگر به مكتب ديگرى رفت تا در اين محل نصاب الصبيان - كه معانى لغات را به صورت شعر بيان مى كند - و ديگر كتابها را بياموزد.

روزهاى تابناك اين ايام همراه با طلوع آفتاب بهروزى و شادكامى سيد رضا بود. زيرا خبر موفقيت هاى او به گوش آية الله سيد ابوالقاسم قمى رسيد و ايشان كه فردى فروتن و دانشمندى پارسا و مردى پراخلاص بود، شيرين ترين لحظات شوق و شادمانى را با تشويقهاى پى در پى و فراگير براى سيد رضا فراهم ساخت.

## رؤ يايى ملكوتى

گوش جان به سخنان اين فقيه فرزانه مى دهيم تا از رؤ ياى ربانى و استخاره آسمانى وى آگاه شويم:

«در كنار رفتن به مكتب، با بچه ها الك دو لك (چوب بازى) مى كرديم. در همان ايام و در هنگامى كه هفت سال بيشتر نداشتم، شبى در خواب ديدم مشغول بازى هستم. سيد بزرگوارى جلو آمد و به تمامى بچه ها پول و شكلات داد، همه خوشحال شدند اما چيزى به من نداد و گفت: نه، به اين نمى دهم! چون بچه است و اهل بازى از شدت ناراحتى از خواب پريدم. مدتى فكر كردم. ناگاه احساس نمودم كه قرار است خيرى به بنده برسد اما بازى در كوچه مانع آن است. از همان زمان تصميم گرفتم در كوچه بازى نكنم و چنين هم كردم. با تمام جديت مشغول درس شدم. چندى بعد حالتى در من ايجاد شد كه حس مى كردم با پول سياه و چيزهايى از اين قبيل كه بچه ها را شاد مى كند شاد نمى شدم و تحت تاءثير آنها قرار نمى گيرم!»

«... شبى پدرم مرا صدا زد و از آنجا كه اختيار و انتخاب زندگى را به مى سپرد، پرسش نمود كه به چه كارى علاقه دارى؟ چون در آن ايام بهترين حرفه كار ظريف روى چوب بود و من علاقه اى درونى به كارهاى هنرى داشتم اين شغل را بيان كردم.

پدر، نگاهى به من كرد و گفت: درس خواندن هم خوب است. حاضرى براى درس خواندن استخاره كنم؟ قبول كردم. وضو گرفت، رو به قبله كرد و با چند صلوات و توجه به پروردگار، قرآن را باز كرد و با خوشحالى بسيارى فرمود: خوب آمد... براى درس خواندن خوب آمد.

خوب آمدن استخاره، آرامش بر تمام وجودم افكند؛ از آن لحظه به اين راه مطمئن شدم و به دنبال آن شوق و علاقه اى بسيار وجودم را فراگرفت به طورى كه سر از پا نمى شناختم. در اين ميان تشويقهاى گذشته عالم بزرگوار مرحوم حاج شيخ ابوالقاسم قمى (ره) نيز بسيار كار ساز بود. »

## شوق بى پايان

آن لطف خداوندى و اين تلاش و پشتكار فراگير مقدمه اى خجسته براى سيد رضا فراهم مى كند. به طورى كه شوقى فراگير و عشقى فراوان به تحصيل پيدا نموده، كتابهاى مقدمات را يكى پس از ديگرى فرا مى گيرد.

پيش از دوازده سال نداشت كه آمادگى خود را براى امتحان نزد حاج شيخ عبدالكريم حائرى - مؤ سس حوزه علميه قم - اعلام كرد و موفقيت تحسين برانگيز وى در مقابل حاج شيخ، شروعى خجسته براى ارتباط صميمى با ايشان گرديد.

در اين زمان بود كه همنشين اين طلبه سخت كوش درس و بحث و زندگى اش كتاب مى شود. به گونه اى كه نوجوانى حدود شانزده ساعت تلاش علمى نموده و لحظه اى از فرصت خويش را از دست نمى دهد!! افزون بر كتابهاى حوزوى، بسيارى از علوم مفيدى كه براى هر طلبه ضرورى است فراگرفته، براى بهره گيرى بهتر از روزها و ساعات يك سال از مدرسه بيرون نمى رود، گرچه فاصله وى از مدرسه فيضيه تا منزل بيش از هزار قدم نبوده است. مادرش كه ساعت استراحت سدى را مى دانسته، در ساعت خاصى به فيضيه مى رود تا فرزند خود را ديدار كند. روزهاى پرفروغ و شبهاى پرتوفيق آن ايام به گونه اى سپرى مى شده كه پيش از طلوع آفتاب سه يا چهار مباحثه انجام داده، گاهى قبل از اذان صبح دو درس را به پايان برد.

شوق بى پايان و پشتكار فراوان وى در حوزه به آنجا انجاميد كه مدرسى موفق و پذيرفته فراهم ساخت. درس وى در بسيارى از مدارس قم شروع گشت. چند دوره «جامع المقدمات»، «سيوطى»، «مطول» و «قوانين» و پس از آن «رسائل و مكاسب و كفايه تدريس نمود و در پى اين توفيقات، «درس خارج» ايشان براى تربيت دانش پژوهان اجتهاد دوست آغاز گرديد. و بدين سان مدرسى شصت ساله اين پژوهشگر فرزانه و تدوين بسيارى از معارف نهج البلاغه و صحيفه سجاديه، شيرين ترين لحظه هاى عمر را در گذر بيان و قلم فراهم نمود تا ساعاتى سبز و پرسعادت در صحيفه دوران اين فقيه فرهيخته رقم خورد و «سيدرضا»، «بهاء الدين» گردد.

## جلوه جاودانه

«از عواملى كه باورهاى اعتقادى انسان را سست مى كند و مانع پيشرفت معنوى انسان مى شود، شهرت هاى بيجا و بى فايده است. علاقه به معروفيت و شوق و سر زبانها افتادن، نشانه ضعف ايمان و كمبودهاى روحى فرد است».

بر اساس اين اعتقاد، ايشان از قبول مصاحبه هاى تلويزيونى، معروفيت درباره مرجعيت، خريد منزل نزديك حرم براى شناخته شدن بيشتر يا تهيه مهر و داير كردن دفتر مراجعات براى مرجعيت، سرباز زده و قبول نكرد. گاهى كه با اصرار برخى ارادتمندان روبرو مى شد، مى فرمود:

«بالاتر از اينها فكر كنيد. گيرم نام بنده بر سر زبانها افتاد، وقتى پيش خدا دستم خالى است، آن شهرت براى من چه سودى دارد؟... نام بنده موضوعيت ندارد.

«رسيدگى به محرومان» عنوانى ديگر از صحيفه صفات اين فقيه فرهيخته است. ايشان چون پدرى مهربان بيش از چهل سال رهگشاى مستمندان و فقراى آبرومند بوده اند، گاهى كه صحبت از چگونگى امداد و كمك رسانى مى شد، مى فرمود:

«كمكها را شب انجام دهيد. رعايت آبروى افراد را بكنيد، به گونه اى كمك كنيد كه شما را نشناسند. مبادا فردا شما را ببينند و خجالت زده گردند. »

پهنه توكل و عظمت معرفت وى به قدرى است كه چون سخن از داشتن و نداشتن مى شود، مى فرمايند:

«هيچ گاه نمى گذارند درمانده شويم!»

«آگاهى از حقايق عالم» صفحه اى ديگر از كتاب پرشكوه و شخصيت ارجمند حضرت آية الله بهاء الدينى است. به گوشه اى از اين حقايق مى پردازيم:

ساليان بسيارى بعد كه برخى از شيفتگان دانش و دانايى با حضور در محضر پرفيضش از درس ايشان بهره مى گرفتند. يكى از شاگردان آقا كه فردى متقى و پارسا بود اما استعداد شايانى نداشت از دنيا رفت. مدتها گذشت روزى سخن او به ميان آمد. ناگاه ايشان فرمود:

«فلانى در برزخ چنان رشد علمى پيدا كرده و حرفهايى مى زند كه اگر در حياتش براى او گفته مى شد نمى فهميد! درباره موضوعى درباب طهارت با ما بحث كرد و نظر ما را تغيير داد. »

يكى از دانش پژوهان و طلبه هاى قم كه در ايام ماه مبارك رمضان به تبليغ رفته، پس از بازگشت به قم براى زيارت حضرت معصومه عليه‌السلام به حرم مطهر مشرف مى شود به هنگام خروج از حرم دوستى را ديده كه با چهره اى غمگين و محزون با وى روبرو مى شود. چون علت را جويا مى شود خبر از تنگدستى و شدت فقر مى دهد و آمدن به حرم را براى گشايش اين مشكل ياد مى كند، اين طلبه چون وضع را اين گونه مى بيند مبلغى را كه در ماه مبارك به او داده بودند به وى مى دهد و پس از خداحافظى به سوى صحن مطهر رهسپار مى شود. ناگاه يادى از حضرت آية الله بهاءالدينى كرد، زيارت اين فقيه اهل بيت را ره توشه اى فردوس گونه براى خود مى داند به سوى منزل ايشان حركت مى كند و پس از ديدار آقا اجازه مرخصى مى طلبد. يكباره ايشان مى فرمايد:

«صبر كن» و در پى آن از جا برخاسته، به اتاق ديگر رفته، چند لحظه بعد مبلغى پول همراه مى آورند و مى فرمايند نه «كار امروز شما، كار بسيار پسنديده اى بود»!!

و او پس از خداحافظى رهسپار منزل شد و مبلغ اهدايى آقا را شمرد، ناگهان متوجه مى شود كه اين پول به اندازه اى است كه به آن فرد در حرم داده است!

## پندهاى عارفانه

باهم از سخنان نورآفرين و پندهاى عارفانه حضرت آية الله بهاء الدينى بهره مى بريم:

«خداوند در وجود افراد استعدادهايى خاص قرار داده است كه بايد آنها را فهميد و به دست آورد. و از جهاتى نيز آنان را محروم كرده است و بنده در جوانى با كسى ملاقات كردم كه از نظر درسى شايد بيست بار كتاب «سيوطى» را درس گرفته بود اما به قول خودش چيزى از آن فرا نگرفته بود. ولى همان شخص در معمارى آن چنان مهارت داشت و در دقت و سرعت عمل قوى بود كه قسمتى از ساختمان مدرسه فيضيه را بر عهده او گذاردند، توانست بخوبى آن را انجام دهد، به طورى كه آن قسمت هيچ عيبى نكرده و از استحكام، ظرافت و زيبايى خوبى برخوردار است.

... اعتقاد به تقديرات الهى، زمينه هاى خيرى براى انسانها فراهم مى كند. بسيارى از حوادث كه اطراف ما مى گذرد موجب خير و صلاح است ؛ هر چند در ظاهر تلخ و ناگوار باشد.

... كارها انجام مى شود و روزگار مى گذرد اما آنچه براى ما مى ماند نيات ماست. انسان در گرو نيات خويش است. مواظب باشيم نيت كار خلاف، حرف خلاف و انديشه خلاف نداشته باشيم.

... تا انسان مراحلى از سازندگى از طى نكرده است نبايد در كارهاى اجتماعى وارد شود. بايد درسها را با حوصله و دقت خواند، از محضر استاد استفاده برد. با او بود و حركاتش را ديد تا در نفس انسان تاءثير كند. اگر از خود غفلت كنيم عاقبت خوبى نخواهيم داشت. با تهذيب نفس است كه علم به بار مى نشيند و قدرت مفيد مى شود و خدمت ارزش مى يابد.

... فقر و تنگدستى اصلاح كننده طلبه است و عزت نفس و مناعت طبع امرى لازم و ضرورى براى اوست. تكامل در نتيجه فشار است. اگر پيشروى مى خواهيد بايد سختى بكشيد.

... ما تجربه زيادى به دست آورده ايم و وجدان نموده ايم كه براى رهايى از مشكلات راههايى هست كه بهترين آنها را خود حس كرده ايم و به كمك آنها به حاجت هايمان رسيده ايم:

«نذر كردن گوسفند براى فقرا، خواندن حديث كساء به طور پى در پى، پرداخت صدقه و ختم صلوات».

## قدر و سپاس

قدرشناسى و روشن بينى اين پير فروتن زمينه ساز گرامى داشتن ياد و نام امام خمينى رحمة الله عليه گشته و هماره خاطره هاى بهجت آفرين آن مراد سبز قامت در قاب خاطر اين دوست والامقام به چشم مى خورد. پاس ‍ نعمت وجود انقلاب اسلامى ايران، ياد عظمت حركت امام و بركات خجسته نهضت و تمدن شگرف سخنان ملكوتى ايشان به همراه دهها خاطره، مناسبتهاى مختلفى در گفتار آن وجود ارجمند و همگى بيانگر روحيه سپاسگزار ايشان است.

... روزى صحبت از شعر و شاعرى به ميان آمد. با جمله اى كوتاه فرمودند:

«بنده اشعار زيادى درباره اهل بيت عليه‌السلام بويژه حضرت على عليه‌السلام شنيده ام ولى براى من هيچ شعرى همچون اشعار شهريار تبريزى، جذابيت نداشته است، به همين جهت او را دعا كردم، بعدا ديدم برزخ را از وى برداشته اند».

گاهى كه سخن از دوران كودكى به ميان مى آيد، به گونه اى سخن مى گويند كه در مى يابيم همه را از خدا مى داند، از طفوليت تا دوران بلوغ، از تحصيل تا تدريس و از قم تا كربلا و...

روزى در ملاقات با برخى علاقه مندان و ارادتمندان فرمودند:

«حالم خيلى بد بود. اهل خانه هفتاد حمد برايم خواندند، چون ختم سوره حمد آنان تمام شد، حال ما نيز خوب شد ما بارها تجربه كرده ايم، غير از خدا از هيچ كس كارى ساخته نيست، صلاح فعلى بنده در بيمارى و خانه نشينى است... تاكنون چندين نفر را براى معالجه ما آورده اند امام ما را به زحمت انداخته اند و هيچ كارى از آنان ساخته نبوده است. از هيچ كس ‍ غير از خدا كارى ساخته نيست. »

احترام و ارادت به استادان به طور چشمگير در سخنان آية الله بهاء الدينى به چشم مى خورد.

گاهى از مرحوم بافقى و مجاهدتهاى كم نظير ايشان ياد كرده و نسبت به نيكيها و مهربانيهاى وى به طلبه ها سخن مى گويند و چون نام حاج شيخ عبدالكريم حائرى به ميان مى آيد هاله اى از عظمت در كلام ايشان نسبت به آن عالم سخت كوش موج مى زند. از يكرنگى و صميميت، قداست و محبت و همدردى و احترام وى سخن گفته و ياد و خاطره وى را گرامى مى دارند:

درباره آيات بزرگ و چهره هاى سترگ حوزه علميه قم ؛ آية الله بهجت، آية الله خوانسارى، آية الله صدر رحمت خداوند بر آنان باد - و انس با ايشان حكايتهاى فراوانى در ياد وى وجود دارد و چون از آية الله سيد محمد تقى خوانسارى صحبت مى شود، اشاره اى به صدور اجازه اجتهاد خود توسط آن عالم پارسا و فقيه متقى در بيست و پنج سالگى مى كنند.

## راز و نياز و شب زنده دارى

عارف وارسته، حضرت آية الله بهاء الدينى از جمله شخصيت هاى معنوى است كه از نوجوانى به روزه و نماز شب علاقه مند بوده است. سالهاى بسيار انس ايشان با اين عبادت ملكوتى، آثار و بركات فراوانى ارمغان داشته است. ايشان در اين باره مى فرمايد:

«اولين بارى كه ارواح علماى بزرگ سراغ ما آمدند، هنگامى بود كه از شدت روزه فشار سختى را تحمل مى كردم، حتى افرادى چون امام خمينى توصيه به ترك روزه مى كردند اما آثار و بركاتشان بسيار بود و علاقه فراوانى به آنها نشان مى دادم.

به تهجد و نماز شب نيز عشق و علاقه اى زياد در خود احساس مى كردم، به طورى كه خواب شيرين در برابر آن بى ارزش بود. اين شور و عشق به حدى بود كه گاهى خود به خود - هنگام اقامه نماز بيدار مى شدم و در شبهايى كه خسته بودم. دست غيبى مرا بيدار مى كرد. يادم هست در سال 1356 شمسى كه بيمار بودم و در اثر كسالت ضعف شديدى پيدا كردم، بر آن شدم كه در آن شب تهجد را تعطيل كنم، چون توان آن را در خود نمى ديدم ؛ اما در سحر همان شب حاج آقا روح الله خمينى (ره) را در خواب ديدم كه مى گويد: «بلند شو و مشغول تهجد باش» در آن شب به خاطر سخنان ايشان مشغول نماز شب شدم»

## محرم اسرار

تقوا، تهذيب و پارسايى، بصيرت و روشنايى ديده به مردان الهى مى دهد، آنان را «محرم اسرار موجودات» مى كند و بدان رتبه مى رساند كه «نطق آب و نطق گل» را مى فهمند و درك مى نمايند.

فقيه فرزانه آية الله بهاء الدينى از معدود مردمانى است كه با هوشمندى بسيار، عقل را فروزان كرد شعله هاى شهوت را فرو نشانيد و سخن موجودات را محرم شد.

روزى يكى از اهالى روستايى از اطراف قم ايشان را دعوت مى كند و چندين نفر از دوستان در خدمت ايشان در اين ميهمانى حضور داشته اند. چون ميزبان مى خواهد گوسفندى جلو پاى آقا ذبح كند حيوان فرار كرده، به آقا پناه مى برد. ايشان از صاحبخانه تقاضا مى كند كه حيوان را نكشد و او را آزاد بگذارد، اما وى به خاطر ميهمانان و غذايى كه مورد نياز بود، مجبور به ذبح حيوان مى شود.

ظهر كه غذا آماده مى شود آقا چيزى از آن گوشت نخورده، در بازگشت مى فرمايد:

«امروز به ما سخت گذشت، چرا كه آن حيوان از ما تقاضا كرد نجاتش ‍ دهيم اما از دست ما كارى برنيامد!»

سالهاى بسيارى در قنوت سرور عزيزمان آيات نورانى قرآن كريم و دعاهاى معصومين عليه‌السلام را مى شنيديم تا اينكه ناگهان زمانى متوجه شديم نوع كلمات و عبارات ايشان تغيير يافته است و در قنوت براى امام عصر - عجل الله تعالى فرجه - دعا مى كنند.

روزى كه در اين باره از ايشان پرسش شد به يك جمله بسنده كردند:

«حضرت پيغام داده اند در قنوت به من دعا كنيد»

## آرامش نفس

سكان آرامش آدمى در فراز و نشيب امواج حوادث، ياد خداست و نسيمى كه روح و روان انسان را صفا و صداقت بخشيده، قلبى، مطمئن و دلى آرام همراه خود دارد نام پروردگار و ذكر اوست. آنان كه در «قافله ابرار» حضور دارند و از راههاى سخت زندگانى به سلامت عبور مى كنند، به سان پيرو فرهيخته حضرت آية الله بهاء الدينى هر حادثه اى را لطفى آشكار و پنهان مى شمرند و جرعه هاى رضايت الهى را در كام جان مى ريزند. از سخنان ژرف و انديشه هاى پرارج ايشان است كه:

«در ابتداى جوانى كه ازدواج كرده بودم، براى امور اقتصادى خود برنامه اى تنظيم كردم، ولى خداى تعالى همه برنامه هاى ما را به هم زد تا كنون خوشحال هستم كه آن برنامه ها به هم خورده است و نتوانستم در كارهاى اقتصادى وارد شوم.

راضى ام كه رزق و روزى خود را به عهده خداوند متعال گذاشتم و از فكر شغل دوم و توسعه زندگى بيرون آمدم. بسيار خوشحالم كه تنها و تنها به تحقيق جذب شدم و امور مادى نتوانست مرا به طرف خود جذب كند آنچه رزق ما بود خدا رسانده است».

## با رزمندگان اسلام

كتب مقدس هشت سال دفاع ملت ايران در برابر استكبار، در بردارنده اوراق زرين از حماسه ها و شجاعت هاست. در اين كتاب نام «رادمردان عرصه جهاد با نفس» به چشم مى خورد. كسانى كه همراه و همراز دلاور مردان عرصه هاى جهاد و پيكار در شهامت و شهادت بوده اند. گاهى با اشك ديده، زمانى با سخنانى سراسر سبز و بركت و موقعى با دستانى لبريز از دعا و سعادت، همراهى خود را نشان داده اند. پير پارسا و فقيه فرهيخته ما نيز از جمله نيك سيرتانى بود كه با حضور در جمع رزمندگان اسلام بر رزم آفرينى آنان لبخند سپاس و بوسه تشكر مى زد. هماره آغوش پر مهر و محبتش بر سيماى نورانى و پيراسته شيرمردان عرصه هاى جبهه باز بود و لطف خداوند و شيوه كريمانه اهل بيت عليه‌السلام را براى آنان تفسير مى كرد.

گاهى كه يكى از آنان در حسينيه ايشان اذان يا اقامه اى مى گفت، آقا مى فرمود:

«جملات اذان و اقامه از جان او بر مى خيزد و با تمام اعتقاد اذان مى گويد».

و روزى كه گروهى از سپاهيان اسلام براى ديدار آقا شرفياب شده بودند، ايشان فرمودند: «من براى ملاقات با شما غسل كرده ام!»

دغدغه خاطر و علاقه باطنى ايشان به رزمندگان موجب گرديد كه در برهه اى از دوران جنگ كه فشار شديدى بر بسيجيان و سپاهيان و ارتش ‍ وجود داشت ايشان بفرمايند:

«امشب از فكر جبهه ها خوابم نبرد، چرا كه مى ديدم چه بر سر رزمندگان مى آيد. » و چندى بعد در اثر آن اندوه به بيمارى سختى مبتلا شدند.

آن بصيرت و اين علاقه وافر موجب شد كه با كهولت و ضعف مزاج در برخى جبهه ها و حمله ها از جمله عمليات والفجر مقدماتى حضور پيدا كنند و خاطره اى جاودان در دفتر وجود رزمندگان به يادگار بگذارند.

## انديشه هاى آسمانى

اينك نگاهى درس آموز به قريب يك قرن عشق و انديشه و تجربه و تلاش ‍ مى كنيم. حرفهايى گوارا از انديشه هاى ناب و نورانى او بهره مى بريم.

«بايد از سرعت بى مورد و تند خواندن مضر پرهيز كرد. توجه به كميت و مقدار نداشت، به كيفيت و چگونگى تحصيل انديشيد. خوب خواندن و دقت لازم موجب تشويق در ادامه تحصيل شده، توفيق انسان را زياد مى كند، عمق بيشترى براى دانش ايجاد مى شود و تحصيل و تدريس موفق پيدا مى كند و سرانجام در جامعه مفيد مى گردد.

بنده در نوجوانى، با نشاط فراوان، حدود شانزده ساعت كار علمى و فكرى داشتم و مجهولات و نقاط ابهام درسهايم را به اين طريق حل مى كردم. نشاط درس براى تحصيل انسان بسيار مفيد و ضرورى است. انسانى كه با نشاط است، خوابش كم اتلاف وقتش كم و صحبتهاى غير ضرورى اش كمتر است و تمام همتش درس است و تحصيل. »

«بنده قبل از سال 42، درس خارج فقه داشتم يك سال هنگام شروع، احساس كردم ساعت درس بنده با درس آقا روح الله (خمينى) همزمان است، به خاطر تقويت درس ايشان و احترام به آن بزرگوار، درس خود را تعطيل كردم.

پس از پيروزى انقلاب - چون دادگاههاى كشور به نظر روح الله عمل مى شد - بنده درس خاج قضا را تعطيل كردم، مبادا نتيجه بحث ما مخالفت با نظرهاى ايشان تلقى شود و موجب اختلاف و يا تضعيف نظام گردد.

... با اخلاص بسيار و سوز فراوانى كه حاج آقا روح الله داشت، براى بنده روشن بود كه ائمه، هميشه پشتيبان او خواهند افراد و قائم مقامى آنها، كارى پوچى و بى حاصل مى دانستم. مى ديدم كه خدا در اين كار نظر ندارد و موفق نمى شوند. از همان زمان رهبرى را در آقاى خامنه اى مى ديدم. چرا كه ايشان ذخيره الهى براى بعد از امام بوده است. بايد او را در اهدافش ‍ يارى كنيم.

بايد توجه داشت كه مخالفت با ولايت فقيه كار ساده اى نيست. هنگامى كه ميرزاى شيرازى بزرگ مبارزه با دولت انگليستان را از طريق تحريم تنباكو آغاز كرد، يك روحانى با او مخالفت نمود. و ميرزا با شنيدن مخالفت او وى را نفرين كرد. همان نفرين باعث شد كه نسل او از سلك روحانيت محروم شوند. پسر جوانش جوانمرگ شد و حسرت داشتن فرزند عالم به دل او ماند».

«آن موقعى كه دست چپ و راستم را نمى شناختم، خداوند متعال مكرر مرا يارى كرده، اكنون اگر بخواهم سراغ وسيله بروم و از او كمك بگيرم، شقاوت است. او از وضع من آگاه است و قادر به بر طرف كردن مشكل زندگى من است.

چسبيدن به اين و آن - در جايى كه باور قلبى دارم كه حاكميت مطلق از اوست - خطاست...

ما در مساءله مالى - به خاطر تجربيات گذشته - خاطر جمع بوديم كه خداى تعالى ما را رها نمى كند...، وظيفه اى را كه از طرف خدا بر دوشمان گذاشته شده است، بايد بخوبى انجام دهيم تا ببينيم چگونه از ما پذيرايى مى شود. آيا كسى كه از طرف خداوند ماءمور تبليغ و ارشاد مردم مى شود و از دين و عقايد مردم دفاع خالصانه مى كند، ذات اقدس الهى وى را رها كرده و از او غافل مى شود؟!»

«هيچ چيز به اندازه عمل انسان در ساختن ديگران مؤ ثر نيست. رفتار و حركات يك انسان وارسته تبليغ وارستگى است: كونوا دعاة الناس ‍ بغير السنتكم» اين كه تمام روحانيت به حضرت امام - قدس سره - توجه دارند و ايشان را به عنوان الگو پذيرفتند و به خاطر ادعاهاى امام نيست به خاطر عمل ايشان است. آنچه به ايشان اين جنبه را داده است - اعمال و رفتار ايشان است. ما بيش از شصت سال امام را مى شناختيم. ايشان از ابتداى امر متعبد بودند. همه مى گفتند ما چنين مرد حكيمى كه تا اين اندازه به مسائل ائمه و اوضاع امور وارد باشد سراغ نداريم از نظر اخلاق هم ايشان بى نظير بودند در جلسات نشست امام هم با شاگردانش، مساءله استاد و شاگرد اصلا براى امام موضوع نداشت گاهى رياست جلسه به دست شاگردان مى افتاد.

از ابتداى تاءسيس حوزه علميه قم تا كنون ما براى امام نظير نيافتيم و همه به خاطر خودسازى و تهذيب ايشان بوده است».

«... بعد از امام اگر بشود به كسى اعتماد كرد به اين سيد (آية الله خامنه اى) است... ايشان از همه افراد به امام نزديكتر است... كسى كه ما به او اميد داريم آقاى خامنه اى است... بايد به او كمك كرد كه تنها نباشد... شما از ما قبول نمى كنيد و تعجب مى كنيم ولى اين ديد ماست.

نزد ما محرز است سيد على خامنه اى».

## طوباى بركت

اكنون كه ضعف جسمى بر پيكر نحيف اين آيت بصيرت سايه افكنده است، آفتاب معنويت افق شخصيت ايشان، بسيارى از شيفتگان تهذيب و تكامل را به سوى خود مى كشاند تا در محضرش زانوى ادب بر زمين گذارند و از طوباى بركاتش، توشه اى جاودان برگيرند. در حالى كه بيش از نود سال از عمر شريف حضرتش مى گذرد، بارويى گشاده و چهره اى بشاش و دلپذير، فوج فوج مردم را پذيرا مى شوند و با سعه صدرى ستودنى در اعياد گوناگون همچون عيد غدير، ميلاد زهرا عليه‌السلام، 13 رجب، عيد مبعث و نيمه شعبان از نگاه صميميت و مهربانى خود ديگران را بهره مند مى سازند.

رهبر عزيز انقلاب حضرت آية الله خامنه اى حفظه الله چون به شهر قم تشريف فرما مى شوند، خود به ديدار حضرت آية الله بهاءالدينى مى روند و با شور شوقى بسيار در محضر ايشان، سخن از رؤ ياى بسيار دور حوزه علميه قم و امام را حل رحمة الله عليه مى گويند.

اميد آن كه دستهاى لرزان اين فرزند زهر و دعاهاى لبريز از عشق و معرفت الهى ايشان هماره پشتيبان اين نظام مقدس و رهبر فرهيخته آن باشد و مردم ايران از نعمت قدسى و ملكوتى وجود حضرتش ساليان سال، بهره مند شوند.

خداوند اين فرزانه فروتن را كه در بين ما نورافشانى مى كند و عطر «روح الله» را در مشام جان زنده مى سازد، با سلامت و سربلندى حفظ فرمايد.

# مقام معظم رهبرى حضرت آية الله خامنه اى

مصطفى قلى زاده عليارى

## خاندان خامنه اى

خاندان بزرگ «خامنه اى» از سادات اصيل «حسينى» و از نسل پاك امام چهارم حضرت على بن الحسين سيد الساجدين و زين العابدين عليه‌السلام هستند. (998)

در طول تاريخ تشيع، شخصيتهاى بزرگ علمى و دينى از اين خاندان ظهور كرده اند. تحقيق در خصوص حيات و آثار آنان از حيطه اين كار خارج، و موقوف به عرصه گسترده تراجم رجال علم و دانش است. اما از آنجا كه اين نوشتار كوتاه به زندگى پرافتخار يكى از فرزندان بزرگ و فرزانه اين خاندان، يعنى سرور بزرگوار، رهبر مقتدر جهان اسلام حضرت آية الله العظمى «سيد على خامنه اى» اختصاص يافته، مناسب ديده شد كه اشارتى شود به زندگى دو فرزانه ديگر از آن خاندان پرافتخار كه ارتباطى نزديك با زندگى و تربيت و رشد مقام معظم رهبرى دارند، يكى مرحوم آية الله «سيد حسين خامنه اى» جد رهبر انقلاب، دومى مرحوم آية الله «سيد جواد خامنه اى » پدر بزرگوار ايشان.

## سيد حسين خامنه اى

فقيه بزرگ مرحوم آية الله سيد حسين حسينى خامنه اى تبريزى فرزند سيد محمد تفرشى، از علما و فقهاى بزرگ شيعى اواخر قرن سيزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجرى بود. او تحصيلات عالى خود را در فقه و اصول و كلام و فلسفه در محضر علما و حكماى بزرگ حوزه علميه نجف اشرف گذرانده، در فلسفه و علوم معقول از شاگردان فيلسوف برجسته آن عصر مرحوم «ميرزا باقر شكى» بود. (999)

بعد از تكميل تحصيلات خود و سالها اقامت و تحقيق و تدريس در نجف، در سال 1314 ق. به تبريز بازگشت.

وى تصميم داشت پس از بازگشت از نجف به زادگاهش «خامنه» (1000)برگردد، اما شاگردانش كه از علماى تبريز بودند، و در نجف در محضر او درس خوانده و از مراتب علم و تقوايش آگاه بودند، نگذاشتند به زادگاهش بازگردد و در تبريز نگه داشتند. (1001)

سيد حسين خامنه اى همزمان با تدريس و تربيت طلاب، به ارشاد مردم و وظايف شرعى در تبريز مشغول شد. او در مسجد جامع تبريز كه در كنار بزرگترين مدرسه علوم شهر يعنى مدرسه «طالبيه» قرار داشت، به اقامه نماز جماعت نيز مى پرداخت. از اين رو به «سيد حسين پيشنماز» معروف گرديد. سيد حسين عالمى روشن بين و فقيهى اجتماعى بود و افكار بلند اجتماعى و سياسى داشت و از علماى طرفدار مشروطه بشمار مى رفت و مردم را به پاسدارى از نهضت مشروطه تشويق و دعوت مى كرد. (1002) شايد در پرتو همين انديشه ها و آرمانهاى اجتماعى و انقلابى بودكه پرشورترين و مستعدترين طلبه جوان و آگاه و متفكر آن روز حوزه علميه تبريز و همشهرى سيد حسين خامنه اى، يعنى شيخ محمد خيابانى به او نزديك تر شد و در پى ايجاد ارتباط روحانى و معنوى صميمى در بين آن دو، شيخ محمد با دختر سيد حسين وصلت كرد. (1003) گاه گاهى در مسجدجامع به جاى پدرزنش نماز جماعت اقامه مى كرد و از اينجا كم كم مشهورتر گرديد.

سيد حسين خامنه اى عمرى را به ارشاد هدايت و تاءليف و تصنيف گذراند و در سال 1325 ق. به ابديت پيوست. سيد حسين فرزندانى عالم و فرزانه داشت از جمله مرحوم سيد محمد معروف به «پيغمبر» كه در نجف اشرف وفات كرده است. (1004) و ديگرى عالم بزرگ سيد جواد حسينى خامنه اى رحمة الله عليه.

## سيد جواد خامنه اى

پدر بزرگوار رهبر انقلاب اسلامى آية الله سيد على خامنه اى، از علماى بزرگ، مجتهدان پرهيزگار و روحانيون زاهد روزگار ما بود. در سال 1315 ق. (1005) در تبريز متولد شد و تحت تربيت پدرى فقيه و عالم رشد كرد و بزرگ شد. در ايام جوانى بعد از اتمام دوره سطح، به نجف اشرف هجرى كرد و در حوزه شكوهمند آن ديار، به فراگيرى سطوح عاليه فقه و اصول و ديگر معارف معقول و منقول پرداخت و چون به قله بلند اجتهاد و فقاهت رسيد، به وطن خود بازگشت. سالها در تبريز ماند. آنگاه به مشهد مقدس رضوى عزيمت كرد و به تدريس و تعليم و تربيت طلاب و ارشاد مردم مشغول شد. سيد جواد با دختر فضيلت پيشه عالم معروف مشهد مرحوم سيد هاشم نجف آبادى (مير دامادى) ازدواج كرد. (1006) اين بانوى گرامى زنى بود پارسا، پاكدامن، فداكار، مهربان، آشنا به وظايف شوهردارى و تربيت فرزند، صبور، و الگوى سادگى و نجابت و پاكى. (1007) سيد جواد داراى چهار پسر و چهار دختر بودند. سه نفر از پسرها يعنى آقا سيد محمد، آقا سيد على (رهبر انقلاب) و آقا سيد هادى در راه دانش و دين، سيره نيك نياكان خود را برگزيدند و همه از عالمان دين شدند.

بارى، سيد جواد خامنه اى براى فرزندانش هم پدر بود و هم معلم، خود را وقف تعليم و تدريس و تربيت عالمان دينى كرد و به زندگى فقيرانه اى قانع بود و در كمال زهد و پرهيزگارى زيست و پس از عمرى طولانى و پربار، در سال 1406 ق. - 1364 ش. بدرود حيات گفت و در جوار ملكوتى امام هشتم على بن موسى الرضا عليه‌السلام به خاك رفت.

## از زبان رهبر انقلاب

آية الله خامنه اى خاطرات و گفتنى هاى بسيارى از پدر و مادر و گاه از اجدادش دارند و به مناسبتهاى گوناگون در سخنرانيها، مصاحبه ها و نوشته هاى خويش از آنان - به ويژه از پدرش - ذكر خيرى و يادى كرده، مطالبى آموزنده و شنيدنى گفته اند. ما در صفحات آينده به تناسب موضوعات مورد نظر، فرازهايى از آنها را زينت اوراق خواهيم كرد. در اينجا به بيان يك نكته مهم از زبان مقام معظم رهبرى در خصوص اعتقاد پدر و مادر بزرگوارشان نسبت به انقلاب اسلامى و امام خمينى (ره) اكتفا مى كنيم. ايشان در سال 1360، سه سال پس از پيروزى انقلاب اسلامى، در جايى فرمودند:

«... پدر و مادرم هم (زنده) هستند و آنها هم (مثل برادرهايم) معتقد به انقلاب و مريد امام هستند». (1008)

## از ميلاد تا مدرسه

رهبر عاليقدر حضرت آية الله سيد على خامنه اى فرزند مرحوم سيد جواد حسينى خامنه اى، در روز 24 تيرماه 1318 (1009) برابر با 28 صفر 1358 قمرى (1010) در مشهد مقدس چشم به دنيا گشود. ايشان دومين پسر خانواده بوده اند اولى «آقا سيد محمد» بود.

زندگى سيد جواد خامنه اى مثل اغلب روحانيون و مدرسان علوم دينى، بسيار ساده بود. آن روز قناعت يك فضيلت حقيقى شمرده مى شد و در زندگى و معيشت عالمان دينى بيشتر و زيباتر جلوه مى كرد و شكوهمند مى نمود. تجمل گرايى و افزون طلبى نيز يك رذيلت محسوب مى شد. البته راههاى مختلف كسب درآمدهاى سرشار براى اهل دنيا آن روزها هم باز بود، اما مردان خدا راه خود را انتخاب و به اندك گذران زندگى قناعت مى كردند و در كمال مناعت و عزت ارزشها را پاس مى داشتند. سيد جواد از اين گروه مردان خدا بود. همسر و فرزندانش نيز معناى عميق قناعت و ساده زيستى را از او ياد گرفته بودند و با آن خو داشتند.

رهبر بزرگوار از وضع و حال زندگى خانواده اش در ضمن بيان نخستين خاطره اى زندگانى خود چنين مى گويند:

«آن وقتها از لحاظ وضع مالى در فشار بوديم. يعنى خانواده ما خانواده مرفهى نبود. پدرم روحانى معروفى بود، اما خيلى پارسا و گوشه گير... زندگى ما به سختى مى گذشت. در دوران كودكى با زحمت بسيار براى ما كفش خريده بودند كه تنگ بود! پدرم ديگر قادر نبود كه اينها را عوض بكند يا كفش ديگرى بخرد. آمدند گفتند كه خوب، اين كفشها را مى شكافيم، اندازه مى كنيم و برايش بند مى گذاريم!... شكافتند و بند گذاشتند، بعد زشت شد! چون بندهايش خيلى فرق داشت ؛ با كفشهاى ديگر خيلى زشت و ناجور درآمده بود. چقدر غصه خورديم! و خلاصه چاره ديگرى نداشتيم». (1011)

ايشان از «غم نان» كه بسيار تلخ و سنگين بوده و بر دلهاى پاك و ساده دوران كودكى شان سايه افكنده بود، مى گويد:

«من يادم مى آيد كه آن وقتها نان كم بود، وقت جنگ (دوم جهانى) بود، سال 1321 و 22؛ كه من سه - چهار ساله بودم. آن وقتها در مشهد با اينكه همه چيز هم فراوان بود و هم ارزان ؛ ولى ما نان گندم نمى توانستيم بخورديم! نان جو - گندم مى خورديم، چون نان گندم گرانتر بود، البته نان گندم دانه اى مى گرفتيم براى پدرم فقط. ما نان جو - گندم مى خورديم، گاهى هم نان جو... وضع خيلى خوب نبود. من يادم هست شبهايى اتفاق مى افتاد كه در منزل ما شام نبود! مادرم با زحمت براى ما شام تهيه مى كرد و... آن شام هم نان و كشمشى بود». (1012)

اما خانه اى كه خانواده سيد جواد در آن زندگى مى كردند، رهبر انقلاب چنين توصيف مى كند:

«منزل پدرى من كه در آن متولد شده ام، تا چهار - پنج سالگى من، يكى خانه 60 - 70 مترى در محله فقيرنشين مشهد بود كه فقط يك اتاق داشت و يك زير زمين تاريك و خفه اى! هنگامى كه براى پدرم ميهمان مى آمد و معمولا پدر بنابر اينكه روحانى و محل مراجعه مردم بود، ميهمان داشت: همه ما بايد به زير زمين مى رفتيم تا مهمان برود! بعد عده اى كه به پدر ارادتى داشتند، زمين كوچكى را كنار اين منزل خريده به آن اضافه كردند و ما داراى سه اتاق شديم». (1013)

از آنجا كه پدر خانواده يك روحانى روحانى زاده بود و مادر خانواده هم دختر يك روحانى بود و هر دو علاوه بر باطن پاك و تقوا، به حفظ ظاهر و شئون روحانيت توسط تك تك اعضاى خانواده نيز اهميت مى دادند و سعى داشتند كه فرزندان كوچك خانواده از دوران كودكى زى طلبگى و روحانيت را حفظ نمايند.

رهبر بزرگوار انقلاب در اين خصوص مى گويد:

«خانواده ما يك خانواده روحانى از دو سو بود، همين دليل هم بود كه ما از بچگى ملبس به لباس روحانى بوديم، من و برادر بزرگم آقا سيد محمد... از دوران دبستان عمامه سرمان بود... » (1014)

«كفشهايى هم كه براى ما، پدرمان مى خريد، كفش بنددار نمى خريد، چون مخالف با شؤ ون روحانى بود. كفش معمولى طلبه ها و روحانيون آن وقت يا نعلين بود و يا اگر كفش زمستانى مى خواستند بپوشند، ساده بود، آن وقتها مى گفتند: «ميرزايى» و بند دار نبود و پدرم آن موقع از آن كفشها مى خريد. ما آرزوى كفش بنددار به دلمان بود، تا الان هم كفش بنددار نپوشيدم... » (1015)

سيد جواد به تربيت فرزندان دقت خاصى داشت و احترام به شخصيت كودك را بزرگ مى داشت و اين مساءله ظرافت خاصى مى خواهد، رهبر انقلاب از اين خصوصيت پسنديده پدرش چنين مى گويد:

«گاهى پدرم مثلا مى خواست به نماز برود، يا به مسجد مى رفت... ما را صدا مى كرد. از بچگى به ما «على آقا» مى گفتند، على و محمد نمى گفتند، على آقا و محمد آقا مى گفتند، احتراممان مى كردند (صدا مى كردند:) على آقا، على آقا! محمد آقا!... بياييد برويم مسجد. ما هم مى دويديم عمامه مى گذاشتيم سرمان و عبا مى پوشيديم و با آقا مى رفتيم مسجد... » (1016)

بلى، رهبر انقلاب از دوران كودكى در خانواده اى فقير اما روحانى و روحانى پرور و پاك و صميمى، اينگونه پرورش يافت و از چهار سالگى به همراه برادر بزرگش سيد محمد به مكتب سپرده شد تا الفبا و قرآن يا بگيرند و قرآن را در مكتب خانه ياد گرفت. بعد از مكتب، دو برادر را به مدرسه تازه تاءسيس اسلامى «دارالتعليم ديانتى» بردند و ثبت نام كردند. دوران تحصيل ابتدائى را در آن مدرسه گذراندند. آنگاه پدر اجازه نداد كه به مدارس جديد و دبيرستان بروند. چرا كه شرائط و محيط مدارس جديد در اثر تحميل فرهنگ غربى با روحيه روحانى و زهد پيشه سيد جواد سازگار نبود. او آرزو مى كرد كه فرزندانش وارد حوزه علميه دينى شوند و راه پدرانشان را ادامه دهند.

از طرفى پسران كنجكاو و دانش دوست، مخفيانه داوطلب امتحان شدند و مدرك قبولى كلاس ششم را گرفتند و دبيرستان را بطور شبانه ادامه دادند و دروس جديد را خواندند. سيد على (رهبر معظم انقلاب) دوره دبيرستان را خواند ولى تمام نكرد و مدرك ديپلم نگرفت. (1017)

## در حوزه علميه

سيد على از دوره دبيرستان، خواندن «جامع المقدمات» و صرف و نحو را آغاز كرده بود. ايشان بعد از مدرسه جديد، وارد حوزه علميه شد و نزد پدرش و ديگر اساتيد وقت ادبيات و مقدمات را خواند.

درباره سبب ورودش به حوزه علميه انتخاب راه روحانيت مى گويند:

«عامل و موجب اصلى در انتخاب اين راه نورانى روحانيت، پدرم بودند و مادرم نيز علاقه مند و مشوق بودند. » (1018)

ايشان كتب ادبى از قبيل «سيوطى»، «مغنى»، «جامع المقدمات» را نزد مدرسان مدرسه «سليمان خان» و «نواب» خواند و پدرش نيز بر درس فرزندانش نظارت مى كرد. كتاب «معالم» را نيز در همان دوره خواند. سپس «شرايع الاسلام» و «شرح لمعه» را در محضر پدرش و مقدارى را نزد مرحوم «آقا ميرزا مدرس يزدى» و رسائل و مكاسب را در حضور مرحوم حاج شيخ هاشم قزوينى و بقيه دروس سطح فقه و اصول را نزد پدرش خواند و دوره سطح را بطور كم سابقه و شگفت انگيزى در پنج سال و نيم به اتمام رساند. پدرش مرحوم سيد جواد در تمام اين مراحل نقش مهمى در پيشرفت اين فرزند برومند داشت. (1019)

رهبر بزرگوار انقلاب، در زمينه منطق و فلسفه، كتاب منظومه سبزوارى را ابتدا از مرحوم آية الله ميرزا جواد آقا تهرانى و بعدها نزد مرحوم «شيخ رضا ايسى» خواندند. (1020)

## در حوزه علميه نجف اشرف

آية الله خامنه اى، از هيجده سالگى در مشهد درس خارج فقه و اصول را در نزد مرجع بزرگ مرحوم آية الله العظمى ميلانى شروع كرده بود. در سال 1336 به قصد زيارت عتبات عاليات، عازم نجف اشرف شدند و با مشاهده و شركت در درسهاى خارج مجتهدان بزرگ حوزه نجف از جمله مرحوم سيد محسن حكيم، سيد ابوالقاسم خوئى، سيد محمود شاهرودى، ميرزا باقر زنجانى، سيد يحيى يزدى، و ميرزا حسن بجنوردى، اوضاع درس ‍ و تدريس و تحقيق آن حوزه علميه را پسنديدند و ايشان را از قصد خود آگاه ساختند. ولى پدر موافقت نكرد. پس از مدتى ايشان به مشهد بازگشتتند. (1021)

## در حوزه علميه قم

آية الله خامنه اى از سال 1337 تا 1343 در حوزه علميه قم به تحصيلات عالى در فقه و اصول و فلسفه مشغول شدند و از محضر بزرگان چون مرحوم آية الله العظمى بروجردى، امام خمينى (ره)، شيخ مرتضى حائرى يزدى و علامه طباطبائى استفاده كردند. (1022) در سال 1343، از مكاتباتى كه رهبرانقلاب با پدرشان داشتند، متوجه شدند كه يك چشم پدرشان به علت «آب چشم» نابينا شده است بسيار غمگين شدند و بين ماندن در قم و ادامه تحصيل در حوزه عظيم آن و رفتن به مشهد و مواظبت از پدر در ترديد ماندند!

به اين نتيجه رسيدند كه به خاطر خدا دست از قم بردارند و به مشهد بروند و از پدرشان مواظبت نمايند. چرا كه اگر خدا بخواهد دنيا و آخرت او را از قم به مشهد منتقل مى كند. ايشان در اين مورد مى گويند:

«به مشهد رفتم و خداى متعال توفيقات زيادى به ما داد. به هر حال به دنبال كار و وظيفه خود رفتم. اگر بنده در زندگى توفيقى داشتم، اعتقادم اين است كه ناشى از همان برى (نيكى) است كه به پدر، بلكه به پدر و مادر انجام داده ام ». (1023)

ايشان راهش را درست انتخاب كردند. بعضى از اساتيد و آشنايان افسوس ‍ مى خوردند كه چرا ايشان به اين زودى حوزه علميه قم را ترك كردند، اگر مى ماندند در آينده چنين و چنان مى شدند!... اما آينده نشان داد كه انتخاب ايشان درست بوده و دست تقدير الهى براى ايشان سرنوشتى ديگر و بهتر و والاتر از محاسبات آنان، رقم زده بود. آيا كسى تصور مى كرد كه در آن روز جوان عالم پر استعداد 25 ساله، كه براى رضاى خداوند و خدمت به پدر و مادرش از قم به مشهد مى رفت، 25 سال بعد، به مقام والاى ولايت امر مسلمين خواهد رسيد؟!

البته ايشان در مشهد از ادامه درس دست برنداشتند و جز ايام تعطيل يا مبارزه و زندان و مسافرت، به طور رسمى تحصيلات فقهى و اصول خود را تا سال 1347 در محضر اساتيد بزرگ بويژه آية الله ميلانى ادامه دادند. همچنين از سال 1343 كه در مشهد ماندگار شدند در كنار تحصيل و مراقبت از پدر پير و بيمار، به تدريس كتب فقه و اصول و معارف دينى به طلاب جوان و دانشجويان نيز مى پرداختند. (1024)

همچنانكه تبليغ هم مى كردند و منبر مى رفتند.

## مبارزات سياسى

آية الله خامنه اى به گفته خويش «از شاگردان فقهى، اصولى، سياسى و انقلابى امام خمينى (ره) هستند» (1025) اما نخستين جرقه هاى سياسى ومبارزاتى و دشمنى با طاغوت را مجاهد بزرگ و شهيد راه اسلام شهيد سيد مجتبى نواب صفوى در ذهن ايشان زده است زيرا نواب صفوى با عده اى از فدائيان اسلام در سال 31 به مشهد رفته در مدرسه سليمان خان سخنرانى پرهيجان و بيدار كننده اى در موضوع احياى اسلام و حاكميت احكام الهى، و فريب و نيرنگ شاه و انگليس و دروغگويى آنان به ملت ايران، ايراد كردند. آية الله خامنه اى كه آن روز از طلاب جوان مدرسه سليمان خان بودند، به شدت تحت تاءثير سخنان آتشين نواب واقع شده بود. ايشان مى گويند:

«همان وقت جرقه هاى انگيزش انقلاب اسلامى به وسيله نواب صفوى در من به وجود آمده و هيچ شكى ندارم كه اولين آتش را مرحوم نواب در دل ما روشن كرد». (1026)

بنابراين نخستين حركت انقلابى رهبر انقلاب و چند نفر از دوستانش در سالهاى 34 - 35 عليه استاندار لاقيد و فاسد استان خراسان به نام «فرخ» شروع شد. زيرا او به شعائر اسلامى احترام نمى كرد. آية الله خامنه اى و دوستانش اعلاميه اى در ارتباط با امر به معروف و نهى از منكر نوشته، با پست به اطراف فرستادند. (1027)

## همگام با امام خمينى (ره)

آية الله خامنه اى از سال 1341 كه در قم بودند و حركت انقلابى و اعتراض ‍ آميز امام خمينى عليه سياستهاى ضد اسلامى و آمريكا پسند محمدرضا شاه پهلوى، آغاز شد، وارد ميدان مبارزات سياسى شدند و شانزده سال تمام با وجود فراز و نشيبهاى فراوان و شكنجه ها و تبعيدها و زندانها مبارزه كردند و از هيچ خطرى نترسيدند.

نخستين بار در محرم سال 1383 از سوى امام خمينى (ره) ماءموريت يافتند كه پيام ايشان را به آية الله ميلانى و علماى خراسان در خصوص چگونگى برنامه هاى تبليغاتى روحانيون در ماه محرم و افشاگرى عليه سياستهاى آمريكايى شاه و اوضاع ايران و حوادث قم، برسانند. ايشان اين ماءموريت را انجام دادند و خود نيز براى تبليغ، عازم شهر بيرجند شدند و در راستاى پيام امام خمينى، به تبليغ و افشاگرى عليه رژيم پهلوى و آمريكا پرداختند. بدين خاطر در 9 محرم (12 خرداد 1342) دستگير و يك شب بازداشت شدند و فرداى آن به شرط اينكه منبر نروند و تحت نظر باشند آزاد شدند. با پيش آمدن حادثه خونين 15 خرداد، باز هم ايشان را از بيرجند به مشهد آورده، تحويل بازداشتگاه نظامى دادند. (1028) ده روز در آنجا با سخت ترين شرائط و شكنجه و آزارها زندانى شدند و عمال پهلوى موذيانه ترين توهينها و تمسخرها را نسبت به ايشان اعمال كردند. ايشان مى گويند: «بدنبود! تجربه جديدى بود، يك دنياى جديدى بود با ساواك، با بازجويى ها و دعواها و اوقات تلخى ها، اهانت هاى شديد و خلاصه ناراحتيهاى مبارزه». (1029)

## دومين برداشت

رهبر مجاهد و مبارز، آية الله خامنه اى پس از آزادى از بازداشتگاه لشكر مشهد، به قم رفته فعاليتهاى تحصيلى و عملى خود را ادامه دادند.

در بهمن 1342 رمضان 1383 كه امام بزرگوار در قم نبود، علما و روحانيون مبارز بخصوص شاگردان ايشان، سعى مى كردند رسالت خويش را در آن ماه مبارك انجام دهند، زيرا ماه رمضان، ماه خداست و فرصت مغتنمى براى بيان حقايق بر مردم مسلمان. از طرفى هنوز تلخى پانزده خرداد و محبوس ‍ بودن امام خمينى از يادها نرفته بود. آية الله خامنه اى با عده اى از دوستانش ‍ بر اساس برنامه حساب شده اى به مقصد كرمان حركت كردند. پس از دو سه روز توقف در كرمان و سخنرانى و منبر و ديدار با علما و طلاب آن شهر، عازم زاهدان شدند. سخنرانيها و افشاگريهاى پرشور ايشان بويژه در ايام ششم بهمن سالگرد انتخابات و رفراندوم قلابى شاه مورد استقبال مردم قرار گرفت. در روز پانزدهم رمضان كه مصادف با ميلاد امام حسن عليه‌السلام بود، صراحت و شجاعت و شور انقلابى ايشان در افشاگرى سياستهاى شيطانى و آمريكايى رژيم پهلوى، به اوج رسيد و ساواك شبانه ايشان را دستگير و با هواپيما روانه تهران كرد. رهبر بزرگوار حدود دو ماه در زندان قزل قلعه زندانى شدند و به صورت انفرادى انواع اهانتها و شكنجه ها را تحمل كردند. پس از آزادى، بى درنگ به ديدار امام خمينى در قيطريه مى روند. امام در قيطريه در يك منزل تحت نظارت در واقع زندانى بود.

آية الله خامنه اى يك ربع ساعت با شور و اشتياق تمام به همراه شهيد آية الله سيد مصطفى خمينى، در محضر امام نشستند و امام را زيارت كردند. در خصوص اين ديدار مى گويند:

«... خستگى را از تنم دور كرد و به قدرى ذوق زده بودم كه گريه كردم و امام خيلى ملاطفت فرمودند. به امام عرض كردم: اين ماه رمضان به علت نبودن جنابعالى، آنطور استفاده نشد كه بايد؛ لذا از حالا، بايد به فكر محرم آينده بود!» (1030)

## سومين و چهارمين بازداشت

رهبر فرزانه انقلاب، در سال 1345 كتاب «المستقبل للاسلام». (آينده در قلمرو اسلام ) اثر سيد قطب مصرى را به فارسى ترجمه كردند. اين كتاب نخستين اثر قلمى و چاپى ايشان بود. (1031) همزمان با ترجمه اين كتاب، فعاليتهاى پايه اى و ايدئولوژيك سياسى را در سطح حوزه و دانشگاه و حتى در سطح جامعه تداوم و گسترش مى بخشيد و كلاسهاى تفسير و حديث و انديشه اسلامى او در مشهد و تهران با استقبال كم نظير جوانان پرشور و انقلابى مواجه شد. همين فعاليتها سبب عصبانيت ساواك شد و ايشان را مورد تعقيب قرار دادند. (1032) بدين خاطر در سال 1345 در تهران مخفيانه زندگى مى كرد. كتاب «آينده در قلمرو اسلام» قبل از آنكه از چاپخانه بيرون بيايد، همه نسخه هايش جز چند نسخه كه از قبل بوسيله دوستان هوشيار برداشته شده بود، به غارت ساواك رفت و همه مباشران چاپ و نشر، دستگير و زندانى شدند! مترجم مجاهد و متفكر هم تحت تعقيب قرار گرفت و يك سال بعد (1346) دستگير و محبوس شد! (1033) همين فعاليتهاى علمى و نوشتن و ترجمه و برگزارى جلسات و تدريس و روشنگرى عالمانه و مصلحانه بود كه موجب شد آن بزرگوار توسط ساواك جهنمى پهلوى در سال 1349 نيز دستگير و زندانى گردد.

## پنجمين بازداشت

آية الله خامنه اى درباره پنجمين بازداشت خويش به دست ساواك مى نويسد:

«از سال 48 زمينه حركت مسلحانه در ايران محسوس بود. حساسيت و شدت عمل دستگاههاى جارى رژيم پيشين نيز نسبت به من، كه به قرائن دريافته بودند چنين جريانى نمى تواند با افرادى از قبيل من در ارتباط نباشد، افزايش يافت. سال 50 مجددا و براى پنجمين بار به زندان افتادم. برخوردهاى خشونت آميز ساواك در زندان آشكارا نشان مى داد كه دستگاه از پيوستن جريانهاى مبارزه مسلحانه به كانونهاى تفكر اسلامى به شدت بيمناك است و نمى تواند بپذيرد كه فعاليتهاى فكرى و تبليغاتى من در مشهد و تهران از آن جريانها بيگانه و به كنار است.

پس از آزادى، دايره درسهاى عمومى تفسير و كلاسهاى مخفى ايدئولوژى و... گسترش بيشترى پيدا كرد. (1034)

## بازداشت ششم

در بين سالهاى 1350 - 1353 درسهاى تفسير و ايدئولوژى آية الله خامنه اى در سه مسجد «كرامت»، «امام حسن»، «ميرزا جعفر» مشهد مقدس تشكيل مى شد و هزاران نفر از مردم مشتاق بويژه جوانان آگاه و روشنفكر و طلاب انقلابى و معتقد را بر اين سه مركز مى كشاند و با تفكرات اصيل اسلامى آشنا مى ساخت. درس نهج البلاغه ايشان از شور و حال ديگرى برخوردار بود و در جزوه هاى پلى كپى شده تحت عنوان «پرتوى از نهج البلاغه» تكثير و دست به دست مى گشت و فضاى گرفته شهر شهادت را روشن مى ساخت!... طلاب جوان و انقلابى كه درس ‍ حقيقت و مبارزه را از محضر مقام معظم رهبرى در آن سالها مى آموختند، مى رفتند و در اطراف و شهرهاى دور و نزديك ايران، افكار مردم را با آن حقايق نورانى آشنا و زمينه را براى انقلاب بزرگ اسلامى آماده مى ساختند.

اين فعاليتها موجب شد كه در دى ماه 1353 ساواك بى رحمانه به خانه آية الله خامنه اى در مشهد هجوم برده، ايشان را دستگير و بسيارى از يادداشتها و نوشته هايشان را ضبط كردند.

اين ششمين و سخت ترين بازداشت ايشان بود و تا پاييز 1354 در زندان كميته مشترك شهربانى زندان بودند. در اين مدت در سلولى با سخت ترين شرايط نگه داشته شدند. سختيهايى كه ايشان در اين بازداشت تحمل كردند، به تعبير خودشان «فقط براى آنان كه آن شرايط را ديده اند، قابل فهم است!». (1035) پس از آزادى از زندان، به مشهد مقدس برگشتند و باز هم همان برنامه و تلاشهاى علمى و تحقيقى و انقلابى. البته ديگر امكان تشكيل كلاسهاى سابق را به ايشان ندادند. (1036)

## پايه گذارى «جامعه روحانيت مبارز»

آية الله خامنه اى در سال 1356 به اتفاق عده اى از روحانيون و علماى بزرگ قم و تهران، طرح «جامعه روحانيت مبارز» سراسر كشور را ريختند. (1037) نقش اين نهاد در طول تاريخ انقلاب اسلامى و روند آن بر هيچ كس پوشيده نيست.

## در تبعيد

رژيم جنايتكار پهلوى در اواخر سال 1356 آية الله خامنه اى را با وضعى تاءثربار دستگير و به ايرانشهر براى مدت سه سال تبعيد كرد كه البته در اواسط سال 1357 با اوج گيرى مبارزات عموم مردم مسلمان و انقلابى ايران، آن رهبر مجاهد از تبعيدگاه آزاد شده به مشهد مقدس بازگشتند و در صفوف مقدم مبارزات مردمى عليه رژيم سفاك پهلوى قرار گرفتند. (1038)

و پس از پانزده سال مبارزه مردانه و مجاهدت و مقاومت در راه خدا و تحمل آن همه سختى و تلخى، ثمره شيرين قيام و مقاومت و مبارزه را ديدند و آن واقعه عظيم پيروزى انقلاب كبير اسلامى ايران و سقوط خفت بار حكومت سراسر ننگ 0 و ظالمانه پهلوى، و در نتيجه برقرارى حاكميت اسلام در اين سرزمين بود.

## در آستانه پيروزى

آية الله خامنه اى در مشهد مقدس و در صفوف مبارزه مردمى بودند و امام خمينى رهبر كبير انقلاب در پاريس ؛ مبارزات مردمى به شدت ادامه داشت و رفته رفته اوج مى گرفت. اواخر دى ماه 1357 كه محمدرضا شاه پهلوى خونخوار و جنايتكار مجبور به فرار از ايران شد، «شوراى انقلاب اسلامى»با شركت افراد و شخصيتهاى مبارز و بزرگى همچون شهيد مطهرى از سوى امام خمينى در ايران تشكيل گرديد، آية الله خامنه اى نيز به فرمان امام بزرگوار به عضويت اين شورا درآمد. پيام امام توسط شهيد مطهرى به ايشان ابلاغ گرديد و با دريافت پيام رهبر كبير انقلاب، از مشهد به تهران آمدند. (1039)

## پس از پيروزى

آية الله خامنه اى پس از پيروزى انقلاب اسلامى نيز همچنان پرشور و پر تلاش به فعاليتهاى ارزشمند جامعه اسلامى و در جهت نزديكتر شدن به اهداف انقلاب اسلامى، پرداختند كه همه در نوع خود و در زمان خود بى نظير و پايه اى و خطير و بسيار مهم بودند. ما در اين نوشتار مختصر به ذكر رؤ وس آنها مى پردازيم و توضيح و تفصيل را به جاى ديگر وا مى گذاريم كه اگر ان شاءالله توفيق الهى شامل گردد به آن خواهيم پرداخت.

1 - پايه گذارى «حزب جمهورى اسلامى»در اسفند 1357 ش. با همكارى و همفكرى علماى مبارز و همرزم خود شهيد بهشتى، شهيد باهنر، موسوى اردبيلى و هاشمى رفسنجانى ؛ در اسفند1357

2 - معاونت وزارت دفاع در سال 1358

3 - سرپرستى سپاه پاسداران انقلاب اسلامى، 1358

4 - نماينده امام خمينى (ره) در شوراى عالى دفاع، 1358

5 - نماينده امام (ره) در سيستان و بلوچستان، در فروردين ماه 1358 و حل مشكلات و مسائل سياسى آن ديار.

6 - نماينده مردم تهران در مجلس شوراى اسلامى، 1358

7 - حضور فعال و مخلصانه در لباس رزم، در جبهه هاى دفاع مقدس در سال 1359 با شروع جنگ تحميلى عراق عليه ايران و تجاوز ارتش متجاوز صدام حسين به مرزهاى ايران ؛ با تجهيزات و تحريكات قدرتهاى شيطانى و بزرگ از جمله آمريكا و شوروى سابق.

8 - ترور نافرجام ايشان توسط منافقى خلق در 6 تيرماه 1360 در مسجد ابوذر تهران.

9 - رياست جمهورى ؛ به دنبال شهادت مرحوم رجائى دومين رئيس ‍ جمهور شايسته اسلام و انقلاب و مردم ايران بود. (1040) آية الله خامنه اى در مهرماه 1360 با كسب بيش از شانزده ميليون راءى مردمى و حكم تنفيد امام (ره) به مقام رياست جمهورى ايران اسلامى برگزيده شدند. همچنين از سال 1364 تا1368 براى دومين بار به مقام و مسؤ وليت انتخاب شدند. (1041)

10 - رياست شوراى انقلاب فرهنگى، 1360

11 - رهبرى و ولايت امت، كه از سال 1368، روز چهاردهم خرداد پس از رحلت رهبر كبير انقلاب امام خمينى (ره) توسط مجلس خبرگان رهبرى به اين مقام والا و مسؤ وليت عظيم انتخاب شدند و چه انتخاب مبارك و درستى بود كه پس از رحلت امام راحل، با شايستگى تمام توانستند امت مسلمان ايران، بلكه مسلمانان جهان را رهبرى نمايند.

## آثار قلمى

در پايان اين مختصر، شايسته است به آثار قلمى رهبر بزرگوار انقلاب هم نگاهى داشته باشيم:

الف - تاءليف و تحقيق و نظر

1 - طرح كلى انديشه اسلامى در قرآن.

2 - از ژرفاى نماز

3 - گفتارى در باب صبر

4 - چهار كتاب اصلى علم رجال

5 - ولايت

6 - گزارشى از سابقه تاريخى و اوضاع كنونى حوزه علميه مشهد.

7 - زندگينامه ائمه تشيع (چاپ نشده)

8 - پيشواى صادق

9 - وحدت و تحزب

10 - هنر از ديدگاه آية الله خامنه اى

11 - درست فهميدن دين

12 - پيام (مجموعه پيام).

ب - ترجمه

1 - صلح امام حسن تاءليف راضى آل ياسين.

2 - آينده در قلمرو اسلام، سيد قطب.

3 - مسلمانان در نهضت آزادى هندوستان، عبدالمنعم نمرى نصرى

4 - ادعانامه عليه تمدن غرب، سيد قطب

و... .

## پی نوشت ها :

1- رساله لقاء الله، مقدمه.

2- كيهان انديشه، ش 8، مصاحبه با آية الله حسن زاده آملى.

3- اسرارالصلاة، حاج ميرزا جواد آقا ملكى تبريزى، ص 87.

4- بسيار گريه كنندگان

5- آيينه دانشوران، سيد عليرضا ريحان يزدى، ص 351.

6- معراج السالكين و صلوة العارفين، امام خمينى (قدس سره)، ص 42.

7- شرح چهل حديث، امام خمينى (ره)، مؤ سسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى (ره)، ص 453 (حديث 8. 2

8- روح مجرد، مرحوم علامه طهرانى، ص 272 و 273.

9- گنجينه دانشمندان، محمد شريف رازى، ج 2، ص 212.

10- آيينه دانشوران، ص 85.

11- كيهان انديشه، ش 8، مصاحبه با آية الله حسن زاده آملى.

12- آثارالحجة، محمد رازى،

13- كيهان انديشه، مصاحبه با آية الله حسن زاده آملى، ش 8، ص 74.

14- ر. ك: رساله لقاء الله، راز و نياز، ص 184؛ المراقبات، بخش حديث نفس.

15- كيهان انديشه، ش 8، ص 76 و 77. (با اندكى تغيير)

16- تاريخ علمى و اجتماعى اصفهان در دو قرن اخير، سيد مصلح الدين مهدوى، ج 2، ص 11 و 17.

17- انديشه سياسى و تاريخ نهضت بيدارگرانه حاج آقا نور الله اصفهانى، موسى نجفى، ص 28.

18- تاريخ علمى و اجتماعى اصفهان در دو قرن اخير، ج 2، ص 17.

19- همان، ج 1، ص 313.

20- همان، ج 2، ص 17 و 18.

21- همان، ص 11.

22- آگهى شهان از كار جهان، حاج ميرزا حسن خان جابرى انصارى، بخش سوم، ص 88.

23- تاريخ علمى و اجتماعى اصفهان در دو قرن اخير، ج 1، ص 407 - 411.

24- همان، ص 439 - 440.

25- همان، ص 447.

26- انديشه سياسى و تاريخ نهضت بيدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانى، ص 60.

27- همان، ص 111 - 113

28- همان، ص 84 - 91.

29- همان، ص 122.

30- همان، ص 121.

31- همان ص 122 - 124.

32- همان كتابك ص 139.

33- آگهى شهان از كار جهان، بخش سوم، ص 116.

34- تاريخ علمى و اجتماعى اصفهان در دو قرن اخير، ج 1، ص 474.

35- همان، ص 474 - 475.

36- تاريخ اصفهان، حسن انصارى جابرى، چاپ سنگى، ص 184.

37- آگهى شهان از كار جهان، بخش سوم، ص 119.

38- انديشه سياسى و تاريخ نهضت بيدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانى، ص 191.

39- تاريخ و فرهنگ معاصر، مركز بررسى هاى اسلامى، قم 1370، ج 1، ص 120 و 121.

40- انديشه سياسى و تاريخ نهضت بيدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانى، ص 153.

41- همان، ص 160 - 168.

42- همانك ص 193.

43- تاريخ اصفهان، ص 187.

44- حكم نافذ آقا نجفى، موسى نجفى، ص 206 - 210.

45- تاريخ سياسى معاصر ايران، ج 1، ص 125 - 126.

46- تاريخ علمى و اجتماعى اصفهان در دو قرن اخير، ج 2، ص 109.

47- همان، ص 117 و 118.

48- همان، ص 109 - 121.

49- همان، ص 109 - 121.

50- آگهى شهان از كار جهان، بخش 3، ص 137.

51- تاريخ علمى و اجتماعى اصفهان در دو قرن اخير، ج 2، ص 118 و 121.

52- انديشه سياسى و تاريخ نهضت بيدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانى، ص 321 و 322.

53- آگهى شهان از كار جهان، بخش سوم، ص 139.

54- تاريخ علمى و اجتماعى اصفهان در دو قرن اخير، ج 2، ص 123 و 139.

55- همان.

56- همان، ص 143 و 144.

57- انديشه سياسى و...، ص 399 و 400.

58- همان، ص 143.

59- انديشه سياسى و تاريخ بيدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانى، ص 375 - 386.

60- همان ص 385 - 386.

61- تاريخ علمى و اجتماعى اصفهان در دو قرن اخير، ج 2، ص 156.

62- انديشه سياسى و...، ص 428 و 429.

63- شجره طيبه (تلخيص گلشن حسينى) گلشن حسينى)، عبدالحميد مهاجرى، ص 7 و 8؛ دانشمندان و سخن سرايان فارس، ص 578.

64- ر. ك: تعليقات المكاسب، آية الله سيد عبدالحسين لارى، ج 2، ص 387 - 406.

65- شجره طيبه، ص 10.

66- فتوكپى حكم آية الله العظمى سيد عبدالحسين لارى، دفتر امام جمعه جهرم.

67- ر. ك: ولايت فقيه، زيربناى فكرى مشروطه مشروعه، ص 160.

68- كتاب آبى، به كوشش احمد شيرى، ج 2، ص 353 و 431.

69- شجره طيبه، ص 20 - 22.

70-«كوهستان» يكى از مناطق تابع شهرستان داراب، در استان فارس است

71- ولايت فقيه، زيربناى فكرى مشروطه، ص 119 - 121، به نقل از «مشروطه مشروعه» ص 2 - 4 و 17.

72- تعليقات المكاسب، ج 2، ص 378 - 406.

73- انقلاب ايران، براون، ص 294.

74- شجره طيبه، ص 22 و 23.

75- دلوار جزء خاك تنگستان و در شش فرسخى بوشهر در ساحل دريا واقع شده است.

76- دليران تنگستانى، محمد حسين ركن زاده آدميت، ص 18 - 192. (با تصرف و تلخيص).

77- ر. ك: ولايت فقيه، زيربناى فكرى مشروطه مشروعه، ص 83، به نقل از: فارس و جنگ بين الملل، آدميت، ص 253.

78- يكى از شهرهاى استان فارس

79- از كتابهاى فوق، ده عنوان نخست به چاپ رسيده است ديگر آثار ايشان به صورت خطى موجود مى باشند.

80- طبقات اعلام الشيعه، آقا بزرگ تهرانى، ج 1، ص 323.

81- الكنى و الالقاب، شيخ عباس قمى، ج 2، ص 94؛ اعيان الشيعه، محسن امين عاملى، ج 4، ص ‍ 256.

82- ر. ك: به كتابهاى اعيان الشيعه، ج 4، ص 256؛ الكنى و الالقاب، ج 2، ص 4» مجله نور علم، ش ‍ 41؛ مجله مشكوة، شماره اول، پاييز 1361.

83- شعراءالغرى، على خاقانى، ج 2، ص 451.

84- طبقات اعلام الشيعه، ج 1، ص 325.

85- بيدارگران اقاليم قبله، محمد رضا حكيمى، ص 209.

86- نقباءالبشر، آقا بزرگ تهرانى، ج 1، ص 324.

87- بيدارگران اقاليم قبله، ص 212 و 213.

88- ماضى النجف و حاضرها، جعفر آل محبوبه، ج 2، ص 62.

89- تاريخ روابط اجتماعى ايران و عراق، مرتضى مدرسى، ص 329.

90- اشاره است به آيات «يا ايتها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك راضية مرضية» فجر آيات 27 و 28

91- اعلام الشيعه، قرن چهاردهم، ص 324.

92- اعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملى، ج 6، ص 54.

93- ر. ك: مجله حوزه، دفتر تبليغات حوزه علميه قم، ش 30، ص 39 و 40؛ تذكرة القبور اصفهان، سيد مصلح الدين مهدوى، ص 160.

94- اعيان الشيعه، ج 6، ص 54؛ مجله حوزه، ش 30، ص 40.

95- مجله حوزه، ش 30، ص 40.

96- اعيان الشيعه، ج 6، ص 54؛ نقباءالبشر، آقا بزرگ تهرانى، ج 2، ص 593.

97- تشيع و مشروطيت در ايران، عبدالهادى حائرى، ص 156.

آقا بزرگ تهرانى مى نويسد: «ميرزاى نائينى در جلسه درس عمومى آخوند شركت نمى كرد. چون او غنى از آن بود. و اگر هم شركت مى نمود به خاطر احترام و ادب شركت مى كرد نه براى تعليم و تلمذ». (ر. ك: نقباءالبشر، ج 2، 594).

98- اعيان الشيعه، ج 6، ص 55؛ مجله حوزه، شماره 30، ص 42؛ مجله نور علم، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، شماره 10، ص 89، شماره 11 و شماره 52 - 53.

99- فقهاى نامدار شيعه، عبدالريحيم عقيقى بخشايش ص 406.

100- مجله حوزه، ش 30.

101- اعيان الشيعه، ج 6، ص 54.

102- تشيع و مشروطيت در ايران، ص 157.

103- همان.

104- نقش مجتهد فارس، محمد رضا رحمتى، ص 104؛ تاريخ نهضتهاى دينى سياسى معاصر، على اصغر حلبى، ص 298.

105- تشيع و مشروطيت در ايران، ص 160.

106- ريحانة الادب، محمد على مدرس تبريزى، ج 4.

107- تنبيه الامة، ميرزا محمد حسين نايينى، ص 18.

108- براى آگاهى بيشتر: همان مدرك.

109- تنبيه الامه (مقدمه)، ص 15

110- نهضتهاى اسلامى در يكصد ساله اخير، مرتضى مطهرى، ص 46.

111- ر. ك: تشيع و مشروطيت در ايران، ص 169.

112- همان، 173.

113- همان، 157؛ اعيان الشيعه، ج 6، ص 55؛ فقهاى نامدار شيعه ص 409.

114- نقباءالبشر، ج 2، ص 594-596؛ اعيان الشيعه، ج 6، ص 55.

115- مجله حوزه، ش 12، سال 64؛ فصلنامه ياد، ش 4، سال 65.

116- يادداشتهاى مرحوم آيه الله شيخ مرتضى حائرى (فرزند بزرگ ايشان).

117- تاريخ يزد، عبدالحسين آيتى، ص 428.

118- آية الله موسس، كريم جهرمى، ص 31، به نقل از يادداشتهاى مرحوم آية الله شيخ مرتضى حائرى.

119- همان، ص 30

120- حائر در لغت به گودالى گفته مى شود كه در آنجا آب جمع مى شود. از اين رو زمين كربلا را حائر مى خوانند. (مجمع البحرين، ماده حار).

121- فصلنامه ياد، ش 17.

122- رك: آشنايى با حوزه هاى علميه شيعه، سيد حجة موحدى ابطحى، ج 1، ص 291.

123- به نقل از آية الله اراكى (مصاحبه).

124- گنجينه دانشمندان، ج 1، ص 32.

125- سوره يوسف، آية 93، يعنى «پدر: و همه كسان خود را نزد من بياوريد».

126- گنجينه دانشمندان، ج 1، ص 278.

127- آية الله مؤ سس، ص 103.

128- رك: گنجينه دانشمندان، ج 1، ص 290، (در اين كتاب نام 81 شاگرد آية الله حائرى ذكر شده است. )

129- صحيفه نور، ج 16، ص 92.

130- چهل حديث، امام خمينى، ص 97

131- در اين مورد نگاه كنيد به مقاله طفوليت مدرس، به قلم محيط طباطبايى، مجله محيط، شماره دوم، سال اول، مهر 1321.

132- مدرس مجاهدى شكست ناپذير، عبدالعلى باقى، ص 26.

133- اعيان الشيعه، سيد محسن امين، ج 5، ص 21.

134- همان ماءخذ.

135- مدرس مجاهدى شكست ناپذير، ص 160 و 161.

136- همان ماءخذ، ص 29.

137- مدرس، بنياد تاريخ انقلاب اسلامى، ج اول، ص 29 و 213، مدرس شهيد نابغه ملى ايران، دكتر على مدرسى، ص 45 و 47؛ مدرس مجاهدى شكست ناپذير، ص 130.

138- مدرس قهرمان آزادى، حسين مكى، ج 2، به نقل از يادنامه مدرس، ص 129.

139- مجله حوزه، سال سوم، شماره مسلسل 16، ص 42.

140- يادنامه شهيد مدرس، ص 74.

141- مدرس مجاهدى شكست ناپذير، ص 33.

142- مقاله شخصيت علمى و فقهى مدرس، ابوالفضل شكورى (مندرج در كتاب مدرس، ج 2).

143- يادنامه مدرس، ص 57 و 58.

144- مدرس، ج اول، ص 268.

145- دومبارز مشروط، رحيم رئيس نيا و عبدالحسين ناهيد، ص 206و207.

146- تاريخ هيجده ساله آذربايجان، كسروى، ص 488.

147- مدرس قهرمان آزادى، حسين مكى، ج اول، ص 124 و 125.

148- همان ماخذ، ص 140 و 141.

149- مدرس مجاهدى شكست ناپذير، ص 42.

150- مدرس، بنياد تاريخ انقلاب اسلامى، ج اول، مقدمه.

151- همان ماخذ، ص 203.

152-متن كامل اين نامه ها در كتاب مدرس قهرمان آزادى آمده است.

153-مدرس در پنج دوره تفتينيه مجلس شوراى ملى، محمد تركمان، ج اول، ص 327 و 328.

154-مدرس، بنياد تاريخ انقلاب اسلامى، ج اول، بخش خاطرات، ص 224.

155- چهره حقيقى مصدق السلطنه، دكتر حسن آيت، ص 40.

156-مدرس قهرمان آزادى، ج 2، ص 78.

157-مدرس، بنياد تاريخ انقلاب اسلامى، ج دوم، ص 27.

158-تاريخ قم، ناصر الشريعه، ص 274؛ عاماس معاصرين، واعظ خيابانى تبريزى، ص 181.

159- علماى معاصرين، ص 181، تاريخ قم، ص 274، خاتمه نفس المهموم، شكرانى.

160- علماى معاصرين، ص 181.

161- علماى معاصرين، ص 82-181 ريحانة الادب، مدرس تبريزى.

162- تاريخ قم، 274؛ مقدمه فوايد الرضويه، ص 2، نقباء البشر، شيخ آقا بزرگ تهرانى، ج 3، ص ‍ 999.

163- خاتمة ترجمه نفس المهموم.

164- پندهايى از رفتار علماى اسلام، ص 17.

165- شيخ عباس قمى مرد تقوى و فضيلت، ص 18.

166- محدث ثمى حديث اخلاص، ص 41 - 46، خليل عبدالله زاده به نقل از حاج شيخ عباس قمى مرد تقوى و فضيلت.

167- حاج شيخ عباس قمى مرد تقوا و فضيلت، ص 42 - 45، به نقل از سيماى فرزانگان، رضا مختارى، ج 3.

168- حاشيه محقق اصفهانى بر مكاسب، مقدمه، ص اول به قلم علامه شيخ محمد رضا مظفر، چاپ قديم رحلى، سنگى.

169- علماء معاصرين، واعظ خيابانى تبريزى، ص 190، چاپ تبريز، 1366 ق.

170- ما اين روايت تاريخى را از استاد بزرگوار علامه سيد عبدالعزيز طباطبايى يزدى (قدس سره) شنيدم و ايشان از فرزند آية الله غروى اصفهانى، شيخ محمد غروى و او هم از پذرش آية الله غروى نقل مى كردند كه پدرم از اين توسل كه نقشى بسيار حياتى در زندگانى ايشان داشت، بارها به مناسبتهاى مختلفى سخن به ميان مى آورد و خود را هميشه مديون اين لطف حضرت امام موسى بن جعفر عليه‌السلاممى دانست.

171- درباره زندگينامه استادان علامه غروى به ترتيب نگاه كنيد به: نقباءالبشر، ج 1، ص 212 و 365؛ الرسائل الفشاركيه، ص 5 - 11، چاپ جامعه مدرسين قم، علماء معاصرين، ص 75؛ دائرة المعارف تشيع، ج 2، ص 215 و سيماى سامراء، سيناى سه موسى از نگارنده اين سطور.

172- مسلسلات، آية الله سيد شهاب الدين مرعشى نجفى، ج آية الله مرعشى. تنها در اينجاست كه از اين استاد علامه غروى نام برده شده است.

173- به نقل از آية الله سيد هادى خسرو شاهى در مصاحبه نگارنده با وى.

174- يكى از اين نامه هاى پربار كه توسط ميرزا جواد آقا ملكى تبريزى نگاشته شده است در مجله حوزه، شماره 4، ص 65، (ارديبهشت 1363) چاپ شده است.

175- زندگينامه اين محدث متقى در كتاب مستقلى نوشته ايم و با نام «محدث نورى، رويات نور» انتشار يافته است.

176- متن اجازه نامه اى كه آية الله صدر كاظمى نوشته اند داراءى مطالب سودمند و مهمى است كه در شش صفحه و در آخر كتاب «غروى اصفهانى غدير انديشه» كه اين مثاله تلخيص آن است، آورده شده است.

177- مسلسلات، آية الله مرعشى نجفى، ج 2، ص 363.

178- اين كتابها (كه با علامت مشخص گرديده) چاپ و منتشر شده اند.

179- بنگريد به نور علم، دوره ششم، ش 5، ص 213، (شماره مسلسل 32).

180- در مورد آثار علامه غروى مراجعه شود به: حاشيه علامه غروى بر مكاسب، مقدمه، به قلم علامه مظف ؛ بحوث فى الاصول، غروى اصفهانى، چاپ دوّم قم، جامعه مدرسين، 1416 ق ؛ نور علم، ش 4، از دوره چهارم (40) ص 53 و ش 5 از دوره ششم (22) ص 213؛ نهاية الدرآية فى شرح الكفايه، غروى اصفهانى، مقدمه، مجله الموسم، ش 16، ص 241 - 257، چاپ هلند، 1414 ق و...

181- در اصل كتاب غروى اصفهانى از يكصدوده شاگرد حكيم غروى نام برده ايم.

182- كيهان انديشه، دروه پنجم، ش 26، ص 10 به نقل از استاد آية الله حسن زاده آملى ؛ نگاه حوه، ش ‍ 9 - 8، ص 34، (ويژه نامه وحدت حوزه و دانشگاه).

183- كيهان انديشه، دوره پنجم، ش 26، ص 7 - 8 (مهر و آبان 1368).

184- گنجينه دانشمندان، ج 5، ص 236؛ عرفان اسلامى، شيخ حسين انصاريان، ج 5، ص 166.

185- نور علم، دوره چهرام، ش 4، ص 57.

186- همان، به نقل از آية الله سيد هادى خسروشاهى.

187- رساله محاكمات، علامه طباطبايى، (ضمن يادنامه شهيد آية الله قدوسى)، ص 271.

188- ديوان مفتقر، مقدمه ؛ و الانوارالقدسيه، مقدمه.

189- نوار مصاحبه با حضرت ايشان در پيش نگارنده موجود است.

190- خدمات متقابل اسلام و ايران، ص 617، چاپ نهم، انتشارات صدرا، قم، 1357 ش ؛ مجموعه آثار، ج 14.

191- نوار مصاحبه با استاد علامه سيد عبدالعزيز طباطبايى يزدى (قدس سره).

192- ظاعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملى، ج 2، ص 231.

193- مجله نور علم، دوره سوم، شماره چهارم، ص 97

194- همان، ص 95؛ اعيان الشيعه، ج 2، ص 332.

195- دائرة المعارف تشيع، ج 2، ص 220؛ زندگانى حضرت آية الله چهار سوقى، ص 127.

196- علماء معاصرين، خيابانى، ص 193؛ اعيان الشيعه، ج 2، ص 332.

197- مجله نور علم، همان، ص 110.

198- وفيات العلماء، جلالى شاهرودى، ص 240.

199- هكذا عرفتهم، ج 2، ص 114 - 115.

200- گنجينه دانشمندان، محمد شريف رازى، ج 1، ص 220 - 221.

201- عنصر فضيلت و تقوا، عباس حاجيانى، ص 13؛ فوائدالرضويه، شيخ عباس قمى، ص 3.

202- اعيان الشيعه،، سيد محسن امين عاملى، ج 6، ص 169؛ نقباءالبشر، آقا بزرگ تهرانى، ج 2، ص ‍ 653.

203- همان

204- همان ؛ مجله حوزه، ش 30، ص 33.

205- عنصر فضيلت و تقوا، ص 30.

206- تاريخ قم، شيخ محمد ناصرالشريعه، ص 262.

207- گنجينه دانشوران، احمد رحيمى، ص 152؛ الغدير، علامه عبدالحسين امينى، ج 4، ص 404.

208- حاج آقا حسين قمى (قامت قيام)، محمد باقر پورامينى، ص 44 - 52.

209- نقباءالبشر، ج 2، ص 654.

210- همان.

211- عنصر فضيلت و تقوا، ص 16.

212- حاج آقا حسين قمى (اقامت قيام)، ص 57 - 59.

213- همان، ص 61.

214- همان، ص 62.

215- عنصر فضيلت و تقوى، ص 36.

216- نقباءالبشر، ج 2، ص 655؛ مجله نور علم، شماره اول دوره دوم ص 5» معجم المؤ لفين، عمر رضا كحاله، ج 4، ص 61.

217- تاريخ معاصر ايران، ص 144؛ قيام گوهرشاد، سينا واحد، ص 20؛ تاريخ بيست ساله ايران، حسين مكى، ج 1، ص 115.

218- نهضت امام خمينى، سيد حميد روحانى، ج 3، ص 77.

219- تاريخ سياسى معاصر ايران، سيد جلال الدين مدنى، ج 1، ص 118.

220- قيام گوهرشاد، ص 31.

221- همان، ص 33.

222- تاريخ سياسى معاصر ايران، ج 1، ص 119.

223- نهضت امام خمينى، ج 3، ص 40 - 46.

224- تاريخ بيست ساله ايران، ج 4، ص 19.

225- واقعه كشف حجاب، ص 50.

226- قيام گوهرشاد، ص 32.

227- تاريخ بيست ساله ايران، ج 6، ص 153.

228- صحيفه نور، ج 1، ص 268.

229- مجاهد شهيد آيدالله حاج شيخ محمد تقى بافقى، محمد رازى، ص 2»

230- واقعه كشف حجاب، ص 190، سند شماره 1»

231- حاج آقا حسين قمى (قامت قيام) ص 105.

232- مجله نور علم، شماره اول، سال دوم، ص 84.

233- عنصر فضيلت و تقوا، ص 43.

234- مجله سروش، ش 1» ص 88.

235- قيام گوهرشاد، ص 161.

236- اسرار 2، مايس 1941 اوالحرب العراقيه الانگليزيه، يونس بحرى، ص 14.

237- نهضت روحانيون ايران، على دوانى، ج 2، ص 162؛ ناگفته ها، شهيد عراقى، 19.

238- مجله نور علم، شماره اول سال دوم، ص 89.

239- ناگفته ها، ص 22؛ نواب صفوى (سفير سحر)، سيد على رضا سيد كبارى، ص 55.

240- نواب صفوى (سفير سحر)، ص 55.

241- حاج آقا حسين قمى (قامت قيام)، ص 147.

242- عنصر فضيلت و تقوى، ص 100.

243- اهميت علم و تقوى در اسلام، سيد محمد شيرازى، ص 12.

244- يكصد داستان خواندنى، سيد محمد شيرازى، ص 18.

245- عنصر فضيلت و تقوا، ص 80.

246- حاج آقا حسين قمى (قامت قيام)، ص 164.

247- همان.

248- مجله نور علم، شماره اول سال دوم ص 90.

249- عنصر فضيلت و تقوا، ص 35.

250- نقباءالبشر، ج 2، ص 655.

251- استادزاده حوزه علميه شهيد شاه آبادى، ص 33 - 35؛ مجله تاريخ و فرهنگ معاصر، شماره 5، ص 181.

252- استادزاده، ص 36، مجله التوحيد، شماره 66، ص 36 - 130؛ مصاحبه مؤ لف با آية الله محمد شاه آبادى فرزند آية الله العظمى شاه آبادى.

253- امام در ديدار با خانواده شهيد شاه آبادى - 9/2/1363.

254- مجله تاريخ و فرهنگ معاصر، شماره 5، ص 186 - 189؛ استادزاده، ص 41 - 47؛ مصاحبه با آية الله شاه آبادى.

255- استادزاده، ص 48 - 50؛ سيماى فرزانگان رضا مختارى، ج 3، ص 87 - 88؛ آية الله سبحانى در درس خارج اصول ؛ مصاحبه با آية الله محمد شاه آبادى.

256- مجله تاريخ و فرهنگ معاصر، شماره 5، ص 187؛ استادزاده، ص 56 - 57.

257- مصاحبه با آية الله محمد شاه آبادى ؛ مجله تاريخ و فرهنگ معاصر، شماره 5، ص 188، به نقل از شيخ نورالله شاه آبادى ؛ استادزاده، ص 57، به نقل از شهيد شاه آبادى.

258- مصاحبه با آية الله محمد شاه آبادى، مجله تاريخ و فرهنگ معاصرش، شماره 5، ص 186 - 189.

259- استادزاده، ص 61 - 63؛ مصاحبه با آية الله محمد شاه آبادى.

260- آيينه دانشوران، سيد على رضا ريحان يزدى، به كوشش باقرى بيدهندى، ص 185؛ مجله تاريخ و فرهنگ معاصر، شماره 5، ص 191 - 192؛ استادزاده، ص 73 - 74.

261- استادزاده، ص 86، 146.

262- مجله مجموعه حكمت، سال اول، ش 12، ص 12 - 17؛ آثارالحجه، محمد شريف رازى، ج 1، ص 143.

263- همان ؛ نقباءالبشر، آقا بزرگ تهرانى، ج 1، ص 226؛ مجله نور علم، شماره اول، دوره دوم، ص ‍ 98؛ علماء معاصرين، واعظ خيابانى تبريزى، ص 211؛ تاريخ قم، ص 252.

264- الشيعه والدولة القومية فى العراق، حسن العلوى ص 52 - 5 7؛ نگاهى به انقلاب 1920 عراق، محمد صادقى تهرانى، ص 7 و 8؛ ايران در جنگ 1918 - 1912، مورخ ‌الدوله سپهر، ص 70؛ نهضت روحانيون ايران، على دوانى، ج 1، ص 212؛ نهضت شيعيان در انقلاب اسلامى عراق، عبدالله فهد نفيسى، ترجمه كاظم چايچيان، ص 76؛ مجموعه حكمت، ص 18 - 20؛ مجله نرو علم، ص 99-101؛ لمعات اجتماعية من تاريخ ‌العراق الحديث، على الوردى، ج 4، ص 350 - 352.

265- مجله مجموعه حكمت، ص 20 - 22؛ علماء معاصرين، ص 311؛ اثارالحجه، ج 1، ص 15، 16، 146.

266- مجله حوزه، شماره 36، علماء معاصرين، ص 312؛ مجله مجموعه حكمت، ص 22 تا 33.

267- مجله حوزه، ش 12، ص 28 و ش 36، ص 37؛ علماء معاصرين، ص 312؛ مجله مجموعه حكمت، ص 22، 29 - 35؛ مجله كيهان فرهنگى، سال سوم، ش 12، ص 7.

268- مجموعه حكمت، ص 43 - 46؛ آثارالحجه، ج 1، ص 153 و 154.

269- آثارالحجه، ج 1، ص 155.

270- مجله مجموعه حكمت، ص 9.

271- همان، ص 35 - 37؛ روحانيت و اسرار فاش نشده از نهضت ملى شدن صنعت نفت، ص 88 - 90؛ مجله تاريخ و فرهنگ معاصر، ش 5.

272- مجله مجموعه حكمت، ص 49 - 51؛ مجله حوزه ش 12، ص 43؛ مجموعه اى از مكتوبات، سخنرانيها و پيامهاى آية الله كاشانى، ج 3، ص 56، گنجينه دانشمندان، محمد شريف رازى، ج 1، ص ‍ 326.

273- كابل حدود دويست سال پيش از اين پايتخت بوده اين شهر قرار گرفته است چندان مركز شيعيان در غرب كامل واقع شده است. در ارتفاع 1800 مترى از سطح دريا و در بستر جنوبى آبراه كابل پنجش ‍ ير قرار دارد. در ميان كوههاى پست و تپه مانند كه حصار كابل را به وجود مى آورند.

274- نگارنده بدان اشعار دست نيافته است.

275- معيار سنجش مرواريد است. اين اثر يكى از آثار فنى علامه است كه مربوط به عيار طلا و احجار كريمه مى شود.

276- مى توانيد به كتاب «قبله شناسى» سردار كابلى يا زندگانى سردار كابلى، تاءليف مرحوم كيوان سميعى مراجعه كنيد.

277- از معتبرترين لغت نامه هاى موجود به حساب مى آيد.

278- تلخيص از زندگانى «سردار كابلى»، ستاره خاور، چاپ 1372 سازمان تبليغات اسلامى تاءليف نگارنده سيد حسن احمدى نژاد بلخى (بلخابى).

279- آواى بيدارى (ويژه نامه روزنامه جمهورى اسلامى)، فروردين 1372، ص 12.

280- همان، ص 11 و 19 و 94.

281- همان، ص 12، 15 و 79؛ جنة الماءوى، مقدمه.

282- آواى بيدارى، ص 118.

283- همان، ص 7 و 12.

284- همان، ص 31.

285- همان ص 15 - 24؛ شيخ آقا بزرگ تهرانى، محمد رضا حكيمى، ص 22 - 24.

286- آواى بيدارى، ص 13، 24، 25، 124، شخصيت و انديشه هاى كاشف الخطا، ص 2 و 13.

287- آواى بيدارى، ص 13 و 94.

288- ماضى النجف و حاضرها، ج 1، ص 128، 29، 152 - 153، 163، 164، موسوعه العتبات المقدسه، جعفر خليلى، ج 6، ص 182، آواى بيدارى، ص 33، 32 - 36 و 117.

289- شخصيت و انديشه هاى كاشف الغطا، ص 8.

290- آواى بيدارى، ص 73 - 76.

291- همان، ص 96 - 119.

292- اين است آيين ما، محمد حسين كاشف الغطا، ترجمه آية الله ناصر مكارم شيرازى، ص 71 - 74.

293- همان، ص 81، 83.

294- همان، ص 37 - 86.

295- همان، ص 40.

296- همان، ص 69.

297- آمريكا از زمان تاءسيس اسرائيل (1948 م) تا سال 1952 م، يك ميليارد دلار به اسرائيل كمك مالى كرد.

298- اين آمار مربوط به سال 1945 م. است. اما پس از جنگ شش روزه اعراب و اسرائيل، شمار آوارگان فلسطين به دو ميليون نفر رسيد.

299- اشاره به كودتاى 28 مرداد 1332 و حوادث پس از آن است.

300- نامه اى از امام كاشف الغطا، ص 92 - 99.

301- همان، ص 89 و 90.

302- آواى بيدارى، ص 61، 126 و 127.

303- همان، ص 15.

304- كاشف الغطا سوره خشم، محمد رضا سماك امانى، ص 170 - 172.

305- سيد مجتبى نواب صفوى، انديشه ها، مبارزات و شهادت او، سيد حسين خوش نيت، ص 14، انتشارات منشور برادرى، همزمان با اسلام زدايى رضا خان، حضرت آية الله حائرى (قدس سره)، برخى از روحانيون شهرستانها و شاگردان درس خود را فرمود تا با استخدام در وزارت دادگسترى، مقام قضاوت را در دست روحانيت نگاه دارند، كه پدر نواب صفوى يكى از آنهاست و شايد به اشاره آية الله حائرى به اين مهم اقدام كرده باشد.

306- ناگفته ها، خاطرات شهيد حاج مهدى عراقى، موسسه خدمات فرهنگى رسا، ص 20.

307- ر، ك: همان ص 18: شهداى روحانيت شيعه، على ربانى خلخالى، ج 1، ص 207.

308- ناگفته ها، ص 21.

309- رجال آذربايجان، مهدى مجتهدى، چاپ خانه نقش جهان، فروردين 1327، ص 126 - 131ى و و ر س ك ب»ن ا ر كفن شور ت ناى خ وت مد خ ر د «ب ات ك ر د د م حال آ ل لا ج ن ينچمه. 422 و 322 و بازى اشاره كرده است. (ج 2، ص 35، 36، 157، 158)

310- ناگفته ها، ص 25.

311- ترجمه و تفسير نهج البلاغه، استاد محمد تقى جعفرى، ج 22، ص 56.

312- تاريخ معاصر كشورهاى عربى، ترجمه، دكتر محمد حسين روحانى، ص 79.

313- تاريخ معاصر كشورهاى عربى، ص 79.

314- فصلنامه تاريخ و فرهنگ معاصر، شماره 3 و 4، ص 38.

315- ناگفته ها، ص 18، 33.

316- آية الله كاشانى و دكتر بقايى معتقد بودند كه رزم آرا توسط ماءمور رژيم پهلوى به قتل رسيده است. رجوع كنيد به: «اسرار قتل رزم آرا» محمد تركمان ص 30، 485- 485.

317- در اين دوره است كه مصدق به دست ثريا (زن دوم شاه) بوسه مى زند و حتى مشروبات الكلى ممنوع نمى شود.

318- آن سه تن عبارتند از: سيد محمد واحدى، مظهر ذوالقدر و خليل طهماسبى.

319- نقباءالبشر، شيخ آقا بزرگ تهرانى، ج 3، ص 1080؛ حياة الامام شرف الدين فى سطور، شيخ احمد قبيسى، ص 31؛ الامام السيد عبدالحسين شرف الدين قائد فكر و علم و نضال، شيخ عبدالحميد الحر، ص 13.

320- حياة الامام شرف الدين، ص 31؛ الامام عبدالحسين شرف الدين، ص 76 و 77.

321- حياة الامام شرف الدين، ص 130.

322- همان، ص 32؛ الامام السيد عبدالحسين شرف الدين، ص 89.

323- حياة الامام شرف الدين، ص 32.

324- همان، ص 33.

325- شرف الدين، محمد رضا حكيمى، ص 53.

326- نقباء البشر، ج 3، ص 1081؛ حياة الامام شرف الدين، ص 80.

327- الامام السيد عبدالحسين شرف الدين، ص 88.

328- حياة الامام شرف الدين، ص 85.

329- شرف الدين عاملى، چاووش وحدت، به قلم همين نويسنده، ص 73 و 74.

330- نقباء البشر، ص 1082.

331- براى اطلاع بيشتر به المراجعات و يا ترجمه هاى آن، به قلم آقاى محمد جعفر امامى تحت عنوان «رهبرى امام على» و ديگرى به قلم مرحوم مصطفى زمانى به نام «مذهب و رهبر ما» مراجعه شود و نيز به كتاب ارزشمند «شرف الدين» اثر استاد محمد رضا حكيمى، ص 129 - 132.

332- النص و الاجتهاد، شرف الدين، مقدمه سيد محمد صادق صدر، ص 14 و 15.

333- همان، ص 32.

334- النص و الجتهاد، ص 14؛ شرف الدين، ص 175.

335- حياة الامام شرف الدين، ص 115.

336- ر. ك: شرف الدين، ص 226 - 228.

337- المراجعات، شرف الدين، مقدمه شيخ مرتضى آل ياسين، ص 19.

338- حياة الامام شرف الدين، ص 109.

339- همان، ص 88.

340- النص و الاجتهاد، ص 33.

341- شرف الدين، ص 225.

342- حياة الامام شرف الدين، ص 91.

343- همان، ص 101.

344- لنص و الاجتهاد؛ شرف الدين، ص 132 - 137.

345- نقباء البشر، ج 3، ص 1085 و 1086؛ النص و الاجتهاد، ص 29.

346- براى آشنايى بيشتر با آثار به جا مانده و از بين رفته شرف الدين، علاوه بر آثار چاپى او ترجمه هاى آنها، مراجعه شود به: شرف الدين، ص 103 - 139 و النص و الاجتهاد، مقدمه.

347- خاطرات زندگانى آية الله بروجردى، محمد حسين علوى، ص 21.

348- همان.

349- همان كتاب، ص 23 - 26.

350- زندگينامه آية الله بروجردى، على دوانى، ص 53 - 52.

351- خاطرات زندگانى آية الله بروجردى، ص 27.

352- همان ص 29.

353- همان، ص 31 و 32.

354- همان، ص 32 و 35.

355- همان، ص 32 و 35.

356- همان، ص 36 و 37.

357- زندگينامه حضرت آية الله بروجردى، ص 57 - 59.

358- همان، ص 43 و 44.

359- مجله حوزه، سال هشتم، ش 1 و 2، ص 336، 344، 337، 277.

360- خاطرات زندگانى آية الله بروجردى، ص 51 - 57.

361- همان.

362- همان، ص 57 و 58.

363- مجله نور علم، شماره 12، آبان 1364، ص 87.

364- خاطرات زندگى آية الله بروجردى، ص 61 - 63.

365- همان، ص 65 - 71.

366- خاطره از استاد معظم آية الله حرم پناهى دام ظله.

367- همان.

368- زندگينامه آية الله بروجردى، ص 170 - 171.

369- خاطرات زندگى آية الله بروجردى، ص 89 و 126.

370- مجله نور علم، شماره 12، آبان 1364، ص 97.

371- همان.

372- خاطرات زندگى آية الله بروجردى، ص 85 - 81.

373- زندگينامه آية الله بروجردى، ص 139.

374- همان كتاب، ص 172 - 173.

375- همان، ص 113 - 114.

376- خاطهر از استاد معظم حضرت آية الله حرم پناهى دام ظله.

377- زندگينامه آية الله بروجردى، ص 94- 93.

378- مجله نور علم، شماره دوازده، آبان 1366، ص 87 - 89.

379- زندگينامه آية الله بروجردى، ص 97.

380- مجله حوزه، سال هشتم ش 1 و 2، ص 115 و 116.

381- مجله حوزه، سال هشتم ش 1 و 2، ص 115 و 154 و 52 و 280.

382- مجله نور علم، ص 98 - 99.

383- همان،

384- ر، ك: نگاهى به تاريخ انقلاب 1920 عراق، محمد صادقى، ص 130.

385- همان، ص 40 - 89.

386- مجله پيام انقلاب، سپاه پاسداران انقلاب اسلامى، شماره 8، ص 62.

387- ر. ك: زندگينامه آية الله كاشانى، سيد محمد موسى، نشر نشير، ص 14 - 18.

388- ر. ك: همان، ص 27 - 31.

389- ر. ك: همان، ص 44 - 46.

390- ر. ك: روحانيت و اسرار فاش نشده از نهضت ملى شدن صنعت نفت، گروهى از هواداران نهضت اسلامى ايران در اروپا، دارالفكر، ص 154.

391- ر. ك، ايران كوه آتشفشان، محمد حسنين هيكل، ترجمه سيد محمد اصفيايى، دفتر نشريه عاديات ص 97 و 98.

392- ر. ك: ايران اسلامى در برابر صهيونيسم، سيد جلال الدين مدنى، ص 18، 19.

393- ر. ك: همان، ص 20 - 23.

394- ر. ك: مجموعه اى از مكتوبات، سخنرانيها و پيامهاى آية الله كاشانى، م. دهنوى، چاپ اول، ج 2، ص 123.

395- ر. ك ايران اسلامى در برابر صهيونيسم، ص 70 - 73.

396- چهره حقيقى مصدق السلطنه، سيد حسن آيت، دفتر انتشارات اسلامى، ص 211 و 212.

397- ر. ك: زندگينامه آية الله كاشانى، ص 61 - 66؛ وقايع سى تير 1331، حسين مكى، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ص 193.

398- ر. ك: ايران اسلامى در برابر صهيونيسم، ص 81 و 82.

399- ر. ك: چهره حقيقى مصدق السطنه، ص 219.

400- ر. ك: همان، ص 220.

401- ر. ك روحانيت و اسرار فاش نشده از نهضت ملى شدن صنعت نفت، ص 46 - 49.

402- ر. ك: همان ص 40 و 41.

403- ر. ك: همان، ص 41 و 194 - 197.

404- نقباء البشر، شيخ آقا بزرگ تهرانى، ج 2، ص 772.

405- عقايد الاماميه، مقدمة التحقيق، دكتر محمد جواد طريحى، ص 135.

406- شعراءالغرى، على الخاقانى، ج 8، ص 451.

407- ماضى النجف و حاضرها، ج 3، ص 360.

408- ر. ك: شعراءالغرى، ج 8، ص 452.

409- همان ؛ مدرسة النجف، محمد مهدى آصفى، ص 63؛ نقباءالبشر، ج 2، ص 772؛ ماضى النجف و حاضر، ج 3، ص 374؛ عقايد الاماميه، مقدمة التحقيق، ص 138.

410- ر. ك: حاشيه مكاسب، شيخ محمد حسين اصفهانى، مقدمه، محمد رضا مظفر.

411- مدرسة النجف، ص 74، عقايد الامامية، مقدمه التحقيق، ص 139.

412- همان، ص 64؛ هكذا عرفتهم، جعفرالخليلى، ج 2، ص 19.

413- همان، ص 62؛ همان، ص 23.

414- مجله پيام حوزه، ش 9، ص 66.

415- مدرسة النجف، ص 115.

416- نظام منتدى النشر، ص 23.

417- همان، ص 106، 108؛ موسوعة العتبات المقدسة، جعفر خليلى، ص 183، 184.

418- مدرسة النجف، ص 129 و 130.

419- همان، ص 119 و 120؛ ر. ك: مجله حوزه، ش 50، ص 72 - 74.

420- ر. ك: همان، 121 و 131؛ هكذا عرفتهم، ص 24.

421- عقايد الاماميه، مقدمه التحقيق.

422- ر. ك: نقباء البشر، ج 2، ص 773؛ شعراء القرى، ج 8، ص 454؛ الاعلام خيرالدين زركلى، ج 6، معجم المولفين العراقيين، كوركيس عواد، ج 3، ص 170؛ رجال الفكر و الادب فى النجف، هادى امينى، ص 481؛ دائرة المعارف اسلامى، ج 2، ص 140؛ ماضى النجف و حاضرها، ج 3، ص 375؛ عقايدالاماميه، مقدمة التحقيق، ص 179- 182؛ جواهر الكلام، محمد حسن نجفى، ج 1، ص 24؛ الحكمة المتعاليه، صدرالدين شيرازى، ج 1، ص الف - ت ؛ جامع السعادات، مولا محمد مهدى نراقى، ج 1، مقدمه.

423- نقباءالبشر، ج 2، ص 773؛ هكذا اعرفتهم، ج 2، ص 25؛ مدرسة النجف، ص 74؛ عقايد الامامية، مقدمة التحقيق، ص 181.

424- اين ديوان به همت آقاى محمد رضا قاموسى جمع آورى و تنظيم شده ولى هنوز به چاپ نرسيده است.

425- عقايد الامامية، مقدمة التحقيق، ص 182.

426- ر. ك: شعراء الغرى، ج 8، ص 461 - 484؛ ادب الطف، جواد شبر، ج 10، ص 170.

427- مدرسة النجف، ص 87.

428- ر. ك: عقايد الامامية، ص 112.

429- مدرسه النجف، ص 90، مجله حوزه، ش 34، ص 53.

430- ر. ك: اسناد انقلاب اسلامى، ج 3، ص 41، 65 و 66، 77.

431- نقباء البشر، ج 2، ص 773

432- هبة الدين شهرستانى، سيد محمد مهدى علوى، ص 5- 4.

433- اسلام و هيئت، هبة الدين شهرستانى، ترجمه اسماعيل فردوسى فراهانى، ص 53.

434- هبة الدين شهرستانى، ص 7.

435- اسلام و هيئت، ص 52.

436- هبة الدين شهرستانى، ص 7- 6.

437- نقباءالبشر فى القرن الرابع عشر، آقا بزرگ تهرانى، ج 3، ص 64 - 639.

438- هبة الدين شهرستانى، ص 6- 7.

439- اسلام و هيئت، ص 55.

440- هبة الدين شهرستانى، ص 8 - 7.

441- هبة الدين شهرستانى، ص 8 - 7.

442- سوره مومنون، آيه 50.

443- هبة الدين شهرستانى، ص 8 - 7.

444- اسلام و هيئت، ص 55.

445- هبة الدين شهرستانى، ص 11 - 10.

446- ثورة النجف على انگليز، حسن الاسدى، ص 62.

447- هبة الدين شهرستانى، ص 11.

448- هبة الدين شهرستانى، ص 11.

449- هبة الدين شهرستانى، ص 11.

450- هبة الدين شهرستانى، ص 11.

451- هبة الدين شهرستانى، ص 11.

452- هبة الدين شهرستانى، ص 11.

453- هبة الدين شهرستانى، ص 22.

454- اسلام و هيئت، ص 55.

455- الشيعه و الحكمة القومية فى العراق، حسن العلوى، ص 73 - 62.

456- الشيعة و الحكومة القومية فى العراق، حسن العلوى، ص 73 - 62.

457- الشيعة و الحكومة القومية فى العراق، حسن العلوى، ص 73 - 62.

458- لمعات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، على الوردى، ج 4، ص 242 - 236.

459- لمعات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، على الوردى، ج 4، ص 242 - 236.

460- لمعات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، على الوردى، ج 4، ص 242 - 236.

461- هبة الدين شهرستانى، ص 14.

462- هبة الدين شهرستانى، ص 14.

463- لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، ج 5، ق 1، ص 20 - 19.

464- همان كتاب، ص 90 - 67.

465- همان كتاب، ص 90 - 67.

466- همان كتاب، ص 90 - 67.

467- سنوات الجمر، على المومن، ص 21 - 20.

468- فقهاى نامدار شيعه، عقيقى بخشايشى، ص 386.

469- لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، ج 5، ق 1، ص 234 - 233.

470- لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، ج 5، ق 1، ص 234 - 233.

471- سنوات الجمر، على المومن، ص 21.

472- همان كتاب، ص 294.

473- فقهاى نامدار شيعه، ص 389.

474- لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، ج 5، ق 1، ص 299.

475- همان كتاب، ص 112 - 109.

476- همان كتاب، ج 5، ق 2، ص 115 - 114.

477- اسلام و هيئت، ص 58.

478- اسلام و هيئت، ص 58.

479- از تكريت تاكوت، جوديت ميلرولورى ميل روا، حسن تقى زاده ميلانى، ص 96.

480- هبة الدين شهرستانى، ص 14.

481- اسلام و هيئت، ص 60 - 59.

482- هبة الدين شهرستانى، ص 20 - 19.

483- اسلام و هيئت، ص 58.

484- اسلام و هيئت، ص 58.

485- همان كتاب، ص 61 - 60.

486- اسلام و هيئت، ص 61 - 60

487- اسلام و هيئت، ص 61 - 60

488- نقباء البشر فى القرن الرابع عشر، ج 4، ص 1416.

489- ريحانه الادب، على مدرس تبريزى، ج 6، ص 351.

490- اسلام و هيئت، ص 61.

491- نقباءالبشر، ج 4، ص 1417 - 1416.

492- نقباءالبشر، ج 4، ص 1417 - 1416.

493- نقباءالبشر، ج 4، ص 1417 - 1416.

494- به مجموعه ولايات سمت شمال افغانستان تركستان اطلاق مى گردد.

495- به نقل از نسبتنامه سادات هرات و بلخاب، سادات بلخاب حسينى نسب و از فرزندان اين عالم وارسته مى باشند.

496- قهور اين بزرگان مزار مردم و در جوار بارگاه مير سيد على ولى واقع شده است.

497- به نقل از حجة الاسلام و المسلمين آقاى احمدى بزرگ

498- جمهورى اسلامى، 26 تير ماه 1361

499- نهضتهاى اسلامى در افغانستان - سيد هادى خسروشاهى

500- از گفتار آية الله ناصر مكارم شيرازى دام عزه

501- ماهنامه حبل الله، ش 25، 26 سى 1336، ص 31.

502- ديوان بلخى

503- به نقل از طلاب نجف جنابهاب احمدى و آقاى خليلى.

504- مجله حبل السما، ش 83، ص 50.

505- از سروده هاى خود شهيد بلخى است.

506- يادوراه علامه شهيد بلخى، تيرماه 1368.

507- اين مدرسه قديمه در پايين خيابان قرار گرفته است و بيشتر مركز طلاب افغانى است.

508- فريادهاى جاويدان ص 161.

509- به نقل از طلاب محترم مشهد مقدس

510- پيام و جدال 24 تير 1347 ش.

511- طبقات اعلام الشيعه، شيخ آقا بزرگ تهرانى، ج اول، مقدمه، قم، موسسه مطبوعاتى اسماعيليان.

512- شيخ الباحثين، عبدالرحيم محمد على، ص 14، چاپ اول، 1390 ق، نجف، مطبعه النعمان.

513- شيخ الباحثين، ص 16 - 18.

514- طبقات اعلام الشيعه، ج اول، مقدمه.

515- تاريخ فرهنگ معاصر، (فصلنامه) سال 4، شماره 1 و 2، ص 303، (بهار و تابستان 1374 ش)، مقاله «زندگانى من» به قلم خود شيخ آقا بزرگ تهرانى.

516- همان مدرك پيشين.

517- همان، ص 303 و 304.

518- شيخ آقا بزرگ، استاد محمد رضا حكيمى، ص 4، چاپ اول، تهارن، دفتر نشر فرهنگ اسلامى.

519- تاريخ و فرهنگ معاصر، شماره پيشين، ص 305.

520- طبقات اعلام الشيعه، ج اول (القرن الرابع)، مقدمه ؛ دائره المعارف بزرگ اسلامى، ج اول ص ‍ 445؛ الذريعه، ج 20، مقدمه.

521- تاريخ و فرهنگ معاصر، شماره پيشين، ص 305.

522- همان، ص 305، 308، 310.

523- شيخ آقا بزرگ، زندگانى اين بزرگواران را در آثار خود نوشته است. بنگريد به: نقباء، ج 5، نسخه خطى ؛ مصفى المقال، ص 193؛ نقباء، ج 5، نسخه خطى ؛ نقباء ج 3، ص 962 - 965؛ الذريعه، ج 1، ص 83؛ مصفى المقال، ص 207؛ نقباء، ج 6، نسخه خطى ؛ نيز هدية الرازى، ص 157؛ نقباء 7 ج 2، ص ‍ 574 - 576؛ همان، ج 5، نسخه خطى ؛ نيز هدية الرازى، ص 145؛ نقباء، ج 1، ص 262؛ همان، ج 4، ص 87؛ همان ج 4، ص 1548؛ همان، ج 2، ص 740؛ ناگفته نماند كه نوشته هاى شيخ درباره زندگانى اساتيدش به فارسى ترجمه شده و در كتاب «شيخ آقا بزرگ تهرانى، اقيانوس پژوهش» آمده است.

524- تاريخ و فرهنگ معاصر، سال 4، ش 1 و 2، ص 312 - 313.

525- همان، ص 313؛ نيز نقباء، ج 2، ص 777.

526- المسلسلات فى الاجازات، ج 2، ص 323؛ تاريخ و فرهنگ معاصر، شماره پيشين، ص 314.

527- الهادى، سال 4، ش 4، ص 76، سال 1396؛ شيخ الباحثين، ص 22.

528- الشيخ آقا بزرگ الطهرانى فقيد العلم و الادب، احمد عبدالله هيتى، ص 9، بغداد، 1390 ق.

529- المسلسلات، ج 2، ص 582؛ الهادى، سال 4، ش 4، ص 76؛ تاريخ فرهنگ معاصر، سال اول، ش ‍ اول، ص 37؛ نور علم، دوره چهارم، ش 2 (38) ص 38؛ مجله مشكوة، شماره 32، پاييز 1370، ص 78 كيهان فرهنگى، س 2، ش 2، ص 9؛ س 3 ش 7، ص 43؛ ش 11، ص 25 - 26، و ش 12، ص 6 - 10.

530- الذريعه، ج 1، مقدمه.

531- شيخ آقا بزرگ، ص 23 - 24، به نقل از شيخ الباحثين، ص 29 - 30.

532- شيخ آقا بزرگ، ص 23 - 24، به نقل از شيخ الباحثين، ص 29 - 30.

533- آينه پژوهش، سال 5، ش 5 - 6 (29 - 30) بهمن و اسفند 1373، ص 108.

534- شيخ آقا بزرگ، استاد محمد رضا حكيمى، ص 25.

535- تا قرن دوازدهم در يك دوره و با عنوان «طبقات اعلام الشيعه» و هم جداگانه و هر يك به نام خود چاپ شده است.

536- مير حامد حسين، استاد محمد رضا حكيمى، ص 145، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران، 1359 ش.

537- مجله نور علم، ش 38، ص 54.

538- همان، ص 52، نيز شيخ آقا بزرگ، ص 7 و 8 و...

539- شيخ الباحثين، ص 18؛ در مقدمه الذريعه، ج 20، ص د، به جاى 24 سال، 27 سال نوشته شده است.

540- نقباء البشر، ج 4، ص 1614

541- همان، ص 1492.

542- همان، ص 1492.

543- الذريعه، ج 20، ص د

544- نقباء، ج 1، ص 94.

545- مير حامد حسين، استاد حكيمى، ص 145.

546- طبقات اعلام الشيعه، ج 1، مقدمه ؛ مجله مشكوة، ش 32، ص 89؛ الذريعه، ج 24، ص 278؛ شيخ الباحثين، ص 45؛ مجله التوحيد، سال 11، شماره 62، ص 70.

547- نور علم، شمار 38، ص 58.

548- شيخ الباحثين، ص 72 - 75؛ الشيخ آقا بزرگ الطهرانى فقيه العلم و الادب، (الحفل التابينى لوفاة الامام الحجه)، همه صفحات اين كتاب را ملاحظه فرماييد كه گزارشى است از كنفرانسى كه بمناسبت چهلم شيخ آقا بزرگ برگزار شد.

549- الذريعه فى التراث الاسلامى، علامه سيد عبدالعزيز طباطبايى، ص 236.

550- استاد اين سخن را ضمن مصاحبه اى كه با صدا و سيما داشت فرمود.

551- حساس ترين فراز تاريخ، ص 139، به نقل از الغدير، مقدمه، س ك.

552- ترجمه «الامام الحكيم» مصابح نجفى، ص 43 - 41.

553- ترجمه «الامام الحكيم» مصابح نجفى، ص 43 - 41.

554- همان كتاب، ص 52.

555- اعيان الشيعه، سيد محسن امين، ج 9، ص 56.

556- اعيان الشيعه، سيد محسن امين، ج 9، ص 56.

557- ترجمه الامام الحكيم، ص 55 - 53.

558- ترجمه الامام الحكيم، ص 55 - 53.

559- ترجمه الامام الحكيم، ص 55 - 53.

560- ترجمه الامام الحكيم، ص 55 - 53.

561- الشيعة و الحكومة القومية فى العراق، حسن العلوى، ص 73 - 67.

562- الشيعة و الحكومة القومية فى العراق، حسن العلوى، ص 73 - 67.

563- ترجمه الامام الحكيم، ص 9 - 91.

564- ترجمه الامام الحكيم، ص 9 - 91.

565- ترجمه الامام الحكيم، ص 9 - 91.

566- ترجمه الامام الحكيم، ص 9 - 91.

567- ترجمه الامام الحكيم، ص 9 - 91.

568- النسوات الجمر، على المومن، ص 62.

569- ترجمه الامام الحكيم، ص 96.

570- همان كتاب، ص 48 - 45.

571- همان كتاب، ص 48 - 45.

572- سنوات الجمر، ص 44.

573- العراق بين الماضى و الحاضر و المستقبل، موسسة الدراسات الاسلامى، ص 547.

574- التحرك الاسلامى فى العراق، محمد مهدى حكيم، ص 49 - 48.

575- مرحلة الامام الحكيم، نشريه دارالحكمة، قم 27 ربيع الاول 1413.

576- ترجمه الامام الحكيم، ص 99 - 98.

577- التحرك الاسلامى فى العراق، ص 58 - 57.

578- العراق بين الماضى و الحاضر و المستقبل، ص 542 - 540.

579- سنوات الجمر، ص 33 - 32.

580- التحرك الاسلامى فى العراق، ص 41 - 35.

581- همان كتاب، ص 22 - 19.

582- الشيعه و الدولة القومية فى العراق، ص 214.

583- التحرك الاسلامى فى العراق، ص 60.

584- دماءالعلماء فى طريق الجهاد، ص 51 - 50.

585- سنوات الجمر، ص 59.

586- التحرك الاسلامى فى العراق، ص 64.

587- ترجمه الامام الحكيم، ص 125 - 110.

588- سنوات الجمر، ص 62 - 60.

589- سنوات الجمر، ص 62 - 60.

590- التحرك الاسلامى فى العراق، ص 74 - 73.

591- سنوات الجمر، ص 74 - 68.

592- نور علم، نشريه جامعه مدرسين، دوره دوم، شماره 12، ص 72 - 71.

593- سنوات الجمر، ص 78 - 77.

594- التحريك الاسلامى فى العراق، ص 79 - 78.

595- التحريك الاسلامى فى العراق، ص 79 - 78.

596- سنوات الجمر، ص 92.

597- سنوات الجمر، ص 92.

598- همان كتاب، ص 426 - 422.

599- همان كتاب، ص 95 - 94.

600- التحريك الاسلامى فى العراق، ص 89 - 86.

601- التحريك الاسلامى فى العراق، ص 89 - 86.

602- التحريك الاسلامى فى العراق، ص 89 - 86.

603- سنوات الجمر، ص 100 - 98.

604- التحرك الاسلامى فى العراق، ص 98 - 95.

605- رحمة الامام الحكيم، ص 14 - 13.

606- ترجمه الامام الحكيم، ص 81 - 73.

607- نور علم، شماره 12 دوره دوم، ص 69 - 68.

608- الغدير، علامه امينى، ج 1، ص 156، ترجمه، مقدمه.

609- (ر. ك: همان، ج 2، ص 25؛ ترجمه ج 3، ص 43 - 44)

610- اعتقادات، شيخ صدوق، ص 110.

611- الغدير، ج 1، ص 154 ترجمه ؛ شهداء الفضيلة، علامه امينى، ص 7.

612- «شهداء الفيضيه» مقدمه، استاد دانشمند شيخ محمد خليل الزين عاملى، ص 4

613- انديشه اصلاحى در نهضتهاى اسلامى، محمد جواد صاحبى، ص 209 - 208.

614- مائده، 67.

615- مائده، 5.

616- معارج، 3 - 1.

617- مائده، 55.

618- حماسه غدير، محمد رضا حكيمى، ص 480.

619- الغدير، ج 1، ترجمه ص 16 و 17.

620- به نقل از استاد جواد محدثى از حضرت آية الله مكارم شيرازى.

621- فرياد روزها، محمد رضا حكيمى، ص 24.

622- همان، ص 24، بنقل از نفس المهموم

623- مجله نور علم، شماره 50 - 51 تص 76.

624- روزنامه جمهورى اسلامى، 28/11/1371.

625- دهخدا، ذيل: حبيب الله ؛ براى آشنايى با آثار او. ر. ك: الذريعه، آقا بزرگ تهرانى، 4/4396 و 401 و 403؛ 8/218.

626- ر. ك: علماء معاصرين، ملا على واعظ خيابانى، ص 139 - 143؛ معارف الرجال، محمد حرزالدين، ج 3، ص 310.

627- ترجمه، نفس المهموم، ص 2.

628- مجله نور علم، ش 50 - 51، ص 94.

629- روزنامه جمهورى اسلامى، 8/12/71؛ مجله نور علم ش 52 - 53، ص 195.

630- درباره زندگى ايشان، مراجعه شود به كيهان فرهنگى، ش 9، سال دوم.

631- ر. ك: كيهان فرهنگى، سال 1365 ش 3.

632- آثار محدث ارمورى در كيهان فرهنگى، آبان ماه 1364، معرفى شده است.

633- كيهان انديشه، شماره 45، ص 82؛ چهره درخشان، دكتر قوامى واعظ، ص 30.

634- مجله نور علم، ش 50 - 51، ص 86 به بعد.

635- الامام الشاهرودى، سيد احمد خمينى، ص 20 24

636- الامام الشاهرودى، سيد احمد خمينى، ص 20 - 24

637- مصاحبه با حضرت آية الله سيد محمد شاهرودى، فرزند معظم له.

638- مصاحبه با حجة الاسلام و المسلمين جناب آقاى اشرفى شاهرودى.

639- الامام الشاهرودى، ص 26 - 27.

640- مصاحبه با فرزند معظم له.

641- مصاحبه با فرزند معظم له.

642- الامام الشاهرودى، ص 29.

643- مصاحبه با فرزند معظم له.

644- الامام الشاهرودى، ص 29.

645- مصاحبه با فرزند معظم له.

646- الامام الشاهرودى، ص 31

647- مصاحبه با فرزند معظم له

648- الامام الشاهرودى، ص 31

649- همان كتاب، ص 31

650- مجله نور علم، دوره دوم، شماره 11، س 70

651- مصاحبه با فرزند معظم له

652- مصاحبه با فرزند معظم له

653- مصاحبه با فرزند معظم له

654- مصاحبه با فرزند معظم له

655- مصاحبه با فرزند معظم له

656- مصاحبه با فرزند معظم له

657- مصاحبه با معظم له

658- مصاحبه با فرزند معظم له

659- مصاحبه با فرزند معظم له

660- مصاحبه با فرزند معظم له

661- مجله نور علم، ش 11، ص 74.

662- مصاحبه با فرزند معظم له

663- مصاحبه با فرزند معظم له

664- مجله نور علم، ص 72 - 74.

665- همان.

666- همان.

667- همان.

668- اسناد انقلاب اسلامى، مركز اسناد انقلاب اسلامى، ج 1، ص 61 - 63 و 101.

669- مصاحبه با فرزند معظم له

670- مصاحبه با حضرت حجة السلام و المسلمين اشرفى شاهرودى.

671- مصاحبه با فرزند معظم له

672- مصاحبه با فرزند معظم له

673- مصاحبه با فرزند معظم له

674- مجله نور علم، ص 77.

675- مجله نور علم، ص 77.

676- همان، ص 70 - 72.

677- مقدمه محاضرات فى الفقه الاماميه (زكوة)، سيد فاضل حسينى، ج 1، ص 6.

678- ميلان از آباد بخش اسكو در نزديك شهرستان تبريز قرار دارد اين روستا از پرجمعيت ترين و از جمله روستاهاى آباد اسكوچاى يادره اسكو مى باشد.

679- سيد حسين اولاد زيادى داشت كه بزرگترين آن سيد اسدالله در سلك علماء بود پس از سيد اسدالله، على اكبر فرزندش و پس از على اكبر نيز سيد مرتضى فرزند وى و بالاخره سيد احمد فرزند سيد مرتضى از بزرگان و دانشورانى بودند كه نزديك 3 قرن زعامت امور دينى را در منطقه آذربايجان عهده دار بودند.

680- مامقان از توابع شهرستان تبريز در طول تاريخ خاستگاه دانشوران فرزانه اى بوده است.

681- مكتب تفكيك، ويژنامه بنياد تاريخ و فرهنگى معاصر، شماره 1، ص 208.

682- حيات آية الله السيد ميلانى، خطى، عربى

683- مجله حزوه، شماره 13، ص 20.

684- نور علم، ش 1، دوره سوم، ص 140.

685- حياة سيد الله ميلانى، خطى، عربى

686- آقاى سيد على ميلانى (نوه ايشان) مى گفت: آية الله اراكى اين خواب را براى پدرم آقا سيد نورالدين ميلانى تعريف مى كرد و من نيز در آن مجلس حضور داشتم.

687- حياة سيد الله ميلانى، خطى، عربى

688- حياة سيد الله ميلانى، خطى، عربى

689- روزنامه رسالت، 29 شهريور 1373 (13 ربيع الثانى 1415)؛ جلوه آفتاب، ص 16.

690- حياة سيد الله ميلانى، خطى، عربى، نور علم، دوره سوم، شماره 1.

691- لوحه فتواى مشهور علامه شلتوت به آستانه مقدسه رضوى تسليم گرديد.

692- اسناد انقلاب اسلامى، مركز اسناد انقلاب اسلامى، ص 32.

693- اسناد انقلاب اسلامى، ص 194.

694- آية الله ميلانى، مرجع بيدار، سعيد عباس زاده، ص 133.

695- مجله ياد، ش 12.

696- مجله ياد، ش 12.

697- مجله پاسدار اسلام، ش 23.

698- مجله 15 خرداد، ش 4، حوزه، ش 82 - 81، ص 374.

699- حوزه، ش 82 - 81، ص 357.

700- روزنامه اطلاعات، ش 18880، آبان 68.

701- مجله پاسدار اسلام، ش 23.

702- مجله 15 خرداد، ش 4.

703- مجله ياد، ش 12، شهيدى ديگر از روحانيت، ص 249.

704- پاسدار اسلام، ش 23.

705- حوزه، ش 40.

706- صحيفه نور ج 22، ص 117.

707- شهيدى ديگر از روحانيت، ص 40، 55، 90، 95.

708- يادها و يادمان ها، ج 2، ص 258، 379

709- مجله پاسدار اسلام، ش 23.

710- مجله 15 خرداد، ش 4.

711- همان.

712- خاطرات آية الله پسنديده، ص 115.

713- مجله پاسدار اسلام، ش 18.

714- مجله ياد ش 12.

715- مجله 15 خرداد، ش 4.

716- نهضت روحانيون، على دوانى، ج 6.

717- شهيدى ديگر از روحانيت، ص 233.

718- مجله مكتب اسلام، سال نوزدهم، ش 6، ص 55.

719- لبنان به روايت امام موسى صدر، على حجتى كرمانى، مقدمه.

720- هفته نامه بعثت، سال 12، ش 26، ص 4. در اين ماءخذ از سوى آية الله آقاى حاج سيد موسى زنجانى به اين مطلب به طور مختصر و مفيد اشاره شده است. براى آشنايى و تحقيق بيشتر در اين مورد به كتابهاى تكمله امل الامل، سيد حسن صدر، ص 104 و مستدرك الوسائل، حاجى نورى، ج 3، ص 397 رجوع شود.

721- اين كتاب اثر شهيد ثانى (زين الدين جبعى عاملى) در شرح كتاب «اللمعة الدمشقيه» شهيد اول (محمد بن جمال الدين مكى عاملى) مى باشد كه حاوى يك دوره كامل فقه استدلالى است.

722- به نقل از آية الله سيد محمد على ابطحى اصفهانى. اين شخصيت يكى از انديشمندان معروف در حوزه علميه قم و نجف به شمار مى رود كه در نجف اشرف با سيد موسى صدر معاشرت علمى و تحقيقى داشته است و هم اكنون نيز در حوزه علميه قم مشغول تدريس درس خارج فقه، اصول و... است.

723- لبنان به روايت امام موسى صدر، مقدمه، ص 16.

724- همان.

725- همان.

726- مجله نور علم، دوره چهارم، ش 11 مسلسل 47، ص 64.

727- سه تن از بزرگان معروف حوزه تاءكيد داشتند كه ايشان قبل از آنكه به نجف مشرف شود در حوزه علميه قم به حد اعلايى از اجتهاد رسيده و در مسائل مختلف فقهى و اصولى صاحبنظر بود. ر. ك: هفته نامه بعثت، سال دوازدهم، ش 26، دوشنبه، 18 / 6 / 1370.

728- عدد اين افراد از سه نفر تجاوز نمى كرد آنها عبارت بودند از: آقايان حجج اسلام مرحوم محمدى گلپايگانى براى اعزام به هامبورگ (آلمان)، آقاى حاج مهدى حائرى يزدى براى واشنگتن (پايتخت آمريكا) و سيد موسى صدر براى كشور ايتاليا، كه اعزام اخير انجام نگرفت. بعد از محمدى گلپايگانى هم آقايان، مرحوم شيخ محمد محققى لاهيجانى و شهيد دكتر بهشتى به ترتيب به كشور آلمان اعزام شدند و منشاء خدمات درخشان گرديدند. ر. ك: زندگانى آية الله بروجردى، على دوانى، ص 252 و 298.

729- به نقل از نشريه ستاد پيگيرى فرمايشات مقام معظم رهبرى، ص 8. اين اولين حركت اصلاحى نبود كه در حوزه انجام مى گرفت بلكه پيش از آن نيز به وسيله بزرگانى ديگر مانند امام خمينى (ره)، آية الله سيد احمد زنجانى و حاج شيخ مرتضى حائرى و افرادى ديگر به اين كار اقدام شده و به نتيجه اى نرسيده بود.

730- مكتب اسلام، سال نوزدهم، ش 6. ص 53.

731- همان.

732- سالنامه گفتار ماه، سال دوم، ص 37. اين سخنرانى گزارشى است كه در حضور انديشمندانى مانند شهيد مطهرى، دكتر بهشتى و... در تاريخ 7/7/1340 ايراد شده است.

733- برخى در كتابهاى خود مؤ سس اين جمعيت را آية الله سيد عبدالحسين شرف الدين ذكر كرده اند كه اگر هم چنين باشد، در زمان آن مرحوم اين گونه فعال و گسترده نبوده است.

734- لبنان، شهيد چمران، ص 71.

735- همان.

736- مجله مكتب اسلام، سال نوزدهم، ش 6، ص 54.

737- همان.

738- همان.

739- مطابق با 16 مه 1967 م / 1346 ش.

740- برابر با 1348 ش و 1389 م.

741- اين مجلس علاوه بر دو هياءت شرعى و اجرايى، داراى هياءت رؤ سا و مركب از دوازده كميته فعال سياسى، اجتماعى، فرهنگى و... مى باشد كه هر كدام با فعاليتهاى مختلفى در داخل و خارج كشور، خدمات شايان توجهى از خود نشان مى دهند كه شرح همه آنها از عهده اين دفتر خارج است.

742- لبنان، ص 89، با اندكى تغيير و تلخيص.

743- همان طورى كه گذشت مجلس اعلاى شيعيان درسال 1348 ش. شروع به فعاليت كرد و سازمان جنبش محرومان در سال 1352 تاسيس گرديد.

744- كلمه «امل» از حروف اول سه كلمه «افواج - مقاومت - لبنان» گرفته شده و به معناى «آرزو» است. آروز براى تحقق رسالت اسلامى و حكومت مهدى (عج).

745- مجله سروش، ش 161، ص 34.

746- هفته نامه بعثت، سال دوازدهم، ش 26، ص 7، قسمتى از سخنان وى خطاب به مردم بعلبك.

747- به نقل از آية الله سيد محمد على موحد ابطحى.

748- لبنان، ص 316.

749- روزنامه جمهورى اسلامى، 11/6/1368، ص 11 لازم است يادآورى شود كه اين اولين مقاله و مصاحبه امام موسى صدر نبود كه در آن به افشاى جنايتهاى رژيم مى پرداخت و از امام خمينى به عنوان يك رهبر بزرگ ياد مى كرد. بلكه پيش از اين هم با مناسبتهاى مختلف حملات شديدى را عليه رژيم شاهنشاهى ايران انجام داده بود.

750- برابر با سوم شهريور 1357 ش ؛ و 25 اوت 1978 م.

751- سرهنگ قذافى داراى يك سرى انديشه هاى خرافى و غير معقولى است ؛ از جمله: سنت پيامبر و چيزهاى ديگر شريعت را بشدت رد مى كند و مذاهب شيعه و سنى را قبول ندارد و تنها قرآن را مى پذيرد و براى آن تفسيرات خاصى قائل است و به موجب روحيه برترى طلبى، همواره خود را تنها جانشين خدا در روى زمين و «امير المؤمنين» تمام مسلمانان جهان مى انگارد. او در كتاب خود به نام «كتاب سبز» اين عقايد پوشالى را ابراز داشته است. (نقل از كتاب لبنان، ص 396. )

752- مكتب اسلام، سال نوزدهم، ش 6، ص 56. اين در حالى است كه برابر گزارش رسمى دولت ليبى، هيچ ملاقاتى ميان قذافى و امام موسى صدر صورت نگرفت! كه خود جاى تاءمل دارد.

753- لبنان، ص 386 و 389.

754- همان.

755- همان، ص 402، صحيفه نور، ج 1، ص 232.

756- صحيفه نور، ج 2، ص 110.

757- لمعاتى از شيخ شهيد، ص 8.

758- مجموعه آثار استاد شهيد مطهرى، ج 1، ص 9.

759- علل گرايش به ماديگراى، ص 8-10.

760- مجموعه آثار استاد شهيد مطهرى، ج 1، ص 9.

761- مطهرى، مطهر انديشه ها، ج 1، ص 138.

762- علل گرايش به ماديگراى، ص 10- 11.

763- ر. ك: سيرى در نهج البلاغه، ص 10 - 12.

764- علل گرايش به ماديگراى، ص 11.

765- يادنامه استاد شهيد مطهرى، ج 1، ص 172.

766- مجموعه آثار استاد شهيد مطهرى، ج 1 - ص 9.

767- مطهرى، مطهر انديشه، ج 1، ص 32.

768- يادنامه استاد شهيد مطهرى، ج 1، ص 172.

769- علل گرايش، به ماديگرى، ص 11.

770- ر. ك: يادواره استاد شهيد مطهرى، ص 31؛ يادنامه استاد شهيد مرتضى مطهرى، ج 1، ص ‍ 172.

771- يادنامه استاد شهيد مرتضى مطهرى، ج 1، ص 339 و 340.

772- يادواره استاد شهيد مرتضى مطهرى، ص 32.

773- مطهرى، مطهر انديشه ها، ج 2، ص 667.

774- مجموعه آثار شهيد مطهرى، ج 1، ص 56.

775- سيرى در زندگانى استاد مطهرى، ص 11.

776- مجموعه آثار شهيد مطهرى، ج 1، ص 65.

777- مطهرى، مطهر انديشه ها، ج 1، ص 303 و 304 ج 2 ص 834، 840، 868، 882 و 884.

778- ر. ك: عدل الهى، ص 8 - 10.

779- همان.

780- يادنامه استاد شهيد مطهرى، ج 1، ص 541.

781- مجموعه آثار استاد شهيد مطهرى، ج 1، ص 10 و سيرى در زندگانى استاد مطهرى، ص 98 و 114.

782- سرگذشت ويژه...، ج 1، ص 131 و 132.

783- مجموعه آثار استاد شهيد مطهرى، ج 1، ص يازده و ياد نامه استاد مطهرى، ج 1 ص 542 - 552.

784- جلوه هاى معلمى استاد، ص 101.

785- مطهرى، مطهر انديشه ها، ج 2، ص 656.

786- همان.

787- سيرى در زندگانى استاد مطهرى، ص 22 و 23.

788- مطهرى، مطهر انديشه ها، ج 2، ص 656.

789- جلوه هاى معلمى استاد، ص 183 و 184.

790- مطهرى، مطهر انديشه ها، ج 2، ص 67.

791- يادنامه آية الله طالقانى، بنياد فرهنگى آية الله طالقانى، ص 7.

792- همان.

793- مجله حوزه، دفتر تبليغات اسلامى، شماره 16، ص 12.

794- ر. ك: مجله سروش، سازمان صدا و سيما، شماره 66. ص 87.

795- يادنامه آية الله طالقانى، ص 9.

796- همان، ص 11.

797- مجله پيام انقلاب، سپاه پاسداران انقلاب اسلامى، شماره 16، ص 24.

798- مجله سروش، شماره 67، ص 25 و 26.

799- يادنامه آية الله طالقانى، ص 14.

800- نهضت بيدارگرى در جهان اسلام، آ. مراد، حامد انگار ن. برك و عزيز احمد، ترجمه محمد مهدى جعفرى، ص 151.

801- ر. ك: از آزادى تا شهادت، انتشارات ابوذر، ص 170؛ يادنامه آية الله طالقانى، ص 179.

802- ر. ك: مجله جهاد، جهاد سازندگى، شماره 56، ص 11؛ شماره 16، ص 16.

803- ر. ك: مجله سروش، شماره 66، ص 69.

804- ر. ك: همان مدرك، ص 71 و 72.

805- ر. ك: همان مدرك، ص 72.

806- ر. ك: مجله پيام انقلاب، شماره 40، مجله اعتصام، سازمان تبليغات اسلامى، شماره 5، ص 29؛ از آزادى تا شهادت، ص 246.

807- مجله سروش، شماره 66، ص 75.

808- نهضت روحانيون ايران، على دورانى، ج 2، ص 193.

809- صحيفه نور، ج 9، ص 81.

810- مصاحبه با آية الله دكتر بهشتى، ويژه نامه شهيدان روزنامه جمهورى اسلامى، 27 آذر 1359 - ص 12.

811- افكار استاد شهيد دكتر محمد فتح، جمعى از نويسندگان، ص 10 -9.

812- فرازهايى از زندگى شهيد دكتر مفتح، ص 5.

813- مجله اعتصام، شماره 32، ص 261.

814- فرازهايى از زندگى شهيد دكتر مفتح، ص 5 - 6.

815- آيات اصول اعتقادى قرآن، شهيد مفتح، ص 55.

816- افكار شهيد مفتح، ص 9.

817- ويژه نامه شهيدان روزنامه جمهورى اسلامى، 27 آذر 1359.

818- ويژگيهاى زعامت و رهبرى، دكتر مفتح، ص 36.

819- برگرفته از سخنرانى شهيد مفتح در دوران طاغوت تحت عنوان «ايجاد وحدت در امت اسلام»، پيام انقلاب شماره 177.

820- اقتباس از كتاب ويژگيهاى زعامت و رهبرى، ص 70 - 65.

821- خاندان آل عبدالوهالب (خطى).

822- منصب شيخ الاسلامى از مهم ترين مسئوليتهائى بود كه از طرف سلاطين اسلام به يكى از علماى بزرگ و مجتهدين عالى رتبه براى رسيدگى به امور مهم كشورى واگذار مى شد. شيخ الاسلام در اكثر وظايف با منصب قضا شركت داشت و بلكه مى توان گفت مانند قاضى القضات (عالى ترين مقام قضايى كشور) بوده و بر حسب اختلاف زمان دايره فعاليتش محدود و يا توسعه يافته است. اين پست و مقام در عهد پادشاهان عثمانى در تركيه و سلاطين «آق قويونلو» در ايران اهميت زيادى داشته است. قاضى طباطبائى قله شجاعت و ايثار، محمد ابراهيم نژاد، ص 22.

823- نسبت ايشان با 33 واسطه به حسن مثنى فرزند بزرگوار امام حسن مجتبى عليه‌السلام مى رسد.

824- بزرگ خاندان طباطبائى، در سال 1258 ق. در تبريز متوبد شد. وى علوم عربى را در زادگاه خود به پايان رساند، سپس براى ادامه تحصيل راهى نجف شد و طى 5 سال اقامت در آنجا، از محضر اساتيد بزرگ، رشتى - فاضل شربيانى - مامقانى و... استفاده برد و در سال 1314 به تبريز مراجعت كرد و بعد از 4 سال بار ديگر به حوزه نجف مراجعه نمود و از آيات عظام: سيد محمد كاظم يزدى - شيخ الشريعه اصفهانى و سيد محمد باقر اصطهباناتى و حاج آقا رضا همدانى بهره برد. حاج ميرزا باقر سال 1324 جهت ترويج شعائر اسلامى و نشر احكام الهى به وطن خود بازگشت و در ماه رجب 1366 ق. دار فانى را وداع گفت، پيكر آن عالم ربانى بعد از تشييع با شكوه به شهر مقدس قم انتقال داده شد و در آن ديار ابرار مدفون گرديد. اعيان الشيعه، محسن امين عاملى، ج 3، ص 532.

825- مختصرى از زندگانى پرافتخار علامه محمد على قاضى، محمد عاصفى، چاپ شفق تبريز، ص ‍ 10.

826- آية الله قاضى از بيست نفر از مراجع بزرگ به اخذ درجه اجتهاد يا اجازه روايت نايل شده اند كه خودشان اسامى آنان را در مقدمه كتاب «اللوامع الالهية فى المباحث الكلاميه» آورده اند.

827- الفردوس الاعلى پاورقى ص 64.

828- قاضى طباطبائى قله شجاعت و ايثار، ص 72 و 73.

829- قاضى طباطبائى قله شجاعت و ايثار، ص 75.

830- تحقيق درباره اربعين ص 416، نظير اين جريان در دمشق اتفاق افتاده بود.

831- گنجينه دانشمندان ج 3 ص 323.

832- روزنامه رسالت شماره 1394 ص 4.

833- در كتاب قاضى طباطبائى قله شجاعت و ايثار و اشتباها عيد فطر نوشته شده است كه بدين وسيله تصحيح مى گردد. (مؤ لف).

834- قاضى طباطبائى قله شجاعت و ايثار ص 31 - 129.

835- مباحث الاصول، سيد كاظم حسينى حائرى، چاپ 1407، قم، مقدمه، ص 33.

836- شهيد صدر بر بلنداى انديشه و جهاد، مصطفى قليزاده، سازمان تبليغات اسلامى، چاپ 1372، ص 17 - 18.

837- همان. ص 23.

838- همان. ص 24.

839- مباحث الاصول، مقدمه، ص 42.

840- شهيد صدر بر بلنداى انديشه و جهاد، ص 29.

841- مباحث الاصول، مقدمه، ص 44.

842- همان. ص 52.

843- از مهم ترين كتب اصول فقه شيعى، تاءليف آخوند خراسانى، كه محور تدريس اصول فقه در سطوح عالى حوزه هاى علميه است.

844- كتابى فقهى و بسيار مهم، تاءليف مرحوم آية الله سيد محمد كاظم طباطبايى يزدى.

845- براى اطلاع بيشتر مراجعه شود به: مباحث الاصول، ص 79 - 83؛ شهيد صدر بر بلنداى انديشه و جهاد، ص 33 - 34؛ گفتگويى با حجة الاسام سيد محمد باقر مهرى، چاپ 1361 شمسى، ص 20.

846- مباحث الاصول، ص 88.

847- همان، ص 88 - 89؛ گفتگويى با سيد محمد باقر مهرى، ص 35؛ شهيد صدر بر بلنداى انديشه و جهاد، ص 53 - 58.

848- التحرك الاسلامى فى العراق، شهيد سيد محمد مهدى حكيم، ص 21.

849- همان، ص 60.

850- مشتاقان مى توانند براى آشنايى بيشتر به متن كتاب، چاپ شانزدهم، بيروت، 1403 ق. يا به ترجمه آن (اقتصاد ما) جلد اول به قلم آقاى محمد كاظم موسوى، و جلد دوم به قلم آقاى عبدالعلى سپهبدى، مراجعه نمايند.

851- شهيد صدر بر بلنداى انديشه و جهاد، ص 39.

852- همان. ص 61.

853- مباحث الاصول، ص 105 - 107.

854- همان. ص 107 - 109.

855- گفتگويى با سيد محمد باقر مهرى، ص 95.

856- شهيد صدر بر بلنداى انديشه و جهاد، ص 89 - 94.

857- همان، ص 102.

858- المدرسه القرآنيه، شهيد صدر، ص 239. مجموع آن چهارده جلسه درس تفسير قرآن در كتاب «المدرسه القرآنيه» تدوين شده است.

859- شهيد صدر بر بلنداى انديشه و جهاد، ص 20.

860- همان، ص 109 - 122.

861- همان، ص 125.

862- همان، ص 128 - 135.

863- همان، ص 141.

864- همان، ص 144.

865- صحيفه نور، ج 12، ص 57.

866- «پدر بزرگ شهيد بهشتى خواب ديده بودند كه از دخترشان فرزندى به وجود مى آيد كه عام المنفعه مى شود. » روزنامه جمهورى اسلامى، ص 15، 10 تير 1371

867- يادنامه شهيد مظلومه، سيد فريد قاسمى، ص 17.

868- همان، ص 45.

869- روزنامه جمهورى اسلامى، شماره 4362، ص 12.

870- او به تنها يك ملت بود، واحد فرهنگى بنياد شهيد، دفتر اول، ص 43.

871- همان، 18 تير 1363.

872- صحيفه نور، ج 11، ص 279.

873- ر. ك: روزنامه جمهورى اسلامى، 5 تير 1363؛ 7 تير 1369؛ 1 تير 1372.

874- مجله مرزداران، سال دوم، ش 22.

875-ر. ك: همان، ص 14

876-همان، ص 13

877- همان.

878- همان، ص 15.

879- شهداى روحانيت در يكصد سال اخير، على ربانى، ج 1.

880- شهيد مدنى جلوه اخلاص، سعيد عباس زاده، ص 25.

881- جزئيات ماجراى برخورد ايشان با بهائيان زادگاه خود در كتاب شهيد مدنى جلوه اخلاص (از مجموعه ديدار با ابرار) به تفصيل آمده است.

882- يادواره شهيد محراب آية الله مدنى، خاطرات آقاى بروجردى داماد ايشان.

883- مجله عروة الوثقى (نشريه حزب جمهورى اسلامى ايران)، ش 82و

884- روزنامه جمهورى اسلامى، 18/6/61؛ يادواره شهيد محراب آية الله مدنى، خاطرات آقاى بروجردى.

885- روزنامه جمهورى اسلامى، 20/6/70.

886- صحيفه نور، ج 1، ص 4.

887- مجله عروة الوثقى، ش 82.

888- روزنامه جمهورى اسلامى، 18/6/61.

889- شهيد مدنى در حرم حضرت معصوم در قم به خاك سپرده شد.

890- صحيفه نور، ج 15.

891- روزنامه كيهان، 20/6/68؛ مجله عروة الوثقى، ش 82.

892- جلوه اخلاص، سعيد عباس زاده، ص 59.

893- پرواز روح، سيد حسن ابطحى، ص 172.

894- ملاقات با امام زمان، سيد حسن ابطحى، ص 41.

895- سيد جواد هاشمى نژاد به نقل از يكى از اهالى بهشهر.

896- فراگيرى اخلاق و زندگى، ص 18.

897- ويژنامه جوانمرد فاضل، ص 7.

898- فراگيرى اخلاق و زندگى، ص 13.

899- ويژنامه جوانمرد فاضل، ص 9.

900- فراگيرى اخلاق و زندگى، ص 7.

901- در گفتگو با سيد جواد هاشمى نژاد.

902- ويژنامه جوانمرد فاضل، ص 11.

903- سيد احمد هاشمى نژاد به نقل از ناقل.

904- روزنامه جمهورى اسلامى، 8/7/1360.

905- مقام شهيد، ص 21.

906- يادنامه علامه طباطبايى، به قلم جمعى از فضلاء و دانشمندان از شاگردان علامه، ص 53.

907- شيخ بهايى (رضوان ا.. عليه).

908- سوره كهف، آية 44.

909- يادنامه علامه طباطبايى، ص 142.

910- مهرتابان، علامه تهرانى، ص 28.

911- ر. ك: احياء تفكر اسلامى، استاد شهيد آية الله مرتضى مطهرى.

912- يادنامه علامه طباطبايى، ص 191 - 212.

913- همان، از آيت ابراهيم الله امينى، ص 131 و 132.

914- مجله پيام انقلاب، 19/8/1363، از استاد شهيد آية الله مرتضى مطهرى.

915- يادنامه علامه طباطبايى، از استاد محمد تقى مصابح يزدى، ص 137.

916- مهرتابان، ص 56.

917- يادنامه علامه طباطبايى، از آيت ابراهيم امينى، ص 122 - 124 و 128.

918- يادها و يادگارها، آية الله جوادى آملى، ص 58 و 59.

919- همان، ص 59.

920- روزنامه جمهورى اسلامى، 23/7/1364.

921- يادها و يادگارها، ص 83 - 84.

922- همان، از آية الله جوادى آملى، ص 61.

923- همان، از نجمة السادات طباطبايى، ص 40 - 51

924- روزنامه جمهورى اسلامى، 16/2/1369، از حجة الاسلام و المسلمين هاشمى رفسنجانى ؛ يادها و يادگارها، از آية الله جوادى آملى، ص 73.

925- يادها و يادگارها، از آية الله امينى، ص 89.

926- همان، از نجمة السادات طباطبايى، ص 52. 53.

927- يادنامه علامه طباطبايى، ص 1 - 7

928- اين سلسه را شهيد دستغيب در پايان كتاب «قلب سليم» آورده است.

929- دانشمندان و سخن سرايان فارس، محمد حسين آدميت، ج 2، ص 529 - 537.

930- پيام انقلاب، ش 99، ص 16 و 54، مصاحبه با آية الله، دستغيب.

931- اعتصام، ش 8، ص 66، روزنامه جمهورى اسلامى، 20/9/1369، ص 2 روزنامه جمهورى اسلامى، 20/9/1370، ص 10.

932- مجله اعتصام، ش 8، ص 66، مصاحبه با حجة الاسلام سيد محمد هاشم دستغيب فرزند شهيد دستغيب.

933- حاج عباسعلى شاهچراغيان معروف به حاج مؤمن از بندگان صالح خدا و از اولياءالله بود. عبدالصالحى كه از تحصيلات علوم ظاهرى چيزى نيندوخته بود اما دفينه هايى از علوم باطنى در سينه داشت مكرر به خدمت امام عصر رسيده بود و با آن حضرت ارتباط داشت آن نيكمرد از دوستان صميمى و ديرينه آية الله دستغيب بود.

934- داستانهاى شگفت، شهيد دستغيب، داستان 35 و معادشناسى، حسينى تهرانى، ج 1، ص 95 - 99 و نامه حاج آقا معين شيرازى مندرج در روزنامه 20 آذرماه 1362 جمهورى اسلامى با اندك تصرف و تلخيص.

935- يادداشتهاى جناب آقاى سودبخش (موجود در نزد مؤ لف)

936- يادواره شهيد دستغيب، سيد محد هاشم دستغيب، ص 12.

937- داستانهاى شگفت، شهيد دستغيب، داستان 33 - 36 و غير آن.

938- مجله زن روز، ش 895، مصاحبه با خانم مائده دستغيب

939- همان.

940- همان.

941- همان.

942- همان.

943- يادواره شهيد دستغيب، سيد هاشم دستغيب، ص 22 - 23.

944- همان، ص 25 - 26.

945- يادداشتهاى جناب آقاى سودبخش از ياران ديرين شهيد دستغيب، ص 5 و 6.

946- همان، ص 9 - 20.

947- يادداشتهاى حاج محمد سود بخش ؛ اسناد ساواك درباره انقلاب و حركتهاى انقلابى در شيراز (موجود در نزد نگارنده) و كتابهاى تاريخ انقلاب اسلامى.

948- اسناد ساواك درباره شهيد دستغيب (موجود در نزد نگارنده)

949- صحيفه نور، بيانات حضرت امام خمينى، ج 8، ص 222.

950- اسناد ساواك.

951- به علت پرهيز از طولانى شدن مقاله از آوردن منابع پرهيز شد. منابع همه گفته هاى اين مقاله در كتاب شهيد صدوقى «صداقت محراب» از مجموعه ديدار با ابرار آمده است.

952- مجله پاسدار اسلام، شماره 27، ص 54.

953- پاسدار اسلام، شماره 27.

954- صحيفه نور، ج 14، ص 149.

955- روزنامه جمهورى اسلامى، 24/1/60

956- صحيفه نور، ج 16، ص 66.

957- پاسداران اسلام، مهدى مشايخى، ص 46

958- همان، ص 50.

959- اقتباس از مجله پيام انقلاب، ش 70، آبان 1361 ش.

960- پاسداران اسلام، ص 70.

961- محراب خونين باختران، ص 68.

962- پاسداران اسلام، ص 71.

963- در اين باره، داستانهايى در متن كتاب آمده است كه طالبان مى توانند به آن مراجعه كنند.

964- مجله پيام انقلاب، شماره 70.

965- روزنامه جمهورى اسلامى، شماره 1558، 23 مهر 1363.

966- مجله پيام انقلاب، شماره 7، آبان 1361.

967- سوره حجرات آية 10

968- سوره آل عمران، آية 103.

969- روزنامه جمهورى اسلامى، شماره 983، 29/7/1361

970- كيهان، شماره 14307، 22/7/1370

971- پاسداران اسلام، ص 52.

972- پاسداران اسلام، ص 71.

973- روزنامه جمهورى اسلامى، شماره 983، 29 29/7/1361

974-

شهدت برتير معراج عشق است

گهش پروازى از جبريل برتر استاد شهريار

975- صحيفه نور، ج؟، ص؟؛ روزنامه جمهورى اسلامى، شماره 978، 24/7/61

976- روزنامه جمهورى اسلامى، ش 1557، 22/7/1363

977- ارقام مربوط به سال 1372 ش. است.

978- تمامى مطالب برگرفته از كتاب «شهاب شريعت، درنگى در زندگى حضرت آية الله العظمى مرعشى نجفى» نوشته على رفيعى (علامرودشتى) است.

979- اين امامزاده در روستاى افوشته شهرستان نظنز واقع شده است. 980- مجله پيام انقلاب، شماره 125، ص 19.

981- مجله حضور، شماره 5 و 6 تابستان 1371، ص 37 و 38 - روزنامه كيهان هوايى، شماره 835، 14/4/1368 - الاجازه الكبيرة سيد شهاب الدين نجفى مرعشى، ص 149.

982- مجله حوزه، شماره 9، ص 150، روزنامه رسالت، شماره 2577، 10/9/1376.

983- روزنامه رسالت، شماره 2577، 10/9/؟137.

984- مجله پيام انقلاب، شماره 125.

985- روزنامه رسالت، 10/9/1373

986- مجله حوزه، مشاره 12

987- مجله پيام انقلاب، شماره 126.

988- روزنامه جمهورى اسلامى، 20/7/1368.

989- تاريخ تولد محقق شوشترى به نوشته نقباءالبشر، ج 1، ص 265، سال 1321 ق. ولى بنا به گفته خود محقق در مصاحبه با كيهان فرهنگى، سال دوم، شماره اول، ص 5، در سال 1320 ق.

990- كيهان فرهنگى، سال 2، شماره 1، ص 6 و 11

991- بهج الصباغه فى شرح نهج البلاغه، محقق شوشترى، ج 1، ص 13، (مقدمه)

992- قاموس الرجال، ج اول، ص 5 و 6، (مقدمه چاپ جديد).

993- كيهان فرهنگى، سال 2، شماره 1 ص 5.

994- قاموس الرجال، ج 1، ص 6.

995- ماهنامه وحيد، سال 3، شماره 3، ص 186 - 184 (اسفند 1344).

996- ميان محقق شوشترى (ره) و استاد عرفانيان (دام ظله) مكاتبات و نامه هاى بسيارى مكاتبه مى شد كه احتمال دارد نزديك به پنجاه نامه رقم زده شود. استاد عرفانيان لطف فرموده و بيش از بيست نامه برگزيده را كه به دستخط مرحوم محقق شوشترى است در اختيار نويسنده قرار دادند كه آكنده از مطالبى مفيد و... هست و هر كدام برگ سبزى از تاريخ فرهنگ معاصر محسوب مى شود. سوگمندانه اين نامه هاى گرانبها پس از حروفچينى كتاب «محقق شوشترى، قاموس پژوهش» به دست نويسنده رسيد و...!

997- اين بخش را از آقاى فرهنگ كه سالها در خدمت و ملازم علام شوشترى بود سود برديم، در ضمن همين مكالمه تلفنى كه در تاريخ 19/1/76 ش با ايشان داشتيم ايشان گفت اينك دو كتابخانه و چندين مؤ سسه فرهنگى و مذهبى به نام علامه شوشترى در شهر شوشتر داير است يكى از آنها «كتابخانه آستان قدس رضوى، اهدايى حاج شيخ شوشترى» و ديگرى كتابخانه علامه شوشترى است.

998- براى تفصيل و آگاهى بيشتر از اين شجره طيبه، رجوع كنيد به كتاب «الشجرة الطيبة»، ج 2، ص ‍ 90 خلخالى، چاپ قم، 1416.

999- نقباء البشر، القسم الثانى من الجزء الاول، ص 640، شيخ آقا بزرگ طهرانى.

1000- «خامنه» (زادگاه سيد حسين خامنه اى) يكى از شهرهاى شهرستان شبستر است، تقريبا در هفتاد كيلومترى شمال غرب تبريز واقع شده، 6 كيلومتر از شبستر فاصله دارد، ارتفاع آن از سطح دريا 1380 متر است. رشته كوه «ميشو داغ» در شمال و درياچه اروميه در جنوب آن قرار دارد. شخصيتهايى بزرگ همچون سيد حسين خامنه اى، شيخ محمد خيابانى و «ميرزا جعفر خامنه اى» در خامنه به دنيا آمده و رشد كرده اند و از شخصيتهاى معروف تاريخ هستند.

1001- با استفاده از سخنان مقام معظم رهبرى در ديدار با علما و روحانيون تبريز در مرداد ماه 1372؛ ر. ك مجله «مسجد» شهريور 1372.

1002- اين مطلب مهم را در جايى نديده و نخوانده ام و شايد هيچكس هم ننوشته است. اما خلف صالح او رهبر معظم انقلاب، اين راز ارجمند جد بزرگوارش را در تاريخ 5/5/1372 در تبريز براى همگان بويژه به جمعيت عظيم استقبال كننده كه نگارنده هم مثل يك قطره در بين آن امواج خروشان بود، چنين گفتند: «... عالم بزرگ آن روز تبريز كه جد ماست، پدربزرگ من، مرحوم حاج سيد حسين خامنه اى ؛ كه مردم به خانه اين عالم مى رفتند و درباره قضاياى مشروطيت از او سوال مى كردند و او مردم را تشويق مى كرد».

1003- ر. ك: «شيخ محمد خيابانى خروش حماسه ها» از اين قلم، ص 41 - 42.

1004- نقباءالبشر، ص 641.

1005- گنجينه دانشمندان، شيخ محمد شريف رازى، ج 7، ص 128، چاپ 1354. شايان ذكر است كه در مقدمه استاد آية الله سبحانى بر منتخب ديوان شيخ عبدالصمد خامنه اى، تاريخ ولادت مرحوم سيد جواد خامنه اى، سال 1312 ق. ذكر شده است.

1006- گنجينه دانشمندان، ج 7، ص 128.

1007- عروس اين بانوى با فضيلت يعنى همسر مقام معظم رهبرى مى گويد: «سالهاست كه ما اشياى تجملاتى را به خانه مان راه نداده ايم، زيبايى خوب است، اما نبايد خودمان را درگير زندگى تجملاتى بكنيم. ما در خانه مان دكوراسيون به معناى تداول آن، فرشها و پرده هاى قيمتى، مبلمان و... نداريم. سالها پيش خودمان را از اين چيزها رها كرده ايم. والدين آقاى خامنه اى در اين رابطه سرمشق ما بوده اند و مادر ايشان چنين تجملاتى را مورد انتقاد قرار مى دادند... » ر. ك: نشريه «رى» شماره 76، دوشنبه 24 بهمن 1373، به نقل از «فرهنگ آفرينش».

1008- مجله شاهد، در 15/8/60، شماره 22.

1009- روزنامه جمهورى اسلامى، 14/7/60.

1010- روزنامه كيهان، 16/5/64.

1011- مجله شاهد، در 15/8/60، شماره 12.

1012- همان منبع.

1013- روزنامه جمهورى اسلامى، 20/5/64.

1014- مجله شاهد، شماره 12.

1015- همان.

1016- همان.

1017- شاهد، شماره 12.

1018- خورشيد تابان انقلاب اسلامى و سرچشمه زلال تواضع، ص. 4.

1019- همان، ص 6 و 7.

1020- همان، ص 8.

1021- روزنامه اطلاعات، 17/10/1373؛ مجله شاهد، شماره 12.

1022- روزنامه اطلاعات، 17/10/1373؛ روزنامه كيهان، 16/5/64.

1023- حكايت شيرين و حالت انتقال از قم به مشهد را از زبان رهبر انقلاب در كتاب «خاطرات و حكايتها» ج 1، ص 27 30، به نقل از جزوه درس اخلاق، از انتشارات نمايندگى ولى فقيه در سپاه ولى امر، بخوانيد.

1024- شاهد، شماره 12.

1025- مجله سروش، 11/7/60، شماره 115.

1026- خورشيد تابان انقلاب، ص 10و11

1027- همان.

1028- خاطرات و حكايتها، ص 21 - 23، ج اول.

1029- خورشيد تابان انقلاب، ص 15.

1030- خورشيد تابان انقلاب، ص 17 - 18.

1031- مجله سروش، 11/7/1360، شماره 115.

1032- روزنامه اطلاعات، شماره 30387، مورخ 17/10/1373

1033- كتاب آينده در قلمرو اسلام، يادداشت چاپ هفتم.

1034- روزنامه اطلاعات 17/10/1373، شماره 20387.

1035- همان ؛ و مرحله اعتصام، شماره 30، مهرماه 1363.

1036- روزنامه اطلاعات، 17/10/73.

1037- همان ؛ و مجله اعتصام، شماره 30.

1038- همان منبع.

1039- همان.

1040- به تقابل نخستين رئيس جمهور ناشايست و خائن به اسلام و انقلاب و مردم يعنى ابوالحسن بنى صدر كه در سال 1360 به خاطر خيانت به اسلام و انقلاب و مردم و خدمت به بيگانگان، توسط امام و مردم و مجلس شوراى اسلامى، معزول گرديد و در اوج فضاحت و رسوايى به فرانسه گريخت!

1041- براى آگاهى از خدمات و حوادث دوران هشت ساله رياست جمهورى رهبر انقلاب، به كتاب «چهار سال به مردم» (چهار سال اول و دوم) مراجعه كنيد.

فهرست مطالب

[ميرزا جواد آقاملكى 2](#_Toc372536324)

[ميلاد ميرزا 2](#_Toc372536325)

[شيرين جرعه هاى معرفت 3](#_Toc372536326)

[چلچراغ بيدارى 4](#_Toc372536327)

[تدريس و تهذيب در قم 5](#_Toc372536328)

[شاگردان درس اخلاق 6](#_Toc372536329)

[1. امام خمينى - قدس سره الشريف - 6](#_Toc372536330)

[2. حاج آقا حسين فاطمى قمى 7](#_Toc372536331)

[3. آخوند ملا على همدانى 7](#_Toc372536332)

[گنجينه هاى نور 8](#_Toc372536333)

[بوى گل را از كه جوييم، از گلاب 9](#_Toc372536334)

[دستورالعمل هاى حاج ميرزا جواد آقا 10](#_Toc372536335)

[جواد بن شفيع كجاست؟ 11](#_Toc372536336)

[تكبير پرواز 12](#_Toc372536337)

[حاج آقا نورالله اصفهانى 14](#_Toc372536338)

[در سايه ستارگان 15](#_Toc372536339)

[طلوع خورشيد 15](#_Toc372536340)

[در وادى شبزدگان 16](#_Toc372536341)

[فصل سازندگى 17](#_Toc372536342)

[صفاخانه 20](#_Toc372536343)

[در پايتخت تباهى 21](#_Toc372536344)

[انجمن ملى 22](#_Toc372536345)

[پيمان الهى 22](#_Toc372536346)

[راهبر آسمانى 23](#_Toc372536347)

[سالهاى شوم 24](#_Toc372536348)

[رجعت آفتاب 25](#_Toc372536349)

[سمت سرخ حماسه 26](#_Toc372536350)

[روزهاى سوگناك 27](#_Toc372536351)

[سيد عبدالحسين لارى 30](#_Toc372536352)

[ميوه اى از شجره طوبى 30](#_Toc372536353)

[افق تجلى 31](#_Toc372536354)

[آب حيات 32](#_Toc372536355)

[هجرت 34](#_Toc372536356)

[نهضت فرهنگى 35](#_Toc372536357)

[زيارت 37](#_Toc372536358)

[تهاجم فرهنگى 39](#_Toc372536359)

[حكومت اسلامى لارستان 40](#_Toc372536360)

[انقلاب مشروطيت 42](#_Toc372536361)

[دليران تنگستانى 45](#_Toc372536362)

[جاودانه ها 50](#_Toc372536363)

[پرواز 51](#_Toc372536364)

[علامه بلاغى 52](#_Toc372536365)

[طليعه 52](#_Toc372536366)

[رويش صبح 52](#_Toc372536367)

[جرعه نوش علم و معرفت. 53](#_Toc372536368)

[راهنمايان رهرو خوبيها 54](#_Toc372536369)

[پيوند دانش و مبارزه 54](#_Toc372536370)

[آينده ساز دلسوز 54](#_Toc372536371)

[تراوش قلم 55](#_Toc372536372)

[مهتاب ادب 56](#_Toc372536373)

[چكاد تلاش 58](#_Toc372536374)

[شكوه گمنامى 58](#_Toc372536375)

[اسوه زهد 59](#_Toc372536376)

[خنياگر بيدارى 59](#_Toc372536377)

[آخرين هجرت 60](#_Toc372536378)

[ميرزاى نائينى 62](#_Toc372536379)

[درخشش نور 62](#_Toc372536380)

[تحصيل علوم 62](#_Toc372536381)

[پرورش يافتگان مكتب ميرزا 64](#_Toc372536382)

[يادى از فضيلت ها 64](#_Toc372536383)

[نقش ميرزا در نهضت مشروطيت 66](#_Toc372536384)

[با كتاب «تنبيه الامة» 68](#_Toc372536385)

[مبارزه با استعمارگران 69](#_Toc372536386)

[تاليفات 70](#_Toc372536387)

[افول ستاره آسمان فقاهت 71](#_Toc372536388)

[آية الله العظمى شيخ عبدالكريم حائرى 72](#_Toc372536389)

[تولد 72](#_Toc372536390)

[آغاز تحصيل 72](#_Toc372536391)

[حوزه يزد 73](#_Toc372536392)

[شوق ديدار 73](#_Toc372536393)

[در حوزه سامرا 74](#_Toc372536394)

[در محضر استادان 75](#_Toc372536395)

[اقامت در كربلا 75](#_Toc372536396)

[در حلقه خوبان 76](#_Toc372536397)

[قم شهر فضليت 77](#_Toc372536398)

[تاسيس حوزه 79](#_Toc372536399)

[در قلمرو قلم 82](#_Toc372536400)

[شاگردان مكتب آية الله حائرى 82](#_Toc372536401)

[در خدمت مردم 83](#_Toc372536402)

[ويژگى روحى 84](#_Toc372536403)

[بردبارى 86](#_Toc372536404)

[غروب آفتاب 86](#_Toc372536405)

[شهيد آية الله مدرس 87](#_Toc372536406)

[اشاره 87](#_Toc372536407)

[ولادت و تحصيلات 88](#_Toc372536408)

[دوران تدريس 90](#_Toc372536409)

[در عرصه پژوهش 93](#_Toc372536410)

[مدرس ديانت در عرصه سياست 94](#_Toc372536411)

[باتلاق استعمار 96](#_Toc372536412)

[تيرگى و تباهى 98](#_Toc372536413)

[شهادت 100](#_Toc372536414)

[محدث قمى 102](#_Toc372536415)

[تولد 102](#_Toc372536416)

[سرآغاز دوران تحصيل 102](#_Toc372536417)

[در حوزه نور 103](#_Toc372536418)

[سيراب از كوثر حديث 103](#_Toc372536419)

[بازگشت 104](#_Toc372536420)

[آثار جاودان 104](#_Toc372536421)

[خصوصيات اخلاقى و روحى 108](#_Toc372536422)

[الف - انس با كتاب 108](#_Toc372536423)

[ب - تواضع و اخلاص 109](#_Toc372536424)

[ج - زهد 110](#_Toc372536425)

[درگذشت 111](#_Toc372536426)

[آية الله غروى اصفهانى 112](#_Toc372536427)

[از نخجوان تا نجف 112](#_Toc372536428)

[مولود كاظمين 113](#_Toc372536429)

[حديث اشتياق 113](#_Toc372536430)

[استادان و سرچشمه هاى نور 115](#_Toc372536431)

[روايت ياران 117](#_Toc372536432)

[مشايخ 118](#_Toc372536433)

[در آسمان آثار و ابتكار 119](#_Toc372536434)

[شاگردان 121](#_Toc372536435)

[شاگردان برگزيده عرفان 124](#_Toc372536436)

[از ديدگاه ديده وران 124](#_Toc372536437)

[فصل فراق و هجران 126](#_Toc372536438)

[آية الله العظمى سيد ابوالحسن اصفهانى 128](#_Toc372536439)

[تحصيلات 128](#_Toc372536440)

[در اصفهان 129](#_Toc372536441)

[در عراق 130](#_Toc372536442)

[موقعيت علمى و مرجع 130](#_Toc372536443)

[آثار قلمى 131](#_Toc372536444)

[شاگردان 132](#_Toc372536445)

[ويژگيهاى اخلاقى 132](#_Toc372536446)

[دورنگر و ژرف انديش 134](#_Toc372536447)

[شهامت در فتوا 134](#_Toc372536448)

[درگذشت 135](#_Toc372536449)

[آية الله العظمى حاج آقا حسين قمى 138](#_Toc372536450)

[ستاره اى از قم 138](#_Toc372536451)

[تحصيل 138](#_Toc372536452)

[مرجعيت 140](#_Toc372536453)

[تاءليفات 143](#_Toc372536454)

[ريشه ها و زمينه هاى قيام 143](#_Toc372536455)

[قيام گوهرشاد 148](#_Toc372536456)

[مقابله با اشغالگران 150](#_Toc372536457)

[تهديد به اعلام جنگ 151](#_Toc372536458)

[سزاى مرتد 151](#_Toc372536459)

[در آيينه اخلاق 152](#_Toc372536460)

[پرهيز از خلف وعده 153](#_Toc372536461)

[برپايى درس و بحث در شبهاى احيا 153](#_Toc372536462)

[شيوه انتخاب همسفر 153](#_Toc372536463)

[به خاطر رفاقت وارد جهنم نمى شوم 153](#_Toc372536464)

[وقف بالاسر حضرت عليه‌السلام 153](#_Toc372536465)

[فراسوى فروتنى 154](#_Toc372536466)

[رحلت 154](#_Toc372536467)

[آية الله شاه آبادى 156](#_Toc372536468)

[طلوع ستاره 156](#_Toc372536469)

[كلاس نور 156](#_Toc372536470)

[بازگشت 158](#_Toc372536471)

[سر عشق 159](#_Toc372536472)

[آهنگ رجعت 160](#_Toc372536473)

[شير بيشه حق 161](#_Toc372536474)

[فقيه بيدار 162](#_Toc372536475)

[قافله سالار نور 163](#_Toc372536476)

[پربهاتر از خون شهيدان 164](#_Toc372536477)

[آخرين منزل هستى 165](#_Toc372536478)

[فرزندان 165](#_Toc372536479)

[سيد محسن امين 167](#_Toc372536480)

[سالهاى تاريك 168](#_Toc372536481)

[ديدار سبز 169](#_Toc372536482)

[به سوى دريا 170](#_Toc372536483)

[روزهاى دشوار 171](#_Toc372536484)

[هجرت به كوير 173](#_Toc372536485)

[تها در توفان 174](#_Toc372536486)

[مشكل عثمانيان 176](#_Toc372536487)

[باز در قدس 177](#_Toc372536488)

[نماز باران 178](#_Toc372536489)

[مرجع وحدت و استقلال 178](#_Toc372536490)

[فصل مرثيه 181](#_Toc372536491)

[منابع 182](#_Toc372536492)

[آية الله العظمى سيد محمد تقى خوانسارى 183](#_Toc372536493)

[از ولادت تا هجرت 183](#_Toc372536494)

[پاى درس بزرگان 184](#_Toc372536495)

[بر بلنداى حماسه 185](#_Toc372536496)

[مرجعيت 187](#_Toc372536497)

[نماز 188](#_Toc372536498)

[نماز باران 189](#_Toc372536499)

[حج نمونه 191](#_Toc372536500)

[فتواهاى شورآفرين 192](#_Toc372536501)

[پاييز حزن 193](#_Toc372536502)

[علامه سردار كابلى 194](#_Toc372536503)

[خاطرات 194](#_Toc372536504)

[در محضر خورشيد 196](#_Toc372536505)

[مشايخ اجازه 196](#_Toc372536506)

[آشنايى با زبانهاى خارجى 197](#_Toc372536507)

[هجرت از حوزه 197](#_Toc372536508)

[ميراث فرهنگى 198](#_Toc372536509)

[قبله شناس 199](#_Toc372536510)

[انس با كتاب 200](#_Toc372536511)

[خط سردار 200](#_Toc372536512)

[آيينه اخلاق 200](#_Toc372536513)

[غروب ستاره خاور 201](#_Toc372536514)

[در فراق ستاره 202](#_Toc372536515)

[كاشف الغطاء 203](#_Toc372536516)

[ولادت 203](#_Toc372536517)

[سالهاى سبز 203](#_Toc372536518)

[سه يار 205](#_Toc372536519)

[سفرهاى پربار 206](#_Toc372536520)

[دفاع از وطن 207](#_Toc372536521)

[مدرسه كاشف الغطا 207](#_Toc372536522)

[كنگره جهانى اسلام 208](#_Toc372536523)

[براى وحدت 211](#_Toc372536524)

[ولايت فقيه 214](#_Toc372536525)

[فلسطين در اسارت 215](#_Toc372536526)

[كنفرانس اسلامى پاكستان 215](#_Toc372536527)

[فرياد 216](#_Toc372536528)

[اهل سياست 222](#_Toc372536529)

[پايان 223](#_Toc372536530)

[شهيد نواب صفوى 227](#_Toc372536531)

[طلوع ستاره 227](#_Toc372536532)

[سرود نور 227](#_Toc372536533)

[مهاجر عاشق 231](#_Toc372536534)

[فدائيان اسلام 234](#_Toc372536535)

[شهر پيامبران 235](#_Toc372536536)

[نامه هاى سرخ 238](#_Toc372536537)

[تابوت 239](#_Toc372536538)

[ملى شدن صنعت نفت 239](#_Toc372536539)

[منشور حكومت اسلامى 241](#_Toc372536540)

[نواب در زندان مصدق 241](#_Toc372536541)

[كنگره اسلامى 242](#_Toc372536542)

[تا بيكرانها 243](#_Toc372536543)

[دام اهريمن 244](#_Toc372536544)

[پيمان شيطانى 244](#_Toc372536545)

[نماز عشق 246](#_Toc372536546)

[شرف الدين عاملى 248](#_Toc372536547)

[تولد 248](#_Toc372536548)

[بازگشت 250](#_Toc372536549)

[چاووش وحدت 250](#_Toc372536550)

[دوران جهاد و مبارزه 252](#_Toc372536551)

[سفرهاى زيارت 255](#_Toc372536552)

[سرچشمه هاى هدايت 256](#_Toc372536553)

[اجتهاد در مقابل نص 257](#_Toc372536554)

[در انتهاى راه 258](#_Toc372536555)

[آثار 258](#_Toc372536556)

[فرود: 260](#_Toc372536557)

[آية الله العضمى سيد حسين بروجردى 261](#_Toc372536558)

[زير باران 262](#_Toc372536559)

[نامه سرنوشت 263](#_Toc372536560)

[در برابر شب 264](#_Toc372536561)

[سفر سبز 265](#_Toc372536562)

[در بند دژخيم 266](#_Toc372536563)

[ديدار بزرگان 267](#_Toc372536564)

[هجرت 267](#_Toc372536565)

[در تابش آفتاب توس 268](#_Toc372536566)

[مرجع مويد 268](#_Toc372536567)

[سالهاى درخشان 271](#_Toc372536568)

[دانشور جامع 273](#_Toc372536569)

[ميراث ماندگار 274](#_Toc372536570)

[دربار و مرجعيت 276](#_Toc372536571)

[فصل سوگ 277](#_Toc372536572)

[آية الله كاشانى 278](#_Toc372536573)

[سپيده صبح 278](#_Toc372536574)

[انقلاب 1920 عراق 279](#_Toc372536575)

[انتقام جوئى استعمار 280](#_Toc372536576)

[مخالفت با دولت قوام 281](#_Toc372536577)

[تبعيد به لبنان 282](#_Toc372536578)

[مبارزه با رزم آرا 282](#_Toc372536579)

[ملى شدن صنعت نفت 284](#_Toc372536580)

[توجه به جهان اسلام 285](#_Toc372536581)

[نخست وزيرى چهار روزه 286](#_Toc372536582)

[منزوى كردن آية الله كاشانى 288](#_Toc372536583)

[خروشى ديگر 289](#_Toc372536584)

[تا مرز شهادت 289](#_Toc372536585)

[شيخ محمد رضا مظفر 291](#_Toc372536586)

[ماه مجلس 291](#_Toc372536587)

[در حوزه نور 291](#_Toc372536588)

[پيشگام اصلاح و نوآورى 293](#_Toc372536589)

[شبنم شعر 301](#_Toc372536590)

[چشمه بيدارى 301](#_Toc372536591)

[در گذشت 302](#_Toc372536592)

[هبة الدين شهرستان 303](#_Toc372536593)

[روياى صادق 303](#_Toc372536594)

[آغاز راه 304](#_Toc372536595)

[آية روشن 304](#_Toc372536596)

[سفر سبز 305](#_Toc372536597)

[سالهاى جهاد 307](#_Toc372536598)

[ارمغان اشغالگران 309](#_Toc372536599)

[در جبهه استقلال 311](#_Toc372536600)

[فهرست طلايى 314](#_Toc372536601)

[سالهاى بيمارى 315](#_Toc372536602)

[شوال سوگناك 316](#_Toc372536603)

[سيد اسماعيل بلخى 318](#_Toc372536604)

[فرزانگان بلخاب 318](#_Toc372536605)

[مهاجران بلخ 320](#_Toc372536606)

[در حريم توس 320](#_Toc372536607)

[آهنگ ديار بلخ 322](#_Toc372536608)

[كابل بر بال ملائك 322](#_Toc372536609)

[يادگار زندان 323](#_Toc372536610)

[چكامه حماسى 324](#_Toc372536611)

[به پيشگاه سرور آزادگان 325](#_Toc372536612)

[سفرهاى بلخى 325](#_Toc372536613)

[سخنرانيهاى بلخى 326](#_Toc372536614)

[ورود به حوزه علميه قم 326](#_Toc372536615)

[خطابه علامه بلخى 327](#_Toc372536616)

[حوزه علميه مشهد 328](#_Toc372536617)

[تكامل 329](#_Toc372536618)

[افتخارات حوزه 329](#_Toc372536619)

[فرياد عاشورايى 329](#_Toc372536620)

[آخرين ديدار 330](#_Toc372536621)

[آخرين استقبال 331](#_Toc372536622)

[شيخ آقا بزرگ تهرانى 332](#_Toc372536623)

[ميلاد سبز 332](#_Toc372536624)

[در گلشن قرآن 333](#_Toc372536625)

[روحانى ده ساله 333](#_Toc372536626)

[دوازده سال در حوزه تهران 334](#_Toc372536627)

[حديث هجرى 335](#_Toc372536628)

[زير پاى آبشاران 336](#_Toc372536629)

[در ساحل درياها 336](#_Toc372536630)

[زير رواق روايت 337](#_Toc372536631)

[الف - از علماى شيعه 338](#_Toc372536632)

[ب - از علماى عامه 339](#_Toc372536633)

[طبقه پس از شيخ 339](#_Toc372536634)

[دو دوره دائرة المعارف 342](#_Toc372536635)

[غريو غيرت و نور 342](#_Toc372536636)

[طبقات اعلام الشيعه 344](#_Toc372536637)

[آسمانى از آثار ديگر 346](#_Toc372536638)

[شاگردان پير پژوهش 346](#_Toc372536639)

[تنديس تلاش و تحقيق 347](#_Toc372536640)

[در معراج روح و جان 348](#_Toc372536641)

[در ميان خانواده 349](#_Toc372536642)

[در آينه اخلاق 350](#_Toc372536643)

[انتقادپذيرى و سعه صدر 350](#_Toc372536644)

[خاموشى خورشيد 351](#_Toc372536645)

[آية الله العظمى سيد محسن حكيم 354](#_Toc372536646)

[يتيم نجف 354](#_Toc372536647)

[جهاد 355](#_Toc372536648)

[پدر امت 356](#_Toc372536649)

[سالهاى توفان 358](#_Toc372536650)

[فصل فيصل 359](#_Toc372536651)

[جماعة العلماء 360](#_Toc372536652)

[فلسطين 361](#_Toc372536653)

[سفر سبز 362](#_Toc372536654)

[گفتگو با شيطان 364](#_Toc372536655)

[جمهورى تزوير 365](#_Toc372536656)

[پرده آخر 367](#_Toc372536657)

[علامه امينى 369](#_Toc372536658)

[ميلاد نور 369](#_Toc372536659)

[سوره تربيت 370](#_Toc372536660)

[قيام سرو 372](#_Toc372536661)

[هجرت عشق 373](#_Toc372536662)

[سپاه شقايق 374](#_Toc372536663)

[غواص بحر معانى 376](#_Toc372536664)

[شهر آرمانى غدير 378](#_Toc372536665)

[بوستان هدايت 382](#_Toc372536666)

[بايست هاى جهان تشيع 383](#_Toc372536667)

[نماز آخر 384](#_Toc372536668)

[شهيد آية الله سعيدى 386](#_Toc372536669)

[تولد فريادگر 386](#_Toc372536670)

[در حوزه نور 386](#_Toc372536671)

[تجربه زندان 387](#_Toc372536672)

[جرقه قيام 388](#_Toc372536673)

[تبعيد خورشيد 389](#_Toc372536674)

[سعيدى در مسجد امام هفتم عليه‌السلام 389](#_Toc372536675)

[اعلاميه فرياد 392](#_Toc372536676)

[حضرت آية الله اعظم الله اجورنا و اجوركم 393](#_Toc372536677)

[در حلقه خفاشان 394](#_Toc372536678)

[امام در سوگ 396](#_Toc372536679)

[علامه شعرانى 398](#_Toc372536680)

[خاندان علم و تقوا 398](#_Toc372536681)

[تولد و تحصيل 399](#_Toc372536682)

[باز گشت 400](#_Toc372536683)

[آشناى با زبانهاى متعدد 401](#_Toc372536684)

[شاگردان فرزانه 401](#_Toc372536685)

[يادگارهاى ماندگار 403](#_Toc372536686)

[وفات 404](#_Toc372536687)

[آية الله العظمى سيد محمود شاهرودى 406](#_Toc372536688)

[ولادت 406](#_Toc372536689)

[نوجوان عادل 408](#_Toc372536690)

[در پناه آفتاب 409](#_Toc372536691)

[فصل شكفتن 410](#_Toc372536692)

[فقيه تهيدست 412](#_Toc372536693)

[مراد پارسايان 414](#_Toc372536694)

[راز سامرا 415](#_Toc372536695)

[مرجع شيفته 416](#_Toc372536696)

[زاهد سپيد دست 418](#_Toc372536697)

[ما صاحب داريم! 419](#_Toc372536698)

[در وادى سياست 420](#_Toc372536699)

[سفر سبز 420](#_Toc372536700)

[سالهاى سياه 420](#_Toc372536701)

[آثار آفتاب 421](#_Toc372536702)

[شهيد آية الله غفارى 423](#_Toc372536703)

[زادگاه 423](#_Toc372536704)

[مساجد آذر شهر 424](#_Toc372536705)

[تولد 424](#_Toc372536706)

[نياكان شهيد غفارى: 425](#_Toc372536707)

[تحصيلات آية الله غفارى 426](#_Toc372536708)

[اساتيد و شاگردان 426](#_Toc372536709)

[مقام علمى 427](#_Toc372536710)

[تدريس 428](#_Toc372536711)

[همسنگران شهيد غفارى 429](#_Toc372536712)

[دوران مبارزه و انديشه هاى سياسى 429](#_Toc372536713)

[زندان و شكنجه 430](#_Toc372536714)

[خدمات اجتماعى و عمرانى مذهبى 433](#_Toc372536715)

[ويژگى هاى اخلاقى و جلوه هاى معنوى 434](#_Toc372536716)

[آثار و تاءليفات 434](#_Toc372536717)

[عروج و شهادت 435](#_Toc372536718)

[پيامها و اعلاميه ها: 436](#_Toc372536719)

[منابع 437](#_Toc372536720)

[آية الله العظمى سيد محمد هادى ميلانى 438](#_Toc372536721)

[ولايت و خاندان 438](#_Toc372536722)

[دوران تحصيل 439](#_Toc372536723)

[تدريس 440](#_Toc372536724)

[آثار علمى 441](#_Toc372536725)

[مكتب اخلاقى و عرفانى 442](#_Toc372536726)

[تبلور اخلاص 443](#_Toc372536727)

[خاطره ها 443](#_Toc372536728)

[احياى حوزه مشهد 444](#_Toc372536729)

[گامى در امر تبليغ 447](#_Toc372536730)

[شخصيت جهانى 447](#_Toc372536731)

[در نهضت اسلامى ايران 449](#_Toc372536732)

[ارادت به امام خمينى 451](#_Toc372536733)

[خدمات ماندگار 452](#_Toc372536734)

[غروب 452](#_Toc372536735)

[آية الله شهيد سيد مصطفى خمينى 453](#_Toc372536736)

[تولد 453](#_Toc372536737)

[تحصيلات 453](#_Toc372536738)

[اساتيد 454](#_Toc372536739)

[استعداد و نبوغ 455](#_Toc372536740)

[تاءليفات 456](#_Toc372536741)

[سير و سلوك 457](#_Toc372536742)

[شهيد مصطفى در نگاه بزرگان 460](#_Toc372536743)

[امام خمينى: 460](#_Toc372536744)

[آية الله العظمى بهاء الدينى (ره): 460](#_Toc372536745)

[مقام معظم رهبرى حضرت آية الله العظمى خامنه اى: 461](#_Toc372536746)

[آية الله معرفت: 461](#_Toc372536747)

[ويژگيهاى عاطفى 461](#_Toc372536748)

[در صحنه سياست 462](#_Toc372536749)

[مصطفى و امام در تبعيدگاه 465](#_Toc372536750)

[پرواز به سوى ملكوت 469](#_Toc372536751)

[پيامدهاى شهادت 470](#_Toc372536752)

[امام موسى صدر 473](#_Toc372536753)

[صدر شهداى عراق 473](#_Toc372536754)

[ورود به حوزه سازندگى 474](#_Toc372536755)

[دروس سطح 474](#_Toc372536756)

[خارج فقه 474](#_Toc372536757)

[خارج اصول 475](#_Toc372536758)

[فلسفه 475](#_Toc372536759)

[تحصيل در دانشگاه 475](#_Toc372536760)

[اجتهاد جواهرى 476](#_Toc372536761)

[نامه اى از زعيم حوزه 477](#_Toc372536762)

[اصلاح نظام حوزه 478](#_Toc372536763)

[آغاز هجرت 478](#_Toc372536764)

[وضع دردناك مدارس 480](#_Toc372536765)

[تدبير تاريخى 484](#_Toc372536766)

[تشكيل مجلس و انتخاب رهبر 485](#_Toc372536767)

[سازمان «جنبش مستضعفان» 485](#_Toc372536768)

[سازمان نظامى «امل» 486](#_Toc372536769)

[سلوك سياسى 487](#_Toc372536770)

[ساده زيستى 488](#_Toc372536771)

[همراه با مردم 488](#_Toc372536772)

[تواضع و بزرگوارى 489](#_Toc372536773)

[گذشت و كرامت 490](#_Toc372536774)

[روح بندگى 490](#_Toc372536775)

[احترام به پدر 490](#_Toc372536776)

[مرد صلح و دوستى 491](#_Toc372536777)

[هراس غارتگران 492](#_Toc372536778)

[آدم ربايى 493](#_Toc372536779)

[عكس العمل شورانگيز 494](#_Toc372536780)

[نگرانى امام خمينى (ره) 495](#_Toc372536781)

[تلگراف به حافظ اسد 495](#_Toc372536782)

[استاد شهيد مرتضى مطهرى 497](#_Toc372536783)

[بهاران 497](#_Toc372536784)

[بوى خوش گلستان 497](#_Toc372536785)

[دانش اندوزى 498](#_Toc372536786)

[هجرت به تهران 501](#_Toc372536787)

[مرزبان اسلام 502](#_Toc372536788)

[تدريس در قم 506](#_Toc372536789)

[گلستان جاودان 506](#_Toc372536790)

[پيشتاز نهضت 507](#_Toc372536791)

[در مسلخ عشق 508](#_Toc372536792)

[آية الله طالقانى 509](#_Toc372536793)

[تولد 509](#_Toc372536794)

[فرزند حوزه 509](#_Toc372536795)

[سير به سوى خلق 510](#_Toc372536796)

[مجاهدى نستوه 510](#_Toc372536797)

[همگام با امام 513](#_Toc372536798)

[آرزوى ديرينه 515](#_Toc372536799)

[خنجرى در قلب جهان اسلام 515](#_Toc372536800)

[در آستانه پيروزى 516](#_Toc372536801)

[تا آخرين نفس 518](#_Toc372536802)

[چكيده هاى قلم 519](#_Toc372536803)

[وفات 520](#_Toc372536804)

[شهيد آية الله دكتر مفتح 521](#_Toc372536805)

[اشاره 521](#_Toc372536806)

[از ولادت تا تحصيل 521](#_Toc372536807)

[پرتو انديشه 524](#_Toc372536808)

[آثار و تاءليفات 526](#_Toc372536809)

[آذرخشى در كوير ستم 528](#_Toc372536810)

[در سنگر دانشگاه 531](#_Toc372536811)

[شهادت 532](#_Toc372536812)

[شهيد آية الله قاضى طباطبايى 533](#_Toc372536813)

[آل امير عبدالوهاب 533](#_Toc372536814)

[طلوعى ديگر 534](#_Toc372536815)

[جلوه هاى زيبا 534](#_Toc372536816)

[نخستين گام 535](#_Toc372536817)

[پيوند با آفتاب 536](#_Toc372536818)

[مريد و مراد 537](#_Toc372536819)

[غم فراق 538](#_Toc372536820)

[بافت كرمان 540](#_Toc372536821)

[قيام خونين 542](#_Toc372536822)

[در راه اتحاد 544](#_Toc372536823)

[زمزمه هاى تنهايى 544](#_Toc372536824)

[در سنگر جمعه و جماعت 545](#_Toc372536825)

[اولين شهيد محراب 545](#_Toc372536826)

[دلدارى خورشيد 546](#_Toc372536827)

[ره آورد فكرى 548](#_Toc372536828)

[شهيد آية الله سيد محمد باقر صدر 551](#_Toc372536829)

[از ميلاد تا مدرسه 551](#_Toc372536830)

[در نجف اشرف، شهر امامت و فقاهت 553](#_Toc372536831)

[تعليم و تربيت 553](#_Toc372536832)

[حزب دعوت اسلامى 554](#_Toc372536833)

[جماعة العلماء 555](#_Toc372536834)

[حمايت از امام 556](#_Toc372536835)

[دوران مرجعيت 557](#_Toc372536836)

[تحريم پيوستن به حزب بعث 558](#_Toc372536837)

[در آستانه پيروزى انقلاب اسلامى 559](#_Toc372536838)

[با قرآن در صحنه 560](#_Toc372536839)

[صدر شهادت 562](#_Toc372536840)

[باقيات صالحات 563](#_Toc372536841)

[شهيد آية الله دكتر بهشتى 566](#_Toc372536842)

[سخن نخست 566](#_Toc372536843)

[نويد سپيده 566](#_Toc372536844)

[پدر و مادر 567](#_Toc372536845)

[آغاز تحصيل 567](#_Toc372536846)

[بر بال عشق 568](#_Toc372536847)

[عطش دانش 568](#_Toc372536848)

[تدوين كتب درسى 570](#_Toc372536849)

[نويد صبح 570](#_Toc372536850)

[نسيم سحر 571](#_Toc372536851)

[چشمه اى در كوير 571](#_Toc372536852)

[در راه معمارى انقلاب 571](#_Toc372536853)

[تاءسيس حزب جمهورى 572](#_Toc372536854)

[تدوين قانون اساسى 573](#_Toc372536855)

[در سنگر عدالت 573](#_Toc372536856)

[تنديس مظلوميت 574](#_Toc372536857)

[برگى از دفتر فضيلت 575](#_Toc372536858)

[الف - نماز اول وقت: 575](#_Toc372536859)

[ب - فروتنى: 575](#_Toc372536860)

[ج - حق پذيرى: 576](#_Toc372536861)

[د- نظم: 576](#_Toc372536862)

[ه‍ بردبارى: 576](#_Toc372536863)

[و - در خانه: 577](#_Toc372536864)

[نشانه هاى ماندگار 577](#_Toc372536865)

[پرواز سرخ 578](#_Toc372536866)

[شهيد آية الله مدنى 580](#_Toc372536867)

[تولد 580](#_Toc372536868)

[در مسير دانش 580](#_Toc372536869)

[ماندگار در نجف 581](#_Toc372536870)

[مبارزات 582](#_Toc372536871)

[در كنار امام خمينى 583](#_Toc372536872)

[فجر انقلاب 583](#_Toc372536873)

[انقلاب سوم 585](#_Toc372536874)

[سيد الاعلام در تبريز 585](#_Toc372536875)

[شهادت در محراب 586](#_Toc372536876)

[ويژگيهاى روحى و معنوى 587](#_Toc372536877)

[شهيد هاشمى نژاد 590](#_Toc372536878)

[ولادت 590](#_Toc372536879)

[در مكتب حوزه 590](#_Toc372536880)

[شروع مبارزات 592](#_Toc372536881)

[تاءليفات 593](#_Toc372536882)

[كانون بحث 595](#_Toc372536883)

[مناظره 595](#_Toc372536884)

[حديث نفاق 596](#_Toc372536885)

[نوبت شهادت 597](#_Toc372536886)

[در پرتو كلام آفتاب 599](#_Toc372536887)

[شهيد آية الله قدوسى 601](#_Toc372536888)

[از ولادت تا هجرت 601](#_Toc372536889)

[گلى در بوستان حوزه 602](#_Toc372536890)

[مجاهد پيرو امام 603](#_Toc372536891)

[پايگاه فضيلت 605](#_Toc372536892)

[مكتب توحيد 607](#_Toc372536893)

[پيشتازان عدالت اسلامى 608](#_Toc372536894)

[وصل جانان 610](#_Toc372536895)

[علامه طباطبايى 612](#_Toc372536896)

[سپيده سيادت 612](#_Toc372536897)

[طفوليت و توفان حوادث 612](#_Toc372536898)

[طلوع عشق و انديشه 615](#_Toc372536899)

[بازگشت به تبريز 615](#_Toc372536900)

[هجرت به قم 616](#_Toc372536901)

[يادگارهاى ماندگار 617](#_Toc372536902)

[شاگردان 620](#_Toc372536903)

[جلوه هاى جاودانه 620](#_Toc372536904)

[الف) ارادت به اهلبيت عليه‌السلام 621](#_Toc372536905)

[ب) شرح صدر علامه 622](#_Toc372536906)

[ج) آينه اخلاص 623](#_Toc372536907)

[د) تعبد و بندگى 624](#_Toc372536908)

[ه‍) اخلاق علامه در منزل 624](#_Toc372536909)

[و) شناخت مقتضيات زمان و مكان 625](#_Toc372536910)

[ز) همراه با امام (ره)، همگام با انقلاب 626](#_Toc372536911)

[ح) جلوه هاى هنرى و ادبى علامه 626](#_Toc372536912)

[ارجعى الى ربك 627](#_Toc372536913)

[شهيد آية الله دستغيب 628](#_Toc372536914)

[تولد 628](#_Toc372536915)

[تحصيل 628](#_Toc372536916)

[استادان 629](#_Toc372536917)

[تهذيب 629](#_Toc372536918)

[سفر به عنايت دوست 630](#_Toc372536919)

[تلاش براى جامعه 632](#_Toc372536920)

[شايستگى هاى روحى 634](#_Toc372536921)

[كرامت ها 635](#_Toc372536922)

[زندگى مبارزاتى 638](#_Toc372536923)

[تاءليفات 640](#_Toc372536924)

[خدمات 641](#_Toc372536925)

[شهادت 642](#_Toc372536926)

[شهيد آية الله صدوقى 645](#_Toc372536927)

[زادگاه 645](#_Toc372536928)

[تولد و نياكان شهيد صدوقى 645](#_Toc372536929)

[تحصيل 646](#_Toc372536930)

[استادان 647](#_Toc372536931)

[تدريس و شاگردان 647](#_Toc372536932)

[دوران مبارزه و انديشه هاى سياسى 648](#_Toc372536933)

[جلوه هاى ويژه نستوه كوير 650](#_Toc372536934)

[خدمات اجتماعى، مذهبى و عمرانى 653](#_Toc372536935)

[شهادت و پرواز 654](#_Toc372536936)

[آية الله ربانى شيرازى 656](#_Toc372536937)

[زادگاه 656](#_Toc372536938)

[تولد، كودكى، نوجوانى 656](#_Toc372536939)

[دوران جوانى 656](#_Toc372536940)

[حزب برادران 657](#_Toc372536941)

[تحصيل 657](#_Toc372536942)

[هجرت به قم 658](#_Toc372536943)

[در محضر استاد 658](#_Toc372536944)

[بر كرسى تاليف 659](#_Toc372536945)

[طرح پيشنهاد اتحاد مراجع 660](#_Toc372536946)

[كادرسازى 661](#_Toc372536947)

[گروه انقلابى ابوذر 661](#_Toc372536948)

[دستگيرى آية الله ربانى 662](#_Toc372536949)

[تبعيد يا زندان؟ 663](#_Toc372536950)

[اقامه نماز در زندان شاه 663](#_Toc372536951)

[حمله ماءمورين به نمازگزاران 664](#_Toc372536952)

[شكنجه به خاطر برپايى نماز 665](#_Toc372536953)

[دفاع از انقلاب 665](#_Toc372536954)

[ماءموريت به كردستان 666](#_Toc372536955)

[ماءموريت به آذربايجان 667](#_Toc372536956)

[ماءموريت به استان فارس 668](#_Toc372536957)

[مبارزه با سازشكارى 669](#_Toc372536958)

[ربانى شيرازى و قانون اساسى 670](#_Toc372536959)

[ترور ربانى شيرازى 670](#_Toc372536960)

[رحلت 671](#_Toc372536961)

[شهيد آية الله اشرفى اصفهانى 674](#_Toc372536962)

[از ميلاد تا مدرسه 674](#_Toc372536963)

[تدريس 675](#_Toc372536964)

[آثار قلمى 675](#_Toc372536965)

[آثار عمرانى و مراكز دينى 675](#_Toc372536966)

[شيوه نيكو 676](#_Toc372536967)

[ساده زيستى 677](#_Toc372536968)

[حامى وحدت 680](#_Toc372536969)

[يار و مريد امام 681](#_Toc372536970)

[در سنگر نماز جمعه 681](#_Toc372536971)

[در ميدان جهاد 682](#_Toc372536972)

[شهادت برترين معراج عشق است... (974) 682](#_Toc372536973)

[آية الله حيدرى ايلامى 685](#_Toc372536974)

[در محضر اهل بيت 685](#_Toc372536975)

[در بارگاه نور 685](#_Toc372536976)

[در محفل انس 687](#_Toc372536977)

[در ركاب ولايت 687](#_Toc372536978)

[در مجلس خبرگان 691](#_Toc372536979)

[در ستيز با ليبراليزم 691](#_Toc372536980)

[در نگاه امام 693](#_Toc372536981)

[در سنگر جهاد 694](#_Toc372536982)

[در عينيت جامعه 696](#_Toc372536983)

[در وادى رحمت 698](#_Toc372536984)

[امام خمينى (قدس سره) 700](#_Toc372536985)

[پيشينه تاريخى: 700](#_Toc372536986)

[از ولادت تا هجرت 701](#_Toc372536987)

[هجرت به قم، تحصيل دروس تكميلى و تدريس علوم اسلامى: 702](#_Toc372536988)

[قيام 15 خرداد 714](#_Toc372536989)

[قيام امام خمينى عليه احياى كاپيتولاسيون، و تبعيد به تركيه: 718](#_Toc372536990)

[تبعيد امام خمينى از تركيه به عراق: 721](#_Toc372536991)

[امام خمينى و استمرار مبارزه (1350 - 1356): 723](#_Toc372536992)

[اوج گيرى انقلاب اسلامى در سال 1356 و قيام مردم: 725](#_Toc372536993)

[هجرت امام خمينى از عراق به پاريس: 726](#_Toc372536994)

[بازگشت امام خمينى به ايران پس از 14 سال تبعيد: 728](#_Toc372536995)

[انقلاب دوم، تسخير لانه جاسوسى آمريكا: 730](#_Toc372536996)

[جنگ تحميلى و دفاع 8 ساله امام و ملت ايران: 733](#_Toc372536997)

[دفاع از پيامبر اسلام و ارزشهاى دينى 734](#_Toc372536998)

[سالهاى آخر عمر امام خمينى و حوادث ناگوار: 735](#_Toc372536999)

[آثار و تاءليفات امام خمينى: 738](#_Toc372537000)

[آية الله العظمى مرعشى نجفى 741](#_Toc372537001)

[ولادت 741](#_Toc372537002)

[تحصيل 741](#_Toc372537003)

[بر مسند تدريس 743](#_Toc372537004)

[در سايه كريمه اهل بيت 744](#_Toc372537005)

[گنجينه ماندگار 745](#_Toc372537006)

[آثار سبز 748](#_Toc372537007)

[احياء و ترويج فرهنگ 751](#_Toc372537008)

[همگام با نهضت امام 752](#_Toc372537009)

[وفات 753](#_Toc372537010)

[آية الله العظمى گلپايگانى 754](#_Toc372537011)

[ولادت 754](#_Toc372537012)

[تحصيلات 754](#_Toc372537013)

[تدريس 755](#_Toc372537014)

[شاگردان 756](#_Toc372537015)

[تقريرات و تاءليفات 756](#_Toc372537016)

[مجموعه فتاوى 757](#_Toc372537017)

[مبارزه سياسى 758](#_Toc372537018)

[تقويت نظام جمهورى اسلامى 760](#_Toc372537019)

[ويژگيهاى اخلاقى 761](#_Toc372537020)

[مؤ سسات 761](#_Toc372537021)

[در گذشت 763](#_Toc372537022)

[آيه الله العظمى اراكى 765](#_Toc372537023)

[تولد 765](#_Toc372537024)

[تحصيل 765](#_Toc372537025)

[آشنايى با امام 766](#_Toc372537026)

[تدريس و تاءليف 768](#_Toc372537027)

[بر پايى نماز جمعه 769](#_Toc372537028)

[تجليل از پيشگامان نهضت 770](#_Toc372537029)

[سياست الهى 772](#_Toc372537030)

[رحلت 773](#_Toc372537031)

[علامه شوشترى 774](#_Toc372537032)

[مولود نجف 774](#_Toc372537033)

[پدر و مادر 775](#_Toc372537034)

[اقبال شوشتر 775](#_Toc372537035)

[رجعت به شهر عشق 776](#_Toc372537036)

[برزيگران نور 777](#_Toc372537037)

[حلقه نور 777](#_Toc372537038)

[آثار پربار و ابتكارى 778](#_Toc372537039)

[مكتب تربيت 780](#_Toc372537040)

[آيينه اخلاق 781](#_Toc372537041)

[فصل فراق 781](#_Toc372537042)

[آية الله بهاء الدينى 783](#_Toc372537043)

[طلوع حيات 783](#_Toc372537044)

[دوران كودكى 784](#_Toc372537045)

[رؤ يايى ملكوتى 785](#_Toc372537046)

[شوق بى پايان 786](#_Toc372537047)

[جلوه جاودانه 787](#_Toc372537048)

[پندهاى عارفانه 789](#_Toc372537049)

[قدر و سپاس 791](#_Toc372537050)

[راز و نياز و شب زنده دارى 792](#_Toc372537051)

[محرم اسرار 793](#_Toc372537052)

[آرامش نفس 794](#_Toc372537053)

[با رزمندگان اسلام 795](#_Toc372537054)

[انديشه هاى آسمانى 796](#_Toc372537055)

[طوباى بركت 799](#_Toc372537056)

[مقام معظم رهبرى حضرت آية الله خامنه اى 800](#_Toc372537057)

[خاندان خامنه اى 800](#_Toc372537058)

[سيد حسين خامنه اى 800](#_Toc372537059)

[سيد جواد خامنه اى 802](#_Toc372537060)

[از زبان رهبر انقلاب 803](#_Toc372537061)

[از ميلاد تا مدرسه 803](#_Toc372537062)

[در حوزه علميه 807](#_Toc372537063)

[در حوزه علميه نجف اشرف 808](#_Toc372537064)

[در حوزه علميه قم 808](#_Toc372537065)

[مبارزات سياسى 809](#_Toc372537066)

[همگام با امام خمينى (ره) 810](#_Toc372537067)

[دومين برداشت 811](#_Toc372537068)

[سومين و چهارمين بازداشت 812](#_Toc372537069)

[پنجمين بازداشت 813](#_Toc372537070)

[بازداشت ششم 813](#_Toc372537071)

[پايه گذارى «جامعه روحانيت مبارز» 814](#_Toc372537072)

[در تبعيد 815](#_Toc372537073)

[در آستانه پيروزى 815](#_Toc372537074)

[پس از پيروزى 816](#_Toc372537075)

[آثار قلمى 817](#_Toc372537076)

[پی نوشت ها : 819](#_Toc372537077)

[فهرست مطالب 866](#_Toc372537078)